تفسیر سورهٔ مبارکهٔ

والعصر

یا

منشور جهانی دین مبین اسلام

یکصد و پنجاه درس از

استاد المحققین، رئیس المفسرین، فقیه اهل البیت علیهم السلام
حضرت آیة الله العظمی یعسوب الدین رستگار جویباری دام ظله العالی

جلد سوم

تفسیر سورهٔ مبارکهٔ

والعصر

یا

منشور جهانی دین مبین اسلام

یکصد و پنجاه درس از

استاد المحققین، رئیس المفسرین، فقیه اهل البیت علیهم السلام

حضرت آیة الله العظمی یعسوب الدین رستگار جویباری مد ظله العالی

جلد سوم

آیةاللّه‌العظمی رستگار جویباری، یعسوب الدین، ۱۳۱۹ ه ش.
تفسیر سورهٔ مبارکه والعصر، یا، منشور جهانی دین مبین اسلام/ از یعسوب‌الدین رستگار جویباری.
- قم: دفتر آیةاللّه‌العظمی یعسوب الدّین رستگار جویباری، ۱۳۸۲.
۳ ج، ۸۰۰۰۰ ریال ISBN 964 - 5927 - 46 - 3 (3VOL.SET)
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا. (جلد سوم) ISBN 964 - 5927 - 45 - 5
کتابنامه بصورت زیرنویس.
۱. تفاسیر (سورهٔ عصر) ۲. تفاسیر شیعه - قرن ۱۴.
الف. عنوان.
۷ ت ۵ ر / ۹۷۳ / ۱۰۲ BP ۲۹۷ / ۱۸.

شناسنامهٔ کتاب

نام‌کتاب: .... تفسیر سورهٔ مبارکهٔ «والعصر» یا منشور جهانی دین مبین اسلام
مؤلف: .... مفسّر بزرگ حضرت آیةاللّه العظمی یعسوب الدین رستگار جویباری
جلد: .... سوّم
قطع: .... وزیری
تعداد صفحات: .... ۶۰۰ صفحه
نوبت چاپ: .... سوّم
تاریخ چاپ: پانزدهم شعبان المعظّم سال ۱۴۲۴ ه ق = بیستم مهرماه سال ۱۳۸۲ ه ش
محل چاپ: .... برهان
تیراژ: .... ۳۰۰۰ دوره
قیمت: .... دورهٔ سه جلدی ۸۰۰۰ تومان
مرکز پخش: .... قم، دفتر مؤلّف، تلفن: ۷۷۴۲۹۷۲

تفسیر سورهٔ مبارکهٔ

والعصر

کتابی است علمی، فنّی، اعتقادی، اقتصادی، فقهی، اصولی، استدلالی، ادبی، تاریخی، تحقیقی، انتقادی، کلامی، سیاسی، اجتماعی، اخلاقی وتربیتی ... بر أساس دو منطق عقل و دین.

بسم الله الرحمن الرحیم

قالَ اللّٰهُ جَلَّ وَ عَلا:

«فَاعْلَمْ أَنَّهُ لا إِلٰهَ إِلاَّ اللّٰهُ»

وَ قالَ رَسُولُ اللّٰهِ «صلّی اللّٰه علیه و آله»:

«قُولُوا لا إِلٰهَ إِلاَّ اللّٰهُ تُفْلِحُوا»

وَ قالَ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ:

«فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطّاغُوتِ وَ يُؤْمِنْ بِاللّٰهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقى لاَانْفِصامَ لَها»

وَ قالَ سُبْحانَهُ وَ تَعالى:

«وَ نَفْسٍ وَ ما سَوّاها فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكّاها وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسّاها»

براستی

اگر انسان، کلام آفریدگار جهان را سرمشق زندگی خود قرار داده
و آنرا بر گفتار علیل مخلوق خاطی مقدم می‌داشت
و
اگر بیان واسطهٔ فیض إلهی: معصوم را فرا راه کمال خود انتخاب کرده
و آنرا بر آراء سقیم گیرندهٔ فیض برتری می‌داد
این... نبود که هست ...
پس آنچه که باید باشد باشد غیر از آن است که هست.
اگر انسان دل به آنچه هست نبندد، و در صدد آنچه که باید باشد برآید،
زبان قلم، و قلم زبان کمتر خود را برای تکرار مکررات
بی‌حاصل آماده می‌کند.
تا انسان همّت خود را متوجّه کیفیّت ننماید، نه کمّیّت
تا تمدّن را در طلب تدیّن نیابد نه تدیّن را از شعب تمدّن
تا دنیا را برای انجام دین نداند، نه دین را دام دنیا
و تا از خودبینی و خودپرستی به حقیقت‌بینی و حق‌پرستی باز نگردد
نمی‌تواند گامی فراتر از هست بگذارد، و خود را از
آنچه هست برهاند و به آنچه که باید باشد برساند.

راه کمال و انحطاط کدام است؟

و

انسان کامل و منحط کیست؟

آفریدگار جهان

دو راه کمال و انحطاط، و دو انسان کامل و منحط را

با دو منطوق و مفهوم در سورهٔ مبارکهٔ

«وَالْعَصْرِ»

بیان و معرفی کرده است.

هرگاه شریعت ومعاد، هدف، وطبیعت ومعاش، وسیله قرارگیرند

کمال آفرین، و به عکس آن، انحطاط آورند.

تا فکر و أندیشهٔ انسان از إسارت بی‌دینی محض،

و دینداری غلط بی‌معیار آزاد نشود، توان درک أسرار

دو نظام طبیعت و شریعت را نخواهد یافت.

بسم الله الرحمن الرحيم
والعصر إن الإنسان لفي
خسر إلا الذين آمنوا وعملوا
الصالحات وتواصوا
بالحق وتواصوا بالصبر

بخش سوم در پیرامون أرکان کمال انسانی می‌باشد:

کمال انسان بر أساس چهار أصل استوار است:

ألف: ایمان. **ب:** عمل صالح. **ج:** حق. **د:** صبر.

که إن‌شاءاللّٰه تعالی در پنجاه بحث بیان می‌گردد.

هر درسی از دروس پنجاهگانه، تحت یک عنوان أصلی، و به طور متوسط دارای پنج تیتر فرعی می‌باشد، که مجموع آن به دویست و شصت عنوان می‌رسد.

نخستین رکن کمال انسان:

نخستین رکن کمال انسان، ایمان است که تحت (۲۰) عنوان أصلی مورد بحث دقیق و تحقیق عمیق علمی و فنّی ... قرار می‌گردد:

۱- ایمان و حقیقت آن چیست؟

۲- ایمان و ارکان آن چیست؟

۳- فرق میان ایمان و اسلام چیست؟

۴- ایمان و أقسام آن ...

۵- ایمان و درجات آن ...

۶- نقش ایمان در تکامل انسان.

۷- حکمت ایمان و کمال انسان.

۸- أهل بیت وحی علیهم صلوات‌اللّٰه محور ایمانند.

۹- چرا ولایت أمیرمؤمنان‌عليّ«علیه‌السلام» تنها برای أهل ایمان است؟

۱۰- حضرت‌أمیرمؤمنان‌عليّ«علیه‌السلام» اول کسی بود که به حضرت رسول‌اکرم«صلی‌الله‌علیه‌وآله» ایمان آورد.

۱۱- حکمت عبادت أمیرمؤمنان عليّ«علیه‌السلام» قبل از بعثت، و ایمانش قبل از بلوغ چیست؟

۱۲- مؤمنان راستین کیانند؟
۱۳- علائم و آثار ایمان چیست؟
۱۴- علائم و آثار ایمان از بیان أهل بیت وحی علیهم السلام.
۱۵- بعضی از برجستگیها و ویژگیهای مؤمنان راستین.
۱۶- قلب مؤمن و معانی آن، و مراتب عقل و نفس و روح.
۱۷- أقسام قلبها و بهترین آنها و حرکت جوهری قلب.
۱۸- تأثیر غذاها بر دو بُعد قلب آدمی.
۱۹- روح ایمان و أقسام أرواح ...
۲۰- أمنیت أهل ایمان در دنیا و آخرت و تنعم آنها از نعمتهای بهشت.

قال رسول‌اللّه(صلی الله علیه وآله):

«خَصْلَتَانِ لَيْسَ فَوْقَهُمَا مِنَ البِرِّ شَيْءٌ: الْإِيمَانُ بِاللّٰهِ، وَالنَّفْعُ لِعِبَادِ اللّٰهِ وَ خَصْلَتَانِ لَيْسَ فَوْقَهُمَا مِنَ الشَّرِّ شَيْءٌ: أَلشِّرْكُ بِاللّٰهِ، وَ الضَّرُّ لِعِبَادِ اللّٰهِ».

(مدينة البلاغة، ج:۲ ص۴۹۴).

دو خصلت و خوی انسانی هست که هیچ نیکی با آن دو برابری نمی‌کند: ایمان به خداوند متعال و نفع به حال بندگان خداوند سبحان (که نه تنها این دو فوق همهٔ خوبیهایند که بدون آن دو خوبی نیست).

و دو خصلت و خوی انسانی هست که هیچ بدی با آن دو برابری نمی‌کند: شرک به خداوند سبحان و ضرر به حال بندگان خداوند متعال (که نه تنها این دو بدتر از همهٔ بدیهایند که منشأ همهٔ زشتیها به شمار می‌روند).

درس صد و یکم:

۵۲۱ - ایمان و حقیقت آن چیست؟

خداوند متعال در آیهٔ أول سورهٔ مبارکهٔ «والعصر» به زمان اشاره فرموده است که در بخش اول بصورت پنجاه درس اجمالاً گذشت، و در آیه دوم «الانسان» را عنوان فرمود که آن نیز در بخش دوم بصورت پنجاه بحث بطور فشرده بیان شد، و هم اکنون بحث ما در پیرامون سوّمین آیه از سورهٔ مبارکهٔ «والعصر» می‌باشد که چهار موضوع کلّی در آن بیان گردیده است:

«**إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ**» که نخستین آنها ایمان می‌باشد.

خداوند سبحان بر أثر أهمیّت موضوع ایمان، دو سورهٔ «سی و سوّمین» و «چهلمین» از سوره‌های قرآن کریم را با دو لفظ جمع بنام «المؤمنون» و مفرد بنام «المؤمن» نامیده است.

۵۲۲- ناگفته نماند:

مادهٔ «أمن» با مشتقاتش (۸۷۸) بار در (۷۶) سوره از سوره‌های قرآن مجید آمده است.

این رقم: «۸۷۸» پنجمین رقم از ارقام ألفاظی است که بیشترین رقم را در قرآن کریم بترتیب ذیل دارا می‌باشد:

۱- کلمه جلالهٔ «اللّه» با مشتقاتش: (۲۸۵۰) بار.

۲- لفظ «قَوْل» با مشتقاتش: (۱۷۲۳) بار.

۳- کلمهٔ «کَوْن» با مشتقاتش: (۱۳۹۰) بار.

۴- لفظ «ربّ» با مشتقاتش: (۹۸۱) بار.

۵- مادّهٔ «أمن» با مشتقاتش: (۸۷۸) بار.

در ترتیب و أرقام این کلمات لطائف، نکات، حقائق، أسرار، حِکَم، و معارفی است که خود نیاز به بحث دقیق مستقل علمی و فنّی دارد که از بیان آنها در اینجا صرفنظر می‌کنیم.

آفریدگار جهان در این سورۀ مبارکۀ «والعصر» کمال انسان را بر أساس چهار أصل به هم پیوسته و ناگسستنی استوار نمود، از اینرو تمام چهار اصل را در یک آیۀ سوّم این سورۀ مبارکۀ «والعصر» بیان فرمود، در آیۀ أول به زمان، و آیۀ دوم به انسان، و آیۀ سوم به اصول و أرکان چهارگانۀ کمال انسان اشاره فرموده است:

ألف: ایمان به آنچه که باید.

ب: عمل صالح.

ج: تواصی به حق (توصیۀ بحق، یعني: حق بینی حق جوئی، حق پذیری و حق گوئی).

د: تواصی به صبر (توصیۀ به صبر، و پذیرش توصیۀ به صبر).

که نقص یا فقدان یکی از أرکان و پایه‌های چهارگانه - چه رسد به تمامی آنها - باعث انحطاط و خسران انسان می‌گردد.

از خداوند قادر منان مسئلت دارم که بحول و قوه و توفیق الهی بتوانیم در چهار رکن و پایه‌های اساسی کمال انسانی در (۵۰) بحث، بطور اختصار مورد تحلیل عمیق علميّ و بررسی دقیق فنّي قرار دهیم.

نخستین رکن کمال انسانی ایمان است، پس باید نخست حقیقت ایمان را دانست:

۵۲۳- ایمان از دیدگاه محققان:

حکماء و مفسّرین، و علمای أخلاق و محدّثین، و ادباء و متکلّمین و ... تعاریف مختلفی برای ایمان نموده‌اند که پاره‌ای از آنها مستفاد از آیات قرآن کریم، و روایات وارده از أهل بیت وحی معصومین صلوات‌اللّٰه علیهم أجمعین می‌باشد، و بعضی دیگر تنها آراء و نظرات خود آنها است.

بنای ما در تفسیر قرآن کریم آنستکه: ما کلام خالق متعال را بر کلام مخلوق، و کلمات أهل بیت وحی و عصمت و طهارت علیهم صلوات‌اللّٰه را بر دیگر کلمات و آراء و نظرات شخصی مقدم داریم.

میتوان از بسیاری از آیات قرآن مجید که در بیان کمال و صفات و فضائل... مؤمن آمده است، حقیقت ایمان را بدست آورد که از جملۀ آیات، خداوند سبحان می‌فرماید:

«وَ اعْلَمُوا أَنَّ فيكُمْ رَسُولَ اللّٰهِ لَوْ يُطيعُكُمْ في كَثيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإيمانَ وَزَيَّنَهُ في قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيانَ أُولٰئِكَ

هُمُ الرّاشِدُونَ - قَالَتِ الأَعْرَابُ آمَنّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلٰكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنا وَلَمّا يَدْخُلِ الْايمانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ إِنْ تُطِيعُوا اللّهَ وَ رَسُولَهُ لا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمالِكُمْ شَيْئاً إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتابُوا وَ جاهَدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللّهِ أُولٰئِكَ هُمُ الصّادِقُونَ» الحجرات: ۷و۱۴- ۱۵).

یعنی: و ای مؤمنان بدانید!که رسول خدا﴿ﷺ﴾ در میان شما هست (شما او را به رأی خود وامدارید) زیرا اگر رسول خدا﴿ﷺ﴾ در بسیاری از امور طبق رأی و نظر شما عمل کند، شما به رنج و زحمت خواهید افتاد و لکن خداوند متعال (به لطف خود) حقیقت ایمان را محبوب شما گردانید، و در دلهایتان نیکو بیاراست، و کفر و فسق و معصیت را در نظرتان زشت و منفور ساخت، چنین انسانهایی أهل کمال و صواب و هدایتند. ای رسول ما! اعراب بر تو منت می‌نهند و می‌گویند: ما ایمان آورده‌ایم، بگو به آنان شما به حقیقت ایمان نیاورده‌اید ولکن بگوئید: ما اسلام آوردیم، و هنوز ایمان در دلهاتان داخل نشده است، و اگر با این اسلام خدا و رسولش﴿ﷺ﴾ را اطاعت کنید خداوند متعال از أجر أعمالتان نخواهد کاست، زیرا خداوند سبحان بسیار آمرزنده و مهربانست، پس شما مؤمن نیستید، چه اینکه مؤمنان راستین تنها کسانی هستند که به خداوند متعال و رسولش﴿ﷺ﴾ ایمان آورند و پس از ایمان هرگز شک و تردید به دل راه ندهند، و در راه خداوند سبحان با مال و جان خود جهاد کنند، اینها هستند مؤمنان راستین.

مستفاد از آیات کریمه آنکه: ایمان به سه أمر مرتبط به هم و لاینفکّ از هم تحقق می‌یابد:

۱- اعتقاد قلبی و معرفت به آفریدگار جهان و رسولش﴿ﷺ﴾...

۲- اقرار با زبان به فروع دین و به آنچه که قلباً به آن معتقد و معرفت به آن پیدا نمود.

۳- عمل به أرکان، امتثال به أوامر الهی و اطاعت رسولش﴿ﷺ﴾ و ترک نواهی تماماً.

پس عمل - فعلاً - از فرائض و طاعات، و - ترکاً - ازکبائر و محرمات داخل در حقیقت ایمان است، پس کسی که از روی اختیار اقرار و شهادتین را بر زبانش جاری نکند کافر است، گر چه قلباً اعتقاد داشته باشد، پس ایمان تنها با اعتقاد قلبی، متحقق نمی‌شود، زیرا خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ جَحَدُوا بِها وَ اسْتَيْقَنَتْها أَنْفُسُهُمْ ظُلْماً وَ عُلُوّاً» النمل:۱۴).

یعنی: و آن کافران بر اثرکبر و نخوت و خود خواهی و ستم کاری، آیات الهی را با اینکه یقین به آن داشتند انکارکردند.

و می‌فرماید:
«فَلَمّا جٰاءَهُمْ مٰا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ» البقرة: ٨٩).

یعنی: پس آنگاه که پیغمبر ﴿ﷺ﴾ آمد آنها را و با مشخصات شناختند او را که همان پیامبر موعود است، کافر به او شدند (پس معرفت و اعتقاد قلبی بدون إقرار با زبان کفایت نمی‌کند).

و همچنین کسی که با زبان اقرار نماید اما اعتقاد قلبی نداشته باشد او منافق است، خواه عمل انجام دهد یا عمل نکند، پس تصدیق زبانی بتنهائی نیز در حصول ایمان کافی نیست زیرا خداوند سبحان می‌فرماید:

«قٰالَتِ الْأَعْرٰابُ آمَنّٰا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلٰكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنٰا وَ لَمّٰا يَدْخُلِ الْإِيمٰانُ فِي قُلُوبِكُمْ» الحجرات:١٤).

و می‌فرماید:

«يٰا أَيُّهَا الرَّسُولُ لٰا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسٰارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قٰالُوا آمَنّٰا بِأَفْوٰاهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ» المائدة:٤١).

یعنی: ای رسول ما! از اینکه در میان کسانی که با زبان إظهار ایمان می‌کنند، ولی در دل ایمان ندارند، عده‌ای از آنها شتابان بسوی کفر و ناباوری می‌روند تو را اندوهگین نسازند.

و می‌فرماید:

«وَ مِنَ النّٰاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنّٰا بِـاللّٰهِ وَ بِـالْيَوْمِ الْآخِـرِ وَ مٰـا هُـمْ بِمُـؤْمِنِينَ» البقرة:٨).

یعنی: و بعضی از مردم (یعنی منافق) کسانی هستند که می‌گویند: ما به خدا و روز قیامت ایمان آوردیم، و حال آنکه آنها مؤمن نیستند.

خداوند متعال بصراحت بیان فرمود که اعراب و منافقان با زبان تصدیق و اقرار نمودند، اما چون اعتقاد قلبی بگفته هاشان نداشته‌اند، از زمرۀ مؤمنان خارجند.

و همچنین عمل به أرکان بتنهایی نیز کافی نمی‌باشد زیرا خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمٰالُهُمْ كَسَرٰابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مٰاءً» النور:٣٩).

یعنی: و آنانکه کافر شدند، اعمالشان در مَثَل به سرابی ماند در بیابانی هموار و بی آب که شخص تشنه آنرا آب پندارد.

و کسی که اخلال در عمل ورزد او فاسق بشمار می‌رود، و منافق و فاسق بظاهر مسلمان هستند که جان و مال و ناموسشان در پناه اسلام محفوظ است، اما در واقع جزء کافران، و در قیامت با آنها عذاب میگردند، گاهی فسق و نفاق در فرد مسلمان اجتماع، و گاهی افتراق پیدا می‌کند.

پس حقیقت ایمان عبارت است از معرفت و اعتقاد قلبی انسان بمجموع عقائد حقه با براهین عقلیهٔ قاطعه و أدلهٔ نقلیهٔ واضحه - از اصول پنجگانه: توحید و عدل و نبوّت و امامت و معاد - و تصدیق زبانی به آنها، و عمل بفروع از واجبات و ترک محرّمات ... که در کتاب (قرآن کریم) و سنّت (روایات وارده از اهل بیت وحی صلوات‌اللّٰه علیهم أجمعین) بیان گردیده است.

مرحوم کلینی در کتاب شریف «اصول کافی - کتاب الایمان و الکفر - باب الکفر - حدیث ۱۵» به أسنادش از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت: «**سَمِعْتُ أَبا جَعْفَر﴿علیه السلام﴾ يَقُولُ: كُلُّ شَيْءٍ يَجُرُّهُ الْإِقْرارُ وَ التَّسْليمُ فَهُوَ الْإيمانُ، وَ كُلُّ شَيْءٍ يَجُرُّهُ الْإِنْكارُ وَ الْجُحُودُ فَهُوَ الْكُفْرُ**».

یعنی: شنیدم از حضرت امام باقر﴿علیه السلام﴾ می‌فرمود: هرچه را إقرار و تسلیم به بار آورد ایمان است، و هرچه را إنکار و جحود به بارآورد پس آن کفر است.

در حدیث قدسی آمده است که خداوند متعال می‌فرماید:

«**ما آمَنَ بي مَنْ فَسَّرَ بِرَأْيِهِ كَلامي، وَ ما عَرَفَني مَنْ شَبَّهَني بِخَلْقي، وَ ما عَلى ديني مَنِ اسْتَعْمَلَ الْقِياسَ في ديني**».

یعنی: ایمان نیاورده است به من کسی که گفتار مرا به رأی خود تفسیر کند، و نشناخته است مرا کسی که مرا به مخلوقاتم تشبیه نماید، و نیست بر دین من کسی که در دین من بقیاس عمل کند.

۵۲۴- حقیقت ایمان از بیان حضرت أمیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾:

در مواضع متعددی از نهج البلاغهٔ شریف بیان حضرت مولی‌الموحّدین إمام‌المتّقین أمیرالمؤمنین عليّ﴿علیه السلام﴾ در حقیقت ایمان آمده است که ما شش مورد آنرا بیان می‌داریم:

۱ - «**وَ قَدْ سُئِلَ عَنِ الْإيمانِ؟ فَقالَ: الْايمانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ، وَ إِقْرارٌ بِاللِّسانِ، وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكانِ**»(۱).

۱- نهج البلاغة: حکمتها و مواعظ أمیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾: رقم ۲۱۸ ص ۱۱۸۶).

یعنی: از حضرت أمیرمؤمنان عليّ﴿ع﴾ حقیقت ایمان را پرسیدند؟ پس آن حضرت﴿ع﴾ فرمود: ایمان عبارت است از معرفت و شناخت و اعتقاد قلبی به آنچه که باید به آن ایمان آورد، و اقرار و تصدیق با زبان به آنچه که به آن اعتقاد دارد، و انجام دادن با أعضاء (عمل بواجبات و ترک محرمات).

۲- حضرت أمیرمؤمنان عليّ﴿ع﴾ راه چگونه ایمان آوردن بخداوند متعال را چنین بیان می‌دارد:

«وَ نُؤْمِنُ بِهِ ايمَانَ مَنْ عَايَنَ الْغُيُوبَ، وَ وَقَفَ عَلَى الْمَوْعُودِ ايمَاناً نَفىٰ إِخْلاصُهُ الشِّرْكَ، وَ يَقينُهُ الشَّكَ، وَ نَشْهَدُ أَنْ لاإِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، وَ أَنَّ مُحَمَّداً﴿ص﴾ عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، شَهادَتَيْنِ تُصْعِدانِ الْقَوْلَ وَ تَرْفَعانِ الْعَمَلَ، لا يَخِفُّ ميزانٌ تُوضَعانِ فيهِ، وَلا يَثْقُلُ ميزانٌ تُرْفَعانِ مِنْهُ»[1].

یعنی: و ما به آفریدگار جهان ایمان می‌آوریم، ایمان کسی که پنهانیها (سکرات و سختیهای مرگ و سئوال قبر و حساب و صحنهٔ قیامت و بهشت و جهنم...) را آشکار دیده، و به آنچه که وعده داده شده است (از بهشت و نعمتهای آن برای پرهیزکاران و أهل کمال، و از جهنم و عذاب آن برای منحطان) آگاه گردیده است، ایمانی که اخلاصش شرک را زدوده (و شخص) را موحّد و یکتاپرست گرداند، و یقین و باوری که شک و تردید را از بین ببرد (از اینرو مؤمن راستین بیدرنگ به دستورات خداوند متعال و رسولش﴿ص﴾ و جانشینان معصومینش﴿ع﴾ رفتار می‌نماید).

وگواهی می‌دهیم که معبود بسزائی نیست جز خدای یگانه‌ای که شریک ندارد، وگواهی می‌دهیم که حضرت محمد﴿ص﴾ بنده و فرستادهٔ اوست، و این دو گواهی (از روی صمیم قلب و خلوص نیّت با تمام وجود) گفتار نیک و کردار پسندیده را اوج می‌دهند و به آسمانها بالا می‌برند (و در درگاه الهی به مورد قبول می‌گذارند) و قبولی عبادت قولی و فعلی هم موکول بگفتن و ایمان به این دو أصل مسلّم است.

خداوند متعال می‌فرماید:

«إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» فاطر: ۱۰).

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۱۳ ص ۳۵۲).

یعنی: بسوی خداوند متعال بالا می‌رود کلمهٔ نیکوی توحید: «**لاٰإِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ**» و عمل نیک خالص آنرا بالا میبرد. کَفّهٔ میزانی که شهادتین را در آن می نهند سبک نمی‌شود (با ایمان به این دوگواهی از بعض أعمال اهمال شده صرف نظر می‌شود) و کفّهٔ میزانی که شهادتین را از آن بردارند سنگین نمی‌گردد (بدون ایمان و بدون اقرار زبانی، هیچ عملی از أعمال پذیرفته نشود).

پس عمل - فعلاً و ترکاً - و اقرار و تصدیق زبانی داخل در حقیقت ایمان است، و حقیقت ایمان همانند حقیقت یک انسان کامل است که دارای عقل ناصح، و روح محرّک، و جسم سالم و متحرک باشد که نقص یا فقد یکی از آنها موجب نقص درکمال انسان است، و اعتقاد قلبی مربوط بعقل و اقرار زبانی مربوط به روح، و عمل به أرکان مربوط به جسم می‌باشد.

۳- حضرت أمیرمؤمنان علیّ«علیه السلام» فرمود:

«**وَ نَشْهَدُ أَنْ لاٰإِلٰهَ غَيْرُهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً«صلی الله علیه و آله» نَجِيبُهُ وَ بَعِيثُهُ، شَهٰادَةً يُوٰافِقُ فِيهَا السِّرُّ الْإِعْلاٰنَ، وَ الْقَلْبُ اللِّسٰانَ**»[1].

یعنی: و گواهی می‌دهیم که خدائی جز آفریدگار جهان نیست، و اینکه حضرت محمّد«صلی الله علیه و آله» برگزیده و مبعوث از طرف خداوند سبحان است، چنان گواهی که نهان (سیرت) با آشکار (صورت) و دل با زبان همگون باشند (نه اینکه بزبان گفته ولی در دل به او ایمان نداشته باشیم) پس شهادت داخل در ایمان است.

حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین علیّ«علیه السلام» می‌فرماید:

«**وَ أَشْهَدُ أَنْ لاٰإِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لاٰ شَرِيكَ لَهُ شَهٰادَةً مُمْتَحَناً إِخْلاٰصُهٰا، مُعْتَقَداً مُصٰاصُهٰا، نَتَمَسَّكُ بِهٰا أَبَداً مٰا أَبْقٰانٰا وَ نَدَّخِرُهٰا لِأَهٰاوِيلِ مٰا يَلْقٰانٰا، فَإِنَّهٰا عَزِيمَةُ الْإِيمٰانِ وَفٰاتِحَةُ الْإِحْسٰانِ وَ مَرْضٰاةُ الرَّحْمٰنِ وَ مَدْحَرَةُ الشَّيْطٰانِ**[2]».

یعنی: و گواهی میدهم بر اینکه نیست خدائی بجز او که مستجمع جمیع صفات کمالیّه و تنها کسی است که برای او شریکی نیست، گواهی که از روی اخلاص و راستی باشد (نه آنکه به زبان گفته، در دل باور نداشته و از عمل خالی باشم) و خود را از معاصی نگاه می‌داریم به آن کلمهٔ شهادت مادامی که زنده‌ایم، و ذخیره می‌کنیم ایمان به آنرا برای ترسها و سختیهائی که در قیامت به ما می‌رسد،

۱- نهج البلاغة: خ ۱۳۲ ص ۴۰۸).
۲- نهج البلاغة: خطبهٔ ۲ ص ۴۱).

زیرا کلمهٔ شهادت لازمهٔ ایمان و کشانیدهٔ احسان الهی و باعث خشنودی خداوند سبحان، و دور کردن شیطان است (چه اینکه شیطان پیوسته می‌کوشد تا انسان شریکی را برای خداوند سبحان قرار دهد، پس ادای کلمهٔ شهادت و اعتقاد به آن، باعث ازکار بازداشتن و دور کردن شیطان است).

۴- حضرت أمیرمؤمنان عليّ﴿عليه السلام﴾ می‌فرماید:

«سَبيلٌ أَبْلَجُ الْمِنْهاجِ، أَنْوَرُ السِّراجِ، فَبِالْإِيمانِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الصّالِحاتِ، وَ بِالصّالِحاتِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الْإِيمانِ، وَ بِالإِيمانِ يُعمَرُ الْعِلْمُ...»[۱].

یعنی: راه ایمان بخداوند متعال و رسولش﴿صلی الله علیه و آله﴾ روشن‌ترین راه است (برای رسیدن انسان به‌کمال مطلوب) و تابان ترین و پرتو افکن ترین چراغ است (که روندهٔ در آن هرگز راه را گم نمی‌کند) پس بسبب ایمان به کردارهای شایسته راه برده می‌شود، و بسبب کردارهای شایسته به ایمان راهنمائی می‌گردد (چه اینکه اعمال نیک نتیجه و ثمرهٔ ایمان، و صدور آنها از بندهٔ مؤمن دلیل بر وجود ایمان در قلب اوست) و بسبب ایمان علم حقیقی پیش رفته و آباد و گسترش می‌یابد (چه اینکه علم بی ایمان نه تنها پیشرفت نکرده وگسترش نمی‌یابد، و مفید بحال فرد و جامعه نخواهد بود که موجب وقفه در علم و رکود فکری و خسران دنیا و آخرت و انحطاط فرد و جامعه می‌گردد).

۵- حضرت أمیرمؤمنان عليّ﴿عليه السلام﴾ می‌فرماید:

«وَ نُؤْمِنُ بِهِ ايمانَ مَنْ رَجاهُ مُوقِناً وَ أَنابَ إِلَيْهِ مُؤْمِناً، وَ خَنَعَ لَهُ مُذْعِناً وَ أَخْلَصَ لَهُ مُوَحِّداً، وَ عَظَّمَهُ مُمَجِّداً وَ لاذَبِهِ راغِباً مُجْتَهِداً، لَمْ يُولَدْ سُبْحانَهُ فَيَكُونَ فِي الْعِزِّ مُشارِكاً، وَ لَمْ يَلِدْ فَيَكُونَ مُورِثاً هالِكاً، وَلَمْ يَتَقَدَّمْهُ وَقْتٌ وَ لا زَمانٌ، وَ لَمْ يَتَعاوَرْهُ زِيادَةٌ وَ لا نُقْصانٌ، بَلْ ظَهَرَ لِلْعُقُولِ بِما أَرانا مِنْ عَلاماتِ التَّدبيرِ الْمُتْقَنِ وَ الْقَضاءِ الْمُبْرَمِ»[۲].

یعنی: و به آفریدگار جهان ایمان می‌آوریم همانند ایمان آوردن کسی که به فضل و کرم او امیدوار است، و با یقین و باور، و با ایمان کامل بسوی خداوند متعال روی آورده است، و با فرمانبری تنها برای او تعالی خضوع و فروتنی می‌کند، و با

۱- نهج البلاغة: ازکلمات حضرت﴿عليه السلام﴾: رقم ۱۵۵ ص ۴۸۸).

۲- نهج البلاغة: خ ۱۸۱ ص ۵۸۸).

اعتقاد به یگانگی او به او اخلاص دارد، و با سپاسگزاری او را بزرگ می‌داند، و (در سختی و گرفتاری) با رغبت و کوشش به او پناه می‌برد (زیرا انسان با ایمان جز خداوند متعال را ملجأ و پناهی نمی‌شناسد).

خداوند سبحان زائیده نشده تا در بزرگواری با او شریک باشد (زیرا والد از نوع ولد و عزیز و بزرگوار است) و نزائیده است تا از بین رفته، میراثی باقی گذارد (زیرا زائیدن و از بین رفتن، و دیگری را جانشین خود نمودن از لوازم جسم است) وقت و زمان بر او پیشی نگرفته است (چه اینکه او آفرینندهٔ وقت و زمان است نه زمانی و متأثر از زمان).

و زیادی و کمی پی در پی او را فرا نگرفته است (چه اینکه لازمهٔ زیادی و کمی تغییر، و تغییر مستلزم حدوث، و حدوث از لوازم امکان است، پس هیچ یک از صفات أجسام و أعراض را دارا نمی‌باشد، تا او را مانند مخلوقات وصف نمائیم) بلکه بسبب آنچه که به ما نموده از نشانه‌های نظم آراسته و حکم استوار (در آفرینش آسمانها و زمین و موجودات دیگر وجود و هستی او) بخردها آشکار شده است.

۶- «وَ قَدْ سَئَلَهُ ذِعْلَبُ الْيَمَانِي فَقَالَ: هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ يَا أَميرَالْمُؤْمِنينَ؟ فَقَالَ﴿عليه السلام﴾: أَفَأَعْبُدُ مٰا لاٰ أَرىٰ؟ فَقَالَ: وَ كَيْفَ تَرٰاهُ؟ قٰالَ﴿عليه السلام﴾: لاٰ تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ بِمُشٰاهِدَةِالْعِيٰانِ، وَ لٰكِنْ تُدْرِكُهُ الْقُلُوبُ بِحَقٰائِقِ الْاِيمٰانِ[۱]».

یعنی: «و بتحقیق ذِعلب یمنی از حضرت أمیرمؤمنان امام علیّ﴿عليه السلام﴾ پرسید: یا أمیرالمؤمنین آیا پروردگارت را دیده‌ای؟ أمیرمؤمنان علیّ﴿عليه السلام﴾ فرمود: آیا چیزی را که نبینم پرستش می‌کنم؟! پس (سائل گمان کرد که مراد از دیدن پروردگار، دیدن با چشم سر است از این‌رو) گفت: چگونه او را می‌بینی؟ (با اینکه دیدن خداوند سبحان با چشم سر ممکن نیست) امام﴿عليه السلام﴾ فرمود: چشمهای سر خداوند سبحان را آشکار درک نمی‌کند، و لکن دیده‌های دل بوسیلهٔ حقائق ایمان (اعتقاد قلبی با براهین عقلیه و نقلیه) او را درک می‌نماید».

۱- نهج البلاغة: از سخنان إمام ﴿عليه السلام﴾ رقم ۱۷۸ ص ۵۸۲).

درس یکصد و دوم:

۵۲۵ - ایمان و أرکان آن چیست؟

روایات صحیحهٔ بسیاری از أهل بیت وحی علیهم صلوات‌الله در حقیقت ارکان ایمان آمده است که نقل آنها در بیان مختصر ما نگنجد، پس ما بذکر چند روایت در اینجا تبرّک میجوئیم:

۱- در نهج البلاغهٔ شریف آمده است:

«وَ سَئَلَهُ﴿علیه السلام﴾ رَجُلٌ أَنْ يُعَرِّفَهُ مَا الايمانُ؟ فَقالَ﴿علیه السلام﴾: إِذا كانَ غَداً فَأْتِـنِي حَتّىٰ أُخْبِرَكَ عَلىٰ أَسْماعِ النّاسِ، فَإِنْ نَسيتَ مَقالَتِي حَفِظَها عَلَيْكَ غَيْرُكَ، فَإِنَّ الْكَـلامَ كَالشّارِدَةِ يَنْقُضُها هٰذاَ وَ يُخْطِئُها هٰذا»(۱).

یعنی: مردی از حضرت أمیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ خواست تا حقیقت ایمان را برایش بیان فرماید، پس آن حضرت﴿علیه السلام﴾ - درباره رمندگی سخن - فرمود: چون فردا شود نزد من بیا تا در مجمعی که افرادی بشنوند به تو خبر دهم که اگر گفتار مرا فراموش نمودی دیگری آنرا حفظ کرده از بر نماید، و تو و دیگران را یادآوری نماید، زیرا سخن مانند شکار رمنده است، شخصی با حافظه آنرا می‌رباید و ازبر می‌کند، و دیگری بر أثر خِنگی و بلادت آنرا از دست می‌دهد.

سپس إمام﴿علیه السلام﴾ در پاسخ به سؤال از ایمان چنین فرموده‌اند:

«اَلايمانُ عَلىٰ أَرْبَعِ دَعائِمَ عَلَى الصَّبْرِ وَ الْيَقينِ وَ الْعَدْلِ وَ الْجِهادِ»(۲).

یعنی: و از حضرت أمیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ از حقیقت ایمان پرسیده شد؟ پس آن حضرت فرمود: ایمان دارای چهار رکن، و بر روی چهار ستون و پایه استوار است:

الف: بر اساس صبر و بردباری بر ادای حقوق و واجبات، و صبر و شکیبائی بر ترک محرمات و حوادث و وقایع و ناملایمات و مصائب و فراز و نشیب زندگی.

۱- نهج البلاغة: بخش حکمتهای أمیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾: ۲۵۸ ص ۱۲۱۵).

۲- نهج البلاغة: بخش حکمتهای أمیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ رقم ۳۰ ص ۱۰۹۹).

ب: بر پایهٔ یقین و باور به آنچه که باید به آن یقین و باور داشته باشد.
ج: بر اساس عدل و داد در جمیع امور زندگی مادی و معنوی، دنیوی و اخروی، فردی و اجتماعی، و اعتقادی و اقتصادی...
د: جهاد و فداکاری در راه خداوند متعال و دفاع ازکیان دین و نوامیس اسلام با جان و مال.

۲- مرحوم حمیری در کتاب شریف «قرب الأسناد» از حضرت امام حسین «علیه السلام» از پدر بزرگوارش حضرت أمیرمؤمنان علیّ «علیه السلام» روایت کرده است که فرمود:

«الْإِيمٰانُ لَهُ أَرْكٰانٌ أَرْبَعَةٌ: اَلتَّوَكُّلُ عَلَى اللّٰهِ تَعٰالىٰ، وَ التَّفْوِيضُ إِلَيْهِ، وَ التَّسليمُ لِأَمْرِ اللّٰهِ، وَ الرِّضٰا بِقَضٰاءِ اللّٰهِ تَعٰالىٰ».

یعنی: برای ایمان چهار رکن و پایه است:
۱- توکّل بر خداوند متعال در جمیع شئون زندگی.
۲- واگذار نمودن تمام امور را به خداوند متعال.
۳- تسلیم و زیر بار فرامین و دستورات خداوند متعال رفتن.
۴- راضی بودن به قضاء خداوند متعال.

۳- مرحوم علامهٔ مجلسی در کتاب شریف «بحار الأنوار» از حضرت رسول‌خدا «صلی الله علیه وآله» روایت کرده است که فرمود:

«الْإِيمٰانُ فِي عَشْرَةٍ: الْمَعْرِفَةُ، وَ الطّٰاعَةُ، وَ الْعِلْمُ، وَ الْعَمَلُ، وَ الْوَرَعُ، وَ الإِجْتِهٰادُ، وَ الصَّبْرُ، وَ الْيَقِينُ، وَ الرِّضٰا، وَ التَّسْلِيمُ، فَأَيُّهٰا فَقَدَ صٰاحِبُهُ بَطَلَ نِظٰامُهُ».

یعنی: ایمان در ده چیز به هم‌پیوسته تحقق می‌یابد:
۱- خود آشنایی و معرفت به آفریدگار جهان و دیگر اصول دین...
۲- طاعت خداوند متعال و رسولش «صلی الله علیه وآله» و جانشینان معصومین آن حضرت صلوات‌اللّٰه علیهم أجمعین.
۳- علم به فروع دین و به آنچه در کتاب (قرآن کریم) و سنت رسول‌اللّٰه «صلی الله علیه وآله» آمده است.
۴- عمل بدستورات و فرامین الهی.
۵- ورع و پارسائی در تمام أبعاد زندگی.
۶- سعی و کوشش در امور معاش و معاد، و دین و دنیا در حدّ لازم.
۷- صبر و بردباری بر أدای حقوق و واجبات و ترک محرمات...
۸- یقین و باور داشتن به معتقدات ...
۹- راضی بودن به قضای الهی.

۱۰- تسلیم‌باتمام‌وجود درمقابل دستورات‌خداوندمتعال و رسولش«صلی الله علیه و آله».
پس نقص یا فقدان یکی از امور دهگانه موجب إخلال در نظم و حقیقت ایمان می‌گردد.
۴- در تفسیر کبیر «البصائر: ج ۵۸ ص ۸۰۹» از حضرت رسول اکرم«صلی الله علیه و آله» روایت شد که فرمود:
«دَعٰائِمُ الْإِیمٰانِ أَرْبَعٌ: الْأُولٰی: أَنْ تَعْرِفَ رَبَّكَ. الثّٰانِیَةُ: أَنْ تَعْرِفَ مٰا صَنَعَ بِكَ. اَلثّٰالِثَةُ: أَنْ تَعْرِفَ مٰا أَرٰادَ مِنْكَ. اَلرّٰابِعَةُ: أَنْ تَعْرِفَ مٰا یُخْرِجُكَ مِنْ دِینِكَ».
یعنی: ایمان بر أساس چهار پایه و ستون استوار است:
الف: آنکه بشناسی پروردگارت را (تا با شناخت اصولی عبادت و بندگیش نمائی).
ب: اینکه بشناسی نعمتهای الهی را که تو را از آن بهره‌مند ساخته است (تا شکر نعمتش بجای آری).
ج: آنکه بشناسی آنچه را که خداوند متعال از تو میخواهد (تا واجبات را بجا آورده و محرمات را ترک نمائی).
د: بشناسی آنچه که تو را از دین خارج می‌کند (ازکفر وگناه...).
بدون تردید! کسی که با براهین عقلیهٔ قاطعه و نقلیهٔ واضحه بگونهٔ اصولی پروردگارش را بشناسد، نعمتهای الهی را که همواره از آن برخوردار است خواهد شناخت، و بدنبال شناسایی خواسته های پروردگارش از او خواهد رفت، و خواهد شناخت چه چیز او را از دینش خارج می‌کند، پس عدم شناخت انسان پروردگارش را منشأ تمام ناسپاسی ها، طغیانها، نافرمانیها، انحرافها، گمراهیها، و انحطاط انسان می‌باشد. چه اینکه معرفت و شناخت تنها راهی است که انسان را از چاه طبیعت و خودپرستی، و از خودبیگانگی بیرون می‌آورد، و به قلّه‌های مرتفع و مرتفع‌تر تکامل می‌رساند.

تو او نشوی ولی اگر جهد کنی　　راهی بروی از تو توئی برخیزد

حضرت رسول اکرم«صلی الله علیه و آله» فرمود: **«أَوَّلُ الْعِلْمِ مَعْرِفَةُ الْجَبّٰارِ، وَ آخِرُ الْعِلْمِ تَفْوِیضُ الْأَمْرِ إِلَیْهِ»** که همهٔ علوم به این دو بازمی‌گردد.
و حضرت أمیرمؤمنان عليّ«علیه السلام» فرمود: **«أَوَّلُ الدِّینِ مَعْرِفَتُهُ»**. نخستین بنیاد و اساس دین، معرفت و شناخت به آفریدگار جهان است.
چنانچه در قلمرو معارف گفته می‌شود:

أوّل انـــدیشه وانگـــهی گـــفتار　　پای بست آمده است و پس دیوار

۵۲۶ - أساس دین، شناخت و معرفت به آفریدگار جهان است:

با براهین عقلیهٔ قاطعه و أدلهٔ نقلیهٔ واضحه ثابت و مبرهن است که دیانت بر أساس فطرت توحید و یکتاپرستی آدمی استوار است، از اینرو حضرت مولی‌الموحّدین أمیرالمؤمنین علیّ«علیه‌السلام» دین را نخستین بنیاد و أساس معرفت به آفریدگار جهان بشمار آورد: «**أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ**» دینی استوار بر اساس فطرت انسان که هرگز قابل تغییر و تبدیل نمی‌باشد:

«**فِطْرَتَ اللّٰهِ الَّتِي فَطَرَ النّٰاسَ عَلَيْهٰا لاٰ تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللّٰهِ ذٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ**» الروم: ۳۰).

و کمال انسان به آن مرتبط و بستگی ناگسستنی دارد، و این معرفت بخالق یکتا جز از طریق شناخت دین استوار و این نیز جز از راه آشنایی انسان به خویشتن خویش امکان پذیر نیست:«**مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ**» از اینرو انسان بدون درک معنی و حقیقت و پذیرش دین استوار نمی‌تواند با آشنایی به چیزی از جهان هستی و قوانین حاکم بر آن و آشنایی با یک عده از مسائل أخلاقی، از خود بیگانگی خارج و به کمال انسانی نائل آید، چه اینکه نخستین بنیاد و أساس معرفت بخداوند متعال دینِ استوار است که بر أساس فطرت آدمی استوار و ساختمان و بناء کمال انسانی بر معرفت به آفریدگار جهان استوار می‌باشد.

پس آشنایی سطحی به چیزی از نظام آفرینش و اصول اخلاقی بدون درک حقیقت و پذیرش دین همآنند آشنایی با شاخ و برگهای درختی بدون تفکر بر ریشه و تنهٔ آن و نظر بصورت انسان بدون توجه به سیرت آن است.

۶- حضرت أمیرمؤمنان علیّ«علیه‌السلام» فرمود:

«**حُسْنُ الْعِفٰافِ وَ الرِّضٰا بِالْكِفٰافِ مِنْ دَعٰآئِمِ الأيمٰانِ**».

یعنی: حُسن عفّت و پاکدامنی از آلودگیها، و راضی بودن بقدرکفاف از أرکان و ستونهای ایمان بشمار می‌رود.

۷- حضرت أمیرمؤمنان علیّ«علیه‌السلام» فرمود:

«**اَلصِّدْقُ عِمٰادُ الْإِسْلاٰمِ وَ دَعٰامَةُ الأيمٰانِ**».

یعنی: صدق و راستی ستون إسلام و پایهٔ ایمان است.

۸- حضرت رسول اکرم«صلی‌الله‌علیه‌وآله» خطاب به مولا علیّ‌بن‌أبیطالب«علیه‌السلام» فرمود:

«**يٰا عَلِيُّ! ثَلاٰثٌ مِنْ حَقٰائِقِ الأيمٰانِ: الْإِنْفٰاقُ فِي الْإِقْتٰارِ، وَ إِنْصٰافُ النّٰاسِ مِنْ نَفْسِكَ وَ بَذْلُ الْعِلْمِ لِلْمُتَعَلِّمِ**».

یعنی: یا علیّ«علیه السلام» سه چیز از حقائق ایمان بشمار می‌رود: ۱- انفاق در زمان تهیدستی و تنگدستی. ۲- انصاف مردم را از نفست (با انصاف رفتار نمودن با مردم گرچه علیه تو باشد). ۳- علم را به کسی بیاموزد که طالب علم باشد.

۹- حضرت أمیرمؤمنان علیّ«علیه السلام» فرمود:

«ذِكْرُ اللّٰهِ دَعٰامَةُ الْإِسْلٰامِ، وَ عِصْمَةٌ مِنَ الشَّيْطٰانِ».

یعنی: ذکر و یاد خداوند متعال بودن، پایه و ستون اسلام، و دژ و پناهگاهی است از وسوسه و شرّ شیطان.

۱۰- مرحوم کلینی درکتاب شریف «اصول کافی -کتاب الکفر و الایمان - باب دعائم الاسلام حدیث ۲» به أسنادش از عَجلان أبی صالح روایت کرده که گفت: بحضرت امام صادق«علیه السلام» عرض کردم: مرا به حدود ایمان واقف گردان!

امام«علیه السلام» فرمود: حدود ایمان عبارت است از: شهادت به یکتایی خداوند متعال، و اینکه کسی جز او شایستهٔ پرستش نیست، و به اینکه حضرت محمد«صلی الله علیه و آله» رسول خدا است، و اقرار به زبان به آنچه از نزد خداوند متعال آورده است، و نماز پنجگانه، و أدای زکات مال، و روزهٔ ماه رمضان، و حجّ خانهٔ خداوند سبحان، و دوستی با دوست ما (پذیرش ولایت ما أهل بیت عصمت و طهارت صلوات‌اللّٰه علیهم أجمعین) و دشمنی و برائت از دشمنان ما، و داخل شدن در زمرهٔ راستگویان و رفاقت و مجالست با آنان.

و مرحوم کلینی در همین باب(حدیث ۳) به أسنادش از فضیل بن یسار روایت کرده که حضرت امام باقر«علیه السلام» فرمود: «**بُنِيَ الْإِسْلٰامُ عَلٰى خَمْسٍ: عَلَى الصَّلٰاةِ وَ الزَّكٰاةِ و الصَّوْمِ وَ الحَجِّ وَ الْوَلٰايَةِ وَ لَمْ يُنٰادَ بِشَيْءٍ كَمٰا نُودِيَ بِالْوَلٰايَةِ، فَأَخَذَ النّٰاسُ بِأَرْبَعٍ وَ تَرَكُوا هٰذِهِ - يَعْنِي الْوَلٰايَةَ -**».

یعنی: دین مبین اسلام بر اساس پنج اصل استوار است: بر نماز و زکات و روزه و حج و ولایت (ما أهل بیت عصمت و طهارت«علیهم السلام») و فریاد نشده برای چیزی مانند فریاد برای ولایت (چه اینکه آن چهار أمر بمنزلهٔ کالبد و جسم، و ولایت بمنزلهٔ روح آنست) مردم چهار تا (ظاهر و صورت) را گرفتند و این یکی (باطن و سیرت) را رها کردند یعنی ولایت ما را.

۵۲۷- ولایت أهل بیت وحی﴿علیهم السلام﴾ روح اسلام است:

بدون تردید! اسلام همانند کالبدی است که روح آن ولایت أهل بیت وحی علیهم صلوات‌اللّه می‌باشد و خداوند سبحان در قرآن کریم به این معنی اشاره فرموده است:

«اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً - يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ» المائدة:۳ و ۶۷).

یعنی: ای مسلمانان! من امروز (روز غدیر خم) دین شما را (با ولایت عليّ‌بن أبیطالب﴿علیه السلام﴾) کامل نمودم، و نعمتهای خود را با ولایت عليّ﴿علیه السلام﴾ بر شما تمام ساختم، و اسلام را با ولایت عليّ‌بن أبیطالب﴿علیه السلام﴾ به عنوان یک دین کامل برای شما پسندیده‌ام - ای رسول ما برسان آنچه که (در أمر ولایت عليّ‌بن أبیطالب﴿علیه السلام﴾) بسوی تو از جانب پروردگارت نازل گردید به مردم در ملأ عام برسان، که اگر چنین نکنی، بکلی رسالت خود را تبلیغ نکرده‌ای (چه اینکه ولایت عليّ‌بن أبیطالب﴿علیه السلام﴾ بمنزلهٔ روح رسالت است که بدون آن، رسالت کالبدی بی‌روح بیش نخواهد بود).

به عبارت دیگر: اسلام عبارت است از یک تشکیلات دینی که شهادتین بمنزلهٔ برگ تابعیت آنست، و هر کسی آنرا به زبانش اقرار نماید، تابعیت جامعهٔ اسلامی را پذیرفته است، چنانچه هم اکنون در دنیا معمول است که برای قبول تابعیت هر ملت و کشوری باید برگ شناسنامه دریافت کنند، شهادتین در جامعهٔ اسلامی همانند برگ شناسنامه یا بقول عربها ورقهٔ جنسیه است.

این أعمال پنجگانهٔ سابق: نماز و روزه و زکات و حج و ولایت أوضاع اجتماعی و سازمان تشکیلات اسلام است، و هر کس به آنها ملزم و عمل نماید، وظائف اسلامی خود را انجام داده و تشکیلات اسلامی بر پا شده است، و این تشکیلات یک سازمان اجتماعی کامل و بر اساس عدل و قسط استوار خواهد بود که در سایهٔ آن هر فردی در حال صلح و صفاو سلامت و رفاه و عدالت وکمال بسر میبرد، و روح این سازمان همان ولایت اهل بیت وحی﴿علیهم السلام﴾ یعنی پذیرش امامت و رهبری امام معصوم و پیروی از او در تمام امور می‌باشد.

اگر جامعهٔ اسلامی چنین سازمانی را در جهان پدید آورده، دنیا گلستان شده، و همهٔ مردم به یک گوهر و جوهر انسانی خواهند رسید و این جز از طریق ایمان و عقیده نسبت به این تشکیلات و هم نسبت به شهادتین که اساس این تشکیلات است امکان پذیر نیست، و ایمان همانند گل درخت مسلمانی و یا بمنزلهٔ گنجی در دلهای مسلمانان نهفته است که فایدهٔ آن از یکسو بخود شخص مؤمن که عبارت است از آرامش روح و روان و اطمینان دل در دنیا و نیل به رضوان الهی در آخرت، و از سوی دیگر به جامعه بازمی‌گردد که از چنین افرادی تشکّل می‌یابد از اینرو خداوند متعال فرمود:

«وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنٰا عَلَيْهِم بَرَكٰاتٍ مِنَ السَّمٰاءِ وَ الْأَرْضِ»

الاعراف: ۱۶) نفرمود:

«وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرىٰ أَسْلَمُوا...».

پس مسلمانی یک فرمول اجتماعی است اما ایمان یک نتیجهٔ فردی و اجتماعی با هم است، پس هر که تابعیت اسلام را با أدای شهادتین بپذیرد، و مقررات ظاهر اسلام را اجراء کند جزء جامعهٔ اسلامی بشمار می‌رود و از مزایای اسلام بهره‌مند می‌گردد گرچه ایمان و عقیدهٔ باطنی بتشکیلات اسلام نداشته باشد، زیرا ایمان و عقیدهٔ باطنی در تحقق مسلمانی شرط نیست، چه اینکه مسلمانی همین ظواهر است گرچه از ایمان بی‌بهره باشد، و معنی اینکه مسلمان از ایمان بی بهره است، این نیست که تنها عقیده به امامت ندارد، بلکه یک مسلمان غیر مؤمن، عقیده و ایمان به هیچ یک از امور اسلامی از اصول و فروع آن ندارد، و هیچ یک از نماز و روزه و زکات و حج... او توأم با ایمان نیست.

پس شهادتین -که مسلمانی با آن تحقق می‌یابد - بمنزلهٔ برگهٔ تابعیت است که به انسانی ظاهراً متعهد به إجرای یک امور مقرراتی داده می‌شود، همانند تابعیت یک کشور و تعهّد ظاهری به اجرای مقررات اجتماعی و تشکیلاتی آن، چه اینکه کسی که تابعیت کشوری را قبول می‌کند، بظاهر متعهد می‌گردد، طبق مقررات و تشکیلات آن عمل کند، و فائدهٔ آن همان بهره‌مندی از مزایای قانونی آن کشور است، و حقیقتی جز آن وجود ندارد و همهٔ فریادها و مقررات و تشکیلات و قوانین مجعوله... بر ظاهر و جسم مردم حاکم است نه برجان و دل کسی، چه اینکه در زمینهٔ آنها هیچگونه ایمان و عقیده و تعهد وجدانی وجود ندارد از اینرو تخلفات از تعهدات بمراتب بیش از عمل به آنست.

از اینجا است که دستگاه مقررات دینی و تشکیلات مذهبی با پیشوائی پیامبران الهی و ولایت أئمهٔ معصومین صلوات‌اللّه علیهم أجمعین از دستگاه قوانین مدنی بکلی جدا می‌گردد، و از نظر تشبیه مانند یک بادام مغز دار و یک بادام بی مغز جلوه می‌کند (بعلاوهٔ آنکه مقررات دینی از مغز آفرین و مبدأ هستی نشأت می‌گیرد، و مقررات و قوانین مدنی از مغزهای آلوده و خاطی... تراوش می‌کند، از اینرو خود مقننان و مجریان نخستین متخلفان از آن می‌باشند، و هیچکس هم به آن ایمان و عقیده و تعهد وجدانی ندارد).

۵۲۸- تشکیلات اجتماعی اسلام چیست؟

دین مبین اسلام دارای یک تشکیلات کامل اجتماعی است که بر أساس فروع دین و حقوق اسلامی استوار است: «**بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ...**» که اگر به پیشوائی خود رسول خدا﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ و یا بولایت امام معصوم﴿علیه‌السلام﴾ اداره شود، بسیار عادلانه و آرمان برآورندهٔ همهٔ انسانها، و پدید آورندهٔ جامعهٔ تکامل یافته و پیشرفتهٔ بشری است بعلاوهٔ آنکه یک نتیجهٔ ایمانی همگانی را در بر دارد که هیچ تشکیلات دیگری نمی‌تواند آنرا دارا باشد، و با این دید، خود موضوع ولایت هم که عبارت از زمامداری امام عادل معصوم﴿علیه‌السلام﴾ است نسبت به این تشکیلات قشر و مغزی دارد که قشر آن اجرای مقررات اسلامی است از روی دانش و آگاهی، و بینش و بصیرت مو شکاف و عمومی و اجرای عدالت کاملهٔ بشری، و مغز و حقیقت و روح آن حصول ایمان و عقیده و تعهّد وجدانی نسبت به همهٔ مقررات و تعلیمات اسلامی است.

سازمان مسلمانی با تحقق ولایت امام معصوم﴿علیه‌السلام﴾ افرادی پرورش می‌دهد که بر اساس اخلاص و ایمان و تقوی و تعهد وجدانی برای همنوع خود و جامعهٔ بشری کار کنند، و محصول استعداد خود را رایگان در اختیار دیگران قرار دهند، و در اینجا همه برای هم باشند همانند أعضای یک کالبد نسبت به یکدیگر، و در عین حال خود هم از نظر معنی و حقیقت ایمان، عقیده، و تعهد وجدانی داشته باشند، و از مجموعهٔ این اجتماع عادلانه برای آخرت خود بهره گیرند.

مؤمنان بی حدّ ولی ایمان یکی — جسمشان معدود لکن جان یکی
جان گرگان و سگان از هم جداست — متحد جانهای شیران خداست
همچو آن یک نور خورشید سما — صد بود نسبت بصحن خانها
لیک یک باشد همه أنوارشان — چون که بر گیری تو دیوار از میان
چون نماند خانها را قاعده — مؤمنان باشند نفس واحده

هرگاه ما روش حضرت امیرالمؤمنین عليّ‌بن‌أبیطالب و سایر أئمهٔ معصومین صلوات‌اللّٰه علیهم اجمعین و شیعیان راستین آنها چون سلمان و أبوذر و مقداد و عمار یاسر... را در نظر بگیریم این وضعیت در آنها کاملاً روشن است.

بنابراین موضوع ولایت أهل بیت وحی«علیهم‌السلام» از نظر قشر آن - مانند نمازکه پایهٔ اعتقاد و الفت و اجتماع و عمران و آبادی بشری است، و چون زکات که پایهٔ حل مشکلات اقتصاد جامعه است و همچنین روزه و حج...- یک رکن تشکیلاتی، بلکه أهم أرکان آنست، زیرا این امور در صورتی تشکیلات صحیح را در اجتماع پدید میآورند که از روی علم و آگاهی و عدالت انجام شوند، و با دقت کامل و تدبّر و دیدهٔ انصاف در این موضوع معلوم می‌شود که انحراف جامعهٔ اسلامی از پذیرش ولایت أهل بیت وحی علیهم صلوات‌اللّٰه نه تنها لطمه به ایمان و عقیده و معنویت وجدان آدمی وارد کرد، بلکه سازمان اسلام را نیز از نظر تشکیلات عادلانه و بر حق و سودمند و مفید خود دچار خطر و تزلزل نموده و در معرض تباهی قرار داده است، و در حقیقت تا این اندازه هم که اسلام پیشرفت و توسعه یافت و پائید، برای چهار أمر بوده است:

الف: حقانیت و مغز و حقیقت دین مبین اسلام که بر اساس فطرت لایتغیّر آدمی استوار است: «**ذٰلِكَ الدّينُ الْقَيِّمُ**»الروم: ۳۰) «**كَلِمَةٌ طَيِّبَةٌ كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهٰا ثٰابِتٌ وَ فَرْعُهٰا فِي السَّمٰاءِ تُؤْتي أُكُلَهٰا كُلَّ حينٍ بِإِذْنِ رَبِّهٰا**» ابراهیم ۲۴ - ۲۵).

که هرگز دست آلودهٔ تحریف در اصل و حقیقت آن راه نیابد، چه اینکه آفرینندهٔ نظام هستی به حفظ و حراست از آن ضمانت کرده است: «**إِنّٰا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنّٰا لَهُ لَحٰافِظُونَ**» الحجر: ۹) گر چه منحطان و منحرفان در تشکیلات آن دسیسه‌ها کرده و می‌کنند.

ب - قشر تشکیلات و عمل عادلانهٔ دهساله‌ای که در زمان خود حضرت رسول اکرم«صلی‌الله‌علیه‌وآله» در مدینهٔ منورّه، و پنجساله‌ای که در زمان مولی‌الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ«علیه‌السلام» درکوفه پدید آمده بود، توانسته است آنچنان الگو و معیاری بجوامع بشری برای همیشه ارائه دهد که جلوی هرگونه تردید و وسوسه را در حقیقت اسلام بگیرد، و باریکترین راه را برای القای شبهات منحطان و منحرفان باقی نگذارد.

ج - تأیید معنوی و بیان أئمهٔ معصومین صلوات‌اللّٰه علیهم أجمعین حقائق دین و معارف اسلام را از طرق مختلف در سخت‌ترین شرائط در حکومتهای زر و زور و تزویر، و دفاع ازکیان و نوامیس وحی آسمانی بقیمت جان و اسارت و حبس و حصر...

و از دقت و تأمل و تحقیق و بررسی این حقائق با دیدهٔ دل و انصاف أهمیت موضوع ولایت أهل بیت وحی علیهم صلوات‌اللّٰه در تشکیلات اسلامی بخوبی معلوم می‌گردد که در ضمن اخبار با این تعبیر: «وَالْوَلَایَةُ وَ لَمْ یُنَادَ بِشَیْءٍ کَمَا نُودِیَ بِالْوَلَایَةِ» بدان اشاره شده است که در میان أرکان و ستونهای سازمان اسلام آن اندازه که برای موضوع ولایت فریاد شده است برای ستونهای دیگر تا برسد به نماز فریاد نشده و اهتمام نگردیده است، چه اینکه ولایت نه تنها روح سازمان و تشکیلات و اقتصاد اسلام است که بدون آن کالبدی بی روح، و جسمی بی جان بیش نخواهد بود که حیات رسالت و بقای دیانت و اعتقاد اسلام به آن بستگی دارد، و تعهد وجدانی و عقیده و ایمان تنها با آن تحقق می‌یابد، در حالی که اسلام تنها با شهادتین محقق می‌شود اگرچه اعتقاد و عمل هم نباشد، از اینرو نخستین صاحب ولایت، أمیرالمؤمنین است نه أمیرالمسلمین، چه اینکه او أمیر کسانی است که اعتقاد و اقرار و عمل را به هم درآمیزند و خود را فدای دین کنند، نه أمیر کسانی که از ترس جان و مال به اقرار شهادتین اکتفاء نمایند، و دین را فدای جان و مال و أمیال و آرزوهای خود کنند.

د - ادامهٔ این راه و استمرار این حرکت توسط علمای راستین اسلام در دو زمان غیبت صغری و کبری حضرت بقیةاللّٰه‌الأعظم أرواحنا له‌الفداء تاکنون.

درس یکصد و سوم:

۵۲۹- فرق میان ایمان و اسلام چیست؟

در أواخر بحث سابق اشاره‌ای کوتاه به فرق بین ایمان و اسلام شده است، لازم میدانم در بحث امروز اشارهٔ اجمالی به بعضی از فرقها داشته باشیم:

آیات متعدد از قرآن کریم و بسیاری از روایات صحیحهٔ وارده از أهل بیت وحی علیهم صلوات‌الله صراحت بر فرقهای متعدّد بین ایمان و اسلام دارد که ذکر همهٔ آنها نیاز بنوشتن کتاب مستقل در این موضوع دارد، و ما بیست فرق میان آن دو راکه مهمترین فرقها است اجمالاً بیان می‌کنیم تا بهترین درسی باشد برای کسانی که می‌خواهند یکی از این دو را انتخاب کنند:

۱- ایمان عبارت است از تسلیم انسان بظاهر و باطنش در مقابل تمام فرامین و دستورات الهی، به اینکه با قلب و کلام و عمل توجه بسوی خداوند سبحان نماید، و از هر عقیدهٔ باطل، وگفتار زشت، وکردار بد، پاک و مبرّا باشد، و اما اسلام عبارت است از تسلیم بظاهرش فقط.

حضرت رسول اکرم«ﷺ» فرمود: «الْإِسْلَامُ عَلَانِيَةٌ وَ الْايمَانُ سَرِيرَةٌ» اسلام بظاهر و صورت، و ایمان بباطن و سیرت مرتبط است.

۲- اسلام با شهادتین تحقق می‌یابد، و ایمان با اعتقاد و اقرار و عمل با هم.

۳- اسلام أمریست بین فرد مسلمان و مخلوق، و ایمان أمریست بین فرد مؤمن و خالق و مخلوق.

۴- اسلام به أمور اقتصاد و معاش و مادی ... باز می‌گردد، و ایمان به أمور اعتقاد و معاد و معنوی... بازمی‌گردد، از اینرو در صورت دوران بین اقتصاد... و اعتقاد ... فرد مسلمان، اعتقاد را فدای اقتصاد می‌کند، ولی شخص مؤمن، اقتصاد... را فدای اعتقاد... می‌نماید.

۵- شأن و فضیلت و تأثیری که برای ایمان در جسم و جان انسان مؤمن و افراد و جامعه می‌باشد برای اسلام و مسلمان نیست.

۶- اختلاط و همزیستی مسلمان و مؤمن در جامعه همانند اختلاط خاک با گندم است.

۷- ثواب برای ایمان است نه برای اسلام.

مرحوم کلینی درکتاب شریف «اصول کافی -کتاب الایمان و الکفر - باب أنّ الاسلام یُحقن به الدم... حدیث ۱ و ۶» به أسنادش از قاسم صیرفی شریک مفضل روایت کرده که گفت: شنیدم از حضرت امام صادق«علیه السلام» که می‌فرمود: بوسیلهٔ اسلام، خون مسلمان محترم و محفوظ، و امانت أداء می‌شود، و فروج حلال می‌گردد (زناشوئی درست می‌شود، می‌توان به مسلمان زن داد و از آنها زن گرفت) و اما ثواب آخرت در برابر ایمانست.

۸- اسلام همانند پوستهٔ بادام بی مغز، و ایمان همچون بادام با قشر و لبّ می‌باشد.

۹- از گرایش و اعتقاد به باطل، اسلام تعبیر نمی‌شود، اما از اعتقاد به باطل ایمان تعبیر می‌گردد:

«وَ الَّذِینَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَ كَفَرُوا بِاللَّهِ أُولٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» العنکبوت: ۵۲).

۱۰- اسلام همانند جسم بی روح، و ایمان، همچون کالبد با روح است.

۱۱- ایمان همانند درخت، و اسلام سایهٔ آنست.

۱۲- برای مؤمن در دنیا و آخرت أمان هست، و هرگز داخل جهنم نمی‌شود: «اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ لَمْ یَلْبِسُوا اِیمَانَهُمْ بِظُلْمٍ اُولٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ» الانعام: ۸۲).

۱۳- ولایت الهی برای أهل ایمان است نه برای أهل اسلام: «اَللّٰهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»البقرة:۲۵۷)

خداوند متعال ولیّ و سرپرست مؤمنان است که آنها را از ظلمتها و تاریکیهای کفر و گناه بسوی نور ایمان و اطاعت بیرون می‌برد.

«إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِیمَ لَلَّذِینَ اتَّبَعُوهُ وَ هٰذَا النَّبِیُّ وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ اللّٰهُ وَلِیُّ الْمُؤْمِنِینَ» آل عمران: ۶۸).

سزاوارترین مردم به ابراهیم آنهائی هستند که از او پیروی کردند و (در زمان و عصر او به مکتب او وفادار بودند، و همچنین) پس از او راه یکتاپرستی را پیموده‌اند و از این پیامبر خاتم«صلی الله علیه و آله» و کسانی که ایمان (به او) آورده‌اند پیروی کرده‌اند و

خداوند ولی و سرپرست و حافظ و یاور و نگهبان مؤمنان است (نه مسلمانان)، پس سزاوارترین مردم به حضرت ابراهیم«علیه السلام» مؤمنان هستند نه مسلمانان.

۱۴- حضرت مولی‌الموحّدین علیّ«علیه السلام» أمیرالمؤمنین است نه أمیرالمسلمین...

۱۵- شیطان بر غیر مؤمن (از مسلمان و کافر و مشرک و منافق و فاسق...) ولایت وسلطه پیدا می‌کند نه بر مؤمن: «إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» الأعراف:۲۷)

«إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ» النحل: ۹۹ - ۱۰۰).

«قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ» ص:۸۲ - ۸۳).

۱۶- شخص مؤمن هرگز دشمن خداوند متعال و دشمن مؤمن نمی‌شود و دشمن خود از شیاطین جن و انس را دوست خود انتخاب نمی‌کند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَ عَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ» الممتحنة: ۱) اما غیر مؤمن چرا: «إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ» الأعراف: ۳۰).

۱۷- حضرت رسول اکرم«صلی الله علیه و آله» سزاوارتر بمؤمنان از نفسشان، وزنهای مؤمنهٔ آن حضرت«صلی الله علیه و آله» در حکم مادران مؤمنان می‌باشند نه غیر مؤمنان: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ» الأحزاب: ۶) و أما زنهای غیر مؤمنه اگرچه ازدواج با آنها بر همهٔ امت از مؤمن و غیر مؤمن حرام بوده است أما همانند زنهای مؤمنه، نبوده‌اند، یعنی عایشه چون حضرت خدیجه و ام سلمه ام المؤمنین نبوده است و آتش افروزان جنگ جمل و دشمنان أمیرالمؤمنین إمام عليّ«علیه السلام»، عائشه را به غلط امالمؤمنین دانسته و او را به این عنوان یاد می‌کردند.

۱۸- کفّار بر مؤمنین تسلّط نمی‌یابند نه بر مسلمانان: «وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً» النساء: (۱۴۱).

۱۹- تنها مؤمنان حزب الله، هستند نه مسلمانان: «لَا تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ أُولَٰئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» المجادلة: ۲۲).

۲۰- اسلام دارای مراتب و درجات نیست، پس مسلمانان در اسلام متساوی هستند، أما ایمان دارای مراتب و درجات و زیاده و نقصان است پس مؤمنان در ایمان متفاوت هستند.

و دیگر فرقها بین ایمان و اسلام، و مؤمن و مسلمان.

۵۳۰- فرق میان ایمان و اسلام از بیان وحی و أهل بیت وحی﴿علیهم السلام﴾:

آیات قرآن کریم و روایات صحیحهٔ وارده از أهل بیت وحی صلوات‌اللّه علیهم أجمعین در این باب بسیار است که نقل آنها در بیان مختصر ما نگنجد، از اینرو تنها به چند آیهٔ کریمه و روایت شریفه در اینجا تبرک میجوئیم:

۱- مرحوم کلینی در کتاب شریف «اصول کافی - کتاب الایمان و الکفر - باب **أَنَّ الْإِسْلَامَ يُحْقَنُ بِهِ الدَّمُ...**» به أسنادش از جمیل بن درّاج روایت کرده است که گفت: از حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ پرسیدم از قول خداوند عزّ و جل: «**قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلٰكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ**»؟ پس امام﴿علیه السلام﴾ فرمود: آیا نمی‌بینی که ایمان غیر از اسلام است.

۲- مرحوم کلینی در همین باب (حدیث ۴) به أسنادش از سفیان بن سمط روایت کرده است که گفت: مردی از حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ از اسلام و ایمان پرسید که فرق بین آن دو چیست؟ پس حضرت امام﴿علیه السلام﴾ او را جواب نفرمود، سپس (شاید پس از گذشت چند روز از سئوال) آن مرد سائل در مسیر راه بحضرت﴿علیه السلام﴾ برخورد نمود، و نزدیک به کوچ‌کردن بود، پس امام﴿علیه السلام﴾ به آن مرد فرمود: مثل اینکه کوچ کردنت نزدیک است! عرض کرد: آری. امام﴿علیه السلام﴾ فرمود: در خانه مرا دیدار کن، پس آن مرد بخدمت حضرت﴿علیه السلام﴾ در منزلش رسید، و از فرق میان اسلام و ایمان پرسید، امام﴿علیه السلام﴾ فرمود: اسلام همان ظاهر وضعی است که مردم مسلمان برآنند:

شهادت بر یکتائی خداوند متعال و اینکه برای او شریکی نیست، و اینکه حضرت محمد﴿صلی الله علیه و آله﴾ بنده و رسول اوست و بر پاداشتن نماز و دادن زکات، و حج خانهٔ خداوند متعال، و روزهٔ ماه مبارک رمضان، پس اینست اسلام، و امام﴿علیه السلام﴾ فرمود: ایمان معرفت و شناخت این أمر است با این وضع و اگر بدانها اقرارکند و این أمر (یعنی ولایت أهل بیت وحی علیهم صلوات‌اللّه) را نشناسد مسلمان گمراهی است.

۳- و نیز در همین باب (حدیث ۵) به أسنادش از أبی‌بصیر روایت کرده که گفت: شنیدم از حضرت امام باقر«علیه السلام» که می‌فرمود: «**قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا**» أعراب گفتند: «ما ایمان آوردیم بگو شما ایمان نیاوردید ولی بگوئید: ما اسلام آوردیم» امام«علیه السلام» فرمود: پس هر که گمان کند که أعراب ایمان آورده بودند محقّقاً دروغ گفته، و هر که هم گمان برد که آنها اسلام نیاوردند دروغ گفته است.

۵۳۱- هر مؤمنی مسلمان هست اما هر مسلمانی مؤمن نیست:

مرحوم کلینی درکتاب شریف «اصول کافی -کتاب الایمان و الکفر - باب أنّ الایمان یشرک الإسلام، و الاسلام لایشرک الکفر» پنج حدیث نقل فرموده است که ما اجمالاً به بیان معانی سه روایت اکتفاء می‌کنیم:

۱- به أسنادش از سماعة روایت کرده که گفت: بحضرت امام صادق«علیه السلام» عرض کردم: خبر ده مرا از اسلام و ایمان که آیا این دو (دارای یک حقیقتند یا دارای دو حقیقت) جدا هستند؟

حضرت امام«علیه السلام» فرمود: ایمان همه شریک اسلام است، اما اسلام همه شریک ایمان نیست، عرض کردم: آنها را برای من شرح دهید؟ فرمود: اسلام عبارت است از شهادت به یکتائی خداوند متعال و تصدیق رسولش«صلی الله علیه و آله» که بوسیلهٔ أداء و اقرار بشهادتین خونها محفوظ گردد، و نکاح و ارث مجری شوند (یعنی مسلمان با اسلام آوردن می‌تواند با زن مسلمان ازدواج کند و از مورّث خود ارث برد) و همهٔ مردم مسلمان بر ظاهر آن باشند، و اما ایمان عبارت است از هدایت معنوی و عقیده که در دل نسبت باسلام ثابت می‌شود، و عملی که بدان انجام می‌شود، ایمان یک درجهٔ وصف ناشدنی برتر از اسلام است، بتحقیق ایمان از نظر ظاهر با اسلام شریک است، اما در باطن، اسلام با ایمان شریک نیست، و اگرچه در بیان و شرح با هم جمع می‌شوند.

پس هر مؤمنی، مسلمان هم هست چه اینکه باید شهادتین را از زبان جاری سازد، اما هر مسلمانی، مؤمن نخواهد بود، چه اینکه ایمان، اعتقاد قلبی و عمل به أرکان می‌خواهد که شخص مسلمان هر دو یا یکی از آن دو را ندارد.

۲- به أسنادش از أبی الصباح کنانی روایت کرده که گفت: بحضرت امام صادق ﴿علیه السلام﴾ عرض کردم: کدام برترند، ایمان یا اسلام؟ زیرا کسانی که نزد ما هستند می‌گویند: اسلام برتر از ایمان است! پس حضرت ﴿علیه السلام﴾ فرمود: ایمان برتر و بالاتر از اسلام است، عرض کردم: این مطلب را واضح‌تر برایم بیان فرمائید، حضرت ﴿علیه السلام﴾ فرمود: چه میگوئی در بارهٔ کسی که عمداً در مسجدالحرام حدثی (بول یا غائط) کند؟ عرض کردم: بسختی او را خواهند زد، حضرت فرمود: درست گفتی، پس چه میگوئی در بارهٔ کسی که در خانهٔ کعبه حدثی عمداً صادر نماید؟ عرض کردم: او را خواهند کشت، فرمود: درست گفتی، نبینی که خانهٔ کعبه برتر از مسجدالحرام است، و خانهٔ کعبه در احترام، شریک مسجد الحرام است، و اما مسجدالحرام شریک خانهٔ کعبه نمی‌باشد، و همچنین است ایمان و اسلام که ایمان شریک و ملازم اسلام است، و أما اسلام شریک ایمان نیست.

پس هر کجا ایمان باشد اسلام خواهد بود، چه اینکه ایمان با اعتقاد قلبی و اقرار زبانی و عمل به أرکان تحقق می‌یابد، در حالی که اسلام فقط با اقرار زبانی متحقق می‌شود.

و در بعضی روایات اسلام به ایمان معنی شده است.

حضرت مولی‌الموحّدین إمام‌المتّقین أمیرالمؤمنین علیّ‌بن‌أبیطالب ﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«لَأَنْسُبَنَّ الْإِسْلامَ نِسْبَةً لَمْ يَنْسُبْها أَحَدٌ قَبْلي: الْإِسْلامُ هُوَ التَّسْليمُ، وَ التَّسليمُ هُوَ الْيَقينُ، وَ الْيَقينُ هُوَ التَّصْديقُ، وَ التَّصْديقُ هُوَ الْإِقْرارُ، وَ الْإِقْرارُ هُوَ الْأَداءُ، وَ الْأَداءُ هُوَ الْعَمَلُ»[1]

یعنی: «هر آینه اسلام را آن چنان وصف نمایم که کسی پیش از من آنرا اینچنین وصف ننموده باشد: اسلام عبارت است از زیر بار رفتن (فرامین آسمانی) و زیر بار رفتن، باور نمودن آنهاست (یعنی زیر بار رفتنی که با باور همراه باشد نه هر زیر بار رفتنی، مثل اجباراً و بدون باور) و باور نمودن، قبول کردن آنهاست، و قبول کردن، اعتراف به آنهاست، و اعتراف نمودن آماده شدن برای بجا آوردن آنها، و بجا آوردن عمل به آنهاست».

۱-نهج البلاغة: باب حکمتها و مواعظ إمام﴿علیه السلام﴾: رقم ۱۲۰ ص ۱۱۴۴).

حضرت أمیرمؤمنان عليّ﴿ع﴾ در واقع، حقیقت ایمان یا إسلام بعد از ایمان را بیان فرمودند که از اسلام آغاز می‌شود.

و می‌توان گفت: مستفاد از آیات و روایات آنکه: إسلام به دو دسته تقسیم می‌شود:

اول: إسلام قبل از ایمان که آیهٔ (۱۴) از سورهٔ حجرات و آیهٔ (۴۱) از سورهٔ مائده و آیات دیگر به آن إشاره دارد

دوم: إسلام بعد از ایمان که آیهٔ (۲۲) از سورهٔ لقمان و آیهٔ (۳) از سورهٔ مائده و آیهٔ (۱۹ و ۸۵ و ۱۰۲) از سورهٔ آل عمران و آیات دیگر و فرمودهٔ حضرت مولی أمیرمؤمنان عليّ﴿ع﴾ به آن إشاره دارد.

۳- مرحوم کلینی در همین باب (حدیث پنجم) به أسنادش از حمران بن أعین روایت کرده است که گفت: شنیدم از حضرت امام باقر﴿ع﴾ که می‌فرمود: ایمان چیزیست که در دل جا کند، و بنده را بخداوند عزّوجل بکشاند و طاعت و تسلیم به أمر خداوند متعال هم مصدق او باشد، و أما اسلام عبارت است ازگفتار و کردار ظاهری که همهٔ طبقات مسلمین بر آنند، و بوسیلهٔ همین اسلام ظاهریست که جانها محفوظ است و میراث إجراء می‌شود و ازدواج رواست، و همهٔ آنها بر نماز و زکات و روزه و حج اتفاق دارند، و با همین اسلام ظاهری ازکفر خارج می‌شوند، و با ایمان نسبت پیدا می‌کنند.

اسلام شریک و ملازم ایمان نیست، اما ایمان شریک و ملازم اسلام هست، و این هر دو درگفتار وکردار با هم جمع می‌شوند، چنانچه خانهٔ کعبه در مسجد است، ولی همهٔ مسجد در خانهٔ کعبه نیست (چنانچه قلب در درون آدمی است، دست یابی بقلب از بیرون باید، اما بیرون در درون نیست، از اینرو دست یابی به بیرون از بیرون باید نه از درون) و همچنین ایمان شریک و ملازم اسلام و در حریم اسلام هست، ولی اسلام شریک و ملازم ایمان نیست و خداوند عزّوجل فرمود:

«قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لٰكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْايمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ»الحجرات:۱۴).

پس فرمودهٔ خداوند عزّوجل راست ترین گفتار است، عرض کردم: آیا برای مؤمن، فضل و برتری بر مسلمان در چیزی از فضائل و أحکام و حدود و غیر آنها می‌باشد؟

حضرت امام﴿علیه السلام﴾ فرمود: نه آنها در حدود و أحکام همه یکسانند، ولی مؤمن بر مسلمان برتری دارد درکردارش و تقرّبی که بخداوند عزّوجل میجوید.

عرض کردم: مگر نیست که خداوند عزّوجل می‌فرماید: «**مَنْ جٰاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثٰالِهٰا**» الأنعام: ۱۶۰) و حال آنکه قبلاً فرمودی: همهٔ آنها (مسلمانان) بر نماز و زکات و روزه و حج با مؤمنان اتفاق دارند؟

حضرت﴿علیه السلام﴾ فرمود: مگر نیست که خداوند عزّوجل می‌فرماید: «**فَيُضٰاعِفَهُ لَهُ أَضْعٰافاً كَثِيرَةً**» البقرة: ۲۴۵).

پس مؤمنان کسانی هستند که خداوند عزّوجل حسنات را برایشان چند برابر کند، برای هر حسنه هفتاد برابر، اینست فضل مؤمن بر مسلم، و بیفزاید خداوند متعال بحسنات مؤمن باندازهٔ درجهٔ ایمانش برابرهای بسیار، و خداوند متعال هرچه بخواهد با مؤمن خوبی خواهد کرد (نه با مسلم).

عرض کردم: بفرمائید هر که در اسلام در آید در ایمان وارد نمی‌شود؟ حضرت﴿علیه السلام﴾ فرمود: نه ولی نسبتی به ایمان دارد و ازکفر خارج است، و من برای تو مثلی بیاورم تا فضل و برتری ایمان بر اسلام را بفهمی: اگر تو مردی را که در مسجدالحرام است دیدی آیا گواهی میدهی که او را در خانهٔ کعبه دیدی؟ عرض کردم: این برای من جائز نیست، حضرت﴿علیه السلام﴾ فرمود: اگر مردی را در خانهٔ کعبه دیدی آیا گواهی میدهی که او وارد مسجدالحرام شده است؟ عرض کردم: آری، فرمود: این چگونه است؟ عرض کردم: چون او نمی‌تواند وارد کعبه شود مگر آنکه وارد مسجدالحرام گردد (که از طریق مسجد الحرام، وارد کعبه شود).

حضرت﴿علیه السلام﴾ فرمود: درست فهمیدی و خوب گفتی، سپس حضرت امام﴿علیه السلام﴾ فرمود: ایمان و اسلام هم چنین است.

۵۳۲- اسلام قبل از ایمان است:

مرحوم کلینی درکتاب شریف «اصول کافی -کتاب الایمان و الکفر - باب أنّ الاسلام قبل الکفر» دو حدیث نقل فرموده است و ما جهت اختصار به بیان معنی یک حدیث بسنده می‌کنیم:

وی به أسنادش از عبدالرحیم قصیر روایت کرده است که گفت: من بهمراه عبدالملک‌بن‌أعین نامه‌ای بحضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ نوشتم، و از آن حضرت﴿علیه السلام﴾ پرسیدم که: ایمان چیست؟ إمام﴿علیه السلام﴾ در پاسخ من بهمراه عبدالملک‌بن‌أعین نوشت که: خداوند متعال تو را رحمت کند، از ایمان پرسیدی که چیست؟ ایمان همان اقرار به زبان، و اعتقاد دل، و کردار با أعضای تن است، ایمان دارای أجزائی بهم پیوسته و وابسته می‌باشد، همانند یک خانه (که دارای أجزای بهم پیوسته و وابسته می‌باشد) و همچنین اسلام هم همانند خانه‌هاایست، و کفر هم مانند خانه ایست.

پس چه بسا بنده مسلمان باشد پیش از آنکه مؤمن گردد، ولی مؤمن نشود مگر آنکه پیش از آن مسلمان باشد، پس اسلام پیش از ایمان و مقدمهٔ آنست از این رو شریک با ایمان (و مقدمهٔ ایمان) است.

پس هرگاه بنده‌ای گناه کبیره یا صغیره‌ای را مرتکب شود که خداوند متعال او را از آن نهی کرده باشد پس آن بنده با ارتکاب آن از خانهٔ ایمان خارج می‌گردد، و نام ایمان از او برداشته شود، و تنها نام اسلام بر او بماند، پس اگر توبه کرد و از خداوند متعال طلب مغفرت نمود بخانهٔ ایمان برمی‌گردد، و انسان مؤمن و مسلم را از خانهٔ ایمان و اسلام بیرون نمی‌کند و داخل خانهٔ کفر نمی‌کند جز انکار (اصول دین و ضروریات اسلام) و تغییر حلال و حرام، که حلال را حرام گوید، و حرام را حلال بداند، و بدان متدین شود (و بدعت گردد) که در این صورت از خانهٔ اسلام و ایمان بیرون، و در خانهٔ کفر داخل شود.

و چنین انسانی همانند کسی است که وارد مسجدالحرام شود، و از مسجد الحرام وارد خانه کعبه شود، و در خانهٔ کعبه حدثی (بول و غائط) کند، وی را از خانهٔ کعبه و حرمش بیرون آرند و گردنش را بزنند و وی به دوزخ سردرآورد.

و حضرت رسول أکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ در فرق بین ایمان و اسلام و آثار فردی و اجتماعی آن دو فرمود:

«أَشْرَفُ الْایمانِ أَنْ یَأْمَنَكَ النّاسُ، وَ أَشْرَفُ الإِسْلامِ أَنْ یَسْلَمَ النّاسُ مِنْ لِسانِكَ وَ یَدِكَ».

یعنی: شریفترین ایمان (در بین جوامع بشری) آنستکه: مردم تو را أمین خود دانند (یا در أمان تو باشند) و شریفترین اسلام (در بین جامعه) آنکه: مردم از زخم زبان و دست تو سالم باشند.

و حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ «عليه السلام» فرمود:

«فَالْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ إلاّ بِالْحَقِّ وَ لا يَحِلُّ أذَى الْمُسْلِمِ إلاّ بِمَا يَجِبُ»[1]

یعنی: پس مسلمان کسی است که مسلمانان از زبان و دست او سالم و آسوده باشند، مگر از روی حق باشد و زیان به مسلمان حلال نیست مگر آنچه را که خداوند متعال واجب کرده باشد (که باید از مسلمان گرفت، مثلاً اگر بر خلاف موازین اسلام عمل کرد باید مؤاخذه شود).

ولی مسلمان راستین کسی است که براستی، راست، و به درستی، درست باشد نه آنکه راستی و درستی را متاع دکان و أسباب تحصیل نان و دام و صید این و آن قرار دهد، چنانچه ترویج إسلام راستین را جز با إسلام راستین نشاید.

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۶۶ ص ۵۴۴).

درس یکصد و چهارم:

۵۳۳- ایمان و اقسام آن:

مستفاد از آیات قرآن کریم و روایات صحیحهٔ وارده از أهل بیت وحی علیهم صلوات‌اللّٰه آنکه:

ایمان یک حقیقتی است و آن عبارت است از روئیدن و به ثمر رسیدن بذرهای متنوع حقیقت که آفریدگار جهان در نهاد انسانها پاشیده است که همگون و موافق با سرشت أصیل و فطرت آدمی است، و روئیدن و به ثمر رسیدن این بذرهای أصیل و فطری بدون:

۱- معرفت به آفریدگار جهان با أوصاف جمال و جلال مطلقی که دارد.

۲- معرفت به سلطه و تدبیر و نظارهٔ او بر انسان و جهان بر أساس عدل.

۳- معرفت بواسطهٔ عامل درونی (عقل و وجدان) و بیرونی (پیامبران) که با انسانها ارتباط برقرار می‌کنند و با تعلیمات خود راه کمال انسانی را نشان می‌دهند.

۴- معرفت به أوصیاء رسولان الهی که ادامه دهندهٔ راه پیامبرانند...

۵- معرفت به قانون عمل و عکس العمل که انسانها آنچه را در دنیا عمل کرده‌اند بایستی بعنوان نتیجه و عکس العمل در سرای دیگر دریافت نمایند که اگر وجود نداشته باشد با هیچ منطقی نمی‌توان این جهان و زندگی دنیا را توجیه و تفسیر نمود؛ امکان پذیر نخواهد بود.

روزگار و چرخ و انجم سربسر بازیستی گر نه این روز دراز دهر را فرداستی

پس ایمان همانند یک انسان کامل (مرکّب از عقل ناصح، و روح محرّک، و جسم سالم متحرک) مرکب از معرفت و شناخت درون، و بیان آنرا در برون از زبان، و عمل به أرکان می‌باشد که فقدان یا نقص یکی از آنها، موجب عدم تحقق حقیقت ایمان است.

مرحوم کلینی درکتاب شریف «اصول کافی -کتاب الایمان و الکفر - **باب في أَنَّ الْايمٰانَ مَبْثُوثٌ لِجَوارِحِ الْبَدَنِ كُلِّهٰا - حديث ۱**» به أسنادش از أبو عمر و زبیری روایت کرده است که گفت: بحضرت امام صادق(علیه السلام) عرض کردم: **أَيُّهَا الْعٰالِمُ** به من خبر بده که کدام عمل بالاترین و برترین أعمال است؟ فرمود: آنکه خداوند متعال هیچ عملی را بدون آن نمی‌پذیرد، عرض کردم: آن چیست؟

فرمود: ایمان به خداوندی که نیست شایستهٔ پرستش جز او، این بلندترین درجهٔ اعمال، و شریفترین مقام، و والاترین بهره برای انسان است.

عرض کردم: آیا به من خبر نمی‌دهی از ایمان که: ایمان گفتار با کردار است یا تنها گفتار می‌باشد؟

فرمود: ایمان تمامش کردار است، و گفتار هم بعضی از آن کردار است، خداوند متعال چنین مقرر فرموده و در قرآنش بطور واضح و روشن و با دلیل، ثابت و بیان داشته است، قرآن کریم گواه آن، و انسان را به ایمان دعوت می‌کند.

عرض کردم: فدایت گردم، برایم شرح بده تا بفهمم؟ حضرت امام صادق«علیه السلام» فرمود: ایمان حالات و درجات و طبقه‌ها و مراتبی دارد، یکی در نهایت تمامی، و دیگری در نقصان روشن، و سوّمی در رجحان فزاینده.

عرض کردم: آیا ایمان شکل کاملی دارد و کم و زیاد هم می‌شود؟ فرمود: آری، عرض کردم: چگونه؟ فرمود: زیرا خداوند تبارک و تعالی ایمان را بر همهٔ أعضای تن آدمی فرض کرده، و بر آنها پخش نموده و تفریق ساخته است، و هیچ عضوی نیست مگر آنکه دارای وظیفهٔ ایمانی است غیر از آنچه که عضو دیگر، وظیفهٔ ایمانی دارد.

از جملهٔ أعضای آدمی، دل او است که با آن می‌اندیشد و می‌فهمد و می‌داند، و دل فرمانده تن انسان است و هیچ عضوی کاری بدون رأی و فرمان دل نکند، و از جملهٔ أعضاء دو چشم انسان است که با آنها می‌بیند، و دو گوش که با آنها می‌شنود، و دو دست که با آنها (می‌خورد و می‌زند و می‌گیرد) و میکوبد، و دو پا که با آنها راه می‌رود و فرجش که با آن زناشوئی و اطفاء شهوت می‌کند، و زبان که با آن سخن می‌گوید، و سر که رویش در آنست، در میان این اعضاء، عضوی نیست مگر آنکه دارای یک وظیفهٔ ایمانی می‌باشد، غیر از آنچه که عضو دیگر، وظیفهٔ ایمانی دارد، و آنرا خداوند تبارک اسمه مقرر فرموده و قرآن کریمش بدان گویا و گواه است.

بر دل فرض شده غیر از آنچه که بر گوش فرض است، و بر گوش فرض شده غیر از آنچه که بر دو چشم فرض است، و بر دو چشم فرض شده غیر از آنچه که بر زبان فرض است، و بر زبان فرض شده غیر از آنچه که بر دو دست فرض است، و بر دو دست فرض شده غیر از آنچه که بر دو پا فرض است، و بر دو پا فرض شده غیر از آنچه که بر فرج فرض است و بر فرج فرض شده غیر از آنچه بر روی فرض است.

اما آنچه از ایمان که بر دل فرض شده، اقرار و معرفت و عهده‌داری و رضا و تسلیم است باینکه نیست شایستهٔ ستایشی جز خدای یگانه که شریک ندارد، معبود یکتا است، همسر و فرزندی نگرفته است و به اینکه محمّد بنده و فرستاده او است، و اقرار به آنچه از طرف خداوند متعال آورده است از پیغمبری یا کتابی، اینست آنچه خداوند متعال بر دل فرض کرده از اقرار و معرفت و همین کردار وظیفهٔ او است و همین است تفسیر فرمودهٔ خداوند متعال: «إِلاَّ مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإيمانِ وَ لٰكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْراً» النحل: ۱۰۶)

و فرمودهٔ: «أَلاٰ بِذِكْرِ اللّٰهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» الرعد: ۲۸)

و فرمودهٔ: «الَّذينَ آمَنُوا بِأَفْواهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ» المائدة: ۴۱)

و فرمودهٔ: «إِنْ تُبْدُوا ما في أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحاسِبْكُمْ بِهِ اللّٰهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشاءُ» البقرة: ۲۸۴).

پس اینست آنچه خداوند عزّ و جل بر دل فرض کرده از اقرار و معرفت، و آنست کار دل، و آنست سَرِ ایمان، و خداوند متعال فرض کرده بر زبان گفتار و اظهار را از طرف دل به آنچه عهده‌مند آنست، و بدان مقرّ است، خداوند تبارک و تعالی فرموده است: «وَ قُولُوا لِلنّٰاسِ حُسْناً» البقرة: ۸۳) و فرمود: «قُولُوا آمَنّٰا بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنا وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَ إِلٰهُنا وَ إِلٰهُكُمْ واحِدٌ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» العنکبوت: ۴۶).

پس اینست آنچه خداوند متعال بر زبان فرض کرده است، و آن کار او است، و بر گوش فرض کرد که خود را از آنچه خداوند متعال شنیدنش را حرام کرده اجتناب ورزد، و از آنچه خداوند سبحان بر او حلال ندانسته روگرداند، از نیوشیدن آن، و از توجه به آنچه خداوند عزّ و جل را به خشم آرد خود را نگهدارد، و در این باره فرموده است: «وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتابِ أَنْ إِذا سَمِعْتُمْ آياتِ اللّٰهِ يُكْفَرُ بِها وَ يُسْتَهْزَءُ بِها فَلاٰ تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتّٰى يَخُوضُوا في حَديثٍ غَيْرِهِ» النساء: ۱۴۰) سپس خداوند عزّ و جل حال فراموشی را از آن جدا کرده و فرمود: «وَ إِمّٰا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطانُ فَلا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرىٰ مَعَ الْقَوْمِ الظّٰالِمينَ» الأنعام: ۶۸) و فرمود: «فَبَشِّرْ عِبادِ الَّذينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولٰئِكَ الَّذينَ هَداهُمُ اللّٰهُ وَ أُولٰئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبابِ» الزمر: ۱۸ - ۱۹).

و فرمود: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذينَ هُمْ في صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ وَ الَّذينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ وَ الَّذينَ هُمْ لِلزَّكاةِ فاعِلُونَ» المؤمنون: ۱ - ۴) و فرمود: «وَ إِذا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَ قالُوا لَنا أَعْمالُنا وَ لَكُمْ أَعْمالُكُمْ» القصص: ۵۵) و فرمود: «وَ إِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِراماً» الفرقان: ۷۲) اینست آنچه که خداوند متعال از ایمان بر

گوش فرض کرده، و بر دیده فرض کرده که ننگرد به آنچه خداوند متعال آنرا حرام کرده بر او، روگرداند از آنچه خداوند سبحان بر او روانکرده است، و این کردار ایمان او است خداوند تبارک و تعالی فرمود:

«قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ» النور: ۳۰) آنها را نهی کرده از اینکه به عورات خود بنگرند، و نهی کرده که مردی به فرج برادر خود نگاه کند، و باید فرج خود را از نگاه دیگران نگاه دارد و خداوند متعال فرمود: «وَ قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ» از اینکه به فرج همدیگر نگاه کنند، و هم از اینکه دیگری بفرج آنها نگاه کند.

حضرت امام صادق«عليه السلام» فرمود: هر آیهٔ کریمه‌ای که در قرآن کریم در حفظ فرج آمده است منظور از آن حفظ از زنا است مگر این آیهٔ کریمه که مقصودش حفظ از نگاه است.

سپس آنچه بر دل و زبان وگوش و چشم فرض شده در آیهٔ دیگر منظم کرده و فرمود: «وَ ما كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَ لا أَبْصارُكُمْ وَ لا جُلُودُكُمْ» فصلت:۲۲) مقصود از آن پوست فرج و ران است، و فرمود: «وَ لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ أُولٰئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْئُولاً» الاسراء: ۳۶) اینست آنچه خداوند متعال بر دو چشم فرض کرده از فرو خواباندن و بستن دیده را از آنچه خداوند عزّوجل حرام کرده است، و این بستن چشم از نامحرم همان کردار او از ایمان است.

و خداوند متعال بر دو دست فرض کرده که بدانچه خداوند سبحان حرام کرده که بسوی چیزی دراز نشوند و نگیرند، و بسوی چیزی دراز شوند و بگیرند که خداوند عزوجل فرمان داده است، و بر آنها فرض کرده صدقه وصلهٔ رحم و جهاد در راه خداوند متعال، و وضوء برای نماز و فرمود: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرافِقِ وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ» المائدة: ۶)

و فرمود: «فَإِذا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقابِ حَتّٰى إِذا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوِثاقَ فَإِمّا مَنًّا بَعْدُ وَ إِمّا فِداءً حَتّٰى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزارَها» محمد«صلی الله علیه و آله»: ۴) اینستکه خداوند بر دو دست فرض کرده است از ایمان، زیرا زدن کار دست است.

و همچنین فرض کرده بر دو پاکه با آنها بسوی هیچ گناهی نروند، و فرض کرد بر آنها رفتن بسوی آنچه خداوند عزوجل از آن خشنود است و فرمود: «وَ لا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبالَ طُولاً» الاسراء: ۳۷) و فرمود: «وَ اقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْواتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ» لقمان: ۱۹) و در بارهٔ گواهی دادن دستها و پاها بر خودشان و صاحبانشان در موضوع ضایع کردن فرمان خداوند عزّوجل، و فرض ایمان متوجه به آنها فرمود: «اَلْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلىٰ أَفْواهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ» یس: ۶۵) این هم از آن چیزهائی است که بر دستها و پاها فرض شده از ایمان، و این کردار آنهاست.

و بر روی و صورت و چهرهٔ انسان فرض کرده که در شب و روز هنگام نماز برایش سجده کنند و فرمود: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَ افْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» الحج: ۷۷) اینست کلیات فرض ایمان بر چهره و دو دست و دو پا و در جای دیگر فرمود: «وَ أَنَّ الْمَساجِدَ لِلّٰهِ فَلا تَدْعُوا مَعَ اللّٰهِ أَحَداً» الجن: ۱۸) و فرمود در آنچه بر اعضاء فرض کرده از وضوء ونماز با آنها، زمانی که خداوند عزّوجل پیغمبرش را از بیت المقدس بسوی خانهٔ کعبه برگردانید، فرستاد بر او که: «وَ ما كانَ اللّٰهُ لِيُضِيعَ إِيمانَكُمْ إِنَّ اللّٰهَ بِالنّاسِ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ» البقرة: ۱۴۳) و نماز را ایمان نامیده است.

پس هر کسی از بندگان، خداوند متعال را ملاقات کند، در حالی که وظائف لازم هر عضو خود را انجام داده باشد، خداوند متعال را با ایمان کامل ملاقات کرده و از أهل بهشت خواهد بود، و هر کسی که نسبت به وظیفه‌ای از آنها خیانت یا تعدی کرده باشد که خداوند عزّوجل فرمان داده، خدا را با ایمان ناقص ملاقات کند.

راوی گفت: عرض کردم: من کاستی و درستی ایمان را فهمیدم، اما از کجا فزودن ایمان پدید می‌آید؟ فرمود: قول خداوند عزوجل: «وَ إِذا ما أُنْزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زادَتْهُ هٰذِهِ إِيماناً فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَزادَتْهُمْ إِيماناً وَ هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَتْهُمْ رِجْساً إِلىٰ رِجْسِهِمْ» التوبة: ۱۲۶-۱۲۷) و فرمود: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْناهُمْ هُدىً» الکهف: ۱۳).

و اگر همه در ایمان یکسان بودند، و در ایمان بیش و کمی نبود کسی بر دیگری برتری نداشت، و نعمتهای ایمان برابر بود و همهٔ مؤمنان یکسان بودند و برتری در میان نبود، ولی مردم با ایمان درست به بهشت می‌روند، و به فزونی ایمان، مؤمنان در درجات نزد خداوند متعال بعضی بر بعضی برتری دارند، و به کاستی ایمان، تقصیرکاران به دوزخ خواهند رفت.

۵۳۴- أنواع ایمان از دیدگاه قرآن کریم:

ایمان به معنی مطلق اعتقاد و تصدیق و عمل، خواه به حق و خواه به باطل به اعتبارات مختلف در قرآن کریم و در لسان اهل بیت وحی﴿علیهم السلام﴾ به چند دسته تقسیم می‌گردد:

الف: ایمان بخداوند متعال و رسولان الهی، وکتب آسمانی و به روز قیامت، و عدل الهی و به ولایت اهل بیت وحی صلوات‌الله علیهم أجمعین.

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللّٰهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ» البقرة: ۲۸۵).

یعنی: و مؤمنان راستین همگان ایمان بخداوند متعال و فرشتگان الهی، و کتب آسمانی و رسولان الهی آورده و می‌گویند: ما میان هیچ یک از رسولان الهی فرقی نمی‌گذاریم.

ب: ایمان بجبت و طاغوت و باطل...

خداوند سبحان می‌فرماید:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيباً مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَ الطَّاغُوتِ» النساء: ۵۱).

یعنی: ای رسول ما! آیا تعجب نکردی از رهبران دینی پیشینیان که بهره‌ای از کتاب آسمانی برده بودند، بر أثر تبعیت از هواهای نفسانی چگونه به جبت و طاغوت زمان ایمان می‌آورند (و جنایات آنها را چگونه بنام دین توجیه می‌کنند)؟!

و می‌فرماید:

«وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَ كَفَرُوا بِاللّٰهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» العنکبوت: ۵۲).

یعنی: و آنانکه به باطل گرویده و اعتقاد پیداکرده‌اند، و بخداوند سبحان کافر شدند، بحقیقت آنها زیانکاران و منحطانند.

ج: ایمان ببعض آنچه که واجب است ایمان به آن، وکفر به بعضی دیگر...!

خداوند متعال می‌فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ يُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ يَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذٰلِكَ سَبِيلاً» النساء: ۱۵۰).

یعنی: بتحقیق آنانکه بخداوند متعال و رسولانش کافر شدند، و می‌خواهند میان خداوند سبحان و رسولانش جدایی اندازند و می‌گویند: (اینها همه فرستاده خدا نیستند) ما ببعضی از آنها ایمان می‌آوریم، و به بعضی دیگر کافریم، و (با تبعیت از امیال نفسانی) می‌خواهند که میان کفر و ایمان راهی برای خود پیدا کنند.

د: ایمان در یک زمان، و کفر در یک زمان دیگر...

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَ اكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» آل عمران: ۷۲).

یعنی: وگروهی از اهل کتاب (علماء و خواص) به عوام و پیروان خود گفتند: ایمان بیاورید بدین وکتابی که بر مسلمانان نازل شده (به خدعه و فریب) در اول روز وکافر شوید در آخر روز، شاید با این حیله، مسلمانان هم از دین اسلام برگردند.

ه: ایمان مستقرّ و ثابت، و ایمان مستودع و متزلزل، صاحبان ایمان مستقر کسانی هستند که در صورت دَوَران بین انتخاب دنیا و دین، و بین زنده ماندن و شهادت، و بین بدعت در دین و نصرت و دفاع از دین ... دنیا را فدای دین کرده، و شهادت را بر زندگی دنیا، و نصرت را بر بدعت مقدم میدارند که بعکس آن صاحبان ایمان مستودع هستند.

خداوند متعال در ضمن بسیاری از آیات قرآن کریم تلویحاً بـه ایـن مـعانی اشاره فرموده است که از جملهٔ آیات:

«يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ» ابراهیم:۲۷).

یعنی: خداوند متعال مؤمنان راستین را با عقیدهٔ ثابت در دنیا و آخرت پایدار می‌دارد (آنانی که دین خداوند سبحان را با جان و مالشان یاری کنند و خود را فدای دین نمایند) که فرمود:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ» محمد﴿ﷺ﴾: ۷).

یعنی: ای مؤمنان اگر شما دین خداوند متعال را در مواقع خطر یاری کنید، خداوند متعال شما را یاری کرده و شما را ثابت قدم در دین نگه‌می‌دارد.

و در ایمان مستودع فرمود:

«وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَعْبُدُ اللّهَ عَلیٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصابَهُ خَیْرٌ إِطْمَأَنَّ بِهِ وِ إِنَّ أَصابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلیٰ وَجْهِهِ» الحج: ۱۱).

یعنی: و بعضی از مردم (با ایمان مستودع و متزلزل) خداوند متعال را می‌پرستند، پس اگر در مسیر ایمان و حرکت بسوی کمال انسانی خیر و نعمتی و رفاه و راحتی بینند، با آرامش خاطر راه را إدامه می‌دهند، و اگر در این مسیر و حرکت با ناگواریها، سختیها، رنجها و فشارها... مواجه شوند از مسیر راه برمیگردند.

۵۳۵- ایمان مستقر و مستودع از بیان حضرت أمیرالمؤمنین عليّ«عليه السلام»:

حضرت مولی الموحّدین إمام‌المتّقین أمیرالمـؤمنین عـليّ‌بن‌أبیطالب«عليه السلام» فرمود:

«فَمِنَ الْایمانِ ما یَکُونُ ثابِتاً مُسْتَقِرّاً فِی الْقُلُوبِ، وَ مِنْهُ ما یَکُونُ عَوارِیَ بَیْنَ الْقُلُوبِ وَ الصُّدُورِ إِلیٰ أَجَلٍ مَعْلُومٍ، فَإِذا کانَتْ لَکُمْ بَراءَةٌ مِنْ أَحَدٍ فَقِفُوهُ حَتّیٰ یَحْضُرَهُ الْمَوْتُ فَعِنْدَ ذٰلِکَ یَقَعُ حَدُّ الْبَراءَةِ - إِنَّ أَمْرَنا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ، لا یَحْمِلُهُ إِلّا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللّهُ قَلْبَهُ لِلْایمانِ»(۱).

یعنی: حضرت أمیرالمؤمنین عليّ«عليه السلام» ایمان را - به اعتباری - به دو دسته تقسیم فرموده است:

اول: ایمانی که در دلها ثابت و برقرار است، و آن ایمان حقیقی است که با براهین عقلیهٔ قاطعه و نقلیهٔ واضحه حاصل می‌گردد، و با شبهات و وساوس شیاطین جن و انس متزلزل نمی‌شود، صاحبان چنین ایمانی، مؤمنان راستین هستند که خود را فدای دین می‌کنند، و با جان و مال در دفاع از آن قیام می‌کنند که خداوند متعال در بارهٔ آنها می‌فرماید:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذینَ آمَنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ یَرْتابُوا وَ جاهَدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فی سَبیلِ اللّهِ أُولٰئِکَ هُمُ الصّادِقُونَ» الحجرات: ۱۵).

یعنی: منحصراً مؤمنان واقعی کسانی هستند که بخداوند متعال و رسولش«صلى الله عليه وآله» ایمان آورند، و بعداً هیچگاه شک و تردیدی به دل راه ندهند، و در راه خداوند متعال با مال و جانشان جهاد کنند، تنها اینها مؤمنان راستین هستند.

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۲۳۱ ص ۷۶۰).

۵۳۶- ایمان راستین چگونه تحقق می‌یابد؟

با براهین عقلیهٔ قاطعه و أدلهٔ نقلیهٔ واضحه ثابت و مبرهن است که ایمان راستین برای کسی تحقق می‌یابد که: وجود خود را در نظام آفرینش جدّی گرفته و از بیگانگی از خویشتن خویش بدر آمده و بینائی بنفس خویش پیدا کند که در این صورت باید مراحل چهارگانهٔ ذیل را بپیماید:

الف: نخست عناصر و سرمایه های أساسی خود را درک و ارزیابی کند تا اینکه خود را کاملاً بشناسد.

ب: پس از این ارزیابی و درک و شناخت است که تشنگی خود به هدف عالی حیات را درک می‌کند.

ج: تحقیق جدّی در هدف عالی را شروع نموده، می فهمد که این هدف جز به فعلیت رسیدن همهٔ استعدادها و امکانات در راه وصول به جاذبهٔ عظمت الهی نمی باشد.

د: در این مرحله درک خواهد کرد که با چنین «خود» نمی‌توان شوخی کرد، این «خود» را نمی‌توان تسلیم قوانین و أفکار انسانهای نا آگاه و بیگانه از خود نمود، در این مرحله است که انسان بخوبی می فهمد که در نظام آفرینش یک چیز جدّی وجود دارد، آن هم «خود» اوست، زیرا این «خود» وابستهٔ مشیّت الهی است که فوق همهٔ امور جدّی، و حکمت وجودی آنها است. وقتی در انسان چنین بینائی پدید آمد، هیچگاه از آفریننده و از خویشتن خویش غافل نمیماند، و هرگز آنچه در پیرامون او است را نادیده نمیگیرد.

دوم: ایمانی که (با براهین عقلیه و نقلیه بدست نیامده) بین دلها و سینه ها عاریه می‌باشد (که با القاء شبهات و تشکیک، و روی آوردن مشقات و رنجها و فشارها و بدعتها...زائل می‌گردد) تا وقت تعیین شده (هنگام مرگ حتّی با یک لیوان آب شیطان) و (صاحبان چنین ایمانی، دین را فدای خود و دنیاشان می‌کنند) پس (چون ایمان مستقر و ثابت یا ایمان عاریه و متزلزل، أمری است قلبی و آگاهی به آن برای هر کسی ممکن نیست، بنابراین) هرگاه شما را ازکسی (به سبب سوءظن یا کار زشت) بیزاری پدید آید در بارهٔ (حکم به ایمان و کفر) او تأمل نمائید تا زمانی که مرگ او فرا برسد.

(زیرا ممکن است پیش از رفتن از دنیا ایمان او ثابت و برقرارگشته، و از عمل زشت خود توبه و بازگشت نماید، پس بیزاری از شخص او سزاوار نیست، بلکه

باید از عمل او بیزاری جست، ولی اگر بر عمل زشت خود باقی به ماند تا از دنیا برود) پس (باید در این صورت از شخص او نیز بیزاری جست، چه اینکه) در آن وقت سزاوار بیزاری می‌گردد (زیرا پس از مرگ تکلیفی نیست تا ایمانی تحصیل نماید).

و: ایمان تکوینی فطری، و ایمان تشریعی اختیاری، چه اینکه خداوند متعال انسان را بر أساس فطرت ایمان آفرید که با آن خالقش و عدل خداوند سبحان، و رسولان الهی و روز قیامت و امامت را می‌شناسد.

پس انسان به حقیقت وجودش مؤمن است که از آن بایمان تکوینی فطری و ذاتی تعبیر می‌گردد.

خداوند متعال می‌فرماید:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنيفاً فِطْرَتَ اللّٰهِ الَّتي فَطَرَ النّاسَ عَلَيْها لا تَبْديلَ لِخَلْقِ اللّٰهِ ذٰلِكَ الدّينُ الْقَيِّمُ» الروم: ۳۰).

سپس خداوند متعال توسط أنبیاء و رسولانش و أوصیاء و جانشینان معصومینشان صلوات‌اللّٰه علیهم أجمعین و علمای ربّانی، مردم را به ایمان تشریعی أمر فرمود که آن ایمان اختیاری است، و بر آن ثواب و عقاب مترتب می‌گردد.

خداوند متعال در قرآن کریم به این دو نوع ایمان اشاره فرموده است:

«يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ» النساء: ۱۳۶).

یعنی: ای کسانی که بر أساس فطرت ایمان آورده اید، اکنون بر أساس شریعت و اختیار، ایمان بخداوند متعال و رسولش (صلی‌الله‌علیه‌وآله) بیاورید.

پس فعل ماضی «آمَنوا» به ایمان فطری، و فعل أمر «آمِنوا» به ایمان تشریعی و اختیاری اشاره دارد.

ز: ایمان حقیقی باطنی، و ایمان صوری لفظی که قلب مؤمن به ایمان حقیقی باطنی، محل نزول کلمات اللّٰه جل و علا و حکمت و علم الهی، و محل ورود ملائکة اللّٰه تعالی می‌باشد، و بر ایمان حقیقی دلالت می‌کند فرمودهٔ خداوند سبحان:

«إِنَّ الَّذينَ قالُوا رَبُّنَا اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلائِكَةُ أَلاّ تَخافُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ نَحْنُ أَوْلِياؤُكُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ فِي الْآخِرَةِ» فصلت: ۳۰-۳۱).

۵۳۷- أقسام ایمان:

چنین ایمان، نور عقلی است که نفس آدمی با آن از قوه بفعل وکمال می‌رسد، و صاحبان چنین ایمان به دو دسته تقسیم می‌شوند:

دستهٔ اول: به کمال و رستگاری و به سعادت دنیا و آخرت می‌رسند، و نافع بحالشان در هر دو عالم است.

دستهٔ دوم: صاحبان چنین ایمان، در آخرت فائده می‌برند، مثل ایمان سحرهٔ فرعون وکسانی که در مسیرکمال، رنجها، سختیها، و فشارها و مصائب فراوان دیده و از دنیا رفته و یا بشهادت رسیده اند، و از نعمتهای دنیا چندان بهره‌ای نبرده‌اند.

و اما ایمان ظاهری لفظی و صوری نیز به دو دسته تقسیم می‌شود:

دستهٔ اول: همچون ایمان منافقان که فائده اش نفع دنیوی است که با آن جان و مال و ناموس و عِرضشان حفظ می‌گردد، و در بین مؤمنان زندگی می‌کنند که خداوند متعال می‌فرماید:

«یا أَیُّهَا الرَّسُولُ لا یَحْزُنْكَ الَّذینَ یُسارِعُونَ فِی الْكُفْرِ مِنَ الَّذینَ قالُوا آمَنّا بِأَفْواهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ» المائدة: (۴۱)

و می‌فرماید: **«وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَقُولُ آمَنّا بِاللّٰهِ وَ بِالْیَوْمِ الْآخِرِ وَ ما هُمْ بِمُؤْمِنینَ»** البقرة:۸).

دستهٔ دوم: مانند ایمان فرعون و أمثال آن که وقتی عذاب الهی و آثار هلاکت و زمان مرگ و قیامت را مشاهده کردند تظاهر به ایمان می‌نمایند که نه فایدهٔ دنیوی، و نه فایدهٔ اخروی خواهد داشت.

خداوند متعال می‌فرماید:

«حَتّیٰ إِذا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لا إِلٰهَ إِلاَّ الَّذی آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرائیلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمینَ الْآنَ وَقَدْ عَصَیْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدینَ» یونس: ۹۰-۹۱).

«یَوْمَ یَأْتی بَعْضُ آیاتِ رَبِّكَ لا یَنْفَعُ نَفْساً ایمانُها لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ» الأنعام: ۱۵۸).

«قُلْ یَوْمَ الْفَتْحِ لا یَنْفَعُ الَّذینَ كَفَرُوا ایمانُهُمْ وَ لا هُمْ یُنْظَرُونَ» السجدة: ۲۹).

«فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ ايمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنا سُنَّتَ اللهِ الَّتي قَد خَلَتْ في عِبادِهِ وَ خَسِرَ هُنالِكَ الْكافِرُونَ» غافر: ۸۵).

ح: ایمان تقلیدی سمعی، و ایمان استدلالی قلبی است، أوّل آن مثل ایمان أکثر عوام مؤمنان زیرا آنها آنچه راکه از پدران و دیگران... می‌شنوند، اعتقاد به آن پیدا کرده و تصدیق نموده و عمل می‌کنند، و دوم آن همچون ایمان خواص از مؤمنان که با براهین عقلیهٔ قاطعه و نقلیهٔ واضحه حاصل می‌گردد، که با آن شرح صدر حاصل، و دل و روان منوّر، بلکه خود پاره ای از نور می‌گردد:

«فَالَّذينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النّوُرَ الَّذي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» الأعراف:۱۵۷).

«يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنينَ وَ الْمُؤْمِناتِ يَسْعىٰ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْديهِمْ وَ بِأَيْمانِهِمْ» الحديد:۱۲).

درس یکصد و پنجم:

۵۳۸- ایمان و درجات آن:

بسیاری از آیات قرآن کریم، و روایات صحیحهٔ وارده از أهل بیت وحی علیهم صلوات‌الله صراحت بر درجات ایمان، و زیاده و نقصان آن که از درجات و قوّت و ضعف اعتقاد و اقرار و عمل نشأت می‌گیرند دارد:

خداوند متعال می‌فرماید:

«**وَ لِكُلٍّ دَرَجاتٌ مِمّا عَمِلُوا**» الأحقاف: ۱۹) و برای تمام مردم از مؤمن و کافر بدرجات أعمالشان درجاتی معین است.

و می‌فرماید: «**يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٌ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبيرٌ**» المجادلة: ۱۱) خداوند متعال درجات کسانی از شما را که ایمان آورده و به آنان علم داده شده بالا می‌برد و خداوند سبحان به آنچه عمل می‌کنید آگاه است.

مستفاد از آیات و روایات آنکه: ایمان عبارت است از به ثمر رسیدن بذرهای متنوع حقیقت که آفریدگار جهان در نهاد انسانها پاشیده است، و علم و اقرار همآنند آبهای پاکیزه‌ایست که آن بذرها را در نهاد انسانها آبیاری می‌کنند، و فعالیت های تعلیم و تربیتی و عمل مانند أشعهٔ آفتاب، از عوامل أصیل روئیدن آنهاست، و اینکه رابطهٔ درجات رشد و کمال انسان، با رشد علم و ایمان رابطهٔ مستقیم می‌باشد.

ممکن است زیاده و نقصان، و مراتب و درجات ایمان به مراتب و درجات و شدّت و ضعف براهین و أدلهٔ ایمان بازگردد، پس هرچه دلیل بر ایمان قوی‌تر باشد به همان نسبت ایمان قویتر خواهد بود، و ممکن است به زیادی برهان و دلیل بازگردد، و ممکن است به قوّت و ضعف دلیل از نظر عقلی و سمعی بودن برگردد.

خداوند متعال می‌فرماید:

«**إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذينَ إِذا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ إِذا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آياتُهُ زادَتْهُمْ إيماناً وَ عَلىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ الَّذينَ يُقيمُونَ الصَّلاةَ وَ مِمّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ أُولٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقّاً لَهُمْ دَرَجاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَريمٌ**» الأنفال: ۲-۴).

یعنی: جز این نیست که مؤمنان راستین آنهائی هستند که هرگاه ذکری از خداوند متعال شود دلهاشان ترسان و لرزان گردد، و چون آیات الهی بر آنان خوانده شود بر درجهٔ ایمان بیفزایند، و در هر کاری بر خداوند متعال توکل می‌کنند، آنان نماز را با حضور قلب بپای دارند، و بعضی از آنچه را که روزیشان کردیم به فقراء انفاق کنند، آنها براستی اهل ایمان هستند، و برای آنها حسب مراتب ایمانشان، درجاتی است نزد خداوند متعال، و آمرزش و روزی نیکو مخصوص آنها است.

مرحوم کلینی در کتاب شریف «اصول کافی - کتاب الایمان و الکفر - باب آخر منه - حدیث ۲» به أسنادش از عبدالعزیز قراطیسی روایت کرده است که گفت: حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ به من فرمود:

أی عبد العزیز! بتحقیق ایمان دارای ده پله و درجه می‌باشد همأنند نردبان که پله به پله از آن بالامی‌روند، نباید آنکه در پلّهٔ دوم قرارگرفته به آنکه در پلّهٔ اول هست بگوید: تو چیزی نیستی تا برسد به آنکه در پلهٔ دهم است، نباید آنکه در پلهٔ بالاتر است به آنکه در پائین‌تر است بگوید: تو چیزی نیستی، پس توکسی را که از تو پائین‌تر است دورنینداز، تا آنکه بالاتر از تو است تو را دورنیندازد، و چون دیدی کسی از تو یک درجه پائین‌تر است او را به نرمی به سوی خود بالا بر، و بر او بار مکن آنچه را تاب نیارد تا او را بشکنی، زیرا هرکس مؤمنی را بشکند بر او استکه شکست او را ببندد و جبران کند.

و خداوند متعال می‌فرماید:

«هُوَ الَّذي أَنْزَلَ السَّكينَةَ في قُلُوبِ الْمُؤْمِنينَ لِيَزْدادُوا ايماناً مَعَ ايمانِهِمْ» الفتح:۴).

یعنی: اوست خدائی که آرامش و وقار بر دلهای مؤمنان آورد تا بر یقین و ایمانشان بیفزاید و در ایمان کاملتر از آنکه بودند گردند.

حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«إِنَّ الْايمانَ يَبْدُو لُمْظَةً فِي الْقَلْبِ، كُلَّما ازْدادَ الْايمانُ ازْدادَتِ اللُّمْظَةُ[1]».

یعنی: بتحقیق ایمان در دل انسان همچون نقطهٔ سفیدی ظاهر می‌شود، هرچند ایمان أفزون گردد آن نقطهٔ سفید، فزونی می‌گیرد.

ممکن است در این روایت کلمهٔ «علامة» در تقدیر باشد یعنی «إن علامة الایمان» یعنی علامت و نشانهٔ ایمان همأنند نقطهٔ سفید در دل کسیکه در أوّلین بار

۱- نهج البلاغة: بخش حکمتها و مواعظ امام ﴿علیه السلام﴾: رقم ۵ ص ۱۲۰۷).

ایمان‌آورده ظاهرمی‌گردد، پس چون به‌زبان تصدیق و اعتراف به‌آن اعتقاد پیداکرده آن نقطه بزرگتر می‌شود، و چون با جوارح، عمل شایسته وکار نیک انجام دهد آن نقطه فزونی یابد، و یا دل به دنیا و متاع آن نبسته و ترک معاصی نموده آن نقطه گسترش پیدا می‌کند.

و حضرت أمیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«الْإيمانُ يَبْدَوُ نُقْطَةً بَيْضاءَ فِي الْقَلْبِ، فَكُلَّما ازْدادَ الْايمانُ عِظَماً اِزْدادَ ذٰلِكَ الْبَياضُ حَتّىٰ يَبيضَ الْقَلْبُ كُلُّهُ، وَ إِنَّ النِفاقَ يَبْدَءُ نُقْطَةً سَوْداءَ، فَكُلَّما ازْدادَ النِّفاقُ ازْدادَ ذٰلِكَ السَّوادُ حَتّىٰ يَسْوَدَّ الْقَلْبُ»[۱]

یعنی: ایمان نقطهٔ سفیدی را در قلب انسان بوجود می‌آورد، پس هر قدرکه عظمت و عمق ایمان او بیشتر شود، نقطهٔ سفیدی فزونی می‌یابد تا جائی که تمام قلب را فرامی‌گیرد، و بتحقیق نفاق، نقطهٔ سیاهی را در قلب آدمی پدید می‌آورد، پس هر مقدارکه بر نفاق افزون شود، سیاهی قلب بیشتر می‌شود تا اینکه تمام قلب را فرا می‌گیرد.

و حضرت أمیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ در نامه اش خطاب به حارث همدانی می‌فرماید:

«وَ اعْلَمْ أَنَّ أَفْضَلَ الْمُؤْمِنينَ أَفْضَلُهُمْ تَقْدِمَةً مِنْ نَفْسِهِ وَ أَهْلِهِ وَ مالِهِ»[۲].

یعنی: و بدان نیکوترین و با فضیلت ترین و برترین مؤمنان، بهترین آنها هستند در تقدیم و فداء کردن جان و اهل و مالش را در راه خداوند متعال، و حمایت ازکیان اسلام و دفاع از نوامیس قرآن کریم.

چنانچه خداوند متعال می‌فرماید:

«فَضَّلَ اللّٰهُ الْمُجاهِدينَ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقاعِدينَ دَرَجَةً وَ كُلّاً وَعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنىٰ وَ فَضَّلَ اللّٰهُ الْمُجاهِدينَ عَلَى الْقاعِدينَ أَجْراً عَظيماً دَرَجاتٌ مِنْهُ وَ مَغْفِرَةً وَ رَحْمَةً» النساء: ۹۵-۹۶).

۵۳۹- اختلاف تاثیر ایمان در فرد و جامعه به اختلاف درجات آن باز می‌گردد:

با براهین عقلیهٔ قاطعه، و أدلهٔ نقلیهٔ واضحه ثابت و مبرهن است که ایمان تأثیر مختلفی در أفراد و جامعه داردکه بدون تردید تأثیر آن در جسم و جان، و در فرد و جامعه بشدّت و ضعف و زیاده و نقصان درجات و مراتب ایمان بستگی دارد،

۱- تفسیرکبیر البصائر: ج ۵۸ ص ۸۲۱).

۲- نهج البلاغة: بخش نامه‌های حضرت ﴿علیه السلام﴾: رقم ۶۹ ص ۱۰۶۹).

زیرا هرکه ایمانش قویتر باشد تأثیر آن در نفس و جسم و جان خود شخص، و أفراد محیط و جامعه بیشتر و قوی‌تر خواهد بود، و ایمان همآنند نور یا خود نوریست که دارای شدت و ضعف و مراتب است، ممکن است ایمان فردی بقدر یک شمع روشنی دهد، و ممکن است همآنند نور خورشید، عالَم را روشنی بخشد، و حتی نور ماه و ستارگان را تحت الشعاع نور خود قرار دهد.

حضرت رسول اکرم«ﷺ» فرمود:

«خَمْسٌ لا یَجْتَمِعْنَ إِلاّ فِي مُؤْمِنٍ حَقّاً یُوجِبُ اللّٰهُ لَهُ بِهِنَّ الْجَنَّةَ: النُّورُ فِي الْقَلْبِ، وَ الْفِقْهُ فِي الْإِسْلامِ، وَ الْوَرَعُ، وَ الْمَوَدَّةُ فِي النّاسِ، وَ حُسْنُ السَّمتِ فِي الْوَجْهِ»[۱]

یعنی: پنج چیز است که تحقیقاً اجتماع نمی‌کنند و جمع نمی‌شوند مگر در شخص مؤمن که خداوند متعال واجب می‌کند بواسطهٔ آنها برای مؤمن بهشت را:نور در قلب مؤمن، و قدرت فهم و درک اصول و فروع دین مبین اسلام، و پارسائی در امور دین، و دوستی در میان مردم، و نشان دادن خوشرویی به مردم».

گرچه بر هر یک از نور قوی و ضعیف، نور اطلاق گردیده است، أمّا تأثیرش بمراتب آن باز می‌گردد، پس ایمان قوی، تأثیر قوی، و ایمان ضعیف، تأثیر ضعیف در جسم و جان مؤمن و أفراد محیط و جامعه خواهد داشت، و مؤمن کامل قوی، عمل کاملتر و قویتر، و مؤمن ضعیف، عمل ضعیف‌تر انجام می‌دهد، مؤمن قوی مثلاً صد دینار انفاق، و صدقه می‌دهد، و مؤمن ضعیف ده دینار انفاق می‌کند، و مؤمن قوی از غیر خداوند متعال نمی‌هراسد، و بغیر خدا امیدوار نیست، و اما مؤمن ضعیف از غیر خدا میترسد، و بغیر او امیدوار می‌باشد.

پس قوت و ضعف و مراتب و درجات تمام فضائل اخلاقی و کمالات نفسانی که نمودهای ایمان می‌باشند، به قوت و ضعف و مراتب و درجات ایمان باز می‌گردد، چنانچه درجات اهل ایمان در ثواب به درجات نفس ایمان می‌باشد.

و حضرت أمیرمؤمنان عليّ«علیه السلام» فرمود:

«إِنَّ مِنْ أَکْمَلِ الْمُؤْمِنِینَ ایمَاناً، أَحْسَنُهُمْ خُلْقاً، وَ أَلْطَفُهُمْ بِأَهْلِهِ.»[۲]

یعنی: به تحقیق ازکامل ترین مؤمنان از نظر ایمان، نیکوترین آنها از نظر حُسن خُلق، و مهربان‌ترین آنها به أهلش (زن و فرزندان و بستگان) می‌باشد.

۱- تفسیر کبیر البصائر: ج ۵۸ ص ۸۲۳). ۲-تفسیر کبیر البصائر: ج ۵۸ ص ۹۶۲).

۵۴۰- مسابقه در ایمان و مراتب آن:

مرحوم کلینی در کتاب شریف «اصول کافی -کتاب الایمان و الکفر - باب السبق الی الایمان» به أسنادش از ابو عمرو زبیری روایت کرده است از حضرت امام صادق«علیه السلام» -که ما به بیان ترجمهٔ آن بسنده می‌کنیم - می‌گوید: بحضرت امام صادق«علیه السلام» عرض کردم: ایمان دارای درجات و منازلی است که مؤمنان بواسطهٔ آنها نزد خداوند متعال تفاوت دارند؟ حضرت«علیه السلام» فرمود: آری، عرض کردم: خداوند متعال رحمتت کند آن را برای من شرح بده تا بفهمم؟ فرمود: خداوند متعال مؤمنان را در میدان ایمان به مسابقه گرفته است، چنانچه در روز اسب دوانی، اسبها را بمسابقه بر أنگیزند، و سپس آنها را به نسبت درجات آنها در پیش روی از نظر ایمان فضیلت و برتری داده، و هر کدام را به أندازهٔ پایهٔ پیش رویش مقام داده است، از حق او نکاسته و پس افتاده و مفضول را بر پیش افتاده و فاضل مقدم ندارد.

در این میدان است که پیشینیان این امت و پسینیان آن بر یکدیگر گوی سبقت برند، و اگر پیش روان در ایمان، برتری و فضیلت بر دنبال روان نداشتند، در این صورت آخرین امت به أوّل آن می‌رسد، آری شما از آنها پیش افتید در صورتی که آن کسانی که در زمان سابق ایمان آوردند فضیلت و برتری نسبت به عقب‌ماندگان نداشته باشند ولی به درجات بلند ایمان، خداوند سبحان سابقان را مقدم داشته و به کندی در ایمان، خداوند سبحان مقصّران را عقب گذاشته است.

زیرا ما برخی از مؤمنان متأخر را مینگریم که عملشان بیشتر از أولین بوده نماز و روزه و حج و زکات و جهاد و انفاق بیشتری داشتند، و اگر سوابق فضلی نبود که مؤمنان بواسطهٔ آن نزد خداوند متعال بر یکدیگر فضیلت دارند، باید متأخرین بواسطهٔ عمل بسیار خود مقدم بر اولین باشند، ولی خداوند سبحان نخواسته که آخر درجهٔ ایمان به أوّل درجه آن برسد و مقدم شود بر آن کسی که خدایش بعقب أنداخته و مؤخر شود بر آن کسی که خدایش مقدم داشته است.

راوی گوید: عرض کردم: به من خبر ده از آنچه خداوند عزّوجل به مضمون آن مؤمنان را برای مسابقه در ایمان دعوت کرده است؟

حضرت امام«علیه السلام» فرمود: قول خداوند عزوجل است: «**سابِقُوا إِلىٰ مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُها كَعَرْضِ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذينَ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَ رُسُلِهِ**» الحدید: (۲۱).

و فرمود: «اَلسّابِقُونَ السّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» الواقعة: ۱۰ - ۱۱).

و فرمود: «وَ السّابِقُونَ الأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِينَ وَ الأَنْصارِ وَ الَّذينَ اتَّبَعُو هُمْ بِإِحْسانٍ رَضِيَ اللّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ» التوبة: ۱۰۰) پس آغاز بمهاجران نخست کرد جهت پیش روی آنان، و دومیشان را انصار آورد، و سوّمین آنها را تابعین آنان به احسان، هر جمعی را در پایه و مقام خود مقرّر فرمود.

سپس یاد آور شد آنچه خداوند عزوجل به آن دوستانش را بر یکدیگر برتری داد و فرمود: «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهمْ عَلىٰ بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ فَوْقَ دَرَجاتٍ...» البقرة: ۲۵۳).

و فرمود: «وَ لَقَدْ فَضَّلْنا بَعْضَ النَّبيّينَ عَلىٰ بَعْضٍ» الاسراء: ۵۵).

و فرمود: «اُنْظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلىٰ بَعْضٍ وَ لَلآخِرَةُ اَكْبَرُ دَرَجاتٍ وَ أَكْبَرُ تَفْضيلاً» الاسراء: ۲۱).

و فرمود: «هُمْ دَرَجاتٌ عِنْدَ اللّهِ» آل عمران: ۱۶۳).

و فرمود: «وَ يُؤْتِ كُلَّ ذي فَضْلٍ فَضْلَهُ» هود: ۳) و فرمود: «الَّذينَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا في سَبيلِ اللّهِ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللّهِ» التوبة: ۲۰)

و فرمود: «فَضَّلَ اللّهُ الْمُجاهِدينَ عَلىٰ الْقاعِدينَ أَجْراً عَظيماً - دَرَجاتٍ مِنْهُ وَ مَغْفِرَةً وَ رَحْمَةً» النساء: ۹۵ - ۹۶).

و فرمود: «لا يَسْتَوي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قاتَلَ أُولٰئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذينَ اَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَ قاتَلُوا» الحديد: ۱۰).

و فرمود: «يَرْفَعِ اللّهُ الَّذينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ» المجادلة ۱۱).

و فرمود: «ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ لا يُصيبُهُمْ ظَمَأٌ وَ لا نَصَبٌ وَ لا مَخْمَصَةٌ في سَبيلِ اللّهِ وَ لا يَطَؤُونَ مَوْطِئاً يَغيظُ الْكُفّارَ وَ لا يَنالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلاً إِلاّ كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صالِحٌ» التوبة: ۱۲۰).

و فرمود: «وَ ما تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللّهِ» البقرة: ۱۱۰)

و فرمود: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرّاً يَرَهُ» الزلزال: ۷- ۸).

پس اینست درجه های ایمان و مراتب (مختلف) آن نزد خداوند عزّوجل

۵۴۱- بذرهای ایمان و ثمراتش:

همانطوری که قبلاً بیان کردیم: ایمان یک حقیقتی است که ریشه های سازندۀ آن در أعماق جان و درون انسان نفوذکرده وگسترده، و در عمیق ترین ستون روانی آدمی در انتظار روئیدن است، ایمان عبارت است از بثمر رسیدن بذرهای متنوع حقیقت که آفریدگار جهان در نهاد انسان ها پاشیده و با جانش عجین ساخته است، این بذرها تنها با تعقّل و اندیشه، و فعالیتهای وجدانی و خود آشنایی و علم و معرفت می‌روید نه با جهل و تعصّب و لجاجت و عناد و عداوت و خودخواهی...

براستی اگر انسان موضوع ایمان را با تفکر و اندیشه بطور صحیح در نظر بگیرد و تأمل کند، به خوبی خواهد دانست که موضوع ایمان عبارت است از بثمر رسیدن بذرهای اصول پنجگانه:

۱- معرفت به آفریدگار جهان با أوصاف جلال و جمال مطلقی که دارد.

۲- معرفت به عدل الهی در دو نظام تکوین و تدوین: **«اَلْعَدْلُ يَضَعُ الأُمُورَ مَوَاضِعَهَا»**. یعنی: عدل، هر چیزی را در جائیکه حقاً باید باشد قرار می‌دهد.

۳- معرفت به رسالت رسولان الهی که برقرار کنندگان رابطه بین مخلوق با خالق متعالند.

۴- معرفت به أوصیاء و جانشینان راستین أنبیاء که ادامه دهندگان راه آنانند.

۵- معرفت به روز قیامت که روز عکس العمل، و دریافت نتیجۀ عملی که در دنیا انجام شده است می‌باشد.

در اینجا از نظر جهان بینی اصول اعتقادی اسلام چند سئوال ضروری بنظر می‌رسد:

الف: آیا در پروراندن این بذرها تنها سود شخصی وجود دارد؟

ب: یا در رشد این بذرها نفعی برای افراد پیرامون شخص نیز وجود دارد؟

ج: یا در نموّ و شکوفائی این بذرها منافعی برای جوامع بشری نیز در پی خواهد داشت؟

د: آیا با پروراندن این بذرها حسّ خود خواهی انسان اشباع می‌گردد؟!

هـ: آیا با بثمر رسیدن این بذرها تمایلات و شهوات و خودکامگیهای آدمی اشباع می‌شود؟؟؟!!! یا بالعکس:

و: با اعتقاد به اصول پنجگانه دائرهٔ سود جوئی های شخصی مادّی تنگ تر، و خودخواهی ها و از خود بیگانگیها در هر شکلش نابود، و تمایلات و أمیال نفسانی و شهوات و خودکامگی ها سخت تعدیل می‌شود؟

بدون تردید! ایمان به اصول پنجگانه یک حسابگری دقیق را برای شخص با ایمان، آن چنان ضروری می‌سازد که همواره خویشتن را با این حقیقت مخاطب قرار می‌دهد که:

دانه ای در صیدگاه عشق، بی‌رخصت مچین
کز بهشت آدم به یک تقصیر بیرون می‌کنند

قطع این مرحله بی همرهی خضر مکن
ظلماتست، بترس از خطر گمراهی

ایمان به اصول پنجگانه پیوسته خواسته های زندگی طبیعی را به سود کمال انسانی تعدیل می‌نماید، و از پافشاری و مقاومت در دفاع از نظر و عمل غیر مربوط به کمال که انحطاط نامیده می‌شود جلوگیری می‌نماید، و صاحب چنین ایمانی با زبان فطرت خویش می‌گوید:

این جهان کوهست و فعل ما ندا سوی ما آرد ندا ها را صدا

و میداند که:

از تیر آه مظلوم ظالم امان نیابد پیش از نشانه خیزد از دل فغان کمان را

و می‌گوید:

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو یادم از کشتهٔ خویش آمد و هنگام درو

و یقین دارد که: «**كُلُّ نَفْسٍ بِمٰا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ**» المدثر: ۳۸) هر نفسی در گرو اندوخته های خویش از نیک و بد است.

چنین انسانی هرگز تعصّب نورزیده و در مسیر انحطاط گام ننهاده و در گرداب گمراهی گرفتار نمی‌شود، چه اینکه او خوب میداند که او در هر تعصبی، حقیقت بلکه حقائقی را از خود پوشانده و دیگران را از درک آنها محروم می‌سازد، و زمینهٔ انحطاط أفراد، و گمراهی جامعه را فراهم می‌سازد:

«**اَلَّذينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَياةَ الدُّنيا عَلَى الْآخِرَةِ وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبيلِ اللّٰهِ وَ يَبْغُونَها عِوَجاً أُولٰئِكَ في ضَلالٍ بَعيدٍ**» ابراهیم: ۳).

ایمان در دین مبین اسلام نخستین عظمتی راکه بر انسان می بخشد، بازکردن افق اندیشه و تعقل و تفکر او می‌باشد نه محدود ساختن آن: «يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ» آل عمران: ۱۹۱).

«وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ» الذاریات: ۲۰-۲۱).

و انسانی که گام به مرحلهٔ ایمان میگذارد میداند که: «اَلطُّرُقُ إِلَى اللّٰهِ بِعَدَدِ أَنْفَاسِ الْخَلَائِقِ».

هر دل سوزان هزاران راه دارد سوی تو   این همه ره را تو پایانی، ندانم کیستی

بنابر این، انسان با ایمان هرگز راه حقیقت را در دانسته و خواسته های شخصی مادی خود محدود و منحصر نخواهد ساخت، چه اینکه او بخوبی میداند که:

سختگیری و تعصّب خامی است   تا جنینی کار خون آشامی است

۵۴۲- جهاد و فداکاری در راه عقیده و ایمان:

انسان مؤمن با دیدی وسیع از فرش تا عرش بخوبی میداند سطوح زیادی از بسیط زمین، جهت جلوگیری از ناپاکیها، تعصّبها، انحطاط و گمراهیها...از خون پاکترین انسانها پوشیده است، و هیچ جامعهٔ انسانی را نمی‌توان سراغ گرفت که در کِشتگاه تاریخ سرگذشت آن، باران خون نباریده باشد، و در امتداد قرون و أعصار قفس های کالبد انسانهای پاک بسیاری بطور خارج از نوبت و بیرون از جریان منظم قانون طبیعی نشکسته، و أرواح مقدس آنان به پرواز اجباری در نیامده باشند که پاسخ همهٔ آنها به عهدهٔ خیره سران و قدرت پرستان و حاکمان زر و زور و تزویر، و کسانی است که در تفسیر قدرت هیچ حقیقتی را جز خود خواهی و خود کامگی نمی بینند.

بدون تردید! مقدس ترین خونهائی که در صحنهٔ کارزار تاریخ بشری در راه عقیده و ایمان به زمین ریخته شده است، خونهای دفاع کنندگان از ایمان به اصول پنجگانه و حقائق کمال انسانی بوده است که می‌فرمود:

قِفْ دُونَ رَأْيِكَ فِي الْحَيَاةِ مُجَاهِداً   إِنَّ الْحَيَاةَ عَقِيدَةٌ وَ جِهَادٌ

یعنی: در پای عقیده و ایمان خود با مجاهدت در راه آن مقاوم و پایدار باش، چه اینکه حیات (کمال انسان) عقیده و ایمان، و تکاپو و تلاش و پایداری در راه آنست.

و آفریدگار جهان می‌فرماید:

«مَنْ عَمِلَ صٰالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيٰاةً طَيِّبَةً» النحل:۹۷).

یعنی: هرکس از مرد و زن کار شایسته و نیکی بشرط عقیده و ایمان بجای آرد، پس تحقیقاً ما زندگی پاک و خوش أبدی را به او خواهیم داد.

رهروان چنین انسانی با جان و مالشان در دفاع از عقیده و ایمان و حفظ حدود الهی با خداوند سبحان معامله کردند تا به حیات طیبهٔ أبدی نائل آیند:

«إِنَّ اللّٰهَ اشْتَرٰى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوٰالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقٰاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ - الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النّٰاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْحٰافِظُونَ لِحُدُودِ اللّٰهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ» التوبة:۱۱۱-۱۱۲).

یعنی: بتحقیق خداوند متعال معامله و خریداری کرده است از مؤمنان راستین، جان و مالشانرا ببهای بهشت که آنها در راه عقیده و ایمان جهاد کنند پس دشمنان خیره سر دین را بقتل رسانند یا خود در راه عقیده و ایمان بمقام عظمای شهادت نائل آیند - آنها هیچگاه از امر بمعروف و نهی از منکر و از حفظ و حراست و پاسداری و دفاع از حدود الهی باز نایستند، و ای رسول ما به این مؤمنان راستین فداکار، حیات طیبهٔ أبدی را مژده و بشارت بده.

آری جان انسان و حیات آدمی، آن مطلوب مطلق در متن طبیعت است که تنها ایمان و عقیده به اصول پنجگانه می‌تواند قابل چشم پوشی آزادانه از آن جان که مطلوب مطلق است باشد، تنها با عقیده و ایمان امکان پذیر است و بس، بنابر این ، خونهائی که با عوامل و قوانین جبری کارگاه طبیعت مرکب جسمانی آدم را اداره می‌کند، هرگاه در راه ایمان و عقیده به حقائق سازندهٔ کمال انسان ریخته می‌شود که هرگز زوال و فنا برای آن قابل تصور نیست، باارزش‌ترین قطرات است که ریشهٔ حیات طیبهٔ دیگر انسانها را آبیاری می‌کند.

یکی دیگر از ویژگیها، ممیّزات و مختصّات ایمان و عقیده به حقائق اعلی و اصول پنجگانه اینستکه: شخص با ایمان نه تنها هرگز به ترس و وحشت، و اضطراب و نگرانیهای بیمارکنندهٔ شخصیت دچار نمی‌گردد:

«وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصّٰالِحٰاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخٰافُ ظُلْماً وَ لٰا هَضْماً» طه:۱۱۲)

بلکه در مواقع - بظاهر - بسیار خطرناک، و گریز بی شخصیتها از میدان کارزار بر

ایمانش افزون می‌گردد:
«اَلَّذینَ قٰالَ لَهُمُ النّٰاسُ اِنَّ النّٰاسَ قَدْ جَمَعُوا لَکُمْ فَا خْشَوْهُمْ فَزٰادَهُمْ ایمٰاناً وَ قٰالُوا حَسْبُنٰا اللّٰهُ وَ نِعْمَ الْوَکیلُ فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللّٰهِ وَ فَضْلٍ لَمْ یَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَ اتَّبَعُوا رِضْوٰانَ اللّٰهِ وَ اللّٰهُ ذُو فَضْلٍ عَظیمٍ» آل عمران: ۱۷۳-۱۷۴).

چه اینکه شخصیّت مؤمنان راستین بجهت قرارگرفتن در جاذبیت حقایق أعلی نیرومندتر از آن است که در معرض نوسانهای زشت و زیبا و نیک و بدهای بی أساس و ناگواریهای ضروری طبیعت که از لوازم تقاطع ماده و روح است قرار بگیرد، زیرا ایمان و عقیده آن حرکت سریع را در شخصیت انسان پدید می آورد که بقول مولوی:

چون به غایت تیز شد این جَوْ روان   غم نپاید در ضمیر عارفان

حضرت مولی الموحّدین إمام‌المتّقین أمیرالمؤمنین عليّ«علیه السلام» می‌فرماید:
«فَمٰا نَزْدٰادُ عَلیٰ کُلِّ مُصیبَةٍ وَ شِدَّةٍ إِلاّٰ ایمٰاناً وَ مُضِیّاً عَلَی الْحَقِّ، وَ تَسْلیماً لِلْأَمْرِ، وَ صَبْراً عَلیٰ مَضَضِ الْجِرٰاحِ[1]».

یعنی: پس بر هر مصیبت و سختی (که به ما روی می‌آورد چیزی) نمی‌افزودیم مگر ایمان (به خداوند متعال و رسولش«صلی الله علیه و آله»...) و ادامهٔ حرکت بسوی حق و تسلیم به أمرالهی و فرمان رسولش«صلی الله علیه و آله» و شکیبایی بر سوزش زخمها».

بنابراین، راهی جز این نیست که باید این حقیقت و اصل را پذیرفت که: علم بدون ایمان اگر آلوده به أغراض غیرعلمی نباشد، همآنند چراغی است بدون اینکه راه و مقصدی را به انسان نشان بدهد، در حالی که ایمان یک حقیقتی است که هم راه و مقصود را به انسان نشان می‌دهد، و هم نیروی حرکت را در راه بسوی مقصد بوجود می‌آورد.

۱- نهج البلاغة خطبهٔ ۱۲۲ ص ۳۷۸).

درس یکصد و ششم:

۵۴۳- نقش ایمان در تکامل انسان:

آفریدگار جهان، انسان را در این سورهٔ مبارکهٔ «والعصر» به دو دستهٔ کلّی تقسیم کرده است:

گروه اول: انسان منحطّ زیانکار: «**إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِي خُسْرٍ**» انسان از خود بیگانه و خودخواه و خیره سر، انسان اسیر شهوت و شهرت و شکم، أسیر طبیعت و خوی حیوانیت، أسیر دیگر انسانها و متاع دنیا، و انسان أسیر هواها و هوسها و أمیال نفسانی، و أسیر شیاطین جن و انس...

گروه دوم: انسان کامل با عقیده و ایمان و آرمان: «**إِلاَّ الَّذينَ آمَنُوا...**» انسان آزاده از طبیعت و شهوت و شهرت و شکم، آزاده از اسارت خوی حیوانی، و آزاده از اسارت دیگر انسانهای گرگ انسانیت.

ایمان و عقیده، نخستین و مهمترین پایه و رکن چهارگانهٔ کمال انسانی بشمار می‌رود، و تنها وسیله ایست که می‌تواند یک وحدت جمعی در جامعه، و برادری بین أفراد آن ایجاد کند:

خداوند متعال می‌فرماید:

«**يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ حَقَّ تُقاتِهِ وَ لا تَمُوتُنَّ إِلاَّ وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّهِ جَميعاً وَ لا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْداءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً وَ كُنْتُمْ عَلى شَفا حُفْرَةٍ مِنَ النّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْها**» آل عمران: ۱۰۲-۱۰۳).

یعنی: ای مؤمنان از خداوند متعال بترسید آن چنان که شایستهٔ خداترس بودنست، و نمیرید جز به دین مبین اسلام، و همگی به رشتهٔ دین خداوند متعال چنگ زده، و به راههای پراکندهٔ مدّعیان دین ساز نروید، و بیاد آرید این نعمت بزرگ (دین) خدا راکه شما بایکدیگر دشمن بودید، پس خداوند متعال با این دین بین شما الفت ایجاد کرده و در دلهای شما مهربانی انداخته است، پس بنعمت و

لطف خداوندی برادردینی یکدیگر شدید، در صورتی که پیش از این بر لب پرتگاه آتش قرار داشتید، پس بوسیلهٔ همین دین مبین اسلام و ایمان، شما را از سقوط در میان آتش نجات داد.

و می فرماید:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» الحجرات: ۱۰).

یعنی: جز این نیست که مؤمنان همه برادر یکدیگرند.

و حضرت مولی الموحّدین إمام المتّقین أمیرالمؤمنین عليّ«عليه السلام» فرمود:

«دَفَنَ اللّٰهُ بِهِ الضَّغٰائِنَ وَ أَطْفَأَ بِهِ النَّوٰائِرَ، أَلَّفَ بِهِ إِخْوٰاناً، وَ فَرَّقَ بِهِ أَقْرانـاً، أَعَزَّبِهِ الذِّلَّةَ، وَ أَذَلَّ بِهِ الْعِزَّةَ[1]».

یعنی: خداوند متعال بوسیلهٔ حضرت محمد«صلی الله علیه و آله» کینه های دیرینه را نابود و از میان مردم (که ایمان آورده بودند) برداشت، و آتش دشمنیها را با نور ایمان خاموش نمود، و میان برادران ایمانی را (مانند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار یاسر...) الفت و دوستی انداخت، و میان خویشان (مانند حمزه و أبی لهب بسبب اسلام و کفر) جدائی افکند، و بواسطهٔ بعثت آن حضرت«صلی الله علیه و آله» ذلّت مؤمنان را بعزّت و سروری و برتری ، تبدیل، و سرکشی و خیره سری و خودکامگی کفّار را به نکبت و بدبختی مبدل ساخت.

۵۴۴- اخوّت ایمانی و پیوند ناگسستنی:

با نگرشی کوتاه در آیهٔ کریمهٔ «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» الحجرات: ۱۰) آنکه از کلمهٔ حصر: «إِنَّمَا» و تعلیق اخوّت را بر وصف «المؤمنون» استفاده می شودکه ایمان: إدراک یک حقیقت مشترکی است بین مؤمنان که بوسیلهٔ آن پیوند ناگسستنی میان آنها ایجاد می‌گردد که دلها را بیکدیگر نزدیک، و أفراد را بسوی یک هدف مشترک سوق می دهد.

چه اینکه انسان مجموعهٔ انرژیها است، و مادّه بر اثر تشعشع به انرژی تبدیل می‌گردد، همانطوری که میدان مغناطیسی در میدان کهربائی اثر کرده، و میان دو جسم حامل، جذب یا دفع پدید می‌آید، همچنین نفوس در صورتی که ایمان بخداوند متعال داشته باشند بالتساوی و یا بمقدار تفاوت کمی یکدیگر را جذب

۱- نهج البلاعة: خطبهٔ ۹۵ ص ۲۸۳).

می‌کنند، از اینرو حضرت رسول اکرم﴿ﷺ﴾ حضرت أمیرالمؤمنین عليّ﴿؈﴾ را برادر خویش در دنیا و آخرت معرفی فرموده و بین مهاجر و انصار رابطهٔ اخوّت و برادری برقرار ساخت، و میان حمزه بواسطهٔ ایمان، و أبی لهب بسبب کفر جدائی انداخت.

مثلاً اگر جریان برق را از سیمی عبور دهید، و در مقابل آن سیم یک سوزن مغناطیسی بیاویزید، خواهید دید که آن سوزن بر حسب جهت حرکت برق براست یا چپ مایل می‌شود، چنانچه در فیزیک ثابت شده است که میدان مغناطیسی تحت تأثیر میدان الکتریکی قرار می‌گیرد، زیرا تقریباً منشاء هر دو یکی است، و همچنین نفوس بشر در یکدیگر أثر می‌کند، که بر أثر تجانس با هم نزدیک، و عدم تجانس از یکدیگر دور می‌شوند زیرا آنها داخل در مفهوم نیرو هستند، روان فردی در جذب یا دفع دیگری مؤثر است.

نقل شد: صاحب کارخانه ای یکی ازکارکنان خود را اخراج کرد، و آن کارمند بیکار و متأثر شد، وی تصمیم گرفت کاری کند که باعث أذیت و ناراحتی صاحب کارخانه گردد، کارمندی که پاره ای از آثار روانی را می‌دانست، عکس صاحب کارخانه را حاضر کرد، در حالی که با خشم و غضب به او می‌نگریست، مرتباً چکش را بسندان میزد، در همان موقع صاحب کارخانه احساس میکرد که سرش بشدّت درد گرفته، و ضرباتی بر مغزش وارد می‌شود.

وی بپزشکان مراجعه کرد آنها از عهدهٔ علاجش بر نیامدند، در نتیجه از زندگی نو مید شد تصمیم گرفت رضایت کسانی راکه به آنها ظلم کرده جلب کند، به او گفتند: تو کارمند بیگناهی را از کارخانه اخراج کردی، صاحب کارخانه به خانهٔ کارمند رفت، دید کارمند مشغول کوبیدن سندان است، عذر خواهی کرد، وکارمند را به کارخانه بازگردانید و خود از بیماری شفا یافت.

این حادثه بخوبی نشان می‌دهد که خطوط مغناطیسی یا چیزی شبیه آن تحت تاثیر کوبیدن چکش بر سندان در سر صاحب کارخانهٔ ظالم أثر می‌کرد، و نزدیک بود که او را بهلاکت برساند.

بدون تردید! جذب دوستی و اخوّت و برادری از آثار ایمان حقیقی است، و هر اندازه ایمان قویتر گردد بطور طبیعی دارای برادران ایمانی بیشتری خواهد شد، و این همان نظام روحی است که خداوند متعال در نظام آفرینش به ودیعت گذارده است.

شخصی که هرگز او را ندیده‌اید دوست و میل دارید او را ببینید و با او بنشینید، و معاشرت کنید، و علت آنرا هم نمیدانید، علت همان تجاذب أرواح مؤمنان است که در حدیث آمده است:

«ارواح لشگریان مختلفی هستند، آنها که یکدیگر را میشناسند بیکدیگر پیوسته، و آنها که یکدیگر را نمیشناسند از یکدیگر کناره می‌گیرند».

خداوند متعال می‌فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمٰنُ وُدّاً» مریم: ۹۷).

یعنی: بتحقیق آنانکه بخداوند متعال ایمان آورده و أعمال شایسته أنجام داده‌اند خداوند رحمان آنها را در نظر خلق و حق محبوب می‌گرداند (یعنی خداوند متعال برای آنها در دلهای مؤمنان ایجاد محبت می‌کند، و این از آثار طبیعی ایمان و عمل صالح است).

حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ فرمود: «مؤمنان همآنند برادران پدری و مادری هستند که هر گاه به یکی از آنها صدمه ای وارد شود از حزن یکدیگر با خبر می‌گردند».

جابر جعفی می‌گوید: خدمت حضرت امام باقر﴿علیه السلام﴾ عرض کردم: «گاهی بدون مصیبت و گرفتاری محزون میشوم تا آنجا که دیگران از حزن من با خبر میگردند؟ حضرت﴿علیه السلام﴾ فرمود: آری خداوند متعال مؤمن را از خاک بهشت آفریده و بوی خوش آنرا در مشامشان جاری ساخته است، از اینرو مؤمن برادر پدر و مادری مؤمن است، لذا هر گاه یکی محزون شود، حزنش در مؤمن دیگری تأثیر نموده او را محزون می‌سازد، چه اینکه هر دو از یک منشأ بوجود آمده اند».

این پیوند معنوی و روحی بسیار أرجمند است، که در میان مؤمنان راستین بودیعت گذارده شده است، و حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ فرمود: «دو برادر مؤمن همآنند یک بدن هستند که اگر جزئی از آن متألم گردد سائر اعضای آن احساس همدردی می‌کنند، أرواح مؤمنان یکی است و اتصال روح مؤمن بخداوند سبحان از اتصال شعاع بخورشید محکمتر است».

مؤمنان بی حدّ ولی ایمان یکی — جسمشان معدود لکن جان یکی
جان گرگان و سگان از هم جداست — متّحد جانهای شیران خداست
همچو آن یکنور خورشید سما — صد بود نسبت بصحن خانها
لیک یک باشد همه أنوارشان — چون که بر گیری تو دیوار از میان
چون نماند خانها را قاعده — مؤمنان باشند نفس واحده

۵۴۵- آثار فردی و اجتماعی و مادّی و معنوی ایمان:

بدون تردید! مؤمنان راستین در هر کجا که زندگی کنند بصورت یک نفس واحده در خواهند آمد که تنها در این صورت از ظلم و بیداد، از جنایت و خیانت، از نفاق و فحشاء، از دلهره و اضطراب، و از فتنه و فساد و از انحطاط و خسران ... خبری نخواهد بود، و أفراد و جامعه به کمال انسانی خواهند رسید.

پس کمال فرد و جامعه بر پایهٔ ایمان به آفریدگار جهان استوار است که اگر ایمان نباشد شیرازهٔ کمال که انسانیت انسان به آنست بهم می‌ریزد، و هویّت انسانی از دست می‌رود و همه چیز مجاز و مباح می‌گردد، و دیگر زشت و زیبا، بد و خوب، عدل و ظلم، حق و باطل، صدق و کذب، أمانت و خیانت، و خلاصه منع و ردع، و باید و نباید... همه مفهوم خود را بکلی از دست خواهند داد، و همهٔ ارزشها قربانی پلیدیها و هواهای نفسانی میگردند.

تنها با ایمان، اعتماد بین أفراد جامعه برقرار می‌شود، و خیر و نفعشان بیکدیگر می‌رسد، و از شرشان مصون میمانند، و با ایمان بین قویٰ و غرائز تعدیل ایجاد شده و از افراط و تفریط جلوگیری می‌گردد، و حظّ هر قوّه را میتوان داد، و قوّهٔ عاقلهٔ انسان به تنهائی بدون ایمان، قادر به برقراری توازن و تعادل بین قویٰ و غرائز نیست.

انسان با ایمان، خلقت عالَم را با هدف، و بر أساس حکمت و حقیقت و واقعیت می‌داند، و برای هر ذره‌ای از ذرات در نظام آفرینش، مسئولیت قائل می‌شود، و خود را دارای هدف و آرمان، و مسئول در میان دریائی از مسئولیتها میداند که بدون ایمان چنین احساسی برای انسان نخواهد بود، چه اینکه ایمان، انسان را بجهان آنچنان که هست، و انسان را بخود آن چنان که باید باشد، و باید بشود آشنا می‌سازد.

پس ایمان از یکسو به انسان بینش دربارهٔ هستی می‌دهد که می‌تواند جهان را آنچنان که هست با منطق و استدلال ثابت کند، و از سوی دیگر برای انسان آرمان‌ساز است و بشر را بسوی هدف و علّت غائی خلقتش به حرکت درمی‌آورد.

بعبارت دیگر: ایمان تنها پیوند ادراکی انسان با حق یعنی خداوند سبحان است، چنانچه عبادت تنها پیوند عملی با حق و حقیقت می‌باشد، و پیوند أول، کمال برای انسان، و پیوند دوم نخستین نمود کمال است، و خداوند متعال بایندو پیوند اشاره فرمود:

«وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلاّٰ نُوحي إِلَيْهِ أَنَّهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ أَنَا فَاعْبُدُونِ» الأنبیاء: ۲۵).

یعنی: و ما هیچ رسولی را پیش از تو نفرستادیم مگر آنکه به او وحی کردیم که بتحقیق، غیر از من خدائی نیست، پس تنها مرا بیکتائی پرستش کنید و بس.

۵۴۶- مؤمن بین خوف و رجاء:

و از نمودهای بسیار مهم دیگر ایمان، خوف و رجاء است، خوف تنها از خداوند متعال، و رجاء و امید تنها به خداوند سبحان، که انسان را از پیروی از هوای نفس باز می‌دارد و بکمال مطلوب میرساند که فرمود:

«وَ أَمَّا مَنْ خٰافَ مَقٰامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوٰى فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوٰى» النازعات: ۴۰-۴۱).

یعنی: و هر کس از حضور در پیشگاه عزّ ربوبیت بترسد، و از هوای نفس دوری جوید، پس بتحقیق بهشت جایگاه همیشگی اوست.

امید، انسان را بذکر و یاد خداوند متعال، و به تبعیت از حضرت رسول‌الله«ﷺ» و بکارهای شایسته، و فعّالیت در راه حق و خیر و سعادت وکمال وامی‌دارد:«**إِنَّ الَّذينَ آمَنُوا وَ الَّذينَ هٰاجَرُوا وَ جٰاهَدُوا في سَبيلِ اللّٰهِ اوُلٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَةَ اللّٰهِ**» البقرة: ۲۱۸).

یعنی: بتحقیق آنانکه به خداوند متعال ایمان آورده‌اند، و آنانکه از وطن خود (جهت دوری از شرک و بت پرستی وگناه و فحشاء و فتنه و فساد جامعه...) به دیار دیگر هجرت کرده اند و در دفاع ازکیان اسلام و نوامیس قرآن کریم جهاد نموده‌اند، اینان امیدوار برحمت الهی می‌باشند.

«فَمَنْ كٰانَ يَرْجُوا لِقٰآءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صٰالِحاً وَ لاٰ يُشْرِكْ بِعِبٰادَةِ رَبِّهِ أَحَداً» الکهف: ۱۱۰).

یعنی: پس هر کس بلقاء رحمت الهی امیدوار باشد، پس باید عمل صالح و شایسته انجام دهد، و هرگز در پرستش خداوند سبحان، أحدی را با او شریک نگرداند.

چنانچه یأس و نومیدی از بدترین و زشت ترین صفات رذیلهٔ انسان بشمار می‌رود، زیرا یأس و نومیدی از لقاء ثواب و رحمت الهی باعث طغیان و دلبستگی انسان بمتاع دنیا، و فرو رفتن درگرداب شهوات و غفلت از آفریدگار جهان، و موجب کفر و ضلالت، و در نهایت، انحطاط انسان، و سقوطش از انسانیت می‌گردد.

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ مَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلاَّ الضّٰالُّونَ» الحجر: ۵۶).

یعنی: وکسی از رحمت پروردگارش نا امید و مأیوس نیست مگر گمراهان.

و می‌فرماید:

«وَ الَّذینَ کَفَرُوا بِآیاتِ اللّهِ وَ لِقآئِهِ أُولَئِکَ یَئِسُوا مِنْ رَحْمَتي وَ أُولـئِکَ لَهُمْ عَذابٌ أَلیمٌ» العنکبوت: ۲۳).

یعنی: و آنانکه به آیات الهی و لقاء رحمتش کافر شدند، و آنها را باور نداشتند، آنها نا امید از رحمت من هستند، و برای آنها عذاب دردناکی است.

بدون تردید! کسی که در زندگی یأس و نا امیدی را در قلبش راه دهد، در زندگی شکست خواهد خورد، شکستی جبران‌ناپذیر، و با خسران و زیان دنیا و آخرت روبرو شده، و بعذاب الهی گرفتار می‌شود.

حضرت مولی‌الموحّدین إمام‌المتّقین أمیرالمؤمنین علیّ﴿ﷺ﴾ در عهدنامه‌اش بمحمد بن أبی بکر می‌فرماید:

«وَ اِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ یَشْتَدَّ خَوفُکُمْ مِنَ اللّهِ، وَ أَنْ یَحْسُنَ ظَنُّکُمْ بِهِ، فَاجْمَعُوا بَیْنَهُما، فَإِنَّ الْعَبْدَ إِنَّما یَکُونُ حُسْنُ ظَنِّهِ بِرَبِّهِ عَلی قَدْرِ خَوْفِهِ مِنْ رَبِّهِ، وَ إِنَّ أَحْسَنَ النّاسِ ظَنّاً بِاللّهِ أَشَدُّهُمْ خَوْفاً لِلّه[۱]».

یعنی: و (اکنون) اگر توانائی دارید که (بین خوف و رجاء باشید) : هم خوف بسیار از خداوند متعال و هم گمان و امیدتان به او نیک باشد، پس جمع کنید بین خوف و رجا (حتماً کاری کنید که هم بترسید و هم امیدوار باشید، نه ترستان بیشتر و نه امیدتان زیادتر باشد) زیرا گمان نیک و امید بندهٔ مؤمن باید بپروردگارش بمقدار ترس او از پروردگارش باشد، و نیک بین ترین و امیدوار ترین مردم بخداوند متعال ترسناکرین آنها از اوست (پس هرچند گمان بندهٔ مؤمن بخداوند متعال نیکوتر و امیدش بیشتر شود، ترسش بیشتر گشته بر خلاف رضایش کاری نمی‌کند که مبادا خداوند سبحان از او برنجد).

و أمیرمؤمنان علیّ﴿ﷺ﴾ می‌فرماید:

«لاٰ یَصْدُقُ ایمٰانُ عَبْدٍ حَتّیٰ یَکُونَ بِمٰا في یَدِ اللّهِ سُبْحٰانَهُ أَوْثَقَ مِنْهُ بِمٰا في یَدِهِ[۲]».

۱- نهج البلاغة: بخش گزیده‌هائی از نامه‌های حضرت﴿ﷺ﴾ رقم ۲۷ ص ۸۸۷).

۲- نهج البلاغة: از مواعظ إمام﴿ﷺ﴾ رقم ۳۰۲ ص ۱۲۳۴).

یعنی: راست نیست ایمان بنده‌ای بخداوند متعال مگر آنکه اطمینانش به آنچه در دست (توانائی) خداوند سبحان است بیشتر باشد از آنچه در دست خویش دارد (اعتمادش در روزی و بهرهٔ خود بعطاء و بخشش الهی بیشتر باشد از اعتماد به مال و دارایی خود که در دست دارد، زیرا هر آن امکان دارد آنچه در دست اوست از بین برود، و أما آنچه نزد خداوند متعال است هیچگاه از بین نخواهد رفت).

«مٰا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ مٰا عِنْدَ اللّٰهِ بٰاقٍ» النحل: ۹۶).

یعنی: آنچه نزد شما است (از مال و جاه و متاع دنیا...) همه نابود می‌شود، و آنچه نزد جهان آفرین است همیشه باقی است.

درس یکصد و هفتم:

۵۴۷- حکمت ایمان و کمال انسان:

گر چه ایمان در آیهٔ کریمهٔ: «إِلاَّ الَّذینَ آمَنُوا...» بصورت مطلق آمده است أما بدون تردید هدف از آن ایمان به آفریدگار جهان است، زیرا ایمان بخداوند متعال أصل، و ایمان به عدل الهی و ایمان به فرشتگان وکتب آسمانی و رسولان الهی، و به امامت اهل بیت وحی صلوات‌اللّه علیهم أجمعین و ایمان به روز قیامت فرع و در طول آنست، پس به اعتباری شامل ایمان به همهٔ اصول پنجگانهٔ دین مبین اسلام بترتیب: توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد می‌گردد.

حضرت مولی‌الموحّدین إمام‌المتّقین علیّ «علیه السلام» فرمود:

«إِنَّ أَفْضَلَ مٰا تَوَسَّلَ بِهِ الْمُتَوَسِّلُونَ إِلَى اللّٰهِ سُبْحٰانَهُ وَ تَعٰالىٰ الْإِيمٰانُ بِهِ وَ بِرَسُولِهِ[1]».

یعنی: بتحقیق بالاترین و برترین وسیلهٔ تقرّب بسوی خداوند سبحان و تعالی ایمان و تصدیق و اعتراف به یگانگی خداوند متعال و به رسالت فرستادهٔ او حضرت محمد «صلی الله علیه و آله» است.

و فرمود «علیه السلام»:

«وَ اللّٰهِ لَو انْمٰاثَتْ قُلُوبُكُمْ انْمِيٰاثاً، وَ سٰالَتْ عُيُونُكُمْ مِنْ رَغْبَةٍ إِلَيْهِ أَوْ رَهْبَةٍ مِنْهُ دَماً ثُمَّ عُمِّرْتُمْ فِي الدُّنْيٰا مَا الدُّنْيٰا بٰاقِيَةٌ، مٰا جَزَتْ أَعْمٰالُكُمْ، وَ لَوْ لَمْ تُبْقُوا شَيْئاً مِنْ جُهْدِكُمْ، أَنْعُمَهُ عَلَيْكُمُ الْعِظٰامَ وَ هُدٰاهُ إِيّٰاكُمْ لِلْإِيمٰانِ[2]».

یعنی: و سوگند بخداوند متعال اگر دلهای شما گداخته و ذوب شود، و از چشمهاتان بجهت شوق بذات أقدس حق، و رغبت به لطف او، یا بجهت ترس از عذاب او بجای اشک خون جاری گردد، سپس در دنیا بمقدار بقاء دنیا عمر کنید، مجموعهٔ این اعمال همراه منتهی درجهٔ سعی وکوشش شما هرگز با نعمتهای بزرگ خداوند سبحان که بشما عطاء فرموده است، و با هدایتی که برای برخورداری از ایمان بشما عنایت فرموده است برابری نتواند کرد.

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۰۹ ص ۳۳۸). ۲- نهج‌البلاغة: خطبهٔ ۵۲ ص ۱۴۰).

سعدی گوید:

از دست و زبان که بر آید　　　　کز عهدهٔ شکرش بدر آید

زیباتر و عمیق‌تر از شیخ سعدی، میر سیّد شریف (مؤلف صرف میر) گفت:

من چون شکر کنم که همه نعمت توام

نعمت چگونه شکر کند از زبان خویش

ایمان بالاترین و برترین نعمت الهی و نخستین نمود فطرت آدمی است که از انسان مؤمن جلوه می‌کند، که همآنند قطب و هستهٔ مرکزی برای دیگر نعمتهای الهی، و دیگر نمودهای فطرت آدمی بشمار می‌رود، از اینرو هیچ نعمت و نمودی نه تنها با آن برابری نمی‌کند که هرگز با آن مقایسه نمی‌شود، چه اینکه هیچگاه الکترون و پروتون که دور هستهٔ مرکزی، و سنگ آسیا که دور قطب می چرخند نه تنها با هستهٔ مرکزی و قطب برابری نمی‌کنند که مقایسه نمی‌شوند، چه اینکه بدون هستهٔ مرکزی، الکترون و پروتونی وجود ندارد و بدون قطب، سنگ آسیا، بی خاصیّت خواهد بود.

براستی هر گاه نعمت ایمان از فطرت انسان جلوه نکند همهٔ نعمتها بنقمت مبدّل می‌گردد، اینجا است که انسان حتی صدای خود را هم نمی‌شنود، و خود را هم نمی‌بیند ... !!!

بین مفسرّان و حکماء و محدثان و علمای أخلاق، و متکلمان و عرفاء و محققان و پژوهشگران و ...اختلاف است که: آیا ایمان در ادیان الهی یک هدف برای انسان بشمار می‌رود؟ یا وسیله ایست برای هدفهای دیگر انسانی؟ آیا کمال انسان به ایمان است؟ یا ایمان دارای آثاری است که خیر و یا نافع بحال انسان...؟؟؟ خیر آنستکه نفس و ذاتش کمال و هدف مطلوب است که انسان آنرا برای خود میخواهد نه برای چیز دیگر... و أما نافع ذاتاً کمال نیست بلکه در واقع مقدمه برای خیر است نه اینکه خود فی حدّ ذاته خیر باشد، پس نافع خوب است بواسطهٔ أثری که دارد، پس اگر ایمان، خیر باشد، پس ذاتاً مطلوب وکمال است، و اگر نافع باشد بواسطهٔ آثار نیک که برای فرد و جامعه دارد.

در بحثهای سابق، و هم اکنون بیان شد که: کمال انسان بر چهار پایه و رکن استوار است که ایمان نخستین و مهمترین، بلکه محور و أصل و هستهٔ مرکزی و قطب برای سه پایهٔ دیگر به شمار می‌رود و ایمان تنها وسیله ایست که می‌تواند یک وحدت جمعی (همآنند هستهٔ مرکزی نسبت به الکترون و پروتون، و قطب، نسبت به سنگ آسیاب) در بین أفراد بوجود آورد.

۵۴۸- حکمت ایمان از بیان حضرت امام علی و حضرت فاطمهٔ زهراء«علیهما السلام»

حضرت مولی‌الموحّدین إمام‌المتّقین أمیرالمؤمنین علیّ‌بن‌أبیطالب«علیه السلام» فرمود:

«فَرَضَ اللّٰهُ الْإِيْمَانَ تَطْهِيراً مِنَ الشِّرْكِ، وَ الصَّلاٰةَ تَنْزِيهاً عَنِ الْكِبْرِ، وَ الزَّكٰاةَ تَسْبِيباً لِلرِّزْقِ، وَ الصِّيَامَ ابْتِلاٰءً لِإِخْلاٰصِ الْخَلْقِ، وَ الْحَجَّ تَقْوِيَةً لِلدِّينِ، وَ الْجِهٰادَ عِزّاً لِلْإِسْلاٰمِ...[۱]».

یعنی: «و خداوند متعال واجب گردانید ایمان به خود را بر بندگانش، تا اینکه دلهای آنانرا از نجاست و لوث شرک پاک گرداند (زیرا شرک بخداوند سبحان نجاست حکمی است نه عینی، و چه چیز نجس‌تر از شرک است؟! پس ایمان تنها وسیلهٔ تطهیر روان آدمی، و دل انسانی از نجاست أنواع پنجگانهٔ شرک است: شرک در أصل وجود ذات أقدس حق، شرک در ایجاد عالَم، شرک در تدبیر نظام آفرینش، شرک در عبادت، و شرک خفی (ریاء).

و خداوند متعال بنجاست شرک تصریح فرمود:

«يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلاٰ يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرٰامَ بَعْدَ عٰامِهِمْ هٰذٰا – وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزٰادَتْهُمْ رِجْساً إِلَى رِجْسِهِمْ وَ مٰاتُوا وَهُمْ كٰافِرُونَ» التوبة:۲۸ و ۱۲۵).

یعنی: ای مؤمنان بدانید و آگاه باشید: جز این نیست که مشرکان نجس و پلیدند، و بعد از این سال (که عهدشان به پایان می‌رسد) نباید بمسجدالحرام وارد شوند – و أما آنانکه در دلهاشان مرض (ریاء و نفاق) است، یک پلیدی بر سایر پلیدیهای آنها افزوده شد، و آنان مردند در حالی که کافر بودند).

إمام «علیه السلام» فرمود: و خداوند متعال واجب گردانید نماز را بر بندگانش تا دلهاشان را از کبر و سرکشی و خیره سری منزّه سازد، و واجب نمود زکات مال را جهت وسیله بودن روزی فقراء و تهیدستان، و واجب گردانید روزهٔ ماه مبارک رمضان را برای آزمایش إخلاص مردم، و واجب نمود حج (رفتن بمکه و أعمال حج) را جهت تقویت دین مبین اسلام.

(چه اینکه اجتماع طوائف مختلف أطراف و أکناف عالَم، از ممالک مختلف جهان در موسم حج، و أنجام أعمال با حفظ اتحاد درکیفیت وکمیّت و زمان و مکان

۱- نهج البلاغة: بخش حکمتهای امام«علیه السلام» رقم:۲۴۴ ص ۱۱۹۷).

و در لباس و شعار...موجب آشکار شدن مجد و عظمت دین مبین اسلام می‌گردد، در صورتی که این جمعیت مختلف جهان اسلام و متحد در عقیده و عمل و شعار با هم تفاهم و تبادل نظر نمایند و تعصّبات قومی را بکنار بگذارند، و یک هدف مشترک که ایمان و اعتلاء وحی آسمانی باشد را پی گیرند باعث تقویت اسلام، و گسترش معارف قرآن کریم و نشر سریع فرامین الهی، و غلبهٔ مسلمین بر دیگر مردم جهان می‌شودکه ایمان بدون ولایت أهل بیت وحی «علیهم‌السلام» إمکان پذیر نیست.)

و واجب گردانید بر مسلمانان، جهاد در راه خداوند سبحان، و دفاع ازکیان اسلام و نوامیس مسلمین را برای أرجمندی إسلام، و شکست دادن کفّار و مشرکان...».

و حضرت صدّیقهٔ طاهره فاطمهٔ زهراء سلام اللّه علیها در خطبه اش فرمود:
«فَجَعَلَ اللّٰهُ الْایمانَ تَطْهیراً لَکُمْ مِنَ الشِّرْکِ، وَ الصَّلاةَ تَنْزیهاً لَکُمْ عَنِ الْکِبْرِ، وَ الزَّکٰاةَ تَزْکِیَةً لِلنَّفْسِ، وَ نَماءً لِلرِّزْقِ، وَ الصِّیامَ تَثْبیتاً لِلإِخْلاصِ، وَ الْحَجَّ تَشْییداً لِلدّینِ...»(۱)

یعنی: پس قرار داد خداوند متعال ایمان بخود را وسیله ای برای تطهیر دلهای شما بندگان خداوند سبحان را از أنحاء شرک و بت پرستی، و قرار داد نماز را وسیله ای برای منزّه ساختن روان شما ازکبر و خود خواهی، و قرار داد زکات مال را وسیله ای برای تزکیهٔ نفس، و فزونی رزق شما.

خداوند متعال می‌فرماید:
«مَثَلُ الَّذینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ فی سَبیلِ اللّٰهِ کَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنابِلَ فی کُلِّ سُنْبُلَةٍ مِأَةُ حَبَّةٍ وَ اللّٰهُ یُضاعِفُ لِمَنْ یَشٰاءُ وَ اللّٰهُ سَمیعٌ عَلیمٌ - یَمْحَقُ اللّٰهُ الرِّبٰوا وَ یُرْبِی الصَّدَقٰاتِ»البقرة: ۲۶۱ و ۲۷۶).

یعنی: مَثَل آنانکه أموال خود را در راه خداوند متعال انفاق می‌کنند به مانند مَثَل دانه ایست که از یکدانه هفت خوشه بروید، و در هر خوشه صد دانه باشد، و خداوند متعال از این مقدار نیز بر هرکه بخواهد بیفزاید، زیرا رحمت الهی بی‌منتهی و به همه چیز عالم و داناست - خداوند متعال سود ربا را نابود گرداند، و صدقات را فزونی بخشد.

و می‌فرماید:
«وَ ما آتَیْتُمْ مِنْ رِباً لِیَرْبُوَ فی أَمْوالِ النّٰاسِ فَلایَرْ بُواعِنْدَ اللّٰه وَ ما آتَیْتُمْ مِنْ زَکٰاةٍ تُریدُونَ وَجْهَ اللّٰهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ.»الروم: ۳۹).

۱- تفسیرکبیر البصائر: ج ۶۰ ص ۵۵۱).

یعنی: و آن سودی که شما بعنوان ربا داده‌اید که بر أموال ربا خواران بیفزائید، نزد خداوند متعال هرگز نیفزاید (بلکه محو و نابود می‌شود) و آن زکاتی که از روی شوق و اخلاص بخداوند سبحان بتهیدستان و فقیران داده‌اید چندین برابر شود، و همین زکات دهندگان هستند که (نزد حق تعالی ثواب و) دارائی خود را افزون کنند.

و حضرت زهراء سلام اللّٰه علیها فرمود: و قرار داد روزه را وسیله ای برای تثبیت إخلاص شما، و قرار داد حج را وسیله ای برای استواری دین مبین اسلام.»

۵۴۹- ضدّ ایمان و اسباب فساد آن:

در بسیاری از آیات قرآن کریم، و روایات صحیحهٔ وارده از أهل بیت وحی صلوات‌اللّٰه علیهم أجمعین اموری ضدّ ایمان بشمار آمده که مانع از حصول ایمان، و فساد آن می‌گردد که از جملهٔ آنها: شرک وکفر و نفاق و عناد و لجاجت و عداوت با أهل حق و تقوی و ایمان، و ترک نماز، و سوء ظن بخداوند سبحان و رسولان الهی و أولیاء اللّٰه تعالی و أئمهٔ معصومین صلوات‌اللّٰه علیهم أجمعین، و بدبینی به علمای عاملین، و شک و تردید در اصول و فروع دین و تحقیر و اهانت به أهل ایمان و تقوی، و بخل و حسد و حبّ‌الدنیا، و حبّ ریاست و شهوات و پیروی از هواهای نفسانی و ظلم و ستم و تکبّر و استبداد....

و خود محوری، و خود خواهی، و از خود بیگانگی، و سرکشی و طغیان، و دروغ و تهمت و افتراء و نمّامی و غیبت و زنا و لواط و طمع و بد أخلاقی و خیانت، و مکر و خدعه و غشّ و لهو و لعب و شرب خمر و قمار و همنشینی با أهل فجور و فحشاء...

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ ما یُؤمِنُ أَکْثَرُهُمْ بِاللّٰهِ إِلاّ وَ هُمْ مُشْرِکُونَ» یوسف: ۱۰۶).

یعنی: و اکثر مردم نه تنها بخداوند سبحان ایمان نمی‌آورند، که شرک بـه او میورزند.

حضرت مولی‌الموحّدین عليّ«علیه السلام» فرمود:

«آفَةُ الاْیمانِ الشِّرْکُ».

یعنی: آفت ایمان، شرک بخداوند سبحان است.

زیرا شرک، ضدّ ایمان به یگانگی خداوند سـبحان است، از ایـنرو شـرک و ایمان قابل جمع در انسان نیستند، پس با بقاء شرک، ایمان حـاصل نـمی‌گردد، و شرک پس از ایمان، ایمان را فاسد و از بین میبرد.

و شرک شامل تمام أنحاء پنجگانهٔ شرک می‌شود که خداوند سبحان به آنها اشاره کرده و ردّ فرموده است:

۱- شرک در أصل وجود ذات أقدس حق: «لَوْ كانَ فيهِما آلِهَةٌ إِلَّا اللّٰهُ لَفَسَدَتا» الأنبياء:۲۲). دو یا چند خدای مستقل و در عرض هم.

۲- شرک در ایجاد عالَم به اینکه دو یا چند خدا، جهان را آفریده باشند: «وَ ما كانَ مَعَهُ مِنْ إِلٰهٍ إِذاً لَذَهَبَ كُلُّ إِلٰهٍ بِما خَلَقَ وَ لَعَلا بَعْضُهُمْ عَلىٰ بَعْضٍ سُبْحانَ اللّٰهِ عَمّا يَصِفُونَ» المؤمنون:۹۱).

۳- شرک در تدبیر نظام آفرینش، به اینکه آفرینندهٔ عالَم یک خداست، أما اداره کنندهٔ آن خدایان متعدد می‌باشند: «إِنَّ رَبَّكُمُ اللّٰهُ الَّذي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ في سِتَّةِ أَيّامٍ ثُمَّ اسْتَوىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ ما مِنْ شَفيعٍ إِلّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذٰلِكُمُ اللّٰهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلا تَذَكَّرُونَ» یونس: ۳).

۴- شرک در عبادت: «ما نَعْبُدُهُمْ إِلّا لِيُقَرِّبُونا إِلَى اللّٰهِ زُلْفىٰ » الزمر: ۳).

۵- شرک خفی که از آن به ریاء تعبیر می‌شود: «فَوَيْلٌ لِلْمُصَلّينَ الَّذينَ هُمْ عَنْ صَلاتِهِمْ ساهُونَ الَّذينَ هُمْ يُراؤُونَ» الماعون: ۴-۶).

حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین علیّ﴿عليه السلام﴾ فرمود:

«وَ اعْلَمُوا أَنَّ يَسيرَ الرِّياءِ شِرْكٌ، وَ مُجالَسَةَ أَهْلِ الْهَوىٰ مَنْساةٌ لِلْايمانِ، وَ مَحْضَرَةٌ لِلشَّيْطانِ، جانِبُوا الْكِذْبَ فَإِنَّهُ مُجانِبٌ لِلْايمانِ، اَلصّادِقُ عَلىٰ شَفا مَنْجاةٍ وَ كَرامَةٍ، وَ الْكاذِبُ عَلىٰ شَرَفِ مَهْواةٍ وَ مَهانَةٍ، وَ لا تَحاسَدُوا فَإِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْايمانَ كَما تَأْكُلُ النّارُ الْحَطَبَ[۱]».

یعنی: و ای بندگان خداوند سبحان بدانید! اندک ریاء و خودنمائی (در عبادت و بندگی) شرک است (زیرا هرکس در عبادت، غیر خدا را در نظر بگیرد، تحقیقاً او را شریک خداوند سبحان دانسته) و همنشینی با هواپرستان باعث فراموشی و از دست رفتن ایمان، و نزدیک شدن به شیطان می‌گردد (چه اینکه بر اثر غفلت از یاد خداوند متعال و آخرت نور ایمان از دل انسان بیرون می‌رود، و شیطان جهت وسوسه و گمراهی در مجالسشان حضور پیدا می‌کند و بفرمودهٔ رسول‌اکرم﴿صلى الله عليه وآله﴾ : «اَلْمَرْءُ عَلىٰ دينِ خَليلِهِ وَ قَرينِهِ» هرکس پیرو دین دوست و آئین همنشین خود می‌باشد! (پس نشست و برخاست با هواپرستان در شخص تأثیر مستقیم دارد).

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۸۵ ص ۲۰۸).

از دروغگوئی دوری کنید که آن از ایمان دور است (زیرا ایمان مجمع فضائلی است که از جملهٔ آنها راستی است، و دروغ از جملهٔ رذائل و صفات نا پسند می‌باشد، از اینرو میان آن با دروغ تباین و جدائی است) راستگو مُشرِف به نجات و رهائی از انحطاط و عذاب، و کمال و رستگاری است، و دروغگو بر جای بلندی بسیار خطرناکی قرار دارد که در شُرُف افتادن درگودال ذلّت و خواری و انحطاط و هلاکت است.

و بر یکدیگر حسد نبرید (زوال مقام و نعمت دیگران را آرزو نکنید) چه اینکه حسد ایمان را میخورد (فاسد و نابود می‌کند) چنانچه آتش هیزم را درکام خود فرو میبرد (آنرا می‌سوزاند و خاکستر می‌کند).

و حضرت رسول أکرم«صلی الله علیه و آله» فرمود:

«وَ لا تَحَاسَدُوا فَإِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْايمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ الْيَابِسَ»

یعنی: و با هم حسادت نورزید (و در انتظار سلب نعمت الهی از یکدیگر نباشید) زیرا حسد، ایمان را میبلعد، همان طوری که آتش، هیزم خشک را میخورد.

و حضرت أمیرمؤمنان عليّ«علیه السلام» فرمود:

«مُجَالَسَةُ أَهْلِ الدُّنْيا مَنْسَاةٌ لِلْايمَانِ، وَ قَائِدَةٌ إِلَى طَاعَةِ الشَّيْطَانِ»

یعنی: همنشینی با اهل دنیا، ایمان را بدست فراموشی میسپارد، و انسان را بطاعت شیطان رهبری می‌کند.

۵۵۰- شش چیز در مؤمنان راستین وجود ندارد:

و حضرت امام صادق«علیه السلام» فرمود:

«سِتَّةٌ لا تَكُونُ فِي الْمُؤْمِنِ: الْغِشُّ وَ النَّكِدُ و اللَّجَاجَةُ وَ الْكِذْبُ وَ الْحَسَدُ وَ الْبَغْيُ».

یعنی: شش چیز در مؤمن وجود ندارد:

۱- غشّ در معاملات (شخص با ایمان هرگز در معاملات غشّ نمی‌کند).

۲- بی خاصیتی و بی ثمربودن در جامعه.

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ الَّذي خَبُثَ لا يَخْرُجُ إِلاَّ نَكِداً» الاعراف: ۵۸).

مؤمن وجودش همآنند بلد طیّب، مثمر ثمر در جامعه می‌باشد (نه زمین بی خاصیت).

۳- در مؤمن لجاجت در امور دینی و دنیوی و در روابط اجتماعی با مردم نیست.

۴- مؤمن دروغ نمی‌گوید.

۵- در مؤمن حسد نیست (هرگز آرزوی سلب نعمت از دیگر مؤمنان صاحبان نعمت را نمی‌کند).

۶- خوی ظلم و بیدادگری، وطبیعت استبداد و ستمگری در مؤمن نیست.و حضرت أمیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«لاٰ ايمٰانَ مَعَ سُوءِ الظَّنِّ».

یعنی: ایمان با سوء ظن و بد گمانی بخداوند سبحان و رسولش﴿صلی الله علیه و آله﴾ و مؤمنان قابل جمع نیست.

و حضرت رسول اکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود:

«خَصْلَتٰانِ لاٰ يَجْتَمِعٰانِ في مُؤْمِنٍ: الْبُخْلُ وَ سُوءُ الظَّنِّ بِالرِّزْقِ».

یعنی: دو خصلت در شخص مؤمن جمع نمی‌گردد: بخل و سوء ظن برزق.

و حضرت رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود:

«أَلاٰ وَ إِنَّ أَذَى الْمُؤْمِنِ مِنْ أَعْظَمِ سَلْبِ الْايمٰانِ».

یعنی: ای بندگان خداوند سبحان آگاه باشید: بتحقیق أذیّت نمودن مؤمن، بزرگترین چیزی است که باعث سلب ایمان از انسان می‌گردد.

و حضرت أمیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«ظُلْمَةُ الظُّلْمِ تَظْلِمُ الْايمٰانَ».

یعنی: تاریکی ظلم، نور ایمان را تیره و تاریک و تباه می‌سازد.

و حضرت أمیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«صُنْ ايمٰانَكَ مِنَ الشَّكِ، فَاِنَّ الشَّكَ يُفْسِدُ الْايمٰانَ كَمٰا يُفْسِدُ الْمِلْحُ الْعَسَلَ».

یعنی: ایمانت را از شک و تردید در اصول و فروع دین، و در حقائق و معارف اسلام حفظ کن، زیرا شک و تردید، ایمان را بتدریج فاسد و از بین میبرد، چنانچه نمک، عسل را فاسد می‌کند.

و حضرت أميرمؤمنان عليّ«عليه السلام» فرمود:

«ما آمَنَ بِاللّٰهِ سُبْحانَهُ مَنْ سَكَنَ الشَّكُّ قَلْبَهُ».

يعنى: ايمان بخداوند سبحان نياورده است كسى كه در قلبش شک و ترديد در دين را راه دهد.

خداوند متعال مى‌فرمايد:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذينَ آمَنُوا بِاللّٰه وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتابُوا وَ جاهَدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ في سَبيلِ اللّٰهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصّادِقُونَ» الحجرات: ١٥).

يعنى: جز اين نيست كه مؤمنان راستين كسانى هستند كه بخداوند متعال و رسولش«صلى الله عليه وآله» ايمان آورند، و پس از آن هيچگاه ريب و شكى بدل راه ندهند، و با مال ها و جانهاشان در راه خداوند متعال جهاد، و ازكيان اسلام و نواميس قرآن كريم دفاع كنند، اينان بحقيقت مؤمنان راستين هستند.

و حضرت أميرمؤمنان عليّ«عليه السلام» فرمود:

«ما عَقَدَ ايمانُ مَنْ لَمْ يَحْفَظْ لِسانَهُ».

يعنى: تحقق نمييابد و جا نگيرد و ثابت نشود ايمان در دل كسى كه زبانش را از سخن بباطل و لغو و بيهوده، از دروغ و افتراء و تهمت و غيبت و بهتان، از تكذيب حق و توهين و تحقير أهل حق، از مدح و ثناء ظالمان و ستمگران و مستبدان، و از تمجيد فرمانروايان و حاكمان زر و زور و تزوير.... و از توجيه جنايات خودكامه‌گان حفظ ننمايد.

و حضرت أميرمؤمنان عليّ«عليه السلام» فرمود:

«اَلنِّفاقُ يُفْسِدُ الْايمانَ».

يعنى: نفاق و دو روئى و رياءكارى ايمان را فاسد و تباه مى‌كند.

و حضرت أميرمؤمنان عليّ«عليه السلام» فرمود:

«مَجالِسُ اللَّهْوِ تُفْسِدُ الْايمانَ»

يعنى: مجالس لهو ولعب (موسيقى و ساز و آواز و قمار و شطرنج و مانند آنها) ايمان را فاسد و تباه ميسازند.

خداوند متعال در بارهٔ مؤمنان راستين كه از لغو وبيهوده، و لهو و لعب دورى مى‌جويند، و انسانيت و شرافت و فضيلت وكرامت انسانى را فداى رذالت و دنائت

نمی‌کنند، و خود را قربانی هوا و هوس و شهرت و شهوت و شکم نمی‌کنند، و دین الهی را با أمیال نفسانی توجیه، و حلال و حرام خدا و رسولش«ﷺ» را حرام و حلال نمی‌کنند، و در اسارت شهوت رانان و خیره سران قرار نمی‌گیرند فرمود:

«وَ الَّذينَ لا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَ إِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِراماً» الفرقان: ۷۲).

یعنی: و مؤمنان راستین و بندگان خاص خداوند سبحان کسانی هستند که نه سخن زورگویند، و نه سخن زورگویان را تأیید کنند و هرگاه بعمل لغو و لهو و لعب گذرند، کرامت انسانی خود را حفظ کرده و خود را به آنها آلوده نسازند (بعکس آنهائی که نه تنها خود آلوده بناپاکیهایند که در صدد آلوده کردن أفراد و جامعه بناپاکیها نیز هستند).

خداوند متعال در بارۀ آنان می‌فرماید:

«وَ مِنَ النّاسِ مَنْ يَشْتَري لَهْوَ الْحَديثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبيلِ اللّٰهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّخِذَها هُزُواً أُولٰئِكَ لَهُمْ عَذابٌ مُهينٌ» لقمان: ۶).

یعنی: و بعضی از مردم بیگانه از خویشتن و قربانی أمیال نفسانی خویش و دیگران، کسانی هستند که نه تنها خود بگفتار لغو و بیهوده، و بأبزار لهو و لعب (موسیقی و صدای ضلالت‌زا و سیمای شهوت انگیز...) سرگرم و دلبسته اند که گفتار لغو و قصّه های دروغ و صحنه های شرف برانداز، و أبزار لهو و لعب شهوت أنگیز را تهیه کرده و خریده، وبین جامعه نشر داده و مردم را بدیدن و شنیدن آنها ترغیب و تحریص می‌کنند، تا از این طریق، مردم را از راه خداوند متعال بیرون برده و در مسیر انحطاط و جادۀ گمراهی قرار داده و درگرداب ضلالت و فساد و فحشاء گرفتارشان سازند، و حقائق دین و معارف عالیۀ اسلام و أحکام الهی و فرامین و دستورات آسمانی را ببازی می‌گیرند، تحقیقاً برای آنها در دنیا و آخرت عذاب خوارکننده خواهد بود.

درس یکصد و هشتم:

۵۵۱- أهل بیت وحی علیهم صلوات‌الله محور ایمانند:

با براهین عقلیهٔ قاطعه، و أدلّهٔ نقلیهٔ واضحه ثابت و مبرهن است، و دشمنان و مخالفان بدان اقرار و اعتراف کرده و دارند که: أهل بیت وحی معصومین صلوات‌اللّٰه علیهم أجمعین محور ایمان برای مؤمنان تا روز قیامت می‌باشند و در خطابشان به مردم فرمودند:

«لَوْ كُنّا نَأْتِي ما تَأْتُونَ لَما قامَ لِلدّينِ عَمُودٌ، وَ لا اخْضَرَّ لِلْايمانِ عُودٌ».

یعنی: اگر ما أهل بیت عصمت و طهارت«علیهم السلام» کارهائی را که شما مردم انجام می‌دهید انجام می‌دادیم، تمام پایه‌های دین مبین اسلام بهم می‌ریخت، و ستون و پایه‌ای برای دین باقی نمی‌ماند، و برای ایمان چوبی سبز نمی‌شد.

بدون تردید! راهی برای هیچکس در مسیر ایمان وکمال انسانی جز این نیست که باید محور ایمان را شناخته، و در مسیر کاروان ایمان و حرکت بسوی کمال که پیشرو و پیشگام و پرچمدار آن، جز أهل بیت وحی علیهم صلوات‌اللّٰه نیستند را بشناسند تا بمقصد و هدف مطلوب وکمال انسانی نائل آیند.

حضرت مولی‌الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ«علیه السلام» خطاب به بندگان خداوند سبحان فرمود:

«إِلْزَمُوا الْأَرْضَ، وَ اصْبِرُوا عَلَى الْبَلاٰءِ، وَ لا تُحَرِّكُوا بِأَيْديكُمْ وَ سُيُوفِكُمْ في هَوىٰ أَلْسِنَتِكُمْ، وَ لا تَسْتَعْجِلُوا بِما لَمْ يُعَجِّلْهُ اللّٰهُ لَكُمْ، فَإِنَّهُ مَنْ ماتَ مِنْكُمْ عَلىٰ فِراشِهِ وَ هُوَ عَلىٰ مَعْرِفَةِ حَقِّ رَبِّهِ، وَ حَقِّ رَسُولِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ ماتَ شَهيداً، وَ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللّٰهِ، وَ اسْتَوْجَبَ ثَوابَ ما نَوىٰ مِنْ صالِحِ عَمَلِهِ، وَ قامَتِ النِّيَّةُ مَقامَ إِصْلاٰتِهِ لِسَيْفِهِ، فَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ مُدَّةً وَ أَجَلاً».(۱)

یعنی: أی بندگان خداوند سبحان در جای خود بنشینید (بیهوده افزون طلب نباشید، و بر بلاءها و سختی‌های آخرالزمان بردبار و شکیبا باشید، و دستها و شمشیرهاتان را در خواهشهای زبانهاتان بکار نیاندازید (با سخنان بی محتوا و

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۲۳۲ ص ۷۶۵-۷۶۶).

دشنام و ناسزاگوئی، فتنه و فساد بوجود نیاورید) و شتابید به آنچه راکه خداوند متعال شما را به آن تکلیف نکرده است، زیرا از شما هر که بخوابگاهش بمیرد در حالی که آشنا بحق پروردگارش، و بحق رسول‌اللّٰه و بحق أهل بیتش صلوات‌اللّٰه علیهم أجمعین باشد، شهید مرده است و مزد او بر خداوند متعال است.

وی سزاوار پاداش کردار نیکوئی است که در أندیشه داشته و در آرزوی تحقق آن بوده است، و این أندیشه جای شمشیرکشیدن او در میان نبرد جنگ (بدون فرا رسیدن وقتش) را می‌گیرد، چه اینکه برای هر چیزی مدت و سر رسیدنی است (که تا زمانش فرا نرسد، کوشش در تحقق آن سودی نبخشد).

از اینرو أهل بیت وحی علیهم صلوات‌اللّٰه معیار کمال، و محور ایمان، و الگوی جمیع فضائل أخلاقی وکمالات نفسانی برای دیگر انسانها در تمام زمانها و مکانها می‌باشند که إطاعت از آنها اطاعت از خداوند متعال، و پیروی و تبعیت از آنان، نفس پیروی و تبعیت از حضرت رسول أکرم«ﷺ» است، چه اینکه اطاعت از حضرت رسول‌اللّٰه«ﷺ» نفس إطاعت خداوند سبحان است که فرمود:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللّٰهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ - مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطٰاعَ اللّٰهَ» النساء: ۵۹ و ۸۰).

یعنی: أی مؤمنان، فرمان خداوند متعال و فرمان رسولش«ﷺ» و فرمانداران (از طرف خدا و رسولش«ﷺ») را إطاعت کنید - هر کس رسول خدا«ﷺ» را إطاعت کند در حقیقت خداوند متعال را إطاعت کرده است.

أهل بیت عصمت و طهارت علیهم صلوات‌اللّٰه اسوهٔ حسنه و الگوی کمال انسان، و معیار ایمان برای مؤمنان هستند آن چنان که حضرت رسول«ﷺ» بوده است، چه اینکه آن حضرت«ﷺ» شجرهٔ طیّبهٔ إلهیّه، و أهل بیت طاهرینش ثمرهٔ آن می‌باشند.

خداوند متعال می‌فرماید:

«لَقَدْ کٰانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللّٰهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ کٰانَ یَرْجُوا اللّٰهَ وَ الْیَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَکَرَ اللّٰهَ کَثِیراً» الاحزاب: ۲۱).

یعنی: هر آینه شما را در اقتداء بحضرت رسول خدا«ﷺ» در تمام أبعاد زندگی شما چه در صبر و بردباری و مقاومت با دشمن و چه در دیگر أوصاف و أفعال نیکو، خیر و سعادت بسیار است برای کسی که به ثواب إلهی و روز قیامت امیدوار باشد و بسیار یاد خداوند متعال کند.

و حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ ﴿عليه السلام﴾ فرمود:

«فَأَخْرَجَهُ مِنْ أَفْضَلِ الْمَعَادِنِ مَنْبَتاً، وَ أَعَزِّ الْأَرُومَاتِ مَغْرِساً مِنَ الشَّجَرَةِ الَّتِي صَدَعَ مِنْهَا أَنْبِيَائَهُ وَ انْتَخَبَ مِنْهَا أُمَنَاءَهُ، عِتْرَتُهُ خَيْرُ الْعِتَرِ، وَ أُسْرَتُهُ خَيْرُ الْأُسَرِ وَ شَجَرَتُهُ خَيْرُ الشَّجَرِ[1]».

یعنی: پس خداوند متعال حضرت محمد﴿صلی الله علیه و آله﴾ را از نیکوترین معدنها (صلبهای پیامبران پیشین) رویانید، و در عزیزترین و پاکیزه‌ترین أصلها (رَحِمهای مادران) غرس نمود، و آن بزرگوار را از شجره‌ای (نسل حضرت إبراهیم﴿علیه السلام﴾) که پیامبرانش را از آن آشکار نمود، و أمین‌های بر وحی خود را از آن برگزید، خاندان حضرت محمد﴿صلی الله علیه و آله﴾ بهترین خاندانها، و خویشان او بهترین خویشان، و شجرۀ او بهترین شجره‌ها می‌باشد.

سلیم بن قیس کوفی رضوان اللّٰه تعالی علیه درکتابش می‌گوید: شنیدم از سلمان فارسی رحمة اللّٰه تعالی علیه که می‌فرمود:

«إِنَّ عَلِيّاً بَابٌ فَتَحَهُ اللّٰهُ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ مُؤْمِناً، وَ مَنْ خَرَجَ مِنْهُ كَانَ كَافِراً».

یعنی: بتحقیق حضرت عليّ بن أبیطالب﴿علیه السلام﴾ دری است که خداوند متعال آنرا به روی بندگانش گشود، کسی که داخل آن شود مؤمن خواهد بود، و کسی که از آن خارج گردد (و یا وارد آن نشود) کافر است.

از این بیان حضرت سلمان رضوان اللّٰه تعالی علیه میتوان بخوبی حکمت مولی الموحّدین، امام المتّقین، و أمیرالمؤمنین بودن عليّ بن أبیطالب﴿علیه السلام﴾ نه مولی المنافقین، و إمام الفاجرین، و أمیر المسلمین!!! را دانست.

۵۵۲- چرا حضرت امام عليّ﴿علیه السلام﴾ امیر أهل ایمان است نه امیر أهل إسلام؟

مرحوم شیخ طبرسی (مازندرانی) درکتاب شریف «احتجاج» از حضرت إمام باقر﴿علیه السلام﴾ روایت کرده است که حضرت رسول أکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ در حدیث غدیر فرمود: واللّٰه سورۀ «والعصر» در شأن عليّ بن أبیطالب﴿علیه السلام﴾ نازل شده است.

روایات بسیاری از دو طریق شیعه و عامه درکتب معتبرۀ آنها آمده است که:

«هیچ آیه‌ای از آیات قرآن کریم در موضوع ایمان نازل نشده است، مگر آنکه عليّ بن أبیطالب﴿علیه السلام﴾ أمیر أهل ایمان است».

۱- نهج البلاغة: خطبۀ ۹۳ ص ۲۷۹).

چه اینکه خداوند متعال نفس عليّ بن أبيطالب«عليه السلام» را معيار و محور ايمان برای أهل ايمان قرار داده است، از اينرو حضرت عليّ«عليه السلام» حق، و حق با حضرت عليّ«عليه السلام» و حق دور محور عليّ«عليه السلام» ميچرخد، و از اينجا می‌توان حكمت و سرّ ايمان عليّ بن أبيطالب«عليه السلام» قبل از سن بلوغ ظاهری، به رسول اللّه«صلى الله عليه وآله» را فهميد، حضرت امام عليّ«عليه السلام» قبل از سنّ بلوغ (دهسالگی) ايمان برسول اللّه«صلى الله عليه وآله» آورد تا بين بعثت رسول‌اللّه«صلى الله عليه وآله» و بلوغ سنّی عليّ«عليه السلام» حتی يک آن، فاصلهٔ زمانی نشود، از اينرو امام عليّ«عليه السلام» ملقّب به أميرالمؤمنين گرديد چنانچه در واقعهٔ غدير خم روايت شده است: «پس از آنكه حضرت رسول اكرم«صلى الله عليه وآله» به أمر خداوند متعال، عليّ بن أبيطالب«عليه السلام» را بعنوان خليفه و جانشين بلافصل خود به جمعيتی که به يكصدوبيست هزار نفر رسيده بود معرّفی فرموده است، جبرئيل«عليه السلام» از طرف خداوند سبحان بر حضرت رسول خدا«صلى الله عليه وآله» نازل شد كه به أمر پروردگار عالَم بايد خيمه‌ای مخصوص برای عليّ بن أبيطالب«عليه السلام» بر پا شود و آن حضرت «عليه السلام» در آن خيمه قرار گيرند، و آن جمعيت با آن حضرت«عليه السلام» بيعت كنند، و در هنگام ورود به خيمه بعنوان امارت بر مؤمنان بر او سلام گويند يعنی: بگويند: «**اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا أميرَالمُؤْمنين**».

۵۵۳- أمير مؤمنان«عليه السلام» از ديدگاه عامه:

أما روايات وارده از طريق عامه در اين باب بسيار است، و ما تعدادی از آنها را در تفسير كبير «البصائر: ج ۵۸ - تفسير سورهٔ مباركهٔ والعصر» آورده‌ايم، و در اين بحث به بيان پنج روايت بسنده می‌كنيم:

۱- أبو نعيم اصفهانی دركتاب (حلية الأولياء: ج ۱ ص ۶۴ ط سعادت مصر) به أسنادش از عبداللّه بن عباس روايت كرده كه رسول خدا«صلى الله عليه وآله» فرمود: «خداوند متعال نازل نكرد آيه‌ای راكه در آن «**يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا**» باشد مگر آنكه عليّ«عليه السلام» رأس و أمير آنست».

۲- احمد بن حنبل دركتاب (فضائل الصحابة: ص ۱۸۹) به أسنادش از عبداللّه بن عباس روايت كرده است كه گفت: شنيدم از رسول خدا«صلى الله عليه وآله» كه می‌فرمود:

«نيست آيه‌ای در قرآن: «**يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا**» مگر آنكه عليّ«عليه السلام» رأس و أمير و شريف آنست، و هر آينه خداوند متعال عتاب نمود أصحاب رسول خدا«صلى الله عليه وآله» را در قرآن در حالی كه ذكر نكرد عليّ«عليه السلام» را مگر بخير و نيكی».

یعنی حضرت أمیرمؤمنان عليّ ﴿علیه السلام﴾ داخل در عتاب إلهی نبوده است که بعضی از أصحاب رسول‌اللّه ﴿صلی الله علیه و آله﴾ مورد آن قرارگرفته بودند، و این یکی از بهترین و واضحترین دلائل بر عصمت و طهارت و محوریت حضرت أمیرالمؤمنین عليّ ﴿علیه السلام﴾ در تمام فضائل أخلاقی و کمالات نفسانی می‌باشد.

۳- أبو نعیم اصفهانی درکتاب (حلیة الأولیاء: ج ۱ ص ۶۶ ط سعادت مصر) به أسنادش از أنس بن مالک روایت کرده است که گفت: شنیدم از رسول خدا ﴿صلی الله علیه و آله﴾ که به أبی‌برزهٔ أسلمی می‌فرمود:

«یا أبابرزه! بتحقیق پروردگار عالمیان دربارهٔ عليّ‌بن أبیطالب ﴿علیه السلام﴾ با من عهد محکمی بست پس فرمود: «هر آینه عليّ‌بن أبیطالب ﴿علیه السلام﴾ پرچم هدایت، و نشانهٔ ایمان، و پیشوای دوستان من، و نور همهٔ آنهائی که تنها مرا إطاعت کرده‌اند، می‌باشد».

یا أبابرزه عليّ‌بن أبیطالب ﴿علیه السلام﴾ صاحب پرچم من در قیامت، و أمین من در فردای قیامت برکلیدهای خزائن رحمت پروردگارم می‌باشد».

۴- شیخ سلیمان قندوزی حنفی درکتاب (ینابیع المودّة: ص ۱۳۳ ط اسلامبول) از ابن عباس روایت کرده است که گفت: رسول خدا ﴿صلی الله علیه و آله﴾ خطاب به عليّ‌بن أبیطالب ﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«یا عليّ تو صاحب حوض من، و صاحب پرچم من، و محبوب قلب من، و جانشین پس از من، و وارث علم من هستی، و مواریث تمام أنبیاء پیش از من نزد تو بودیعت گذارده شده است، و تو أمین خداوند متعال بر روی زمینش، و حجّت إلهی بر بندگانش میباشی، و تو رکن ایمان، و ستون اسلام هستی، و تو چراغ پرتو افکن در شب تاریک، و علامت هدایت، و نشانهٔ بر أفراشته شده در مسیرکمال انسانی برای أهل دنیا میباشی.

یا عليّ! هرکه تو را پیروی کند ازگمراهی نجات یافته به‌کمال مطلوب انسانی خواهد رسید، و هر کس از حرکت در مسیر تو تخلّف کند گمراه و منحط و نابود گردد، طریق تو مسیر بسیار روشن، و راه تو راه مستقیم است، و تو راهبر دست و رو سفیدان، و یعسوب مؤمنان هستی، و تو مولای کسی هستی که من مولای او هستم، و من مولای هر مؤمن و مؤمنهٔ می‌باشم.

یا علیّ! دوست ندارد تو را مگر حلال زاده، و دشمنی با تو نمیورزد مگر حرام‌زاده، و پروردگارم مرا به آسمان بالا نبرده و (در معراج به آسمان) با من سخن نگفته مگر آنکه فرمود: یا محمد سلام مرا به علیّ‌بن‌أبیطالب برسان، و آگاهش ساز او را که او إمام و پیشوای دوستان من، و نور أهل طاعت من می‌باشد، وگوارا باد تو را این کرامت إلهی».

در زیارت مطلقهٔ حضرت أمیرالمؤمنین علیّ بن أبی طالب«علیه‌السلام» می‌خوانیم:

«اَلسَّلامُ عَلیٰ أَبِي الْأَئِمَّةِ، وَ خَلیلِ النُّبُوَّةِ، وَ الْمَخْصُوصِ بِالْأُخُوَّةِ، اَلسَّلامُ عَلیٰ یَعْسُوبِ الدّینِ وَ الْایمانِ وَ کَلِمَةِ الرَّحْمٰنِ، اَلسَّلامُ عَلیٰ میزانِ الْأَعْمالِ وَ مُقَلِّبِ الْأَحْوالِ وَ سَیْفِ ذِی الْجَلالِ وَ ساقِی السَّلْسَبیلِ الزَّلالِ ...».

یعنی: درود بر پدر امامان، و دوست نبوّت، و مخصوص به اخوّت رسول خدا«صلی‌الله‌علیه‌وآله»، درود بر یعسوب دین و ایمان، و کلمهٔ رحمن، درود بر میزان أعمال و زیر و روکنندهٔ أحوال، و شمشیر ذوالجلال و ساقی سلسبیل زلال ...

۵- حافظ محمد بن مؤمن شیرازی درکتاب «المستخرج من التفاسیر الاثنی عشر» در تفسیر فرمودهٔ خداوند متعال: «**فَاسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ**» آورده: یعنی **فَاسْئَلُوا عَنْ أَهْلِ الْبَیْتِ:** بخدا سوگند! نامیده نشده مؤمن، مؤمن مگر بسبب حبّ و دوستی به علیّ‌بن‌أبیطالب«علیه‌السلام».

۵۵۴- أمیر مؤمنان«علیه‌السلام» از طریق شیعه:

و أما روایات وارده از طریق شیعهٔ إمامیه اثنی عشریه نیز بسیار است که ما تنها به بیان پنج روایت در این بحث اکتفاء می‌کنیم:

۱- مرحوم شیخ صدوق درکتاب «اعتقاد» از حضرت إمام ششم جعفر بن محمد الصادق«علیه‌السلام» روایت کرده است که فرمود: آیه‌ای در قرآن کریم نیست که أوّلش: «**یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا**» باشد مگر آنکه علیّ‌بن‌أبیطالب«علیه‌السلام» أمیر و پیشگام و شریف و أول آنست، و نیست آیه‌ای که انسان را بسوی بهشت سوق دهد مگر آنکه آن آیه در شأن نبی أکرم«صلی‌الله‌علیه‌وآله» و أئمهٔ معصومین«علیهم‌السلام» و شیعیان و پیروان آنان می‌باشد.

و نیست آیه‌ای که انسان را بسوی آتش جهنم سوق دهد مگر آنکه آن آیه دربارهٔ دشمنان و مخالفان آنان است، و اگرچه آن آیات در ذکر پیشینیان باشد، پس هر آیه‌ای که در آن خیر و نیکی آمده پس آن در حق أهل خیر جاریست، و هر آیه‌ای که در آن از شرّ و بدی یاد شده است، پس آن در حق أهل شرّ جاریست.

۲- در تفسیر شریف «مرحوم علی بن إبراهیم قمی» در فرمودهٔ خداوند متعال: «**إِلاَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ**» آمده که فرمود: این أمیرالمؤمنین﴿؏﴾ است.

۳- مرحوم مجلسی در کتاب شریف «بحار» از حذیفه روایت کرده که گفت: عده‌ای از مردم با هم مذاکره می‌کردند و میگفتند: آیه‌ای در قرآن کریم: «**یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا**» نازل نشده مگر در شأن أصحاب محمد﴿ص﴾ پس حذیفه گفت: نازل نشد آیه‌ای در قرآن کریم: «**یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا**» مگر آنکه علیّ‌بن‌أبیطالب﴿؏﴾ مغز و حقیقت آن بود.

حضرت أمیرالمؤمنین امام علیّ﴿؏﴾ فرمود:

«**وَ إِنَّمٰا أَنَا قُطْبُ الرَّحیٰ تَدُورُ عَلَیَّ وَ أَنَا بِمَکٰانی، فَإِذٰا فٰارَقْتُهُ اسْتَحٰارَ مَدٰارُهٰا وَ اضْطَرَبَ ثُفٰالُهٰا**».(۱)

یعنی: و اینست و جز این نیست که من قطب و میخ آسیا هستم که آسیا دور من میچرخد (همآنند هستهٔ مرکزی که الکترون و پروتون دور آن میچرخند) پس اگر جدا شوم مدار آسیا بهم خورده، سنگ آسیا مضطرب گردد (اصول و فروع دین مبین اسلام با بیان من ثابت میماند که اگر من نباشم همهٔ آنها دستخوش أمیال نفسانی هواپرستان و هوس بازان و دین بدنیا فروشان و از خود بیگانگان قرار خواهند گرفت).

۴- مرحوم شیخ طوسی در کتاب شریف «أمالی» به أسنادش از دعبل خزاعی از حضرت علیّ‌بن‌موسی‌الرّضا﴿؏﴾ از أجداد طاهرینش صلوات‌اللّه علیهم أجمعین روایت کرده است که حضرت رسول أکرم﴿ص﴾ فرمود: «علیّ‌بن أبیطالب﴿؏﴾ وسیلهٔ امتحان إلهی است برای مردم جهان، که خداوند متعال بوسیلهٔ او منافقان را از مؤمنان جدا می‌کند».

۱- نهج البلاغة: بخش سخنان امام﴿؏﴾ رقم ۱۱۸ ص ۳۶۸-۳۶۹.

۵- حضرت مولی‌الموحّدین امام عليّ﴿عليه السلام﴾ فرمود:

«لَوْ ضَرَبْتُ خَيْشُومَ الْمُؤْمِنِ بِسَيْفِي هٰذٰا عَلىٰ أَنْ يُبْغِضَني مٰا أَبْغَضَني، وَ لَوْ صَبَبْتُ الدُّنْيا بِجَمّٰاتِها عَلَى الْمُنٰافِقِ عَلىٰ أَنْ يُحِبَّني مٰا أَحَبَّني، وَ ذٰلِكَ أَنَّهُ قُضِيَ فَانْقَضىٰ عَلىٰ لِسٰانِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ﴿صلی الله علیه و آله﴾ أَنَّهُ قٰالَ: يٰا عَلِيُّ لاٰ يُبْغِضُكَ مُؤْمِنٌ وَ لاٰ يُحِبُّكَ مُنٰافِقٌ(۱)».

یعنی: اگر من با شمشیرم به بُن بینی مؤمن بزنم که با من دشمن شود، دشمن نخواهد شد، و اگر همهٔ کالاهای دنیا را بر سر منافق بریزم که مرا براستی دوست بدارد، دوست نخواهد داشت، و این برای آنستکه در حکم إلهی گذشته و به زبان پیغمبر امی﴿صلی الله علیه و آله﴾ جاری گشته که فرمود: «یا علی! مؤمن با تو دشمن نمی‌شود، و منافق هم ترا دوست نخواهد داشت».

چه اینکه بدیهی است که باید بین دو نفر دوست یکدیگر، جهت وحدت و تناسبی باشد، ولایت و محبت حضرت مولی‌الموحّدین عليّ‌بن‌أبیطالب﴿عليه السلام﴾ همآنند آب زلال صاف و پاکی است که هرگز در ظرف (دل) ناپاک و آلودهٔ بشرک و کفر و نفاق که جهت حفظ جان و مال بدون اعتقاد، تظاهر به اسلام نموده جای نخواهد گرفت.

پس حضرت أمیرالمؤمنین عليّ﴿عليه السلام﴾ مولای هر مسلمان غیرمؤمن که برای حفظ جان و مال در سایهٔ اسلام تظاهر به اسلام کرده و شهادتین را از زبان جاری ساخته، و تنها بقشر و پوسته اکتفاء نموده و به لبّ و مغز اعتقاد ندارد نیست چه اینکه او﴿عليه السلام﴾ بر فطرت ایمان و توحید تولد یافت و مظهر کمال مطلق و أسماء حسنی إلهی است، کسی که بخداوند سبحان معتقد نباشد، بمظهر أسماء حسنایش هم اعتقاد نخواهد داشت، پس همانطوری که خداوند متعال ولی المؤمنین است نه ولیّ المسلمین، عليّ‌بن‌أبیطالب﴿عليه السلام﴾ هم مولی‌الموحّدین، امام‌المتّقین، أمیرالمؤمنین است نه مولی المشرکین، و إمام الفاسقین، و أمیر المسلمین ...

۱- النهج: ص ۱۱۰۹).

درس یکصد و نهم:

۵۵۵- چرا ولایت أمیرمؤمنان عليّ«عليه‌السلام» تنها برای أهل ایمان است؟

بسیاری از آیات قرآن کریم و روایات صحیحهٔ وارده از دو طریق شیعه و عامه صراحت دارد بر اینکه ولایت خداوند متعال و رسولش«صلی‌الله‌علیه‌وآله» و أهل بیت وحی صلوات‌اللّه علیهم أجمعین بر بندگان خداوند متعال بر أساس ایمان استوار است نه بر مبنای اسلام، بر کسانی ولایت دارند که شیطان نمی‌تواند بر آنان ولایت پیدا کند، و آنها تنها أهل ایمان و تقوایند نه دیگر فرق اسلامی بدون ایمان که شیطان بر آنان ولایت دارد.

خداوند متعال می‌فرماید:

«إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطانٌ عَلَى الَّذينَ آمَنُوا وَ عَلىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ إِنَّما سُلْطانُهُ عَلَى الَّذينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَ الَّذينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ» النحل: ۹۹-۱۰۰).

یعنی: بتحقیق نیست برای شیطان، تسلّط و غلبه و ولایت بر کسی که ایمان بخداوند متعال آورده و بر پروردگارشان توکل کردند، تنها تسلّط و ولایت شیطان بر کسانی است که شیطان را دوست و ولیّ خود گرفته و از او پیروی می‌کنند، و به اغواء شیطان، شرک به خداوند سبحان می‌آورند.

زیرا با براهین عقلیهٔ قاطعه و أدلّهٔ نقلیهٔ واضحه ثابت و مبرهن است که حرکت در مسیر کمال انسانی و نیل بهدف مطلوب نیاز بتقوی و اعتقاد و ایمان راستین بمقصد دارد، و هر کسی که در این مسیر قرار گیرد و حرکت خود را إدامه دهد او تحت ولایت خداوند متعال و ولایت حضرت رسول أکرم«صلی‌الله‌علیه‌وآله» و ولایت إدامه دهندگان معصومین علیهم صلوات‌اللّه این راهند.

که خداوند متعال خطاب بمؤمنان می‌فرماید:

«إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذينَ آمَنُوا الَّذينَ يُقيمُونَ الصَّلاٰةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكٰاةَ وَ هُمْ رٰاكِعُونَ وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللّهِ هُمُ الْغٰالِبُونَ» المائدة: ۵۵-۵۶).

یعنی: جز این نیست که ولیّ أمر شما تنها خداوند متعال و رسولش﴿صلی الله علیه و آله﴾ و آن مؤمنانی هستند که نماز بپای داشته و بفقیران در حال رکوع زکات (أنگشتر) می‌دهند (باتفاق تمام مفسّران شیعه و عامه: مراد از این آیهٔ کریمه أمیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ است) و هرکس که ولیّ خود را خداوند متعال و رسولش﴿صلی الله علیه و آله﴾ و أهل ایمان (عليّ‌بن أبیطالب﴿علیه السلام﴾) انتخاب کند، و در مسیر ولایت خدا قرارگیرد، پس بتحقیق لشگر خداوند سبحان فاتح و غالب خواهند بود.

و خطاب بمؤمنان می‌فرماید:

«يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا أَطيعُوا اللّهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنازَعْتُمْ في شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذٰلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْويلاً» النساء: ۵۹).

یعنی: أی مؤمنان، خداوند سبحان و رسولش﴿صلی الله علیه و آله﴾ و ولیّ أمر خودتان راکه از طرف خدا و رسولش﴿صلی الله علیه و آله﴾ معرفی شده‌اند إطاعت کنید، پس اگر در امری از امور دین و دنیا اختلاف کردید، پس آنرا بحکم خدا و رسولش﴿صلی الله علیه و آله﴾ بازگردانید (و طبق رأی خود عمل نکنید) اگر شما براستی ایمان بخداوند متعال و روز قیامت دارید، تنها این رفتار برای شما خیر است و عاقبت نیکی خواهد داشت.

پس هرکه را خداوند متعال ولیّ اوست، رسولش و أهل بیت معصومینش که نخستین آنها حضرت عليّ‌بن أبیطالب﴿علیه السلام﴾ می‌باشد ولیّ اویند، و خداوند سبحان تنها ولی أهل تقوی و ایمان است نه ولیّ أهل کفر و شرک و نفاق و إسلام بدون اعتقاد که خود فرمود:

«إِنَّ أَوْلَى النّاسِ بِإِبْراهيمَ لَلَّذينَ اتَّبَعُوهُ وَ هٰذَا النَّبِيُّ وَ الَّذينَ آمَنُوا وَ اللّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنينَ» آل عمران: ۶۸).

یعنی: بتحقیق سزاوارترین مردم بحضرت إبراهیم﴿علیه السلام﴾ هر آینه کسانی هستند که او را پیروی کنند، و تابع این پیغمبر﴿صلی الله علیه و آله﴾ و مؤمنان به او باشند، و خداوند متعال ولیّ مؤمنانست.

و فرمود:

«وَ اللّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقينَ» الجاثية: ۱۹).

یعنی: خداوند متعال ولیّ أهل تقوی است.

و فرمود:
«اَلنَّبِیُّ أَوْلیٰ بِالْمُؤْمِنینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» الاحزاب: ۶).
یعنی: پیغمبر اکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ اولی و سزاوارتر است بمؤمنان از خود آنها (که تعلیق حکم بر وصف مشعر بعلیّت وصف در حکم قطعی است).
و فرمود:
«ذٰلِكَ بِأَنَّ اللّٰهَ مَوْلَی الَّذینَ آمَنُوا وَ أَنَّ الْكافِرینَ لامَوْلیٰ لَهُمْ» محمد﴿صلی الله علیه و آله﴾: ۱۱).
یعنی: این بدان سبب است که خداوند متعال مولای مؤمنان است، و بتحقیق برای کافران مولای إلهی نیست (بلکه شیطان مولای آنها است).
و فرمود:
«اَللّٰهُ وَلِیُّ الَّذینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ وَ الَّذینَ كَفَرُوا أَوْلِیآءُهُمُ الطّاغُوتُ یُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَی الظُّلُماتِ أُولٰئِكَ أَصْحابُ النّارِ هُمْ فیها خالِدُونَ» البقرة: ۲۵۷).
یعنی: خداوند متعال ولیّ أهل ایمانست که آنانرا از تاریکیهای کفر و گمراهی و نفاق و نادانی بیرون می‌آورد و بعالم نور وارد می‌کند، و کافران، أولیاء آنان شیطان و سرسپردگان شیطانند که آنها را از عالم نور به تاریکی‌های گمراهی می‌افکنند، این گروه أهل آتش دوزخ و در آن جاویدانند.

پس شیطان ولیّ غیر مؤمنان است، زیرا هر کسی خواه مسلمان بی ایمان با تمام فِرَق و گروهها و أحزابش ... و خواه کافران و مشرکان بی دین ... در غیر مسیر کمال انسانی گام نهند، شیطان در دنیا و آخرت بر آنها ولایت خواهد داشت.
خداوند متعال می‌فرماید:
«وَ مَنْ یُشاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ لَهُ الْهُدیٰ وَ یَتَّبِعْ غَیْرَ سَبیلِ الْمُؤْمِنینَ نُوَلِّهِ ما تَوَلّیٰ وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ سآئَتْ مَصیراً - وَ مَنْ یَتَّخِذِ الشَّیْطانَ وَلِیّاً مِنْ دُونِ اللّٰهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْراناً مُبیناً» النساء: ۱۱۵ و ۱۱۹).
یعنی: و هر کس مخالفت کند رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ را پس از آنکه راه کمال به روشنی بیان گردید، و راهی غیر طریق أهل ایمان را در پیش‌گیرد، ما ویرا به همان طریق انحطاط و باطل و گمراهی رهایش می‌کنیم، و روزی او را بجهنّم در أفکنیم که بد جایگاهی برای اوست.

و می‌فرماید:
«إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَآءَ لِلَّذينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ» الأعراف: ۲۷).
یعنی: ما أنواع شیاطین جن و انس را أولیاء غیر مؤمنان (از مسلمانان بی ایمان و کافران ...) قرار داده‌ایم.
و می‌فرماید:
«فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهُوَ وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» النحل: ۶۳).
یعنی: چون غیر مؤمنان (از مسلمانان بی ایمان، و کافران بی دین) از راه مستقیم خداوند سبحان خارج شده و در مسیر شیطان گام نهاده‌اند، پس شیطان هم أعمال زشت آنها را در نظرشان زیبا جلوه داده است (و آنها هم باورشان آمده و مسیر شیطان را إدامه داده‌اند) پس در روز قیامت شیطان ولیّ آنها است (چنانچه ولیّ آنها در دنیا نیز بوده است) و برای آنها عذاب دردناک است.

۵۵۶- نگرشی کوتاه در آیات ولایت خدا بر مؤمنان و ولایت شیطان بر غیر مؤمنان:

در هیچ آیه‌ای از آیات قرآن کریم، و در هیچ روایتی از روایات صحیحه، ولایت خداوند متعال و رسولش«صلى الله عليه وآله» و أهل بیت عصمت و طهارت صلوات‌الله علیهم أجمعین بر غیر مؤمنان إضافه نشده است.
همانطوری که در معنی آیهٔ: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ ...» اشاره کردیم، باتفاق شیعه و عامه این آیهٔ کریمه در شأن حضرت مولی‌الموحّدین عليّ‌بن أبیطالب«عليه السلام» نازل شده است که خداوند متعال خود و رسولش حضرت محمد«صلى الله عليه وآله» و عليّ‌بن أبیطالب«عليه السلام» را ولیّ مؤمنان معرّفی فرموده است، چه اینکه تنها مؤمنان ولایت خداوند سبحان و رسولش«صلى الله عليه وآله» و عليّ«عليه السلام» را پذیرفته‌اند، نه تمام مسلمانان ...
و حقیقت ولایت رتق و فتق ولیّ در امور مولّی علیه می‌باشد که در بعضی از امور ... وی را از آن باز می‌دارد، و در برخی، وی را بر آن وامی‌دارد تا به کمال انسانی و هدف مطلوب و سعادت دنیا و آخرت برسد.
این ولایت حقیقیّه است که مبتنی بر حقیقت ملک می‌باشد، و آن از آنِ خداوند متعال می‌باشد و بس که اوست مولای حقیقی بر أهل ایمان: «ذٰلِكَ بِأَنَّ اللّٰهَ

مَوْلَى الَّذينَ آمَنُوا» محمد(ﷺ): ۱۱) که تن بولایت او تعالی داده‌اند، و از اینکه کافران با تمام گروهها‌شان تن بولایت خداوند متعال نداده‌اند، خداوند سبحان مولای آنها نیست: «وَ أَنَّ الْكافِرينَ لا مَوْلىٰ لَهُمْ» محمد(ﷺ): ۱۱) که شیطان را ولیّ خود، و زیر پرچم ولایت شیطان قرار گرفته‌اند: «وَ مَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطانَ وَلِيّاً مِنْ دُونِ اللّٰهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْراناً مُبيناً» النساء: ۱۱۹).

و چون آفریدگار جهان، متعالی و منزّه از مجانست مخلوقات است، خلفاء و نمایندگانی را از نبیّ و ولیّ که مظهر أسماء حسنای إلهی و کمال مطلق حقّند برای تربیت و تزکیهٔ نفس و تعلیم مملوکین و عبادش که تن بولایت او داده‌اند منصوب کرد: «إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذينَ آمَنُوا» المائدة: ۵۵).

و چون از لوازم ولایت خداوند متعال بر بندگان مخلص آنستکه: جان و مال و آنچه متعلق به آنانست را تقدیم و فدای او نمایند: «إِنَّ اللّٰهَ اشْتَرىٰ مِنَ الْمُؤْمِنينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ» التوبة: ۱۱۱) چه اینکه صدق و خلوص و حقیقت ایمانشان به امثال این امور که از لوازم ایمان است ظاهر می‌گردد، و خداوند سبحان خود غنیّ از عالمیان است، خلیفه نصب می‌کند، و آنرا ولیّ بندگانش قرار می‌دهد، و اطاعتش را همچون اطاعت خود بر بندگانش لازم می‌گرداند: «أَطيعُوا اللّٰهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» النساء: ۵۹).

تا مؤمن از غیر مؤمن، و طیّب از خبیث، تا مخلص از منافق، و مصلح از مفسد، و تا کامل از منحط و نیکان از بدان و حتی مؤمنان راستین از مؤمنان دروغین... جدا گردند.

«لِيَمِيزَ اللّٰهُ الْخَبيثَ مِنَ الطَّيِّبِ» الانفال: ۳۷).

«وَ لِيُمَحِّصَ اللّٰهُ الَّذينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقَ الْكافِرينَ» آل عمران: ۱۴۱).

«أَحَسِبَ النّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنّا وَ هُمْ لا يُفْتَنُونَ وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللّٰهُ الَّذينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكاذِبينَ - وَ لَيَعْلَمَنَّ اللّٰهُ الَّذينَ آمَنُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْمُنافِقينَ» العنکبوت: ۲-۳ و ۱۱).

یعنی: آیا مردم گمان می‌کنند به اینکه فقط به زبان بگویند: ما بخدا ایمان آورده‌ایم، رها می‌شوند، و بر این دعوا امتحان نمی‌شوند (هرگز چنین نیست) و ما امممی را که پیش از اینان بوده‌اند امتحان کرده و آزمودیم، تا خداوند متعال مؤمنان دروغین را از مؤمنان راستین کاملاً جدا کرده و معرّفی کند - و البته خداوند سبحان

خود به أحوال مؤمنان راستین و مؤمنان دروغین (متظاهرین به ایمان و در دل گیرندگان کفر را) دانا و آگاه است.

پس رسول و نبی و ولیّ و مؤمنان راستین خلفاء خداوند سبحان در ولایت‌اند نه شرکاء او و در آن با تفاوت بین ولایت نبیّ و ولیّ، و ولایت بعضی از مؤمنان بر بعضی از خودشان، چه اینکه ولایت نبی و ولیّ ولایت ذاتیهٔ وهبیّه است نه اکتسابیّه که سیّد أولیاء و أشرف أنبیاء و مهتر رسل فرمود: «**كُنْتُ وَلِيّاً وَ آدَمُ بَيْنَ الطِّينِ وَ الْمَآءِ**».

دیو را دیوی فرو ریزد همی در عهد تو
آدمی را خاصه با عشق تو کی ماند جفا؟
نی تو درّی بودی اندر بحر جسمانی یتیم؟
فضل ما تاجیت کرد از بهر فرق أنبیاء؟!

مثنوی گوید:

بنگرم سرّ عالمی بینم نهان — آدم و حواء نرسته از جهان
بهر این فرموده است آن ذوالفنون — رمز نحن الآخرون السابقون
گر بصورت من ز آدم زاده‌ام — من بمعنی جدّ جد افتاده‌ام
مغز او خود از نسب دور است و پاک — نیست جنسش از سمک کس تا سماک
مصطفی ز این گفت کادم و انبیاء — خلف من باشند در زیر لوا
آن خلیفه زادگان مقبلش — رسته‌اند از عنصر آب و گِلش
گر ز بغداد و هری یا از ریند — بی مزاج آب و گِل نسل ویند

و أما ولایت مؤمنان راستین اکتسابیه است که با حقیقت ایمان، و کسب فضائل أخلاقی و کمالات نفسانی و علم و عمل تحصیل می‌گردد.

۵۵۷- ایمان راستین تنها با ولایت أمیرمؤمنان علیّ«عليه السلام» إمکان پذیر است:

خداوند متعال کمال دین مبین اسلام، و إتمام نعمت خود بر مؤمنان، و پسندیدن اسلام را بعنوان دین کامل بر أساس فطرت، و تبلیغ رسالت حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی«صلى الله عليه وآله» را بولایت حضرت مولی‌الموحّدین امام‌المتّقین أمیرالمؤمنین علیّ‌بن‌أبیطالب«عليه السلام» متوقف ساخت که بدون آن، نه دین کامل، و نه نعمت تمام، و نه اسلام مورد قبول، و نه رسالت، تبلیغ شد که فرمود: «**اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتي وَ رَضيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ ديناً**

- يَـا أَيُّهَـاالرَّسُـولُ بَـلِّغْ مَـاأُنْـزِلَ إِلَـيْكَ مِـنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَـفْعَلْ فَـا بَـلَّغْتَ رِسْالَتَهُ»المائدة:۳و ۶۷).

یعنی: أی مؤمنان! امروز (روز غدیر خم بـا ولایت عـليّ‌بن‌أبیطالب﴿عليه السلام﴾) دینتان راکامل نمودم، و نعمت خود را بر شما تمام‌کردم، و اسلام را بعنوان دین بر أساس فطرت آدمی برای شما پسندیدم - أی رسول خدا﴿صلى الله عليه وآله﴾ آنـچه از جـانب پروردگارت (در أمر ولایت عليّ‌بن‌أبیطالب﴿عليه السلام﴾) بر تو نازل گردید به مردم جهان برسان، و اگر نرسانی، تبلیغ رسالت و أدای وظیفه نکرده‌ای.

تنهاکسانی که این ولایت عظمی را پذیرفته‌اند، مؤمنان راستین‌اند، از اینرو حضرت عليّ‌بن‌أبیطالب، مولی‌الموحّدین، إمام‌المتّقین، أمیرالمؤمنین﴿عليه السلام﴾ است.

۵۵۸- انتقاد بیجای عمر بن الخطاب بر سلمان فارسی رضوان‌الله تعالی علیه:

مرحوم شیخ صـدوق درکـتاب شـریف «مـعانی الأخـبار - بـاب ۲۴۶» بـه أسنادش از أبی بصیر روایت کرده که حضرت إمام صادق﴿عليه السلام﴾ از پدرانش روایت کرده است که:

«روزی رسول خدا﴿صلى الله عليه وآله﴾ به أصحابش فرمود:کدام یک از شما، تمام سال را روزه دار هســتید؟ پس سـلمان فـارسی کـه حـضور داشت عـرض کـرد: مـن یـا رسول‌الله﴿صلى الله عليه وآله﴾.

رسول خدا﴿صلى الله عليه وآله﴾ فرمود: کدام یک از شما، تمام شب را بـیدار و بـعبادت خداوند متعال مشغول و شب زنده دارید؟

سلمان فارسی عرض کرد: من یا رسول‌الله﴿صلى الله عليه وآله﴾.

رسـول خـدا﴿صلى الله عليه وآله﴾ فـرمود: کـدام یک از شـما در هـر روز یک خـتم قـرآن میخوانید؟

سلمان فارسی عرض کرد: من یا رسول‌الله﴿صلى الله عليه وآله﴾.

پس بعضی از حاضران (عمربن‌الخطاب) از سخنان سلمان فارسی، سخت ناراحت شد و برآشفت و گفت: أی رسول خدا بتحقیق سلمان، مـردی از فـارس است، قصد دارد با این کلامش بر ماگروه و قوم قریش فخرکند (و او دروغ می‌گوید) زیرا شما گفتید: کدام یک از شما تمام سال را روزه دار است؟ سلمان گفت: من و حال آنکه او بیشتر روزها غذا میخورد، و گفتید: کدام یک از شـما، شب زنـده‌دار است؟ سلمان گفت: من، و حال آنکه سلمان بیشتر از شب را در خواب است، و

گفتید: کدام یک از شما در هر روز یک ختم قرآن میخواند؟ پس سلمان گفت: من و حال آنکه سلمان أکثر روز ساکت است؟!

پس رسول خدا«صلی الله علیه و آله» فرمود: ساکت یا فلان (أی عمر) تو را چه رسد که بمردی همآنند لقمان حکیم اعتراض نمائی؟! هم اکنون سلمان خود آنچه را که گفت برای تو بیان می‌کند.

پس عمربن الخطاب بسلمان فارسی گفت:

یا أباعبدالله! آیا تو گمان کردی که تمام سال را روزه داری؟

سلمان گفت: بلی.

عمر گفت: من خودم ترا دیدم که در بسیاری از روزها غذا میخوردی؟

سلمان فرمود: آنگونه که تو فکر می‌کنی نیست، بلکه من سه روز (أول و وسط و آخر) از هر ماه را روزه می‌گیرم، و خداوند عزوجلّ فرمود: «**مَنْ جٰاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثٰالِهٰا**» الأنعام: ۱۶۰) هرکس کار نیکو کند، او را ده برابر آن خواهد بود، و ماه شعبان را با ماه رمضان وصل می‌کنم، اینست روزهٔ تمام سال.

عمر گفت: آیا تو گمان کردی که همواره شب زنده داری؟

سلمان فارسی فرمود: بلی.

پس عمر گفت: تو که بیشتر شبها را می‌خوابی؟

سلمان فرمود: این چنین که تو فکر میکنی نیست، بلکه من شنیدم از حبیبم رسول خدا«صلی الله علیه و آله» که فرمود: «کسی که با وضوء بخوابد گویا او تمام شب را بعبادت خداوند متعال پرداخته و شب زنده دار در عبادت خداوند سبحان است».

پس من هم طبق فرمودهٔ رسول خدا«صلی الله علیه و آله» شب را با طهارت میخوابم.

عمر گفت: آیا گمان کردی که در هر روز یک ختم قرآن میخوانی؟!

سلمان فرمود: بلی.

عمر گفت: تو که أکثر ساعات روز را در حال سکوت بسر میبری؟!

سلمان فرمود: اینگونه که تو فکر میکنی نیست، بلکه من شنیدم از حبیب خود رسول خدا«صلی الله علیه و آله» که خطاب به عليّ بن أبيطالب«علیه السلام» می فرمود:

یا أبالحسن! مَثَل تو در میان امت من مَثَل سورهٔ «قل هو الله أحد ...» است پس کسی که آنرا یکبار قرائت کند ثواب ثلث قرآن کریم را میبرد، و هر که دوبار

قرائت نماید، بثواب دو ثلث ختم قرآن می‌رسد، وکسی که سه بار آنرا قرائت کند، همآنند کسی است که تمام قرآن کریم را ختم کرده است.

سپس رسول خدا﴿ﷺ﴾ فرمود: پس کسی که تو را یا عليّ﴿علیه السلام﴾ با زبانش دوست بدارد ثلثی از ایمانش کامل شد، وکسی که تو را با زبان و قلبش دوست بدارد دو سوم ایمانش کامل گشت، وکسی که تو را با زبان و قلبش دوست بدارد، و با دستش یاریت نماید، پس بتحقیق ایمانش کامل گردد.

سوگند بخداوند متعال که مرا بحق مبعوث نمود یا عليّ اگر ترا أهل زمین همآنند أهل آسمان دوست می‌داشتند أحدی به آتش جهنم عذاب نمی‌شد».

سپس سلمان فارسی رضوان اللّٰه تعالی علیه به عمر بن الخطاب فرمود: من در هر روز سه بار سورهٔ «قل هو اللّٰه أحد ...» را میخوانم.

پس عمر از جای خود برخاست و از محضر رسول خدا﴿ﷺ﴾ بیرون رفت که گویا دهانش پر از سنگ شد از جواب دندان شکن سلمان فارسی علیه الرحمة به او در مقابل اعتراض بیجا و جاهلانه‌اش».

از اینرو حضرت مولی‌الموحّدین إمام عليّ﴿علیه السلام﴾ معیار معرفت أهل ایمان بوده، و با آن حضرت﴿علیه السلام﴾ مؤمنان راستین شناخته، و از دیگران جدا می‌گردند.

در این انتقاد و اعتراض بیجای عمر بن الخطاب دفع شبهات و حقائقی بیان گردیده است.

۵۵۹- حضرت أمیرالمؤمنین عليّ﴿علیه السلام﴾ میزان معرفت مؤمنان راستین:

حضرت مولی‌الموحّدین امام‌المتّقین أمیرالمؤمنین عليّ‌بن‌أبیطالب﴿علیه السلام﴾ از آن جهت میزان معرفت مؤمنان راستین قرارگرفته است که بر أساس فطرت تولد یافته، و در ایمان و هجرت بر دیگران پیشی گرفته، و بر جادّهٔ حق و یقین ثابت، و هرگز چیزی بر او مشتبه نشده و هیچگاه شکی در او راه نیافته است که خود فرمود:

«فَإِنِّي وُلِدْتُ عَلَى الْفِطْرَةِ وَ سَبَقْتُ إِلَى الْايمانِ وَ الْهِجْرَةِ».(۱)

یعنی: پس بتحقیق من بر فطرت توحید و إسلام پاک تولد یافته‌ام (هیچگاه در راه کفر و شرک و نفاق قدم ننهادم) و در ایمان و هجرت بر دیگران سبقت و پیشی

۱- نهج البلاغة: بخش سخنان امام ﴿علیه السلام﴾ رقم ۵۶ ص ۱۴۶).

گرفتم (أول مردی که بحضرت رسول أکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ ایمان آورد، و برای پیشرفت دین مبین اسلام او را یاری کرد من بودم).

و فرمود:

«فَوَ الَّذي لا إِلٰهَ إِلاّ هُوَ إِنّي لَعَلىٰ جادَّةِ الْحَقِّ وَ إِنَّهُمْ لَعَلىٰ مَزَلَّةِ الْباطِلِ».(۱)

یعنی: پس سوگند به آنکه جز او خدایی نیست من بر راه حق هستم (گفتار و کردارم همانست که خداوند متعال و رسولش﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرموده‌اند که بر أساس فطرت آدمی استوار است) و مخالفان و دشمنان من البته بر لغزشگاه باطل قرار گرفته‌اند (پیرو نفس أماره و شیطان می‌باشند).

و فرمود:

«ما شَكَكْتُ فِي الْحَقِّ مُذْ أُريتُهُ».(۲)

یعنی: از آن زمان که حق به من نشان داده شده و من به دیدار حقیقت نائل آمدم، هرگز در من شک و تردیدی در حقیقت حق راه نیافته است.

زیرا مسیر مولی‌الموحّدین عليّ﴿علیه السلام﴾ از حقیقت و رو به حقیقت بود، از اینرو او﴿علیه السلام﴾ بجهت داشتن عنصری پایدار در وجود خویش که حقیقت است، مردمی را که دارای استعداد حقیقت یابی بوده و هستند، بسوی حقیقت فرا میخواند که خود را به جاذبهٔ حقیقت نزدیک کنند، و خود را با شعله‌های روشنگر حقیقت بر أفروزند، و با آن حقیقت أبوذرها و عمارها و مقدادها و مالک اشترها و اویس قرنی‌ها و حجربن عدیها و... را تربیت‌کرده و به تاریخ بشریت معرفی فرمود.

اینان حقیقت‌جویان، حقیقت‌پذیران، حقیقت‌گویان و حقیقت‌بینانی بوده‌اند که در جاذبهٔ مولایشان حضرت أمیرالمؤمنین امام عليّ﴿علیه السلام﴾ قرارگرفته و ایمان و یقین در دلهای پاکشان استقرار یافته و پندارهای پوچی حیات را نابود کرده و به کمال انسانی نائل آمده بودند.

دیدهٔ أهل حقیقت که حقیقت بین است
در تو بینند حقیقت که حقیقت اینست

أما چه باید کرد که:

نیست چشم دگران سوی حقیقت نگران
ورنه آن راست حقیقت که چنین آئین است

۱- نهج‌البلاغة: خطبهٔ ۱۸۸ ص ۶۳۴).
۲- نهج البلاغة: خطبهٔ ۴ ص ۵۵).

روایات در معیار بودن حضرت امام عليّ«عليه السلام» برای معرفت و شناخت أهل ایمان و تمیز دادن مؤمنان راستین از مؤمنان دروغین از فرق إسلامی از طریق عامه بسیار است که ما به بیان سه روایت بسنده می‌کنیم:

١- ابن مغازلی شافعی که از أعلام عامه است در کتاب «مناقب» از حضرت إمام عليّ بن أبيطالب«عليه السلام» روایت کرده است که حضرت رسول أکرم«صلى الله عليه وآله» خطاب به عليّ«عليه السلام» فرمود:

«لَوْ لاٰكَ مٰا عُرِفَ الْمُؤْمِنُونَ بَعْدي».

یعنی: «اگر تو نبودی، مؤمنان (راستین) بعد از من شناخته نمیشدند».

٢- قندوزی حنفی که از مشاهیر عامه بشمار می‌رود درکتاب «ينابيع المودّة ص ٨٦ ط اسلامبول» از حضرت امام عليّ«عليه السلام» روایت کرده که حضرت نبی أکرم«صلى الله عليه وآله» خطاب به عليّ«عليه السلام» فرمود:

«بِمَحَبَّتِكَ يُعْرَفُ الْأَبْرٰارُ مِنَ الْفُجّٰارِ، وَ يُمَيَّزُ بَيْنَ الْمُؤْمِنينَ وَ الْمُنٰافِقينَ وَ الْكُفّٰارِ».

یعنی: بمحبت تو یا علی نیکان از بدان شناخته می‌شوند، و میتوان بین مؤمنان و منافقین وکفّار تمییز داد.

٣- خطیب خوارزمی که از أعاظم عامه است درکتاب «مناقب ص ٢۴٠ طبع تبریز» به أسنادش از حضرت امام عليّ«عليه السلام» روایت کرده است - در حدیثی -که حضرت رسول اکرم«صلى الله عليه وآله» فرمود: خداوند متعال در شب معراج فرمود:

«لَوْلاٰ عَلِيٌّ لَمْ يُعْرَفْ حِزْبي وَ لاٰ أَوْلِيٰائي وَ لاٰ أَوْلِيٰاءُ رُسُلي».

یعنی: اگر عليّ«عليه السلام» نبود شناخته نمیشد حزب من، و شناخته نمیشدند أولیاء من و نه دوستان رسولانم شناخته می‌شدند.

در بسیاری از روایات و أدعیه و زیارات وارده از طریق أهل بیت وحی صلوات‌اللّٰه علیهم أجمعین به این معنی تصریح شده است، که ما بذکر سه مورد از آنها تبرک میجوئیم:

١- مرحوم شیخ طوسی درکتاب «أمالی» به أسنادش از دعبل خزاعی از حضرت علی بن موسی الرضا«عليه السلام» از حضرت عليّ بن أبيطالب«عليه السلام» روایت کرده

است که حضرت رسول اکرم«صلی الله علیه و آله» فرمود: «یا عليّ بتحقيق تو وسيلهٔ آزمون و امتحان امت من هستی، تو هدایت کننده‌ای کسی را که از تو پیروی نماید، و هر که در طریق توگام برندارد تا روز قیامت در مسیر گمراهی خواهد ماند».

۲- در دعای ندبه می‌خوانیم که حضرت رسول أكرم«صلی الله علیه و آله» خطاب بعلی بن أبيطالب«علیه السلام» فرمود: «**وَ لَوْ لا أَنْتَ يا عَلِيُّ لَمْ يُعْرَفِ الْمُؤْمِنُونَ بَعْدي، وَ كانَ بَعْدَهُ هُدىً مِنَ الضَّلالِ، وَ نُوراً مِنَ الْعَمىٰ ...**».

یعنی: و اگر نبودی تو یا عليّ شناخته نمیشدند مؤمنان بعد از من، چه اینکه عليّ«علیه السلام» بعد از حضرت رسول خدا«صلی الله علیه و آله» نفس هدایت بود که گمراهی از آن جدا می‌شده، و بود نفس نورکه کوری و تاریکی با آن تمییز داده می‌شد.

۳- در أعمال مسجد کوفه می‌خوانیم:

«**اَلسَّلامُ عَلَى الْإِمامِ الْحَكيمِ الْعَدْلِ، الصِّدّيقِ الْأَكْبَرِ، الْفارُوقِ بِالْقِسْطِ الَّذي فَرَّقَ اللّٰهُ بِهِ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْباطِلِ وَ الْكُفْرِ وَ الْايمانِ وَ الشِّرْكِ وَ التَّوْحيدِ لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ، وَ يَحْيىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ**».

یعنی: سلام بر إمام حکیم، عادل، صدّیق أکبر، جداکننده به عدالتی که خداوند متعال بوسیلهٔ او جدا کرد میان حق و باطل، و میان کفر و ایمان، و میان شرک و توحید، تا هلاک شود هر که از روی دلیل وگواه (پس از إقامهٔ دلیل و برهان راه انحطاط وگمراهی را در پیش‌گرفته) هلاک شود، و زنده‌گردد هر که از روی دلیل و برهان (راه‌کمال و سعادت را برگزیده برای همیشه) زنده‌گردد.

براستی اگر امام عليّ«علیه السلام» نبود این مؤمنان راستین از متظاهرین دروغین، و این مخلصان رحمانی از منافقان شیطانی ... تمییز داده نمیشدند، نه سلمان و أبوذر و مقداد و عمار یاسر و مالک اشتر و اویس و حجربن عدی‌ها شناخته می‌شدند، و نه أبوبکر و عمر و عثمان و معاویه و عمروعاص و مغیرةبن شعبه و مروان حکم و حجاج‌ها راکسی میشناخت، و اگر حضرت امام عليّ«علیه السلام» نبود نه حضرت فاطمهٔ زهراء أطهر سلام اللّٰه علیها شناخته می‌شد، و نه عائشه راکسی میشناخت ...

مـخالفت مـخالفان، و دشـمنی دشـمنان حـضرت امـام عـلیّ﴿علیه السلام﴾ بـا آنحضرت﴿علیه السلام﴾ نه بجهت نبایدها بود که هرگز در علیّ﴿علیه السلام﴾ نبود بـلکه بـخاطر بایدها بود که همه در علیّ﴿علیه السلام﴾ جمع بود و آنها از آنها تهی، و اگر امام علیّ﴿علیه السلام﴾ همآنند آنان در فضائل و کمالات نفسانی منفی بود نه بـا او مـخالف بـودند و نـه دشمنی میورزیدند، آنان می‌خواستند به انحطاط خود افتخار کنند که با بود مظهر کمال إلهی علیّ﴿علیه السلام﴾ إمکان پذیر نبود.

آنها می‌خواستند شرک را بجای توحید، وکفر را بجای ایمان، و نفاق را بجای إخلاص، و طغیان را بجای طاعت، و انحطاط را بجای کمال، و شقاوت را بجای سعادت، و باطل را بجای حق، و شرّ را بجای خیر، و خلاصه جهل را بجای علم بر مـردم إلقـاء کـنند کـه بـا وجـود مـولی‌المـوحّدین، امـام‌المـتّقین، أمـیرالمـؤمنین علیّ‌بن‌أبیطالب﴿علیه السلام﴾ امکان پذیر نبود، همانطوری که یک جاهل عالم نما، با عالم راستین دشمنی و مخالفت می‌کند نه بجهت علم عالم، بلکه بجهت آنکه نمی‌تواند با وجود عالم، جهل خود را بصورت علم بر دیگران إلقاء کند.

درس یکصد و دهم:

۵۶۰- حضرت أمیرالمؤمنین عليّ﴿عليه السلام﴾ أول کسی بود که به رسول‌الله﴿صلى الله عليه وآله﴾ ایمان آورد:

روایـات وارده در بـیان اینکه: حـضرت مـولی‌المـوحّدین أمـیرالمـؤمنین عليّ﴿عليه السلام﴾ نخستین کسی بود که بحضرت رسول أکرم﴿صلى الله عليه وآله﴾ ایمان آورده از دو طریق شیعه و عامه بقدری زیاد است که بیان آنها نیاز به دهها بحث و نوشتن چندین جلد کتاب مستقل دارد، و ما تعدادی از روایات فریقین در این موضوع را در تفسیر کبیر «البصائر: ج ۵۸» آورده‌ایم، و در این بحث به بیان چند مورد ازکتاب شریف «نهج البلاغة» این معجزهٔ خالدهٔ قولی و عملی حضرت مولی‌الموحّدین عليّ﴿عليه السلام﴾ تبرک می‌جوئیم:

۱- فرمود: «فَإِنّي وُلِدْتُ عَلَى الْفِطْرَةِ، وَ سَبَقْتُ إِلَى الْايمانِ وَ الْهِجْرَةِ».[۱]

یعنی: پس بتحقیق من بر فطرت توحید و ایمان به آفریدگار جهان تولد یافتم (هیچگاه در راه شرک و کفر گام ننهاده‌ام، از أول بر أساس فطرت، اسلام را اختیار نمودم نه مانند دیگران که پس از شرک و کفر، اسلام را پـذیرفته‌انـد) و در ایـمان بخداوند متعال و رسولش﴿صلى الله عليه وآله﴾ و هجرت (بیرون رفتن از وطـن جـهت یـاری و نصرت رسول خدا﴿صلى الله عليه وآله﴾) بر دیگران سبقت گرفتم.

۲- فرمود:

«وَ لَقَدْ عَلِمَ الْمُسْتَحْفِظُونَ مِنْ أَصْحابِ مُحَمَّدٍ﴿صلى الله عليه وآله﴾ أَنّي لَمْ أَرُدَّ عَلَى اللّٰهِ وَ لاٰ عَلىٰ رَسُولِهِ ساعَةً قَطُّ وَ لَقَدْ واسَيْتُهُ بِنَفْسي فِي الْمَواطِنِ الَّتي تَنْكُصُ فيهَا الْأَبْطالُ وَ تَتَأَخَّرُ فيهَا الْأَقْدامُ نَجْدَةً أَكْرَمَنِيَ اللّٰهُ بِها».[۲]

یعنی: و هر آینه بزرگان از أصحاب حضرت محمد﴿صلى الله عليه وآله﴾ که حافظ (قرآن و سنت) او هستند (و به أسرارش آگاهند) میدانند که مـن هـرگز سـاعتی از فـرمان خداوند سبحان و رسـولش﴿صلى الله عليه وآله﴾ دور نـمانده‌ام، و از جـان خـود دربـارهٔ رسـول خدا﴿صلى الله عليه وآله﴾ دریغ ننمودم در جاهائی که (سختیها و فشارها و گـرفتاریها و جـنگها بقدری شدید بود که) دلیران فرار می‌کردند، وگامها بعقب برمیگشت (کسی جرأت

۱- نهج‌البلاغة: خطبهٔ ۵۶ ص ۱۴۶).

۲- نهج‌البلاغة: خطبهٔ ۱۸۸ ص ۶۳۳).

پيشروى را نداشت) اين مقاومت و فداكارى بر أثر شجاعت و جوانمردى بود كه خداوند متعال مرا به آن گرامى داشت.

٣- فرمود:

«أَتَرانِي أَكْذِبُ عَلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ﴿صلى الله عليه وآله﴾ وَ اللّٰهِ لَأَنَا أَوَّلُ مَنْ صَدَّقَهُ فَلاٰ أَكُونُ أَوَّلَ مَنْ كَذَبَ عَلَيْهِ».(١)

يعنى: (حضرت أميرالمؤمنين امام عليّ﴿عليه السلام﴾ بعد از واقعۀ نهروان خطاب به مردم كرده و شرح حال خود از زمان ايمان به آن حضرت﴿صلى الله عليه وآله﴾ تا آن زمان را بيان مى‌دارد كه):

آيا مى‌بينى مرا كه بر حضرت رسول أكرم﴿صلى الله عليه وآله﴾ دورغ بگويم؟! (يا اينكه من بوحى آسمانى و نص رسول خدا﴿صلى الله عليه وآله﴾ خليفه و جانشين بحق او﴿صلى الله عليه وآله﴾ هستم؟) و حال آنكه بخداوند متعال سوگند! من أول كسى بودم كه برسول خدا﴿صلى الله عليه وآله﴾ ايمان آورده و تصديقش نمودم، پس أوّل كسى نخواهم بود كه پس از وفاتش تكذيبش نمايم و يا بر او دروغ گويم (چه اينكه حضرت رسول أكرم﴿صلى الله عليه وآله﴾ مرا در پنهانى و آشكار براستى و درستى ستوده و برادر خويش خوانده، پس اگر دروغ بگويم، او﴿صلى الله عليه وآله﴾ را تكذيب نموده‌ام).

۴- فرمود:

«فَعَلىٰ مَنْ أَكْذِبُ؟ أَعَلَى اللّٰهِ؟! فَأَنَا أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِهِ؟! أَمْ عَلىٰ نَبِيِّهِ؟! فَأَنَا أَوَّلُ مَنْ صَدَّقَهَ؟!»(٢)

يعنى: (حضرت أميرالمؤمنين عليّ﴿عليه السلام﴾ در نكوهش مردم عراق در جنگ صفين، چون لشگر شام (معاوية بن أبى‌سفيان عليهما الهاوية و النيران) شكست خورده‌اند، بدستور عمروعاص قرآنها را بر سر نيزه‌ها زده إظهار عجز و ناتوانى نمودند، و بر أثر اين مكر و حيله، لشكر عراق در جنگيدن با آنها سستى نمودند و از فتح و پيروزى حتمى كه بدستشان مى‌آمد گذشته بجنگ خاتمه دادند، حضرت﴿عليه السلام﴾ فرمود:

بر كه دروغ بگويم؟ آيا من بر خداوند سبحان دروغ بندم؟! و حال آنكه من أول كسى بودم كه به او ايمان آوردم! يا بر رسول خدا﴿صلى الله عليه وآله﴾ دروغ بندم؟! و حال آنكه أول كسى بودم كه رسالت و نبوت او را تصديق نمودم!

و فرمود:

سَبَقْتُكُمْ إِلَى الْإِسْلاٰمِ طُرّاً غُلاٰماً مٰا بَلَغْتُ أَوٰانَ حُلْمي

١- نهج البلاغة: خطبۀ ٣٧ ص ١٢١).

٢- نهج‌البلاغة: و من كلامه ﴿عليه السلام﴾ رقم: ٧٠ ص ١۶۶).

۵۶۱- اول کسی که بخداوند متعال ایمان آورد از دیدگاه عامه کیست؟

روایـات وارده از طـریق عـامه در سـبقت و پـیشی گـرفتن حـضرت مولی‌الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ«عليه‌السلام» بر دیگران در ایمان بـخداونـد مـتعال و رسولش«صلى‌الله‌عليه‌وآله» از حدّ تواتر فراتر و فزونی یافته است، و عامه آنـرا بـیش از (۳۰) طریق درکتب معتبرهٔ خود آورده اند، و ما به چهار صد کتاب آنهاکه این موضوع را با ذکر اسناد نقل کرده اند در تفسیر کبیر «البصائر: ج ۵۸ ص ۸۶۴» اشاره کرده‌ایم، و تعدادی از روایات را نیز در آنجا آورده‌ایم که میتوانید به آن مراجعه کنید، و در این بحث به بیان(۶) روایت از طریق آنها بسنده می‌کنیم:

۱- ابو نعیم اصفهانی که از مشاهیر عامه بشـمار مـی‌رود درکـتاب «حـلیة الأولیاء: ج ۱ ص ۶۵ طبع السعادة بمصر» به أسنادش از معاذ بن جبل روایت کرده است که حضرت رسول اکرم«صلى‌الله‌عليه‌وآله» به عليّ بن أبيطالب فرمود:

«تو اول کسی از قریش هستی که ایمان بخداوند متعال آوردی، و تو با وفاء ترین آنها بعهد و میثاق الهی، و استوارترین و باثبات‌ترین آنان به أمر خداوند متعال میباشی، و بهترین کسی هستی که بیت المال را بالسّویه بین مردم تقسیم میکنی، و عادل‌ترین آنها نسبت به مردم، و با بصیرت‌ترین آنان در امور قـضایی و قـضایا، و برترین آنها در درک حقائق و معارف اسلام هستی».

۲- دیلمی که از أعلام عامه است درکتاب «الفردوس» از عمر بن الخطاب روایت کرده که رسول خدا«صلى‌الله‌عليه‌وآله» خطاب به عليّ بن أبيطالب«عليه‌السلام» فرمود:

«يا عَلِيُّ أَنْتَ أَوَّلُ الْمُسْلِمينَ إِسْلاماً، وَ أَنْتَ أَوَّلُ الْمُؤْمِنينَ ايماناً، وَ أَنْتَ مِنّي بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوسى».

یعنی: یا علی تو أول کسی هستی که اسلام آوردی، و تو نخستین کسی هستی که بخداوند متعال ایمان آوردی، و تو نسبت به من، بمنزلهٔ هارون نسبت به موسی میباشی.

۳- حاکم نیشابوری که از اعاظم عامه بشمار می‌رود درکتاب «المستدرک: ج ۳ ص ۱۳۶ طبع حیدر آباد دکن» به أسنادش از سلمان فارسی رضوان الله تـعالی علیه روایت کرده است که حضرت رسول خدا«صلى‌الله‌عليه‌وآله» فرمود: «نـخستین کسـی از شماکه وارد بر من در حوض روز قیامت می‌شود، أولین کسی از شما است که اسلام آورده است و آن عليّ بن أبيطالب«عليه‌السلام» می‌باشد».

۴- سیوطی شافعی درکتاب «تعلیقات تدریب الراوی فی شرح تقریب النواوی ص ۴۱۰ طبع المکتبة العلمیة بالمدینة المنورة» از أبی ذر غفاری و سلمان فارسی رضوان اللّٰه تعالی علیهما روایت کرده که گفتند: «حضرت رسول أکرم«صلی الله علیه وآله» دست عليّ بن أبیطالب«علیه السلام» راگرفته، پس فرمود: بدرستی که این شخص اول کسی است که به من ایمان آورده است».

۵- نسائی درکتاب «خصائص: ص ۳» روایت کرده که عليّ بن أبیطالب«علیه السلام» فرمود:

«من قبل از هفت سال که مردم ایمان بیاورند، به رسول خدا«صلی الله علیه وآله» ایمان آوردم».

۶- ابن أبی الحدید معتزلی درکتاب «شرح نهج البلاغة: ج ۱۳ ص ۲۳۳ طبع دار إحیاء الکتب العربیة سنۀ ۱۳۷۹ هـ ق» روایت کرده است که:

«وَ قَدْ قَالَ النَّبِيُّ«صلی الله علیه وآله» لِعَلِيّ«علیه السلام»: أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِي، وَ أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ صَدَّقَنِي» وَ قَالَ«صلی الله علیه وآله» لِفَاطِمَةَ «علیها السلام»: «زَوَّجْتُكِ أَقْدَمَهُمْ سِلْماً - أَوْقَالَ - إِسْلَاماً».

یعنی: و بتحقیق فرمود نبی اکرم«صلی الله علیه وآله» که: تو اول کسی هستی که به من ایمان آوردی و اول کسی هستی که رسالت مرا تصدیق نمودی» و رسول خدا«صلی الله علیه وآله» به فاطمه سلام‌اللّٰه‌علیها فرمود: «تو را بعقد کسی در آورده ام که پیشگام ترین اصحاب در سلم - یا گفت - در اسلام بوده است.»

۵۶۲- نظرات أعلام عامه در ایمان حضرت أمیرالمؤمنین عليّ«علیه السلام»:

أکثر أعاظم و مشاهیر از علمای عامه، از قدماء و متأخرین آنها، بلکه قریب به اتفاق از مفسران و محدثان و متکلمان و مورّخان ... بر آنند که: أول کسی که ایمان بحضرت رسول أکرم«صلی الله علیه وآله» آورده عليّ بن أبیطالب«علیه السلام» بوده است که بیان عُشری از نظرات آنان در بیان مختصر ما نگنجد، پس بذکر نظرات سه نفر اکتفاء می‌کنیم:

۱- ابن أبی الحدید معتزلی درکتاب «شرح نهج البلاغة: ج ۴ ص ۱۱۶ طبع دار إحیاء الکتب العربیة سنۀ ۱۳۷۹ هـ ق» در شرح فرمودۀ حضرت أمیرمؤمنان عليّ«علیه السلام»:

«فَإِنِّي وُلِدْتُ عَلَى الْفِطْرَةِ، وَ سَبَقْتُ إِلَى الْإِيمَانِ وَ الْهِجْرَةِ»می‌گوید: «بتحقیق أکثر أهل حدیث و أکثر محققین از أهل سیره روایت کرده‌اند که: عليّ بن أبیطالب«علیه السلام» أوّل کسی بود که إسلام آورده است».

و در «ص ۱۲۲» می‌گوید:

«و بدان آنکه: متکلمین از أساتید ما اختلاف ندارند در اینست که: أول کسی که از مردها اسلام آورده عليّ بن أبيطالب«عليه السلام» بوده است».

و در «جلد ۲۰ ص ۲۶۲» می‌گوید:

«هرگاه تأمّل نمائیم روایات صحیحه و أسانید قويّة مورد وثوق را، میيابیم کل آنها بیان می‌کنند: به اینکه عليّ«عليه السلام» أوّل کسی است که إسلام آورده است».

و در مقدمهٔ خود بر «شرح نهج البلاغة: ج ۱ ص ۳۰» می‌گوید:

«چه بگویم دربارهٔ مردی که در هدایت بر همهٔ مردم پیشی گرفته، و ایمان بخداوند متعال آورده، و خداوند سبحان را عبادت کرده، و حال آنکه تمامی مردمی که در بسیط زمین زندگی می‌کردند سنگ را پرستش می‌کردند، و إنکار خالق مینمودند، أحدی در توحید بر او (عليّ بن أبيطالب«عليه السلام») پیشی نگرفته، و بسوی هر خیری کسی جز محمد رسول‌الله«صلى الله عليه وآله» بر او سبقت نگرفته است».

۲- حاکم نیشابوری صاحب کتاب «المستدرک» درکتاب «المعرفة: ص ۲۲» می‌گوید:

«نمی‌دانم خلافی را بین صاحبان تاریخ (تاریخ نویسان) آنکه: عليّ بن أبيطالب«عليه السلام» أولین کسی از مردم بود که إسلام آورد، و اختلاف آنها در بلوغ عليّ«عليه السلام» می‌باشد».

۳- مقریزی درکتاب «الإمتاع ص ۱۶» می‌گوید:

«أما عليّ بن أبيطالب«عليه السلام» پس هرگز شرک بخداوند نیاورد، زیرا خداوند متعال إراده کرده به عليّ خیر را، پس قرار داد او را تحت کفالت ابن عمّش سید مرسلین محمد«صلى الله عليه وآله» - تا اینکه می‌گوید -: پس گفته می‌شود: عليّ«عليه السلام» إسلام آورد زمانی که خداوند متعال وحی فرستاد بسوی محمد«صلى الله عليه وآله» و برسالت مبعوث گردانید، عُمْر عليّ«عليه السلام» در آن زمان هشت سال بود، وگفته شد: هفت سالش بود، و گفته شده: یازده سال داشت. و عليّ«عليه السلام» با رسول خدا«صلى الله عليه وآله» در منزلش بین أهلش همانند یکی از فرزندانش بود که در جمیع حالات از رسول خدا«صلى الله عليه وآله» پیروی میکرده است».

حضرت مولی الموحّدین امام عليّ«عليه السلام» بر أساس فطرت توحید و ایمان در میان خانهٔ کعبه در ماه خداوند متعال (سیزدهم رجب المرجب) و ماه بعثت رسول‌الله«صلى الله عليه وآله» تولد یافته، و در دامن حضرت رسول أکرم«صلى الله عليه وآله» پرورش یافت، و

یک آنِ واحد غیر خداوند سبحان را نپرستیده است، و نخستین کسی بود که در آغاز بعثت رسول خدا«ﷺ» إظهار ایمان نموده است، و إلاّ عليّ«؏» قبل از بعثت، مؤمن بوده است، چنانچه حضرت رسول أکرم«ﷺ» قبل از إظهار رسالت، رسول خدا«ﷺ» بوده است، و إظهار آن در چهل سالگی بود، از اینرو حضرت عليّ«؏» با حضرت رسول خدا«ﷺ» هفت سال قبل از بعثت نماز میخوانده است.

حضرت مولی الموحّدین امام عليّ«؏» در «خطبهٔ قاصعه» فرمود:

«وَ قَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعِي مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ«ﷺ» بِالْقَرابَةِ الْقَرِيبَةِ، وَ الْمَنْزِلَةِ الْخَصِيصَةِ، وَ ضَعَنِي فِي حَجْرِهِ وَ أَنَا وَلِيدٌ - وَ لَمْ يَجْمَعْ بَيْتٌ واحِدٌ يَوْمَئِذٍ فِي الْإِسْلامِ غَيْرَ رَسُولِ اللّٰهِ«ﷺ» وَ خَدِيجَةَ وَ أَنَا ثالِثُهُما أَرىٰ نُورَ الْوَحْيِ وَ الرِّسالَةِ وَ أَشُمُّ رِيحَ النُّبوَّةِ ...».(۱)

یعنی: و بتحقیق شما قدر و منزلت مرا از رسول خدا«ﷺ» بسبب خویشی نزدیک (پسر عمو و داماد او بودن) و مقام بلند و احترام مخصوص مرا که نزدش داشتم می‌دانید، زمان کودکی مرا درکنار خود پرورش داد - و در آنزمان اسلام در خانه‌ای نیامده بود مگر در خانهٔ رسول خدا«ﷺ» و خدیجه «زوجهٔ آن حضرت«ﷺ»» که من سوّم آنها بودم، نور وحی رسالت را میدیدم، و بوی نبوّت و پیغمبری را میبوئیدم (هنگام نزول وحی با آن حضرت«ﷺ» بوده و به آنچه نازل می‌شد بدون تردید و فاصلهٔ زمانی ایمان می‌آوردم).

و حضرت امام عليّ«؏» به خداوند متعال در حال إظهار درد دل عرضه می‌دارد:

«اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَوَّلُ مَنْ أَنابَ، وَ سَمِعَ وَ أَجابَ، لَمْ يَسْبِقْنِي إِلاَّ رَسُولُ اللّٰهِ«ﷺ» بِالصَّلاةِ».(۲)

یعنی: خداوندا تو میدانی که من نخستین کسی بودم که بحق رسیده و حقیقت را شنیده و پذیرفته است، هیچکس بر من بنماز پیشی نگرفته مگر رسول خدا«ﷺ» (أوّل کسی که دعوت حضرت رسول أکرم«ﷺ» را پذیرفته، و إسلام آورده و با آن حضرت«ﷺ» نماز خوانده من بودم).

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۲۳۴ ص ۸۱۱).
۲- نهج البلاغة: بخش سخنان امام «؏» رقم ۱۳۱ ص ۴۰۷).

۵۶۳- چگونه حضرت أميرالمؤمنين عليّ«عليه السلام» هفت سال قبل از بعثت با رسول خدا«صلى الله عليه وآله» نماز خواند؟

روایات بسیاری از دو طریق شیعه و عامه در کتب معتبرهٔ فریقین آمده است که: حضرت مولی الموحّدین إمام عليّ بن أبيطالب«عليه السلام» أول کسی بود که هفت سال قبل از بعثت رسول خدا«صلى الله عليه وآله» با آن حضرت«صلى الله عليه وآله» نماز خواند، و ما در تفسیر کبیر «البصآئر: ج ۵۸ ص ۸۹۲» به یکصد و سی کتاب عامه که در این موضوع خاص روایات را نقل کرده‌اند إشاره کردیم، و در این بحث به بیان ترجمهٔ «عليه السلام» هفت روایت از طریق عامه بسنده می‌کنیم:

۱- مناوی در کتاب «کنوز الحقائق: ص ۵۱ طبع بولاق مصر» از ابن عباس روایت کرده است که: حضرت رسول خدا«صلى الله عليه وآله» فرمود: «أول کسی که با من نماز خواند عليّ بن أبيطالب«عليه السلام» بود».

۲- حاکم نیشابوری درکتاب «مستدرک: ج ۳ ص ۱۱۱ طبع حیدر آباد دکن» به أسنادش از عباد بن عبدالله أسدی روایت کرده است که: عليّ رضی الله عنه فرمود: «من بندهٔ خداوند متعال و برادر رسول خدا«صلى الله عليه وآله» و صدّیق أکبر هستم، و این سخن را کسی بعد از من نمیگوید، مگر آنکه دروغ می‌گوید، من نماز خواندم قبل از مردم، هفت سال با حضرت رسول خدا«صلى الله عليه وآله» پیش از آنکه بپرستد خدا را أحدی از این امت».

۳- خطیب خوارزمی درکتاب «مناقب: ص ۳۱ طبع تبریز» به أسنادش از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا«صلى الله عليه وآله» فرمود: «نماز خواند ملائکه بر من و بر عليّ بن أبيطالب«عليه السلام» هفت سال» عده‌ای به رسول‌الله«صلى الله عليه وآله» عرض کردند: چرا یا رسول‌الله«صلى الله عليه وآله»؟ فرمود: «زیرا نبود با من کسی که اسلام آورده باشد از مردها غیر از عليّ«عليه السلام»».

۴- احمد بن حنبل درکتاب «مناقب: ج ۲ ص ۲۳۶» به أسنادش - در حدیث طولانی - از إمام عليّ«عليه السلام» روایت کرده است که میگفت: «بار إلٰها بدرستی که من نمی‌شناسم برای تو بنده‌ای را از این امت که قبل از من، تو را عبادت نماید غیر از نبی تو«صلى الله عليه وآله» و این را سه بار تکرار کرد، سپس گفت: هر آینه من هفت سال نماز خواندم پیش از اینکه دیگران نماز بخوانند».

ابن أبی الحدید در «شرح نهج البلاغة: ج ۱ ص ۵ ط مصر» می‌گوید:

«این مطابقت دارد قول عليّ«عليه السلام» را: «هر آینه عبادت کردم خداوند متعال را هفت سال قبل از آنکه عبادت کند او را أحدی از این امت» و قولش«عليه السلام» را: «بودم میشنیدم صدا را، و می‌دیدم روشنی را هفت سال، و حال آنکه رسول خدا«صلی الله علیه وآله» در آن زمان ساکت بود، و مأمور به انذار و تبلیغ نبود» یعنی قبل از بعثت.

سپس ابن ابی الحدید می‌گوید:

«بیان مطلب آنکه: هرگاه سن عليّ«عليه السلام» روز إظهار دعوت رسول‌اللّٰه«صلی الله علیه وآله» (۱۳) سال باشد، و زمانی که أبوطالب علی را تحت کفالت رسول خدا«صلی الله علیه وآله» قرار داده (۶) سال باشد پس صحیح است که عليّ«عليه السلام» هفت سال تمام قبل از آنکه مردم خدا را عبادت کنند، عبادت میکرد، و پسر شش سالۀ ممیز عبادت او صحیح می‌باشد».

۵- ابن أبی الحدید در «شرح نهج البلاغة: ج ۳ ص ۲۵۱ طبع قاهره» از محمد بن اسحق روایت کرده است که: «هرگاه وقت نماز می‌شد، رسول خدا«صلی الله علیه وآله» با عليّ«عليه السلام» بسوی شعاب مکه می‌رفتند» یعنی غار حراء.

۶- نسائی درکتاب «خصائص: ص ۳ طبع تقدم مصر» به أسنادش از عبداللّٰه بن هذیل روایت کرده است که عليّ«عليه السلام» فرمود: «نمی‌شناسم أحدی از این امت را که عبادت کند خدا را بعد از پیغمبر ما«صلی الله علیه وآله» غیر از من، عبادت کردم خداوند متعال را نه سال، قبل از آنکه عبادت کند خدا را أحدی از این امت».

۷- إسکافی بغدادی درکتاب «رسالة النقض علی العثمانیة: ص ۲۹۱ طبع دار الکتب بمصر» به أسنادش از حکیم غلام زاذان روایت کرده است که گفت: شنیدم از عليّ«عليه السلام» که می‌فرمود:

«هفت سال قبل از آنکه مردم نماز بخوانند من نماز خواندم، و ما در نماز تنها سجده می‌کردیم و رکوع نمی‌کردیم، و أوّل نمازی که در آن رکوع انجام داده‌ایم نماز عصر بود، پس من به رسول خدا«صلی الله علیه وآله» عرض کردم: این چیست؟ آن حضرت فرمود: أکنون به آن أمر شدم».

روايات در سالهاى نماز خواندن حضرت امام عليّ«عليه السلام» با حضرت رسول أكرم«صلى الله عليه و آله» قبل از آنكه سائر مردم نماز بخوانند مختلف است:

١- شش ماه قبل از بعثت بوده است.

٢- دو سال بوده است.

٣- سه سال بوده است.

۴- هفت سال بوده است.

۵- نه سال بوده است.

و نيز اختلاف در اينكه: آيا اين سالها، قبل از بعثت بوده است يا بعد از آن؟ يا بعد از بعثت و قبل از إظهار دعوت بوده است؟ و يا مجموع قبل از بعثت و بعد از آن تا زمان إظهار دعوت؟ و همچنين اختلاف صاحب نظران در جمع بين اين روايات ...

بر أهل تحقيق و صاحب نظران أنديشمند پوشيده نيست كه در روايات عبادت حضرت مولى الموحّدين عليّ بن أبيطالب«عليه السلام» هفت سال قبل از بعثت با حضرت رسول خدا«صلى الله عليه و آله» أكثريت طرق، و صحّت أسناد را دارند، و ميتوان بخشى از كلمات حضرت امام عليّ«عليه السلام» در خطبهٔ قاصعه، و روايت إسكافى، و وجوب نماز در آغاز بعثت با ركوع و سجود، و نزول سورهٔ مباركهٔ فاتحه براى إقامهٔ نماز، و جملهٔ: «إياک نعبد» و نزول سورهٔ مباركهٔ علق، و دو آيهٔ: «**أَرَأَيْتَ الَّذي يَنْهىٰ عَبْداً إذا صَلّىٰ**» و وجوب إنذار بأمر إلهى در آغاز بعثت: «**قُمْ فَأَنْذِرْ**» المدثر: ٢) و مردم را أمر بنماز در آغاز بعثت: «**أَقيمُوا الصَّلاٰةَ**» المزمّل: ٢٠) را مؤيّد آن قرار داد.

پس اگر سنّ حضرت مولى الموحّدين امام عليّ«عليه السلام» در زمان بعثت (١٠) سال بود كه تحقيق در نزد ما همين است، پس حضرت امام عليّ«عليه السلام» از سنّ سه سالگى با حضرت رسول أكرم«صلى الله عليه و آله» در غار حراء بعبادت خداوند سبحان مشغول بود، و أما سه سال را هم آنگونه كه خود در خطبهٔ قاصعه إشاره فرموده است كه: از آغاز طفوليت تحت تربيت و تعليم خاص حضرت رسول أكرم«صلى الله عليه و آله» در راه مجد و عظمت قرار گرفته، و خويهاى نيک جهان آفرينش را مى‌آموخت، آن چنان كه حضرت محمد مصطفى«صلى الله عليه و آله» در آغاز طفوليت همنشين بزرگترين فرشتهٔ إلهى بوده، و در مسير مجد و عظمت و خويهاى نيک، نيک محافظت مى‌شده است.

آری: حضرت مریم سلام اللّٰه علیها با آن همه قداست و طهارت و صداقت برای زائیدن عیسی﴿علیه السلام﴾ که وجودش معجزه بود به أمر إلهی از مسجد بیرون شد، و هیچ زنی در أیام حیض و نفاس حق ورود بمسجد محله را ندارد، چه رسد بمسجدالحرام و خانهٔ کعبه، أما فاطمهٔ بنت أسد جهت وضع حملش به أمر إلهی وارد مسجدالحرام می‌شود، و دیوار خانهٔ خداوند منان شکافته می‌گردد، و فاطمه وارد خانهٔ کعبه می‌شود، و عليّ﴿علیه السلام﴾ أولین و آخرین مهمان کعبه، در میان خانهٔ خداوند متعال در ماه خداوند سبحان و ماه بعثت رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ (ماه رجب) تولد می‌یابد، و چشم خود را نخستین بار به درون خانهٔ خداوند سبحان می‌گشاید، سپس تحت تربیت و تعلیم کسی قرار می‌گیرد که از آغاز طفولیت همنشین بزرگترین فرشتهٔ إلهی بوده است.

اگر حضرت امام عليّ﴿علیه السلام﴾ در کل نظام آفرینش، تنها با همین خصیصه نه دیگر خصآئص بی شمار، مولی‌الموحّدین (محور یکتا پرستان) امام‌المتّقین، أمیرالمؤمنین نباشد چه کسی خواهد بود؟!

براستی: وجود مقدس امام عليّ﴿علیه السلام﴾ یک معجزه نبود که بدون کمترین تردید نزد حلال زادگان متبحر در ولای عليّ﴿علیه السلام﴾، فوق إعجاز بوده است.

چه اینکه تمام صاحبان إعجاز از أولین آنها: «آدم» تا آخرین آنان: «خاتم» نه تنها در سخت‌ترین شرایط ... که در هنگام إعجاز یا عليّ می‌گفتند و خود نیز در آن هنگام یا عليّ می‌گفت.

دلا باید که هر دم یا عليّ گفت — نه هر دم بل دمادم یا علی گفت
بصدق دل همیشه یاد او کرد — بر هر پیچ و بر هم خَم یا علی گفت
دمی که روح در آدم دمیدند — ز جا برخاست آدم یا علی گفت
چو نوح از موج طوفان ایمنی خواست — توکل کرد و هر دم یا علی گفت
عصا در دست موسی اژدها شد — کلیم آنجا مسلّم یا علی گفت
نمیشد زنده جان مرده هرگز — یقین عیسی بن مریم یا علی گفت
رسول‌اللّٰه شنید از پردهٔ غیب — ندائی آمد آن هم یا علی گفت
نزول وحی چون فرمود سبحان — ملک در اولین دم یا علی گفت
علی در کعبه بر دوش پیمبر — قدم بنهاد و اول یا علی گفت

درس یکصد و یازدهم:

۵۶۴- حکمت عبادت أمیرالمؤمنین عليّ«عليه السلام» قبل از بعثت، و ایمانش قبل از بلوغ چیست؟

بر محققان و صاحب نظران أندیشمند پوشیده نیست که: روایات وارده از دو طریق شیعه و عامّه در عبادت حضرت مولی الموحّدین امام عليّ«عليه السلام» هفت سال قبل از بعثت حضرت رسول أکرم«صلى الله عليه وآله» و ایمانش به آن حضرت«صلى الله عليه وآله» قبل از بلوغ، فوق حدّ تواتر است:

ابن أبی الحدید معتزلی در «شرح نهج البلاغة: ج ۴ ص ۱۱۴ طبع دار احیاء الکتب العربیة سنة ۱۳۷۹ هـ ق» در شرح بیان أمیر بیان حضرت أمیرمؤمنان عليّ«عليه السلام»: «**فَإِنّي وُلِدْتُ عَلَى الْفِطْرَةِ، وَ سَبَقْتُ إِلَى الْايمانِ وَ الْهِجْرَةِ**» می‌گوید:

«مراد عليّ‌بن‌أبیطالب«عليه السلام» از ولادت بر فطرت این است که: او در زمان جاهلیّت متولّد نشد، چه اینکه عليّ«عليه السلام» در سال سی‌ام عام‌الفیل متولد شد، و نبی أکرم«صلى الله عليه وآله» در سال چهلم عام الفیل مبعوث برسالت گردید، و بتحقیق در أخبار صحیحه آمده است که رسول خدا«صلى الله عليه وآله» ده سال قبل از رسالت صدائی را می‌شنید، و روشنی را می‌دید، أما مورد خطاب کسی قرار نمی‌گرفت، و این وضع خاصّ در دهسال مقدمه برای رسالت بود، پس حکم این دهسال قبل از رسالت، حکم زمان رسالت رسول‌اللّه«صلى الله عليه وآله» را داشته است.

پس مولود در این دهسال، مولودی که در دامن رسول‌اللّه«صلى الله عليه وآله» پرورش یابد حکم مولود پس از بعثت را دارد، پس مولود در چنین أیام با آنچنان شرائط، مولود در زمان جاهلیت محضه نیست، و حال چنین مولود با حال کسی که از صحابه، إدّعای فضیلت همآنند آن مولود راکرده بسیار متفاوت است».

ابن أبی الحدید می‌گوید:

«بتحقیق روایت شده که سال ولادت عليّ‌بن‌أبیطالب«عليه السلام» سال آغاز رسالت رسول خدا«صلى الله عليه وآله» بود زیرا در آن سال، رسول خدا«صلى الله عليه وآله» صدائی را از سنگها و درختان می‌شنید، و پرده از روی چشمش برداشته شده و نورها و أفرادی را مشاهده میکرده، و حال آنکه مورد خطاب چیزی واقع نشده بود، و در این سال

ولادت علیّ﴿؈﴾، دوری و انقطاع رسول خدا﴿ﷺ﴾ از مردم، و عزلت و کناره‌گیری درکوه حراء آغاز شد، و این حرکت رسول خدا﴿ﷺ﴾ تا آغاز رسالت یعنی دهسال إدامه داشته است.

و رسول خدا﴿ﷺ﴾ در آغاز سال عزلت بولادت علیّ﴿؈﴾ تبرک می‌جست، و آن سال را سال خیر و برکت مینامید، و رسول خدا﴿ﷺ﴾ کرامات و قدرت إلهی را در شب ولادت علیّ﴿؈﴾ مشاهده کرد که قبلاً مشاهده نکرده بود، و در آن شب به أهلش فرمود:

«هر آینه تولد یافت برای ما در این شب، مولودی که میگشاید خداوند متعال بر ما درهای بسیاری از نعمت و رحمت خود را».

ابن أبی الحدید می‌گوید:

«علیّ بن أبیطالب﴿؈﴾ آنگونه‌ای که رسول خدا﴿ﷺ﴾ فرمود، بوده است، چه اینکه علیّ﴿؈﴾ یاور و حامی رسول خدا﴿ﷺ﴾ و بر طرف کنندهٔ غمها از سیمای رسول خدا﴿ﷺ﴾ بود، و با شمشیر علیّ﴿؈﴾ دین مبین اسلام ثبات پیدا کرد، و أرکانش استوار و پایه‌هایش محکم گردید».

٥٦٥- چند معنای دیگری برای ولادت أمیرمؤمنان علیّ﴿؈﴾ بر أساس فطرت:

سپس ابن أبی الحدید می‌گوید:

«برای بیان علیّ﴿؈﴾: «فَإِنِّي وُلِدْتُ عَلَى الْفِطْرَةِ» تفسیر دیگری است: یعنی بر فطرتی که تغییر نیافته، و دستخوش تحوّل و دگرگونی قرار نگرفته است، چه اینکه معنی فرمودهٔ رسول خدا﴿ﷺ﴾: «كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ ...» اینستکه: خداوند متعال هر مولودی را بواسطهٔ عقلی که در او قرار داده، و بسبب صحّت حواسّ و مشاعر مستعدّ نمود تا اینکه آفریدگارش را بشناسد، و علم به عدلش پیدا نماید، و قرار نداد در او مانعی که او را از معرفت به خدا و علم به عدلش منع نماید، و لکن تربیت نادرست و عقیدهٔ باطل پدر و مادر و انس فرزند به اعتقاد آنها، و حُسن ظنّ به آنها او را از مقتضای فطرتش باز می‌دارد.

و أما أمیرالمؤمنین علیّ بن أبیطالب﴿؈﴾ بر أساس فطرت توحید تولّد یافت، أما بر خلاف دیگران، فطرتش دستخوش تحوّل و دگرگونی قرار نگرفته، و مانعی، فطرتش را از مقتضایش باز نداشته است، نه از سوی پدر و مادرش، و نه از

سوی دیگران، أما غیر از او، عليّ﴿؏﴾ اگرچه بر أساس فطرت تولّد یافتند، أما فطرتشان بوسیلهٔ پدران و مادران و یا دیگران از مقتضایشان انحراف یافته و متحوّل گردیده است».

سپس می‌گوید:

«ممکن است برای فرمودهٔ عليّ‌بن‌أبیطالب﴿؏﴾ تفسیر دیگری باشد: باینکه عليّ﴿؏﴾ إراده کرد از فطرت، عصمت را، و اینکه عليّ﴿؏﴾ از زمانی که تولّد یافت با هیچ عمل قبیحی روبرو نشده و مرتکب عمل زشتی نگشته، و هرگز یک لحظه کفر بخداوند متعال نورزیده، و کمترین خطأ و سهوی از او در دین واقع نشده است، و این تفسیر أخیر تفسیر إمامیه می‌باشد».

پرواضح و روشن است که: انسان قبل از بلوغ، بر أساس فطرت مسلمان است، و هرگاه بحد بلوغ رسید، حکم إسلام یا کفر بر آن می‌شود، پس حکم قبل از بلوغ حکم تکوینی، و حکم بعد از بلوغ، حکم تشریعی می‌باشد.

حضرت مولی‌الموحّدین عليّ﴿؏﴾ قبل از بلوغ ایمان آورد تا بین حکم تکوینی که آن ایمان فطری است و حکم تشریعی ولو یک لحظه، فاصله نشود، پس حکمت ایمان امام عليّ﴿؏﴾ قبل از بلوغ آنستکه: کفر یا تردد ولو یک آن، بعد از بلوغش تحقق نیابد، چه اینکه امام عليّ﴿؏﴾ اگر بعد از بلوغ ولو یک لحظه ایمان می‌آورد کفر یا تردّد (بی ایمانی) در همان لحظه، در او تحقق میافت، وکسی که یک آن کفر یا تردّد در او تحقق یابد، لیاقت إمامت بر بندگان خداوند متعال و خلافت إلهی در زمینش را ندارد چه رسد که مولی‌الموحّدین و إمام‌المتّقین و أمیرالمؤمنین گردد.

خداوند متعال خطاب به ابراهیم﴿؏﴾ فرمود:

«إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لاَ يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» البقرة:١٢٤).

یعنی: بتحقیق من تو را أی إبراهیم پیشوای مردم قرار دادم، إبراهیم عرض کرد: آیا این پیشوائی را بفرزندان من نیز عطا می‌فرمائی؟ خداوند متعال فرمود: (آری اگر آن‌ها شایستهٔ آن باشند) چه اینکه إمامت (عهد من) به مردم ستمکار (ولو یک لحظه) نخواهد رسید.

آیا کفر یا تردّد (بی ایمانی ولو یک لحظه) ظلم بر فطرت و بر خویشتن خویش، و بر فطرت آفرین نیست؟ آیا کفر یا تردّد تغییر چهره و صبغهٔ إلهی نیست؟؟؟

خداوند متعال می‌فرماید:
«وَ الْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ» البقرة: ۲۵۴).
یعنی: و کافران (ولو کفر آناً ما و یک لحظه) آنان ستمگرانند.
و آیا کافران دشمن خداوند سبحان، و خداوند متعال دشمن کافران نیست؟
خداوندمتعال می‌فرماید:
«مَنْ كَانَ عَدُوّاً لِلَّهِ وَ مَلائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جَبْرِيلَ وَ مِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ» البقرة: ۹۸).
یعنی: کسی که دشمن خدا و ملائکه و رسولانش و جبرئیل و میکائیل باشد، تحقیقاً خداوند متعال دشمن کافران است.

۵۶۶- آیا ایمان حضرت أمیرالمؤمنین عليّ«عليه‌السلام» بر أساس فطرت و معرفت بود یا تقلید و تربیت؟

ابن أبی الحدید در «شرح نهج البلاغة: ج ۱۳ ص ۲۴۰ طبع دار احیاء الکتب العربیة سنهٔ ۱۳۷۹ هـ ق» در اینکه ایمان أمیرمؤمنان عليّ«عليه‌السلام» بر أساس فطرت و معرفت بود نه تلقین و تقلید و تربیت، و اینکه یک لحظه بین ایمان تکوینی و تشریعی عليّ«عليه‌السلام» فاصله نشده بود می‌گوید:

«اگر إسلام عليّ‌بن أبیطالب«عليه‌السلام» بر أساس معرفت و بینش، و علم و آگاهی و تمییز نبود، هرگز عليّ‌بن أبیطالب«عليه‌السلام» به علم و حلم آن چنانی وصف نمی‌شد، چگونه جائز است که رسول خدا«صلى‌الله‌عليه‌وآله» عليّ‌بن أبیطالب«عليه‌السلام» را به چیزی مدح کند که اگر عليّ«عليه‌السلام» آنرا ترک می‌کرد ثواب و عقابی برای آن نبوده است؟! و اگر اسلام عليّ«عليه‌السلام» از روی تلقین و تربیت و تقلید از رسول خدا«صلى‌الله‌عليه‌وآله» بود؛ عليّ«عليه‌السلام» در ملاء عام و در أنظار مردم به آن افتخار نمی‌کرد، و بر روی منبر در خطبه‌هایش در حالی که دشمنان و منافقان وکسانی که با او در حال نبرد و جنگ و ستیز بودند حضور داشتند آنرا عنوان نمی‌کرد:

«أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَ أَخُو رَسُولِ اللَّهِ، وَ أَنَا الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ وَ الْفَارُوقُ الْأَعْظَمُ، صَلَّيْتُ قَبْلَ النَّاسِ سَبْعَ سِنِينَ وَ أَسْلَمْتُ قَبْلَ إِسْلامِ أَبِي بَكْرٍ، وَ آمَنْتُ قَبْلَ إِيمَانِهِ».

سپس ابن أبی الحدید می‌گوید:

«آیا شما کسی را از أهل آن زمان سراغ دارید که این گفتهٔ عليّ«عليه‌السلام» را إنکار کند؟ و یا او را براین گفته عیب گیرد؟ و یا آنرا برای غیر او إدّعا کند؟ و یا به او بگوید: عليّ! تو در آغاز بعثت رسول‌الله«صلى‌الله‌عليه‌وآله» طفل بودی، پس اسلام تو بر مبنای تربیت و

تلقین محمد«صلی الله علیه و آله» بوده است، همانطوری که طفل، زبان فارسی و ترکی یا زبان دیگری را در زمان شیرخوارگی از دیگران میآموزد، پس این فخر نیست، و خصوصاً علیّ«علیه السلام» این بیان را زمانی گفت که أهل بصره و شام و نهروان با او در حال جنگ و ستیز بودند، و دشمنانش هرگونه از او عیب جوئی می‌کردند».

۵۶۷- ایمان أمیرمؤمنان علیّ«علیه السلام» بر أساس فطرت و معرفت همآنند ایمان ابراهیم خلیل بر أساس فطرت و معرفت بود:

ابن أبی الحدید در «شرح نهج البلاغة: ج ۱۳ ص ۲۴۹ طبع دار احیاء الکتب العربیة سنهٔ ۱۳۷۹ هق» در اینکه ایمان حضرت مولی‌الموحّدین امام علیّ«علیه السلام» بر أساس فطرت و معرفت همآنند ایمان پرچمدار توحید حضرت إبراهیم خلیل الرحمن«علیه السلام» بر أساس فطرت و معرفت بوده است نه با تربیت و تلقین و تقلید می‌گوید:

«حال علیّ‌بن أبیطالب«علیه السلام» در ولادت بر فطرت و ایمانش بر أساس فطرت قبل از بلوغ همچون حال ابراهیم خلیل الرحمن«علیه السلام» بوده است، چه اینکه أهل علم ذکر کرده‌اند: ابراهیم«علیه السلام» چون متولد شد (در میان غار متولد شد) مادرش او را در میان غار پنهان کرد، و کسی از حالش اطلاعی نداشت، پس ابراهیم«علیه السلام» چون بسنّی که أطفال، خوب و بد را تمییز می‌دهند (از هفت تا چهارده سال نوشته‌اند) رسید به مادرش گفت: پروردگار من کیست؟ مادرش گفت: پدر تو، ابراهیم گفت: پروردگار پدرم کیست؟

پس مادرش بانگ بر او زد و از او جدا شد، تا اینکه شب فرا رسید إبراهیم از شکاف غار بیرون آمد، پس ستاره‌ای را دید و گفت: اینست پروردگار من، پس ستاره چون غروب کرد، گفت: دوست ندارم غروب کنندگان را، پس چون ماه را دید که طلوع کرد گفت: اینست پروردگارم، پس چون ماه غروب کرد، إبراهیم گفت: اگر پروردگارم مرا هدایت نکند من از زمرهٔ قوم گمراه خواهم بود، پس چون روز شد، و آفتاب طلوع کرد، ابراهیم وقتی آفتاب را دید، گفت: اینست پروردگارم این بزرگتر است، پس چون آفتاب غروب کرد، ابراهیم گفت:

أی قوم! من بیزارم از آنچه که شما آنها را شریک آفریدگار جهان قرار داده‌اید، بدرستی که من بر أساس فطرت توحید، خالصانه پیش‌آوردم روی خود را برای کسی که آفرید آسمانها و زمین را، و نیستم من از شرک آورندگان بخداوند سبحان».

ابن أبی الحدید می‌گوید:

«و در پیرامون ایمان إبراهیم﴿علیه السلام﴾ بر أساس فطرت و معرفت خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ كَذٰلِكَ نُرِي إِبْرٰاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» الانعام: ۷۵).

یعنی: و هم چنین ما به ابراهیم ملکوت و باطن آسمانها و زمین را إرائه دادیم تا بمقام أهل یقین در شناخت و معرفت به ما برسد.

و بر این أساس بود اسلام صدیق أکبر علیّ بن أبیطالب﴿علیه السلام﴾ از اینرو ما نمیگوئیم: اسلام علیّ﴿علیه السلام﴾ در فضیلت مساوی با اسلام أبی‌بکر بود، چه‌اینکه علیّ بن أبیطالب﴿علیه السلام﴾ در طریق ایمانش بخداوند متعال اقتداء کننده بود به آنچه که خداوند متعال فرمود:

«إِنَّ أَوْلَى النّٰاسِ بِإِبْرٰاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هٰذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللّٰهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ» آل عمران: ۶۸).

سپس ابن أبی الحدید می‌گوید:

«و بس است تو را جهل و نادانی از معاند که توان پائین آوردن قدر و منزلت علیّ بن أبیطالب﴿علیه السلام﴾ را ندارد مگر بپائین آوردن قدر و منزلت رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾».

پس کسی نمی‌تواند - بر أثر جهل و دشمنی و خبث ولادت ... - قدر و منزلت حضرت مولی‌الموحّدین امام علیّ﴿علیه السلام﴾ را پائین آورد، مگر اینکه قدر و منزلت حضرت رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ را پائین آورد، چه اینکه خداوند متعال علیّ﴿علیه السلام﴾ را نفس رسولش﴿صلی الله علیه و آله﴾ دانست که فرمود:

«فَقُلْ تَعٰالَوْا نَدْعُ أَبْنٰاءَنٰا وَ أَبْنٰاءَكُمْ وَ نِسٰاءَنٰا و نِسٰاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنٰا وَ أَنْفُسَكُمْ» آل عمران: ۶۱).

آری: حضرت ابراهیم﴿علیه السلام﴾ در میان غار بدنیا آمد، و بر أساس فطرت و معرفت ایمان بپروردگار عالمیان آورد، و با چنین ایمانی، بتخانهٔ نمرود و نمرودیان را در هم کوبید، و پرچم دار توحید، لقب گرفت، و حضرت علیّ﴿علیه السلام﴾ در میان خانهٔ کعبه که إبراهیم﴿علیه السلام﴾ آنرا بناکرد بدنیا آمد، و بر أساس فطرت و معرفت ایمان به آفریدگار جهان آورد، تا اینکه روزی بر دوش أشرف مخلوقات و سید کائنات خاتم الأنبیاء و المرسلین حضرت محمد مصطفی﴿صلی الله علیه و آله﴾ پا نهاد و بتهای کعبه را در هم شکست، و مولای یکتا پرستان ملقّب شد: (مولی الموحدین).

۵۶۸- ایمان و عبادت أمیرمؤمنان عليّ«عليه‌السلام» در عالَم لاهوت قبل از آفرینش نظام ناسوت:

حضرت أمیرمؤمنان علیّ«عليه‌السلام» آنگونه که خداوند سبحان را در عالَم لاهوت شناخت و عبادت کرد در عالَم ناسوت إظهار نمود.

مرحوم شیخ مفید درکتاب شریف «أمالی» به أسنادش از أبی هیثم بن تیهان روایت کرده که حضرت رسول أکرم«صلّی‌الله‌علیه‌وآله» فرمود:

«بدرستی که خداوند عزّوجلّ آفرید أرواح را قبل از أجساد بدو هزار سال، و معلّق ساخت آنها را بعرش، و أمرکرد آنها را بتسلیم بر من، و طاعت برای من، و أول کسی که از مردها سلام بر من گفت، و إطاعتم نمود روح علیّ‌بن‌أبیطالب«عليه‌السلام» بود».

أهل تدبّر و صاحب نظران اندیشمند از این روایت، بخوبی حکمت عبادت حضرت أمیرمؤمنان علیّ«عليه‌السلام» قبل از بعثت رسول‌الله«صلّی‌الله‌علیه‌وآله» و ایمانش قبل از بلوغ را مییابند.

حضرت أمیرمؤمنان علیّ«عليه‌السلام» همانطوری که در عالَم لاهوت در تسلیم و إطاعت پیشگام بود، در عالم ناسوت نیز پیشرو بود، از اینرو بمولی الموحدین امام‌المتّقین أمیرالمؤمنین ملقّب شد، و معیار معرفت به آفریدگار جهان، و محور ایمان بخداوند سبحان و اسوهٔ إخلاص در عبادت و عمل برای أهل ایمان گردید.

در زیارت مخصوصهٔ حضرت أمیرالمؤمنین علیّ«عليه‌السلام» می‌خوانیم:

«أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ أَوَّلَ الْقَوْمِ إِسْلاٰماً، وَ أَخْلَصَهُمْ ايمٰاناً وَ أَشَدَّهُمْ يَقيناً - اَللّٰهُمَّ فَكَمٰا لَمْ يُؤْثِرْ فِي طٰاعَتِكَ شَكّاً عَلىٰ يَقينٍ، وَ لَمْ يُشْرِكْ بِكَ طَرْفَةَ عَيْنٍ صَلِّ عَلَيْهِ صَلاٰةً زٰاكِيَةً نٰامِيَةً يَلْحَقُ بِهٰا دَرَجَةَ النُّبُوَّةِ فِي جَنَّتِكَ، وَ بَلِّغْهُ مِنّٰا تَحِيَّةً وَ سَلاٰماً وَ آتِنٰا مِنْ لَدُنْكَ فِي مُوٰالاٰتِهِ فَضْلاً وَ إِحْسٰاناً وَ مَغْفِرَةً وَ رِضْوٰاناً إِنَّكَ ذُوالْفَضْلِ الْجَسيمِ بِرَحْمَتِكَ يٰا أَرْحَمَ الرّٰاحِمينَ».

یعنی: گواهی می‌دهم بر اینکه تو یا أمیرالمؤمنین بودی أوّل قوم در إسلام، و مخلص‌ترین آنها در ایمان، و ثابت‌ترین همه در یقین - بار خدایا پس همانطوری که علیّ«عليه‌السلام» راه نداد، در طاعت تو شکی را بر یقین خود، و یک چشم بهم زدن

چیزی را شریک تو قرار نداد، رحمت فرست بر او رحمت پاک فزاینده که برسد بوسیلهٔ آن بدرجهٔ نبوت در بهشت تو، و برسان به او از سوی ما پیروانش، تحیّت و سلام را و بده به ما از نزد خود در موالات او فضل و احسان و آمرزش و رضوان را زیرا تو صاحب فضل بزرگ هستی برحمت خودت أی أرحم الراحمین».

و توهّم بعضیها که: حضرت امام عليّ﴿عليه السلام﴾ پس از تأمّل و فاصلهٔ یک روز پس از عرضهٔ إسلام بر او ایمان آورده است، ناشی از ناآگاهی، و عدم شناخت اصولی بمقام والای إمامت و ولایت می‌باشد، اگر از وساوس شیطانی وکج اندیشی و مرض درونی نباشد.

٥٦٩- حقیقت ایمان أمیرمؤمنان عليّ﴿عليه السلام﴾ از بیان امام عليّ﴿عليه السلام﴾:

روایات بسیاری از لسان أهل بیت وحی﴿عليهم السلام﴾ حقیقت ایمان أمیرمؤمنان عليّ﴿عليه السلام﴾ را بیان می‌دارد که ذکر آنها نیاز به دهها بحث مستقل، و نوشتن چندین جلد کتاب تنها در همین موضوع دارد، و ما تنها بچند مورد از بیان آن حضرت﴿عليه السلام﴾ که در نهج البلاغهٔ شریف آمده تبرک میجوئیم:

١- فرمود: «**وَ اُومِنُ بِهِ أَوَّلاً بادِياً، وَ أَسْتَهْديهِ قَريباً هادِياً، وَ أَسْتَعينُهُ قاهِراً قادِراً وَ أَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ كافِياً ناصِراً**».(١)

یعنی: و ایمان میآورم بخداوند متعال (هستی و یکتائیش را یقین دارم) که أول و مبدأ أشیاء و هستی او بر همه هویدا است، و از او راه هدایت را می‌طلبم که به همه نزدیک و راهنما است، و از او یاری میجویم که غالب و توانا است، و به او توکل می‌کنم که مرا کافی و یاور است.

٢- فرمود: «**وَ نُؤْمِنُ بِهِ ايمانَ مَنْ عايَنَ الْغُيُوبَ، وَ وَقَفَ عَلَى الْمَوْعُودِ: ايماناً نَفىٰ إِخْلاصُهُ الشِّرْكَ، وَ يَقينُهُ الشَّكَّ، وَ نَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلاَّ اللّٰهُ وَحْدَهُ لا شَريكَ لَهُ، وَ أَنَّ مُحَمَّداً﴿صلى الله عليه وآله﴾ عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، شَهادَتَيْنِ تُصْعِدانِ الْقَوْلَ، وَ تَرْفَعانِ الْعَمَلَ: لايَخِفُّ ميزانٌ تُوضَعانِ فيهِ، وَ لا يَثْقُلُ ميزانٌ تُرْفَعانِ مِنْهُ**».(٢)

١- نهج البلاغة: خطبهٔ ٨٢ ص ١٨٢).
٢- نهج‌البلاغة: خطبهٔ ١١٣ ص ٣٥٢).

یعنی: و ایمان می‌آوریم بخداوند متعال، ایمان کسی که أسرار آفرینش را آشکارا ببیند، و به آنچه که وعده داده شده از نتائج أعمال (بهشت برای أهل ایمان، و جهنم برای کافران) آگاه باشد، ایمانی که اخلاصش، شرک را بزداید، و یقینش شک و تردید را از بین ببرد، و گواهی می‌دهیم که معبود بحق نیست مگر خدای یگانه که شریک ندارد، و گواهی می‌دهیم که حضرت محمد«ﷺ» بنده و فرستادهٔ او است، و این دو گواهی (از روی سویداء دل و خلوص نیّت) گفتار نیکو و کردار پسندیده را بسوی عرش إلهی بالا برده و مورد قبول درگاه إلهی گردد، کفّهٔ میزانی که چنین شهادتین را در آن نهند سبک نمی‌شود، و کفهٔ میزانی که چنین شهادتین را از آن بردارند هرگز سنگین نمی‌گردد (پس بدون چنین ایمان و شهادتین هیچ عملی قبول درگاه إلهی واقع نخواهد شد).

۳- فرمود: «**لاٰ تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ بِمُشٰاهِدَةِ الْعِيٰانِ، وَلٰكِنَ تُدْرِكُهُ الْقُلُوبُ بِحَقٰآئِقِ الْإِيمٰانِ**».(۱)

یعنی: خداوند سبحان را چشمهای سر آشکارا درک نمی‌کند، ولیکن دلها بوسیلهٔ حقائق ایمان او را درک می‌نماید (و از هر موجودی از موجودات نظام آفرینش بوجود آفریننده و علم و حکمت و تدبیر و قدرت و صفات جلال و جمالش پی برد).

۴- فرمود: «**وَ أَشْهَدُ أَنْ لاٰ إِلٰهَ إِلاَّ اللّٰهُ غَيْرَ مَعْدُولٍ بِهِ، وَ لاٰ مَشْكُوكٍ فيهِ، وَ لاٰ مَكْفُورٍ دينُهُ، وَ لاٰ مَجْحُودٍ تَكْوينُهُ، شَهٰادَةَ مَنْ صَدَقَتْ نِيَّتُهُ، وَ صَفَتْ دِخْلَتُهُ، وَ خَلَصَ يَقينُهُ وَ ثَقُلَتْ مَوٰازينُهُ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ الْمُجْتَبىٰ مِنْ خَلاٰئِقِهِ، وَ الْمُعْتٰامُ لِشَرْحِ حَقٰآئِقِهِ، وَ الْمُخْتَصُّ بِعَقٰآئِلِ كَرٰامٰاتِهِ، وَ الْمُصْطَفىٰ لِكَرٰآئِمِ رِسٰالاٰتِهِ وَ الْمُوَضَّحَةُ بِهِ أَشْرٰاطُ الْهُدىٰ، وَ الْمَجْلُوُّ بِهِ غِرْبيبُ الْعَمىٰ**».(۲)

یعنی: و گواهی میدهم که معبودی بحق نیست جز خداوند یکتا که مانندی برای او نبوده، و در هستیش شک و تردید نیست، و دین و آفرینشش را انکاری نیست، همچون گواهی کسی که نیت او راست (از صمیم دل) و باطنش (از ریاء و خود نمائی) پاکیزه و یقین و باورش (از شبهات) پاک، و میزان‌های أعمالش سنگین و کردار نیکش بسیار باشد.

۱- نهج‌البلاغة خطبهٔ ۱۷۸ ص ۵۸۲).

۲- نهج‌البلاغة: خطبهٔ ۱۷۷ ص ۵۷۸).

و گواهی می‌دهم که حضرت محمّد«صلی الله علیه و آله» بنده و فرستادۀ خداوند متعال است که از بین خلائق انتخاب شده تا فرامین آسمانی را به مردم برساند و جوامع بشری را بسوی کمال انسانی رهنمون سازد، و او«صلی الله علیه و آله» به ألطاف گرانبهای إلهی اختصاص یافته، و برای رساندن رسالتهای کریمانۀ او به بندگانش برگزیده شده، و بسبب او نشانه‌های هدایت وکمال، و سعادت و رستگاری آشکار، و راههای تاریک کوری و گمراهی و جهل و نادانی تجلّی یافته و روشن شده است تا بندگانش در آن سقوط ننمایند.

۵- فرمود: «**وَ إِنِّي لَعَلىٰ يَقينٍ مِنْ رَبِّي وَ غَيْرِ شُبْهَةٍ مِنْ ديني**».[۱]

یعنی: و هر آینه من بدون کمترین تردید، بر مبنای یقین از پروردگارم هستم، و کمترین شک و شبهه‌ای در دینم ندارم.

حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین علیّ«علیه السلام» هرگز تردیدی در حق نداشته که خود نفس حق بوده است، چه اینکه او بادیدۀ بصیرت عقل که خود نفس عقل کل وکل عقل بود أسرار آفرینش را درک کرده و همۀ حقایق را دریافت، از اینرو بدیدن آنها حکم داد که: «**لَوْ كُشِفَ الْغِطآءُ مَا ازْدَدْتُ يَقيناً**» اگر پرده از روی نظام آفرینش برداشته شود، بر یقین من افزوده نمی‌شود، پس در پشت حجابها همانرا می‌بینم که اگر کنار زده شود می‌بینم.

۵۷۰- حضرت أمیرالمؤمنین علیّ«علیه السلام» در بالاترین افق ایمان و یقین:

آری: حضرت مولی الموحّدین«علیه السلام» حقایق نظام آفرینش را بی پرده دیده و آهنگ کلّی عالَم هستی را شنیده و در بالاترین افق یقین دربارۀ پروردگارش گام نهاده بود، و همۀ ذرات و روابط آنها را در پهنۀ عالَم وجود در جدی‌ترین هدف دیده بود، و انسان را جلوه گاهی از مشیت إلهی و تجسّمی از حکمت ربّانی مشاهده کرده بود و کسی تا به آخرین مرحلۀ یقین نائل نشود نمی‌تواند، از چنین نگرشی برخوردار گردد، از اینرو:

۶- فرمود: «**وَ إِنَّ مَعِيَ لَبَصيرَتي مٰا لَبَّسْتُ عَلىٰ نَفْسي وَ لاٰ لُبِّسَ عَلَيَّ**».[۲]

۱- نهج البلاغة: خطبۀ ۲۲ ص ۸۱).

۲- نهج‌البلاغة: خطبۀ ۱۰ ص ۶۱).

یعنی: «و بتحقیق بینائی‌ام همواره با من است و هرگز از من جدا نمی‌شود، من هرگز أمری را بر خود مشتبه نساخته‌ام، و هیچکس هم نتوانسته واقعیتی را بر من مشبته سازد».

اینست معنای بینایی انسان کامل که خود را نفریبد تا فریب دیگران را نخورد، صدای خود (ندای درونی) را بشنود تا توان شنیدن صدای دیگران را بدست آرد، خود را بشناسد، تا بتواند دیگران را بشناسد، خود را ببازی نگیرد تا بازیچهٔ دیگران قرار نگیرد، أندیشهٔ جدّی دربارهٔ خود داشته باشد، تا اندیشه‌های غرض آلود و أفکار مسموم دیگران او را نفریبد و مسمومش نسازد، خود را نشکند تا کسی درصدد شکست او بر نیاید، چشمش را باز کند تا کورش نکنند و در چاه ضلالت گرفتارش ننمایند، خویشتن خویش را بشوخی و مسخرهٔ نگیرد تا کسی او را بشوخی و مسخره نگیرد...

حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ«عليه السلام» در این بیان کوتاه به یک قانون کلّی لایتغیّر إشاره فرمود که: هیچ قدرت و عامل سقوط و انحطاط، راهی به شخصیت و انسانیت و کمال آدمی ندارد، زیرا خداوند متعال شخصیت و انسانیت و کمال را در یک منطقهٔ ممنوعه قرار داده است که تنها خود انسان می‌تواند حریم آنرا بدرد و إجازهٔ ورود أجانب و بیگانگان را به آن منطقه بدهد.

اگر انسان با دست خود حرمت این منطقه را نشکند، هرگونه وسیلهٔ فریب و شکست و إخلال که تصور گردد، از سطوح ظاهری شخصیت انسان عبور می‌کند، أما نمی‌تواند وارد آن منطقهٔ ممنوعه گردد.

چنانچه مطالعهٔ دقیق در شخصیت مردان بزرگ تاریخ این معنی را بخوبی اثبات می‌کند که همهٔ عوامل فتنه و فساد و فریبکاری و نابینائی و انحطاط و شکست در حیات، پیرامون آنها راگرفته بود، أما چون آنان به وسیلهٔ هشیاریها و تزکیهٔ نفس و آشنایی بخویشتن خویش و هدف گیری معقول در زندگی، سدّ پولادینی دور منطقهٔ شخصیت خود کشیده بودند که هیچ یک از آن عوامل نتوانست بر شخصیت آنها ضربه‌ای وارد سازد.

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ كَذٰلِكَ جَعَلْنا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوّاً شَياطينَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ يُوحي بَعْضُهُمْ إِلىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوراً وَ لَوْ شاءَ رَبُّكَ ما فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَ ما يَفْتَرُونَ وَ لِتَصْغىٰ إِلَيْهِ أَفْئِدَةُ الَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ لِيَرْضَوْهُ وَ لِيَقْتَرِفُوا ما هُمْ مُقْتَرِفُونَ» الانعام: ۱۱۲-۱۱۳).

یعنی: و بدینسان برای هر پیغمبری دشمنی از شیاطین انس و جن قرار دادیم که آنها برخی با برخی دیگر سخنان آراسته ظاهر فریب إظهار می‌کنند، و اگر پروردگار تو میخواست چنین نبود (این امتحان است که باید باشد) پس تسلیم مشیّت حق باش، و اینها را با دروغ و فریبشان واگذارکه به کیفر خود خواهند رسید (تا به گفتار فریبندهٔ آنها) آنانکه به آخرت ایمان نیاوردند دل می‌سپارند و به آن خشنود باشند، و تا فریب‌خوردگان نیز به عاقبت بد فریب دهندگان گرفتار شوند.

پس شیاطین انس و جن جهت ضربه زدن بشخصیت پیامبران هیچ راهی را فرو گذار نکردند، أما نه تنها پیامبران بجهت شناخت عظمت شخصیت، نگهبانی منطقهٔ شخصیت خود را بعهده گرفته و إجازهٔ ورود أجانب و بیگانگان را به آن ندادند، بلکه مؤمنان راستین إجازهٔ ورود بیگانگان را به منطقهٔ شخصیت خود ندادند، و خداوند متعال نیز در دفاع از آن منطقه پیروزشان می‌ساخت:

«إِنَّ اللّٰهَ يُدافِعُ عَنِ الَّذينَ آمَنُوا - وَ إِنَّ اللّٰهَ عَلىٰ نَصْرِهِمْ لَقَديرٌ» الحج: ۳۸-۳۹).

«إِنّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَ الَّذينَ آمَنُوا فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهادُ» غافر: ۵۱).

پس راه برای ورود بی قید و شرط شیاطین جن و انس بمنطقهٔ شخصیت بی ایمانان همواره باز است که شیطان گفت: «ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْديهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمانِهِمْ وَ عَنْ شَمائِلِهِمْ وَ لا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شاكِرينَ» الاعراف: ۱۷).

و خداوند فرمود: «إِنّا جَعَلْنَا الشَّياطينَ أَوْلِياءَ لِلَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ» الاعراف: ۲۷).

کسی که حریم شخصیت خویش را پاس ندارد نامحرمان به شکلهای گوناگون وارد منطقهٔ حریم او شده و آنرا جولانگاه تاخت و تاز خود قرار می‌دهند.

درس یکصد و دوازدهم:

۵۷۱- مؤمنان راستین کیانند؟

در بحث سابق از لسان وحی و أهل بیت وحی صلوات‌اللّٰه علیهم بیان شد که شیاطین جن و انس نمیتوانند در منطقهٔ صاحبان شخصیت راستین از أنبیاء و رسولان إلهی و جانشینان بحق آنان صلوات‌اللّٰه علیهم أجمعین بالأصالة، و مؤمنان راستین بالتبع وارد شوند، و راه برای ورود بی قید و شرط شیاطین بمنطقهٔ شخصیت بی ایمانان - خواه بکلی فاقد ایمان و خواه مدعیان دروغین ایمان باشند - باز است که شیطان سوگند یاد کرد که از طرق و راه‌های مختلف وارد خواهد شد:

«قٰالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلاّٰ عِبٰادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ» ص: ۸۲-۸۳).

در این بحث اجمالاً بسراغ مؤمنان راستین میرویم تا با شناسائی آنها، دیگران را نیز خواهیم شناخت، و راه با آگاهی برای پیوستن به هریک از دو گروه برای همه باز است.

بسیاری از آیات قرآن کریم و روایات متواترهٔ وارده از أهل بیت وحی معصومین صلوات‌اللّٰه علیهم أجمعین مؤمنان راستین را چنین وصف و معرفی کرده‌اند:

مؤمنان راستین کسانی هستند که: از طریق براهین عقلیهٔ قاطعه، و أدلّهٔ نقلیهٔ واضحه ... اعتقاد قلبی بیکتائی آفریدگار جهان و به جمیع صفات جلالیه و جمالیهٔ خداوند سبحان، و بتمام پیامبران و رسولان إلهی و به همهٔ کتب آسمانی(۱۰۴) کتاب که بر رسولان إلهی (۳۱۳) رسول نازل گردیده، و به أولیاء اللّٰه تعالی و جانشینان معصومین (دوازده إمام معصوم) صلوات‌اللّٰه علیهم أجمعین، و به روز قیامت داشته باشند، و به همهٔ آنها بدون کمترین تردید در دلشان اعتقاد، و با زبانشان إقرار و تصدیق نمایند، و ملتزم به لوازم آنها- فعلاً - از فرائض و طاعات و - ترکاً - از محرمات و گناهان گردند.

خداوند متعال می‌فرماید:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذينَ إِذٰا ذُكِرَ اللّٰهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ إِذٰا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيٰاتُهُ زٰادَتْهُمْ إِيمٰاناً وَ عَلىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ الَّذينَ يُقيمُونَ الصَّلاٰةَ وَ مِمّٰا رَزَقْنٰاهُمْ يُنْفِقُونَ أُولٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقّاً» الأنفال: ۲-۴).

یعنی: جز این نیست: مؤمنان راستین تنها کسانی هستند که هرگاه ذکری از خداوند متعال شود دلشان ترسان و لرزان گردد، و هرگاه آیات إلهی بر آنان تلاوت گردد بر ایمانشان افزوده شود، و تنها بر پروردگارشان توکل می‌کنند، آنانکه با حضور قلب، نماز را بپای می‌دارند، و بعضی از آنچه راکه روزیشان کردیم به مستمندان و تهیدستان انفاق نمایند، تنها آنان مؤمنان راستین می‌باشند و بس.

و می‌فرماید: «**قَالَتِ الأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلٰكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ - إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ أُولٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ**» الحجرات:۱۴-۱۵).

یعنی: أی رسول ما! عربهائی گفتند: ما ایمان آوردیم، بگو به آنها: شما ایمان نیاوردید، بلکه اسلام آوردید، زیرا ایمان هنوز در قلبهاتان داخل نشده (ایمان اعتقاد قلبی و اقرار به زبان و عمل به أرکان است، شما اعتقاد ندارید) - منحصراً مؤمنان راستین کسانی هستند که بخداوند متعال و رسولش«ﷺ» ایمان آوردند که پس از آن هیچگاه شک و تردیدی را به دل راه ندهند، و در راه عقیده و ایمان با مال و جانشان جهاد کنند، اینان بحقیقت مؤمنانند و بس.

و می‌فرماید: «**وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللّٰهِ وَ مَلاٰئِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لاٰ نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ**» البقرة: ۲۸۵).

یعنی: و مؤمنان راستین کسانی هستند که تماماً بخداوند متعال و فرشتگان و کتب آسمانی و رسولانش ایمان دارند و می‌گویند: ما فرقی بین رسولان إلهی در ایمان به همۀ آنها، نمی‌گذاریم.

اینان دارای شخصیتهای راستین و واقعی می‌باشند، که هرگز دستخوش هوا و هوس و بازیچه قرار نمی‌گیرد، و بی‌شخصیتها نمی‌توانند آنرا آلوده سازند.

۵۷۲- دوگونگی شخصیتها:

پرواضح و روشن است که شخصیت‌ها بدو دستۀ کلی تقسیم می‌شوند:

أول: شخصیتهای واقعی و راستین که بر أساس واقعیتها استوار است، و شیاطین انس و جن نمی‌توانند در منطقۀ آن وارد گردند، و هرگز با تکذیبها، تخریبها وکتمانها و ... از بین نمی‌رود همآنند شخصیتهای أنبیاء و رسولان إلهی و جانشینان معصومین آنها صلوات‌اللّه علیهم أجمعین و پیروان راستین آنها.

دوم: شخصیتهای سفارشی، کاذب، دروغین و مصنوعی که با تعریف و سفارش می‌آید، و با تکذیب و تخریب از بین می‌رود، چون شخصیتهای مادی و دروغین و سفارشی و ... که بیشترین شخصیتهای سیاسی و فرمانروایان و ... جهان را تشکیل می‌دهد که با شعار و زنده بادگفتن قبل از ظهر کسب می‌شود، و با مرده باد گفتن بعد از ظهر از دست می‌رود.

شخصیتهای فرمانروایان، حکمرانان، مزدوران و سرسپردگان آنها در تاریخ بشری از این قبیل است که شاه، حاکم، رئیس جمهور، فرمانروای یک مملکت روزی، أولین شخصیت آن کشور و بر همهٔ مردم حکم میراند و فرمانروا است، و روز دیگر آنچنان سقوط می‌کند که حتی حق زندگی کردن در همان مملکت را هم ندارد.

از اینرو بزرگان دین و رهبران مذهبی پیشین بر این اعتقاد بودند که:

چون شخصیت روحانیت واقعی است، نباید دور شخصیت کاذب بچرخد مگر آنکه با شرائط لازم بتواند حکومت را در خدمت دیانت قرار دهد، و روحانیت مسئول اعتقاد مردم است و باید ثبات داشته باشد، و حکومت مسئول اقتصاد مردم و این ثبات ندارد، و تا زمینهٔ تشکیل حکومتی که در خدمت دیانت باشد فراهم نگردد، نباید روحانیت درصدد آن برآید، پس اگر یک روحانی بدون وجود شرائط لازم میل بشخصیت کاذب نماید از شخصیت واقعی سقوط خواهد نمود.

از اینرو حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین علیّ «عليه السلام» می‌فرماید: «بدنبال شخصیتهای کاذب نروید، و شخصیتهای کاذب و دروغین دنیا را برای أهلشان واگذارید» چه اینکه شخصیتهای کاذب، روحانیت را از مسئولیت بسیار سنگینش باز می‌دارد، و آنانکه دارای شخصیتهای کاذبند سعی می‌کنند که صاحبان شخصیتهای راستین را بسوی خود جذب و بر شخصیتهای آنها خدشه وارد سازند.

پر واضح و روشن است که شخصیتهای کاذب روی مدال و میز و صندلی و مقام و ریاست و پستی که به او واگذار شده است دور میزند، وقتی مدال و ... را از او بگیرند، می‌شود مانند دیگر مردم، تازه اگر بتواند بین آنان زندگی کند، أما یک روحانی با شخصیت که دست از مسئولیت پایدار خود که حراست از دیانت است برندارد، کسی نمی‌تواند شخصیتش را از او بگیرد، حبس و حصر و زندان و تبعید و مرگ در این راه، شخصیت او را فزونی می‌دهد بخلاف شخصیتهای کاذب و سفارشی و دروغین و ...

۵۷۳- مؤمنان راستین از بیان حضرت أمیرالمؤمنین«علیه السلام»:

روایات صحیحهٔ وارده از أهل بیت وحی صلوات‌الله علیهم أجمعین در این باب بقدری زیاد است که عُشر آنها در بیان مختصر ما نگنجد، و ما تنها به فرازهائی از بیانات حضرت مولی‌الموحّدین أمیرالمؤمنین علیّ«علیه السلام» که در نهج البلاغهٔ شریف آمده است؛ إشاره می‌کنیم تا هر که بخواهد در راستای مؤمنان راستین قرار گیرد، و مؤمنان دروغین را شناسائی کرده آنها را از مؤمنان راستین جدا سازد:

۱- حضرت أمیرالمؤمنین علیّ«علیه السلام» فرمود:

«وَ اعْلَمُوا عِبادَ اللهِ! أَنَّ الْمُؤْمِنَ يَسْتَحِلُّ الْعامَ ما اسْتَحَلَّ عاماً أَوَّلَ، وَ يُحَرِّمُ الْعامَ ما حَرَّمَ عاماً أَوَّلَ، وَ إِنَّ ما أَحْدَثَ النّاسُ لا يُحِلُّ لَكُمْ شَيْئاً مِمّا حُرِّمَ عَلَيْكُمْ، وَ لكِنِ الْحَلالُ ما أَحَلَّ اللّٰهُ وَ الْحَرامُ ما حَرَّمَ اللّٰهُ».(۱)

یعنی: و أی بندگان خداوند سبحان بدانید! همانا مؤمن راستین کسی است که در این سال حلال می‌داند آنچه راکه در سال گذشته حلال می‌دانست، و اکنون حرام میداند آنچه را که در سال پیش حرام می‌شمرده است (پس مؤمنان راستین چیزی را حلال یا حرام میدانند که حلّیت و حرمت آن از طریق کتاب و سنّت ثابت شده باشد که هیچگاه تغییر پذیر نیست زیرا **«حَلالُ مُحَمَّدٍ حَلالٌ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ، وَ حَرامُهُ حَرامٌ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ»** بخلاف مؤمنان دروغین که بر أثر فساد عقیده و أمیال نفسانی به رأی و اجتهاد غلط خود حلال و حرام إلهی را بعناوین گوناگون شیطانی تغییر می‌دهند، و بر خلاف حکم إلهی حکم می‌نمایند: **«وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِما أَنْزَلَ اللّٰهُ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْكافِرُونَ - هُمُ الظّالِمُونَ - هُمُ الْفاسِقُونَ»** المائدة: ۴۴-۴۵ و ۴۷).

«يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لاتُحَرِّمُوا طَيِّباتِ ما أَحَلَّ اللّٰهُ لَكُمْ وَ لاتَعْتَدُوا إِنَّ اللّٰهَ لايُحِبُّ الْمُعْتَدينَ» المائدة: ۸۷). **«وَ لاتَقُولُوا لِما تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هٰذا حَلالٌ وَ هٰذا حَرامٌ لِتَفْتَرُوا عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ لا يُفْلِحُونَ»** النحل: ۱۱۶).

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۷۵ ص ۵۷۳).

و بتحقیق بدعتهایی راکه مردم در دین مبین اسلام بوجود آورده‌اند (أحکامی راکه خلفای دروغین سه‌گانهٔ شوم بر خلاف موازین اسلام، و بدعتهائی راکه در دین بوجود آوردند) حلال نمی‌گرداند آنچه راکه بر شما قبلاً حرام شده بود، بلکه حلال آنستکه خداوند متعال آنرا حلال کرده، و حرام آنستکه خداوند سبحان آنرا حرام کرده باشد».

۲- و فرمود«علیه السلام»:

«وَ إِنَّما یَنْظُرُ الْمُؤْمِنُ إِلَی الدُّنْیا بِعَیْنِ الاِعْتِبارِ، وَ یَقْتٰاتُ مِنْها بِبَطْنِ الْاِضْطِرارِ، وَ یَسْمَعُ فیها بِاُذُنِ الْمَقْتِ وَ الْإِبْغاضِ، إِنْ قیلَ: أَثْریٰ قیل: أَکْدیٰ، وَ إِنْ فُرِحَ لَهُ بِالْبَقٰاءِ حُزِنَ لَهُ بِالْفَنٰاءِ، هٰذٰا وَ لَمْ یَأْتِهِمْ یَوْمٌ فیهِ یُبْلِسُونَ».(۱)

یعنی: و از صفات و خصال حتمی مؤمن راستین آنستکه: او با چشم عبرت و آگاهی و بینش به دنیا و متاع و حوادث و لذات و شهوات ... آن می‌نگرد، و به أندازهٔ نیاز و کفاف از امور دنیا اکتفاء می‌کند، و باگوش خشم و دشمنی (گفتار دربارهٔ دنیا را) میشنود (و أما حال انسان در دنیا) اگر گفته شود: فلانی توانگر و بی نیاز است (پس از چندی) گفته می‌شود: فقیر و بی چیز و نیازمند شد، اگر روزی ببقاء و هستیش شادگردند، روز دیگر بفناء و نیستیش أندوهگین و غمناک شوند، اینست حال انسان در دنیا، و حال آنکه نیامده است روزی (قیامت) که در آن روز (دنیا پرستان و شخصیت باختگان بر أثر سختی عذاب و گرفتاری جاوید از رحمت خداوند متعال و آسودگی) نومید می‌شوند.

۳- و در وصف مؤمن فرمود:

«وَاعْلَمُوا عِبٰادَ اللّٰهِ أَنَّ الْمُؤْمِنَ لاٰ یُمْسي وَ لاٰ یُصْبِحُ إِلاّٰ وَ نَفْسُهُ ظَنُونٌ عِنْدَهُ، فَلاٰ یَزالُ زٰارِیاً عَلَیْهٰا وَ مُسْتَزیداً لَهٰا، فَکُونُوا کَالسّٰابِقینَ قَبْلَکُمْ، وَ الْمٰاضینَ أَمٰامَکُمْ، قَوِّضُوا مِنَ الدُّنْیا تَقْویضَ الرّٰاحِلِ وَ طَوُّوْهٰا طَیَّ الْمَنٰازِلِ».(۲)

یعنی: و أی بندگان خداوند متعال بدانید! همانا مؤمن راستین کسی است که شب را صبح نمی‌کند، و صبح را بشب نمیرساند مگر آنکه بنفس خود بدگمان است، و پیوسته از نفس خویش عیب‌جویی می‌کند، و زیادتر از (اطاعت و بندگی که) نموده از نفسش می‌طلبد (از اینرو نفس أمارهٔ بالسوء نمی‌تواند بر مؤمن راستین

۱- نهج البلاغة: بخش حکمتها و مواعظ إمام«علیه السلام» رقم ۳۵۹ ص ۱۲۵۷).

۲- نهج‌البلاغ: خطبهٔ ۱۷۵ ص ۵۶۶).

تسلط یابد و شیاطین انس و جن نمی‌توانند در منطقهٔ شخصیت مؤمن وارد گردند و او را بفریبند، پس مؤمن راستین همواره نفس خویش را مدیون می‌داند، و همهٔ راههای غرور را بر روی نفسش می‌بندد).

پس شما أی بندگان خداوند سبحان همآنند آن دسته از پیشینیان خود باشید که از شما (برحمت إلهی) پیشی گرفتند، و از جلوی روی شما گذشتند، آنها از دنیا خیمه‌ای بر پا ساختند خیمهٔ کوچ کننده (و مدتی در آن زندگی کردند) و آنرا بسر رساندند همآنند طی کردن منزلها (که هیچگونه دلبستگی بدنیا و متاع آن از خود در آن نشان ندادند).

۵۷۴- تنظیم برنامه و بهره‌گیری مؤمنان راستین از عمرشان:

حضرت أمیرمؤمنان عليّ «عليه السلام» در منظم و با برنامه بودن مؤمنان راستین در تمام أبعاد زندگی، و حدّأکثر بهره‌گیری آنان از عمرشان فرمود:

«لِلْمُؤْمِنِ ثَلاثُ ساعاتٍ: فَساعَةٌ يُناجِي فيها رَبَّهُ، وَ ساعَةٌ يَـرُمُّ مَـعاشَهُ، وَ ساعَةٌ يُخَلِّي بَيْنَ نَفْسِهِ وَ بَيْنَ لَذَّتِها فيما يَحِلُّ وَ يَجْمُلُ، وَ لَيْسَ لِلْعاقِلِ أَنْ يَكُونَ شاخِصاً إلاّ في ثَلاثٍ: مَرَمَّةٍ لِلْمَعاشِ، أَوْ خُطْوَةٍ في مَعادٍ، أَوْ لَذَّةٍ في غَيْرِ مُحَرَّمٍ». (۱)

یعنی: مؤمن راستین کسی است که أوقات شبانه روزی خود را به سه دسته تقسیم کند:

۱- ساعتی (هشت ساعت) که در آن عبادت و بندگی و با پروردگارش راز و نیاز می‌کند.

۲- ساعتی (هشت ساعت) که در آن معاش (نیازمندیهای زندگی) خود را إصلاح می‌نماید.

۳- ساعتی (هشت ساعت) که بین خویش و بین لذّت و خوشی آنچه حلال و نیکو است آزاد گذارد (هشت ساعت را بخواب و خوراک و بهره‌گیری از لذائذ دنیوی حلال اختصاص دهد).

هدف از اختصاص دادن هر قسمتی را بکاری آن است که: مؤمن راستین در تمام أبعاد زندگی دارای نظم و برنامهٔ خاص، و از تمام ساعات که دقائق عمرش در مسیر تکامل در دو بُعد مادی و معنوی، معاش و معاد، اعتقادی و اقتصادی، روحی و جسمی، و دنیوی و اخروی بهره می‌گیرد، و عمرش را هرگز بیهوده تلف نکرده و فرصت را از دست نمیدهد.

۱- نهج البلاغة: بخش حکمتها و مواعظ امام «عليه السلام» رقم: ۳۸۲ ص ۱۲۷۱).

برای هیچ مؤمن خردمند (حسب مقتضای عقل عملی) روانیست که سفر کند مگر به یکی از جهات سه گانه:
۱- جهت اصلاح معاش (تجارت و داد و ستد و کار ...).
۲- جهت أمر معاد (مانند سفر حج، و زیارت مشاهد مشرفه، و جهاد در راه حق و حقیقت، و تحصیل علم و کمال و دفاع از نوامیس إسلام و دفع شرّ کفار و منافقین و متجاوزین).
۳- بهره‌گیری از لذائذ مادی در حدّ مشروع (مانند سفر بمناطق خوش آب و هوا جهت سلامتی و تندرستی، و عبرت گرفتن از زندگی پیشینیان، و آشنایی به آداب و عادات و رسومات قبایل مختلف و مشاهدهٔ آثار تاریخی ...).

۵۷۵- صلابت و پایداری مؤمنان راستین در دین:
حضرت أمیرمؤمنان عليّ «عليه السلام» در وصف مؤمنان راستین و صلابت آنان در دین فرمود:
«اَلْمُؤْمِنُ بِشْرُهُ في وَجْهِهِ، وَ حُزْنُهُ في قَلْبِهِ، أَوْسَعُ شَيْءٍ صَدْراً، وَ أَذَلُّ شَيْءٍ نَفْساً، يَكْرَهُ الرِّفْعَةَ، وَ يَشْنَأُ السُّمْعَةَ، طَويلٌ غَمُّهُ، بَعيدٌ هَمُّهُ، كَثيرٌ صَمْتُهُ، مَشْغُولٌ وَقْتُهُ، شَكُورٌ صَبُورٌ، مَغْمُورٌ بِفِكْرَتِهِ، ضَنينٌ بِخَلَّتِهِ، سَهْلُ الْخَليقَةِ، لَيِّنُ الْعَريكَةِ، نَفْسُهُ أَصْلَبُ مِنَ الصَّلْدِ، وَ هُوَ أَذَلُّ مِنَ الْعَبْدِ».(۱)

يعنى: مؤمن راستین خوشروئی و حسن معاشرت در چهره‌اش، و اندوهش در دلش می‌باشد، سینه‌اش از هر چیز گشاده‌تر (سعهٔ صدر و دید بلندش از فرش تا عرش، و بردباریش در حوادث، و شکیبائیش در سختیها، و صبرش در مصائب بی‌أندازه می‌باشد) و نفسش از هر چیز در نزدش خوارتر (تواضع و فروتنی‌اش بسیار) از خودخواهی و استبداد و سرکشی و خیره سری بدش می‌آید، و ریاء و خودنمائی را دشمن دارد (بر أثر تفکر و اندیشه در دو نظام طبیعت و دیانت، در امور دین و دنیا) خاموشی‌اش بسیار است، أوقات شبانه روزیش (در امور دین و دنیا و طاعت و بندگی خداوند متعال و بهره‌گیری از لذائذ مشروع دنیا) مشغول و گرفته است (عمرش هیچگاه بیهوده تلف نمی‌شود) همواره نعمتهای إلهی را سپاسگزار و در بلاها و سختیها بسیار شکیبا می‌باشد.

در فکر و اندیشه‌اش (در بندگی و پایان کار و نجات اسلام و مسلمین و دفاع از کیان اسلام و نوامیس قرآن کریم، و نشر مکتب نجات بخش أهل بیت وحی علیهم صلوات‌اللّٰه) فرو رفته به درخواست خود از دیگری بخل می‌ورزد، اظهار حاجت و نیاز به دیگران نمی‌کند، خوی او هموار (دارای فضائل أخلاقی و کمالات نفسانی) طبیعتش نرم (متکبر و سرکش و خودخواه و خود محور و مستبد و سختگیر نیست) نفس او (در أمر دین بسیار دلیر، و از سنگ حکم سخت‌تر است، در حالی که در مقابل أهل ایمان و تقوی، و صاحبان فضیلت و کمال ... بسیار متواضع و فروتن و بیش از بردگان در خود فروتنی نشان می‌دهد. «**أَشِدَّآءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيْنَهُمْ**» الفتح: ۲۹).

حضرت امام صادق«علیه السلام» فرمود:

«**إِنَّ الْمُؤْمِنَ أَشَدُّ مِن زُبَرِ الْحَدِيدِ، إِنَّ زُبَرَ الْحَدِيدِ إِذَا دَخَلَ النَّارَ تَغَيَّرَ، وَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَوْ قُتِلَ ثُمَّ نُشِرَ ثُمَّ قُتِلَ لَمْ يَتَغَيَّرْ قَلْبُهُ**».

یعنی: به تحقیق مؤمن راستین در عقائد خویش محکمتر از تکۀ آهن است، چه اینکه تکۀ آهن هرگاه داخل کورۀ آتش شود تغییر می‌یابد، که صورتش سرخ و سیرتش نرم می‌گردد (هم صورت و هم سیرت را می‌بازد) و به تحقیق مؤمن راستین اگر در راه دین و حفظ معتقداتش کشته شود، سپس زنده گردد، و بار دیگر کشته شود، کمترین تغییری در درونش پدید نمی‌آید، چه رسد به بیرون که نمایانگر درون است، پس مؤمنان راستین هیچگاه چهره عوض نمی‌کنند و هرگز خود را نمی‌بازند، و دست از معتقداتشان بر نمی‌دارند، و هیچ یک از شیاطین انس و جن نمی‌تواند در منطقۀ شخصیت آنها نفوذ کرده، و شخصیت آنان را خدشه‌دار کند.

آری! مؤمنان راستین پیرو أمیرمؤمنان هستند که هیچ أجنبی و بیگانه‌ای هرگز نتوانست در منطقۀ شخصیت او وارد گردد که خود فرمود:

«**وَ إِنَّ مَعِيَ لَبَصِيرَتِي، مَا لَبَّسْتُ عَلَى نَفْسِي، وَ لَا لُبِّسَ عَلَيَّ**».[1]

یعنی: و به تحقیق بینائی‌ام آنچنان با ذاتم آمیخته است که هرگز از من جدا نمی‌شود، چه اینکه من خود را آنگونه که باید شناخته‌ام، از اینرو هیچگاه خود را

۱- نهج البلاغة، خطبۀ ۱۰ ص ۶۱.

ببازی نگرفتم وکسی هم نتوانست مرا بازیچهٔ خود قرار دهد، تنها چنین انسانی می‌تواند راهبر انسانها بسوی انسانیت باشد که فرمود:

«وَ إِنِّي لَعَلىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي، وَ مِنْهاجٍ مِنْ نَبِيِّي، وَ إِنِّي لَعَلَى الطَّرِيقِ الْواضِحِ أَلْقُطُهُ لَقْطاً ،أُنْظُرُوا أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ فَالْزَمُوا سَمْتَهُمْ، وَاتَّبِعُوا أَثَرَهُمْ. فَلَنْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ هُدًى، وَلَنْ يُعِيدُوكُمْ فِي رَدًى، فَإِنْ لَبَدُوا فَالْبُدُوا وَ إِنْ نَهَضُوا فَانْهَضُوا. وَلا تَسْبِقُوهُمْ فَتَضِلُّوا، وَلاتَتَأَخَّرُوا عَنْهُمْ فَتَهْلِكُوا».(۱)

یعنی: و به تحقیق من هر آینه در حرکت به سوی کمال انسانی از جانب پروردگارم بر أساس برهان قاطع و دلیل واضح استوارم، و بر مسیر راست پیغمبر خویش سیر می‌کنم، و به تحقیق من هر آینه راه حق را (از روی بینائی و آگاهی کامل در میان راههای نادرست) پیدا نموده در آن حرکت می‌کنم.

أی مسلمانان جهان در هر عصر و زمان و مکان به دقت نگاه کنید به أهل بیت پیغمبر خود (أمیرالمؤمنین علیّ و فرزندان معصومینش صلوات‌اللّه علیهم أجمعین) و از طریقهٔ آنها جدا نشوید، رفتارشان را سرمشق و معیار زندگی انسانی خود قرار دهید، و تنها از آنها پیروی کنید که هرگز شما را از راه راست بیرون نمیبرند، و به سوی گمراهی و انحطاط نمیکشانند، پس اگر آنان (در أمر حکومت جهت حفظ مصلحت دین) سکوت کردند (قیام ننمودند تا دین محفوظ به ماند) شما نیز از آنان پیروی کنید و راه سکوت را در أمر حکومت اختیار کنید، تا دیانت حفظ گردد، و اگر آنان در أمر دین قیام کردند شما نیز قیام کنید (تا دیانت أبزار کار فرمانروایان و حاکمان زر و زور و تزویر قرار نگیرد) و از آنها پیشی نگیرید (طبق رأی و هوی و أمیال نفسانی خود عمل نکنید) که گمراه و سرگردان و منحط خواهید شد، و عقب و پَس نمانید که هلاک و بیچاره می‌شوید.

۵۷۶- نمونه‌ای از مؤمنان راستین، پرورش یافتگان مکتب امیرمؤمنان علیّ﴿علیه السلام﴾:

لازم و ضروری به نظر می‌رسد که ما به عنوان نمونه هفتاد تن از مؤمنان راستین که از پاکترین مردم صدر أول اسلام بوده و در حوزهٔ جاذبیت شخصیت حضرت أمیرمؤمنان علیّ﴿علیه السلام﴾ قرارگرفته، و با گفتار و کردار او﴿علیه السلام﴾ بعالی‌ترین

۱- نهج‌البلاغة: خطبهٔ ۹۶ ص ۲۸۶).

درجات رشد و شخصیت، و کمال و انسانیت مادون عصمت رسیده‌اند اشاره کنیم:

۱- سلمان فارسی ۲- أبوذر غفاری ۳- مقداد بن أسود کندی

۴- عمار بن یاسر ۵- أبوأیّوب أنصاری ۶- مالک أشتر نخعی

۷- جابر بن عبدالله انصاری ۸- میثم تمّار ۹- عدی بن حاتم طائی

۱۰- محمد بن أبی‌بکر ۱۱- قیس بن سعد بن عباده ۱۲- حجر بن عدی کندی

۱۳- أصبغ بن نباته ۱۴- هاشم المِرقال ۱۵- رشید الهجری

۱۶- کمیل بن زیاد ۱۷- حبیب بن مظاهر أسدی ۱۸- اویس قرنی

۱۹- ضرار بن ضمرهٔ صدائی ۲۰- أبو لیلی ۲۱- أبوسعید الخدری

۲۲- ابن تیهان ۲۳- ذوالشهادتین ۲۴- براءبن عازب انصاری

۲۵- أبوعمرة ۲۶- عرفهٔ أزدی ۲۷- عمرو بن الحمق خزاعی

۲۸- عبدالله بن یحیی الحضرمی ۲۹- أعلم أزدی ۳۰- سوید بن غفلة الجعفی

۳۱- قنبر ۳۲- بلال حبشی ۳۳- أبوعبدالله جدلی

۳۴- أبودجّانه أنصاری ۳۵- حارث بن عبدالله أعور همدانی ۳۶- أبوعبدالله بجلی

۳۷- أبوالأسود دُئلی ۳۸- ابویحیی حکیم بن سعید حنفی ۳۹- تمیم بن حذیم ناجی

۴۰- أبو فاخته ۴۱- عبیدالله بن أبی رافع ۴۲- زاذان أبوعمروفارسی

۴۳- میمون بن مهران ۴۴- سلمة بن کهیل ۴۵- عامر بن وائل کنانی

۴۶- سلیم بن قیس ۴۷- عبدالله بن شدّاد بن الهادلیثی ۴۸- ابراهیم بن عبدالله القاری

۴۹- عبایة بن ربعی أسدی ۵۰- عاصم بن حمزه سلّولی ۵۱- سالم بن جعد أشجعی

۵۲- عبیدة بن جعد أشجعی ۵۳- زیادبن جعد أشجعی ۵۴- جویریة بن مسهرعبدی

۵۵- صعصعة بن صوحان ۵۶- زید بن صوحان ۵۷- أبوظبیان جنبی

۵۸- أبوسعید عقیصان ۵۹- عبدالرحمن بن أبی لیلی أنصاری ۶۰- حبة بن الجوین العرنی

۶۱- طارق بن شهاب الأحمسی ۶۲- مخنف بن سلیم ازدی ۶۳- ابوصادق کلیب الحرمی

۶۴- ابوالبختری سعید بن فیروز ۶۵- جندب الخیر أزدی. ۶۶- عبدخیر خیرانی

۶۷- ربیع بن ناجذ أزدی ۶۸- أبو برده أزدی ۶۹- هانی بن هانی همدانی

۷۰- عابد بن رفاعة بن خزیمهٔ أنصاری....

بدون تردید! این شخصیتهای تکامل یافتهٔ تاریخی صدر اسلام عالی‌ترین مراحل رشد وکمال انسانی را در جاذبیت شخصیتی مادون خالق و مافوق مخلوق یعنی أمیرمؤمنان عليّ‌بن‌أبیطالب«عليه‌السلام» بدست آورده بودند، و این تأثیر و تأثر بهترین و روشن‌ترین دلیل بر آن است که: آنان در شخصیت حضرت أمیرمؤمنان عليّ«عليه‌السلام» عالی‌ترین آرمان انسانی را یافته بودند که از دیگر انسانهای دورهٔ پرنوسان و ضد و نقیض بریده و به آن بزرگوار پیوسته بودند، که اگرکمترین تجاوز از مسیر حق، و اندک ارتکاب خلاف وحی آسمانی از او مشاهده می‌کردند، همهٔ هستی خود را فدای او نمی‌کردند، و به راه دیگری و دنبال دیگران رفته تا به خواسته‌های زندگی معمولی خود برسند.

اینان در وجود حضرت امام«عليه‌السلام» امتیازات بسیار فوق‌العاده‌ای را یافته بودند که او را معیار و مربّی و أمیر خود، و تطبیق کنندهٔ قرآن کریم در وجود خود تلقی کردند، رابطهٔ این رشد یافتگان با حضرت أمیرمؤمنان«عليه‌السلام» مافوق رابطهٔ پیروان یک مکتب از پیشتازان آن مکتب بوده است، تا آنجا که به مرحلهٔ اخوّت رسیده که صاحب مکتب دربارهٔ آنان چنین می‌فرمایند:

«أَيْنَ إِخْوَانِيَ الَّذِينَ رَكِبُوا الطَّرِيقَ، وَ مَضَوْا عَلَى الْحَقِّ؟ أَيْنَ عَمَّارٌ؟ وَ أَيْنَ ابْنُ التَّيْهَانِ؟ وَ أَيْنَ ذُو الشَّهادَتَيْنِ؟ وَ أَيْنَ نُظَرَاؤُهُمْ مِنْ إِخْوَانِهِم الَّذِينَ تَعَاقَدُوا عَلَى الْمَنِيَّةِ، وَ أُبْرِدَ بِرُؤُسِهِمْ إِلَى الْفَجَرَةِ؟

قَالَ: ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلىٰ لِحْيَتِهِ الشَّرِيفَةِ الْكَرِيمَةِ، فَأَطَالَ الْبُكَاءَ، ثُمَّ قَالَ«عليه‌السلام»:

أَوَّهْ عَلىٰ إِخْوانِيَ الَّذِينَ قَرَؤُا الْقُرْآنَ فَأَحْكَمُوهُ، وَ تَدَبَّرُوا الْفَرْضَ فَأَقَامُوهُ، أَحْيُوا السُّنَّةَ وَ أَمَاتُوا الْبِدْعَةَ، دُعُوا لِلْجِهادِ فَأَجَابُوا، وَ وَثِقُوا بِالْقَائِدِ فَاتَّبَعُوهُ».[1]

یعنی: کجایند برادران من که در طریق کمال استوار ماندند و بحق رسیدند و آنی از آن جدا نشدند تا بلقاء اللّه تعالی نائل آمدند؟ کجاست عمار بن یاسر؟ و کجاست أبوالهیثم مالک ابن تیهان؟ وکجاست ذوالشهادتین؟ وکجایند همآنند اینان در نیل به کمال از برادران دینی آنان که با هم بر مرگ (کشته شدن در راه حق) پیمان بستند، و سرهاشان (پس از شهادتشان) بسوی جنایتکاران فرستاده شده است.

۱- نهج البلاغة، خطبهٔ ۱۸۱ ص ۵۹۶.

نَوْف بن فُضاله بِکالی - که راوی است - گوید: پس از این کلام، حضرت أمیرمؤمنان عليّ﴿؊﴾ با دست خویش به محاسن مبارکش کشیده و گریهٔ بسیار نمود و فرمود:

دردا و دریغا بر برادران دینی من که آنها قرآن کریم را قرائت نموده و بر اعتقاد به آن استوار ماندند، و در آنچه واجب بود با أندیشه و فکر آنرا بر پا داشتند و طبق آن عمل کردند، و سنّت حضرت رسول اکرم﴿ﷺ﴾ را زنده نگهداشته و بدعت را از بین بردند، هرگاه بجهاد در راه حق و حقیقت خوانده می‌شدند با تمام وجود آنرا میپذیرفتند، و به پیشوا و امام خود اعتماد داشته، پس تنها از او پیروی می‌کردند.

اینان نمونه‌ای از تکامل یافتگان مکتب حضرت أمیرمؤمنان عليّ﴿؊﴾ هستند که اینگونه آنها را وصف و معرّفی فرموده است، اینان در مسیری به سوی کمال انسانی حرکت کردند که هیچ أجنبی و بیگانهٔ نفوذی از شیاطین انس و جن و شهوت و شهرت و شکم و متاع دنیا ... نتوانست در منطقهٔ شخصیت آنها وارد شده و کمترین نفوذ در آنها نموده و آنها را بازیچهٔ أمیال نفسانی خود قرار داده و چهره‌شان را عوض کند.

درس یکصد و سیزدهم:

۵۷۷- علائم و آثار ایمان چیست؟

با براهین عقلیهٔ قاطعه و أدلهٔ نقلیهٔ واضحه ثابت و مبرهن است که برای ایمان راستین علائم و نشانه‌های بسیاری است، و ایمان دارای آثار فردی و اجتماعی، مادّی و معنوی، جسمی و روحی، و اعتقادی و اقتصادی و دنیوی و اخروی ... فراوانی می‌باشد، و در لسان وحی و أهل بیت وحی علیهم صلوات‌اللّٰه علائم و نشانه‌ها و آثار بسیاری برشمرده شده است که بیان تمامی آنها نیاز به بحث‌های متعدد طولانی، و بنوشتن چندین جلد کتاب مستقل در أبعاد گوناگون علمی و فنّی، تفسیری و روائی، اقتصادی و اعتقادی، أخلاقی و اجتماعی، روان‌شناسی و انسان‌شناسی، طبیعی و جامعه شناسی و تاریخی و تربیتی ... دارد که از حوصلهٔ بحث اجمالی ما خارج است.

مهمترین علائم، و بارزترین آثار ایمان آن است که: هیچ یک از شیاطین انس و جن در هیچ چهره‌ای نتواند در منطقهٔ شخصیت مؤمن نفوذ کند، و کمترین تغییری در چهره‌اش پدید آورد، و کمترین بهره‌گیری از شخصیت او به نفع أمیال نفسانی خود بنماید.

چه اینکه مؤمن راستین به آنچه که ایمان آورده یقین دارد، و هرگز شک و تردیدی را در خود راه نمی‌دهد، و همواره با ذکر خداوند متعال دلش آرام، و قلبش مطمئن، و با شنیدن آیات قرآن کریم بدنش می‌لرزد، و با نزول و تلاوت آیات الهی بر ایمانش افزوده می‌گردد، و هیچگاه در اطاعت از خداوند سبحان و رسولش «صلی الله علیه وآله» و أهل‌بیت طاهرینش «علیهم السلام» کوتاهی نمی‌کند، پیوسته عبادت و بندگی را نصب عین خود قرار داده، و در أمر به معروف و نهی از منکر کوشا، و حافظ حدود الهی، و با جان و مال در راه خداوند سبحان جهاد کرده، و در أعمال خیر پیشگام می‌باشد، و با تمام وجود از احسان و انفاق به تهیدستان دریغ نمی‌کند، و أمین در أمانتهاست.

مؤمن هرگز از غیر خداوند متعال ترس و وحشت و هراسی ندارد، و درخود سستی در راه دین و معتقداتش راه نمیدهد، و از فراز و نشیب زندگی و حوادث و ناگواریها و سختیها و فشارها و امور دنیوی محزون نمی‌گردد، و توکلش در تمام

کارها تنها بر خداوند متعال، و در تقرّب بـه خـداونـد سـبحان بـه مـحمد و آلش صلوات‌اللّٰه علیهم متوسل می‌شود، و در شدائد و مصائب به صبر و صلاة استعانت میجوید، و پیوسته بیاد خداوند متعال است.

مؤمن بر غیر مؤمن (از مسلمان و کافر) برتر، و برای مؤمن أمن است که برای غیر مؤمن نیست: و تنها مؤمن راستین، حق‌بین، حق‌جو، حق پذیر، و حق‌گو است.

خداوند متعال مؤمن را در معتقداتش ثـابت قـدم و آرامش در دلش نـازل می‌کند، و تنها از مؤمن دفاع می‌نماید، و از مؤمن نصرت و یاری دینش را می‌طلبد و انتقام مؤمن مظلوم را از ظالمش می‌گیرد، و کافر بر مؤمن سلطه نمییابد، چـنانچه شیطان بر مؤمن مسلّط نمی‌گردد.

تنها مؤمنان برادر دینی یکدیگرند، و اگر یکی از آنها مظلوم واقع شد، باید مؤمنان به یاریش برخیزند، عزّت تنها برای مؤمنان، و اینان بهترین انسانها در روی زمین می‌باشند، و خداوند متعال تنها از مؤمنان راستین راضی و آنها از خـداونـد سبحان راضی هستند، و آنان تنها خوبان و نیکان را رفیق، همنشین و همدم خود قرار می‌دهند، و با کافران و منافقان و بزهکاران دوستی، رفاقت و آمیزش نمی‌کنند، و این مؤمنان راستین هستند که یکدیگر را در راه حق توصیه، و سفارش به صبر و شکیبائی در مسیر کمال انسانی، و در امور دینی و أخلاقی و اجتماعی و تـربیتی یکدیگر را تذکر می‌دهند، و أمر به معروف و نهی‌از منکر نموده و آنرا از یکـدیگر می‌پذیرند، و کینهٔ یکدیگر را در دل نمی‌گیرند.

قرآن کریم تنها برای مؤمنان راستین شفاء و هـدایت و رحـمت و مـبارک و برهان و حکمت و تذکره و نور و موعظه و ... است که از آن شفاء میجوید و پند می‌گیرد نه غیر مؤمنان که از آن پند نمی‌گیرند، و به وجود مؤمنان راستین در جامعه، برکات الهی بر مردم نازل و روزی داده می‌شوند، و مؤمنان با نور عـقل و خـرد و بصیرت و بینش و آگاهی در جامعه حرکت و زندگی می‌کنند، چنانچه در روز قیامت در میان نور مطلق بسر می‌برند.

مؤمنان راستین از لغو و لعب و لهو و هرزه‌گیها و ... دوری می‌جویند، و از محرمات و گناهان بیزارند، و دارای غیرت و عفت بوده، و ناموس خود را از أجانب و بیگانه حفظ می‌کنند، و خود چشم به ناموس دیگران نمی‌دوزند، و در دنیا زندگی پاک و پاکیزه و بی دغدغه‌ای دارند، و یکدیگر را مورد تمسخر و استهزاء قرار نداده و سوءظن به یکدیگر ندارند، و از جاسوسی و نمامی وغیبت و افتراء و تهمت و بهتان و ... سخت بیزارند.

مؤمنان راستین دست دوستی به سوی کافران و دشمنان و مخالفان دراز نمی‌کنند، و بر کافران و منافقان سختگیر می‌باشند ولو اینکه از نزدیکان و خویشاوندان آنها باشند.

خداوند متعال بر دل مؤمنان راستین ایمان را نوشته و با روحش تأییدشان کرده ، و خود از آنها راضی، و آنها را از خود راضی نموده و اینانند رستگاران و تکامل یافتگان، و فرشتگان و ملائکه تنها برای مؤمنان راستین استغفار و اظهار محبت و دوستی کرده و یاور آنها در دنیا و آخرت می‌باشند، و تنها برای مؤمنان راستین حیات طیّبه در روز قیامت، و آنها از أهوال و فزع و عذاب آن روز در أمان و خود شاهد أعمال مردم در آن روز می‌باشند.

و این تنها مؤمنانند که باید هدایت جوامع بشری به سوی کمال را به عهده گیرند که در دین با دشمنان و بیگانگان مجامله و مداهنه و سازش نمی‌کنند.

و خلاصه اینکه: در تمام امور فوق وصف ایمان راستین دخیل در آنها است نه اسلام بدون ایمان و یا ایمان دروغین و مستودع.

در دعای أول هرروز می‌خوانیم:

«اَللّٰهُمَّ إِنّي أَسْئَلُكَ ايماناً صادِقاً لَيْسَ بَعْدَهُ كُفْرٌ...».

یعنی: خداوندا به تحقیق می‌خواهم، از تو ایمان راستین را که پس از آن کفر نیست.

و در دعای جامع می‌خوانیم:

«اَللّٰهُمَ انْهَجْ لي أَسْبابَ مَعْرِفَتِكَ، وَافْتَحْ لي أَبْوابَهُ، وَ غَشِّني بَرَكاتِ رَحْمَتِكَ، وَ مُنَّ عَلَيَّ بِعِصْمَةٍ عَنِ الْإِزٰالَةِ عَنْ دينِكَ...».

یعنی: خداوندا أسباب معرفت خود را برای من به بهترین وجه فراهم ساز و درهای معرفت را به روی من بگشای، و مرا بعمق برکات رحمتت فرو بَر، و بر من منّت نه تا به عصمتت از دینت خارج نگردم.

۵۷۸- علائم و آثار ایمان از دیدگاه قرآن کریم:

آیات قرآن کریم در علائم و نشانه‌ها و آثار ایمان در أبعاد گوناگون زندگی انسان به قدری زیاد است که عُشر آن در بیان مختصر ما نگنجد، از اینرو ما تنها بذکر چند آیهٔ کریمه تبرّک میجوئیم تا سرفصلی باشد برای تحقیق محققان و پژوهشگران اندیشمند آیندهٔمان که نمودهایی که اجمالا به آنها اشاره کردیم، تماماً تعلیق بر وصف ایمان شده و از نمودهای ایمان راستین می‌باشند، نه بر اسلام و نمودهای آن که:

خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ - إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ اُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ» الحجرات: ۱۰ و ۱۵).

«تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَ كِتَابٍ مُبِينٍ هُدىً وَ بُشْرىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاٰةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» النمل: ۱ - ۳).

«اَلَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللّٰهِ أَلاٰ بِذِكْرِ اللّٰهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» الرعد:۲۸).

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللّٰهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ اِيمَاناً وَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ اُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقّاً» الأنفال: ۲ - ۳).

«قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلاٰتِهِمْ خَاشِعُونَ - وَ الَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ - اُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ هُمْ لَهَا سَابِقُونَ» المؤمنون: ۱ - ۱۱ و ۵۸-۶۱)

«اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ ذَكَرُوا اللّٰهَ كَثِيراً وَ انْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا» الشعراء: ۲۲۷).

«اَلْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلاٰةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ يُطِيعُونَ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ - وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ - إِنَّ اللّٰهَ اشْتَرىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ - وَ الْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللّٰهِ و بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ» التوبة: ۷۱ و ۱۰۵ و ۱۱۱ - ۱۱۲).

«وَ لاٰ تَهِنُوا وَلاٰ تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ - اَلَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ اِيمَاناً وَ قَالُوا حَسْبُنَا اللّٰهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللّٰهِ وَ فَضْلٍ لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَ اتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللّٰهِ وَ اللّٰهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ إِنَّمَا الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَائَهُ فَلاٰتَخَافُوهُمْ وَ خَافُونِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» آل عمران: ۱۳۹ و ۱۷۳ - ۱۷۵).

«وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلاٰيَخَافُ ظُلْماً وَ لاٰ هَضْماً»طه:۱۱۲).

«یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اسْتَعینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاٰةِ إِنَّ اللّٰهَ مَعَ الصّٰابِرینَ» البقرة: ۱۵۴).

«یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَ ابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسیلَةَ وَ جٰاهِدُوا فی سَبیلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» المائده: ۳۵).

«یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اللّٰهَ یَنْصُرْكُمْ وَ یُثَبِّتْ أَقْدامَكُمْ» محمد ﴿صلی الله علیه و آله﴾: ۷).

«هُوَ الَّذي أَنْزَلَ السَّكینَةَ في قُلُوبِ الْمُؤْمِنینَ لِیَزْدادُوا ایماناً مَعَ ایمانِهِمْ» الفتح: ۴).

«یُثَبِّتُ اللّٰهُ الَّذینَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثّٰابِتِ فِی الْحَیٰاةِ الدُّنْیا وَ فِی الْآخِرَةِ» ابراهیم: ۲۷).

«إِنَّ اللّٰهَ یُدافِعُ عَنِ الَّذینَ آمَنُوا» الحج: ۳۸).

«إِنّٰا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَ الَّذینَ آمَنُوا فِی الْحَیٰاةِ الدُّنْیا وَ یَوْمَ یَقُومُ الْأَشْهٰادُ» غافر: ۵۱).

«فَانْتَقَمْنا مِنَ الَّذینَ أَجْرَمُوا وَ كانَ حَقّاً عَلَیْنا نَصْرُ الْمُؤْمِنینَ» الروم: ۴۷).

«اِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ أُولٰئِكَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ» البیّنة: ۷).

«وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنینَ» المنافقون: ۸).

«یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَ كُونُوا مَعَ الصّٰادِقینَ - یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا قاتِلُوا الَّذینَ یَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفّٰارِ وَ لْیَجِدُوا فیكُمْ غِلْظَةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ مَعَ الْمُتَّقینَ» التوبة: ۱۱۹ و ۱۲۳).

«لا یَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكافِرینَ أَوْلِیٰاءَ» آل عمران: ۲۸).

«وَ لاٰ تَنْكِحُوا الْمُشْرِكٰاتِ حَتّٰی یُؤْمِنَّ وَ لَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَیْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَ لاٰ تُنْكِحُوا الْمُشْرِكینَ حَتّٰی یُؤْمِنُوا وَ لَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَیْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ» البقرة: ۲۲۱).

«اِلاَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ» العصر: ۳).

«ثُمَّ كانَ مِنَ الَّذینَ آمَنُوا وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَواصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ» البلد: ۱۷).

«وَالَّذِينَ تَبَوَّؤُ الدّٰارَ وَ الْاِيمٰانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هٰاجَرَ اِلَيْهِمْ وَ لاٰيَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حٰاجَةً مِمّٰا أُوتُوا وَ يُؤْثِرُونَ عَلٰى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كٰانَ بِهِمْ خَصٰاصَةٌ وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَاُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَ الَّذِينَ جٰاؤُا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْلَنٰا وَ لِاِخْوٰانِنٰا الَّذِينَ سَبَقُونٰا بِالْاِيمٰانِ وَ لاٰ تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنٰا غِلاًّ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنٰا اِنَّكَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ» الحشر: ۹ - ۱۰).

«وَ ذَكِّرْ فَاِنَّ الذِّكْرٰى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ» الذاريات: ۵۵).

«قُلْ اِنَّمٰا أَتَّبِعُ مٰا يُوحىٰ اِلَيَّ مِنْ رَبِّي هٰذٰا بَصٰآئِرُ مِنْ رَبِّكُمْ وَ هُدىً وَ رَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» الأعراف: ۲۰۳).

«وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مٰا هُوَ شِفٰآءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لاٰ يَزِيدُ الظّٰالِمِينَ اِلاّٰ خَسٰاراً» الاسراء: ۸۲).

«وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْ لَفَتَحْنٰا عَلَيْهِمْ بَرَكٰاتٍ مِنَ السَّمٰآءِ وَ الْأَرْضِ» الأعراف: ۹۶).

«اَللّٰهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمٰاتِ اِلَى النُّورِ» البقرة: ۲۵۷)

«يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنٰاتِ يَسْعىٰ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمٰانِهِمْ - يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَ آمِنُوا بِرُسُلِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْلَكُمْ وَ اللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» الحديد: ۱۲ - ۲۸).

«يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاٰيَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ - يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيراً مِنَ الظَّنِّ» الحجرات: ۱۱ - ۱۲).

«قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصٰارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُم - وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنٰاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصٰارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ» النور: ۳۰ - ۳۱).

«الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا» غافر:۷).

«اِنَّ الَّذِينَ قٰالُوا رَبُّنَا اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَقٰامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلاٰئِكَةُ أَلاّٰ تَخٰافُوا وَ لاٰ تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُو بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ نَحْنُ أَوْلِيٰآؤُكُمْ فِي الْحَيٰاةِ الدُّنْيٰا وَ فِي الْآخِرَةِ» فصلت: ۳۰ - ۳۱).

«مَنْ عَمِلَ صٰالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيٰاةً طَيِّبَةً» النحل:۹۷).

«يٰا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ حَقَّ تُقٰاتِهِ - وَ لْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» آل عمران: ۱۰۲ - ۱۰۴).

«لاٰ تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوٰادُّونَ مَنْ حٰادَّ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كٰانَ آبٰائَهُمْ أَوْ أَبْنٰاءَهُمْ أَوْ إِخْوٰانَهُمْ أَوْ عَشيرَتَهُمْ أُولٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمٰانَ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ يُدْخِلُهُمْ جَنّٰاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ خٰالِدِينَ فيهٰا رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ أُولٰئِكَ حِزْبُ اللّٰهِ أَلاٰ إِنَّ حِزْبَ اللّٰهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» المجادلة: ۲۲).

أی قاری و خواننده، و أی مستمع و شنونده با دقّت‌کامل در این آیات‌کریمه بیندیش!

۵۷۹ - عظمت مؤمن و وجه تسمیه و أمنیت مؤمن:

آیات قرآن کریم و روایات وارده از أهل بیت وحی علیهم صلوات‌اللّه در فضیلت و عظمت و کرامت مؤمن نزد خداوند متعال، و اینکه چرا مؤمن، مؤمن نامیده شده است، و أمنیت مؤمن در دنیا و آخرت بقدری زیاد است که ذکر عُشر آنها در بیان مختصر ما نگنجد از این رو بذکر چند آیهٔ‌کریمه و روایت تبرک میجوئیم:

مرحوم شیخ صدوق درکتاب شریف «ثواب الأعمال» به أسنادش از مفضل بن عمر روایت کرده که حضرت امام صادق﴿علیه‌السلام﴾ فرمود:

«إِنَّ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ الْمُؤْمِنينَ مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ، وَ جَلاٰلِ كَرٰامَتِهِ، فَمَنْ طَعَنَ فيهِمْ أَوْ رَدَّ عَلَيْهِمْ، فَقَدْ رَدَّ عَلَى اللّٰهِ في عَرْشِهِ، وَ لَيْسَ مِنَ اللّٰهِ في شَيْءٍ، إِنَّمٰا هُوَ شِرْكُ الشَّيْطٰانِ».

یعنی: بتحقیق خداوند عزّوجلّ آفرید مؤمنان را از نور عظمت و جلال کرامتش، پس هرکه طعن بر مؤمنان زند و یا عیوبی را به آنان نسبت دهد یا ردّ بر آنها نماید، پس بتحقیق ردّ بر خداوند متعال در عرشش نموده است، و هیچ بهره‌ای از ایمان بخداوند متعال ندارد، و جز این نیست که شیطان در وجودش شریک و حظّی دارد.

پس باید حرمت مؤمن را نگهداشت.

۵۸۰ - آثار بد تحقیر مؤمنان:

مرحوم شیخ صدوق درکتاب شریف «عیون أخبار الرضا ﴿علیه السلام﴾» از حضرت رسول أکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ روایت کرده است که فرمود:

«مَنْ أَذَلَّ مؤمِناً أَوْ حَقَّرَهُ لِفَقْرِهِ وَ قِلَّةِ ذاتِ یَدِهِ شَهَرَهُ اللّهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ ثُمَّ یَفْضَحُهُ».

یعنی: هرکه مؤمنی را ذلیل کند، و یا بر أثر فقر و تهیدستی‌اش تحقیرش نماید، خداوند متعال او را روز قیامت به مردم معرّفی می‌کند، سپس گناهانش را فاش و او را مفتضح و رسوا می‌سازد

و مرحوم کلینی درکتاب شریف «اصول کافی کتاب الایمان و الکفر - باب من أذی المسلمین و احتقرهم - حدیث ۲» - به أسنادش از مفضل‌بن‌عمر روایت کرده است که حضرت امام صادق ﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«إِذا کانَ یَوْمَ الْقِیامَةِ نادیٰ مُنادٍ: أَیْنَ الصُّدوُدُ لِأَوْلِیآئِي؟ فَیَقُومُ قَوْمٌ لَیْسَ عَلیٰ وُجوُهِهِمْ لَحْمٌ، فَیُقالُ: هٰؤُلآءِ الَّذینَ آذوُا الْمُؤْمِنینَ وَ نَصَبوُا لَهُمْ وَ عانَدوُهُمْ وَ عَنَّفوُهُمْ في دینِهِمْ ثُمَّ یُؤْمَرُ بِهِمْ إِلیٰ جَهَنَّمَ».

یعنی: زمانی که قیامت بر پا شود، یک جارچی جار زند: کجایند روگردانان از دوستانم؟ پس گروهی از مردم برخیزند که صورت آنها گوشت ندارد، پس گفته می‌شود: اینان کسانی هستند که در دنیا مؤمنان را آزرده و در مقابل آنها ایستاده و با آنها لج بازی کرده و به آنها در دینشان سخت گرفتند، سپس از طرف خداوند متعال به ملائکه فرمان داده می‌شود که آنها را به آتش دوزخ کشند.

و در باب (من طلب عثرات المؤمنین و عوراتهم - حدیث ۵) به أسنادش از حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ روایت کرده است که حضرت رسول اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: **«لا تَطْلُبُوا عَثَراتِ الْمُؤْمِنینَ فَإِنَّ مَنْ تَتَبَّعَ عَثَراتِ أَخیهِ تَتَبَّعَ اللّٰهُ عَثَراتِهِ، وَ مَنْ تَتَبَّعَ اللّٰهُ عَثَراتِهِ یَفْضَحُهُ وَ لَوْ في جَوْفِ بَیْتِهِ».**

یعنی: أی مردم به دنبال لغزشهای مؤمنان نروید و در صدد بدست آوردن لغزشهای آنها نباشید، زیرا هرکه لغزشهای برادرش را بجوید، خداوند متعال دنبال لغزشهای او بر آید، و هرکه خداوند سبحان دنبال لغزشهای او برآید رسوایش سازد گرچه در درون خانه‌اش مخفی باشد.

و در باب (الروایة علی المؤمن - حدیث ۱) به أسنادش از مفضل بن عمر روایت کرده است که حضرت امام صادق﴿ع﴾ فرمود: «مَنْ رَوىٰ عَلىٰ مُؤْمِنٍ رِوٰايَةً يُرِيدُ بِهٰا شَيْنَهُ وَ هَدْمَ مُرُوَّتِهِ لِيَسْقُطَ مِنْ أَعْيُنِ النّٰاسِ أَخْرَجَهُ اللّٰهُ مِن وَلاٰيَتِهِ إِلىٰ وَلاٰيَةِ الشَّيْطٰانِ فَلا يَقْبَلُهُ الشَّيْطٰانُ».

یعنی: هر که حکایتی را بر ضرر مؤمنی نقل کند، و هدفش این باشد که او را چرکین کند و آبرویش را بریزد تا از چشم مردم بیفتد، خداوند متعال او را از منطقهٔ ولایت خود خارج کند و در منطقهٔ ولایت شیطان رها سازد، و حتی شیطان هم چنین انسانی را نپذیرد.

یکی از أسماء ذات أقدس حق «مؤمن» است که می‌فرماید:

«هُوَ اللّٰهُ الَّذي لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ المَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلاٰمُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبّٰارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحٰانَ اللّٰهِ عَمّٰا يُشْرِكُونَ» الحشر: ۲۳).

یعنی: اوست ذات واجب الوجود که جز او خدائی نیست، سلطان مقتدر عالم و پاک و منزّه از هر آلایش، و سالم از هر نقص، ایمنی بخش مؤمنان راستین را از عذاب دنیا و آخرت، نگهبان جهان و جهانیان، غالب و قاهر با جلال و جبروت، منزّه و پاک خداوندی از هرچه برای او شریک پندارند.

۵۸۱ - چرا مؤمن نامیده شد و امنیت مؤمنان در دنیا و آخرت:

مستفاد از آیات قرآن کریم و روایات صحیحه آنکه: مؤمن به هشت جهت کلّی مؤمن نامیده شده است:

الف: انسان مؤمن راستین، خود به برکت ایمان، از ذلّت و خواری، و از غضب و عذاب الهی در دنیا و آخرت در أمان است که خداوند متعال می‌فرماید:

«اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا اِيمٰانَهُمْ بِظُلْمٍ اُولٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ» الأنعام: ۸۲).

یعنی: کسانی که ایمان به خداوند متعال آوردند، و ایمانشان را بظلم و شرک و گناه نیالودند، تنها برای آنان ایمنی از غضب و عذاب الهی در دنیا و آخرت می‌باشد، و تنها آنهایند هدایت وتکامل یافتگان.

ب: مؤمنان راستین بر دیگران برتر بوده، و کافران را راهی بر مؤمنان نیست، و از ذلت و حقارت و خواری و سلطهٔ آنان در أمانند که خداوند سبحان می‌فرماید:

«وَ لاٰ تَهِنوُا وَ لاٰ تَحْزَنوُا وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» آل عمران: ۱۳۹).

یعنی: و شما مؤمنان هرگز نه درکار دین سستی کنید، و نه در أمر دنیا غمگین باشید، و شما بلندمرتبه‌ترین انسانهائید اگر ایمان راستین خود را حفظ کنید (کسی را بر شما برتری نیست و خود را نزد دیگران حقیر و پست نشمارید و دست نیاز و دوستی به سوی دیگران دراز نکنید که خوار و ذلیل میگردید و دشمنان هم شما را نخواهند پذیرفت، چنانچه ما در زمان خود دیدیم که عده‌ای از شیعه‌نمایان، دست وحدت و برادری بسوی عمریان درازکردند، و آنها نه تنها آنان را نپذیرفته‌اند، بلکه آنها را مشرک، کافر، نجس و بدتر از یهود و اسرائیل غاصب خطاب کرده‌اند).

و می‌فرماید:

«وَ لَنْ يَجْعَلَ اللّٰهُ لِلْكٰافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً» النساء: ۱۴۱).

یعنی: و خداوند سبحان هیچگاه برای تسلط کافران بر مؤمنان راهی باز نخواهد کرد(کافران بر مسلمانان سلطه پیدا می‌کنند که کردند، نه بر مؤمنان راستین).

ج: مؤمنان راستین از شرّ شیاطین در أمانند چه اینکه شیاطین انس و جن نمیتوانند در منطقهٔ أمن شخصیت مؤمنان راستین نفوذ کنند و بر آنها سلطه یابند که خداوند متعال می‌فرماید:

«إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطٰانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنوُا وَ عَلٰى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلوُنَ إِنَّمٰا سُلْطٰانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ» النحل: ۹۹ - ۱۰۰).

یعنی: بتحقیق نیست برای شیطان سلطه بر مؤمنان، وکسانی که تنها بخداوند متعال اعتماد و بر او توکل می‌کنند، جز این نیست که تسلط شیطان تنها برکسانی است که او را دوست خودگرفته و تحت تأثیر وسوسه‌هایش قرارگرفته است.

د: در هر جمعی از خانه و اجتماع که شخص مؤمن راستین میان آنها باشد آن جمع از غضب و عذاب الهی در أمان است.

مرحوم کلینی درکتاب شریف «اصول کافی - کتاب الایمان و الکفر- باب فیما یدفع اللّٰه بالمؤمن حدیث ۱» از أبی حمزه روایت کرده است که حضرت امام باقر﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«إِنَّ اللّٰهَ لَيَدْفَعُ بِالْمُؤْمِنِ الْوٰاحِدِ عَنِ الْقَرْيَةِ الْفَنٰاءَ».

یعنی: بتحقیق خداوند متعال هر آینه دفع می‌کند بخاطر یک مؤمن از یک شهر و دهی فناء و نابودی را (خداوند متعال بخاطر یک مؤمن، یک شهر و دهی را از عذاب حفظ می‌کند).

ه: جان و مال و عِرض و ناموس مردم از دست مؤمنان راستین در أمان است که هیچگاه خیانت نمی‌کنند.

مرحوم شیخ صدوق درکتاب شریف «علل» از حضرت امام باقر﴿علیه السلام﴾ روایت کرده است که حضرت رسول‌اللّٰه﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: «**أَلاٰ أُنَبِّئُكُمْ لِمَ سُمِّيَ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِناً لِإِيمٰانِهِ النّٰاسَ عَلىٰ أَنْفُسِهِمْ وَ أَمْوٰالِهِمْ**».

یعنی: آیا خبر ندهم و آگاه نسازم شما را که چرا مؤمن، مؤمن نامیده شده است؟ بواسطه ایمن ساختن مؤمن، مردم را بر جانها و مالهاشان.

پس جان و مال و عِرض و ناموس مردم از تجاوز شخص مؤمن در أمان است.

و: مؤمنان راستین از سختی جان کندن و فشار قبر و سختگیری نکیر و منکر و شدائد عالَم برزخ و أهوال و فزع روز قیامت و عذاب جهنم در أمانند.

خداوند متعال می‌فرماید:

«**كَذٰلِكَ يَجْزِى اللّٰهُ الْمُتَّقِينَ الَّذِينَ تَتَوَفّٰاهُمُ الْمَلاٰئِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلاٰمٌ عَلَيْكُمْ**» النحل: ۳۱ - ۳۲).

یعنی: این چنین جزاء می‌دهد خداوند متعال أهل تقوی را آنانکه چون ملائکه با راحتی قبض روحشان کنند به آنها می‌گویند: سلام بر شما أی أهل تقوی و ایمان.

در حالی که غیر مؤمنان را با ضرب و شتم قبض روحشان کنند: «**فَكَيْفَ إِذٰا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلاٰئِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبٰارَهُمْ**» محمد﴿صلی الله علیه و آله﴾: ۲۷).

یعنی: پس با چه حال سختی روبرو شوند هنگامی که قابض أرواح جانشان را بگیرند و بر روی و پشت آنها تازیانهٔ قهر إلهی زنند.

و می فرماید:

«وَ یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِی السَّماٰواتِ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ إِلاّٰ مَنْ شٰاءَ اللّٰهُ – مَنْ جٰآءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَیْرٌ مِنْهٰا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ یَوْمَئِذٍ آمِنُونَ وَ مَنْ جٰآءَ بِالسَّیِّئَةِ فَکُبَّتْ وُجوُهُهُمْ فِی النّٰارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلاّٰ مٰا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» النمل: ۸۷ و ۸۹ – ۹۰).

یعنی: و أی رسول ما به امّتت یادآور شو روزی راکه صوراسرافیل دمیده شود، آن روز هرکه در آسمانها و هرکه در زمین است جزکسانی (مؤمنان راستین) که خداوند متعال خواسته، همه ترسان و هراسان از أهوال آن روز باشند – و هرکه با ایمان و عمل صالح وارد صحنهٔ قیامت شود پاداش نیکوئی یابد، و هم از أهوال آن روز ایمن باشد، و هرکه بی‌ایمان و باکردار زشت وارد شود، به رو در آتش جهنم در افکنده شود، هیچ کس در آن روز جزا داده نمی‌شود مگر آنکه در دنیا عمل کرده (مؤمن با ایمانش أمنیت خود را فراهم ساخته، وکافر باکفرش ناامنی را پدید آورده است).

ز: مؤمنان راستین با شفاعتشان أمنیت عده‌ای (تجدیدیهاکه نه نمرهٔ قبول و نه نمرهٔ مردودی دارند) که استحقاق بهشت را ندارند، از سختیها و سرگردانیها و بلاتکلیفی و ترس و وحشت نجات داده و أسباب غفران را برای آنها فراهم میسازند، و با شفاعتشان آنها را وارد بهشت می‌سازند.

ح: مؤمنان راستین در بهشت از هر بدی و شرّ در أمانند، خداوند متعال می‌فرماید:

«مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صٰالِحاً فَأُولٰئِكَ لَهُمْ جَزٰآءُ الضِّعْفِ بِمٰاعَمِلوُا وَ هُمْ فِی الْغُرُفٰاتِ آمِنُونَ» سبأ: ۳۷).

یعنی: هرکه ایمان به خداوند متعال آورد و عمل صالح أنجام دهد، پس پاداش أعمالشان مضاعف و أفزون است، و آنها در غرفه‌های بهشت أبدی از هر غم و اندوه و رنج و بدی ایمن و آسوده خاطرند.

و در دعای روز پنجشنبه می‌خوانیم:

«وَ أَنْ تُؤْمِنَنِي فِي مَوٰاقِفِ الْخَوْفِ بِأَمْنِكَ».

یعنی: اینکه ایمن نمائی مرا در جاهای ترس به أمن خود.

درس یکصد و چهاردهم:

۵۸۲ - علائم ایمان و آثار فردی و اجتماعی آن از لسان أهل بیت وحی«علیهم السلام»:

در لسان أهل بیت وحی صلوات‌اللّٰه علیهم أجمعین برای ایمان، علائم و نشانه‌های بسیار و آثار فردی و اجتماعی، و دنیوی و اخروی، و مادی و معنوی و أخلاقی و تربیتی ... فراوانی برشمرده شده است و ما به بیان چند روایت در این بحث بسنده می‌کنیم:

۱- مرحوم کلینی درکتاب شریف «اصول کافی - کتاب الایمان و الکفر - باب الحبّ فی اللّٰه و البغض فی اللّٰه - حدیث ۹» از داود بن فَرقَد روایت کرده است که حضرت امام صادق«علیه السلام» فرمود:

«ثَلاٰثٌ مِنْ عَلاٰمٰاتِ الْمُؤْمِنِ: عِلْمُهُ بِاللّٰهِ، وَ مَنْ يُحِبُّ، وَ مَنْ يُبْغِضُ».

یعنی: سه چیز از نشانه‌های مؤمن می‌باشد: خداشناسی، بشناسد کسی را که خداوند متعال او را دوست دارد، و بشناسد کسی را که خداوند سبحان او را دشمن دارد (یعنی معرفت امام بحق و معرفت مخالفان و دشمنان او).

۲- حضرت مولی‌الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ«علیه السلام» فرمود:

«عَلاٰمَةُ الْايمٰانِ أَنْ تُؤْثِرَ الصِّدْقَ حَيْثُ يَضُرُّكَ عَلَى الْكِذْبِ حَيْثُ يَنْفَعُكَ، وَ أَنْ لاٰيَكُونَ فِي حَدِيثِكَ فَضْلٌ عَنْ عِلْمِكَ، وَ أَنْ تَتَّقِيَ اللّٰهَ فِي حَدِيثِ غَيْرِكَ»[۱].

یعنی: نشانهٔ ایمان راستین سه چیز است:

أول: آنکه اختیارکنی راست گفتن را در جائی که به تو زیان میرساند بر دروغ گفتن در جائی که بتو سود می‌دهد (پس باید در هر حال راستی را بر دروغ مقدم داشت گرچه به ظاهر راست گفتن مضرّ، و دروغ گفتن مفید باشد چه اینکه: «اَلنَّجٰاةُ فِي الصِّدْقِ».

۱- نهج البلاغة: بخش حکمتها و مواعظ امام«علیه السلام» رقم ۴۵۰ ص ۱۲۹۶.

دوم: آنکه گفتارت بیش از حدّ دانائیت نباشد (آنچه میدانی بگوئی، و آنچه را که نمیدانی خاموش باشی) (خداوند متعال می‌فرماید: «وَلاَ تَقْفُ مٰا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤٰادَ كُلُّ أُولَئِكَ كٰانَ عَـنْهُ مَسْـئُولاً» الاسـراء:۳۶). «وَ تَقُولُونَ بِأَفْوٰاهِكُمْ مٰا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ تَحْسَبُونَهُ هَيِّناً وَ هُوَ عِنْدَ اللّٰهِ عَظِيمٌ» النور: ۵۱).«وَ إِنَّ كَثِيراً لَيُضِلُّونَ بِأَهْوٰآئِهِم بِغَيْرِ عِلْمٍ» الأنعام: ۱۱۹). «أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللّٰهِ مٰا لاٰ تَعْلَمُونَ» البقرة: ۸۰).

سوم: آنکه در سخن گفتن دربارهٔ دیگران از خداوند متعال بترسی (از کسی بدنگویی و نشنوی و ندانسته گواهی ندهی و یا افتراء و دروغ نبندی).

۳- حضرت رسول أکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود:

«عَلاٰمَةُ الْمُؤْمِنِ خَمْسَةٌ: الْوَرَعُ فِي الْخَلْوَةِ، وَ الصَّدَقَةُ فِي الْقِلَّةِ، وَ الصَّـبْرُ عَـلَى الْمُصِيبَةِ، وَالصِّدقُ عِنْدَ الْخَوْفِ، وَ الْحِلْمُ عِنْدَ الْغَضَبِ»[1].

یعنی: علامت مؤمن پنج چیز است: ۱- پرهیز و دوری از گناه در خلوت ۲- و صدقه دادن درکمی مال ۳- و صبر و شکیبائی بر مصیبت. ۴- و راستی و صداقت در هنگام خوف ۵- حلم و بردباری در هنگام غضب.

۴- حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ ﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«لِلْمُؤْمِنِ ثَلاٰثُ عَلاٰمٰاتٍ: الصِّدْقُ، وَ الْيَقِينُ، وَ قِصَرُ الْأَمَلِ».

یعنی: برای شخص با ایمان سه نشانه است: راستی درگفتار، و یقین در معتقداتش، وکوتاهی آرزو (مؤمن راستین هیچگاه دروغ نمیگوید ولو راستی بظاهر به ضررش باشد، و هرگز تردید در معتقداتش ندارد، و آرزوی بی جا و دور و دراز ندارد).

۵- حضرت أمیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«خَفْضُ الصَّوْتِ، وَ غَضُّ الْبَصَرِ، وَ مَشْيُ الْقَصْدِ مِنْ أَمٰارَةِ الأَيمٰانِ وَ حُسْـنُ التَّدَيُّنِ»[2].

یعنی: پائین آوردن صدا و آرام سخن گفتن، و پوشاندن چشم از نگـاه بـه نامحرم، و میانه روی در رفتار از نشانهٔ ایمان و خوبی تدیّن انسان به شمار می‌رود.

۱- تفسیر کبیر البصائر: ج ۵۸ ص ۹۷۷). ۲- تفسیر کبیر البصائر: ج ۵۸ ص ۹۶۸).

۵۸۳- ایمان راستین و کمال آن:

حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ«عليه السلام» در توکل مؤمن بر خداوند متعال در تمام أبعاد زندگیش فرمود:

«لاٰ يَصْدُقُ اِيمٰانُ عَبْدٍ حَتّىٰ يَكُونَ بِمٰا فِي يَدِاللّٰهِ سُبْحٰانَهُ أَوْثَقَ مِنْهُ بِمٰا فِي يَدِهِ»[۱]

یعنی: راست نیاید ایمان بنده‌ای به خداوند متعال تا اطمینانش به آنچه در دست (توانائی و نزد) خداوند سبحان است بیشتر باشد به آنچه در دست خویش دارد.

ایمان راستین هنگامی تحقق می‌یابد که مؤمن، خداوند متعال را چنان بشناسد، که اعتمادش در روزی و بهرهٔ خود به عطاء و بخششهای الهی بیشتر از اعتمادش بصحت و سلامتی و به مال و دارائی که در دست خود دارد باشد، چه اینکه آنچه از صحت و مال و ثروت ... راکه در دست دارد، ممکن است به زودی از بین برود، و أما آنچه در نزد خداوند متعال است همیشه باقی و ثابت می‌باشد.

خداوند متعال می‌فرماید:

«مٰا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمٰا عِنْدَ اللّٰهِ بٰاقٍ» النحل: ۹۶).

یعنی: هر آنچه در نزد شما است در معرض فناء و نابودی است، و آنچه در نزد خداوند متعال است همواره باقی است.

و حضرت رسول اکرم«صلی الله علیه و آله» در نشانهٔ کمال ایمان فرمود:

«ثَلاٰثٌ مَنْ كُنَّ فيهِ فَقَدِ اسْتَكْمَلَ الْاِيمٰانَ: مَنْ لاٰيَخٰافُ فِي اللّٰهِ لَوْمَةَ لاٰئِمٍ، وَ لاٰيُرٰائِي بِشَيْءٍ مِنْ عَمَلِهِ، وَ إِذٰا عَرَضَ لَهُ أَمْرٰانِ: أَحَدُهُمٰا لِلدُّنْيٰا، وَ الْآخَرُ لِلْآخِرَةِ آثَرَالْآخِرَةَ عَلَى الدُّنْيٰا»[۲].

یعنی: سه أمر است که اگر درکسی تحقق یابد ایمانش بحد کمال رسیده است:

أول:کسی که در دفاع از دین خداوند متعال و جهاد در راه حق از ملامت هیچ ملامت کننده‌ای نهراسد (خداوند متعال دربارهٔ مؤمنان راستین فرمود: «**يُجٰاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَ لاٰيَخٰافُونَ لَوْمَةَ لاٰئِمٍ**» المائدة: ۵۴).

۱- نهج البلاغة: از کلمات قصار إمام«عليه السلام» رقم ۳۰۲ ص ۱۲۳۴).

۲- البصائر: ج ۵۸ ص ۹۶۳).

یعنی: مؤمنان راستین کسانی هستند که در راه خداوند متعال به یاری دینش برخاسته و از نوامیس دین مبین اسلام و کیان مؤمنان به قیمت جان دفاع می‌کنند، و از ملامت و نکوهش أحدی از یاوه سرایان و ملامت کنندگان باکی ندارند).

دوم: و در هیچ کاری ریاء و خودنمائی نمی‌کند.

سوّم: و هرگاه بادو أمر مختلف روبرو شود که یکی مربوط به دنیا و دیگری در أمر دین و آخرتش باشد، أمر آخرت را بر أمر دنیایش مقدم می‌دارد (دنیا را فدای آخرت می‌کند، به راستی چنین انسانی ایمانش به حد کمال رسیده است که هیچ دشمنی چه از درون و چه از بیرون نتواند او را ملعبه و بازیچهٔ خود قرار دهد، و در منطقهٔ شخصیت او نفوذ کرده و چهره‌اش را عوض کند).

مرحوم کلینی در کتاب شریف «اصول کافی - کتاب الحجة - باب التسلیم و فضل المسلمین حدیث ۶» به أسنادش از یحیی بن زکریا أنصاری روایت کرده است که حضرت امام صادق«علیه السلام» می‌فرمود:

«مَنْ سَرَّهُ أَنْ یَسْتَکْمِلَ الْإِیمانَ کُلَّهُ فَلْیَقُلْ: اَلْقَوْلُ مِنِّي فِي جَمِیعِ الْأَشْیاءِ قَوْلُ آلِ مُحَمَّدٍ«علیهم السلام» فِیما أَسَرُّوا وَ ما أَعْلَنُوا وَ فِیما بَلَغَنِي عَنْهُمْ وَ فِیما لَمْ یَبْلُغْنِي».

یعنی: هر که را خوش آید که تمام درجات ایمان را کامل نماید باید بگوید: گفتار و عقیدهٔ من در تمام أبعاد زندگی دنیوی و اخروی‌ام گفتار و عقیدهٔ آل محمد صلوات‌الله علیهم أجمعین است، هر آنچه را که نهان دارند، و هر آنچه را که بر أساس مصالح آشکار نمایند، و هر آنچه از آنها به من رسیده و آنچه را که به من نرسیده باشد.

و در همین کتاب شریف (باب فیه نُکَتٌ و نُتَفٌ من التنزیل فی الولایة - حدیث ۹۱) به أسنادش از محمد بن فضیل - حدیث طولانی - روایت کرده است که حضرت أبی الحسن الماضی (موسی بن جعفر«علیه السلام») فرمود:

«إِنَّ اللّٰهَ تَبارَکَ وَ تَعالیٰ سَمّیٰ مَنْ لَمْ یَتَّبِعْ رَسُولَهُ فِي وَلایَةِ وَصِیِّهِ مُنافِقِینَ، وَ جَعَلَ مَنْ جَحَدَ وَصِیَّتَهُ وَ إِمامَتَهُ کَمَنْ جَحَدَ مُحَمَّداً وَ أَنْزَلَ بِذٰلِکَ قُرْآناً فَقالَ: یا مُحَمَّدُ إِذا جاءَکَ الْمُنافِقُونَ «بِوَلایَةِ وَصِیِّکَ» قالُوا: نَشْهَدُ إِنَّکَ لَرَسُولُ اللّٰهِ وَاللّٰهُ یَعْلَمُ إِنَّکَ لَرَسُولُهُ وَاللّٰهُ یَشْهَدُ إِنَّ الْمُنافِقِینَ (بِوَلایَةِ عَلِيٍ) لَکاذِبُونَ إِتَّخَذُوا أَیْمانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِیلِ اللّٰهِ (وَالسَّبِیلُ هُوَ الْوَصِيُّ) إِنَّهُمْ ساءَ ما کانُوا یَعْمَلُونَ ذٰلِکَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا (بِرِسالَتِکَ) وَ کَفَرُوا (بِوَلایَةِ وَصِیِّکَ) فَطَبَعَ (اللّٰهُ) عَلیٰ قُلُوبِهِمْ، فَهُمْ لا یَفْقَهُونَ».

قُلْتُ: ما مَعْنیٰ لا یَفْقَهُونَ: قالَ: یَقُولُ: لا یَعْقِلُونَ بِنُبُوَّتِکَ.

یعنی: بتحقیق خداوند تبارک و تعالی هر کس راکه در ولایت وصیّ از پیغمبرش پیروی نکرده منافق نامیده است، و هرکه امامت وصیّ پیغمبر«صلی الله علیه و آله» را انکار نماید همآنند منکر رسالت رسول خدا«صلی الله علیه و آله» می‌باشد، و خداوند متعال در این باره قرآن را نازل فرموده است، پس فرمود: أی محمد وقتی منافقان نسبت به ولایت وصیّت نزد تو آمدند وگفتند: ماگواهی می‌دهیم که تو براستی رسول خدائی و خدا میداند که تو محققاً رسول خدائی و هم خداگواه است که منافقان به ولایت علی«علیه السلام» هر آینه دروغ می‌گویند، اینان برگرفتند سوگند دروغین خود را پوششی بر نفاق خود، و دیگران را از حرکت در راه خدا باز داشتند، راه خدا همان راه وصیّ است، به راستی که آنان بدرفتاری را انتخاب کردند در آنچه که عمل می‌کردند، این برای آن است که آنها به ظاهر گرویدند به رسالت تو وکافر شدند به ولایت وصیّ تو و خدا مهر نهاد بر دلهاشان و آنها خود نمی‌فهمند.

عرض کردم: معنی «لایفقهون» چیست؟

امام«علیه السلام» فرمود: یعنی حقیقت نبوت را تعقل نمی‌کنند (که نبوت بدون ولایت همآنند کالبد بی روح است که خود فرمود: «**وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمٰا بَلَّغْتَ رِسٰالَتَهُ**».

۵۸۴- خصال و صفات مؤمنان راستین چیست؟

مرحوم کلینی در کتاب شریف «اصول کافی - کتاب الایمان و الکفر باب المؤمن و علاماته و صفاته - حدیث ۲۹» به أسنادش از عبدالله بن الحسن از مادرش فاطمة بنت الحسین‌بن‌عليّ«علیهما السلام» روایت کرده است که حضرت رسول اکرم«صلی الله علیه و آله» فرمود:

«**ثَلاٰثُ خِصٰالٍ مَنْ كُنَّ فيهِ اسْتَكْمَلَ خِصٰالُ الْإيمٰانِ: إِذٰا رَضِيَ لَمْ يُدْخِلْهُ رِضٰاهُ في بٰاطِلٍ، وَ إِذٰا غَضِبَ لَمْ يُخْرِجْهُ الْغَضَبُ مِنَ الْحَقِّ، وَ إِذٰا قَدَرَ لَمْ يَتَعٰاطَ مٰا لَيْسَ لَهُ**».

یعنی: سه خصلت در هرکه باشد، خصال ایمان در او کامل است: هرگاه چیزی را پسندید، پسندش او را در باطل نکشاند، و چون خشمگین شود، خشمش او را از راه حق بدر نبرد، و هرگاه قدرت بر چیزی پیدا کند که از آنِ او نیست، دست نیازد.

و نیز به أسنادش از عبد مؤمن أنصاری روایت کرده که حضرت امام باقر«علیه السلام» فرمود:

«**إِنَّ اللّٰهَ تَبٰارَكَ وَ تَعٰالىٰ أَعْطَى الْمُؤْمِنَ ثَلاٰثَ خِصٰالٍ: اَلْعِزُّ فِي الدُّنْيٰا وَ الْآخِرَةِ، وَ الْفَلَجُ فِي الدُّنْيٰا وَ الْآخِرَةِ، وَ الْمَهٰابَةُ في صُدُورِ الظّٰالِمينَ**».

یعنی: بتحقیق خداوند تبارک و تعالی سه خصلت بمؤمن عطاء فرموده است: ۱- عزّت در دنیا و آخرت ۲- و غلبه و پیروزی و رستگاری در دنیا و آخرت، ۳- و ترس و وحشت در دلهای ستمکاران.

خداوند متعال می‌فرماید: «**أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ**» آل عمران: ۱۳۹).

یعنی: شما برتران هستید اگر مؤمنان راستین باشید.

و در روایت دیگر: «**فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ**» دارد، سپس امام﴿علیه السلام﴾ این آیات را قرائت فرمود: «**فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ**» و «**قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ - هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ**».

خداوند متعال خطاب به مؤمنین می‌فرماید: «**لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ**» الحشر: ۱۳).

هر آینه شما مؤمنان راستین شدیدترین ترس را در دلهای منافقان از خداوند متعال دارید (که آنها از شما بیش از خدا میترسند) زیرا آنها مردمی بی فهم و بی شعورند (تا خداشناس و از خدا بترسند) از اینرو بجای ترس از خدا از شما می‌ترسند.

حضرت مولی‌الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ﴿علیه السلام﴾ فرمود:
«**يُسْتَدَلُّ عَلَى اِيمَانِ الرَّجُلِ بِالتَّسْلِيمِ وَ لُزُومِ الطَّاعَةِ**»[1].

یعنی: دلیل قاطع بر ایمان راستین مرد آنستکه: او در مقابل فرامین آسمانی تسلیم محض، و هیچگاه از طاعت خداوند متعال و طاعت رسولش﴿صلی الله علیه و آله﴾ و جانشینان معصومین رسولش﴿صلی الله علیه و آله﴾ غفلت ننماید».

و حضرت امام‌المتّقین عليّ﴿علیه السلام﴾ فرمود:
«**مَا آمَنَ بِمَا حَرَّمَهُ الْقُرْآنُ مَنِ اسْتَحَلَّهُ**»[2].

یعنی: ایمان نیاورد به خداوند متعال و رسولش﴿صلی الله علیه و آله﴾ کسی که حلال نماید چیزی راکه قرآن کریم آنرا حرام دانسته است.

و حضرت رسول اکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود:
«**لَا اِيمَانَ لِمَنْ لَا أَمَانَةَ لَهُ، وَ لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ**».[3]

یعنی: نیست ایمان برای کسی که أمانت را رعایت ننماید، و دین ندارد کسی که به عهدش وفاء نمی‌کند.

۱- تفسیر کبیر البصائر: ج ۵۸ ص ۹۴۸) ۲- تفسیر کبیر البصائر: ج ۵۸ ص ۹۵۰).
۳- البصائر: ج ۵۸ ص ۹۵۰).

مرحوم کلینی در کتاب شریف «اصول کافی - کتاب الایمان و الکفر - باب الکذب - حدیث ۴» به أسنادش از عبدالرحمن بن أبی لیلی روایت کرده که حضرت امام باقر﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«إِنَّ الْكِذْبَ هُوَ خَرابُ الأيمانِ».

یعنی: بتحقیق دروغ ویران کنندهٔ ایمان است (انسان مؤمن هرگز دروغ نمی‌گوید گرچه راستی ظاهراً بر ضررش تمام شود، و دروغ به نفعش باشد).

و در همین کتاب (حدیث ۱۱) به أسنادش از أصبغ بن نباته روایت کرده است که حضرت أمیرالمؤمنین عليّ﴿علیه السلام﴾ فرمود: **«لا يَجِدُ عَبْدٌ طَعْمَ الإيمانِ حَتّى يَتْرُكَ الْكِذْبَ هَزْلَهُ وَجِدَّهُ».**

یعنی: هیچ بنده‌ای مزهٔ ایمان را نخواهد چشید تا اینکه از دروغ بپرهیزد چه شوخی باشد و چه جدّی.

و حضرت رسول اکرم﴿صلی الله علیه وآله﴾ فرمود:

«مَثَلُ الْمُؤْمِنِ، مَثَلُ النَّحْلَةِ لا تَأْكُلُ إِلاّ طَيِّباً، وَ لا تَضَعُ إِلاّ طَيِّباً»[۱].

یعنی: مَثَل شخص با ایمان، مَثَل زنبور عسل است که نمی‌خورد مگر چیز پاک را، و بجا نمی‌ماند از او مگر چیز پاک.

از خصال مؤمنان راستین آنست که: جز غذای حلال نمی‌خورند، و جز سخن راست نمی‌گویند، و جز عمل مشروع أنجام نمیدهند.

و حضرت رسول خدا﴿صلی الله علیه وآله﴾ فرمود:

«عُلُوُّ الْهِمَّةِ مِنَ الإيمانِ»[۲].

یعنی: از علائم ایمان راستین، همّت بلند انسان مؤمن راستین است.

حضرت أمیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«ذِكْرُ اللّٰهِ رَأْسُ مالِ كُلِّ مُؤْمِنٍ، وَ رِبْحُهُ السَّلامَةُ مِنَ الشَّيطانِ»[۳]

یعنی: ذکر گفتن و بیاد خداوند متعال بودن سرمایهٔ هر مؤمن است، و سود ذکر خداوند متعال برای مؤمن سلامت او از شرّ وسوسه‌های شیطان است.

۱- البصائر: ج ۵۸ ص ۹۷۵).
۲- البصائر: ج ۵۸ ص ۹۵۲).
۳- تفسیر کبیر البصائر: ج ۵۸ ص ۹۵۲).

و حضرت أمیرمؤمنان عليّ«عليه السلام» فرمود:

«قُوَّةُ الْقَلْبِ مِنْ صِحَّةِ الأيمانِ»[۱].

یعنی: قوّت قلب از نشانه‌های درستی ایمان، و ایمان راستین است.

و حضرت أمیرمؤمنان عليّ«عليه السلام» فرمود:

«لا يَشْبَعُ الْمُؤْمِنُ وَ أَخُوهُ جائِعٌ»[۲].

یعنی: از صفات مؤمن راستین آنکه: شخص مؤمن راستین شکم خود را سیر نمی‌کند در حالی که برادر ایمانیش گرسنه باشد.

«لا يَشْبَعُ الْمُؤْمِنُ دونَ جارِهِ»[۳]

یعنی: از صفات مؤمن راستین آنکه: شخص مؤمن سیر نمی‌شود تا زمانی که همسایه‌اش گرسنه است.

و حضرت رسول اکرم«صلّی الله علیه و آله» فرمود:

«الْمُؤْمِنُ مِرْآتُ الْمُؤْمِنِ، وَ الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ يَكُفُّ عَلَيْهِ ضيعَتَهُ وَ يَحُوطُهُ مِنْ وَراٰئِهِ»[۴].

یعنی: مؤمن آئینهٔ مؤمن است که عیوبش را بخودش تذکر می‌دهد، و مؤمن برادر مؤمن است که باز می‌دارد بر او ضایع شدن شخصیتش را در بین مردم (یا حفظ می‌کند در غیابش متاعش را) و در غیابش از او حمایت و دفاع می‌کند.

و حضرت رسول اکرم«صلّی الله علیه و آله» فرمود:

«لا يُلْدَغُ الْمُؤْمِنُ مِنْ جُحْرٍ مَرَّتَيْنِ»[۵].

یعنی: شخص مؤمن راستین دوبار از لانهٔ مار گزیده نمی‌شود. (یعنی شخص با ایمان در زندگی اشتباهاتش تکرار نمی‌شود، دوبار فریب شیطان و گول ددان را نمیخورد، و باکیاست و زیرکی جلوی نفوذ شیاطین انس و جن در منطقهٔ شخصیت خود را می‌گیرد که حضرت رسول خدا«صلّی الله علیه و آله» فرمود: «**الْمُؤْمِنُ كَيِّسٌ وَ فَطِنٌ حَذِرٌ**» مؤمن زیرک و با فطانت در تمام أبعاد زندگی خود می‌باشد، از اینرو دور هر چیزی که به شخصیت او ضربه وارد سازد نمی‌گردد و نزدیک نمی‌شود.

۱- البصائر: ۵۸ ص ۹۶۸).
۲- البصائر: ۵۸ ص ۹۷۳).
۳- البصائر: ۵۸ ص ۹۷۳).
۴- البصائر: ۵۸ ص ۹۷۲).
۵- البصائر: ۵۸ ص ۹۷۶).

۵۸۵- مؤمنان راستین در میان نورها:

خداوند متعال بر أثر ایمان، و پیروی از نور الهی، انسان را از تاریکیهای کفر و ضلالت، و انحطاط و جهالت خارج، و به عالَم نور وارد می‌سازد که در تمام أبعاد زندگی دنیا و آخرت با آن نور حرکت می‌کند، با آن نور سخن می‌گوید و فکر می‌کند و با آن نور می‌بیند و می‌شنود که فرمود:

«اَللّٰهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمٰاتِ إِلَى النُّورِ» البقرة: ۲۵۷).

«قَدْجٰائَكُمْ مِنَ اللّٰهِ نورٌ وَ كِتٰابٌ مُبينٌ يَهْدي بِهِ اللّٰهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوٰانَهُ سُبُلَ السَّلاٰمِ وَ يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمٰاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلىٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقيمٍ» المائدة: ۱۵ - ۱۶).

«أَوَمَنْ كٰانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْنٰاهُ وَ جَعَلْنٰالَهُ نوراً يَمْشي بِهِ فِي النّٰاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمٰاتِ لَيْسَ بِخٰارِجٍ مِنْهٰا» الأنعام: ۱۲۲).

«فَالَّذينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» الأعراف: ۱۵۷).

«يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنينَ وَ الْمُؤْمِنٰاتِ يَسْعىٰ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْديهِمْ وَ بِأَيْمٰانِهِمْ - يٰا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اتَّقُوااللّٰهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ»الحديد: ۱۲ و ۲۸).

و دیگر آیات قرآن کریم در این باب، و روایات صحیحهٔ بسیاری از أهل بیت وحی صلوات‌اللّه علیهم أجمعین آمده است که به جهت اختصار تنها به ذکر چند روایت تبرک می‌جوییم:

۱- حضرت مولی‌الموحّدین إمام‌المتّقین أمیرالمؤمنین علیّ‌بن‌أبیطالب ﴿علیه‌السلام﴾ فرمود:

«الْمُؤْمِنُ يَتَقَلَّبُ في خَمْسَةٍ مِنَ النُّورِ: مَدْخَلُهُ نُورٌ، وَ مَخْرَجُهُ نُورٌ، وَ عِلْمُهُ نُورٌ وَ كَلاٰمُهُ نُورٌ، وَ مَنْظَرُهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ إِلَى النُّورِ»(۱)

۱- تفسیر کبیر البصائر: ج ۵۸ ص ۹۷۶).

یعنی: مؤمن راستین در میان پنج نـور در چـرخش و گـردش است: آغـاز و ورودش در هر کار با نور همراه، و پایان کارش با نور، و علمش نور، و سخنش نور است، و دیدارش روز قیامت بسوی نور است که هرچه میبیند نور است.

۲- حضرت رسول اکرم«صلی الله علیه و آله» فرمود:

«إِتَّقُوا فَرٰاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنوُرِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ»[۱].

یعنی: بترسید از زیرکی و دور أندیشی شخص با ایمان که او در تمام امـور زندگانی دنیوی و اخروی با نور خداوند عزوجل مینگرد.

۳- مرحوم کلینی در کتاب شریف «اصول کافی - کتاب الایمان و الکفر - باب حق المؤمن علی أخیه و أداء دینه - حدیث ۵» به أسنادش از ابراهیم بن عمر یمانی روایت کرده است که حضرت امام صادق«علیه السلام» فرمود:

«إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَزْهَرُ نُورُهُ لِأَهْلِ السَّمٰاءِ كَمٰا تَزْهَرُ نُجُومُ السَّمٰاءِ لِأَهْـلِ الْأَرْضِ، وَ قٰالَ: إِنَّ الْمُؤْمِنَ وَلِيُّ اللّٰهِ يُعِينُهُ وَ يَصْنَعُ لَهُ، وَلٰا يَقُولُ عَلَيْهِ إِلَّا الْحَقَّ وَلٰايَخٰافُ غَيْرَهُ».

یعنی: بتحقیق مؤمن راستین هر آینه میدرخشد نورش بـرای أهـل آسـمان، چنانچه ستاره‌های آسمان می‌درخشند برای أهل زمین، و فرمود: بـتحقیق مـؤمن راستین دوست خداوند متعال است، خداوند متعال کمک و یاریش می‌کند و آنچه خواست برای او فراهم می‌سازد، و مؤمن راستین بر خداونـد مـتعال جـز حـق و درست نمی‌گوید، و جز از او نمی‌ترسد.

۴- و در (باب‌التقبیل ح ۱) به أسنادش از یونس بن ظبیان روایت کرده است که حضرت امام صادق«علیه السلام» فرمود: «إِنَّ لَكُم لَنُوراً تُعْرَفُونَ بِهِ فِي الدُّنْيٰا، حَتّٰى أَنَّ أَحَدَكُمْ إِذٰا لَقِيَ أَخٰاهُ قَبَّلَهُ فِي مَوْضِعِ النُّورِ مِنْ جَبْهَتِهِ»

یعنی: بتحقیق برای شما مؤمنان راستین هر آینه نوریست که بوسیلهٔ آن در دنیا شناخته می‌شوید، تا اینکه هرگاه یکی از شماها به برادر ایمانی خود برخورد کرده و یکدیگر را در آغوش گیرد او را از همان جای نور کـه در پیشانی او است می‌بوسد.

۱- البصائر ج ۵۸ ص ۹۷۶).

درس یکصد و پانزدهم:

۵۸۶- بعضی از برجستگیها و ویژگیهای مؤمنان راستین:

در آیات قرآن کریم و روایات صحیحهٔ وارده از اهل بیت وحی علیهم صلوات‌الله ویژگیها و برجستگیهای مؤمنان راستین بسیاری آمده است که در بیان مختصر ما نگنجد، پس ما تنها بچند آیهٔ کریمه و روایت تبرک میجوئیم که بعضی از ویژگیها و برجستگیها را بیان می‌کنند:

از جمله ویژگیها، قلّت وکمی عدد مؤمنان راستین در هر عصر و زمان و مکان در تاریخ بشری می‌باشد که وجود مؤمن در جوامع بشری از نظر قلّت وجود و بهای زیاد به پربهاترین جواهرات همچون زمرّد، ألماس و یاقوت سرخ... تشبیه شده است که وجود آنها بسیارکمیاب و قیمت و بهای آنها بسیار بالا است که منبع اعتبار و پشتوانهٔ دیگر أشیاء و متاع بوده، و قیمت و ارزش آنها به جواهرات بستگی دارد.

و انسان‌های غیرمؤمن در صورتی که با کفر و ضلالت و گناه و جهالت از منطقهٔ انسانیت خارج نشده باشند با اختلاف در عقائد و أعمال وگفتار همآنند سائر معادن همچون آهن و مسّ و زغال سنگ وگچ و آهک و ... تشبیه شده‌اند که وجود آنها بسیار و ارزش آنها نسبت به جواهرات بسیارکم می‌باشد.

و پرواضح و روشن است که هر چیزی که وجودش کمتر باشد بهایش بیشتر است وکمتر در معرض دیدهمگان بلکه شدیداً مورد حفاظت قرار می‌گیرد و از این رو پربهاترین جواهرات با قوطی مخصوص و بسته‌بندی شده در درون صندوق نسوز قرار می‌گیرد و یا بر گوشها وگردنها و دستهای لطیف‌ترین انسانها پنهان و در واقع بر انسان سوار می‌شود.

أما با آهن ... ماشین و طیاره و قطار و دوچرخه و ... ساخته می‌شود و مرکب انسان قرار می‌گیرد، و یا پلی ساخته می‌شود، و همگان از روی آن عبور می‌کنند، و یا تیر آهن سقف ساختمان قرار می‌گیرد.

مرحوم کلینی در کتاب شریف «اصول کافی -کتاب الایمان و الکفر - باب قلّة عدد المؤمنین - حدیث ۱» به أسنادش از قتیبه أعشی روایت کرده که گفت: شنیدم از حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ که می فرمود:

«الْمُؤْمِنَةُ أَعَزُّ مِنَ الْمُؤْمِنِ، وَ الْمُؤْمِنُ أَعَزُّ مِنَ الْكِبْرِيتِ الْأَحْمَرِ، فَمَنْ رَأَى مِنْكُمُ الْكِبْرِيتَ الْأَحْمَرَ؟!»

یعنی: زن با ایمان از مرد با ایمان کمیابتر است و مرد با ایمان ازکبریت أحمر کیمیاتر است، کدام یک از شما کبریت أحمر را دیده است؟!

برای کبریت أحمر معانی متعددی نقل شده است:

۱- سنگی است که میسوزد. ۲-کبریت أحمر بر یاقوت سرخ و طلای ناب اطلاق می‌گردد. ۳-گوهری است که معدنش پشت وادی مورچگان است ۴- جوهری است که کیمیاگران آن را می جویند و آن إکسیر است.

و حاصل حدیث آن که: زن دارای صفات ایمان کمتر از مرد متصف به آن است، و مرد متصف به آن از اکسیری که کیمیاگران در طلب آنند کمیاب‌تر است.

۵۸۷- قلّت عدد مؤمنان راستین در هر عصر و زمان:

آیات قرآن کریم در قلّت عدد مؤمنان راستین، و کثرت کافران و گمراهان و منحطان و جاهلان، و فاسقان و منافقان و گناهکاران و دروغگویان و بی‌شعوران و نافهمان و بزهکاران و پیروان أمیال نفسانی و ... در هر عصر و زمان و مکان به قدری زیاد است که بیان عشر آنها در بحث مختصر ما نگنجد، پس ما تنها به ذکر چند آیهٔ کریمه تبرک میجوییم:

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ» سبأ:۱۳).

«وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاٰيُؤْمِنُونَ - وَ مٰا آمَنَ مَعَهُ إِلاّٰ قَلِيلٌ» هود: ۱۷ و ۴۰).

«لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ إِلاَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ وَ قَلِيلٌ مٰاهُمْ» ص: ۲۴).

«فَلاٰ يُؤْمِنُونَ إِلاّٰ قَلِيلاً - وَ لاٰ يَذْكُرُونَ اللّٰهَ إِلاّٰ قَلِيلاً» النساء: ۴۶ و ۱۴۲).

«فَقَلِيلاً مٰا يُؤْمِنُونَ - بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاٰيُؤْمِنُونَ - وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاٰ يَشْكُرُونَ» البقرة: ۸۸ و ۱۰۰ و ۲۴۳).

«وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ النّٰاسِ لاٰيَعْلَمُونَ - وَ مٰا أَكْثَرُ النّٰاسِ وَ لَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ» یوسف: ۶۸ و ۱۰۳).

«وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كٰارِهُونَ - قَلِيلاً مٰا تَشْكُرُونَ» المؤمنون: ۷۰ و ۷۸).

«أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلاّٰ كَالْأَنْعٰامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلاً» الفرقان: ۴۴).

«يُلْقُونَ السَّمْعَ وَ أَكْثَرُهُمْ كٰاذِبُونَ» الشعراء: ۲۲۳).

«وَ لَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ» الصافات: ۷۱).

«لاٰ يَفْقَهُونَ إِلاّٰ قَلِيلاً» الفتح: ۱۵).

و شیطان گفت: «أَرَأَيْتَكَ هٰذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيٰامَةِ لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلاّٰ قَلِيلاً» الاسراء: ۶۲).

یعنی: شیطان در مقام مجادله با خداوند سبحان برآمد و گفت: به من بگو: آیا این آدمی را که از خاک آفریده‌ای بر من فضیلت و برتری دادی که من او را سجده کنم؟ ای خدا اگر أجل مرا تا روز قیامت بتأخیر اندازی بجز قلیلی (چون معصومان و مؤمنان راستین) همهٔ اولاد آدم را مهار کرده و به دام انحطاط و هلاکت میرسانم.

مرحوم کلینی در کتاب شریف «اصول کافی - کتاب الایمان و الکفر - باب قلّة عدد المؤمنین حدیث ۲» به أسنادش از کامل تمّار روایت کرده که گفت: شنیدم از حضرت امام باقر«عليه السلام» که می‌فرمود:

«النّٰاسُ كُلُّهُمْ بَهٰائِمُ - ثَلاٰثاً - إِلاّٰ قَلِيلٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، وَالْمُؤْمِنُ غَرِيبٌ - ثَلاٰثَ مَرّٰاتٍ -».

یعنی: (سه بار) می‌فرمود: همهٔ مردم چون بهائمند جز أندکی از مؤمنان (و سه بار) فرمود: مؤمن غریب است.

و در همین باب (حدیث ۵) به أسنادش از سَماعة بن مهران روایت کرده که حضرت امام موسی بن جعفر«عليه السلام» به من فرمود:

«يٰا سَمٰاعَةُ أَمِنُوا عَلىٰ فُرُشِهِمْ وَ أَخٰافُونِي، أَمٰا وَ اللّٰهِ لَقَدْ كٰانَتِ الدُّنْيٰا، وَ مٰا فِيهٰا

إلاّ واحِدٌ يَعْبُدُاللّٰهَ، وَلَوْ كانَ مَعَهُ غَيْرُهُ لَأَضافَهُ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ إلَيْهِ حَيْثُ يَقُولُ: «إنَّ إبْراهيمَ كانَ أُمَّةً قانِتاًلِلّٰهِ حَنيفاً وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكينَ» فَغَبَرَ بِذٰلِكَ ما شاءَ اللّٰهُ، ثُمَّ إنَّ اللّٰهَ آنَسَهُ بِإسْمٰعيلَ وَ إسْحٰقَ فَصارُوا ثَلاثَةً، أَما وَاللّٰهِ إنَّ الْمُؤْمِنَ لَقَليلٌ وَ إنَّ أَهْلَ الْكُفْرِ لَكَثيرٌ أَتَدْري لِمَ ذاكَ؟ فَقُلْتُ: لا أَدْري جُعِلْتُ فَداكَ، فَقالَ: صُيِّرُوا أُنْساً لِلْمُؤْمِنينَ، يَبُثُّونَ إلَيْهِمْ ما في صُدُورِهِمْ، فَيَسْتَرِيحُونَ إلىٰ ذٰلِكَ وَيَسْكُنُونَ إلَيْهِ».

یعنی: أی سماعة آنها در بستر خود آسودند، و مرا به ترس أنداختند، آگاه باش! بخداوند متعال سوگند هر آینه زمانی بود (در همین دنیا) که در آن جز یک نفر خدا پرست نبود، و اگر بیش از یک نفر بود خداوند عزوجل او را هم نام می‌برد آنجا که می‌فرماید: «به راستی ابراهیم یک امت خداشناس و یگانه‌پرست بود و از مشرکان نبود» النحل: ۱۲۰) تا خداوند متعال خواست او تنها عمر گذرانید، سپس به تحقیق خداوند متعال ابراهیم تنهای یکتاپرست را به اسمعیل و اسحق مأنوس ساخت، پس سه تن یگانه پرست شدند، بدان و آگاه باش! به خداوند متعال سوگند! به تحقیق مؤمن راستین هر آینه بسیارکم است و به تحقیق أهل کفر (مراد غیر مؤمن است، خواه مسلمان باشد یا کافر غیر مسلمان) هر آینه بسیار زیادند.

أی سماعه آیا میدانی این که مؤمن بسیارکم و غیر مؤمن بسیار زیادند برای چیست؟

عرض کردم: نه؛ فدایت گردم.

فرمود: این مسلمان‌نماها و شیعه مآبان، وسیلهٔ انس مؤمنان حقیقی، و آرامش دل شیعیان راستین می‌باشند، که آنچه در سینه‌ها دارند به آنها بگویند و دلها را خالی کنند و به این وسیله راحت می‌شوند و آرام می‌گیرند.

پس کمی شمارهٔ مؤمنان راستین با آنکه بحسب ظاهر بسیارند برای آن است که: این مسلمان نماها و شیعیان دروغین وسیلهٔ انس مؤمنان راستین و شیعیان حقیقی باشند تا از کمی و قلّت عددشان نهراسند.

۵۸۸- مؤمنان راستین انسانهای ناشناخته‌اند:

مرحوم کلینی در کتاب شریف «اصول کافی -کتاب الایمان و الکفر - باب المصافحة - حدیث ۱۶» به أسنادش از زرارة روایت کرده که گفت حضرت امام باقر«علیه السلام» می‌فرمود:

«إِنَّ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ لاٰيُوصَفُ وَكَيْفَ يُوصَفُ، وَ قٰالَ فِي كِتٰابِهِ: «وَ مٰا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ» فَلاٰ يُوصَفُ بِقَدَرٍ إِلاّٰكٰانَ أَعْظَمَ مِنْ ذٰلِكَ؟ وَ إِنَّ النَّبِيَّ «صلى الله عليه وآله» لاٰ يُوصَفُ وَ كَيْفَ يُوصَفُ عَبْدٌ احْتَجَبَ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ بِسَبْعٍ وَ جَعَلَ طٰاعَتَهُ فِي الْأَرْضِ كَطٰاعَتِهِ فِي السَّمٰاءِ فَقٰالَ: «وَ مٰا آتٰاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مٰا نَهٰاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» وَ مَنْ أَطٰاعَ هٰذٰا فَقَدْ أَطٰاعَنِي، وَ مَنْ عَصٰاهُ فَقَدْ عَصٰانِي وَ فَوَّضَ إِلَيْهِ، وَ إِنّٰا لاٰ نُوصَفُ وَكَيْفَ يُوصَفُ قَوْمٌ رَفَعَ اللّٰهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ هُوَ الشَّكُّ؟ وَ الْمُؤْمِنُ لاٰ يُوصَفُ ...».

یعنی: به تحقیق خداوند عزوجل به وصف درنیاید (وکسی توان وصف کنه خداوند سبحان را ندارد) و چگونه به وصف در آید، و حال آن که خود درکتابش فرمود: «کسی توان شناخت مقام و عظمت و جمال و جلال خداوند سبحان را آن چنان که هست، ندارد» پس خداوند سبحان به هیچ اندازه‌ای وصف نشود جز آنکه از آن بزرگتر است (اَللّٰهُ اَکْبَرُ) به هر اندازه وصف شود خداوند متعال فوق آن است.

و به راستی پیغمبر خاتم حضرت محمد مصطفی«صلى الله عليه وآله» هم وصف نشود، و چگونه بنده‌ای را توان وصف کرد که خداوند سبحان در پس هفت حجاب است، و طاعت پیغمبرش«صلى الله عليه وآله» را در زمین چون طاعت خود در آسمان لازم دانسته و فرموده است: «آنچه راکه رسول ما محمّد مصطفی«صلى الله عليه وآله» به شما فرمان داد با جان و دل بپذیرید و عمل کنید، و از آنچه که شما را نهی کرده است ترکش کنید» و هرکه این پیغمبر«صلى الله عليه وآله» را اطاعت کند مرا اطاعت کرده، و هرکه او را نافرمانی کند مرا نافرمانی کرده است، و بیان حقائق و معارف و أحکام ... دین مبین اسلام را به او واگذاشت.

و به راستی ما أهل بیت وحی علیهم صلوات‌اللّٰه را هم کسی نمی‌تواند وصف نماید، و چگونه وصف شوند مردمی که خداوند متعال پلیدی راکه شک و تردید است از آنها برداشته است (چه کسی می‌تواند چنین انسانهائی را وصف

نماید) و مؤمن راستین نیز وصف نمی‌شود (غیر مؤمن توان درک حقیقت ایمان راندارد تا بتواند مؤمن را بدرستی وصف نماید). و در همین باب (حدیث ۲۰) به أسنادش از اسحاق بن عمار روایت کرده است که حضرت امام صادق﴿عليه السلام﴾ فرمود:

«إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ لاٰيُقْدِرُ اَحَدٌ قَدْرَهُ وَ كَذٰلِكَ لاٰيُقْدِرُ قَدْرَ نَبِيِّهِ، وَ كَذٰلِكَ لاٰ يُقْدِرُ قَدْرَ الْمُؤْمِنِ...».

یعنی: بتحقیق کسی توان و صف خداوند عزّوجل را ندارد، و همچنین کسی نمی‌تواند پیغمبر خدا﴿صلى الله عليه وآله﴾ را بدرستی وصف نماید، و هم چنان کسی قدر و اندازهٔ مقام مؤمن راستین را هم نمی‌داند (پس مؤمن راستین در جوامع بشری موجود ناشناخته ایست که جز خداوند سبحان و رسولش و معصومان صلوات‌اللّٰه علیهم أجمعین آنرا بدرستی نمی‌شناسد).

براستی چنین است، چه اینکه بر مؤمنان راستین بواسطهٔ استقامت و صبر و شکیبائی و فداکاری در راه عقیده و دفاع از دین و حمایت از نوامیس قرآن کریم و کیان اسلام، فرشتگان آسمانی نازل می‌شوند که هیچگاه قابل درک و قبول برای غیر مؤمنان نیست.

خداوند متعال می‌فرماید:

«إِنَّ الَّذينَ قٰالُوا رَبُّنَا اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَقٰامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلاٰئِكَةُ أَلاّٰ تَخٰافُوا وَ لاٰ تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتي كُنْتُمْ تُوعَدوُنَ نَحْنُ أَوْلِيآؤُكُمْ فِى الْحَيٰاةِ الدُّنْيا وَ فِى الْآخِرَةِ» فصلت: ۳۰ - ۳۱).

یعنی: به تحقیق آنان که گفتند: پروردگار ما خداوند متعال است، و بر این ایمان پایدار و استوار مانده‌اند (و شک و تردیدی در خود راه نداده‌اند و چهره عوض نکرده‌اند) فرشتگان رحمت الهی بر آنها نازل می‌شوند و به آنها می‌گویند: هیچ ترس و وحشتی از غیر خداوند متعال نداشته باشید، و ازگذشته و آینده و از تهدید ستمکاران و حاکمان زر و زور و تزویر محزون نباشید، ما به شما بشارت بهشت می‌دهیم، که به آن در مقابل ایمان راستین‌تان وعده داده شده‌اید، ما فرشتگان، دوستان، یاران و حامیان شما در دنیا و آخرت هستیم.

چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان

چه باک از موج بحر آنرا که باشد نوح کشتیبان

۵۸۹- استقامت و بردباری مؤمنان راستین:

ما نمیخواهیم در موضوع استقامت و صبر و شکیبائی در دین که آیات بسیاری نازل شده و روایات فراوانی وارد گردیده، و بحثی دامنه‌دار در أبعاد گوناگون دارد وارد شویم أما چون استقامت و پایداری و یک چهره‌گی در دین و عقیده از ویژگیهای مؤمنان راستین به شمار می‌رود، تنها به سه روایت اشاره می‌کنیم:

۱- مرحوم کلینی درکتاب شریف «اصول کافی - کتاب الایمان و الکفر - باب المؤمن و علاماته و صفاته - حدیث ۳۷» به أسنادش از زراره روایت کرده است که حضرت امام باقر﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«اَلْمُؤْمِنُ أَصْلَبُ مِنَ الْجَبَلِ، الْجَبَلُ يُسْتَقَلُّ مِنْهُ، وَالْمُؤْمِنُ لا يُسْتَقَلُّ مِنْ دينِهِ شَيْءٌ».

یعنی: مؤمن راستین در دینش ازکوه سخت‌تر، استوارتر، محکم‌تر و پایدارتر است، چه اینکه ازکوه مقداری گرفته می‌شود تا اینکه رو بنقصان گذارده کم می‌گردد، و حال آنکه از دین و عقیدهٔ مؤمن نمی‌توان چیزی جداکرد تاکاسته گردد.

۲- و در همین باب (حدیث ۱۶) به أسنادش از سکونی روایت کرده است که حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ فرمود: حضرت رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود:

«اَلْمُؤْمِنُ كَمَثَلِ شَجَرَةٍ لا يَتَحاتُّ وَرَقُها في شِتآءٍ وَلا صَيْفٍ، قالُوا: يا رَسُولَ اللّٰهِ وَما هِيَ؟ قالَ: اَلنَّخْلَةُ».

یعنی: مؤمن راستین همچون درختی است که هیچگاه برگ آن نمی‌ریزد نه در فصل زمستان، و نه در فصل تابستان (همواره سبز و خرّم و یک چهره است) عرض کردند: یا رسول اللّه﴿صلی الله علیه و آله﴾ آن درخت کدام است؟

فرمود: نخل خرما (یعنی یکی از ویژگیهای مؤمن راستین آنکه: همیشه مانند نخل خرما سرسبز و بارور و مورد استفاده و یک چهره می‌باشد و تحولات و فراز و نشیب‌های روزگار نمی‌تواند چهره‌اش را عوض کند و با استقامت و پایداری و صبر و بردباری چهره‌اش را حفظ می‌کند، و نه تنها از جامعهٔ رنگارنگ، رنگ نمیگیرد که در حدّ توان به أفراد و جامعه رنگ خدایی می‌دهد، مؤمن راستین همآنند درخت بید نیست که از هر بادی بلرزد).

همچو بید از باد، لرزان هر که بود — آتش او را نباشد غیر دود

۳- در همین باب (حدیث ۳۹) به أسنادش از دِلهاث غلام حضرت عليّ بن موسی الرّضا﴿؛﴾ روایت کرده که گفت: شنیدم از حضرت امام رضا﴿؛﴾ که می فرمود:

«لاٰ يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِناً حَتّٰى يَكُونَ فيهِ ثَلاٰثُ خِصٰالٍ: سُنَّةٌ مِنْ رَبِّهِ، وَ سُنَّةٌ مِنْ نَبِيِّهِ، وَ سُنَّةٌ مِنْ وَلِيِّهِ، فَأَمَّا السُّنَّةُ مِنْ رَبِّهِ فَكِتْمٰانُ سِرِّهِ قٰالَ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ: «عٰالِمُ الْغَيْبِ فَلاٰيُظْهِرُ عَلٰى غَيْبِهِ أَحَداً اِلاّٰ مَنِ ارْتَضىٰ مِنْ رَسُولٍ» وَ أَمَا السُّنَّةُ مِنْ نَبِيِّهِ فَمُدٰارٰاةُ النّٰاسِ، فَاِنَّ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ أَمَرَ نَبِيَّهُ﴿؛﴾ بِمُدٰارٰاةِ النّٰاس، فَقٰالَ: «خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ» وَ أَمَّا السُّنَّةُ مِنْ وَلِيِّهِ فَالصَّبْرُ فِى الْبَأْسٰاءِ وَالضَّرّٰاءِ»

یعنی: مؤمن بحقیقت ایمان نمیرسد مگر آنکه دارای سه خصلت باشد: یک خصلت از پروردگارش، و یک خصلت از پیغمبرش﴿؛﴾ و یک خصلت از امامش﴿؛﴾ أما خصلتی که باید از پروردگارش داشته باشد آن راز نگهداری است که خداوند عزّوجل فرمود: «خداوند متعال عالم به غیب است، و بر غیب خود احدی را آگاه نسازد جز رسولی را که بپسندد (پس مؤمن باید راز دار باشد، و راز خود را جز به أفرادی همچون خود مؤمن رازدار نگوید) و أما سنّت و روش پیغمبرش﴿؛﴾ مدارا و سازگاری با مردم است زیرا خداوند عزّوجل به پیغمبر خود﴿؛﴾ دستور فرموده که با مردم مدارا کند، و فرموده است، «أی رسول ما! راه عفو و گذشت را در پیش گیر، و مردم را به نیکی دعوت کن» و أمّا سنّت امامش﴿؛﴾ صبر و بردباری در حال تنگدستی و سخت حالی است که:

خداوند متعال می فرماید: «وَ الصّٰابِرينَ فِى الْبَأْسٰاءِ وَ الضَّرّٰاءِ وَ حينَ الْبَأْسِ أُولٰئِكَ الَّذينَ صَدَقوُا و أُولٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» البقرة: ۱۷۷).

و درکارزار صبور باشد و به وقت رنج و تعب شکیبایی پیشه کنند، کسانی که به این ویژگیها، برجستگیها و اوصاف آراسته باشند مؤمنان راستین، و متقیان حقیقی اند.

۵۹۰- اتحاد مؤمنان راستین و نصائح آنان:

یکی دیگر از برجستگیها و ویژگیهای مؤمنان راستین اتحاد آنها در امور دینی و اعتقادی، و حلّ مشکلات و مسائل دنیوی و اقتصادی، و نصیحت پذیری آنها از یکدیگر است، چه اینکه آنها همآنند کوشش أعضاء و جوارح و قوای ظاهری و دورنی یک کالبد در حفظ صحت و سلامت جسم و جان، به سوی یک هدف عالی

وکمال انسانی میکوشند، وکمترین اختلاف در حرکت به سوی آن ندارند، از این رو نه تنها نصیحت را در این مسیر از یکدیگر با تمام وجود می‌پذیرند بلکه بـا تـمام وجود می‌کوشند که أفراد و جامعه را به سوی هدف عالی وکمال انسـانی سـوق دهند.

آیات قرآن کریم و روایات وارده از أهـل بـیت وحـی صـلوات‌اللّـه عـلیهم أجمعین در این باب بسیار است و ما به جهت رعایت اختصار تنها به بـیان پـنج روایت بسنده می‌کنیم:

۱- مرحوم کلینی درکتاب شریف «اصول کافی -کتاب الایمان و الکفر - باب إخوة المؤمنین بعضهم لبعض - حدیث ۴» به أسنادش از أبی بصیر روایت کرده که گفت: شنیدم از حضرت امام صادق (علیه السلام) که می‌فرمود:

«اَلْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ كَالْجَسَدِ الْواحِدِ، إِنِ اشْتَكىٰ شَيْئاً مِنْهُ وُجِدَ أَلَمُ ذٰلِكَ فِي سٰائِرِ جَسَدِهِ، وَأَرْوٰاحُهُمٰا مِنْ رُوحٍ واحِدةٍ، وَ إِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَأَشَدُّ إِتِّصٰالاً بِرُوحِ اللّٰهِ مِنْ إِتِّصٰالِ شُعٰاعِ الشَّمْسِ بِهٰا».

یعنی: مؤمن برادر مؤمن است، و همآنند أعضای یک جسمند که اگر به یکی از آنها دردی رسد، این درد در دیگر أعضاء جسم نیز احساس می‌شود (همهٔ أعضاء و قوای ظاهری و باطنی یک جسم از درد یک عضو متأثّر و متألم میگردند، مؤمنان راستین نیز چنین می‌باشند، چه اینکه) روحشان از یک روح است، و به تحقیق روح مؤمن هر آینه به روح خداوند سبحان پیوسته‌تر و متصل‌تر از پیوستی و اتصال پرتو آفتاب به جِرم آفتاب است.

۲- مرحوم کلینی در همین باب (حدیث ۷) به أسنادش از أبی حمزه روایت کرده که گفت: شنیدم از حضرت امام باقر (علیه السلام) که می‌فرمود: **«اَلْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ لِأَبِيهِ وَ أُمِّهِ لِأَنَّ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ طِينَةِ الْجِنٰانِ، وَ أَجْرىٰ فِي صُوَرِهِمْ مِنْ رِيحِ الْجَنَّةِ، فَلِذٰلِكَ هُمْ إِخْوَةٌ لِأَبٍ وَ أُمٍّ».**

یعنی: مؤمن برادر پدر و مادری مؤمن است، زیرا خداوند عزوجل مؤمنان را از سرشت بهشت آفریده و در پیکرهاشان از نسیم بهشت دمیده است از ایـن رو مؤمنان راستین برادر پدر و مادری یکدیگرند.

۳- و در همین باب (حدیث ۸) به أسنادش از علی بن عُقْبَة روایت کرده که حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«إِنَّ الْمُؤْمِنَ أَخُو الْمُؤْمِنِ، عَيْنُهُ وَ دَلِيلُهُ، لاٰ يَخُونُهُ وَ لاٰ يَظْلِمُهُ وَ لاٰ يَغُشُّهُ وَ لاٰ يَعِدُهُ عِدَةً فَيُخْلِفُهُ».

یعنی: مؤمن برادر مؤمن است که چشم او و رهنمای او است، از این رو هرگز خیانتش نکند، و ستمش ننماید، گولش نزند، با او وعده خلافی نکند (چنانچه هر عضوی از اعضاء یک انسان عاقل نسبت به أعضاء و قوای ظاهری و باطنی چنین است).

۴- مرحوم کلینی در کتاب شریف «اصول کافی - کتاب الایمان و الکفر - باب نصیحة المؤمن - حدیث ۱» به أسنادش از عیسی بن أبی منصور روایت کرده که حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«يَجِبُ لِلْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ أَنْ يُنَاصِحَهُ».

یعنی: برای مؤمن بر مؤمن واجب است یکدیگر را نصیحت و پند و اندرز دهند و خیرخواه یکدیگر باشند (هم نصیحت‌گو و هم نصیحت پذیر باشند).

۵- و در همین باب (حدیث ۵) به أسنادش از سکونی روایت کرده است که حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ فرمود: حضرت رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود:

«إِنَّ أَعْظَمَ النَّاسِ مَنْزِلَةً عِنْدَ اللّٰهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْشَاهُمْ فِي أَرْضِهِ بِالنَّصِيحَةِ لِخَلْقِهِ».

یعنی: به تحقیق با عظمت‌ترین و برترین مردم در مرتبه و مقام، نزد خداوند متعال در روز قیامت، کسی است که در زمین خداوند متعال برای خیرخواهی و نصیحت بندگان خدا بیشتر دوندگی و کوشش کند.

چه نیکو گفت شاعر شیرین سخن، شیخ علی قرنی گلپایگانی:

جوانی زمن کرد روزی سراغ / که برگو به من نکتهٔ اتفاق
چرا بی سبب در پی مدح او / بهر منبری میکنی گفتگو
بدو این مَثَل گفتم از راه پند / چو بشنید افتاد او را پسند
دو نخ را که محکم بتابی بهم / سپس آن دو نخ را نهی روی هم
دوباره بتابی و محکم کنی / بهر دو طرف چوبکی ضم کنی
به زانوی اشتر نهی آن رسن / بگوئی که ای اشتر پیل تن
اگر میتوانی رسن پاره کن / رهائی خود را زمن چاره کن
شتر از غضب لب به دندان گزد / بگوید تو را این ملامت سزد
که گویم بسر نیست عقل و شعور / شده چشم عقل تو بیچاره کور
به ظاهر عقالی است بر پای من / ولی در حقیقت تو از راه فن

به زانوی من رشتهٔ اتحاد نهادی که شد نالهام از نهاد
جدائیّ این رشته مقدور نیست به نیروی او در جهان زور نیست
دو نخ باد و چوبک که پیوسته شد بدو زانوی اشتری بسته شد
گر اولاد آدم بصدق و صفا همه متّحد با هم و هم ندا
بخواهند کوهی ز جابرکنند سپس کوه مشرق به مغرب برند
بر آنها بسی سهل و آسان بود چه کاهی که بر طرف دامان بود
جوان چون شنید این حکایت تمام به من گفت: أی مقتدای أنام
چنان گرم گشتم زاندرز و پند که بر روی آتش بیفتد سپند
تو را تا به تن جان شیرین بود زوحدت سخن رسم و آئین بود
بگو باالله از مهر و عشق و داد مهمتر بود رشتهٔ اتحاد

۵۹۱- إدخال سرور و قضای حوائج مؤمنان راستین:

از نمودهای اخوّت و اتحاد مؤمنان راستین ادخال سرور و قضای حاجات آنها است، روایات در این باب بسیار است، و در دین مبین اسلام به آن توجه خاص و أهمیت فراوانی داده شده، و ما به بیان پنج روایت اکتفاء میکنیم:

۱- مرحوم کلینی در کتاب شریف «اصول کافی - کتاب الایمان و الکفر - باب إدخال السرور علی المؤمنین - حدیث ۱» از أبی حمزهٔ ثمالی روایت کرده است که گفت: شنیدم از حضرت امام باقر﴿علیه السلام﴾ که میفرمود: حضرت رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود:

«مَنْ سَرَّ مُؤْمِناً فَقَدْ سَرَّنِي، وَمَنْ سَرَّنِي فَقَدْ سَرَّ اللّٰهَ»

یعنی: هرکه مؤمنی را شاد نماید، مرا شادکرده است، و هرکس مرا شاد کند، خداوند متعال را شاد نموده است.

۲- و در همین باب (حدیث ۶) به أسنادش از مفضّل بن عمر روایت کرده است که گفت: حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«لاٰ يَرٰى أَحَدُكُمْ إِذٰا أَدْخَلَ عَلٰى مُؤْمِنٍ سُرُوراً أَنَّهُ عَلَيْهِ أَدْخَلَهُ فَقَطْ، بَلْ وَاللّٰهِ عَلَيْنٰا، بَلْ وَ اللّٰهِ عَلٰى رَسُولِ اللّٰهِ﴿صلی الله علیه و آله﴾».

یعنی: نپندارد یکی از شماها که مؤمنی را شادکرده است، تنها او را شادکرده است، بلکه به خداوند متعال سوگند! با شاد کردن مؤمنی ما أهل بیت عصمت و طهارت بلکه رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ را شاد کرده است.

۳- و در همین باب (حدیث ۱۴) به أسنادش از عبدالله بن سنان روایت کرده است که حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«مَنْ أَدْخَلَ السُّرُورَ عَلىٰ مُؤْمِنٍ فَقَدْ أَدْخَلَهُ عَلىٰ رَسوُلِ اللّٰهِ﴿صلی الله علیه و آله﴾ وَمَنْ أَدْخَلَهُ عَلىٰ رَسوُلِ اللّٰهِ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فَقَدْ وَصَلَ ذٰلِكَ إِلَى اللّٰهِ وَ كَذٰلِكَ مَنْ أَدْخَلَ عَلَيْهِ كَرْباً».

یعنی: هرکه مؤمنی را شاد نماید، رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ را شادکرده است، و هر که وسیلهٔ شادی رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ را فراهم آورده، پس تحقیقاً آنرا به خداوند متعال پیوسته، و چنین است کسی که گرفتاری و غمی را برای مؤمنی فراهم سازد (یعنی خداوند متعال و رسولش﴿صلی الله علیه و آله﴾ را آزرده است).

۴- و در همین باب (حدیث ۱۶) به أسنادش از هشام بن حکم روایت کرده که حضرت امام صادق﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود:

«مِنْ أَحَبِّ الْأَعْمٰالِ إِلَى اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ إِدْخٰالُ السُّروُرِ عَلَى الْمُؤْمِنِ، إِشْبٰاعُ جَوْعَتِهِ أَوْتَنْفيسُ كُرْبَتِهِ، أَوْ قَضٰاءُ دَيْنِهِ».

یعنی: از بهترین و محبوبترین أعمال به درگاه خداوند عزوجل ادخال سرور بر مؤمن است و آن: سیرکردن او ازگرسنگی، یاگشودن گره گرفتاری از او، یا أدای دین و پرداخت بدهکاری او می‌باشد.

۵- و در همین کتاب «باب السعی فی حاجة المؤمن - حدیث ۵» به أسنادش از ابراهیم بن عُمَر یمانی روایت کرده است که حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«مٰا مِنْ مُؤْمِنٍ يَمْشي لِأَخيهِ الْمُؤْمِنِ في حٰاجَةٍ إِلاّٰ كَتَبَ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ لَـهُ بِكُـلِّ خُطْوَةٍ حَسَنَةً، وَ حَطَّ بِهٰا سَيِّئَةً، وَ رَفَعَ لَهُ بِهٰا دَرَجَةً، وَ زيدَ بَعْدَ ذٰلِكَ عَشْرُ حَسَنٰاتٍ وَشُفِّعَ في عَشْرِ حٰاجٰاتٍ».

یعنی: هیچ مؤمنی نیست که برای برادر مؤمنش در انجام حاجتی دوندگی کند، جز این که خداوند عزوجل به هرگامی برایش حسنه‌ای را بنویسد، و سیئه‌ای را از او فرو ریزد، و درجه‌ای را برای او بالا برد، و پس از آن ده حسنه برایش افزوده شود، و در ده حاجت وساطتش از او پذیرفته گردد.

درس یکصد و شانزدهم:

۵۹۲- قلب مؤمن و معانی آن و مراتب عقل و نفس و روح:

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ» التغابن: (۱۱).

یعنی: و هرکه به خداوند سبحان ایمان آورد، خداوند متعال دلش را به سوی کمال انسانی هدایت می‌کند.

نخست باید دانست که قلب آدمی چیست تا با ایمان به خداوند سبحان به سوی کمال انسانی رهنمون می‌گردد:

قلب انسان، مدار حرکت قوای جسمی، و مرکز حرکت دو قوای متضادهٔ روحی است و از آن جهت قلب نامیده شده‌که هر دو بُعد جسمی و روحی، مادی و معنوی، اعتقادی و اقتصادی، و دنیوی و اخروی و ... یک آن و لحظه در آن، آرامش و قرار ندارد.

همانطوری که قلب در عضو لحمانیش و صورت صنوبریش در هر دقیقه بطور متوسط طبیعی در مردها از (۶۰ - تا - ۷۰) و در زنها (از ۷۰ - تا - ۸۰) و در أطفال تا (۱۲۰) بار قبض و بسط دارد، و خون بدن را پمپاژ می‌کند، و مرکز حیات جسم انسان بوده و یک لحظه و یک آن آرام ندارد، در سیرت رحمانیش نیز یک آن قرار ندارد، و مرکز حیات نفس و روح آدمی است، از این رو آنرا جام جهان نما و برزخ بین ظاهر و باطن گفته‌اند.

با براهین عقلیهٔ قاطعه، و أدلّهٔ نقلیهٔ واضحه مبرهن و ثابت است که انسانیت انسان به سیرت قلب که تمام تنزّلات و ترقیات و معارج و مدارج فیض وجودی به او است می‌باشد، که از ممیّزات انسان با دیگر موجودات زنده به شمار می‌رود، نه به صورت صنوبریش که با حیوانات مشترک است، چه اینکه انسان دارای یک حقیقتی است: «مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ» الأحزاب: ۴) ممتدّ از فرش تا عرش، و این همان انسانیت و سیرت او است.

همانطوری که قلب صنوبری و صورت انسان که از عالَم طبیعت است پیوسته در حال تجدّد است، سیرت نیز در سیر صعودی و نزولی خود در حال تجدّد است که با ایمان به آفریدگار جهان، حرکت و سیر صعودی و مراحل و مدارج کمال انسانی را به أمر خداوند متعال می‌پیماید، و با کفر و طغیان نزول و سقوط می‌کند و منحط می‌گردد که خداوند سبحان به این دو حرکت با مراتبش اشاره فرمود:

«أَفَمَنْ شَرَحَ اللّٰهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلاٰمِ فَهُوَ عَلىٰ نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللّٰهِ أُولٰئِكَ فِي ضَلاٰلٍ مُبِينٍ اَللّٰهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتاباً مُتَشابِهاً مَثانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ إِلىٰ ذِكْرِ اللّٰهِ ذٰلِكَ هُدَى اللّٰهِ – وَ إِذٰا ذُكِرَ اللّٰهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ إِذٰا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذٰاهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ» الزمر: ۲۲ – ۲۳ و ۴۵).

یعنی: آیا کسی را که خداوند متعال برای ایمان، شرح صدر به او عطاء فرموده پس او بر نور پروردگارش نیست؟ چرا، پس وای بر قساوت قلبهائی که دلهاشان از ذکر و یاد خداوند متعال غافل است اینان آشکارا خود را در گرداب گمراهی گرفتار ساختند، خداوند متعال برای هدایت مردم قرآن کریم را که بهترین حدیث است فرستاده، کتابی که آیاتش با هم مشابه (و در آن ثناء خداوند متعال و نیکان) مکرر می‌شود که از تلاوت آیات قرآن، مردم خدا ترس را لرزه بر أندام افتد، سپس با تلاوت آیات رحمت، آرام گیرند، و دلهاشان را پیوسته به ذکر خداوند سبحان مشغول سازند، این است هدایت الهی که هرکه را بخواهد به آن رهنمون سازد – و هرگاه خداوند متعال نزد بی ایمان به آخرت به یکتائی یاد شود، قلبهاشان از ذکر خداوند متعال سخت ملول و دلتنگ شوند، و هرگاه ذکر غیر خدا شود، دلهاشان شاد و خرم گردند.

۵۹۳- دو گوش سر و دل چیست؟

پرواضح و روشن است، که هر انسان همانطوری که دارای دو گوش سر است دارای دو گوش دل نیز می‌باشد، گوش سر روزنه و معبر و کانالی است برای گوش دلی که مستعد برای شنیدن کلام خداوند سبحان و درک حق و حقیقت، و کلام شیطان و فرو رفتن درگرداب ضلالت است، پس هر انسانی که به اختیار خود، به

کلام آفریدگار جهان گوش فرا دهد نوری ازگوش دل بر قلبش میتابد، و با آن نور حق را درک و راه کمال خود را می‌یابد، و به سوی هدف عالی حرکت می‌کند، و ازکلام شیطان مشمئز می‌گردد، و هرکه گوش به گفته‌ها و وسوسه‌های شیاطین جن و انس فرا دهد، تاریکی و ظلمت، دلش را احاطه می‌کند، و از افق انسانیت سقوط و در گرداب ضلالت گرفتار و منحط می‌گردد تا آنجا که از ذکر خداوند متعال و شنیدن حق متنفّر می‌شود، کر و لال وکور، حقیقتی را درک نمی‌کند.

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ مَثَلُ الَّذينَ كَفَروُا كَمَثَلِ الَّذي يَنْعِقُ بِما لايَسْمَعُ إلاّ دُعاءً وَ نِداٰءً صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لاٰ يَعْقِلُونَ»البقرة: ۱۷۱).

یــعنی: و مـثل (غـیر مـؤمنان راسـتین از) کـافران و (مـنافقان و فـاسقان و بزهکاران...) در شنیدن کلام خداوند سبحان و گفتار حق و درک نکردن معنای آن، چون چارپایانی هستند که برای نجات از چنگال خطرات، چـوپانان یـا نگـهبانان آوازشان کنند که گوسفندان یا گاوان از آوازهـا مـعنائی درک نکـرده جـز صـدائـی نشنوند، دلدادگان بکلام غیر خداوند سبحان هم از شنیدن وگفتن و دیدن حق کر و گنگ و کوردلانند که حق و حقیقت را درک نمی‌کنند.

مرحوم کلینی درکتاب شریف «اصول کافی -کتاب الایمان و الکفر - باب أنّ للقلب اُذُنین ینفث فیهما الملك و الشیطان - حدیث ۱» به أسنادش از حمّاد روایت کرده است که حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«ما مِنْ قَلْبٍ إلاّ وَ لَهُ اُذُنانِ، عَلى إحْداهُما مَلَكٌ مُرْشِدٌ وَ عَلَى الْأُخْرى شَيْطانٌ مُفَتِّنٌ، هٰذا يَأْمُرُهُ وَ هٰذا يَزْجُرُهُ، اَلشَّيْطانُ يَأْمُرُهُ بِالْمَعاصي وَ الْمَلَكُ يَزْجُرُهُ عَنْها، وَ هُوَ قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ: «عَنِ الْيَمينِ وَ عَنِ الشِّمالِ قَعيدٌ ما يَلْفَظُ مِنْ قَوْلٍ إلاّ لَدَيْهِ رَقيبٌ عَتيدٌ» ق: ۱۷ - ۱۸).

یعنی: هیچ دلی نیست جز اینکه دوگوش دارد، بر یکی فرشته‌ای رهبر است، و بر دیگری شیطانی فتنه گر، یکی فرمان دهد، و دیگری بازش می‌دارد، شیطان به گناهان فرمان دهد، و فرشته از آنها باز می‌دارد و این است تفسیر فرمودهٔ خداوند عزوجل: «از راست و از چپ قلب نشسته‌ای است، زبان سخنی نگوید جز آنکه نزد او رقیب و عتید است که سخنش را می‌نویسند.

پس برای هر یک از دو گوش راست و چپ دل پاینده‌ای است، که هیچ سخنی که از دل برمیخیزد و از زبان گفته می‌شود نیست مگر آنکه دو فرشتهٔ أعمال آنرا مینویسند، آنکه در سمت و دوش راست انسان است کارهای نیک را، و آنکه در طرف و دوش چپ انسان است أعمال زشت را می‌نویسند.

پس معنی روایت و آیهٔ کریمه آن است که: قلب آدمی مرکز تصمیم گیری است، و هر انسانی آنچه از دوگوش سر می‌شنود از طریق دوگوش دل که بر یکی فرشته و بر دیگری شیطان نظارت دارند بر قلب وارد می‌گردد، اگر انسان شنیده‌های ازگوش سر را زیر نظر فرشته از طریق گوش راست دل در اختیار قلب قرار دهد، دل نورانی گردیده و حق و حقیقت را درک می‌کند، و تصمیم درست، و انسان را به سوی هدف عالی و کمال انسانی رهنمون می‌سازد، و سخن حق از دل بر زبان جاری می‌گردد، و فرشتهٔ دوش راست (رقیب) آن را حق می‌نویسد.

مثنوی دربارهٔ زبان گوید:

آدمی مخفی است در زیـر زبـان　　　　این زبان پرده است بر درگاه جان

و اگر انسان شنیده‌های ازگوش سر را زیر نظر شیطان از طریق گوش چپ دل در اختیار قلب قرار دهد، دل تاریک و ظلمانی، و از حق و حقیقت منزجر، و تصمیم بر باطل و ضلالت گرفته، و انسان را به سوی گمراهی و انحطاط سوق می‌دهد، و سخن باطل از دل بر زبان جاری می‌شود و فرشتهٔ دوش چپ(عتید) آن را باطل می‌نویسد.

حضرت مولی الموحّدین عليّ «عليه السلام» فرمود: «**اَلْقَلْبُ مُصْحَفُ الْبَصَرِ**»[1]

یعنی: دل آدمی مصحف و کَرّاسهٔ دیده است (که آنچه دیده می‌بیند و از گوش شنیده می‌شود، در دل نوشته می‌شود).

برای روایت و آیهٔ کریمه معانی و تفاسیر و تأویلاتی است که درصدد بیان آن نیستیم.

ز دست دیده و دل هر دو فریاد　　　　که هرچه دیده بیند دل کند یاد
بسازم خنجری نیشش زفولاد　　　　زنم بر دیده تا دل گردد آزاد

۱- نهج البلاغة: کلمات قصار إمام «عليه السلام» رقم ۴۰۱ ص ۱۲۷۸).

۵۹۴- معانی دیگر قلب آدمی:

برای قلب آدمی - غیر از آنچه که ما بیان کردیم، معانی دیگری از حکماء و محققان آمده است که به دو معنی إجمالاً إشاره می‌کنیم:

ألف: حکماء می‌گویند: مقصود از قلب همان نفس ناطقهٔ آدمی است و آن گوهری است روحانی در میان دو جهان: روح صرف، و تن و ماده، قلب، حاکم و فرمانروا است بر آنچه زیر دست اوست، و محکوم و فرمانبر است از آنچه بالاتر از اوست، و اثبات دوگوش برای دل صرف استعاره و تشبیه است.

ب: بعضی از محققان می‌گویند: شرف انسان به قلب است و با آن بر بسیاری از دیگر از آفریده‌ها برتری دارد، و با قلب میتوان، معرفت به خداوند سبحان پیدا کرد، و در دنیا مایهٔ جمال وکمال و افتخار، و در آخرت ذخیرهٔ برای اوست، و تنها با قلب سلیم میتوان به خداوند متعال تقرب جست، و اگر ناپاک باشد از درگاه خداوندی رانده می‌شود، و سائر أعضاء أبزار و در خدمت قلب هستند، و دل پادشاه دیگر قوای بدن است، و با دل، پاداش أعمال: ثواب یا عقاب می‌شود، اگر دل پاک و مطیع باشد، دیگر أعضاء پاک و مطیع، و اگر دل آلوده و نافرمان بود، همهٔ أعضاء آلوده و نافرمان خواهند بود.

و هر زیبا و زشت از دل به دیگر أعضاء سرایت می‌کند، و با نور او دیگر أعضاء نورانی، و با ظلمت او دیگر اعضاء تاریک می‌شوند، ازکوزه همان تراود که در اوست، اگر انسان دلش را بشناسد، خویشتن خویش را خواهد شناخت، و هرگاه خود را بشناسد خدایش را خواهد شناخت، و اگر از حقیقت دل بیگانه باشد از خود و از خدایش بیگانه خواهد بود، بیشتر مردم در هر زمان و مکان از آن جهت از خویشتن خویش و شخصیت و انسانیت خود و از خداوند سبحان بیگانه‌اند که از حقیقت دلشان ناآشنایند که در این صورت خداوند متعال پرده بر دل زند که حق و حقیقتی را درک نکند، و انسان،گردش دل میان انگشتان خداوند سبحان را نفهمد، و نداند چگونه دل آدمی یکبار تا أسفل السافلین و افق شیاطین سقوط می‌کند، و یکبار تا أعلا علیین أوج گرفته، و برتر از افق فرشتگان الهی پا می‌نهد.

پس هر که حقیقت دلش را نداند تا آنرا بپاید، و به سوی کمال و هدف عالی تشویقش نماید، و آنچه از عالَم ملکوتش می‌رسد، به حساب گیرد، از کسانی

خواهد بود که خداوند متعال دربارهٔ آنان فرمود:

«اِسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ» المجادلة: ۱۹).

یعنی: شیطان بر دلهای آنها سخت احاطه کرده که فکر و ذکر خداوند متعال را به کلی از یادشان برده آنها حزب شیطانند، بدانید و آگاه باشید أی مؤمنان راستین که حزب شیطان به حقیقت زیانکاران و منحطان عالمند.

۵۹۵- معرفت قلب، و شناخت حقیقت أوصاف دل:

بعضی از محققان فرموده‌اند، شناخت قلب، و معرفت بحقیقت أوصاف دل أصل دین و أساس روش علمای عاملین است، چه اینکه انسان هرگاه معرفت بدل، شناخت و آشنایی بحقیقت أوصاف قلبش پیدا کند، خواهد دانست که نفس، روح، قلب، عقل، صدر، فؤاد، و لبّ ألفاظی هستند که معانی آنها بهم نزدیک است، و با شناخت آنها معرفت به پروردگارش پیدا خواهد کرد که حضرت مولی‌الموحّدین إمام‌المتّقین أمیرالمؤمنین عليّ«ﷺ» فرمود:

«مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» کسی که نفسش را بشناسد، لزوماً پروردگارش را خواهد شناخت.

و دل دارای دو معنی می‌باشد:

۱- مربوط به صورت آن که پارهٔ گوشتی صنوبری شکل در طرف چپ سینهٔ انسان، که درونش تهی و در آن خون سیاه و منبع و معدن روح است و این دل در تمام حیوانات وجود دارد.

۲- مربوط به سیرت آن که یک لطیفهٔ ربانیهٔ روحانیه است که به این دل تعلق دارد، و عقل و خرد أکثر مردم در درک و فهم و کیفیت تعلق آن حیرانند، زیرا تعلّق آن همچون تعلق عرض به جسم یا صفت به موصوف یا تعقل کارگر به أبزار کار، و یا جسم به مکان است، و تحقیق آن مایه فاش کردن سرّ روح است که حضرت رسول اکرم«ﷺ» و أهل بیت وحی علیهم صلوات‌الله که به أسرار دو نظام تکوین و تدوین آگاهند دربارهٔ آن سخن نگفته‌اند، چه رسد به دیگران که از روح دم زنند!

۵۹۶- دو معنای روح:

و روح نیز به اعتباری دارای دو معنی کلّی است:

۱- جسم لطیف و بخاری که منبع آن تهی گاه دل جسمانی است و به وسیلهٔ رگهای زننده به همهٔ أجزای جسم روانه می‌گردد، و جریانش در بدن، وگردش نور زندگی، و حسّ، و شنیدن و دیدن و بوئیدن از آن بر همهٔ أعضاء همآنند گردش تابش چراغی است که درگوشهٔ خانه بچرخانند، زیرا به هرگوشهٔ خانه رسد در آن بتابد، و زندگی همچون روشنی است بر دیوارها، و روح همچون چراغ، و جنبش آن در درون همآنند جنبش چراغ در أطراف خانه به وسیلهٔ محرکی است، و چون أطبّاء نام روح برند همین معنی را اراده کنند، و آن بخاری است لطیف که گرمی دل آن را می‌پزد.

۲- لطیفهٔ ربّانیهٔ دانا و درک کننده در انسان، و این دومین معنی دل است که خداوند متعال دربارهٔ آن فرمود: «**وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِرَبِّي وَ مٰا أُوتيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلاّٰ قَليلاً**» الاسراء: ۸۵).

یعنی: و ای رسول ما، تو را از حقیقت روح میپرسند، جواب ده که: روح به فرمان و از أسرار پروردگار من است (و شما توان درک حقیقت آنرا ندارید، چه اینکه نیرویی فوق روح باید که بتواند روح را درک کند و آن در شما وجود ندارد، شما تنها از آثار آن که حیات و حرکت شما است پی به وجود آن در خود میبرید) و آنچه از علم به شما داده شده بسیار ناچیز است در مقابل نادانستنی‌های شما (پس روح امری است عجیب و ربّانی که خردها و فهم‌ها از درک کنه آن ناتوانند).

مرحوم کلینی درکتاب شریف «اصول کافی - کتاب التوحید - باب الروح - حدیث - ۳» به أسنادش از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: از حضرت امام صادق﴿عليه السلام﴾ پرسیدم از روحی که در آدم﴿عليه السلام﴾ دمیده شده که خداوند عزوجل می‌فرماید: «**وَ نَفَخْتُ فيهِ مِنْ رُوحي**» **یعنی**: «چون او را درست کردم، در او از روح خود دمیدم» آیا این دمیدن چگونه بوده است؟

امام﴿عليه السلام﴾ فرمود: روح چون باد در جنبش است و روح از آن جهت روح نامیده شد که از ریح اشتقاق یافته، و بدین جهت ازکلمهٔ ریح اشتقاق یافته که ارواح

هم جنس بادند، و همانا خداوند متعال آن را به خود بسته و نسبت داده است، چون که او را بر أرواح دیگر برگزیده است، چنانچه به یک خانه گفته است خانۀ من و به یک فرستاده‌ای در میان رسولان گفته است: خلیل من، و مانند آن، و همۀ اینها آفریده و ساخته و پدید شده و پروریده شده‌اند.

روح در مطلق ماده و خصوص وجود انسان رازی است سربسته و حقیقتی است در بسته، روح به مفهوم عام خود همان نیروی حرکت ماده است، و همیشه در جنبش است، چنانچه در روایت آمده که روح چون باد در جنبش است، کیمیاگران قدیم که مدّعی بودند، فلزات را با نیروی فنّ تبدیل به طلا می‌کنند، معتقد بودند که نیروئی در میان هست به نام اکسیر که در مزاج هر عنصری تأثیر می‌کند، و او را به طلا تبدیل می‌کند، و از آن به روح تعبیر می‌کردند.

۵۹۷- بیان دو معنی نفس:

برای نفس معانی بسیاری است که در اینجا بیان دو معنی از آن معانی لازم است:

۱- معنی جامع قوۀ غضب و شهوت در انسان، یعنی جامع صفات مذمومه در انسان که باید انسان در حرکت به سوی هدف عالی و تکامل انسانی به شدّت با آن مجاهده و مبارزه کند تا آن را شکست دهد، و حضرت رسول أکرم«ﷺ» به این معنی اشاره فرمود: «**أَعْدٰى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ**».

یعنی: دشمن‌ترین دشمنانت همان نفس تو است که میان دو پهلویت جا دارد.

۲- لطیفۀ ربانیّه روحانیه که حقیقت، شخصیت و ذات و انسانیت انسان به آن است که خداوند متعال به آن سوگند یاد کرد: «**وَ نَفْسٍ وَ مٰا سَوّٰاهٰا فَأَلْهَمَهٰا فُجُورَهٰا وَ تَقْوٰاهٰا قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكّٰاهٰا وَ قَدْ خٰابَ مَنْ دَسّٰاهٰا**». الشمس: ۷ - ۱۰).

که به اعتبار حالات مختلفه متصف به اوصاف مختلفه می‌گردد، و چون دل به أمر الهی نهد و با شهوات مبارزه کند، نفس مطمئنه و لوامه نامیده می‌شود، و چون گوش بندای شیطان دهد، نفس أمّاره می‌گردد.

۵۹۸- بیان دو معنی عقل:

عقل نیز دارای معانی متعددی است که به مناسبت مقام دو معنی از آن بیان می‌گردد:

۱- علم به حقائق امور یعنی وصف علمی که جای آن دل است.

۲- آن مدرکی که معلوم است و آن خود دل است، و آن همان لطیفهٔ ربانیهٔ روحانیه است، پس دل جسمانی و روح جسمانی، و نفس شهوانی و عقل علمی بر دل و روح و نفس و عقل اطلاق می‌شوند، چنانچه بر لطیفهٔ ربانیهٔ روحانیه اطلاق می‌گردد، و چون لفظ قلب درکتاب و سنت آید، مقصود از آن همان معنی لطیفهٔ روحانیه است، که انسان به واسطهٔ آن می‌فهمد و حقیقت را درک می‌کند وگاهی از آن به دلی که در سینه است کنایه آورند، زیرا میان این دو علاقهٔ مخصوصی است، از این رو دل را به عرش، و سینه را بکرسی تشبیه کنند.

۵۹۹- تسلط شیطان بر دل آدمی:

دل آدمی همآنند گنبدی است که برای آن درهایی است، و از هر دری حالتی بدان درآید، یا همچون نشانه‌ای است که از هر سو تیری بر آن بنشیند یا مانند آینه‌ای است که چهره‌های گوناگون بر آن گذرند، و هر پیکری در پی پیکری آید، و هیچگاه از پیکره‌ای تهی نماند، و یا چون حوضی است که جویهای چندی از اطراف در آن ریزند، و راه درآمد این آثار تازه به تازه در دل به هر حال یا از ظاهر به وسیلهٔ حواس خمس از چشم وگوش و دماغ و لمس است و یا از باطن به وسیلهٔ خیال و شهوت و غضب و أخلاقی که در مزاج انسان ترکیب شده می‌باشند.

زیرا هرچه در حواس درآید در دل نشیند ، و اگر هم راه حسّ بسته شود، خیال در درون انسان چرخد، و به هرسو، دو دو با چرخش خیال، زیر آدمی زیرورو شود، و آنی آرامش ندارد، و از این آثار مخصوص‌تر آنها که در دل آید همان خاطرات است، و غرض از آنها همان اندیشه‌ها و یادهائی است که برای دل رخ می‌دهند، و اینها دانشی تازه باشند یا یادآوری شده که چون دل به آنها تازه توجه

کرده خاطره باشند، محرک ارادهٔ آدمی همان خاطره‌ها هستند، چه اینکه تصمیم و عزم و اراده و حرکت به سوی کاری پس از خطور آن در دل انسان است، پس مبدأ همه کارهای انسانی همان خاطره‌ها می‌باشند.

زیرا خاطره رغبت آور، و رغبت عزم آور، و عزم نیّت پدیدآورنده، و نیّت أعضاء و عضلات را به جنبش و حرکت درآورد، و خاطره‌های محرّک جوارح بر دو دسته تقسیم می‌شوند:

دستهٔ اول: انسان را به زشتی و هر آنچه سرأنجام انحطاط و تلخی دارد دعوت کنند.

دستهٔ دوم: انسان را به نیکی و هر آنچه سرانجام سودمند و سعادت و کمال است فرا خوانند.

این دو خاطره مختلف هستند، خاطرهٔ خوب را الهام مینامند، و خاطرهٔ بد را که دعوت بشر به شرّ می‌کند وسواس می‌گویند، پرواضح و روشن است که این خاطره‌های مختلف حادثند و نیاز به سبب دارند.

وقتی حادث مختلف باشد، سبب آن نیز مختلف خواهد بود، و این سنت ثابت الهی است که چون دیوارخانه تابان شود، و سقف آن سیاه‌گردد، دانسته شود که سبب روشنی غیر از سبب سیاهی است، و همچنین برای روشنی‌های دل و سیاهی آن دو سبب مختلف است، و سبب خاطره‌ای که باعث کار خیر و نیک است فرشته نامیده می‌شود، و سبب خاطره‌ای که باعث کار شر و زشت است شیطان نامیده می‌شود، و آن لطف الهی که به وسیلهٔ آن، دل آمادهٔ پذیرش إلهام می‌گردد توفیق می‌گویند، و آنکه بوسیلهٔ آن، دل آمادهٔ پذیرش خاطرهٔ بد می‌شود که وسواس شیطان است، إغواء و خذلان نام دارد.

این بود خلاصهٔ کلام بعضی از محققین.

۶۰۰- تأثیر گناه در قلب آدمی:

بدون تردید! همانطوری که آشنایی انسان به خویشتن و شخصیت خویش و تزکیهٔ نفس، و معرفت به آفریدگار جهان، و ایمان و عمل صالح، و حق بینی،

حق‌جوئی، حق‌گوئی و حق پذیری و صبر و بردباری در راه حق تأثیر مستقیم و مثبت در قلب آدمی دارد و انسان را به هدف عالی وکمال انسانی و سعادت دنیا و آخرت میرساند، موهوم بینی، موهوم جوئی، موهوم پذیری و موهوم گوئی و بیگانگی و ناآشنایی انسان از خویشتن خویش، وکفر و طغیان وگناه تأثیر مستقیم و منفی در قلب انسان دارد که انسان را از انسانیت سقوط داده، و منحط ساخته، و موجب خسران دنیا و آخرت می‌گردد.

مرحوم کلینی در کتاب شریف «اصول کافی -کتاب الایمان و الکفر - باب الذنوب - حدیث ۱» به أسنادش از طلحة بن زید روایت کرده است که حضرت امام صادق﴿عليه السلام﴾ فرمود: پدرم حضرت امام باقر﴿عليه السلام﴾ می‌فرمود:

«مٰا مِنْ شَيْءٍ أَفْسَدُ لِلْقَلْبِ مِنْ خَطيئَةٍ، إِنَّ الْقَلْبَ لَيُوٰاقِعُ الْخَطيئَةَ، فَمٰا تَزٰالُ بِهِ حَتّٰى تَغْلِبَ عَلَيْهِ فَيُصَيِّرَ أَعْلاٰهُ أَسْفَلَهُ».

یعنی: هیچ چیزی تباه کننده‌تر از گناه برای قلب آدمی نیست، و به تحقیق هرگاه قلب هم آغوش گناه شود، پس پیوسته گناه (همآنند تیرها که به نشانه اصابت کنند) بر قلب وارد شود، تا بر آن چیره گردد، و آن را زیر و رو و سرنگون سازد.

یعنی گناه آن چنان در قلب آدمی أثر می‌کند که آن را وارونه می‌سازد، و دیگر مطلب حقّی در آن قرار نگیرد، و هیچ نصیحت و پند و اندرزی در او أثر ننماید، و هیچ خیری را در خود جای ندهد (همچون ظرف آبی که وارونه شود، آبی در آن قرار نگیرد).

بر سیه دل چه سود خواندن وعظ نــرود مـیخ آهـنین بـر سـنگ

و مرحوم کلینی در همین باب (حدیث ۱۳) به أسنادش از أبی بصیر روایت کرده است که گفت: شنیدم از حضرت امام صادق﴿عليه السلام﴾ که می‌فرمود:

«إِذٰا أَذْنَبَ الرَّجُلُ خَرَجَ في قَلْبِهِ نُكْتَةٌ سَوْدٰاءُ فَإِنْ تٰابَ انْمَحَتْ، وَ إِنْ زٰادَ زٰادَتْ حَتّٰى تَغْلِبَ عَلٰى قَلْبِهِ فَلاٰ يُفْلِحُ بَعْدَهٰا أَبَداً».

یعنی: هرگاه مردی گناه کند در دلش نقطهٔ سیاهی پدید آید، پس اگر توبه کند آن نقطهٔ سیاه محو و نابود گردد، و اگر بر گناه اصرار ورزد، سیاهی دل بیشتر و فزونی یابد تا بر همهٔ دل احاطه کرده و چیره شود، پس بعد از آن هرگز رستگار نگردد.

و در همین باب (حدیث ۱۶) به أسنادش از ابن بکیر روایت کرده است که حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«إِنَّ الرَّجُلَ يُذْنِبُ الذَّنْبَ فَيُحْرَمُ صَلاٰةُ اللَّيْلِ، وَ إِنَّ الْعَمَلَ السَّـيِّئَ أَسْرَعُ فِي صٰاحِبِهِ مِنَ السِكّينِ فِي اللَّحْمِ».

یعنی: به تحقیق بنده‌ای گناهی کند، پس بر أثر آن از نماز شب محروم گردد، و بتحقیق کردار بد زودتر در مرتکبش أثر می‌کند از کارد در گوشت (بلکه گناه در خون انسان أثر منفی دارد).

و در همین باب (حدیث ۲۰) به أسنادش از زراره روایت کرده که حضرت امام باقر﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«مٰا مِنْ عَبْدٍ إِلاّٰ وَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ بَيْضٰاءُ، فَإِذٰا أَذْنَبَ ذَنْباً خَرَجَ فِي النُّكْتَةِ نُكْتَةٌ سَوْدٰاءُ، فَإِنْ تٰابَ ذَهَبَ ذٰلِكَ السَّوٰادُ، وَ إِنْ تَمٰادىٰ فِي الذُّنُوبِ زٰادَ ذٰلِكَ السَّوٰادُ حَتّىٰ يُغَطِّيَ الْبَيٰاضَ، فَإِذٰا غُطِّيَ الْبَيٰاضُ، لَمْ يَرْجِعْ صٰاحِبُهُ إِلىٰ خَيْرٍ أَبَداً وَ هُوَ قَـوْلُ اللّٰـهِ عَزَّوَجَلَّ: «كَلاّٰ بَلْ رٰانَ عَلىٰ قُلُوبِهِمْ مٰا كٰانُوا يَكْسِبُونَ» المطففین: ۱۴).

یعنی: هیچ بنده‌ای نیست جز آنکه در دلش نقطهٔ سفیدی هست، پس هرگاه گناهی را مرتکب شود در آن‌نقطهٔ سفید، نقطهٔ سیاهی پدید آید، پس اگر توبه نمود نقطهٔ سیاه برطرف گردد، و نقطهٔ سفید بحال أولش بازگردد، و اگر به دنبال گناه رود، بر نقطهٔ سیاهی افزوده شود تا آنجا که همهٔ سفیدی دل را فرا گیرد، و چون آن سفیدی از سیاهی گناهان پوشیده شد، دیگر صاحب آن دل سیاه هرگز بخوبی و صلاح برنگردد، و این است فرمودهٔ خداوند عزوجل:

«نه هرگز به سعادت و کمال انسانی بازنگردد، چه اینکه إصرار بر گناه آن چنان سیاهی را بر دلشان پدید آورده (که تمام دل به یک سیاهی محض تبدیل گشته است) و این بر أثر کردار زشت خودشان می‌باشد».

و در همین باب (حدیث ۲۴) به أسنادش از سماعة روایت کرده که گفت: شنیدم از حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ که می‌فرمود: **«مٰا أَنْعَمَ اللّٰهُ عَلىٰ عَـبْدٍ نِـعْمَةً فَسَلَبَهٰا إِيّٰاهُ حَتّىٰ يُذْنِبَ ذَنْباً يَسْتَحِقُّ بِذٰلِكَ السَّلْبَ».**

یعنی: خداوند متعال نعمتی را به بنده‌ای ندهد که از او بگیرد، مگر آنکه گناهی را مرتکب شود که باعث سلب نعمت از او گردد.

خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

«ذٰلِكَ بِأَنَّ اللّٰهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّراً نِعْمَةً أَنْعَمَها عَلىٰ قَوْمٍ حَتّىٰ يُغَيِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ» الأنفال: ۵۳).

یعنی: (حکم أزلی الهی) این است که خداوند متعال نعمتی را که به قوم و ملتی عطا فرموده تغیر نمیدهد (نعمت را به نقمت تبدیل نمی‌کند) تا وقتی که آن قوم و ملت، حال خود را تغییر دهند (بجای اطاعت، معصیت، و بجای شکر، کفران نعمت نمایند که خداوند متعال نعمت خود را از آنان سلب و تبدیل به نقمت می‌کند).

و در همین باب (حدیث ۲۸) از حضرت أمیرالمؤمنین عليّ«علیه السلام» روایت کرده است که فرمود:

«لا وَجَعَ أَوْجَعُ لِلْقُلُوبِ مِنَ الذُّنُوبِ وَ لا خَوْفَ أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ، وَ كَفىٰ بِما سَلَفَ تَفَكُّراً وَ كَفىٰ بِالْمَوْتِ واعِظاً».

یعنی: هیچ دردی برای دل آدمی ازگناهان دردناکتر نیست، و هیچ ترسی از مرگ سخت‌تر نیست، و بدانچه گذشته بس است برای أندیشه، و مرگ بس است برای پندگوئی.

و در همین باب (حدیث ۲۹) به أسنادش از عباس بن هلال شامی غلام حضرت امام موسی بن جعفر«علیه السلام» روایت کرده که گفت: شنیدم از حضرت امام رضا«علیه السلام» که می‌فرمود:

«كُلَّما أَحْدَثَ الْعِبادُ مِنَ الذُّنُوبِ ما لَمْ يَكُونُوا يَعْمَلُونَ، أَحْدَثَ اللّٰهُ لَهُمْ مِنَ الْبَلآءِ ما لَمْ يَكُونُوا يَعْرِفُونَ».

یعنی: هرچه بنده‌ها گناهان ناکرده پدید آورند (گناهانی را مرتکب شوند که تاکنون مرتکب نشده‌اند) خداوند متعال بر آنها بلاهای نبوده و نشناخته پدید آرد (مرضهای جدید و بلاهای تازه و حوادث غیر مترقبه ...).

پس گناه نه تنها باعث دگرگونی دل آدمی می‌شود، که در تمام أبعاد زندگی فردی و اجتماعی، مادی و معنوی، جسمی و روحی، و دنیوی و اخروی انسان تأثیر منفی بسیار خطرناک دارد.

سعدی گوید:

در چشم من آمد آن سهی سرو بلند　　　بربود دلم زدست و در پای فکند
این دیدهٔ شوخ می‌کشد دل به کمند　　　خواهی که به کس دل ندهی دیده ببند

درس یکصد و هفدهم:

۶۰۱- أقسام قلبها و سینه‌ها و بهترین آنها کدام است و حرکت جوهری قلب:

حضرت مولی‌الموحّدین إمام‌المتّقین أمیرالمؤمنین علیّ‌بن‌أبیطالب﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«اَلْقُلُوبُ أَرْبَعَةٌ: صَدْرٌ وَ قَلْبٌ وَ فُؤادٌ وَ لُبٌّ، فَالصَّدْرُ مَوْضِعُ الْإِسْلامِ: «أَفَمَنْ شَرَحَ اللّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ» وَ الْقَلْبُ مَوْضِعُ الْإِيمانِ: «اُولٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمانَ» وَ الْفُؤادُ مَوْضِعُ الْمَعْرِفَةِ: «ماكَذَبَ الْفُؤادُ ما رَأى» وَ اللُّبُّ مَوْضِعُ الذِّكْرِ: «وَ لِيَتَذَكَّرُ اُولُوا لْأَلْبابِ».

یعنی: قلبها چهار تا می‌باشد (بر چهار چیز قلب اطلاق می‌گردد):

الف: سینه **ب:** قلب **ج:** فؤاد **د:** لُبّ.

پس سینه جای اسلام است که خداوند متعال فرمود: «آیا آن کس که خداوند متعال او را برای اسلام شرح صدر عطاء فرمود» الزمر:۲۲).

و قلب محل ایمان است که خداوند سبحان فرمود:

«خداوند متعال بر دلهای این مردم یک رنگ و یک چهره و پایدار، ایمان نوشته است» المجادلة: ۲۲).

و فؤاد جایگاه معرفت به آفریدگار جهان است که فرمود: «آنچه (در شب معراج در عالم بالا) دید، دلش هم حقیقت را آنچه که باید یافت، و کذب و خیال نبوده است» النجم:۱۱).

و لُبّ موضع ذکر و یاد خداوند متعال است که فرمود: «و برای اینکه صاحبان عقل و خرد متذکر حقائق نظام آفرینش و یاد آفریدگار جهان کنند» ص: ۲۹).

برای قلب در مبدأ و منتهی الیه دو حرکت صعودی و نزولی از فرش تا عرش، مراحل و درجات و مراتبی است که در هر مرتبه، حکم خاص خود را دارد که: «وَ قَدْ خَلَقَكُمْ أَطْواراً» نوح: ۱۴) شامل هر دو حرکت صعودی و نزولی، و صورت و سیرت می‌گردد.

همانطوری که عالَم عنصر و مادّه و صورت، استعداد تا به تدریج به کمال متناسب خود برسد، و از مرتبهٔ نازله به مرتبهٔ کامله تا به کمال نهائی برسد، و از قوه به سوی فعل حرکت کند، و در مسیر تکامل در هر مرتبه فیض گیرد، عالَم روح و قلب و سیرت نیز استعداد دارد تا به تدریج به کمال متناسب معنوی خود نائل آید، و در مسیر تکامل در هر مرتبه فیض گیرد، چه اینکه محال است مستعدّ قابل بالفعل محروم از فیض در هر مرحله‌ای از مراحل کمال محروم به ماند، این بهره‌گیری از فیض کمال در سیر صعودی در هر دو بُعد مادی و معنوی در هر مرحله‌ای از مراحل کمال، و محرومیت از فیض در سیر نزولی در هر دو بُعد لامحاله و قطعی می‌باشد.

تنها وعاء قلب مؤمن که حقیقت و انسانیت انسان به اوست بقدری وسیع است که می‌تواند جایگاه الهی باشد که خداوند سبحان خطاب به رسول خاتمش«صلّی الله علیه وآله» فرمود:

«مٰا وَسَعَنِي أَرْضِي وَ لاٰ سَمٰآئِي، وَ وَسَعَنِي قَلْبُ عَبْدِيَ الْمُؤْمِنُ التَّقِيُّ النَّقِيُّ».

بزرگ آفریدگار جهانی که از پارهٔ گِلی دلی پدید آورد، و آن را به مرتبت از هر کَون بر گذاشت، و أنوار عظمت و جمال، و حکمت و جلال ... خود را بر او گماشت، و آن را در کنف لطف خود نگه داشت، و در قبضهٔ صفت خود بداشت، همای همّت او تاشرفات سرادقات حضرت برافراشت، و از نظر خود بیرون نگذاشت که در خبر آمده: **«إِنَّ اللّٰهَ لاٰ يَنْظُرُ إِلىٰ صُوَرِكُمْ وَ لاٰ أَحْسٰابِكُمْ وَ لٰكِنْ يَنْظُرُ إِلىٰ قُلُوبِكُمْ».**

آسایش صد هزار جان یکدم توست
شادان بود آن دل که در آن دل، غم توست

چنین دل مؤیّد به روح الهی است: **«أُولٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيْمٰانَ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ»** المجادلة: ۲).

پرواضح و روشن است که بین ظرف و مظروف سنخیتی باید، قلب مؤمن، وعاء و ظرفی است که برای مظروف است، در این وعاء غیر محدود، هرچه مظروفش که علوم و معارف و حِکَم و حقائق و أسرار دو نظام تکوین (آفرینش) و تدوین (شریعت) که غذای روح تنها به آنها است ریخته شود، وسعت آن بیشتر می‌گردد، و تنها چنین قلبی مزرعهٔ بذر معارف و أسرار طبیعت و دیانت است که حضرت مولی‌الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ«علیه السلام» فرمود: **«صَدْرُ الْعٰاقِلِ صُنْدُوقُ سِرِّهِ»**[1] سینهٔ خردمند مخزن راز الهی است.

۱- نهج البلاغة: ص ۱۰۹۰).

قلبی که مؤیّد به روح الهی است چنین وسعتی را دارد نه هر دلی، چنانچه علم با عمل، انسان ساز است نه هر علمی، حضرت أمیرمؤمنان عليّ«علیه السلام» فرمود:

«الْعِلْمُ مَقْرُونٌ بِالْعَمَلِ، فَمَنْ عَلِمَ عَمِلَ، وَ الْعِلْمُ يَهْتِفُ بِالْعَمَلِ، فَإِنْ أَجابَهُ، وَ إِلاّ ارْتَحَلَ عَنْهُ». (۱)

علم بسته به عمل انسان است، پس هر که علم آموخت، عمل کرد (وگرنه در حقیقت جاهل، عالم نما است) و علم، عمل را نداء می‌کند (علم در جستجوی عمل است) اگر انسان، دعوت آن را پذیرفت آن علم مفید به حال عالِم و جامعه خواهد بود، وگرنه علم از عالم (و عمل) دور می‌گردد.

پس از چنین علمی، نه تنها عالم و جامعه سودی نمی‌برند، که بسیار مضر برای جوامع بشری خواهد بود که حضرت أمیرمؤمنان عليّ«علیه السلام» فرمود: **«إِذا فَسَدَ الْعالِمُ فَسَدَ الْعَوالِمُ».**

سعدی گوید:

عـــام نـــادانِ پـــریشان روزگـــار بـــه زدانشـــمند نـــاپرهیزگار
کـان بـه نـا بـینایی از راه او فـتاد وین دو چشمش بود و درچاه اوفتاد

۶۰۲- دو گونگی قلب و زبان مؤمن و منافق:

حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ«علیه السلام» به دوگانگی قلب و زبان مؤمن و منافق اشاره فرمود:

«وَ إِنَّ لِسانَ الْمُؤْمِنِ مِنْ وَرَآءِ قَلْبِهِ، وَ إِنَّ قَلْبَ الْمُنافِقِ مِنْ وَرَآءِ لِسانِهِ، لِأَنَّ الْمُؤْمِنَ إِذا أَرادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِكَلامٍ تَدَبَّرَهُ فِي نَفْسِهِ، فَإِنْ كانَ خَيْراً أَبْداهُ، وَ إِنْ كانَ شَرّاً واراهُ، وَ إِنَّ الْمُنافِقَ يَتَكَلَّمُ بِما أَتىٰ عَلىٰ لِسانِهِ، لا يَدْري ماذا لَهُ وَ ماذا عَلَيْهِ، وَ لَقَدْ قالَ رَسُولُ اللّٰهِ«صلی الله علیه و آله»: «لا يَسْتَقيمُ ايمانُ عَبْدٍ حَتّىٰ يَسْتَقيمَ قَلْبُهُ، وَ لا يَسْتَقيمُ قَلْبُهُ حَتّىٰ يَسْتَقيمَ لِسانُهُ». (۲)

یعنی: و به تحقیق زبان مؤمن از پشت دل او است (به اینکه مؤمن از روی اعتقاد و درک حقیقت، و بر اساس واقع سخن می‌گوید) و به تحقیق دل منافق از پشت زبان اوست (زیرا آنچه می‌گوید اعتقاد به آن ندارد که از لقلقهٔ زبان است) زیرا مؤمن هرگاه بخواهد سخنی بگوید، نخست در آن تأمل و اندیشه می‌کند که اگر

۱- نهج البلاغة: ص ۱۲۵۶).
۲- نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۷۵ ص ۵۷۰ - ۵۷۱).

سخن درست و صلاح بود بیان می‌کند، و اگر نادرست و ناروا و مفسده آمیز بود، آنرا میپوشاند و از گفتن آن خودداری می‌کند، و به‌تحقیق شخص منافق هرچه به زبانش آید از حق وباطل، از خوب و بد، و از درست و نادرست ... می‌گوید و بدون آن که بداند این سخن مفید برای او است یا بر ضرر او تمام می‌شود، به مصلحت است یا فساد برانگیز می‌باشد.

و هر آینه حضرت رسول أکرم﴿صلى الله عليه وآله﴾ فرمود: ایمانِ بنده‌ای ثابت و استوار نمی‌شود تا اینکه زبانش استوار و از یاوه گوئی مبرّاء باشد (زیرا زبان ترجمان دل آدمی است، و استواری زبان به استواری دل بستگی دارد).

و حضرت أمیرمؤمنان عليّ﴿عليه السلام﴾ فرمود:

«لِسانُ الْعاقِلِ وَ راءَ قَلْبِهِ، وَ قَلْبُ الأَحْمَقِ وَ راءَ لِسانِهِ»[۱]

یعنی: زبان انسان عاقل و خردمند، پشت دل او است (زیرا عاقل آنچه می‌گوید، نخست نیک و بد آنرا با عقل خویش سنجیده و آنگاه می‌گوید) و دل شخص أحمق، پشت زبان او است (که نفهمیده و نسنجیده و بدون أندیشه در سود و زیان، و درستی و نادرستی، سخن می‌گوید).

شیخ سعدی گوید:

سخندان پرورده پیر کهن — بیندیشد آنگه بگوید سخن
مزن تا توانی به گفتار دم — نکو گوی اگر دیر گوئی چه غم
بیندیش و آنگه برآور نفس — وز آن پیش بس کن که گویند بس
به نطق آدمی بهتر است از دواب — دواب از تو به گر نگوئی صواب
أول اندیشه وانگهی گفتار — پای بست آمده است پس دیوار

پس انسان خردمند زبانش را رها نمی‌کند و سخنی نمیگوید مگر پس از اندیشیدن، و حال آنکه شخص بی خرد بدون تأمل سخن می‌گوید، پس زبان خردمند پیرو دل او است، و دل بی خرد پیرو زبانش می‌باشد.

حضرت أمیرمؤمنان عليّ﴿عليه السلام﴾ فرمود: **«قَلْبُ الأَحْمَقِ في فيهِ، وَ لِسانُ الْعاقِلِ في قَلْبِهِ»**.

یعنی: دل أحمق و بی‌خرد در دهان او است، و زبان عاقل و خردمند در دل او می‌باشد.

۱- نهج‌البلاغة: از کلمات قصار إمام﴿عليه السلام﴾ رقم ۳۹ ص ۱۱۰۶).

۶۰۳- كدامين قلب مزرعهٔ حكمت و أسرار الهى است؟

بدون ترديد!تنها قلب مؤمن، قلب خردمند، و قلب مستقيم، مزرعهٔ حكمت و أسرار الهى است، حضرت مولى‌الموحّدين أميرالمؤمنين عليّ﴿عليه السلام﴾ فرمود:

«يَحْفَظُ اللّٰهُ بِهِمْ حُجَجَهُ وَ بَيِّنٰاتِهِ حَتّٰى يُودِعُوهٰا نُظَرٰائَهُمْ، وَ يَزْرَعُوهٰا فى قُلُوبِ أَشْبٰاهِهِمْ، هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلٰى حَقيقَةِ الْبَصيرَةِ وَ بٰاشَرُوا رَوْحَ الْيَقينِ».[1]

يعنى: خداوند متعال به وسيلهٔ اين مؤمنان راستين حجتها و دليلهاى روشن خود را حفظ مى‌كند، تا آنان، آنها را به مانند خودشان (مؤمنان راستين) سپرده و در دلهاشان كِشت نمايند (تا زمين خالى از علم و حكمت و حجت الهى نباشد) علم و دانش با بينائى حقيقى به مؤمنان راستين روى آورده و با آسودگى و خوشى يقين و باور بكار بسته‌اند.

خداوند متعال مى‌فرمايد:

«وَ اتَّقُوا اللّٰهَ وَ يُعَلِّمُكُمُ اللّٰهُ» البقرة: ۲۸۲) و راه تقوى و پرهيزكارى را در پيش گيريد كه در اين صورت خداوند متعال به شما مى‌آموزد علمى راكه تحصيل آن با قيل و قال امكان پذير نيست. حضرت أميرمؤمنان عليّ﴿عليه السلام﴾ علماى راستين دينى را زارع و برزگر معرفى فرموده كه بذرهاى علوم و معارف و حِكَم و أسرار دين را در مزرعهٔ دلهاى فيض پذير خود كِشت مى‌كنند، پس قلب آدمى مزرعهٔ مستعد و قابلى است كه اگر بذرهاى علوم و معارف ... با ايمان آبيارى شود اين بذرها سبز مى‌شوند، و اين سبزه‌ها قرةعين الناظرين و نزهتگاه أهل ولايت خواهند شد كه ميتوانند أسرار ولايت را درک كنند، و چنين قلبها مورد امتحان الهى قرارگرفته‌اند كه غير آنها نمى‌توانند درک كنند.

حضرت مولى‌الموحّدين أميرالمؤمنين عليّ﴿عليه السلام﴾ فرمود:

«إِنَّ أَمْرَنٰا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ، لاٰ يَحْمِلُهُ إِلاّٰ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللّٰهُ قَلْبَهُ لِلْإيمٰانِ، وَ لاٰ يَعي حَديثَنٰا إِلاّٰ صُدُورٌ أَمينَةٌ وَ أَحْلاٰمٌ رَزينَةٌ»[2].

يعنى: به تحقيق معرفت و شناخت ما أهل بيت وحى﴿عليهم السلام﴾ كار بسيار دشوارى است كه نمى‌پذيرد ولايت ما را، و زير بار آن نمى‌رود مگر بندهٔ مؤمنى كه خداوند متعال دل او را براى ايمان راستين آزموده (و آنرا شايستهٔ قبول ايمان

۱- نهج البلاغة: از كلمات قصار إمام﴿عليه السلام﴾ رقم ۱۳۹ ص ۱۱۵۸).

۲- نهج البلاغة: خطبهٔ ۲۳۱ ص ۷۶۱).

دانسته) باشد (که خداوند متعال می‌فرماید: «**أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوىٰ**» الحجرات: ۳) این مؤمنان راستین هستند که خداوند متعال دلهاشان را برای مقام رفیع تقوی آزموده است).

و حدیث و گفتار ما را نگاه نمی‌دارد مگر سینه‌های أمانت پذیر و أمانت دار، و خردهای پابرجا و استوار و پایدار (از اینرو، حضرت أمیرمؤمنان عليّ ﴿عليه السلام﴾ أمیر مؤمنان است نه أمیر مسلمانان).

و چنین دلهایی حدّ یقف ندارند، چه اینکه: هر ظرفی که در او چیزی نهاده شود گنجایش آن تنگ می‌گردد، جزقلب مؤمن که گنجایش آن فزونتر می‌شود.

حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ ﴿عليه السلام﴾ فرمود:

«**كُلُّ وِعٰاءٍ يَضيقُ بِمٰا جُعِلَ فيهِ إِلاّٰ وِعٰآءُ الْعِلْمِ فَإِنَّهُ يَتَّسِعُ بِهِ**»[۱]

یعنی: هر وعاء و ظرفی که در آن چیزی نهاده شود تنگ می‌گردد و پُر می‌شود مگر ظرف علم (دل مؤمن) که (چون علم و معرفت در آن راه یافت) فراخ تر می‌گردد و فراگیری آن زیادتر می‌شود.

۶۰۴- بی‌قراری دل در صورت و سیرت:

همانطوری که قلب لحمانی صنوبری هیچگاه قرار و توقف ندارد که یک آن وقفه موجب مرگ جسم می‌گردد، قلب رحمانی را نیز هیچگاه قراری نیست که پیوسته، در حال تقلّب و قبول تجلّیات رحمن غیرمتناهی است، یا ظهورات و نفوذ شیطان درآن، پس قلب در قبول تجلیات حق تعالی أحق است نه عقل که خود عقال است، چه اینکه قلب دژ است و عقل دژبان، اگر دژبان نباشد، بیگانه در دژ راه می‌یابد، و حملهٔ دشمن به دژ و دست‌یابی به پناه بردگان دژ آسانتر می‌باشد، و عقل دژبان قلب است.

حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ ﴿عليه السلام﴾ فرمود:

«**اَلْحِلْمُ غِطٰآءٌ سٰاتِرٌ، وَ الْعَقْلُ حُسٰامٌ قٰاطِعٌ، فَاسْتُرْ خَلَلَ خُلُقِكَ بِحِلْمِكَ وَ قٰاتِلْ هَوٰاكَ بِعَقْلِكَ**».[۲]

۱- نهج‌البلاغة: از کلمات قصار إمام ﴿عليه السلام﴾ رقم ۱۹۶ ص ۱۱۷۹).

۲- نهج‌البلاغة: از کلمات قصار إمام ﴿عليه السلام﴾ رقم ۴۱۶ ص ۱۲۸۵).

یعنی: بردباری پردهٔ پوشانندهٔ عیبها است، و عقل شمشیر برندهٔ نفس أماره است، پس عیبهای خویش را با بردباری بپوشان، و هوا و خواهش نفست را با خِرَد بکُش.

و حضرت أمیرمؤمنان علیّ﴿علیه السلام﴾ دربارهٔ کسانی که دژ را بدون دژبان گذاشته‌اند تا هوای نفس بر دژ هجمه برده و آنرا أسیر خود سازد می‌فرماید:

«أَيُّهَا الشّاهِدَةُ أَبْدانُهُمْ، الْغائِبَةُ عَنْهُمْ عُقُولُهُمْ، الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوآؤُهُمْ».[۱]

یعنی: أی کسانی که بدنهاشان حاضر و عقلهاشان ناپیدا، و اندیشه‌هاشان گوناگون است (در یکجا گرد آمده‌اند و دستور عقل را پیروی ننموده‌اند تا اینکه أمیال نفسانی بر دلهاشان چیره شده و آنها را به اسارت و فرمان خویش درآورده‌اند).

از این رو همواره باید گفت:

«يا اَللّهُ يا رَحْمٰنُ يا رَحيمُ يا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قُلُوبَنا عَلٰى دينِكَ».

«رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنا وَهَبْ لَنا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهّابُ» آل عمران: ۸).

مرحوم شیخ صدوق درکتاب شریف «جامع الاخبار» از حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ روایت کرده که فرمود:

«اَلْقَلْبُ حَرَمُ اللّهِ فَلا تُسْكِنْ في حَرَمِ اللّهِ غَيْرَ اللّهِ».[۲]

یعنی: قلب آدمی حرم الهی است، پس راه نده در حرم خداوند متعال غیر خدا را.

پاسبان حرم دل شده‌ام شب همه شب تا دراین پرده جزاندیشه او نگذارم

تنها چنین دل را بهایی، و در بارگاه الهی راهی است، دلی که در آن تنها دوست نزدیک، و بیگانه از آن دور است، و آن قلب سلیم شیعهٔ راستین است که خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ إِنَّ مِنْ شيعَتِهِ لَإِبْراهيمَ إِذْ جاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَليمٍ إِذْ قالَ لِأَبيهِ وَ قَوْمِهِ ماذا تَعْبُدُونَ» الصافات: ۸۳ - ۸۵).

یعنی: و به تحقیق از شیعهٔ راستین حضرت نوح نبی﴿علیه السلام﴾ (حضرت

۱- نهج البلاغة: ازکلمات قصار إمام﴿علیه السلام﴾ رقم ۹۶ ص ۲۸۵).

۲- آخر جامع الاخبار: ص.

أمیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾) همانا ابراهیم خلیل الرحمن﴿علیه السلام﴾ بوده است چه اینکه ابراهیم﴿علیه السلام﴾ با قلبی سلیم و پاک وخالص از شرک جهت دعوت مردم، آمد زمانی که به پدر (عمو) و قومش گفت: شما به پرستش چه چیز (بتها) مشغولید؟!

۶۰۵- حرکت جوهری در دو بُعد لَحمانی و رحمانی قلب:

گرچه بحث حرکت جوهری قلب بسیار دقیق علمی، و عمیق فنّی بوده، و نیاز به چندین بحث مستقل دارد و ما بطور تفصیل آنرا در تفسیرکبیر «البصائر» آوردەایم، أما لازم میدانم در این بحث اجمالاً اشارەای به آن داشته باشیم:

در کلمات حکماء و متکلمین، و عرفاء و فلاسفه در حرکت جوهری، اختلاف شدیدی است: گروهی حرکت جوهر راتنها در عالَم طبایع مادی جاری میدانند، و دستەای در دو عالَم طبائع مادی و معنوی مطلقاً جاری میدانند.

أما مستفاد از آیات قرآن کریم و روایات وارده از أهل بیت وحی علیهم صلوات‌الله آنکه: حرکت جوهری در دو بُعد لحمانی و رحمانی، و صورت و سیرتِ قلب، نه در عقل و روح جاری می‌باشد، چه اینکه در قلب شک و تردید و شیطان راه می‌یابد نه در عقل و روح، گرچه عقل و روح نیز دارای مراتب و شدت و ضعف می‌باشند.

خداوند متعال دربارهٔ قلبها می‌فرماید:

«وَ لٰكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ» الحج: ۴۶).

یعنی: ولکن چشمهای باطنی و دیدهٔ دلها کور می‌شوند.

چه اینکه هدایت و ایمان، تقوی و سلامت، فقه و فطانت، اخلاص و شهامت، اطمینان و الفت، خوف و طهارت، رأفت و رحمت، و انابه و لینت و ... در حرکت صعودی بر قلب عارض می‌شوند، چنانچه مرض و قساوت، نفاق و غلظت، و کفر و ضلالت، عمی و غفلت، شبهه و حسرت، صرف و شدّت، سهو و حميّت جاهلیت، تقلّب و تلوّن، طبع و ختم، رَین و زیغ و إثم، غلّ و قفل، کسب و غفل، ربط و رعب، اشمئزاز و امتناع و ریب و تشتّت ... در حرکت نزولی بر قلب عارض میگردند، نه بر عقل و روح.

سعدی گوید:

دو عاقل را نباشد کین و پیکار نه دانائی ستیزد با سبکبار
اگر نادان به وحشت سخت گوید خردمندش بنرمی دل بجوید

خداوند متعال می‌فرماید:

«خَتَمَ اللّٰهُ عَلٰى قُلُوبِهِمْ - فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ - وَ قٰالُوا قُلُوبُنٰا غُلْفٌ - وَ لٰكِنْ يُؤٰاخِذُكُمْ بِمٰا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ» البقرة: ۷ و ۱۰ و ۸۸ و ۲۲۵).

«كَذٰلِكَ يَطْبَعُ اللّٰهُ عَلٰى قُلُوبِ الْكٰافِرِينَ» الأعراف: ۱۰۱).

«وَ ارْتٰابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ» التوبة: ۴۵).

«فَالَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكِرَةٌ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ» النحل: ۲۲).

«لاٰهِيَةً قُلُوبُهُمْ»الأنبياء: ۳).

«بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِنْ هٰذٰا» المؤمنون: ۶۳).

«فَوَيْلٌ لِلْقٰاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللّٰهِ - الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ إِلٰى ذِكْرِ اللّٰهِ - وَ إِذٰا ذُكِرَ اللّٰهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ». الزمر: ۲۲ و ۲۳ و ۴۵).

حضرت مولی‌الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ﴿؏﴾ فرمود:

«مٰا آمَنَ بِاللّٰهِ سُبْحٰانَهُ مَنْ سَكَنَ الشَّكُّ قَلْبَهُ».(۱)

یعنی: ایمان به خداوند سبحان نیاورده است کسی که شک درقلبش راه یابد.

و حضرت أمیرمؤمنان عليّ﴿؏﴾ فرمود:

«شَرُّ الْقُلُوبِ الشّٰاكُّ فِي إِيمٰانِهِ».

یعنی: بدترین دلها، دلی است که شک در ایمانش راه یابد.

قلب مؤمن راستین، قلبی است که هیچگونه تردید و شک در آنچه که به آن ایمان آورده راه نمییابد.

پس تمام این عوارض بر دلها عارض می‌شوند نه بر عقلها و روح آدمی، پس حرکت جوهری در دو بُعد صورت و سیرت تنها در قلب جاری است نه در عقل و روح زیرا عقل حجت است و حجت باید مصون باشد.

۱- تفسیر کبیر البصائر: ج ۵۸ ص ۹۵۵).

۶۰۶- أوصاف و حالات مختلف دلها:

قلب آدمی به سیرتش - چون صورتش - همآنند ظرفی است که به اعتبار مظروف و عوارضی که بر آن عارض می‌شوند به حالات مختلف و به چند دسته تقسیم و متصف به صفات عدیده می‌گردد.

همانطوری که گفته می‌شود: ظرف پاک و ظرف نجس، ظرف آب و ظرف شراب، ظرف سالم و ظرف شکسته و ... گفته می‌شود: قلب سلیم و قلب مریض، دل مؤمن و دل کافر، قلب منیب و قلب متنفّر، دل بیدار و دل غافل، قلب آرام و قلب بی قرار، دل مخلص و دل منافق، و قلب عالم و قلب جاهل، و دل سخیّ و دل بخیل، و قلب پاک و قلب ناپاک و... .

خداوند متعال دربارهٔ دل مؤمنان راستین می‌فرماید:

«يَوْمَ لاٰ يَنْفَعُ مٰالٌ وَ لاٰ بَنُونٌ إِلاّٰ مَنْ أَتَى اللّٰهَ بِقَلْبٍ سَليمٍ» الشعراء: ۸۸ - ۸۹).

«مَنْ خَشِيَ الرَّحْمٰنَ بِالْغَيْبِ وَ جٰاءَ بِقَلْبٍ مُنيبٍ» ق: ۳۳).

«الَّذينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللّٰهِ اَلاٰ بِذِكْرِ اللّٰهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» الرعد:۲۸).

چنین انسان کامل و قلبش را جام جهان نما، و آئینهٔ گیتی نما مینامند که جایگاه الهی و مظهر أسماء حسنای خداوندی و أوسع از تمام کائنات و بهترین دلها است.

و دربارهٔ دل غیرمؤمنان از مسلمانان و منافقان و فاسقان وکافران و مشرکان ... با تمام طبقات و طوائف و قبائل و مذاهب و مسالکش... می‌فرماید:

«قٰالَتِ الْأَعْرٰابُ آمَنّٰا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلٰكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنٰا وَ لَمّٰا يَدْخُلِ الْإِيمٰانُ في قُلُوبِكُمْ» الحجرات: ۱۴).

«يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوٰاهِهِمْ وَ تَأْبىٰ قُلُوبُهُمْ وَ أَكْثَرُهُمْ فٰاسِقُونَ - لاٰ يَزٰالُ بُنْيٰانُهُمُ الَّذي بَنَوْا ريبَةً في قُلُوبِهِمْ - ثُمَّ انْصَرَفُوا صَرَفَ اللّٰهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لاٰ يَفْقَهُونَ» التوبة: ۷ و ۱۱۰ و ۱۲۷).

«كَذٰلِكَ يَطْبَعُ اللّٰهُ عَلىٰ قُلُوبِ الَّذينَ لاٰ يَعْلَمُونَ» الروم: ۵۹).

«ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ فَهِيَ كَالْحِجٰارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً» البقرة: ۷۴).

«سَنُلْقي في قُلُوبِ الَّذينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمٰا أَشْرَكُوا بِاللّٰهِ» آل عمران: ۱۵۱).

درس یکصد و هیجدهم:

۶۰۷- تاثیر غذاهای روحی و جسمی بر دوبُعد قلب آدمی:

با براهین عقلیهٔ قاطعه و أدلّهٔ نقلیهٔ واضحه ثابت و مبرهن است که: بسیاری از غذاها، آشامیدنیها، هواها، دیدنیها، صداها، سیماها، مسموعات و ملموسات و... باعث تقویت و سلامت و عمر طبیعی قلب یا موجب مرض و منتهی به مرگ زودرس آدمی، و یا منجر به باز ایستادن ناگهانی و سکتهٔ قلب صنوبری می‌شود، غذاهای روحی و عقائد حقّه و أعمال صالحه و... باعث تقویت و سلامت وسعهٔ سیرت قلب می‌گردد، چنانچه تغذیهٔ عقائد باطله، تبلیغات سوء و القاء شبهات و گفتار زشت و انحرافات و أفکار مسموم و نظرات و آراء فاسد و ... باعث سیاهی و رنجور شدن و تلوّن و تقلّب سیرت قلب، و توقف و بازایستادن آن، و منتهی به کدورت روح و افول عقل و گمراهی نفس آدمی می‌گردد.

حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ «عليه السلام» فرمود:

«إِنَّ هٰذِهِ الْقُلُوبَ تَمَلُّ كَمٰا تَمَلُّ الْأَبْدٰانُ، فَابْتَغُوا لَهٰا طَرٰائِفَ الْحِكْمَةِ»[1].

یعنی: به تحقیق سیرت این دلها (در فکر و اندیشه در امور دنیا) به ستوه آمده خسته می‌شوند (زیرا صورت و مادیات و شهوات دنیا غذای حقیقی دلهانیستند) چنانچه بدنها و تن‌ها (از صورت‌ها و مادیات و شهوات و متاع دنیا پس از چندی نیز) به ستوه آمده خسته می‌شوند، پس بطلبید برای سیرت دلها،غذاهای متناسب با آنها راکه هرگز سیر و خسته نمی‌شوند، و آنها عبارتند از حکمتهای الهی و دانشهای تازه و شگفت آور و معارف و أسرار طبیعت و دیانت که هیچگاه دلهای آدمی نه تنها از آنها فرسوده و خسته نمی‌گردند بلکه گسترده‌تر به گستردگی از فرش تا عرش می‌گردند.

و حضرت أمیرمؤمنان عليّ «عليه السلام» فرمود:

«إِنَّ هٰذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ، فَخَيْرُهٰا أَوْعٰاهٰا»[2].

۱- نهج البلاغة: از حِکَم إمام «عليه السلام» رقم ۸۹ و ۱۸۸ ص ۱۱۲۷ و ۱۱۷۶).

۲- نهج البلاغة: از حِکَم إمام «عليه السلام» رقم ۱۳۹ ص ۱۱۵۵).

یعنی:براستی این دلهای آدمی ظرفهای علوم و معارف و حِکَم و حقائق و أسرار دو نظام تکوین (آفرینش) و تدوین (شریعت) است، پس بهترین آن دلها، دلی است که آنها را در خود جای داده و نگاهش دارد (چه اینکه قلب آدمی، مقام ظهور علوم و معارف، و محل بروز حِکَم و حقائق و أسرار نظام هستی به تفصیل می‌باشد).

حضرت مولی‌الموحّدین إمام‌المتّقین أمیرالمؤمنین علیّ«علیه السلام» در دعاء و مناجاتش عرض می‌کند:

«اَللّٰهُمَّ نَوِّرْ ظاهِري بِطاعَتِكَ، وَ باطِنِي بِمَحَبَّتِكَ، وَ قَلْبِي بِمَعْرِفَتِكَ، وَ رُوحِي بِمُشاهِدَتِكَ، وَ سِرّي بِاسْتِقْلالِ اِتِّصالِ حَضْرَتِكَ يا ذَاالْجَلالِ وَ الْإِكْرامِ».

یعنی: خداوندا ظاهر مرا به طاعتت، و باطن مرا به محبتت، و دل مرا به معرفتت، و روح مرا به مشاهدهٔ آثار عظمت و جلالت روشن و نورانی فرما، و سرّ مرا به استقلال اتصال به محضرت منوّر ساز أی صاحب جلال و اکرام.

و حضرت مولی‌الموحّدین أمیرالمؤمنین علیّ«علیه السلام» فرمود:

«أَلا وَ إِنَّ مِنَ الْبَلاءِ الْفاقَةَ، وَ أَشَدُّ مِنَ الْفاقَةِ مَرَضُ الْبَدَنِ، وَ أَشَدُّ مِنْ مَرَضِ الْبَدَنِ مَرَضُ الْقَلْبِ، أَلا وَ إِنَّ مِنَ النِّعَمِ سَعَةَ الْمالِ، وَ أَفْضَلُ مِنْ سَعَةِ الْمالِ صِحَّةُ الْبَدَنِ، وَ أَفْضَلُ مِنْ صِحَّةِ الْبَدَنِ تَقْوَى الْقَلْبِ».(1)

یعنی: أی مردم بدانید و آگاه باشید! و به تحقیق از جمله گرفتاریهای بشر تهیدستی است، و سخت‌تر از تهیدستی بیماری تن است، و سخت‌تر از بیماری تن، بیماری دل است (چه اینکه بیماری دل باعث از دست دادن خیر دنیا و آخرت می‌شود) و نیز آگاه باشید و بدانید! که از جملهٔ نعمتهای دنیا دارائی و ثروت فراوان است، و بهتر از دارائی فراوان تندرستی است، و بهتر از تندرستی پرهیزکاری دل است (چه اینکه تقوای دل باعث کمال و خیر و سعادت دنیا و آخرت انسان می‌شود).

و حضرت أمیرمؤمنان علیّ«علیه السلام» فرمود:

«وَ مَنْ كَثُرَ كَلامُهُ كَثُرَ خَطَؤُهُ، وَ مَنْ كَثُرَ خَطَؤُهُ قَلَّ حَياؤُهُ، وَ مَنْ قَلَّ حَيآؤُهُ قَلَّ وَرَعُهُ، وَ مَنْ قَلَّ وَرَعُهُ ماتَ قَلْبُهُ، وَمَنْ ماتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النّارَ»(2).

یعنی: و هر که زیاد حرف زند، بسیار اشتباه کند (چون در گفتار اندیشه

۱- نهج البلاغة: از حِکَم إمام«علیه السلام» رقم ۳۸۱ ص ۱۲۷۰ - ۱۲۷۱).

۲- نهج‌البلاغة: از حِکَم إمام«علیه السلام» رقم ۳۴۱ ص ۱۲۴۹).

بکارنبرد) و هر که اشتباه بسیار کند، شرم و حیایش کم می‌شود (چون کار زشت دأب و عادت او می‌گردد) و هر که شرم و حیائش کم گردد، پرهیزکاری و دوری از گناهش کم می‌شود (چه اینکه انسان بی شرم و بی‌حیاء از أنجام هیچ کار ناشایسته باکی ندارد) و هر که پرهیزکاریش کم گردد دلش می‌میرد (زیرازنده دل بودن بستهٔ به پرهیز ازگناه است) و هر که دلش بمیرد داخل آتش سوزان جهنم خواهد شد (چه اینکه بهشت جای دل مردگان نیست).

سعدی گوید:

مجال سخن تا نبینی زپیش / به بیهوده گفتن مبر قدر خویش
سخن آنگه کند حکیم آغاز / یا سرانگشت سوی لقمه دراز
که زناگفتنش خلل زاید / یا زنا خوردنش بجان آید
لاجرم حکمتش بود گفتار / خوردنش تندرستی آرد بار

۶۰۸- حیات قلب آدمی به چیست؟

همانطوری که حیات صورت قلب صنوبری به غذاهای جسمانی است که اگر به آن نرسد ازکار میافتد و به حیاتش خاتمه داده می‌شود، حیات سیرت قلب رحمانی به حکمت و معارف الهی است که اگر به آن نرسد خواهد مرد.

حضرت مولی الموحّدین عليّ«عليه‌السلام» فرمود:

«وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ شَيْءٍ إِلاَّ وَ يَكَادُ صَاحِبُهُ أَنْ يَشْبَعَ مِنْهُ وَ يَمَلَّهُ إِلاَّ الْحَيَاةَ، فَإِنَّهُ لاٰ يَجِدُلَهُ فِي الْمَوْتِ رَاحَةً، وَ إِنَّمَا ذٰلِكَ بِمَنْزِلَةِ الْحِكْمَةِ الَّتِي هِيَ حَيَاةٌ لِلْقَلْبِ الْمَيِّتِ، وَ بَصَرٌ لِلْعَيْنِ الْعَمْيَاءِ، وَ سَمْعٌ لِلأُذُنِ الصَّمَّاءِ وَرِيٌّ لِلظَّمْآنِ، وَ فِيهَا الْغِنَى كُلُّهُ وَالسَّلاٰمَةُ».(۱)

یعنی: و أی مردم بدانید! به تحقیق دنیا پرست کور دل هرچند دارا و ثروتمند باشد، سیر شده و ملول می‌گردد مگر زندگی انسانی، زیراکور دل در مرگ آسایشی نمی‌یابد (چه اینکه از زندگی انسانی محروم است) و جز این نیست که بینائی و خود آشنایی در دنیا و زندگی انسانی و چگونه بودن در دنیا به منزلهٔ حکمت الهی است که آن برای دل مرده حیات و زندگی، و برای چشم کور بینائی، و برای گوش کر شنوائی، و برای تشنهٔ رحمت الهی سیرآبی است، و در آن بی‌نیازی کامل روحی و سلامتی جسم و جان انسانی است (زیرا کسی‌که قلبش با حکمت‌الهی زنده‌باشد احساس فقرمادی و معنوی نمی‌کند، و صحت و سلامت تن و روانش قطعی‌است).

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۳۳ ص ۴۱۳).

حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ﴿؈﴾ در نامه‌ای که به فرزندش امام حسن﴿؈﴾ نوشته فرموده است:

«فَإِنّي أُوصيكَ بِتَقْوَى اللّٰهِ - أَيْ بُنَيَّ - وَ لُزُومِ أَمْرِهِ وَ عِمٰارَةِ قَلْبِكَ بِذِكْرِهِ وَ الْإِعْتِصٰامِ بِحَبْلِهِ وَ أَيُّ سَبَبٍ أَوْثَقُ مِنْ سَبَبٍ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللّٰهِ إِنْ أَنْتَ أَخَذْتَ بِهِ؟! أَحْيِ قَلْبَكَ بِالْمَوْعِظَةِ وَ أَمِتْهُ بِالزَّهٰادَةِ، وَ قَوِّهِ بِالْيَقينِ وَنَوِّرْهُ بِالْحِكْمَةِ ، وَ ذَلِّلْهُ بِذِكْرِ الْمَوْتِ، وَقَرِّرْهُ بِالفَنٰاءِ، وَ بَصِّرْهُ فَجٰائِعَ الدُّنْيا وَ حَذِّرْهُ صَوْلَةَ الدَّهْرِ، وَ فُحْشَ تَقَلُّبِ اللَّيٰالي وَ الْأَيّٰامِ، وَ أَعْرِضْ عَلَيْهِ أَخْبٰارَ الْمٰاضينَ، وَ ذَكِّرْهُ بِمٰا أَصٰابَ مَنْ كٰانَ مِنْ قَبْلِكَ مِنَ الْأَوَّلينَ».(۱)

یعنی: پس أی فرزندم تو را وصیّت و سفارش به پرهیزکاری و ترس از خداوند متعال می‌نمایم و به ملازمت أمر و فرمان او، و به آباد داشتن دل خود به یاد او (چه اینکه یاد خداوند متعال باعث آرامش دل است، همانطوری که مسکن وسیلهٔ آرامش تن آدمی است) و به چنگ زدن به ریسمان (قرآن کریم) او، وکدام سبب و رشته‌ای استوارتر از سبب و رشتهٔ بین تو و خداوند متعال می‌باشد اگر به آن دست بیاویزی؟

فرزندم! دلت را به موعظه (علم و حکمت الهی) زنده‌دار، و به زهد و پارسائی (دل به دنیا نبستن) بمیران و به یقین و باور (ایمان به خداوند متعال و رسولش﴿؊﴾) توانائی ده، و دلت را به نور حکمت الهی روشن نما، و دلت را با یاد آوری از مرگ، ذلیل و خوارگردان (پیرو أمیال نفسانی نباش).

و دلت را به إقرار به فناء و نیست شدن دنیا وادار (تا نپندارد که دنیا سرای جاوید است) و بیناکن دلت را به بدیها و دردهای دنیا تا به آن اعتماد ننماید، و به هجوم آوردن روزگار (پیش آمدهای ناگوار) و زشت گردی شبها و روزها (ناهمواری و نگشتن آنها بر خواهش و آرزوی شخص) بترسان، و به أخبارگذشتگان (چگونگی سرگذشتگان) آشنا کرده و بیادش آور آنچه که پیش از تو به پیشینیان رسیده است.

مرحوم کلینی در کتاب شریف «اصول کافی - کتاب الایمان و الکفر - باب سهو القلب - حدیث ۳» به أسنادش از علی بن جعفر روایت کرده است که

۱- نهج البلاغة: رقم ۳۱ ص ۹۰۹).

حضرت موسی بن جعفر«علیه السلام» فرمود:

«إِنَّ اللّٰهَ خَلَقَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ مَطْوِيَّةً مُبْهَمَةً عَلَى الْايمانِ، فَإِذا أَرادَ اسْتِنارَةَ ما فِيها نَضَحَها بِالْحِكْمَةِ، وَ زَرَعَها بِالْعِلْمِ، وَزارَعَها وَ الْقَيِّمُ عَلَيْها رَبُّ الْعالَمِينَ».

یعنی: «بتحقیق خداوند متعال قلبهای مؤمنان را پیچیده و درهم بر ایمان آفرید (یعنی ایمان در لابلای آنست و مستعدّ برای آن) پس هرگاه بخواهد که آنچه در آنست بدرخشد بحکمتش آبیاریش می‌کند، و تخم دانش و علم در آن بکارد، و زارع و سرپرست بر آن پروردگار جهانیانست».

۶۰۹- حقیقت قلب چیست؟

بدون تردید، سیرت و حقیقت قلب آدمی از جنس موجودات طبیعی و مادّی نیست، بلکه موجودی از عالَم وراء طبیعت می‌باشد که هرچه مظروف او یعنی علوم و معارف، و حقائق و حِکَم و أسرار نظام هستی در او نهاده شود سعهٔ وجودی او بیشتر گردد، چه اینکه سعهٔ وجودی ظرف باید بیش از مظروف باشد.

چون ارزش انسان به انسانیت و سیرت و هویّت او است که ظرف معارف و حقائق و حِکَم و أسرار دو نظام تکوین و تدوین است، پس بهترین و برترین ظرفها ظرفی است که سعه و گنجایش آن بیشتر باشد.

سعدی گوید:

بصورت آدمی شد قطرهٔ آب
که چل روزش قرار اندر رحم ماند
وگر چل ساله را عقل و ادب نیست
بتحقیقش نشاید آدمی خواند
جوان مردی و لطفست آدمیّت
همین نقش هیولانی مپندار
آنرا که عقل و همّت و تدبیر و رأی نیست
خوش گفت پرده دار که کس در سرای نیست

حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ«علیه السلام» فرمود:

«فَالصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسانٍ، وَ الْقَلْبُ قَلْبُ حَيْوانٍ لا يَعْرِفُ بابَ الْهُدىٰ فَيَتَّبِعَهُ وَ لا بابَ الْعَمىٰ فَيَصُدَّ عَنْهُ، فَذٰلِكَ مَيِّتُ الْأَحْيآءِ».(۱)

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۸۶ ص ۲۱۴).

یعنی: پس صورت (جاهل عالم نما) صورت آدمی، و دلش دل حیوان است، چه اینکه او باب هدایت و راه کمال انسانی را نمیشناسد تا در آن گام نهاده پیروی نماید تا به هدف عالی و کمال انسانی برسد، و نه باب کوری و راه گمراهی را دانسته تا از آن دوری گزیند و منحط نگردد، پس او مرده‌ایست در میان زنده‌ها (یعنی مردهٔ زنده نما است).

و حضرت أمیرمؤمنان عليّ«علیه السلام» فرمود:

«وَ ما كُلُّ ذي قَلْبٍ بِلَبيبٍ، وَ لا كُلُّ ذي سَمْعٍ بِسَميعٍ، وَ لا كُلُّ ذي ناظِرٍ بِبَصيرٍ».(۱)

یعنی: و هر صاحب قلب صنوبری، خردمند و صاحب دل رحمانی نیست تا حقائق را با آن بفهمد، و هرگوش سرداری، صاحب گوش دل نیست تا حقائق را با آن بشنود، و هر چشم دار سر، چشمدار دل نیست تا از مشاهدهٔ پیشآمدهای روزگار عبرت گیرد، زیرا برای درک حقائق، دل رحمانی هشیار، وگوش دل شنوا، و چشم دل بینا لازم است، نه این دلهای صنوبری وگوشهای سر، و چشمهای سر که حیوانات هم آنها را دارند.

اینست حقیقت قلب آدمی که ظرف برای معارف و حِکَم و أسرار آفرینش بوسعت از فرش تا عرش، جایگاه خداوند سبحان، و این حقیقت تحقق و فعلیت پیدا نمی‌کند در هیچ انسانی مگر آنکه این حقیقت را بدرستی بشناسد، و نفسش را تزکیه، و دلش را از هر شائبه تطهیر نماید تا نور معرفت به آفریدگار جهان بر آن بتابد و بخداوند سبحان ایمان آرد، و تنها او را عبادت و بندگی کند.

و هرگاه شناخت این حقیقت و تزکیهٔ نفس، و تطهیر دل بیشتر شود، نور معرفت إلهی بر دل تابنده‌تر و ایمان قویتر و عبادت خالص‌تر گردد، و قلب وسیعتر، و معارف و حِکَم و حقائق و أسرار آفرینش و نظام هستی را بیشتر درک کرده و در خود جای خواهد داد.

حضرت إمام حسن مجتبی«علیه السلام» فرمود:

«چون خداوند متعال قلب پیغمبر أکرم«صلی الله علیه و آله» را بزرگتر از قلبهای دیگر دید او را به پیغمبری برگزید».

سبحان اللّه عظمت وجودی قلب أشرف مخلوقات و سیّد کائنات، خاتم الأنبیاء محمد مصطفی«صلی الله علیه و آله» چه أندازه باید باشد تا ظرف تمام حقائق و معارف و حِکَم و أسرارکتاب دو نظام تکوین و تدوین و طبیعت و شریعت باشد؟

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۸۷ ص ۲۱۹).

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ إِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الأَمِينُ عَلىٰ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ وَ إِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الأَوَّلِينَ» الشعراء: ۱۹۲-۱۹۶).

یعنی: و بتحقیق این قرآن کریم هر آینه از جانب پروردگار عالمیان نازل شده که جبرئیل روح الأمین (فرشتهٔ بزرگ إلهی) نازل گردانید آنرا بر قلب تو أی محمد﴿ﷺ﴾ تا با حکمت و اندرزهای آن بندگان خداوند سبحان را متذکّر بحقایق دین و معارف إسلام و فرامین آسمانی و دستورات إلهی ساخته و متخلّفان را از عذاب بترسانی، فرشتهٔ بزرگ إلهی فرود آورد این قرآن کریم را بر دل تو أی محمّد﴿ﷺ﴾ به زبان عربی فصیح، و بتحقیق ذکر عظمت این قرآن مجید درکتب أنبیاء پیشین مسطور است.

قرآن کریم آخرین کتاب آسمانی، جامع جمیع (۱۰۳) کتاب آسمانی دیگری است که بر رسولان پیشین إلهی نازل شده به اضافهٔ بیان آنچه که بشر در تمام أبعاد گوناگون زندگی خود تا روز قیامت به آن نیازمند است،که خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَاناً لِكُلِّ شَيْءٍ». النحل: ۸۹).

یعنی: و ما این قرآن عظیم (بزرگترین کتاب آسمانی) را بر دل تو فرود آوردیم تا حقیقت هر چیز را روشن برای مردم جهان بیان کنید.

و می‌فرماید:

«وَ لاَ رَطْبٍ وَ لاَ يَابِسٍ إِلاَّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» الأنعام: ۵۹).

یعنی: و نیز هیچ تر و خشکی در نظام هستی نیست جز آنکه همهٔ آنها درکتاب مبین (قرآن عظیم) مسطور است.

پس قرآن کریم که بزرگترین، برترین، کاملترین و جامعترین کتاب آسمانی است، باید بر دلی فرود آید که بزرگترین، بهترین، برترین و وسیع‌ترین دلها باشد، از اینرو خداوند سبحان خطاب بصاحب چنین دلی فرمود:

«أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ». الانشراح: ۱).

یعنی: أی رسول گرامی ما! آیا تو را شرح صدر عطا نکردیم؟.

۶۱۰- قلب را می‌توان محل نزول فرشتگان و جایگاه شیطان قرار داد:

قلب آدمی - همچون آب زلال - مستعد برای پذیرش هر رنگ و بو و مزهٔ معرفت و ایمان و عبادت و ... و ضلالت و کفر و معصیت و ... می‌باشد، و انسان می‌تواند دلش را محل نزول فرشتگان الهی و کلام خداوند سبحان قرار دهد یا محل فرود آمدن شیاطین و کلام مفسدان...

مرحوم کلینی در کتاب شریف «اصول کافی -کتاب الایمان و الکفر - باب سهوالقلب - حدیث ۲» به أسنادش از ابی بصیر روایت کرده که گفت: شنیدم از حضرت امام باقر﴿علیه السلام﴾ که می‌فرمود:

«یَکُونُ الْقَلْبُ ما فیهِ ایمانٌ وَ لاکُفْرٌ، شِبْهُ الْمُضْغَةِ أَما یَجِدُ أَحَدُکُمْ ذٰلِکَ».

یعنی: دل آدمی - مستعد برای ایمان و کفر - نه ایمان دارد و نه کفر، به مانند یک تکه گوشت، آیا کسی از شماها این را دریافته (که قلبش مستعد برای ایمان و کفر است)؟ همانند آب زلالی که مستعدّ برای پذیرش هر رنگ و بو و مزه ...

و در همین باب (حدیث ۴) به أسنادش از أبی بصیر روایت کرده‌است که حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«إِنَّ الْقَلْبَ لَیَتَرَجَّجُ فیما بَیْنَ الصَّدْرِ وَ الْحَنْجَرَةِ حَتّٰی یُعْقَدَ عَلَی الْایمانِ، فَإِذا عُقِدَ عَلَی الْایمانِ قَرَّ وَ ذٰلِکَ قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَ مَنْ یُؤْمِنْ بِاللّٰهِ یَهْدِ قَلْبَهُ»».

یعنی: بتحقیق دل آدمی در میان سینه وگلوگاه (جهت پذیرش ایمان و یاکفر) در طپش و لرزان است تا وقتی که به ایمان بسته شود، پس وقتی به ایمان بسته شد آرام‌گیرد، و اینست تفسیر فرمودهٔ خداوند عزوجل: «و هرکه بخداوند سبحان ایمان آورد دلش براه آید و آرام گیرد».

و در همین باب (حدیث ۵) به أسنادش از محمد حلبی روایت کرده که حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«إِنَّ الْقَلْبَ لَیَتَجَلْجَلُ فِی الْجَوْفِ یَطْلُبُ الْحَقَّ، فَإِذا أَصابَهُ اطْمَأَنَّ، وَ قَرَّ ثُمَّ تَلا أَبُو عَبْدِاللّٰهِ﴿علیه السلام﴾ هٰذِهِ الْآیَةَ: «فَمَنْ یُرِدِ اللّٰهُ أَنْ یَهْدِیَهُ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ وَ مَنْ یُرِدْ أَنْ یُضِلَّهُ یَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَیِّقاً حَرَجاً کَأَنَّما یَصَّعَّدُ فِی السَّمآءِ کَذٰلِکَ یَجْعَلُ اللّٰهُ الرِّجْسَ عَلَی الَّذینَ لایُؤْمِنُونَ» أنعام: ۱۲۵).

یعنی: پس هرکه را خداوند متعال هدایت او خواهد (کسی که از خداوند متعال هدایت طلبد) خداوند سبحان قلبش را بنور اسلام روشن و شرح صدر عطا

کند، و هرکه را (که از خداوند متعال هدایت نطلبد و در راه ضلالت گام بـردارد) خداوند متعال بحالش واگذارد، دل او را از پذیرفتن ایمان تنگ و سخت تنگ گرداند که گوئی می‌خواهد از زمین برفراز آسمان رود، اینست که خداوند متعال آنانرا که بحق ایمان نمی‌آورند مردود و پلید می‌گرداند.

در این آیات کریمه و روایات شریفه، استعداد قلب آدمی برای پذیرش ایمان وکفر و حق و باطل و ... بیان گردید که انسان می‌تواند با اختیار و ارادهٔ خود یکی از دو راه را انتخاب کند: ایمان که موجب هدایت و روشنی دل و سعهٔ صدر و نزول فرشتگان آسمانی می‌گردد:

«إِنَّ الَّذينَ قالُوا رَبُّنَا اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلائِكَةُ...» فصلت: ۳۰)

یعنی: بتحقیق کسانی که گفتند: پروردگار ما خداوند متعال است سپس براین اعتقاد ثابت و استوار و پایدار ماندند، فرشتگان آسمانی بر دلهاشان فرود می‌آیند.

یا کفر که باعث ضلالت و تاریکی دل، و ضیق صدر و کوتاه نظری و نزول شیاطین ... می‌شود:

«هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلٰى مَنْ تَنَزَّلُ الشَّياطينُ تَنَزَّلُ عَلٰى كُلِّ أَفّاكٍ أَثيمٍ يُلْقُونَ السَّمْعَ وَ أَكْثَرُهُمْ كاذِبُونَ» الشعراء: ۲۲۱-۲۲۳).

یعنی: أی رسول ما بکافران بگو: آیا می‌خواهید! شما را آگاه سازم که شیاطین بر دلهای چه کسانی نازل می‌شوند؟ بر دل هر شخص دروغگو و بدکار که گوش فرا می‌دهند (تا حرف مؤمنان و قوای قدسی را ربوده و به أتباع خود برسانند) و حال آنکه أکثر آنها دروغگویند.

پس مسلمانان راستین با ایمان و شرح صدر و نور الهی بسوی هدف عالی و کمال انسانی حرکت می‌کنند، و غیر راستین از مسلمانان دروغین از منافقان و فاسقان و بزهکاران و کافران و مشرکان باکفر و شرک و نفاق و طغیان و قساوت قلب و تاریکی دل درگرداب ضلالت آشکار گرفتار و منحطند:

خداوند متعال می‌فرماید:

«أَفَمَنْ شَرَحَ اللّٰهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ فَهُوَ عَلٰى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللّٰهِ أُولٰئِكَ في ضَلالٍ مُبينٍ» الزمر: ۲۲).

یعنی: آیا آنکس که خداوندمتعال برای‌اسلام اورا شرح‌صدر عطاءفرموده پس دلش بنورپروردگارش روشن‌است، پس وای‌برآنانکه قساوت، دلهاشان‌رافراگرفته که از یادخداوندمتعال بکلی‌غافل‌مانده‌اند، اینان درگرداب‌ضلالت آشکار غوطه‌ورند.

بدون تردید! شرح صدر جز با اخلاص میسر نگردد، و هرچند اخلاص بیشتر(چون طلا خالص تر) باشد ارزش و برتری آن بیشتر گردد.

حضرت رسول اکرم«صلی الله علیه و آله» فرمود:

«بِالْاِخْلاٰصِ تَتَفاٰضَلُ مَراٰتِبُ الْمُؤْمِنِينَ، بِذِكْرِ اللّٰهِ تُحْيِىَ الْقُلُوبُ، وَ بِنِسْياٰنِهِ مَوْتُهاٰ، بِالْعُلَماٰءِ وَ الْاُمَراٰءِ صَلاٰحُ النّٰاسِ».(۱)

یعنی: برتری بعضی از مؤمنان بر بعضی دیگر بدرجات اخلاص بستگی دارد(پس هر مؤمنی که درجهٔ اخلاصش بیشتر باشد، مقام و منزلتش نزد پروردگارش بیشتر خواهد بود) بسبب ذکر و یاد خداوند متعال دلهای (رحمانی) آدمیان زنده می‌شود، و بسبب فراموشی و غفلت از ذکر و یاد خداوند سبحان دلها میمیرند، و خیر و صلاح مردم(در هر عصر و زمان و مکان) بوجود علمای دینی و فرمانروایان بستگی دارد که اگر اینان صالح باشند جامعه سعادتمند و خوشبخت، و اگر فاسد باشند، جامعه فاسد و بدبخت خواهد بود.

۶۱۱- چگونه از وسوسه و نزول شیطان بر دلها جلوگیری کنیم؟

مرحوم کلینی در کتاب شریف «اصول کافی -کتاب الایمان و الکفر - باب الوسوسة و حدیث النفس - حدیث ۱» به أسنادش از محمد بن حُمران روایت کرده است که گفت: از حضرت امام صادق«علیه السلام» پرسیدم از وسوسه گر چه بسیار باشد؟ در پاسخ فرمود: چیزی در آن نیست (هرگاه وسوسه بتو روی آورد) می‌گوئی: **لاٰاِلٰهَ اِلاّٰاللّٰهُ** (یعنی جز اقرار به یگانگی خداوند متعال کفاره و جبرانی لازم ندارد و گناه بشمار نمیرود و باید آنرا با کلمهٔ توحید دفع کرد).

و در همین باب (حدیث۲) به أسنادش از جمیل بن درّاج روایت کرده که گفت: بحضرت امام صادق«علیه السلام» عرض کردم:

«اِنَّهُ يَقَعُ فِي قَلْبِي أَمْرٌ عَظِيمٌ، فَقٰالَ: قُلْ: لاٰاِلٰهَ اِلاّٰاللّٰهُ، قٰالَ جَمِيلٌ: فَكُلَّمٰا وَقَعَ فِي قَلْبِي شَيءٌ قُلْتُ: لاٰاِلٰهَ اِلاّٰاللّٰهُ فَيَذْهَبُ عَنِّي».

یعنی: بتحقیق در دل من چیز بزرگی متصور می‌شود(یعنی بر أثر وسوسه، در دلم خطورات بسیار خطرناکی راه می‌یابد) پس حضرت امام«علیه السلام» در پاسخ فرمود: (هرگاه چنین حالاتی در تو پدید آمد) بگو: «لاٰاِلٰهَ اِلاّٰاللّٰهُ».

۱- مدینة البلاغة: ج ۲ ص ۴۷۴.

جمیل گوید: از آن پس هرگاه در دلم چیزی خطور می‌کرد میگفتم: «لاٰإِلٰـهَ إِلاَّاللّٰهُ» پس آن چیز از دل من بیرون میرفت.

آری: براستی برای من در دوران زندگی پرفراز و نشیب، تجربه‌های فراوانی است از این کلمهٔ توحید و شرط آن، که نه تنها در هنگام خطورات قلبی، مخصوصاً فکرها و اندیشه‌های ناراحت‌کننده درهنگام خواب، و در سخت ترین شرائط زندگی و گرفتاریها و خطرات بزرگ وسختیها و فشارهای طاقت فرسای بیش از شصت ماه در زندانها، و در بر خوردات بسیار بیجا و ناروا و ... بلکه حتی در خوشیها و نعمتها و ... این دو جملهٔ ذیل آرام بخش دلم بوده است که نه بظاهر نقمت و ذلت و سختی و روبرو شدن خطر مرگ می‌توانست کمترین یأسی در من پدید آورد و نه نعمت‌ها و خوشیها و توفیقات و ... مغرورم سازد و در تمام حالات مختلف عرض می‌کردم:

۱- الهی تو فرمودی: «كَلِمَةُ لاٰإِلٰهَ إِلاَّاللّٰهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذٰابِي».

۲- الهی تو فرمودی: «وَ لاٰيَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبيطَالِبٍ صَلَوٰاتُكَ عَلَيْهِ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذٰابِي».

۳- و این دو آیهٔ کریمه: «رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِن هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَ أَعُوذُبِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ» سورهٔ مؤمنون: آیهٔ ۹۷ و ۹۸)
را سه بار تلاوت می‌کردم.

۴- آنگاه عرض می‌کردم: «اَللّٰهُمَّ احْفَظْنِي مِنْ كُلِّ شَرٍّ وَسُوءٍ وَ أَذًى و ... بِحَقِّ لاٰإِلٰهَ إِلاَّاللّٰهُ وَ بِحَقِيقَةِ وَلاٰيَةِ عَلِيٍّ الْمُرْتَضٰى عَلَيْهِ آلاٰفُ التَّحِيَّةِ وَ الثَّنٰاءِ».

آنگاه صد بار کلمهٔ توحید را تکرار می‌کردم، و چه بسا عدد آن به پنج نمی‌رسید که همهٔ ناراحتیها از نظر، بکلی دور و یا مشکلات بزودی حل می‌شد، و در هنگام خواب، براحتی می‌خوابیدم.

آسایش صد هزار جان یکدم تست — شادان بود آن دل که در آن دل، غم تست
مهر تو به مُهر خاتم جمّ ندهم — وصلت بدم مسیح مریم ندهم
ذِکرت به هزار باغ خرم ندهم — یکدم غم تو به مهر دو عالَم ندهم
هرکه او نام کسی یافت، از این درگه یافت — ای برادر کس او باش و میاندیش زکس

درس یکصد و نوزدهم:

۶۱۲- روح ایمان و أقسام أرواح:

آفریدگار جهان، مؤمنان راستین راکه مؤید به روح الهی می‌باشند، اینگونه در قرآن کریمش معرفی فرموده است:

«لاٰ تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوٰادُّونَ مَنْ حٰادَّ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْكٰانُوا آبٰائَهُمْ أَوْ أَبْنٰاءَهُمْ أَوْإِخْوٰانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْأَيْمٰانَ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ يُدْخِلُهُمْ جَنّٰاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ خٰالِدِينَ فِيهٰا رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوٰاعَنْهُ أُولٰئِكَ حِزْبُ اللّٰهِ أَلاٰ إِنَّ حِزْبَ اللّٰهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» المجادلة: ۲۲).

یعنی: أی رسول ما! نمی‌یابی از میان مردمی که براستی ایمان بخداوند متعال و به روز قیامت میآورند کسی راکه دست دوستی بسوی دشمنان خدا و رسولش«ﷺ» درازکنند و هرچند آن مخالفان، پدران یا فرزندان یا برادران یاخویشان آنها باشند، مؤمنان راستین در ایمانشان پایدارند که خداوند متعال بر دلهاشان نور ایمان نگاشته، و به روح قدس الهی آنها را مؤید و منصور گردانیده‌است، و در قیامت آنها را داخل بهشتی می‌گرداند که نهرهائی زیر درختانش جاری است در حالی که آنها در آنجا برای همیشه جاوید و متنعمند، و خداوند متعال از آنها راضی، و آنها هم از خداوند متعال خشنودند آگاه باشید و بدانید که براستی تنها اینان حزب خداوند سبحان هستند، که حزب خداوند متعال همواره رستگاران عالمند.

تنها مؤمنان راستین حزب‌اللّٰه‌تعالی هستند که هرگز مغلوب نمی‌گردند که خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللّٰهِ هُمُ الْغٰالِبُونَ» المائدة:۵۶).

یعنی: و هرکه ولی و فرمانروای او خداوند متعال و رسولش«ﷺ» و مؤمنان راستین باشند، پس بتحقیق حزب اللّٰه تعالی در دنیا و آخرت غالب و پیروزهستند.

چه اینکه تمام عمّال نظام آفرینش از فرشتگان مقرب تا قوای منطبع در طبایع خادمان بگرد تنها مؤمنان راستین در طوافند که مؤید و متصل بروح الهی می‌باشند، چه‌اینکه خدمت به انسان مؤمن مخلوق، خدمت به «اللّه» مؤمن خالق است.

مرحوم کلینی در کتاب شریف «اصول کافی - کتاب الایمان و الکفر - باب اخوة المؤمنین بعضهم لبعض - حدیث ۴» به أسنادش از أبی بصیر روایت کرده که گفت: شنیدم از حضرت امام صادق«علیه السلام» که می‌فرمود:

«وَ إِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَأَشَدُّ اتِّصالاً بِرُوحِ اللّهِ مِنِ اتِّصالِ شُعاعِ الشَّمْسِ بِها».

یعنی: و بتحقیق روح مؤمن راستین هرآینه به روح خداوند سبحان پیوسته‌تر از پیوست پرتو آفتاب به جرم آنست.

بواسطهٔ این‌روح، فرشتگان، مأمور بسجده برآدم شدند و سجده‌اش‌کرده‌اند:

«فَإِذا سَوَّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فیهِ مِنْ رُوحی فَقَعُوا لَهُ ساجِدینَ» ص: ۷۲).

چه اینکه انسان با این روح برتر از ملائکه، و با چنین روحی بسوی کمال صعود و هدف عالی پرواز و با خالقش ارتباط نزدیک و مستقیم پیدا می‌کند، و از فکر کسانی که مؤید بچنین روح ایمان نیستند فراتر رود، و آنچنان ارتقاء یابد و أوج گیرد که در فکر بیگانه از خویشتن خویش هرگز نگنجد، چه اینکه بیگانه را در آنجا راهی نیست، مؤمن با چنین نور الهی می‌تواند بدو نظام تکوین و تدوین، و أسرار طبیعت و شریعت نظر کند که حضرت رسول خدا«صلی الله علیه و آله» فرمود:

«اِتَّقُوا فِراسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ یَنْظُرُ بِنُورِ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ»(۱)

یعنی: از فراست و هوش مؤمن بپرهیزید که در پرتو نور خداوند عزوجل بهر چیزی نگاه می‌کند.

و حضرت أمیرمؤمنان علیّ«علیه السلام» فرمود:

«اَلْایمانُ شِهابٌ لایَخْبُو»(۲).

یعنی: ایمان ستارهٔ فروزانی است که پنهان نمی‌شود.

مؤمن مؤید به روح الهی، با فراست و کیاست، ایمان را از کفر، حق را از باطل، سیرت را از صورت و علم را از جهل، صحت را از سقم، اخلاص را از نفاق، و بایدها را از نبایدها و ... تمییز داده و جدا می‌کند، و در جهت ضلالت و گمراهی و فساد و انحطاط گام برنداشته وارد نمی‌شود.

۱- اصول کافی: ج ۱ کتاب الحجة - باب أنّ المتوسلین الذین ذکرهم اللّه تعالی ...).

۲- تفسیر کبیر البصائر: ج ۵۸ ص ۹۶۸).

حضرت رسول خدا«صلی الله علیه و آله» فرمود:

«اَلْمُؤْمِنُ كَيِّسٌ فَطِنٌ حَذِرٌ»(۱).

یعنی: مؤمن با کیاست و زیرک، دور شود از هر چیزی که بفضائل أخلاقی و کمالات نفسانیش ضرر دارد.

و مرحوم کلینی درکتاب شریف «اصول کافی -کتاب الایمان و الکفر - باب فی ظلمة قلب المنافق ... و نور قلب المؤمن ... حدیث ۳» به أسنادش از أبی حمزهٔ ثمالی روایت کرده است که حضرت امام باقر«علیه السلام» فرمود:

«اَلْقُلُوبُ ثَلاثَةٌ: قَلْبٌ مَنْكُوسٌ لايَعي شَيْئاً مِنَ الْخَيْرِ وَ هُوَ قَلْبُ الْكافِرِ، وَ قَلْبٌ فيهِ نُكْتَةٌ سَوْداءُ فَالْخَيْرُ وَ الشَّرُّ فيهِ يَعْتَلِجانِ فَأَيُّهُما كانَتْ مِنْهُ غَلَبَ عَلَيْهِ، وَ قَلْبٌ مَفْتُوحٌ فيهِ مَصابيحُ تَزْهَرُ، وَ لايُطْفَأُ نُورُهُ إلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ وَ هُوَ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ».

یعنی: دلهای آدمی به سه دسته تقسیم می‌شود: **أول:** دلی وارونه که هیچ خیری در آن جا نکند و این دل کافر است. **دوم:** دلی که در آن نقطهٔ سیاهی است و خیر و شر در آن باهم درکشمکش باشند و هرکدام از آندو، آن دل را غالب شود، دل موافق و تحت فرمان او درآید و بر دیگری چیره گردد (و این دل منافق است). **سوم:** و دلی باز و گشاده که در آن چراغها فروزانند، و تا روز قیامت روشنی آن خاموش نگردد، و آن دل مؤمن است.

۶۱۳- چگونه مؤمنان راستین گناه نمی‌کنند؟

بدون تردید! هرکه نور ایمان بر دلش تابید، و مؤید بروح الهی شد، هیچگاه شک و تردیدی در معتقداتش نمی‌کند، و مرتکب أعمال وگفتار زشت نمی‌گردد، و اگر کسی بر أثر ضعف ایمان عمل زشتی را انجام دهد نور ایمان از دلش می‌رود، و مؤید بروح الهی در حال ارتکاب گناه نمی‌باشد مگر آنکه پس از ارتکاب گناه با توبهٔ نصوح، ایمان بازگردد و دل بار دیگر نورانی و مؤید به روح الهی شود.

مرحوم کلینی درکتاب شریف «اصول کافی -کتاب الایمان و الکفر - باب الکبائر - حدیث ۱۶» حدیث طولانی را نقل کرده است که ما بذکر معنای آن بسنده می‌کنیم:

«اصبغ بن نباته گوید: مردی خدمت حضرت أمیرالمؤمنین عليّ«علیه السلام» رسید و عرض کرد: عده‌ای از مردم گمان می‌کنند که: بندهٔ مؤمن زنا نمی‌کند، و دست

۱- البصائر: ج ۵۸ ص ۹۷۴).

بسرقت مال مردم نمی‌زند، و شراب نمی‌نوشد، و ربا نمی‌خورد، و خون کسی را بناحق نمی‌ریزد، پس این پندار و سخن مردم بر من گران آمد، و سینه‌ام از چنین کلام تنگ شده است، چه اینکه من گمان می‌کردم که این چنین انسان مؤمنی همانند من نماز می‌خواند، و مثل من دعاء می‌کند، و أفراد زن و مرد ما با أفراد زن و مرد آنها ازدواج می‌کنند و آنها از ما، و ما از آنها ارث می‌بریم، و حال آنکه آن عبد مؤمن بر اثر گناه کوچکی که مرتکب شده از ایمان خارج گردیده است؟!

پس حضرت أمیرمؤمنان عليّ «عليه السلام» در پاسخ فرمود:

راست گفتی - هرگاه بندهٔ مؤمن مرتکب زنا و سرقت و شراب و ربا و ریختن خون ناحقی گردد از مدار ایمان خارج می‌گردد - زیرا من از حضرت رسول خدا «صلى الله عليه وآله» شنیدم که می‌فرمود: دلیل بر این هم کتاب خداوند متعال (قرآن کریم) است، آنجا که خداوند عزوجل مردم را سه دسته آفرید، و آنها را در سه منزل و مرتبه جای داد، و این همان فرمودهٔ خداوند عزوجل در کتابش (قرآن مجید) می‌باشد که فرمود:

«أَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ وَ أَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ وَ السّابِقُونَ» الواقعة: ۸-۱۰).

پس أما آنچه دربارهٔ «السابقون» فرمود، پس آنها أنبیاء الهی از مرسلین و غیر مرسلین می‌باشند که خداوند متعال پنج روح را در آنها قرار داده است: ۱- روح القدس. ۲- روح ایمان. ۳- روح قوّت. ۴- روح شهوت. ۵- روح بدن.

پس با روح‌القدس أنبیاء الهی چه مرسلین و چه غیر مرسلین به پیغمبری مبعوث شده‌اند، و با این روح علم به أشیاء در نظام آفرینش پیدا کرده‌اند، و بوسیلهٔ روح ایمان خداوند متعال را عبادت و بندگی کرده‌اند. و چیزی را شریک برای او قرار نداده‌اند، و با روح قوّت با دشمنان خداوند متعال نبرد و جهاد کردند، و أمر معاش خود را تنظیم و بکار زندگی پرداختند، و با روح شهوت از غذاهای لذید حلال بهره برده و با زنهای جوان از طریق حلال ازدواج کردند و با روح بدن در روی زمین حرکت کرده و راه رفتند، پس اینان آمرزیده شده و مورد ألطاف و عنایات خاص الهی قرار گرفته‌اند».

سپس حضرت أمیرمؤمنان عليّ «عليه السلام» فرمود: خداوند عزّوجل فرمود:

«تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجاتٍ وَ آتَيْنا عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّناتِ وَ أَيَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ» البقرة: ۲۵۳).

یعنی: اینان رسولان الهی هستند که ما برخی را بر برخی برتری دادیم، بعضی از آنها با خداوند سبحان سخن گفته، و رتبهٔ بعضی را بالا بردیم، و بعیسی بن مریم معجزاتی روشن دادیم و او را بوسیلهٔ روح القدس کمک و تأیید کردیم، سپس خداوند متعال دربارهٔ جمعی که داخل در جماعت آنها بوده‌اند فرمود:

«وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ» که آنها را به روح خود کمک و تأیید نمودیم، آنها را به این روح گرامی داشته و برتری داد بر دیگران، پس آنان آمرزیده شده و مورد لطف و توجه خاص الهی قرارگرفته‌اند.

سپس أصحاب میمنه را بیان فرمود که آنان براستی أهل ایمان، و مؤمنان راستین هستند که خداوند متعال در آنها چهار روح قرار داده است:

۱- روح ایمان. ۲- روح قوّه. ۳- روح شهوت. ۴- روح بدن.

پس انسان در هر یک از این چهار روح رو بتکامل می‌رود تا اینکه در مسیر تکامل حالات مختلفی بر او عارض می‌گردد.

پس آن مرد سائل عرض کرد: یا أمیرالمؤمنین چیست آن حالات مختلف؟ پس حضرت امام«عليه السلام» فرمود: أما نخستین آن حالات همان است که خداوند عزوجل فرمود:

«وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلاٰ يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً» الحج: ۵).

یعنی: و برخی از شما هم بسن پیری و دوران ضعف و ناتوانی عمر می‌رسد تا آنجا که پس از دانش و هوش، خِرِف شود و چیزی را نداند.

پس این زمانی است که تمام روحهای چهارگانه رو بنقصان می‌روند، اما نقصان روحها در این زمان باعث نمی‌شود که انسان از دین خارج گردد، زیرا آن خدائی که او را توان عمل پیش از رسیدن به این سن داده بود او را بچنین زمان پیری و ناتوانی رسانده که در این زمان وقت نماز را نشناسد و از یادش می‌رود، و توانائی بر عبادت شب و روز را ندارد، و قدرت بر ایستادن در صف با مردم را ندارد، پس این نقصانی است از روح ایمان، ولیکن این نقصان ضرری به ایمانش نمی‌رساند و او را بی ایمان نمی‌کند.

و بعضی از مردم کسی است که روح قوت در او نقصان پذیرد، و استطاعت جهاد و ستیز با دشمن را از دست می‌دهد، و توان سعی وکوشش در معیشت، و قدرت بدست آوردن رزق را از دست می‌دهد.

و در برخی از آنها روح شهوت کاسته می‌گردد که اگر زیباترین دخترها بر او عرضه شوند، میل به آنها نکرده و توان آمیزش با آنها را ندارد.

و باقی می‌ماند در او روح بدن که با آن نفسی می‌کشد و حرکتی دارد تا اینکه عزرائیل (ملک الموت) بسراغش آید و جانش را بستاند.

پس این حال خوبی است که بصورت طبیعی بر انسان عارض می‌گردد، زیرا خداوند عزوجل آنرا با ذات انسان آمیخته کرده، و از اختیار انسان خارج است.

و گاهی حالاتی در زمان جوانی و نیرومندی بر انسان عارض می‌شود که باختیار خود اوست، پس میل به گناه و قصد معصیت می‌کند، پس روح قوت او را در ارتکاب بگناه تشجیع و تحریص می‌نماید، و روح شهوت، معصیت را بر او زینت می‌دهد، و روح بدن او را وادار می‌کند تا اینکه گناه را مرتکب شود، پس هرگاه مرتکب شد، ایمان از او نقصان می‌پذیرد، و از او جدا می‌شود، پس ایمان به او برنمی‌گردد مگر آنکه توبه کند، پس وقتی توبه نماید، خداوند متعال توبه‌اش را می‌پذیرد (و ایمان به او برمی‌گردد) و اگر بگناه برگردد و اصرار بر آن نماید خداوند متعال او را داخل جهنم خواهد نمود.

و أما أصحاب مشئمه پس آنها یهود و نصاری می‌باشند که خداوند عزّ و جل دربارهٔ آنان می‌فرماید:

«اَلَّذینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ یَعْرِفُونَهُ کَما یَعْرِفُونَ أَبْناءَهُمْ» البقرة: ۱۴۶).

یعنی: «آنهائی که به آنها کتاب دادیم میشناسند محمد«صلی الله علیه و آله» را چنانچه می‌شناسند فرزندان خود را».

یهود و نصاری میشناسند حضرت محمد«صلی الله علیه و آله» و ولایت أهل بیتش علیهم صلوات‌اللّٰه را در کتاب تورات و انجیل همانطوری که می‌شناسند پسران خود را در میان خانه‌هاشان **«وَ إِنَّ فَریقاً مِنْهُمْ لَیَکْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ یَعْلَمُونَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ»** یعنی: و بتحقیق گروهی از آنان هر آینه حق را کتمان می‌کنند، و حال آنکه می‌دانند حق از پروردگار تواست» و اینکه تو رسول خدا«صلی الله علیه و آله» بسوی آنهائی **«فَلا تَکُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرینَ»** پس تو هرگز تردید در خود راه نده که برحق و رسول خدائی «صلی الله علیه و آله».

پس چون یهود و نصاری انکار کردند آنچه را که میشناختند، پس خداوند متعال مبتلی نمود آنها را بسبب إنکارشان آنچه راکه شناخته بودند، پس سلب نمود روح ایمان را از آنها پس باقی گذارد در پیکر آنان سه روح را: روح قوت، و

روح شهوت، و روح بدن، سپس آنها را در ردیف حیوانات قرار داده و به چهار پایان تشبیه نمود، پس فرمود «إِنْ هُمْ إِلاّٰ كَالْأَنْعٰامِ» الفرقان: ۴۴) اینان در بی عقلی مانند چهار پایانند) زیرا چهار پایان (چون اسب و الاغ و شتر و استر...) با روح قوت بار می‌کشند، وبا روح شهوت، میچرند، و با روح بدن حرکت کرده و راه می‌روند.

پس آن مرد سائل عرض کرد: یا أمیرالمؤمنین﴿؏﴾ دل مرا باذن خداوند متعال زنده کردی» آری! چه نیکو گفت شاعر:

یار برما عرض ایمان کرد و رفت — پیر گبری را مسلمان کرد ورفت

۶۱۴- ایمان تاچه زمان نافع، و در چه زمان نفعی ندارد؟

بسیاری از آیات قرآن کریم، و روایات صحیحهٔ بسیاری بصراحت بیان فرموده‌اند که: ایمان تا قبل از فرارسیدن عذاب، و قبل از ظهور علائم مرگ، مورد قبول نزد خداوند متعال می‌باشد، و أما ایمان در وقت عذاب، و یا هنگام فرا رسیدن مرگ، یا پس از آن از عالَم برزخ یا روز قیامت، مفید و مورد قبول درگاه الهی نخواهد بود.

خداوند متعال از زبان کسانی که ندای ایمان را شنیده و با تدبر و اختیار و تمام وجود ایمان آورده‌اند می‌فرماید:

«وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنٰا مٰا خَلَقْتَ هٰذٰا بٰاطِلاً سُبْحٰانَكَ فَقِنٰا عَذٰابَ النّٰارِ رَبَّنٰا إِنَّنٰا سَمِعْنٰا مُنٰادِياً يُنٰادِي لِلْإِيمٰانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنّٰا رَبَّنٰا فَاغْفِرْلَنٰا ذُنُوبَنٰا وَ كَفِّرْ عَنّٰا سَيِّئٰاتِنٰا وَ تَوَفَّنٰا مَعَ الْأَبْرٰارِ - وَ اللّٰهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوٰابِ» آل عمران: ۱۹۱-۱۹۵).

ایمان با تدبّر و تعقّل در نظام آفرینش، و با اختیار و تمام وجود به آفریدگار جهان تنها راه کمال، و خیر و سعادت دنیا و آخرت انسان را تضمین می‌کند، چه اینکه ایمان بی‌تعقل و اختیار، و ایمان دروغین منافقان، و تظاهر به ایمان، و ایمان درهنگام مشاهدهٔ علائم عذاب الهی، و زمان فرا رسیدن مرگ، و ایمان در عالَم برزخ، و ایمان با دیدن صحنهٔ هولناک قیامت و عذاب جهنم ... نه تنهاکمال نبوده، و کمترین نفعی بحال انسان ندارد که موجب خشم و غضب بیشتر خداوند متعال می‌گردد.

خداوند سبحان ایمان انسان را چون جوهری نفیس در بوتهٔ امتحان قرار می‌دهد که در صورت خلوص آنرا می‌پذیرد که می‌فرماید:

«أَحَسِبَ النّٰاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنّٰا وَ هُمْ لاٰيُفْتَنُونَ وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللّٰهُ الَّذينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكٰاذِبينَ» العنکبوت: ۲-۳).

و خطاب بنا خالصان می‌فرماید:

«لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لٰكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنٰا وَ لَمّٰا يَدْخُلِ الْاٰيمٰانُ في قُلُوبِكُمْ» الحجرات: ۱۴).

«الَّذينَ قٰالُوا آمَنّٰا بِأَفْوٰاهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ» المائدة: ۴۱).

«وَ لِيَعْلَمَ الَّذينَ نٰافَقُوا - هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْاٰيمٰانِ يَقُولُونَ بِأَفْوٰاهِهِمْ مٰا لَيْسَ في قُلُوبِهِمْ وَاللّٰهُ أَعْلَمُ بِمٰا يَكْتُمُونَ» آل عمران: ۱۶۷).

«وَ مِنَ النّٰاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنّٰا بِاللّٰهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مٰا هُمْ بِمُؤْمِنينَ - وَ إِذٰا لَقُوا الَّذينَ آمَنُوا قٰالُوا آمَنّٰا وَ إِذٰا خَلَوْا إِلىٰ شَيٰاطينِهِمْ قٰالُوا إِنّٰا مَعَكُمْ إِنَّمٰا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ» البقرة: ۸-۱۴).

چنانچه ایمان در هنگام مشاهدهٔ علائم عذاب الهی کمترین نفعی ندارد:

«فَلَمّٰا رَأَوْا بَأْسَنٰا قٰالُوا آمَنّٰا بِاللّٰهِ وَحْدَهُ وَ كَفَرْنٰا بِمٰا كُنّٰا بِهِ مُشْرِكينَ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ ايمٰانُهُمْ لَمّٰا رَأَوْا بَأْسَنٰا سُنَّتَ اللّٰهِ الَّتي قَدْ خَلَتْ في عِبٰادِهِ» غافر: ۸۴-۸۵).

«يَوْمَ يَأْتي بَعْضُ آيٰاتِ رَبِّكَ لاٰ يَنْفَعُ نَفْساً ايمٰانُهٰا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ» الأنعام:۱۵۸).

و همچنین ایمان در روز غلبهٔ توحید بر شرک، و ایمان برکفر، و حق بر باطل و ... نفعی ندارد:

«وَ جٰاوَزْنٰا بِبَني إِسْرٰائيلَ الْبَحْرَفَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَ جُنُودُهُ بَغْياً وَعَدْواً حَتّٰى إِذٰا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قٰالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لاٰإِلٰهَ إِلاَّ الَّذي آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرٰائيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمينَ آلْآنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدينَ» یونس: ۹۰-۹۱).

«قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لاٰ يَنْفَعُ الَّذينَ كَفَرُوا ايمٰانُهُمْ وَ لاٰ هُمْ يُنْظَرُونَ» السجدة: ۲۹).

و همچنین ایمان، هنگام فرا رسیدن مرگ مردود است:

«حَتّٰى اذٰا جٰاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قٰالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلّي أَعْمَلُ صٰالِحاً فيمٰا تَرَكْتُ كَلاّٰ إِنَّهٰا كَلِمَةٌ هُوَ قٰائِلُهٰا وَمِنْ وَرٰائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ» المؤمنون: ۹۹-۱۰۰).

چنانچه پشیمانی و ندامت از کفر و طغیان گذشته، و آرزوی بازگشت بدنیا هنگام مشاهدهٔ نکیر و منکر در قبر، و أهوال روز قیامت، و مشاهدهٔ آتش جهنم و چشیدن عذاب، بیجا و مردود است: «وَ لَوْ تَرٰی اِذِ الْمُجْرِمُونَ نٰاكِسُوا رُؤُسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنٰا أَبْصَرْنٰا وَ سَمِعْنٰا فَارْجِعْنٰا نَعْمَلْ صٰالِحاً اِنّٰا مُوقِنُونَ - فَذُوقُوا بِمٰا نَسيتُمْ لِقٰآءَ يَوْمِكُمْ هٰذٰا... » السجدة:۱۲-۱۴).

«وَ لَوْ تَرٰی إِذْ وُقِفُوا عَلَى النّٰارِ فَقٰالُوا يٰا لَيْتَنٰا نُرَدُّ وَ لاٰ نُكَذِّبُ بِآيٰاتِ رَبِّنٰا وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنينَ بَلْ بَدٰا لَهُمْ مٰا كٰانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَ لَو رُدُّوا لَعٰادُوا لِمٰا نُهُوا عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَكٰاذِبُونَ وَ قٰالُوا اِنْ هِيَ اِلاّٰ حَيٰاتُنَا الدُّنْيٰا وَمٰا نَحْنُ بِمَبْعُوثينَ» الانعام: ۲۷-۲۹).

۶۱۵- ناأمنی برای بی‌ایمانان:

با براهین عقلیهٔ قاطعه و أدلهٔ نقلیهٔ واضحه ثابت و مبرهن است که أمنیت در دنیا و هنگام مرگ و شب أول قبر، و عالَم برزخ، و صحنهٔ هولناک قیامت وگذر از پل صراط و در بهشت تنها برای أهل ایمان راستین است چه اینکه آنها با ایمان، أمنیت خود را فراهم ساخته‌اند و از ناامنی برای همیشه بیمه شده‌اند.، وکسی که براستی ایمان به آفریدگارش نیاورده، هیچگونه أمنیتی را برای خود نه در دنیا فراهم ساخته و نه در هنگام مرگ و نه در قبر و روز قیامت و جهنم.... چه‌اینکه اینها در مواقع بسیاری با شدت عمل طبقات مختلفی از فرشتگان: از ذلت دنیا و ملک الموت، و نکیر و منکر، و در صحنهٔ قیامت و هنگام ورود به جهنم، و در میان آتش سوزان ... روبرو می‌شوند: «فَأَذٰاقَهُمُ اللّٰهُ الْخِزْیَ فِي الْحَيٰاةِ الدُّنْيٰا وَ لَعَذٰابُ الْآخِرَةِ اَكْبَرُ لَوْ كٰانُوا يَعْلَمُونَ» الزمر: ۲۶).

«وَ لَوْ تَرىٰ إِذِ الظّٰالِمُونَ فِي غَمَرٰاتِ الْمَوْتِ وَ الْمَلاٰئكَةُ بٰاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذٰابَ الْهُونِ بِمٰا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللّٰهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَ كُنْتُمْ عَنْ آيٰاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ» الانعام: ۹۳).

«فَكَيْفَ إِذٰا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلاٰئكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبٰارَهُمْ» محمد(صلی الله علیه و آله):۲۷).

«وَ سيقَ الَّذينَ كَفَرُوا إِلىٰ جَهَنَّمَ زُمَراً حَتّٰى إِذٰا جٰآؤُهٰا وَفُتِحَتْ أَبْوٰابُهٰا وَ قٰالَ لَهُمْ خَزَنَتُهٰا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيٰاتِ رَبِّكُمْ....» الزمر: ۷۱).

«إِنَّ الْمُجْرِمينَ فِي عَذابِ جَهَنَّمَ خالِدُونَ لا يُفَتَّرُ عَنْهُمْ وَ هُمْ فيهِ مُبْلِسُونَ وَ ما ظَلَمْنا هُمْ وَ لكِنْ كانُوا هُمُ الظّالِمِينَ وَ نادَوْا يا مالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنا رَبُّكَ قالَ أَنَّكُمْ ما كِثُونَ لَقَدْ جِئْناكُمْ بِالْحَقِّ وَ لكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كارِهُونَ» الزخرف: ۷۴-۷۸).

«عَلَيْها تِسْعَةَ عَشَرَ وَ ما جَعَلْنا أَصْحابَ النّارِ إِلاَّ مَلآئِكَةً» المدثر: ۳۰-۳۱).

«عَلَيْها مَلائِكَةٌ غِلاظٌ شِدادٌ لا يَعْصُونَ اللّهَ ما أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ ما يُؤْمَرُونَ» التحریم: ۶).

حضرت رسول اکرم«صلی الله علیه و آله» فرمود:

«ثَلاثَةٌ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ النّارَ: أَميرٌ تَسَلَّطَ بِالْجَوْرِ، وَ ذُو ثِرْوَةٍ مِنَ الْمالِ لا يُخْرِجُ الزَّكاةَ، وَ فَقيرٌ فاجِرٌ»[۱].

یعنی: نخستین کسانی که وارد آتش جهنم میگردند سه گروهند:

اول: فرمانروائی که با ظلم و ستم برمردم تسلّط یابد.

دوم: ثروتمندی که حق مستمندان را از مالش ندهد.

سوم: فقیری که دست به جنایت و گناه زند.

مثنوی گوید:

چاه مظلم گشت ظلم ظالمان   این چنین گفتند جمله عالمان

مثنوی گوید:

أشک خواهی رحم کن بر أشک بار   رحم خواهی بر ضعیفان رحم آر

مثنوی گوید:

سعد دیدی شکر کن و ایثار کن   نحس دیدی صدقه و استغفار کن

۱- مدینة البلاغة: ج ۲ ص ۴۸۴

درس یکصد و بیستم:

۶۱۶- امنیت أهل ایمان در دنیا و آخرت، و تنعم آنها از نعمتهای بهشت:

با براهین عقلیهٔ قاطعه و أدلهٔ نقلیه واضحه مبرهن وثابت است که:

هرکه براستی ایمان آورد ازچهارگذر با صعوبت و پر فتنه خلاصی یافت و ایمن گشت:

ألف: ازفتنهٔ شهوات و شهرت و شکم و شبهات دنیا.

ب: از صعوبت غمرات وسکرات مرگ.

ج: از شدائدقبر و خشونت نکیر و منکرو أحوال برزخ.

د: از أهوال قیامت و أنواع عذاب جهنم.

نه تنها أهل ایمان راستین ترس و وحشتی ازغیر خداوند متعال ندارند: «**وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصّٰالِحٰاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلاٰ يَخٰافُ ظُلْماً وَ لاٰ هَضْماً**» طه: ۱۱۲) و از رنج قبض روح و فشار قبر، واز خوف نکیر ومنکر و عالَم برزخ، و از صحنهٔ هولناک وصف ناپذیر روز قیامت، و از هر درد و رنج و غم و اندوه، و از ایذاء و فراق أولیآء اللّه تعالی در أمانند، و از أنواع نعمتهای جسمی و روحی برخوردارند، بلکه از برخورد بسیار نیک و عطوفت و ... ملائکه و فرشتگان الهی نیز بهره‌مند می‌باشند.

مؤمنان راستین بواسطهٔ ایمانشان از تمام امنیتهای دنیوی و اخروی، جسمی و روحی، و مادی و معنوی و ... در أبعاد گوناگون برخوردار و در أمانند، و شاهد بر أعمال دیگران ... چه اینکه تعلیق حکم بر وصف، مشعر بعلّیّت وصف برای حکم، و این یک أمر مبرهن و بدیهی است.

آیات قرآن کریم و روایات صحیحهٔ وارده از أهل بیت وحی صلوات‌اللّه علیهم أجمعین در این باب بقدری زیاد است که بیان آنها نیاز بدهها بحث و نوشتن چندین جلد کتاب مستقل در این موضوع دارد، ما برای ختم بحث ایمان، تنها بتلاوت چند آیهٔ کریمه بدون بیان معانی آنها و ذکر چند روایت تبرّک میجوئیم تا سر فصلی باشد برای محققان اندیشمند و پژوهشگران خردمند إن شاءاللّه تعالی:

۶۱۷- أمنیت و بهشت تنها برای أهل ایمان از دیدگاه قرآن کریم:

خداوند متعال می‌فرماید:
«الَّذینَ آمَنُوا وَ لَمْ یَلْبِسُوا ایمانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ» الأنعام: ۸۲) أمنیت در دنیا و آخرت تنها برای مؤمنان راستین است.

«مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْها وَ هُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ» النمل: ۸۹).

«إِنَّ الَّذينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنىٰ أُولَئِكَ عَنْها مُبْعَدُونَ لا يَسْمَعُونَ حَسِيسَها وَ هُمْ فيمَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خالِدُونَ لا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَ تَتَلَقَّاهُمُ الْمَلائِكَةُ هٰذا يَوْمُ الَّذي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» الانبياء: (۱۰۱ - ۱۰۳)

«مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً فَاوُلٰئِكَ لَهُمْ جَزاءُ الضِّعْفِ بِما عَمِلُوا وَ هُمْ فِي الْغُرُفاتِ آمِنُونَ» سبأ: ۳۷)

و «إِنَّ الْمُتَّقِينَ في جَنّاتٍ وَ عُيُونٍ أُدْخُلُوها بِسَلامٍ آمِنِينَ» الحجر: ۴۵-۴۶).

و حضرت رسول أکرم«ﷺ» فرمود:
«ثَلاثَةٌ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ: اَلْمُخْلِصُ بِالْايمانِ، وَ الْمُجازي بِالْإِحْسانِ، وَ السُّلْطانُ الْعادِلُ»[1].

یعنی: روز قیامت بر سه نفر خوف و ترسی نیست:
۱-کسی که در ایمان مخلص باشد.
۲-کسیکه نیکی را به نیکی پاسخ دهد.
۳- فرمانروای عادل.

مثنوی گوید:

زانکه دوزخ گوید أی مؤمن توزود — بـرگذر کـه نـورت آتش را ربـود
بگذر أی مؤمن که نـورت مـیکشد — آتشـم را چـونکه دامـن مـیکشد
در حدیث آمد کـه مـؤمن در دعـا — چون أمان خواهد ز دوزخ از خـدا
دوزخ از وی هم أمان جوید بجان — کـه خـدایـا دور دارم از فـلان
مؤمنان در حشـر گـویند أی مـلک — نـی کـه دوزخ بـود راه مشـترک

۱- مدینة البلاغة: ج۲ ص ۴۸۳).

مـؤمن و کـافر بـر آن یـابد گـذار / مـاندیدیم انـدر ایـن ره دود و نـار
نک بـهشت و بـارگاه ایـمنی / پس کـجا بـود آن گـذرگاه دنـی
پس ملک گوید که آن روضهٔ خضر / کان فلان جـا دیـده‌ایـد انـدر گـذر
دوزخ آن بود و سیاستگاه سـخت / به شما شد باغ و بستان و درخت
کشـتنی ایـن نـار نـبود جز بـنور / نـورک اطـفأ نـار نـا نـحن الشکـور

«قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ -أُولٰئِكَ هُمُ الْوٰارِثُونَ الَّذينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فيهٰا خٰالِدُونَ» المؤمنون: ۱-۱۱) تنها مؤمنان راستین،رستگاران و وارثان بهشتند.

«إِنَّ الَّذينَ قٰالُوا رَبُّنَا اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَقٰامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلاٰئِكَةُ أَلاّٰ تَخٰافُوا وَ لاٰ تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ نَحْنُ أَوْلِيٰاؤُكُمْ فِي الْحَيٰاةِ الدُّنْيٰا وَ فِي الْآخِرَةِ» فصلت: ۳۰-۳۱) فرشتگان دوستان و یاران تنها مؤمنان راستینند.

«وَعَدَ اللّٰهُ الَّذينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّكُمْ فِي الْأَرْضِ كَمٰا اسْتَخْلَفَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دينَهُمُ الَّذِي ارْتَضىٰ لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً» النور: ۵۵). تنها مؤمنان راستین شایستهٔ خلافت الهی در زمین هستند.

«وَ بَشِّرِ الَّذينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ» یونس: ۲) تنها مؤمنان راستین ثابت قدم نزد خداوند سبحان می‌باشند.

«الَّذينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذينَ آمَنُوا رَبَّنٰا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَ عِلْماً فَاغْفِرْ لِلَّذينَ تٰابُوا وَ اتَّبَعُوا سَبيلَكَ وَقِهِمْ عَذٰابَ الْجَحيمِ رَبَّنٰا وَ أَدْخِلْهُمْ جَنّٰاتِ عَدْنٍ الَّتي وَ عَدْتَهُمْ وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبٰائِهِمْ وَ أَزْوٰاجِهِمْ وَ ذُرِّيّٰاتِهِم» غافر: ۷-۸) فرشتگان آسمانی تنها برای مؤمنان راستین استغفار و دعاء می‌کنند.

«وَ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ في رَوْضٰاتِ الْجَنّٰاتِ لَهُمْ مٰا يَشٰاؤُنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبيرُ ذٰلِكَ الَّذي يُبَشِّرُ اللّٰهُ عِبٰادَهُ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ قُلْ لاٰ أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبىٰ» الشوری: ۲۲-۲۳). بشارت بهشت و فضل بزرگ الهی تنها برای مؤمنان راستین است چه اینکه آنها تنها کسانی هستند که مودت أهل بیت وحی علیهم صلوات‌الله را در دل دارند که کسی بدون مودت آنها وارد بهشت نمی‌گردد و از فضل الهی برای همیشه محروم است.

«وَ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنّاتٍ تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهارُ خالِدينَ فيها أَبَداً لَهُمْ فيها أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ نُدْخِلُهُمْ ظِلاًّ ظَليلاً» النساء: ۵۷) تنها مؤمنان راستین وارد بهشت شده و در سایهٔ أبدی خداوندی از نعمتهای الهی متنعمند.

«إِنَّ أَصْحابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ في شُغُلٍ فاكِهُونَ هُمْ وَ أَزْواجُهُمْ في ظِلالٍ عَلَى الأَرائِكِ مُتَّكِئُونَ لَهُمْ فيها فاكِهَةٌ وَ لَهُمْ مايَدَّعُونَ سَلامٌ قَوْلاً مِنْ رَبٍّ رَحيمٍ» يس: ۵۵-۵۸) تنها مؤمنان راستین هستند که سلام الهی به آنها ابلاغ می‌شود.

«إِنَّ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ إِنّا لا نُضيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلاً أُولئِكَ لَهُمْ جَنّاتُ عَدْنٍ تَجْري مِنْ تَحْتِهِمُ الأَنْهارُ يُحَلَّوْنَ فيها مِنْ أَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ يَلْبَسُونَ ثِياباً خُضْراً مِنْ سُنْدُسٍ وَ إِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِئينَ فيها عَلَى الأَرائِكِ نِعْمَ الثَّوابُ وَ حَسُنَتْ مُرْتَفَقاً» الكهف: ۳۰-۳۱) أعمال تنها مؤمنان راستین دارای أجر است، نه أعمال غیر آنان، چه اینکه أعمال بدون ایمان همآنند نماز بدون تطهیر و بی‌طهارت است.

۶۱۸- بهشت برای مؤمنان راستین آفریده شده نه مؤمنان برای بهشت:

بهشت با همهٔ نعمتها و أمنیت و عظمتش تنها برای مؤمنان راستین آفریده شده است نه فقط برای جزاء ایمانشان و نه فقط انسان برای بهشت آفریده شد.

چه اینکه جزای ایمان، رضوان خداوند سبحان است که بزرگتر از همهٔ نعمتهای دنیا و آخرت است، زیرا طبیعت مادیات هرچند بزرگ و زیاد باشد در مقابل معنویت و آن هم رضایت خداوند متعال بسیار ناچیز است.

پس دنیا برای انسان: خواه مؤمن و خواه کافر، و بهشت تنها برای مؤمنان راستین آفریده شده است، زیرا عظمت و ارزش انسان مؤمن بقدری والا است که تنها رضوان اللّه جل و علا بهای او است.

«وَ عَدَ اللّهُ الْمُؤْمِنينَ وَ الْمُؤْمِناتِ جَنّاتٍ تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهارُ خالِدينَ فيها وَ مَساكِنَ طَيِّبَةً في جَنّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوانٌ مِنَ اللّهِ أَكْبَرُ ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظيمُ - إِنَّ اللّهَ اشْتَرى مِنَ الْمُؤْمِنينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقاتِلُونَ في سَبيلِ اللّهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَيْهِ حَقّاً فِي التَّوْراةِ وَ الإِنْجيلِ وَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفى بِعَهْدِهِ

مِنَ اللّٰهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذي بٰايَعْتُمْ بِهِ وَ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظيمُ التّٰائِبُونَ الْعٰابِدُونَ الْحٰامِدُونَ السّٰائِحُونَ الرّٰاكِعُونَ السّٰاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْروفِ وَ النّٰاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْحٰافِظُونَ لِحُدُودِاللّٰهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنينَ» التوبة: ۷۲ و ۱۱۱-۱۱۲).

و می فرماید:

«مَنْ عَمِلَ صٰالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيٰاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ» النحل: ۹۷).

«وَ مَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِناً قَدْ عَمِلَ الصّٰالِحٰاتِ فَأُولٰئِكَ لَهُمُ الدَّرَجٰاتُ الْعُلىٰ جَنّٰاتِ عَدْنٍ تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ خٰالِدينَ فيهٰا وَ ذٰلِكَ جَزٰآءُ مَنْ تَزَكّٰى» طه: ۷۵-۷۶).

«مَنْ تٰابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صٰالِحاً فَأُولٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لاٰ يُظْلَمُونَ شَيْئاً جَنّٰاتِ عَدْنٍ الَّتي وَعَدَ الرَّحْمٰنُ عِبٰادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كٰانَ وَعْدُهُ مَأْتِيّاً لاٰ يَسْمَعُونَ فيهٰا لَغْواً إِلاّٰ سَلاٰماً وَ لَهُمْ رِزْقُهُمْ فيهٰا بُكْرَةً وَ عَشِيّاً تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتي نُورِثُ مِنْ عِبٰادِنٰا مَنْ كٰانَ تَقِيّاً» مریم: ۶۰-۶۳).

حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین علیّ‌بن أبیطالب«عليه السلام» فرمود:

«سُبْحٰانَكَ خٰالِقاً وَ مَعْبُوداً، بِحُسْنِ بَلاٰئِكَ عِنْدَ خَلْقِكَ خَلَقْتَ داراً، وَ جَعَلْتَ فيهٰا مَأْدَبَةً، مَشْرَباً وَ مَطْعَماً وَ أَزْوٰاجاً وَ خَدَماً وَ قُصُوراً وَ أَنْهٰاراً وَ زُرُوعاً وَ ثِمٰاراً، ثُمَّ أَرْسَلْتَ دٰاعِياً يَدْعُوا إِلَيْهٰا، فَلاٰ الدّٰاعِيَ أَجٰابُوا، وَ لاٰ فيهٰا رَغَّبْتَ إِلَيْهِ رَغِبُوا، وَ لاٰ إِلىٰ مٰا شَوَّقْتَ إِلَيْهِ اشْتٰاقُوا، أَقْبَلُوا عَلىٰ جيفَةٍ قَدِ افْتَضَحُوا بِأَكْلِهٰا، وَ اصْطَلَحُوا عَلىٰ حُبِّهٰا»(۱).

یعنی: خداوندا ترا از هر عیب و نقصی منزّه ومبرّا میدانم که آفرینندهٔ خلائق و پرستیده شده هستی، بسبب نیکوئی امتحان و آزمایش بندگانت، برای آنها سرائی(بهشتی) را آفریدی، و در آن خوانی گستردی که شامل آشامیدنیها و خوردنیها و زنان و خدمتگزاران و قصرها و نهرها و کِشتها و میوه‌ها است، پس فرستادی دعوت کننده‌ای (رسول اکرم«صلی الله علیه وآله») راکه مردم را بسوی آن بخواند، پس آنها اجابت دعوت کنندهٔ نکردند، و بنعمتهائی که ترغیبشان نمودی رغبت ننمودند، وبخوشیهائی که تشویقشان فرمودی مشتاق نگشتند، بلکه آنها بمرداری (دنیا) روی آوردند که بخوردن آن رسوا گشتند، و بر دوستی آن اتفاق نمودند».

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۰۸ ص ۳۳۰).

آری آنها بهشت و نعمتهای أبدی آنرا فدای دنیا و شهوات و شکم و شهرت و... دنیا کردند که نه تنها هرگز بهره‌ای از نعمتهای بهشت نخواهند برد، بلکه عذاب أبدی را در جهنم خواهند چشید.

أبو علی سینا گوید:

اگر دل از غم دنیا جدا توانی کرد — نشاط عیش بدار بقا توانی کرد
وگر بآب ریاضت برآوری نفسی — همه کدورت دلها صفا توانی کرد
ز منزلات هوس گر برون نهی قدمی — نزول در حرم کبریا توانی کرد
وگر ز هستی خود بگذری یقین میدان — که عرش و فرش فلک زیر پا توانی کرد
ولیک این عمل رهروان چالاکست — تو نازنین جهانی کجا توانی کرد
نه دست و پای أهل را فرو توانی بست — نه رنگ و بوی جهان را رها توانی کرد
چو بوعلی ببُر از خلق و گوشه‌ای بگزین — مگر که خوی دل از خلق وا توانی کرد

حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ ﴿؈﴾ فرمود:

«اَلْجَنَّةُ جَزٰاءُ كُلِّ مُؤْمِنٍ مُحْسِنٍ»(۱).

یعنی: «بهشت جزای هر انسان با ایمان نیکوکار است».

۶۱۹- نعمتهای گوناگون بهشت برین تنها برای مؤمنان راستین:

بدون تردید! أنواع نعمتهای بهشتی از خوردنیهای مختلف، و آشامیدنیهای متنوع، و حور و قصور و زنان و دختران و غلمان زیبا، و منظره‌ها و دیدنیها و شنیدنیهای گوناگون.... که براستی تا انسان به آنها نرسد و نبیند نمی‌تواند حقیقت آنرا دریابد همه و همهٔ آنها تنها برای أهل ایمان و تقوی و اخلاص و عمل صالح می‌باشند، و جز آنان کسی را بهره‌ای از آنها نیست.

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفاً تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهارُ خالِدينَ فيها نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلينَ الَّذينَ صَبَرُوا وَ عَلى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» العنکبوت:۵۸-۵۹).

۱- تفسیر کبیرالبصائر: ج۵۸ ص ۹۸۶).

«يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعافاً مُضاعَفَةً وَ اتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ وَ اتَّقُوا النّارَ الَّتى أُعِدَّتْ لِلْكافِرينَ وَ اَطيعُوا اللّٰهَ وَ الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ وَ سارِعُوا إِلى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمٰواتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقينَ الَّذينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرّاءِ وَ الضَّرّاءِ وَ الْكاظِمينَ الْغَيْظَ وَ الْعافينَ عَنِ النّاسِ وَ اللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنينَ» آل عمران: ۱۳۰-۱۳۴).

«وَ سيقَ الَّذينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَراً حَتّىٰ إِذا جاؤُها وَ فُتِحَتْ أَبْوابُها وَ قالَ لَهُمْ خَزَنَتُها سَلامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوها خالِدينَ» الزمر: ۷۳).

«وَ إِنَّ لِلْمُتَّقينَ لَحُسْنَ مَآبٍ جَنّاتِ عَدْنٍ مُفَتَّحَةً لَهُمُ الْأَبْوابُ مُتَّكِئينَ فيها يَدْعُونَ فيها بِفاكِهَةٍ كَثيرَةٍ وَ شَرابٍ وَ عِنْدَهُمْ قاصِراتُ الطَّرْفِ أَتْرابٌ» ص: ۴۹-۵۲).

«إِنَّ الْمُتَّقينَ في جَنّاتٍ وَ نَعيمٍ فاكِهينَ بِما آتاهُمْ رَبُّهُمْ وَ وَقاهُمْ رَبُّهُمْ عَذابَ الْجَحيمِ كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنيئاً بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ مُتَّكِئينَ عَلىٰ سُرُرٍ مَصْفُوفَةٍ وَ زَوَّجْناهُمْ بِحُورٍ عينٍ وَ الَّذينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإيمانٍ أَلْحَقْنا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ ما أَلَتْنا مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِما كَسَبَ رَهينٌ وَ أَمْدَدْناهُمْ بِفاكِهَةٍ وَ لَحْمٍ مِمّا يَشْتَهُونَ يَتَنازَعُونَ فيها كَأْساً لا لَغْوٌ فيها وَ لا تَأْثيمٌ وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ» الطور: ۱۷-۲۴).

«يُطافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَعينٍ بَيْضاءَ لَذَّةٍ لِلشّارِبينَ لا فيها غَوْلٌ وَ لا هُمْ عَنْها يُنْزَفُونَ وَ عِنْدَهُمْ قاصِراتُ الطَّرْفِ عينٌ كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ» الصافات: ۴۵-۴۹).

«إِنّا أَنْشَأْناهُنَّ إِنْشاءً فَجَعَلْناهُنَّ أَبْكاراً عُرُباً أَتْراباً» الواقعة: ۳۵-۳۷).

«إِنَّ لِلْمُتَّقينَ مَفازاً حَدائِقَ وَ أَعْناباً وَ كَواعِبَ أَتْراباً» النبأ: ۳۱-۳۳).

«اَلْأَخِلّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلاَّ الْمُتَّقينَ يا عِبادِ لا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَ لا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ الَّذينَ آمَنُوا بِآياتِنا وَ كانُوا مُسْلِمينَ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَ أَزْواجُكُمْ تُحْبَرُونَ يُطافُ عَلَيْهِمْ بِصِحافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ أَكْوابٍ وَ فيها ما تَشْتَهيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَ أَنْتُمْ فيها خالِدُونَ وَ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتي أُورِثْتُمُوها بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ لَكُمْ فيها فاكِهَةٌ كَثيرَةٌ مِنْها تَأْكُلُونَ» الزخرف: ۶۷-۷۳).

«مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فيها أَنْهارٌ مِنْ ماءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَ أَنْهارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَ أَنْهارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشّارِبينَ وَ أَنْهارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَ لَهُمْ فيها مِنْ كُلِّ الثَّمَراتِ....» محمد«صلی الله علیه و آله»: ۱۵).

«إِنَّ الْمُتَّقينَ في مَقامٍ أَمينٍ في جَنّاتٍ وَ عُيُونٍ يَلْبَسُونَ مِنْ سُنْدُسٍ وَ إِسْتَبْرَقٍ مُتَقابِلينَ كَذٰلِكَ وَ زَوَّجْناهُمْ بِحُورٍ عينٍ يَدْعُونَ فيها بِكُلِّ فاكِهَةٍ آمِنينَ لا يَذُوقُونَ فيهَا الْمَوْتَ إِلاَّ الْمَوْتَةَ الأُولىٰ وَ وَقاهُمْ عَذابَ الْجَحيمِ فَضْلاً مِنْ رَبِّكَ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظيمُ» الدخان: ۵۱-۵۷).

«وَ الَّذي جاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ أُولٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ لَهُمْ ما يَشاؤُنَ ذٰلِكَ جَزاءُ الْمُحْسِنينَ» الزمر: ۳۳-۳۴).

«مَنْ خَشِيَ الرَّحْمٰنَ بِالْغَيْبِ وَ جاءَ بِقَلْبٍ مُنيبٍ اُدْخُلُوها بِسَلامٍ ذٰلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ لَهُمْ ما يَشاؤُنَ فيها وَ لَدَيْنا مَزيدٌ» ق: ۳۳-۳۵).

و دیگر آیات قرآن‌کریم در اختصاص بهشت و نعمتهای گوناگون آن تنها برای أهل تقوی وکمال و ایمان و عمل صالح که ذکر آنها در بحث مختصر ما نگنجد.

۶۲۰- شنیدن بزرگی نعمتهای دنیا بزرگیش بیشتراز دیدن آن، و به عکس آن در نعمتهای آخرت است:

میتوان نعمتها و نقمتهای دنیا را بیش از آنچه که هست وصف و تعریف نمود، أما نمی‌توان نعمتها و نقمتهای آخرت را به آنچه که هست وصف و تعریف نمود.

حضرت مولی‌الموحّدین امام‌المتّقین أمیرالمؤمنین علیّ‌بن‌أبیطالب«علیه السلام» فرمود:

«إِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ بِشَرٍّ مِنَ الشَّرِّ إِلَّا عِقابُهُ، وَلَيْسَ شَيْءٌ بِخَيْرٍ مِنَ الْخَيْرِ إِلَّا ثَوابُهُ. وَ كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الدُّنْيا سَماعُهُ أَعْظَمُ مِنْ عِيانِهِ، وَ كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الْآخِرَةِ عِيانُهُ أَعْظَمُ مِنْ سَماعِهِ. فَلْيَكْفِكُمْ مِنَ الْعِيانِ السَّماعُ، وَ مِنَ الْغَيْبِ الْخَبَرُ. وَاعْلَمُوا أَنَّ ما نَقَصَ مِنَ الدُّنْيا وَ زادَ فِي الْآخِرَةِ خَيْرٌ مِمّا نَقَصَ مِنَ الْآخِرَةِ وَ زادَ فِي الدُّنْيا: فَكَمْ مِنْ مَنْقُوصٍ رابِحٍ وَ مَزيدٍ خاسِرٍ! إِنَّ الَّذي أُمِرْتُمْ بِهِ أَوْسَعُ مِنَ الَّذي نُهيتُمْ عَنْهُ. وَ ما أُحِلَّ لَكُمْ أَكْثَرُ مِمّا حُرِّمَ عَلَيْكُمْ. فَذَرُوا ما قَلَّ لِما كَثُرَ، وَ ما ضاقَ لِما اتَّسَعَ».(۱)

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۱۳ ص ۳۵۶

یعنی: نیست چیزی بدتر از بدی در دنیا مگر عذابی که بر آن مترتب می‌شود، و نیست چیزی بهتر از بهتر دنیا مگر پاداشی که در آخرت برای آن مقرر گردیده است، و شنیدن هر چیزی از نعمتها یا نقمتهای دنیا بزرگیش بیشتر از دیدن آنست، و بعکس آن، دیدن هر چیزی از نعتمها یا نقمتهای آخرت مهمتر از شنیدن آن می‌باشد، پس شنیدن (أحوال آخرت) و از غیب و پنهانی (بوسیلهٔ پیامبران الهی و أئمهٔ معصومین صلوات‌الله علیهم أجمعین) خبر گرفتن، شما را کفایت می‌کند از دیدن آنها.

و أی مردم بدانید و آگاه باشید! آنچه از دنیا بشما کم برسد و در آخرت زیاد باشد بهتر است از آنچه در آخرت کم باشد و در دنیا زیاد(پس از درهم ودینار حرام دنیا چشم بپوشید که پاداش آن بهشت جاودان است بهتر است از جمع آوری با کیفر عذاب أبدی) پس چه بسا کمی که سودش زیاد است و چه بسا زیادی که زیان‌آور است، بتحقیق آنچه که مأمور به آن شده‌اید فراخ‌تر و بیشتر و آسانتر است از آنچه که نهی از آن شده‌اید، و آنچه که برای شما حلال گشته بیشتر است از آنچه که حرام گردیده، پس رها کنید اندک را برای بسیار، و واگذارید تنگ و دشوار را برای فراخ و آسان.

در حدیث قدسی آمده که خداوند سبحان فرمود:

«أَعْدَدْتُ لِعِبادِیَ الصّالِحینَ مالا عَیْنٌ رَأَتْ وَ لا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَ لا خَطَرَ عَلی قَلْبِ بَشَرٍ».

یعنی: آماده و مهیّا ساختم برای بندگان شایسته‌ام در بهشت نعمتهائی را که نه چشمی آنها را دیده و نه گوشی آنها را شنیده و نه در قلب بشر خطور کرده است.

مثنوی می‌گوید:

ورنه لا عین رأت چه جای باغ؟	گفت: نور غیب را یزدان چراغ
بی‌مرادی شد قلاوز بهشت	حفّت الجنة شنو أی خوش سرشت
من نمیگویم مرا هدیه دهید	لیک گفتم لایق هدیه شوید
که مرا از غیب نادر هدیه‌هاست	که بشر آنرا نیارد نیز خواست
زانکه جنّت از مکاره رسته است	رحم قسم عاجزی اشکسته است

صـلح کـن بـا ایـن پـدر عـاقی بـهل تـا کـه فـرش زر نـماید آب و گـل
پس قـیامت نـقد حـال تـو بـود پیش تو چـرخ و زمـین مـبدل شـود
حفّت الجـنة بـچه مـحفوف گشت؟ بـالمکاره کـه از او افـزود گشت
عـرش مـعدنگاه داد و مـعدلت چـار جـودر زهـر او پـر مـغفرت
جـوی شـیر وجـوی شـهد جـاودان جـوی خـمر و دجـلهٔ آب روان
پس ز عـرش از بـهشتستان رود در جهان هـم چـیزکن ظـاهر شـود
بـاشد آنکـه ازدواجـات دگـر لاســمع اذن و لاعـین بـصر
حـفّت الجـنة مکـاره را رسـید حـفّت النـار از هـوی آمـد پـدید

۶۲۱- درجات بهشت به حسب درجات ایمان و عمل مؤمنان است:

مؤمنان راستین به حسب درجات ایمان و عمل، درجاتی در بهشت دارند:

«أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقّاً لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَرَبِّهِمْ وَ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ» الأنفال:۴).

«وَ لِكُلٍّ دَرَجَاتٌ مِمَّا عَمِلُوا» الانعام: ۱۳۲).

«فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً» النساء:۹۵).

«الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَاللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ» التوبة: ۲۰) کارهائی راکه أنبیاء و رسولان الهی ﴿علیهم‌السلام﴾ به حسب درجاتشان .... «رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ» البقرة: ۲۵۳) در دنیا أنجام میدادند، مؤمنان راستین در بهره گیری از أنواع نعمتهای روحی و جسمی... بهشت أنجام خواهند داد.

چه اینکه ولایت مؤمنان راستین در تصرف نعمتهای گوناگون بهشت همچون ولایت أنبیاء و رسولان الهی ﴿علیهم‌السلام﴾ در تصرف کائنات دنیا است، از اینرو همانطوری که ولیّ اللّه تعالی در دنیا با اراده کار خود را أنجام میدهد، مؤمنان راستین نیز در بهشت هرچه را اراده نمایند حاصل میگردد.

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ في رَوْضاتِ الْجَنّاتِ لَهُمْ ما يَشاؤُنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذٰلِكَ هُوَ الْفَضلُ الْكَبيرُ ذٰلِكَ الَّذي يُبَشِّرُ اللّٰهُ عِبادَهُ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ» الشوری: ۲۲-۲۳).

«وَ لَكُمْ فيها ما تَشْتَهي أَنْفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فيها ماتَدَّعُونَ» فصلت: ۳۱).

«وَ فيها ما تَشْتَهيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ» الزخرف: ۷۱).

«لَهُمْ ما يَشاؤُنَ فيها وَ لَدَيْنا مَزيدٌ» ق: ۳۵).

در أدعیهٔ صبح و شام می‌خوانیم:

«اَللّٰهُمَّ اخْتِمْ لي بِالْأَمْنِ وَ الْإيمانِ، كُلَّما طَلَعَتْ شَمْسٌ أَوْ غَرُبَتْ».

یعنی: خداوندا ختم کن برای من أمنیت در دنیا و آخرت، و ایمان بخودت و به آنچه که باید به آن ایمان آورم را، هر آنگاه که آفتاب طلوع یا غروب کند.

و در دعای حوائج دنیا و آخرت می‌خوانیم:

«أَسْئَلُكَ ايماناً لا أَجَلَ لَهُ دُونَ لِقائِكَ تُحْيِيني وَ تُميتُني عَلَيْهِ، وَ تُبْعِثُني عَلَيْهِ».

یعنی: خداوندا از تو می‌خواهم ایمانی را که بسر نرسد پیش از نیل من به رضوان تو در روز قیامت، ایمانی که مرا در دنیا با آن زنده نگهداری، و بر آن مرا بمیرانی، و بر آن مرا در قیامت بر انگیزانی.

راستکاری پیشه کن، کاندر مصاف رستخیز

نیستند از خشم حق جز راستکاران رستگار.

«وَ ما تَوْفيقي إِلاّ بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظيمِ، وَ الْحَمْدُلِلّٰهِ أَوَّلاً وَ آخِراً وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبينَ الطّاهِرينَ وَ لا سِيَّما بَقِيَّةِ اللّٰهِ تَعالىٰ فِي الْأَرَضينَ وَ لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلىٰ أَعْدائِهِمْ وَ مُخالِفيهِمْ مِنَ الْآنِ إِلىٰ لِقاءِ يَوْمِ الدّينِ آمينَ رَبَّ الْعالَمينَ».

ختم بحث ایمان روز یکشنبه ۲۸جمادی الثانی ۱۴۱۷ هـ ق = ۱۳۷۵/۸/۲۰ هـ ش در اطاق (۸) در بستهٔ سالن ﴿عليه السلام﴾ در بستهٔ آموزشگاه زندان اوین تهران.

دومین رکن کمال انسان:

عمل صالح دومین رکن کمال انسان، تحت (۱۰) عنوان أصلی مورد بحث دقیق و تحقیق علمی و فنّی ... قرارگرفته است:

۱- رکن دوم کمال انسان و عمل صالح.

۲- ارتباط ایمان با عمل صالح چیست؟

۳- شیعهٔ با ایمان کیست؟ و عمل خالص چیست؟

۴- أقسام عمل صالح و بهترین آنها.

۵- دنیا ظرف عمل، و آخرت دار حساب.

۶- عمل صالح و ذخیرهٔ آخرت.

۷- ضبط و کتابت أعمال در دنیا، و تجسّم و محاسبهٔ آنها در آخرت.

۸- عمل صالح و قبر و مشاهدهٔ أعمال در آن.

۹- أمیرمؤمنان عليّ ﴿علیه السلام﴾ میزان عمل انسان در روز قیامت.

۱۰- نتائج أعمال: بهشت یا جهنّم.

هر یک از عناوین فوق بطور متوسط دارای پنج عنوان فرعی می‌باشد که در فهرست آورده می‌شود.

چه کلام و کمالی بهتر؟ چه سعادت و عزتی برتر؟ و چه شرف و کرامتی بالاتر از این که:

آفریدگار جهان خطاب به انسان بفرماید: «**كُنْ لي، أَكُنْ لَكَ**»؟!

چه رأفت و رحمتی؟ چه مجد و عظمتی؟ و چه مقام و منزلتی ... فوق این که: خداوند رحمان خطاب بفرزندان آدم بفرماید:

«يَابْنَ آدَمَ! إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِالْعافِيَةِ، وَ بِسَتْرٍ عَلىٰ ذُنُوبِكَ، وَ أَنْتَ تَتَبَغَّضُ إِلَيَّ بِالْمَعاصي، وَ عِمارَتِكَ الدُّنْيا وَ خَرابِكَ الْآخِرَةَ!».

کرم بین و لطف خداوندگار گنه بنده کردست و او شرمسار

درس یکصد و بیست و یکم:

۶۲۲- رکن دوم کمال انسان و عمل صالح:

خداوند متعال دومین رکن از چهار رکن کمال انسانی را در این سورهٔ مبارکهٔ «والعصر» عمل صالح دانست که أولین رکن، و نخستین نمود معرفت انسان به آفریدگار جهان که کمال انسان به آنست، ایمان بخداوند سبحان است: «**الَّذِینَ آمَنُوا**» که از درون و قلب انسان آغاز می‌شود، و عمل صالح «**وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ**» دومین رکن و نمودیست که از بیرون و جوارح و أعضاء بروز و ظهورکرده و خود را نشان می‌دهد.

مادّهٔ عمل: «ع - م - ل» با مشتقاتش (۳۵۹) بار در (۶۸) سوره، و مادهٔ صالح: «ص - ل - ح» با مشتقاتش (۱۸۰) مرتبه در (۵۴) سوره از قرآن کریم آمده است.

در بسیاری از موارد این دو مادهٔ «عمل» و «صالح» با مادهٔ «ایمان» همراه است، چنانچه در بسیاری از موارد «عمل» با قید «صلاح» در قرآن مجید ذکر شده است که تنها در این صورت دارای فوائد، منافع، مصالح و آثار فراوان در أبعاد مختلف: روحی و جسمی، فردی و اجتماعی، اعتقادی و اقتصادی، و دنیوی و اخروی و ... خواهد بود.

خداوند متعال می‌فرماید:

«**فَاتَّقُوا اللّٰهَ یا أُولِی الْأَلْبابِ الَّذِینَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللّٰهُ إِلَیْکُمْ ذِکْراً رَسُولاً یَتْلُوا عَلَیْکُمْ آیاتِ اللّٰهِ مُبَیِّناتٍ لِیُخْرِجَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ وَ مَنْ یُؤْمِنْ بِاللّٰهِ وَ یَعْمَلْ صالِحاً یُدْخِلْهُ جَنّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً قَدْ أَحْسَنَ اللّٰهُ لَهُ رِزْقاً**» الطلاق: ۱۰).

«**وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ**» النور:۵۵).

«**فَمَنْ یَعْمَلْ مِنَ الصّالِحات وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلا کُفْرانَ لِسَعْیِهِ وَ إِنّا لَهُ کاتِبُونَ**» الانبیاء:۹۴).

«**وَ مَنْ یَعْمَلْ مِنَ الصّالِحاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلا یَخافُ ظُلْماً وَ لا هَضْماً**» طه:۱۱۲).

«الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ طُوبىٰ لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ» الرعد: ۲۹).
«مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَكَرٍ اَوْ اُنْثىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَياةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ ما كانُوا يَعْمَلُونَ» النحل: ۹۷).
«إِنَّ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ كانَتْ لَهُمْ جَنّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلاً خالِدينَ فيها لا يَبْغُونَ عَنْها حِوَلاً» الكهف: ۱۰۷-۱۰۸).
«وَ مَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِناً قَدْ عَمِلَ الصّالِحاتِ فَاُولٰئِكَ لَهُمُ الدَّرَجاتُ الْعُلىٰ» طه:۷۵).

و دیگر آیات کریمه که ایمان همراه با عمل و قید صلاح آمده است، و بیش از (۶۰) آیه که ایمان مقرون با عمل را مطرح نموده، و وصول به امتیازات هر یک را مشروط به دیگری معرفی فرموده است.

۶۲۳- حقیقت عمل و عمل صالح و فرق بین عمل و فعل چیست؟

قبل از ورود در بحث لازم و ضروریست بدانیم که:

ألف: عمل در لغت به چه معنی آمده است؟

ب: فرق عمل با فعل چیست؟

ج: عمل صالح کدام است؟

أما عمل در لغت بمعنی کاریست که انسان آنرا از روی قصد و فکر و أندیشه و إراده و اختیار أنجام می‌دهد، از اینرو همراه با علم است.

أما فرق بین عمل و فعل را میتوان چهار أمر کلّی دانست:

ألف: عمل از روی قصد و اختیار انجام می‌شود، در حالی که فعل گاهی بدون قصد و فکر و اندیشه و إراده و اختیار تحقق می‌یابد، پس فعل به اعتبار قصد ... أعم از عمل می‌باشد.

ب: عمل عبارت است از ایجاد أثر در چیزی، مثلاً گفته می‌شود: خشت‌زن، از گِل آجر درست می‌کند، و فعل پدید آوردن و ایجاد چیزی است مثلاً: بنّاء، ساختمان می‌سازد.

ج: فعل گاهی به جماد نسبت داده می‌شود: «**بَلْ فَعَلَهُ كَبيرُهُمْ**» الانبیاء: ۶۳) ولی عمل به جماد نسبت داده نمی‌شود.

د: عمل شامل أفعال قلوب و جوارح از زبان و چشم وگوش و دست و پا و... می‌گردد که فعل چنین‌شمولی را ندارد پس عمل به‌اعتبار شمول أعم از فعل است.

و صلاح از نظر لغت بمعنی ضدّ فساد، و صالح ضدّ فاسد بشمار می‌روم.

در بحث ایمان و تعریف آن گذشت که: عمل به أرکان جزء لاینفک و داخل در حقیقت ایمان است، و إطلاق عمل در بعض روایات، و قید آن بصلاح در أکثر آیات قرآن کریم - نفیاً و إثباتاً - شامل أدای واجبات و ترک محرمات، و شامل هر عملی که فعل یا ترک آن بصلاح فرد و جامعه و دین و دنیا و آخرت و ... انسان باشد می‌گردد.

بین ایمان و عمل صالح از نظر نِسَب أربعه تساوی است، چه اینکه ایمان هرگز از عمل صالح جدا نیست، و هیچ عملی بدون ایمان صالح نیست، چنانچه نماز بدون طهارت نماز نیست.

لا صَلاةَ گفت إلاّ بِالطَّهُورِ　　روی ناشسته نبیند روی حور

حضرت مولی الموحّدین امام المتّقین أمیرالمؤمنین علیّ «علیه السلام» فرمود:

«فَبِالْایمانِ یُسْتَدَلُّ عَلَی الصّالِحاتِ، وَ بِالصّالِحاتِ یُسْتَدَلُّ عَلَی الْایمانِ».[1]

یعنی: پس بسبب ایمان در انسان به أعمال شایستهٔ او راه برده می‌شود، و بسبب کارهای نیک انسان، به ایمانش پی‌برده می‌شود (چه اینکه أعمال صالحه نمود و نتیجهٔ ایمان، و صدور آنها از بندهٔ مؤمن دلیل بر وجود ایمان در قلب او است).

و أما بین ایمان و عمل بدون قید صلاح، عموم و خصوص مطلق است، زیرا هر کجا ایمان باشد، همراه با عمل صالح می‌باشد (همچون انسان و حیوان) و ممکن است عمل باشد بدون ایمان (چون تنها حیوان) همآنند عمل مسلمان گناهکار و ریاکار و عمل منافق وکافر ... وقتی عمل خالی از ایمان باشد از صلاح نیز تهی خواهد بود.

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ مَنْ یُشاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ لَهُ الْهُدیٰ وَ یَتَّبِعْ غَیْرَ سَبیلِ الْمُؤْمِنینَ نُوَلِّهِ ما تَوَلّیٰ وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ ساءَتْ مَصیراً» النساء: ۱۱۵).

«فَوَیْلٌ لِلْمُصَلّینَ الَّذینَ هُمْ عَنْ صَلاتِهِمْ ساهُونَ الَّذینَ هُمْ یُراؤُنَ» الماعون:۴-۶).

«وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّ الْمُنافِقینَ لَکاذِبُونَ اتَّخَذُوا أَیْمانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبیلِ اللّهِ إِنَّهُمْ ساءَ ما کانُوا یَعْمَلُونَ» المنافقون: ۱-۲).

۱- نهج البلاغة: بخش سخنان امام «علیه السلام» رقم ۱۵۵ ص ۴۸۸).

«قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالأَخْسَرِينَ أَعْمَالاً الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلاَ نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْناً» الكهف: ۱۰۳-۱۰۵).

ایمان شرط صحت بلکه روح عمل می‌باشد، چه اینکه کفر و گناه موجب حبط و نابودی عمل می‌گردد:

«ذٰلِكَ بِأَنَّهُمُ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهُ وَ كَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ» محمد﴿صلی الله علیه و آله﴾: ۲۸).

۶۲۴- ایمان و عمل از دیدگاه أهل بیت وحی علیهم صلوات‌الله:

روایات صحیحهٔ وارده از أهل بیت وحی صلوات‌اللّه علیهم أجمعین در ارتباط بین ایمان و عمل بسیار است، و ما بجهت رعایت اختصار به بیان معانی بعضی، و بیان متن و معانی إجمالی بعضی دیگر از روایات بسنده می‌کنیم:

۱- مرحوم کلینی درکتاب شریف «اصول کافی - کتاب الکفر و الایمان - باب ۲۰۵ حدیث ۳» به أسنادش از سلام جعفی روایت کرده است که گفت: از حضرت إمام صادق﴿علیه السلام﴾ پرسیدم: ایمان چیست؟ پس إمام﴿علیه السلام﴾ فرمود: ایمان آنستکه خداوند متعال إطاعت شود و معصیت نشود.

حضرت إمام﴿علیه السلام﴾ عمل را - فعلاً و ترکاً - عین ایمان دانست، زیرا ایمان بدون إطاعت و ترک معصیت، ایمان نیست، چنانچه طاعت و ترک معصیت بدون ایمان، طاعت و ترک معصیت نیست.

۲- در باب (۲۰۶ حدیث ۳) به أسنادش از محمدبن‌مسلم روایت کرده است که گفت: از حضرت إمام صادق﴿علیه السلام﴾ از حقیقت ایمان پرسیدم؟ پس حضرت إمام﴿علیه السلام﴾ فرمود: ایمان عبارت است از شهادت به وحدانیت خداوند متعال و برسالت حضرت محمد﴿صلی الله علیه و آله﴾ و إقرار به آنچه که رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ از جانب خداوند متعال برای هدایت و سعادت بشر آورده است، و به آنچه که ثابت است در قلبها از تصدیق آن.

محمد بن مسلم گوید: عرض کردم: آیا شهادت عمل نیست؟ حضرت إمام﴿علیه السلام﴾ فرمود: چرا، عرض کردم: آیا عمل جزء ایمان است؟ فرمود: آری، نیست ایمان مگر بعمل، و عمل جزء ایمان است و تحقق نمییابد ایمان مگر به عمل.

۳- مرحوم حمیری درکتاب شریف «قرب الأسناد» به أسنادش از عبدالله میمون روایت کرده است که حضرت إمام صادق﴿عليه السلام﴾ از پدرش روایت کرد که حضرت رسول أکرم﴿صلى الله عليه وآله﴾ فرمود: «ایمان قول و عمل همچون دو برادر شریک یکدیگرند».

۴- در صحف إبراهیم﴿عليه السلام﴾ «سورهٔ ۷۱» آمده است که خداوند متعال می‌فرماید:

«و عمل نیک موجب تقرّب بندگان به من می‌شود، آیا شما دیده‌اید که اگر مردی شمشیر بدون تیزی و کمان بدون تیر را بدست خود گیرد بتواند دشمن را از خود براند، و همچنین است توحید که بدون عمل تمام نیست» (پس توحید بدون عمل همچون کمان بی تیر است).

۵- مرحوم حرانی درکتاب شریف «تحف العقول» روایت طولانی را نقل کرده است که راهبی از حضرت رسول أکرم﴿صلى الله عليه وآله﴾ مسائل بسیاری را پرسید که از آن جمله است:

«فَمٰا عَلاٰمَةُ الْايمٰانِ؟ وَ مٰا عَلاٰمَةُ الْعِلْمِ؟ وَ مٰا عَلاٰمَةُ الْعَمَلِ؟ فَقٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ﴿صلى الله عليه وآله﴾: أَمّٰا عَلاٰمَةُ الْايمٰانِ فَأَرْبَعَةٌ: اَلْاقْرٰارُ بِتَوْحيدِ اللّٰهِ وَ الْايمٰانُ بِهِ، وَ الْايمٰانُ بِكُتُبِهِ، وَ الْايمٰانُ بِرُسُلِهِ، وَ أَمّٰا عَلاٰمَةُ الْعِلْمِ فَأَرْبَعَةٌ: اَلْعِلْمُ بِاللّٰهِ، وَ الْعِلْمُ بِمُحِبّيهِ، وَ الْعِلْمُ بِفَرٰائِضِهِ، وَ الْحِفْظُ لَهٰا حَتّىٰ تُؤَدّىٰ، وَ أَمّٰا الْعَمَلُ فَالصَّلاٰةُ وَ الصَّوْمُ وَ الزَّكٰاةُ وَ الْإِخْلاٰصُ ...» تا اینکه فرمود:

«وَ أَمّٰا عَلاٰمَةُ الصّٰالِحِ: يُصَفّي قَلْبَهُ، وَ يُصْلِحُ عَمَلَهُ، وَ يُصْلِحُ كَسْبَهُ وَ يُصْلِحُ أُمُورَهُ كُلَّهٰا ...».

یعنی: علامت ایمان چیست؟ نشانهٔ علم چیست؟ علامت عمل چیست؟ پس حضرت رسول اکرم﴿صلى الله عليه وآله﴾ فرمود: أما نشانهٔ ایمان چهار أمر است: إقرار به یکتائی خداوند متعال، و ایمان بخداوند سبحان، و ایمان بتمام کتابهای آسمانی، و ایمان بجمیع رسولان إلهی، و أما علامت علم نیز چهار چیز است: علم بوجود ذات خداوند سبحان (خداوند متعال را بشناسد) و دوستان خداوند سبحان را بشناسد، و علم بفرائض إلهی پیدا کند، و حدود آنها را حفظ کند تا أداء نماید، و أما عمل پس نماز و روزه و زکات و إخلاص است - تا اینکه فرمود -: و أما نشانهٔ صالح آنکه: قلبش را صفا بخشد، و عمل و کسب و تمام امورش را إصلاح نماید.

۶- و حضرت رسول أکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود:
«اَلْعَقْلُ خَلیلُ الْمُؤْمِنِ، وَ الْعِلْمُ وَزیرُهُ، وَ الصَّبْرُ أَمیرُ جُنُودِهِ، وَ الْعَمَلُ قَیِّمُهُ».[۱]

یعنی: عقل دوست و همدم مؤمن، و علم و دانش وزیر مؤمن، و صبر و شکیبائی فرماندۀ لشکریان مؤمن، و عمل أساس و شالودۀ محکم و استوار مؤمن است.

۶۲۵- تأکید حضرت رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ و أمیرمؤمنان عليّ مرتضی﴿علیه السلام﴾ بر عمل:

حضرت مولی‌الموحّدین امام‌المتّقین أمیرالمؤمنین عليّ﴿علیه السلام﴾ در وصیّتش بحسنین ﴿علیهما السلام﴾ فرمود:

«فَإِنّي سَمِعْتُ جَدَّكُما﴿صلی الله علیه و آله﴾ يَقُولُ: «وَ اللّٰهَ اللّٰهَ فِي الْقُرْآنِ لا يَسْبِقُكُمْ بِالْعَمَلِ بِهِ غَيْرُكُمْ ...».[۲]

یعنی: بترسید از خدا و بترسید از خداوند متعال دربارۀ قرآن‌کریم که دیگران (غیر مؤمنان راستین از مسلمانان و کافران ...) با عمل به آن بر شما پیشی نگیرند.

و حضرت أمیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«وَ بَيَّنَ لَكُمْ مَحابَّهُ مِنَ الْأَعْمالِ وَ مَكارِهَهُ مِنْها، لِتَتَّبِعُوا هٰذِهِ وَ تَجْتَنِبُوا هٰذِهِ فَإِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ﴿صلی الله علیه و آله﴾ كانَ يَقُولُ: إِنَّ الْجَنَّةَ حُفَّتْ بِالْمَكارِهِ، وَ إِنَّ النّارَ حُفَّتْ بِالشَّهَواتِ، وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ ما مِنْ طاعَةِ اللّٰهِ شَيْءٌ إِلاّ يَأْتي في كُرْهٍ، وَ ما مِنْ مَعْصِيَةِ اللّٰهِ شَيْءٌ إِلاّ يَأْتي في شَهْوَةٍ، فَرَحِمَ اللّٰهُ رَجُلاً نَزَعَ عَنْ شَهْوَتِهِ، وَ قَمَعَ هَوىٰ نَفْسِهِ، فَإِنَّ هٰذِهِ النَّفْسَ أَبْعَدُ شَيْءٍ مَنْزَعاً، وَ إِنَّها لا تَزالُ تَنْزِعُ إِلىٰ مَعْصِيَةٍ في هَوىً - اَلْعَمَلَ اَلْعَمَلَ، ثُمَّ النِّهايَةَ النِّهايَةَ، وَ الْإِسْتِقامَةَ الْإِسْتِقامَةَ».[۳]

یعنی: و خداوند متعال بیان فرمود برای شما از أعمال آنچه را که دوست داشته است تا آنها را انجام دهید و از آنچه را که به آن کراهت داشته است تا شما از آنها دوری نمائید، زیرا حضرت رسول أکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ می‌فرمود: بهشت پیچیده شده بسختیها (که بدون تحمّل رنجها، و بدون شکیبائی بر طاعت و خودداری ازگناهان، بهشت نتوان رفت) و آتش پیچیده شده بخواهشهای نفس و معصیت و نافرمانی.

۱- تفسیر کبیر البصائر: ج ۵۸ ص ۹۶۲). ۲- نهج‌البلاغة: ص ۹۷۸).
۳- نهج‌البلاغة: خطبۀ ۱۷۵ ص ۵۶۶-۵۶۹).

مثنوی می‌گوید:

حُــفَّتِ الْجَـنَّةُ بِمَكْـرُوهاتِنا
حُـفَّتِ النّـيرانُ مِـنْ شَهْـواتِـنا

حُفَّتِ الْجَنَّةُ بچه محـفوف گشت
بِالْمَكارِه که از او افـزود گشت

حُفَّتِ الْجَنَّةُ مکـاره را رسـید
حُفَّتِ النّارُ از هوی آمد پـدید

حضرت أمیرمؤمنان عليّ «عليه السلام» فرمود:

«و أی مردم بدانید هیچ طاعتی از طاعات خداوند متعال نیست مگر آنکه أنجام آن بر نفس آدمی گران و سنگین می‌آید، و هیچ معصیتی ازگناهان نیست مگر آنکه موافق میل و خواهش نفس انسانی است (زیرا پیروی نفس از قوۀ شهویه بیشتر از قوۀ عاقله می‌باشد).

پس خداوند متعال بیامرزد مردی راکه شهوت را از خـود دور نـموده و از پیروی خواهش و آرزوی نفس باز ایستد، زیرا این نفس مشکل‌ترین چیز است برای باز داشتن از شهوترانی، و پیوسته بر أثر خواهش و آرزو بـمعصیت شـوق دارد - سپس فرمود: أی مردم بر شما باد عمل صالح، عمل صالح (خداوند متعال را بسیار عبادت و بندگی کنید، و أعمال نیک را بسیار أنجام دهید و به أنـدک آنـها اکـتفاء نکنید) پس أعمال نیک را خوب أنجام دهید و بپایانش برسانید و بپایانش برسانید (ناتمام رهایش نکنید) (و در عبادت و بندگی و در ترک معصیت، و در أنجام أعمال صالحه) استوار باشید، استوار باشید (در عقیده و عمل استقامت داشته باشید).

حضرت أمیرمؤمنان عليّ «عليه السلام» فرمود:

«سَلُوا اللّٰهَ سُبْحانَهُ الْايمانَ وَ اعْلَمُوا بِمُوجِبِ الْقُرآنِ».[۱]

یعنی: از خداوند سبحان، ایمان را مسئلت نمائید، و بـموجب قـرآن کـریم عمل کنید.

خداوند متعال می‌فرماید:

«عَمَلُكَ الصّٰالِحُ، عَلَيْكَ إِخْفآؤُهُ وَ عَلَيَّ إِظْهٰارُهُ».

یعنی: أی بندۀ مؤمن من! عمل صالح آنستکه: تو آنرا پنهان کنی (به ریاء و سمعه آنرا أنجام ندهی) و بر من است که آنرا إظهارکنم و بنمایانم.

۱- تفسیر کبیر البصائر ج ۵۸ ص ۹۶۵).

راه دَرِ دوست آشکـــــارا مســـــپار   تـــا مـــحرم راه بـــود در ایـن ره رفـتا
بـــا پـــای چـنان نِـه کـه نـماند نـقشی   یـــا نـقشِ قـدم بـا قـدم خـود بـردار
با دو قبله در ره توحید نتوان رفت راست   یا رضای دوست باید یا هـوای خـویشتن
از یکــی گــو وز هــمه یکسـوی بـاش   یکــدل و یک قـــبله و یکـروی بـاش

حضرت مولی‌الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ ﴿؛﴾ فرمود:

«وَ اعْمَلُوا فِي غَيْرِ رِيَآءٍ وَ لاٰ سُمْعَةٍ فَإِنَّهُ مَنْ يَعْمَلْ لِغَيْرِ اللّٰهِ يَكِلْهُ اللّٰهُ لِمَنْ عَمِلَ لَهُ». (۱)

یعنی: و أی مردم! عمل را خالصانه، بی ریا و بی شهرت پرستی و بدون خودنمائی بجای آورید، زیرا کسی که برای غیر خداوند متعال عمل کند، خداوند متعال او را بهمان کسی که در عمل خویش منظور داشته است واگذار می‌کند.

یکی از پست‌ترین و رذائل أخلاقی انسان، هدف‌گیری نابکارانه از عمل خود، خواه عبادی یا غیر عبادی بزرگداشت و توجه دیگران را بسوی خود جلب کردن است، و این از بدترین کردارهای آدمی است که آنرا ریاکاری می‌نامند، و اگر هدف از عمل، شهرت به نیک کرداری در میان مردم، و عمل برای آن باشد که توصیف نیکو و مدح و ثناء او را دیگران بشنوند و بگوش او برسانند این رذالت أخلاقی را سمعه می‌نامند.

هر دو نوع: (ریاء و سمعه) هدف‌گیری ناشی از خودبیگانگی و بی‌شخصیتی، و نا آشنایی بخداوند سبحان و بی‌ایمانی، و ناآگاهی بعظمت أعمال صالحه می‌باشد، زیرا اگر ریاکار و خود نما بخویشتن خویش آشنا و دارای شخصیت، و معرفت و ایمان به آفریدگار جهان، و آگاه بعظمت و آثار أعمال شایسته بود یک موجود محقری مانند خود را قبلهٔ خود قرار نمی‌داد، در برابر او پیشانی بخاک نمی‌سائید، و ذات أقدس حق را چنان حقیر و کوچک تلقی نمی‌کرد که آنرا با جلب توجه دیگران معامله کند، و مخلوق را شریک خالقش قرار نمیداد.

حضرت مولی‌الموحّدین فرمود:

«وَاعْلَمُوا أَنَّ يَسيرَ الرِّيٰاءِ شِرْكٌ». (۲)

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۲۳ ص ۸۴).

۲- نهج البلاغة: خطبهٔ ۸۵ ص ۲۰۸).

یعنی: و أی مردم بدانید! بتحقیق اندک ریاء و خودنمایی (در أعمال خواه عبادی باشد یا غیرعبادی) شرک بخداوند سبحان است (چه اینکه هر کس در أعمال خود غیر خداوند متعال را در نظر گیرد، تحقیقاً او را شریک خداوند سبحان قرار داده است).

و اگر ریاء کار پی به عظمت و آثار روحی و معنوی و اخروی و أخلاقی و اجتماعی و تربیتی و ... أعمال صالحه برده باشد، هرگز آنها را فدای جلب توجه کسی که ممکن است سودی به او برساند که نمی‌رساند نمی‌کرد.

آری بسرای دوست بس راهی نیست   آنرا که جز از دوست نظرگاهی نیست

اخلاص بالاترین مقامیست از مقامات روندگان بهشت که با همهٔ أشجار و أنهارش در جمال خیال مؤمن مخلص نیاید، دوزخ با همهٔ أغلال و أنکالش از نهیب احتراق سینهٔ مؤمن مخلص بلرزد، افعی حرص دنیا هرگز دندانی بر روزگار مؤمن مخلص نتواند نهاد، خاری از بیشهٔ حسد وکبر به دامن عامل صالح باز نگیرد، گردی از بیابان نفس أمّاره برگوشهٔ ردای ایمان مخلص ننشیند، دردی از هاویهٔ هوا به دیدهٔ مؤمن نرسد، مؤمن مخلص با چشم عبرت بخلق نگرد، با زبان شفقت سخن گوید، با دل رحمت الفت گیرد، ملکی صفت است وگدا صورت، سلاطین راهست و در لباس مساکین، رونده است و مسافت در میان نه، پرنده است و علّت پروبال نه، زنده است به حیات قرب:

قومی که ز هرچه دون ما پاک زدند   آتش ز غمان دل در أفلاک زدند
از هرچه برون ماست چون دور شدند   بر عرش رسیده خیمه بر خاک زدند
تا با تو توئی، ترا بدین حرف چه کار؟   کین عین حیاتست وز عالَم بیزار

درس یکصد و بیست و دوم:

۶۲۶- ارتباط ایمان با عمل صالح چیست؟

خداوند متعال در بسیاری از آیات قرآن کریم تنها راه کمال انسانی و عامل رستگاری را ایمان با عمل صالح معرّفی فرموده است.

حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ«عليه السلام» فرمود:

«التَّصْديقُ مِنْهاجُهُ، وَ الصّالِحاتُ مَنارُهُ».[۱]

یعنی: راه کمال انسانی در دین مبین إسلام، ایمان و تصدیق بخداوند سبحان و رسولش«صلّی الله علیه و آله» و نشانهٔ آن أعمال صالحه می‌باشد.

بدون تردید! ارتباط ایمان با عمل صالح، همان ارتباط روح با جسم انسان است که جسم بدون روح مرده‌ایست که نه تنها مفید نیست بلکه بر أثر تعفّن، مضرّ برای محیط زیست انسانی نیز می‌باشد، و تزیین جسم بدون روح یک عمل لغو و عروسک بازی و بازیچه‌ای بیش نیست.

حضرت رسول أکرم«صلّی الله علیه و آله» فرمود:

«اَلْايمانُ وَ الْعَمَلُ قَرينانِ لا يَصْلَحُ كُلُّ واحِدٍ مِنْهُما إلاّ مَعَ صاحِبِهِ».[۲]

یعنی: ایمان و عمل صالح دو همنشین و همدمی هستند که صلاحیت و شایستگی و بهره‌دهی آن دو به همدم و با هم بودن آنها است که بدون آن هیچ یک شایستگی بهره دهی را ندارند.

و حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ«عليه السلام» فرمود:

«اَلْايمانُ وَ الْعَمَلُ أَخَوانِ تَوْأَمانِ، وَ رَفيقانِ لا يَفْتَرِقانِ لا يَقْبَلُ اللّهُ أَحَدَهُما إلاّ بِصاحِبِهِ».[۳]

یعنی: «ایمان و عمل صالح دو برادر باهم بدنیا آمده، و دو رفیق از هم جدا نشدنی هستند که خداوند متعال یکی از آن دو را بدون دیگری قبول نمی‌کند».

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۰۵ ص ۳۱۴). ۲- تفسیر کبیر البصائر: ج ۵۸ ص ۹۶۵).

۳- البصائر: ج ۵۸ ص ۹۶۵).

همانطوری که انسان بالفعل به کسی گفته می‌شود که بالفعل مرکب از روح و جسم باشد، مؤمن به کسی گفته می‌شود که بالفعل با ایمان و عمل صالح همراه باشد.

و حضرت أمیرمؤمنان عليّ«عليه السلام» فرمود:

«اَلْمُؤْمِنُ بِعَمَلِهِ».

یعنی: مؤمن با عمل صالح همراه است، آن چنان که با ایمان همراه است.

و حضرت أمیرمؤمنان عليّ«عليه السلام» فرمود:

«بِالْايمانِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الصّالِحاتِ، وَ بِالصّالِحاتِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الْايمانِ».[1]

یعنی: با ایمان استدلال بر أعمال صالحه، و با أعمال صالحه، استدلال بر ایمان شخص می‌شود.

۶۲۷- ایمان بی عمل، همآنند عمل بی ایمان است:

پرواضح و روشن است که انسان هیچگاه به افق کمال نخواهد رسید مگر با نردبان کمال، و آن ایمان و عمل صالح انسان است، چنانچه انسان بسطح بامی نمیرسد مگر با نردبان و مانند آن، معرفت و ایمان همآنند دو بازوی نردبان و أعمال صالحه از عمل جسمی چون نماز و روزه و ... یا عمل مالی همچون انفاق و إحسان و ... همآنند پله‌های نردبانند که با پیوست بازوها و پله‌ها، انسان می‌تواند به افق کمال انسانی نائل آید.

بهر این گفت آن رسول خوش پیام   بی کمال نردبان نائی ببام

خداوند سبحان به این معنی إشاره فرمود:

«إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصّالِحُ يَرْفَعُهُ» الفاطر: ۱۰).

یعنی: بسوی خداوند متعال کلمهٔ نیکوی توحید و ایمان بالا می‌رود، و عمل صالح آنرا بالا میبرد.

و حضرت مولی الموحّدین امام المتّقین أمیرالمؤمنین عليّ بن أبیطالب«عليه السلام» فرمود:

«وَ نُؤْمِنُ بِهِ إِيمَانَ مَنْ عَايَنَ الْغُيُوبَ، وَ وَقَفَ عَلَى الْمَوْعُودِ: إِيمَاناً نَفَى إِخْلاَصُهُ

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۵۵ ص ۴۸۸).

اَلشِّرْكَ، وَ يَقِينُهُ الشَّكَّ، وَ نَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، وَ أَنَّ مُحَمَّداً صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، شَهادَتَيْنِ تُصْعِدانِ الْقَوْلَ، وَ تَرْفَعانِ الْعَمَلَ».(۱)

يعني: و بخداوند سبحان ايمان مى‌آوريم ايمان كسى كه همۀ أسرار آفرينش را آشكارا ديده و به آنچه كه وعده داده شده (از بهشت جاودان و نعمتهايش كه بمؤمنان راستين وعده داده شده و از جهنم و آتش سوزانش كه براى غير آنانست) آگاه گرديده است، ايمانى كه اخلاصش شرک را زدوده، و يقينش همۀ ترديدها و شک و ريبها و شبهات را از بين ميبرد، وگواهى مى‌دهيم كه معبود بسزائى نيست جز خداوند يكتاكه شريک ندارد، وگواهى مى‌دهيم كه حضرت محمد«ﷺ» بنده و فرستادۀ او است، و اين دوگواهى (از روى صميم قلب و خلوص نيت) گفتار نيكو وكردار پسنديده را أوج مى‌دهند (و در درگاه إلهى بمورد قبول مى‌گذارند و قبولى عمل صالح از قولى و فعلى و از بدنى و مالى موكول بگفتن و ايمان به اين دو أصل مسلّم است).

و حضرت مولى‌الموحّدين امام‌المتّقين عليّ«عليه السلام» اين نردبان كمال: (دو بازو و پله‌هايش) را در بيانش بعالى‌ترين وجه ترسيم فرموده است:

«إِنَّ أَفْضَلَ مَا تَوَسَّلَ بِهِ الْمُتَوَسِّلُونَ إِلَى اللّٰه سُبْحانَهُ وَ تَعالٰى، اَلْإِيمانُ بِهِ وَ بِرَسُولِهِ، وَالْجِهادُ فِي سَبِيلِهِ، فَإِنَّهُ ذِرْوَةُ الْإِسْلامِ، وَ كَلِمَةُ الْإِخْلاصِ فَإِنَّها الْفِطْرَةُ، وَإِقامُ الصَّلاةِ فَإِنَّهَا الْمِلَّةُ، وَ إِيتاءُ الزَّكاةِ فَإِنَّها فَرِيضَةٌ واجِبَةٌ؛ وَصَوْمُ شَهْرِ رَمَضانَ فَإِنَّهُ جُنَّةٌ مِنَ الْعِقابِ؛ وَ حَجُّ الْبَيْتِ وَاعْتِمارُهُ فَإِنَّهُما يَنْفِيانِ الْفَقْرَ وَ يَرْحَضانِ الذَّنْبَ، وَصِلَةُ الرَّحِمِ فَإِنَّها مَثْراةٌ فِي الْمالِ، وَ مَنْسَأَةٌ فِي الْأَجَلِ، وَ صَدَقَةُ السِّرِّ فَإِنَّها تُكَفِّرُ الْخَطِيئَةَ، وَ صَدَقَةُ الْعَلانِيَةِ فَإِنَّها تَدْفَعُ مِيتَةَ السُّوءِ؛ وَ صَنائِعُ الْمَعْرُوفِ فَإِنَّها تَقِي مَصارِعَ الْهَوانِ».(۲)

يعني: بتحقيق برترين و بهترين وسيلۀ تقرب انسان بسوى خداوند سبحان‌وتعالى، ده چيز است:

اول: ايمان به آفريدگار جهان و به رسولش حضرت محمد«ﷺ».

دوم: جهاد در راه خداوند متعال و دفاع از كيان دين و نواميس اسلام كه موجب اعتلاى إسلام مى‌گردد.

۱- نهج البلاغة: خطبۀ ۱۱۳ ص ۳۵۲).	۲- نهج البلاغة: خطبۀ ۱۰۹ ص ۳۳۸).

سوم: کلمهٔ إخلاص: گفتن (لا إله إلاّ اللّٰه) که فطری و جبلّی بندگان إلهی است (چه اینکه خداوند متعال انسان را بر أساس توحید آفریده است، از اینرو تصدیق دارد که برای او خدائی است بی همتا و بی شریک).

چهارم: بر پا داشتن نماز که نشانهٔ ملّیّت دین مبین اسلام است (بزرگترین رکن دین است و از جهت عظمت و أهمّیت آنرا نفس ملّت و دین بشمار آورده است).

پنجم: دادن زکات است زیرا مقدار آن از جانب خداوند متعال تعیین‌شده و پرداخت آن به مستحقین واجب است.

ششم: روزهٔ ماه مبارک رمضان که سپری است برای جلوگیری از عذاب إلهی.

هفتم: حجّ نمودن خانهٔ خداوند متعال و به جا آوردن عمرهٔ آن، چه اینکه حج و عمره فقر و پریشانی را میزداید و گناه را می‌شوید و پاک می‌سازد.

هشتم: صلهٔ رحم (إحسان و نیکی بخویشان) که باعث أفزایش مال و طول عمر است.

نهم: صدقه دادن (احسان بفقراء و تهیدستان) صدقهٔ پنهانی گناهان را میپوشاند و صدقهٔ آشکار که مردن بد (مرگ ناگهان، غرق شدن، سوختن، زیر آوار رفتن و تصادفات و أمثال آنها) را دفع می‌کند.

دهم: بجا آوردن کارهای نیک و باقیات صالحات و تشکیل مجالس و إقامهٔ شعائر مذهبی و کارهای عام المنفعه ... که انسان را از ذلت و خواری و ضلالت و گمراهی و ... حفظ می‌کند.

۶۲۸- بی‌نتیجه بودن ایمان بی‌عمل، و عمل بی‌ایمان:

پرواضح و روشن است که ایمان بدون عمل صالح به هیچ نتیجهٔ مطلوب و هدف عالی نخواهد رسید، چنانچه عمل بدون ایمان نمی‌تواند انسان را به کمال برساند، پس عمل بدون ایمان همان أندازه بی‌نتیجه است که ایمان بدون عمل.

پس هر کس و یا هر مکتبی که یکی از دو حقیقت به هم پیوسته: «ایمان و عمل صالح» را در حرکت بسوی هدف عالی و کمال انسانی کافی بداند، در حقیقت معتقد است که انسان می‌تواند:

ألف: با دو بازوی نردبان بدون پله‌ها بسطح بام رسد.

ب: پرنده می‌تواند با یک بال پرواز کند.

ج: انسان بی پا با داشتن چشم می‌تواند راه برود.

د: و اگر تنها عمل را در حرکت بسوی کمال انسانی کافی بداند، باید بگوید: انسان نابینا می‌تواند راه خود را از صدها راه پرپیچ و خم و سنگلاخ انتخاب کرده و حرکت کند.

با دقت نظر و تحلیل و بررسی ماهیت انسان و نمودها و آثاری که از آغاز خلقت تا کنون از خود نشان داده است، بخوبی اثبات می‌شود که عمل در جوهر ذاتی ایمان، همان دخالت را دارد که ایمان در جوهر ذاتی عمل، چه اینکه با براهین عقلیهٔ قاطعه و أدلهٔ نقلیهٔ واضحه ثابت و مبرهن است که: ایمان محض، نوعی از نمودها و فعالیتهای روانی است که بدون عمل، همآنند سایه و خیال، خشک و بی مغز و در معرض زوال و فناء و دگرگونی‌ها قرار می‌گیرند.

بدون تردید! ایمان زمانی از واقعیت برخوردار می‌شود که انسان را به أنجام دادن تکالیف و مسئولیتهایی که به عهدهٔ او واگذار شده تحریک و وادارکرده و به سوی عمل بکشاند، و موضوعی را که شناخته و مورد ایمان است در شخصیت خود داشته باشد، زیرا تا هنگامی که معرفت و ایمان جزء شخصیت آدمی نگردند، جز یک خیال و سایه و عاطفهٔ خام نمی‌باشند، و هرگاه که جزء شخصیت آدمی گردند، چون حرکت و گرایش بسوی آرمانها و هدفها با تحریک تمام شخصیت أنجام می‌گیرد، از اینرو معرفت و ایمان بطور ضروری، دو عامل محرک می‌باشند.

و همچنین عمل زمانی برای فرد و جامعه مفید است که با ایمان همدم باشد، همچون همراه بودن و همدمی شعار با شعور، که شعار بی شعور فریبی بیش نیست، چنانچه برای ایمان هنگامی آثار و نتائج اعتقادی و اقتصادی، مادی و معنوی، روحی و جسمی، أخلاقی و اجتماعی و تربیتی ... مترتّب است که با عمل همگام باشد، مانند همراه بودن شعور با شعار.

حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ ﴿؏﴾ فرمود: **«اَلْعَمَلُ شِعَارُ الْمُؤْمِنِ»**.

یعنی: عمل صالح، شعار مؤمن است.

۶۲۹- قبولی عمل، به قبولی عقیده بستگی دارد:

و نیز با أدلهٔ عقلیهٔ قاطعه، و أدلهٔ نقلیهٔ واضحه مبرهن و ثابت است که: قبولی عمل تابع قبولی عقیده است، پس اگر عقیدهٔ عاملی حق باشد، عملش مورد قبول خواهد بود، وگرنه برای عمل تنها، و صاحب عمل بی‌ایمان به جهت فساد عقیده‌اش کمترین ارزشی نیست، پس أعمال غیرمؤمنان راستین از فِرَق مسلمانان و کفّار بواسطهٔ فساد عقیده‌شان نه مورد قبول بوده و نه ثواب دارد، و تنها هدف آنان نیل و رسیدن بشهرت و شهوت و شکم و ... می‌باشد که غالباً به آنها می‌رسند.

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ مَنْ كانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيا نُؤْتِهِ مِنْها وَ ما لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ» الشوری: ۲۰).

یعنی: و هر که از أعمال خود، حاصل کِشت دنیا را بخواهد او را از آن بهره‌مند می‌سازیم، أما برای او در آخرت نصیبی نیست.

و می‌فرماید:

«وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النّارِ أَذْهَبْتُمْ طَيِّباتِكُمْ فِي حَياتِكُمُ الدُّنْيا وَ اسْتَمْتَعْتُمْ بِها» الأحقاف: ۲۰).

یعنی: و روزی که کافران را بر آتش دوزخ عرضه کنند، فرشتگان عذاب به آنها گویند: شما لذات و خوشی‌هایتان را در زندگی دنیا بشهوت رانی و شهرت طلبی و شکم چرانی برده‌اید.

و می‌فرماید:

«قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمالاً الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً أُولٰئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآياتِ رَبِّهِمْ وَ لِقائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فَلا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَزْناً» الکهف: ۱۰۳-۱۰۵).

یعنی: أی رسول ما! بگو به أمّتت: آیا می‌خواهید شما را به زیانکارترین مردم آگاه سازم؟ آنها کسانی هستند که عمرشان را در زندگی دنیا و نیل بشهوت و شهرت و شکم فانی و تباه کردند، و به خیال باطل خود پنداشتند که کارهای خوبی می‌کنند، همین بندگان شهوت و شهرت و شکم به آیات پروردگارشان (بظاهر یا در درون)

کافر شدند، و ایمان بملاقات خداوند سبحان در روز قیامت را نداشتند، از اینرو تمام أعمالشان تباه گشته، و ما برای آنها در روز قیامت کمترین ارزشی قائل نیستیم.

و می‌فرماید:

«وَ الَّذينَ كَفَرُوا أَعْمٰالُهُمْ كَسَرٰابٍ بِقيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مٰآءً حَتّٰى إِذٰا جٰآءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئاً» النور: ۳۹).

یعنی: و أعمال کافران همآنند سرابی ماند در بیابان هموار و بی آب، که شخص تشنه از دور آنرا آب می‌پندارد و بجانب آن می‌شتابد، و چون بدانجا رسد هیچ آبی نیابد.

و می‌فرماید:

«مَثَلُ الَّذينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمٰالُهُمْ كَرَمٰادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرّيحُ في يَوْمٍ عٰاصِفٍ لاٰ يَقْدِرُونَ مِمّٰا كَسَبُوا عَلىٰ شَيْءٍ ذٰلِكَ هُوَ الضَّلاٰلُ الْبَعيدُ» إبراهیم: ۱۸).

یعنی: مَثَل أعمال کافران بپروردگارشان؛ بخاکستری ماند که در روز تند باد شدید همه بباد فنا رود، و از هرکوششی در جهت حفظ آنها نتیجه‌ای نخواهند برد و این (طرز تفکر که می‌گوید: أعمال بدون ایمان هم نتیجه بخش است) گمراهی عمیقی است.

۶۳۰- شرط لازم برای قبولی أعمال چیست؟

بدون تردید! شرط لازم برای قبولی أعمال ایمان راستین به آفریدگار جهان است، و کفّار با تمام فِرق از متظاهرین به کفر و در دل دارندگان کفر و متظاهرین به اسلام همه مکلّف به فروع دینند همانطوری که مکلّف به اصول دین می‌باشند، ولکن هیچ فرعی از فروع مورد قبول واقع نمی‌گردد مگر پس از تحقق اصول، چنانچه نماز که بهترین أعمال صالحه بشمار می‌رود قبول نمی‌شود مگر به شرائطش: از تطهیر بدن و طهارت و مکان مباح و لباس پاک ...

خداوند متعال می‌فرماید:

«إِنَّمٰا يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقينَ» المائدة: ۲۷).

یعنی: جز این نیست که خداوند متعال أعمال را تنها از پرهیزکاران قبول می‌کند نه از غیر آنان ...

و می‌فرماید:
«قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً لَنْ يُتَقَبَّلَ مِنْكُمْ إِنَّكُمْ كُنْتُمْ قَوْماً فاسِقِينَ وَ ما مَنَعَهُمْ أَنْ يُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقاتُهُمْ إِلاّ أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللّٰهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ لا يَأْتُونَ الصَّلاٰةَ إِلاّ وَ هُمْ كُسالىٰ وَ لا يُنْفِقُونَ إِلاّ وَ هُمْ كارِهُونَ» التوبة: ۵۳-۵۴).

یعنی: أی رسول ما بگو به این مؤمنان دروغین: متظاهرین به اسلام، و در دل دارندگان کفر: شما هرچه انفاق کنید چه به اختیار و چه بـه اکـراه، هـرگز از شـما پذیرفته نمی‌شود زیرا شما مردم فاسق هستید (خداوند متعال از مردم فاسق عملی را قبول نمی‌کند) و هیچ چیزی مانع از قبول نفقات آنها نیست جز اینکه آنها در دل کافر بخداوند متعال و رسولش«ﷺ» می‌باشند، گرچه تظاهر به ایـمان و اسـلام می‌کنند (و ایمان دروغین و تظاهر به اسلام کمترین نقشی در قبولی أعمال ندارد، همآنند نماز بی‌تطهیر و طهارت، و نماز با لباس غصبی و مکان غصبی ...) و ایـن متظاهرین به اسلام به نماز نیایند جز بحال إکراه و کسالت، و انفاق نمی‌کنند جز آنکه سخت کراهت دارند.

مثلاً سلطان، زمانی هدیهٔ کسی را قبول و تشویقش می‌کند که هدیه دهنده، سلطان را بپذیرد، هدیهٔ کسی که سلطان را قبول ندارد، و یا در حال مبارزه و ستیز با او است مردود می‌باشد، کسی که منکر قیامت و حساب و ثواب است چگونه در آخرت بعملش ثواب داده می‌شود؟

اگر فردی به کسی احسانی نماید، سپس نسبت زشتی به او دهد، و هـتک حرمتش نماید، و افتراء به او بندد، و گفتارش را تکذیب کند آیا برای چنین احسان، أرزشی هست؟!

کسی که از درون چون منافقان و فاسقان و ... بوده یا از زبان چون کافران کفر بخداوند سبحان و یا چون ریاکاران ... شرک ورزند و مخالفت أوامرش نمایند، و تکذیب آیات إلهی و رسولش«ﷺ» را نمایند، و کاری بظاهر خیر و نیکی جهت نیل بمتاع دنیا و أمیال نفسانی أنجام دهند آیا برای چنین کار ثوابی است؟!

پس کسی که عمل نیک از إحسان و إنفاق و خیر و اختراع و اکتشاف و ... که برای فرد و جامعه مفید است را با ایمان بخداوند متعال أنجام دهد، مورد قـبول درگاه إلهی و برای آن ثوابی خواهد بود که فرمود:
«فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصّالِحاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلا كُفْرانَ لِسَعْيِهِ وَ إِنّا لَهُ كاتِبُونَ» الانبیاء: ۹۴).

«مَنْ عَمِلَ صٰالِحاً مِنْ ذَكَرٍ اَوْ اُنْثىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيٰاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ» النحل: ۹۷).

و أما کسی که برای رسیدن بمتاع دنیا از مال و ثروت و مقام و شهرت و شهوت و شکم و ریاست و دیگر أغراض شیطانی و هواهای نفسانی عملی را انجام دهد چنین عملی کمترین ارزش ندارد و مورد قبول درگاه إلهی واقع نمی‌گردد، بواسطهٔ فقدان شرط قبولی أعمال که آن ایمان است.

خداوند متعال می‌فرماید:

«مَنْ كٰانَ يُرِيدُ الْحَيٰاةَ الدُّنْيٰا وَ زِينَتَهٰا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمٰالَهُمْ فِيهٰا وَ هُمْ فِيهٰا لاٰ يُبْخَسُونَ أُولٰئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلاَّ النّٰارُ وَ حَبِطَ مٰا صَنَعُوا فِيهٰا وَ بٰاطِلٌ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ» هود: ۱۵-۱۶).

یعنی: کسانی که طالب زندگی مادّی و زینت و شهوات دنیا هستند و در نیل به آنها جان فشانی می‌کنند، ما مزد سعی آنها را در دنیا خواهیم داد، و از أجر دنیوی آنها کاسته نمی‌شود، أما برای آنها در آخرت جز آتش دوزخ نخواهد بود، و همهٔ أفکار و أعمالشان که در بدست آوردن متاع دنیا بکار گرفته‌اند باطل می‌گردد.

۶۳۱- آیا خلوص از غیر مؤمنان راستین إمکان پذیر است؟

پرسش: اگر غیر مؤمنان راستین از کفار و مشرکین، و فجّار و منافقین، و فسّاق و مخالفین و ... از روی إخلاص أعمال صالحه أنجام دهند مورد قبول درگاه إلهی واقع نمی‌گردد؟

پاسخ: خلوص از کفار و منافقین، و فجّار و مشرکین، و فسّاق و مخالفین و ... در أعمال إمکان پذیر نیست، زیرا کفر و ... و اخلاص ضدّ یکدیگرند که هرگز قابل جمع نیستند، زیرا کسی که در عقیده‌اش مخلص نباشد، چگونه می‌تواند در عملش إخلاص داشته باشد؟!

با دوقبله در ره‌توحید نتوان‌رفت راست یا رضای‌دوست باید یا هوای‌خویشتن
این‌جهان و آن‌جهانت را به یک‌دم درکشد گر نهنگ درد دین ناگاه بگشایددهن

در قرب حق باید دوتا نعلین: «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ فَإِنَّكَ بِالْوٰادِي الْمُقَدَّسِ طُوىً» را از پای و حبّ دو عالم را از دل بیرون کرد تا دوست را یکتا شد.

هشت جنّت گر در آرم در نظر ورکنم خدمت من از خوف سقر
مؤمنی باشم سلامت جوی من زانکه این هر دو بود حظّ بدن

اینست که حضرت مولی الموحّدین امام المتّقین أمیرالمؤمنین عليّ بن أبیطالب«علیه السلام» در مناجات با ذات أقدس جل و علا عرض می‌کند:

«إلٰهي ما عَبَدْتُكَ خَوْفاً مِنْ نارِكَ، وَ لا طَمَعاً في جَنَّتِكَ، بَلْ وَجَدْتُكَ أَهْلاً لِلْعِبادَةِ فَعَبَدْتُكَ».

یعنی: خداوندا ترا بسبب ترس از آتش جهنمت، و بواسطهٔ طمع در بهشتت عبادت نمی‌کنم، بلکه چون تو را شایستهٔ عبادت یافتم عبادتت می‌کنم.

کی خندد اندر روی من، بخت من از میدان تو
کی خیمه از صحراء جانم برکند هجران تو
تا کی روم بر بوی تو در کوی جستجوی تو
با مهر و گفت و گوی تو از هر سوئی جویان تو

آن کس که خدا را به نصیب پرستد، بندهٔ نصیب است نه بندهٔ خدا، و هر که تکیه بر أعمال و عبادات خویش کرد، وی را بخود باز گذاشتند.

خداوند متعال می‌فرماید:

«فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صالِحاً وَ لا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً» الکهف: ۱۱۰).

«لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرينَ بَلِ اللّٰهَ فَاعْبُدْ وَ كُنْ مِنَ الشّاكِرينَ» الزمر: ۶۵-۶۶).

حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ«علیه السلام» در تعریف إسلام راستین که همان ایمان راستین یا اسلام بعد از ایمان که فوق ایمان است فرمود:

«اَلْإِسْلامُ هُوَ التَّسْليمُ، وَ التَّسْليمُ هُوَ الْيَقينُ، وَ الْيَقينُ هُوَ التَّصْديقُ، وَ التَّصْديقُ هُوَ الْإِقْرارُ، وَ الْإِقْرارُ هُوَ الْأَداءُ، وَ الْأَداءُ هُوَ الْعَمَلُ».(۱)

یعنی: اسلام عبارت است از تسلیم با تمام وجود در مقابل فرامین إلهی، و تسلیم همان یقین و باور درونی است، و یقین همان تصدیق است، و تصدیق همان اقرار و اعتراف به آن که یقین پیدا کرده است، و إقرار همان أداء، و أداء همان عمل بفرامین إلهی می‌باشد.

و این تعریف إسلام راستین است که درحقیقت همان ایمان راستین می‌باشد.

۱- نهج البلاغة: از کلمات قصار إمام«علیه السلام» رقم ۱۲۰ ص ۱۱۴۴).

و حضرت إمام صادق﴿علیه السلام﴾ فرمود: حضرت إمام أمیرالمؤمنین عليّ﴿علیه السلام﴾ در بسیاری از خطبه‌ها می‌فرمود:

«يا أَيُّهَا النَّاسُ دينَكُمْ دينَكُمْ! فَإِنَّ السَّيِّئَةَ فيهِ خَيْرٌ مِنَ الْحَسَنَةِ في غَيْرِهِ، وَ السَّيِّئَةُ فيهِ تُغْفَرُ، وَ الْحَسَنَةُ في غَيْرِهِ لا تُقْبَلُ ...».[1]

یعنی: أی مردم مسلمان! حفظ کنید، حفظ کنید دینتان را و قدر آنرا بدانید زیرا گناه در دین مبین شما بهتر از نیکی در غیر دین شما است، چه اینکه گناه در دین شما بخشیده می‌شود، و حال آنکه نیکی در غیر دینتان قبول نمی‌گردد.

مرحوم علی بن إبراهیم قمی در تفسیر شریف خود به أسنادش از حضرت إمام باقر﴿علیه السلام﴾ روایت کرده که آن حضرت﴿علیه السلام﴾ در تفسیر قول خداوند متعال: «وَ إِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدىٰ» طه: ۸۲) فرمود: آیا نمی‌بینی چگونه خداوند متعال شرط فرموده است که: نفع نمی‌دهد انسان را توبه و ایمان و عمل صالح تا اینکه به راه راست هدایت گردد؟

بخدا سوگند! انسان هر أندازه در عمل بکوشد، عملش قبول نمی‌گردد تا اینکه به راه راست هدایت شود، راوی گفت: عرض کردم: بسوی چه کسی هدایت شود فدایت گردم؟ حضرت﴿علیه السلام﴾ فرمود: بسوی ما خاندان عصمت و طهارت صلوات‌الله علیهم أجمعین.

مرحوم شیخ حرّ عاملی درکتاب شریف «وسائل الشیعة» به أسنادش از عجلان بن أبی صالح روایت کرده که گفت: بحضرت إمام صادق﴿علیه السلام﴾ عرض کردم: مرا بحدود ایمان آگاه کن؟ پس حضرت إمام﴿علیه السلام﴾ فرمود: حدود ایمان عبارت است از:

۱- شهادت به یکتایی خداوند متعال. ۲- و شهادت به رسالت حضرت محمد﴿صلی الله علیه و آله﴾. ۳- و إقرار به آنچه که آن حضرت﴿صلی الله علیه و آله﴾ از طرف خداوند متعال برای هدایت بشر آورده است. ۴- و نماز پنجگانه. ۵- و أدای زکات مال. ۶- و روزهٔ ماه مبارک رمضان. ۷- و حجّ خانهٔ خداوند متعال. ۸- و ولایت ولیّ ما. ۹- و عداوت دشمن ما. ۱۰- و همگون شدن با راستگویان (که همان شیعیان راستینند).

۱- تفسیر کبیر البصآئر: ج ۶۰ ص ۱۵۸).

درس یکصد و بیست و سوم:

۶۳۲- شیعهٔ با ایمان کیست؟ و عمل خالص چیست؟

آفریدگار جهان عمل خالص را از شیعه‌ای که خود پرچمدار توحید، و بنیانگذار کعبهٔ معرفت به خداوند سبحان، و در هم کوبندهٔ بتها، و ویران‌کنندهٔ بتکده‌ها، و ستیزه‌گر با بت پرستان، و بیگانه با خودیهای بی‌معرفت، و خودی با بیگانه‌های با معرفت بود، در کوتاهترین عبارت إعجازآمیز خود چنین بیان فرموده است:

«وَ إِنَّ مِنْ شیعَتِهِ لَإِبْراهیمَ إِذْ جٰاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلیمٍ إِذْ قٰالَ لِأَبیهِ وَ قَوْمِهِ مٰاذٰا تَعْبُدُونَ أَ إِفْکاً آلِهَةً دُونَ اللّٰهِ تُریدُونَ - سَلاٰمٌ عَلیٰ إِبْرٰاهیمَ - إِنَّهُ مِنْ عِبٰادِنَا الْمُؤْمِنینَ» الصافات: ۸۳ - ۸۶ و ۱۰۹ و ۱۱۱).

یعنی: و بتحقیق هر آینه إبراهیم از شیعه و پیرو راستین نوح نبی«علیه السلام» (علیّ«علیه السلام») بوده است چه اینکه ابراهیم«علیه السلام» از جانب خداوند متعال با قلبی پاک و سالم از شرک بدعوت بندگان خداوند سبحان آمد، هنگامی که گفت بپدر (عمو) و قومش: شما بپرستش چه چیز مشغولید؟! آیا رواست بدروغ خدایانی را بجای خداوند یکتا برگزینید؟! - سلام بر إبراهیم شیعهٔ یکتا پرست - زیرا او از بندگان با ایمان ما بود.

إبراهیم خلیل الرحمن«علیه السلام» شیعهٔ راستین با ایمانی بود که از غیر آفریدگار جهان، و از غیر وابستگان بخداوند سبحان کناره گرفت، و إظهار إنزجار و نفرت از بیگانگان از خداوند سبحان و خویشتن کرد گرچه از بستگانش بوده‌اند، اینست إخلاص در عقیده و فکر، إخلاص در إقرار و گفتار، و إخلاص در عبادت و عمل، از اینرو خداوند متعال او را خلیل و دوست خود برگزید که دوستی غیر خداوند متعال و دوستی غیر دوستان خداوند سبحان را هرگز و هیچگاه در دلش راه نداده بود، و با چنین خلوص، خداوند منان، إبراهیم«علیه السلام» را الگوی شیعهٔ راستین با ایمان تا دامنهٔ قیامت قرار داده است که فرمود:

«قَدْ كانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ في إبْراهيمَ وَ الَّذينَ مَعَهُ إذْ قالُوا لِقَوْمِهِمْ إنّا بُرَآؤُا مِنْكُمْ وَ مِمّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ كَفَرْنا بِكُمْ وَ بَدابَيْنَنا وَ بَيْنَكُمُ الْعَداوَةُ وَ الْبَغْضآءُ أَبَداً حَتّىٰ تُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ وَحْدَهُ» الممتحنة: ۴).

یعنی: تحقیقاً برای شما مؤمنان راستین (شیعه) بسیار پسندیده و نیکوست که إبراهیم خلیل الرحمن«علیه‌السلام» را الگوی ایمان و تشیّع خود قرار دهید و همواره به او اقتداء کنید، چه اینکه او و پیروان و شیعیانش بقوم مشرک بصراحت گفتند: ما از شما و از هرچه که از غیر خداوند متعال را پرستش میکنید بکلی بیزاریم، ما مخالف أفکار فاسد و أعمال باطل شمائیم، و همیشه میان ما و شما کینه و دشمنی خواهد بود تا وقتی که تنها بخداوند یکتا ایمان آرید.

این دوری و نفرت از بستگان بیگانه إدامه دارد تا از بیگانگی از خویشتن خویش، بخویشتن خویش بازگردند.

در إخلاص عمل، باید نخست در اخلاص ایمان کوشید، چه اینکه خلوص عمل به خلوص ایمان مرتبط بوده و بستگی و پیوند ناگسستنی دارد، که اخلاص در عمل بدون اخلاص در ایمان هرگز إمکان پذیر نیست.

حضرت مولی‌الموحّدین امام‌المتّقین أمیرالمؤمنین عليّ‌بن‌أبیطالب«علیه‌السلام» در اخلاص ایمان فرمود:

«وَ نُؤْمِنُ بِهِ إيمانَ مَنْ عايَنَ ٱلْغُيُوبَ، وَ وَقَفَ عَلَى ٱلْمَوْعُودِ: إيماناً نَفىٰ إخْلاصُهُ ٱلشِّرْكَ، وَ يَقينُهُ الشَّكَّ».[1]

یعنی: و ایمان می‌آوریم بخداوند متعال ایمان کسی که پنهانیها (أسرار آفرینش و سکرات و شدائد و سختیهای مرگ و سئوال قبر و عالم برزخ و صحنهٔ قیامت و مواقف حساب ...) را آشکارا دیده، و به آنچه که وعده داده شده: (از بهشت جاودان و نعمتهای آن برای مؤمنان شیعه راستین، و آتش سوزان همیشگی برای مخالفان و بد اندیشان) آگاه گردیده است، ایمانی که اخلاصش، شرک را زدوده (و شخص را موحّد می‌گرداند) و یقینش شک و تردید را از بین برده است (از اینرو مؤمن مخلص در ایمان، عمل خالصانه انجام می‌دهد).

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۱۳ ص ۳۵۲).

و حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ ﴿عليه السلام﴾ دربارهٔ إخلاص عمل فرمود:

«وَ آمُرُهُ أَنْ لاٰ يَعْمَلَ بِشَيْءٍ مِنْ طاٰعَةِ اللّٰهِ فيماٰ ظَهَرَ فَيُخاٰلِفَ إِلىٰ غَيْرِهِ فيماٰ أَسَرَّ، وَ مَنْ لَمْ يَخْتَلِفْ سِرُّهُ وَ عَلاٰنِيَتُهُ وَ فِعْلُهُ وَ مَقاٰلَتُهُ فَقَدْ أَدَّىَ الأَماٰنَةَ وَ أَخْلَصَ الْعِباٰدَةَ».(۱)

یعنی: و أمر می‌کنم او (بعضی از والیان) را که در ظاهر کاری از طاعت خداوند متعال را بجا نیاورد که در باطن غیر آنرا أنجام دهد (منافق و دورو نباشد) و کسی که پنهان و آشکار و کردار و گفتارش دوگونه نبود؛ أمانت إلهی را أداء کرده (دستورات إلهی را انجام داده) و عبادت و بندگی را با إخلاص و حقیقت (نه از روی ریاء و خود نمائی) بجا آورده است.

۶۳۳- حقیقت إخلاص چیست؟

مرحوم شیخ صدوق در کتاب شریف «معانی الأخبار» از حضرت رسول أکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ روایت کرده که فرمود: از جبرئیل پرسیدم:

«حقیقت إخلاص چیست؟ گفت: مخلص کسی است که سئوال نمی‌کند چیزی از متاع دنیا را از مردم تا اینکه بیابد، و هرگاه یافت راضی می‌شود به آن، و هرگاه چیزی در نزدش مانده آنرا در راه خداوند متعال به نیازمند می‌دهد، پس اگر نپرسید نیاز خود را از مخلوق، پس إقرار کرد برای خدا به عبودیت، و هرگاه یافت، پس راضی شد، در این صورت او از خداوند متعال راضی، و خداوند تبارک و تعالی از او راضی است، و هرگاه در راه خداوند متعال چیزی را داد، پس در حدّ اعتماد به پروردگارش می‌باشد.

حضرت رسول خدا ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: گفتم: تفسیر یقین چیست؟

جبرئیل گفت: مؤمن عمل کند برای خداوند متعال گویا می‌بیند خداوند سبحان را، پس اگر او با چشم‌سر خدا را نمی‌بیند، پس خداوندمتعال اورا می‌بیند».

خداوند متعال می‌فرماید:

«أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللّٰهَ يَرىٰ» العلق: ۱۴).

یعنی: آیا انسان ندانسته که خداوندمتعال می‌بیند (أعمال و گفتار و ... او را).

و در دعاء می‌خوانیم: «اَللّٰهُمَّ إِنَّكَ تَرىٰ وَ لاٰ تُرىٰ، وَ أَنْتَ بِالْمَنْظَرِ الأَعْلىٰ ...».

یعنی: «خداوندا بتحقیق تو میبینی همه چیز را ولکن دیده نمیشوی، و تو در بالاترین نظرگاه قرارگرفته‌ای ...».

۱- نهج البلاغة: بخش نامه های إمام ﴿علیه السلام﴾ رقم ۲۶ ص ۸۸۴).

و جبرئیل﴿﴾ بحضرت رسول أکرم﴿﴾ گفت که: «قٰالَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «الْإِخْلاٰصُ سِرٌّ مِنْ أَسْرٰارِي، إِسْتَوْدَعْتُهُ قَلْبَ مَنْ أَحْبَبْتُ مِنْ عِبٰادِي».[1]

یعنی: خداوند عز و جل فرمود: إخلاص سرّی از أسرار من است که بودیعه گذاردم در قلب کسی که دوست دارم از بندگانم.

إخلاص بر أساس فطرت آدمی است، و عبادت برای غیر خدا بـر خـلاف فطرت انسانی می‌باشد و بر همین أساس است خلقت انسان که آفـریدگار جـهان فرمود:

«وَ مٰا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاّٰ لِيَعْبُدُونِ» الذاریات: ۵۶).

روش إخلاص در عبادت، چون روش رنگ است در گوهر، هر گوهر که رنگ ندارد، سنگی بود بی قیمت، هر عبادت که با وی إخلاص نبود جان کندنی بود بی مثوبت، إخلاص آتشی است که در سینهٔ مؤمن برافروزند تا هر آنچه در آن سینهٔ دون حق بود بسوزد، دست وی از محارم به رشتهٔ اخلاص استوار کنند تا دست جز به حلال نبرد، به دیدهٔ در أغیار ننگرد، بسینه از دنیا و عقبی نیاندیشد، قوّت شهوت منقاد وی گردد، مخلص اوست که نفس وی در وی متحیّر شده، حـرص را وداع کرده، بخل بهزیمت شده، بیخ حسد از سینه برکنده، خلق عالَم را برادر گشته، کبر از سر فرو نهاده، لباس تواضع پوشیده، زبان نصیحت گشـاده، گُـل شـفقت شکـفته، أسباب تفرقت از میان برخاسته، چون قدم اینجا رسیده، بسر راه اخلاص رسید.

و حضرت رسول أکرم﴿﴾ فرمود:

«اَلنّٰاسُ كُلُّهُمْ هٰالِكُونَ إِلاّٰ الْعٰالِمُونَ، وَ الْعٰالِمُونَ كُلُّهُمْ هٰالِكُونَ إِلاّٰ الْعٰامِلُونَ، وَ الْعٰامِلُونَ كُلُّهُمْ هٰالِكُونَ إِلاّٰ الْمُخْلِصُونَ، وَ الْمُخْلِصُونَ عَلىٰ خَطَرٍ عَظِيمٍ».

یعنی: تمام مردم در معرض هلاکت می‌باشند مگر مردم داناً، و همهٔ دانایان در معرض هلاکت هستند مگر علمای عاملین، و تمام علمای عاملین در معرض هلاکتند مگر مخلصین از آنها، و مخلصان در معرض خطر بزرگی قرار دارند.

مثنوی می‌گوید:

زانکه مخلص در خطر باشد مـدام — تا ز خـود خـالص نگـردد او تـمام
مـخلصان هسـتند دایـم در خـطر — امـــتحانها هست در راه أی پسـر

۱- کلمة اللّٰه: ص ۲۳۴).

و حفص بن بختری از حضرت إمام صادق﴿علیه السلام﴾ روایت کرده که حضرت رسول أکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود:

«لَيْسَ الْايمانُ بِالتَّحَلّي وَ بِالتَّمَنّي، وَلٰكِنَّ الْايمانَ ما خَلُصَ فِي الْقَلْبِ وَ صَدَّقَتْهُ الْأَعْمالُ».

یعنی: ایمان بظاهر سازی و آرزو نیست، بلکه ایمان آن خلوص دل است که عمل صالح را بدنبال دارد.

ما برون را ننگریم و قال را
ما درون را بنگریم و حال را
حق همی گوید نظرمان بر دلست
نیست بر صورت که آن آب و گِلست
دل نباشد غیر آن دریای نور
دل نظرگاه خدا وانگاه کور
وانگهان گفته خدا که ننگرم
من بظاهر من بباطن ناظرم
وحی دل گیرش که منظرگاه اوست
چون خطا باشد چو دل آگاه اوست

و حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«زينَةُ الْقُلُوبِ إخْلاصُ الْايمانِ».[1]

یعنی: آرایش دلها، إخلاص ایمان است (که هیچ تردیدی در معتقدات نباشد).

و حضرت أمیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ فرمود: **«يَحْتاجُ الْايمانُ إِلَى الْإِخْلاصِ».**

یعنی: ایمان نیاز مبرم به اخلاص دارد (که بدون خلوص نیت، ایمان تحقق نمی‌یابد).

و حضرت أمیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ فرمود: **«اَلايمانُ إِخْلاصُ الْعَمَلِ».**

یعنی: ایمان همان إخلاص عمل است.

و حضرت أمیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«اَلْإِخْلاصُ أَعْلَى الْايمانِ».

یعنی: إخلاص برترین ایمان است.

حضرت رسول أکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: خداوند متعال فرمود:

«أَنا خَيْرُ شَريكٍ، مَنْ أَشْرَكَ مَعي شَريكاً في عَمَلِهِ فَهُوَ لِشَريكي دُوني، فَإِنّي لا أَقْبَلُ إِلاّ ما خَلُصَ لي».[2]

۱- تفسیر کبیر البصائر: ج ۵۸ ص ۹۵۰.
۲-کلمة الله: ص ۳۵.

یعنی: من بهترین شریک هستم، کسی که شریک قرار دهد با من شریکی را در عملش، پس آن عمل برای شریکم می‌باشد نه برای من، زیرا من قبول نمی‌کنم عملی را مگر آنکه: عمل خالص برای من باشد.

و حضرت رسول خدا«ﷺ» فرمود: خداوند متعال، روز قیامت به ریاکاران می‌فرماید:

«إِذْهَبُوا إِلَى الَّذينَ كُنْتُمْ تُرآؤُنَ فِي الدُّنْيا هَلْ تَجِدُونَ عِنْدَهُمْ ثَوابَ أَعْمالِكُمْ؟!».

یعنی: أی ریاکاران! بروید بسراغ کسانی که در دنیا برای خود نمائی و جلب توجه آنان عمل أنجام میدادید، آیا می‌یابید نزد آنها ثواب أعمالتان را؟!

۶۳۴- إخلاص عمل از دیدگاه تورات:

در تورات حضرت موسی«ؑ» آمده است که خداوند متعال خطاب بفرزندان آدم می‌فرماید:

«يَابْنَ آدَمَ! أَكْثِرْ مِنَ الزّادِ إِلىٰ طَريقٍ بَعيدٍ، وَ خَفِّفِ الْحِمْلَ فَالصِّراطُ دَقيقٌ، وَ أَخْلِصِ الْعَمَلَ فَإِنَّ النّاقِدَ بَصيرٌ».[1]

یعنی: «أی فرزند آدم! برای راه دور و طولانی که در پیش داری توشهٔ زیادی بردار، و بارت را سبک نما که راه باریک است، و عملت را خالص کن که نگرندهٔ آن، بصیر و آگاه است».

و در تورات آمده که فرمود:

«يَابْنَ آدَمَ! بِقَدْرِ ما يَميلُ قَلْبُكَ إِلَى الدُّنْيا أُخرِجُ مَحَبَّتي عَنْ قَلْبِكَ، فَإِنّي لا أَجْمَعُ حُبّي وَ حُبَّ الدُّنْيا في قَلْبٍ واحِدٍ أَبَداً، تَجَرَّدْ لِعِبادَتي، وَ أَخْلِصْ مِنَ الرِّياءِ عَمَلَكَ حَتّىٰ أَلْبِسَكَ لِباسَ مَحَبَّتي».

یعنی: «أی فرزند آدم! به أندازهٔ میل قلب تو به دنیا و متاع آن، خارج می‌کنم محبت خود را از قلبت، زیرا هرگز جمع نمیکنم محبّت خود و محبّت دنیا را در یک قلب، تنها برای عبادت من مهیّا شو، و خالص کن عملت را از ریاء و خود نمائی تا اینکه بپوشانم بتو لباس محبتم را».

۱- کلمة الله: ص ۳۵).

و نیز در تورات آمده که فرمود:

«یَابْنَ آدَمَ! اِجْعَلْ قَلْبَكَ مُوافِقاً لِلِسانِكَ، وَ لِسانَكَ مُوافِقاً لِعَمَلِكَ وَ عَمَلَكَ خالِصاً مِنْ غَيْرِي، فَإِنِّي غَيُورٌ لا أَقْبَلُ إِلاّ خالِصاً، فَإِنَّ قَلْبَ الْمُنافِقِ مُخالِفُ لِلِسانِهِ وَ لِسانَهُ لِعَمَلِهِ، وَ عَمَلَهُ لِغَيْرِ اللّهِ».

یعنی: «أی فرزند آدم! قرار ده قلبت را موافق با زبانت (آنچه میگوئی همان باشد که به آن ایمان داری) و قرار ده زبانت را موافق با عملت (آنچه میگوئی عمل کن) و قرار ده عملت را خالص از غیر من، زیرا من غیورم، قبول نمی‌کنم مگر عمل خالص را، پس بتحقیق قلب منافق، مخالف با زبانش، و زبانش مخالف با عملش، و عملش برای غیر خدا می‌باشد».

۶۳۵- شیعه از بیان حضرت فاطمهٔ زهراء سلام الله علیها:

حضرت صدیّقهٔ طاهره فاطمهٔ زهراء سلام اللّه علیها در وصف شیعه چنین فرمود:

«إِنْ كُنْتَ تَعْمَلُ بِما أَمَرْناكَ، وَ تَنْتَهِي عَمّا زَجَرْناكَ عَنْهُ، فَأَنْتَ مِنْ شيعَتِنا وَ إِلاّ فَلا».

یعنی: أی شیعهٔ ما! اگر تو به آنچه أمر نمودیم عمل کنی، و از آنچه نهی کردیم باز ایستی، پس تو از شیعیان راستین ما می‌باشی، و در غیر اینصورت از آنان شمرده نمی‌شوی. پس خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ ما أُمِرُوا إِلاّ لِيَعْبُدُوا اللّهَ مُخْلِصينَ لَهُ الدّينَ حُنَفاءَ وَ يُقيمُوا الصَّلاةَ وَ يُؤْتُوا الزَّكاةَ وَ ذٰلِكَ دينُ الْقَيِّمَةِ» البیّنة: ۵).

یعنی: و مردم أمر نشدند مگر بر اینکه خداوند متعال را با اخلاص کامل در دین حق پرستش کنند، و از غیر دین حق روی برگردانند، و نماز بپای دارند، و زکات مالشان را به مستمندان بدهند و اینست دین حق و استوار.

و حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ «عليه السلام» فرمود:

«رَحِمَ اللّهُ امْرَءاً سَمِعَ حُكْماً فَوَعىٰ، وَ دُعِيَ إِلىٰ رَشادٍ فَدَنا، وَ أَخَذَ بِحُجْزَةِ هادٍ فَنَجىٰ، راقَبَ رَبَّهُ و خافَ ذَنْبَهُ، قَدَّمَ خالِصاً وَ عَمِلَ صالِحاً».[1]

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۷۵ ص ۱۷۳-۱۷۴).

یعنی: خداوند متعال رحمت کند مردی را که سخن حکیمانه‌ای را بشنود و بپذیرد، و چون به راه کمال انسانی و هدف عالی خوانده شود بسوی آن حرکت کند، و کمربند راهنمائی (حضرت رسول أکرم﴿ﷺ﴾ و أهل بیت معصومینش﴿علیهم السلام﴾ را بگیرد، پس بدین وسیله ازگمراهی و انحطاط نجات یابد، بفرامین پروردگارش عمل کند، و از تخلف از دستورات إلهی بترسد، عملش را خالص از شائبهٔ ریا پاک ساخته پیش فرستد و کردار نیک انجام دهد.

شیطان توان إغوای مؤمن مخلص را ندارد که خود به آن اعتراف نمود:

«قٰالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلاّٰ عِبٰادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ» ص: ۸۲-۸۳).

زیرا خداوند متعال راه سلطهٔ شیطان بر مؤمن مخلص را برای همیشه بسته است که فرمود:

«إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطٰانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ إِنَّمٰا سُلْطٰانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَ الَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ» النحل: ۹۹-۱۰۰).

باید عمل صالح همراه با ایمان باشد، و عامل از خوردن حرام دوری جوید، پس انفاق با مال حرام و احسان با خوردن مال حرام، و نیکی بدون ایمان کمترین نتیجهٔ مثبت نخواهد داشت.

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ قَدِمْنٰا إِلىٰ مٰا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنٰاهُ هَبٰاءً مَنْثُوراً» الفرقان: ۲۳).

یعنی: و ما توجه به أعمال فاسد و بی خلوص و بی ایمان و بی حقیقت آنها نکرده پس همه را باطل و نابود می‌گردانیم.

و در وحی قدیم آمده است که:

«وَ الْعَمَلُ مَعَ أَكْلِ الْحَرٰامِ كَنٰاقِلِ الْمٰاءِ فِي الْمُنْخُلِ».

یعنی: و عمل صالح با خوردن حرام همآنند ریختن آب در غربال است.

درس یکصد و بیست و چهارم:

۶۳۶- اقسام عمل صالح و بهترین آنها:

با براهین عقلیهٔ ناصحه و أدلّهٔ نقلیهٔ واضحه ثابت و مبرهن است که عمل صالح شما از لوازم لاینفک ایمان - همچون یک انسان کامل مرکّب از روح قوی محرّک، و جسم سالم متحرک، و عقل فعّال مدبّر - است، و چون عمل صالح دارای مراتب و درجات بوده و به دستورهای گوناگون تقسیم می‌گردد، و شامل تمام أبعاد فعل و ترک در امور مادی و معنوی، روحی و جسمی، دنیوی و اخروی، و فردی و اجتماعی و ... از فعل واجبات و مستحبات و مباحات، و اتصاف به فضائل أخلاقی و کمالات نفسانی ... و از ترک محرّمات و مکروهات، و دوری از رذائل أخلاقی و زشتیها، و شامل اصول پنجگانهٔ دین مبین اسلام، و بخشهای سه گانهٔ کلّی فروع دین از:

ألف: أحکام با تمام شقوق و أبعادش ...

ب: قوانین و مقررات بنام معاملات با جمیع أبوابش ...

ج: سیاستها با همهٔ شئون دینیه‌اش ... می‌شود.

چنانچه نفس «عمل» بدون قید «صلاح و صالح» بر ایمان وکفر، بر توحید و شرک، بر حق و باطل، بر خیر و شرّ، بر طاعت و معصیت، و بر إحسان و بدی ... اطلاق می‌گردد:

خداوند متعال می‌فرماید:

«**قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلىٰ شٰاكِلَتِهِ**» الاسراء: ۸۴).

یعنی: أی رسول ما! بگو به مردم: هر کس بر حسب نیت، روش و طبیعت خود عملی از توحید و شرک، از ایمان وکفر و از طاعت و معصیت و ... را نشان می‌دهد، پس پروردگار شما از همه داناتر است به کسی که راه کمال یافته و بسوی کمال هدایت شده است.

و می‌فرماید:

«**يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النّٰاسُ أَشْتٰاتاً لِيُرَوْا أَعْمٰالَهُمْ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقٰالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقٰالَ ذَرَّةٍ شَرّاً يَرَهُ**» الزلزلة: ۴-۸).

یعنی: روز قیامت همهٔ مردم از قبرها پراکنده بیرون میآیند تا نتیجهٔ أعمال از: توحید و شرک و کفر و ایمان و طاعت و معصیت و ... خود را به بینند، پس هر که بقدر ذرّه‌ای عمل خیر و نیکی أنجام داده پاداش آنرا خواهد دید، و هر کس بقدر ذرّه‌ای عمل بد و زشتی را مرتکب شده، کیفر آنرا خواهد دید.

و می فرماید:

«يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَراً وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ» آل‌عمران: ۳۰).

یعنی: روزی که هر شخصی کار نیکو أنجام داده همه را پیش رویش حاضر میبیند، و هر کسی بدی کرده آنرا مشاهده خواهد کرد.

پس در این آیات کریمه «عمل» بدون قید «صلاح» شامل أنواع گوناگون عمل از امور مادی و معنوی، دنیوی و اخروی، اعتقادی و اقتصادی و ... می‌شود.

۶۳۷- درجات عمل صالح به مراتب ایمان بستگی دارد:

بر أثر شدّت اتصال و ارتباط عمل صالح با ایمان، قوّت و ضعف و مراتب و درجات عمل صالح بقوّت و ضعف و مراتب و درجات ایمان باز می‌گردد، چنانچه تحرکات جسمی بتدبیر عقل و تحریکات روح، و حتی سلامت جسم بسلامت عقل و روح مرتبط است که هرچند عقل کامل‌تر و مدبّرتر و روح سالم‌تر و فعال‌تر باشد، تحرکات جسمی و سلامت آن بیشتر خواهد بود.

پس مؤمنان به حسب درجات ایمان و عمل صالح، از درجات ثواب و مراتب نعمتهای بهشتی برخوردار میگردند:

«أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقّاً لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ» الانفال: ۴)، چنانچه در جزاء و عذاب نیز چنین است.

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ لِكُلٍّ دَرَجَاتٌ مِمَّا عَمِلُوا وَ مَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» الأنعام: ۱۳۲).

«وَ لِكُلٍّ دَرَجَاتٌ مِمَّا عَمِلُوا وَ لِيُوَفِّيَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ» الأحقاف: ۱۹).

در لسان وحی آسمانی، و بیان أهل بیت وحی معصومین صلوات‌الله علیهم أجمعین تعدادی از أعمال صالحهٔ قلبی و لسانی و جوارحی، بهترین عمل صالح عنوان شده است که بدون تردید این بهتر و برتری در هر یک از سه بُعد باید از امور نسبی باشد، چنانچه در هر بُعد نیز چنین است.

مثلاً بهترین عمل قلبی، معرفت بجهان‌آفرین، و عالی ترین عمل لسانی، إقرار و شهادت به یکتائی خداوند سبحان، و برترین عمل جوارحی، عبادت تنها برای ربّ العالمین می‌باشد، چنانچه بدترین عمل قلبی، شرک و انکار خداوند سبحان، و زشت‌ترین عمل زبانی، کفر و تکذیب به آفریدگار جهان، و پست ترین عمل جوارحی، بت پرستی است.

۶۳۸- بهترین و بدترین أعمال از دیدگاه قرآن کریم:

قرآن کریم خود آشنایی و تزکیهٔ نفس، و معرفت به آفریدگار جهان، و رنگ خدائی گرفتن و ایمان و تقوی و عبادت تنها برای خداوند متعال، و إطاعت از خداوند سبحان و رسولش«صلی الله علیه و آله» و دعوت بحق و جهاد در راه خداوند متعال و دفاع از کیان إسلام و نوامیس دین و صبر و شکیبائی و استقامت و استواری در دین و قسط و عدل و... را از بهترین و برترین و عالی ترین أعمال صالحه بشمارآورده است.

و از خود بیگانگی و پیروی از هوای نفس و شرک و کفر و فجور و ظلم و استبداد و فساد و بخل و... را بدترین، زشت‌ترین و پست‌ترین أعمال دانسته است.

آیات کریمه در دو موضوع متضاد بقدری زیاد است که بیان آنها نیاز بچندین درس جداگانه و کتابت چندین جلد کتاب مستقل دارد، پس ما تنها بذکر چند آیهٔ کریمه تبرک میجوئیم:

خداوند متعال می فرماید:

«صِبْغَةَ اللّٰهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّٰهِ صِبْغَةً وَ نَحْنُ لَهُ عٰابِدُونَ» البقرة: ۱۳۸).

یعنی: رنگ آمیزی خداوند متعال است که به ما مسلمانان رنگ فطرت توحید و ایمان بخشید، و هیچ رنگی زیباتر از رنگ توحید و ایمان بخداوند سبحان نیست، و ما تنها و بی هیچ شائبه، خداوند یکتا را عبادت می‌کنیم.

و می فرماید:

«وَ لَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ خَيْرٌ لَوْ كٰانُوا يَعْلَمُونَ - وَ أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ - وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزّٰادِ التَّقْوىٰ وَ اتَّقُونِ يٰا أُولِي الْأَلْبٰابِ - قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَ مَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهٰا أَذىً - وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً وَ مٰا يَذَّكَّرُ إِلاّٰ أُولُوا الْأَلْبٰابِ» البقرة: ۱۰۳و۱۸۴و۱۹۷و۲۶۳و۲۶۹)

یعنی: و اگر آنها ایمان آورده و راه پرهیزکاری را در پیش می‌گرفتند، هر آینه بهترین بهره‌ای از جانب خداوند متعال نصیب آنان می‌شد، اگر بحقیقت أمر آگاه می‌شدند - و روزه‌گرفتن برای شما بهتر است اگر پی بحقیقت روزه ببرید - و توشهٔ تقوی برای آخرت برگیرید که تقوی بهترین توشهٔ شما است، و از من بترسید أی خردمندان - فقیر سائل را به زبان خوش و طلب آمرزش ردّکردن بهتر است از آنکه صدقه دهند و آزارش نمایند - و هرکه راکه حکمت داده‌اند، پس به خیر فراوانی دست یافته، و این را جز خردمندان درک نکنند.

و می‌فرماید:

«وَ أَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ - وَ لَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مٰا يُوعَظُونَ بِهِ لَكٰانَ خَيْراً لَهُمْ وَ أَشَدَّ تَثْبِيتاً - وَ مَنْ أَحْسَنُ ديناً مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّٰهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرٰاهِيمَ حَنيفاً - يٰا أَيُّهَا النّٰاسُ قَدْ جٰاءَكُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَآمِنُوا خَيْراً لَكُمْ» النساء:۲۵ و ۶۶ و ۱۲۵ و ۱۷۰).

یعنی: و اینکه صبر کنید برای شما بهتر است - و اگر مردم بحکم حق و به آنچه نصیحت و پندشان می‌دهند عمل می‌کردند هر آینه برای آنها نیکوتر و کاری محکم و أساسی‌تر در أمر دین و دنیای آنها بود - و در عالَم کدام دین بهتر از آنستکه مردم خود را تسلیم حکم خداوند متعال نموده و سر زیر فرمان إلهی در آورند و هم نیکوکار باشند، و پیروی از آئین یکتا پرستی ابراهیم﴿علیه السلام﴾ کنند - أی مردم فرستادهٔ بر حق از جانب پروردگارتان بسوی شما آمد، پس به او ایمان بیاورید که برای شما خیر است.

و می‌فرماید:

«بَقِيَّتُ اللّٰهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنينَ» هود: ۸۶).

یعنی: بقیة اللّٰه (وجود مقدس حضرت ولی عصر صاحب‌الزّمان﴿علیه السلام﴾ و انتظار فرجش) بهترین عمل برای شما است اگر بوجودش ایمان داشته باشید.

و می‌فرماید:

«وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلاً مِمَّنْ دَعٰا إِلَى اللّٰهِ وَ عَمِلَ صٰالِحاً» فصلت: ۳۳).

یعنی: و چه کسی بهتر است درگفتار ازکسی که مردم را بسوی خداوند متعال دعوت کند و خود عمل شایسته انجام دهد.

و می‌فرماید:

«قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالاً الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً» الكهف: ۱۰۳).

یعنی: أی رسول ما! بگو به مردم: آیا میخواهید آگاه سازم شما را بزیانکارترین مردم در عمل؟ آنهائی که عمرشان را در زندگی دنیا و بدست آوردن لذائذ و شهوت و شهرت و شکم تباه کنند، وگمان نمایند که کار خوبی می‌کنند.

۶۳۹- بهترین و بدترین أعمال از بیان أهل بیت وحی علیهم صلوات‌اللّٰه:

روایات صحیحهٔ وارده از أهل بیت وحی صلوات‌اللّٰه علیهم أجمعین در این باب بسیار است که بیان آنها در بحث اجمالی ما نگنجد، پس تنها بذکر چند روایت بسنده می‌کنیم:

۱- حضرت رسول أکرم«صلی الله علیه و آله» فرمود:

«أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ عِنْدَ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ ايمَانٌ لاٰ شَكَّ فِيهِ، وَ غَزْوٌ لاٰ غُلُولَ فِيهِ، وَ حَجٌّ مَبْرُورٌ ...».[۱]

یعنی: بهترین أعمال نزد خداوند عز و جل ایمانی است که تردید و شکی در آن نباشد، و جنگ با دشمن که گمراهی و خیانت و غشّ و حسادت در آن نباشد، و حجّ درست و مقبول خانهٔ کعبه.

۲- مرحوم کلینی درکتاب شریف «اصول کافی -کتاب الحجّة - باب فرض طاعة الأئمة «علیهم السلام» حدیث ۱۲» به أسنادش از محمدبن فضیل روایت کرده که گفت: از حضرت امام باقر«علیه السلام» پرسیدم از بهترین چیزی که بوسیلهٔ آن بندگان بخداوند عزّ و جلّ تقرّب می‌جویند؟ فرمود: بهترین چیزی که بندگان خداوند متعال بوسیلهٔ آن بخداوند عزّ و جلّ تقرّب جویند: طاعت خداوند متعال و طاعت رسولش«صلی الله علیه و آله» و طاعت اولی الأمر (أهل بیت وحی«علیهم السلام») است.

۳- مرحوم کلینی درکتاب شریف «اصول کافی -کتاب الایمان و الکفر - باب التفکر - حدیث ۳» از حضرت إمام صادق«علیه السلام» روایت کرده که فرمود:

«أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ إِدْمَانُ التَّفَكُّرِ فِي اللّٰهِ وَ فِي قُدْرَتِهِ».

یعنی: بهترین عبادت إدامهٔ تفکر دربارهٔ خداوند متعال (در علم و حکمت، و تدبیر و عظمت و جلال و جمال ...) و در قدرت او است.

۱- مدینة البلاغة: ج ۲ ص ۱۶۷).

۴- حضرت رسول أکرم«صلی الله علیه وآله» فرمود:

«إِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمالِ إِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: اَلصَّلاةُ وَ الْبِرُّ وَ الْجِهادُ».[۱]

یعنی: بتحقیق محبوبترین أعمال بسوی خداوند عزّ و جلّ: نماز و نیکی و جهاد در راه خداوند متعال است.

۵- مرحوم‌کلینی در کتاب‌شریف «اصول‌کافی - کتاب‌الدعاء - باب فضل‌الدعاء - حدیث ۸» به أسنادش از حضرت أمیرالمؤمنین عليّ«علیه السلام» روایت‌کرده که فرمود:

«أَحَبُّ الْأَعْمالِ إِلَى اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ فِي الْأَرْضِ الدُّعاءُ، وَ أَفْضَلُ الْعِبادَةِ اَلْعِفافُ».

یعنی: «محبوبترین أعمال بسوی خداوند عز و جل در زمین دعاء است، و بهترین عبادت پارسائی است».

ممکن است مقصود از عفاف و پارسایی: خودداری ازگدایی به در خانهٔ مردم و سئوال از دیگران، یا خودداری در شهوت و شکم و شهرت از حرام، و یا خودداری از مطلق حرام باشد.

۶- حضرت رسول أکرم«صلی الله علیه وآله» فرمود:

«ثَلاثَةٌ هُنَّ مِنْ أَفْضَلِ الْأَعْمالِ: مُجاهَدَةُ النَّفْسِ، وَ مُغالَبَةُ الْهَوىٰ، وَ الْإِعْراضُ عَنِ الدُّنْيا».[۲]

یعنی: سه چیز از برترین أعمال بشمار می‌رود: ۱- جهاد با نفس ۲- غلبه بر هواها و خواهشهای نفس ۳- إعراض و دوری از شهوات و متاع دنیا (که انسان بردهٔ دنیا و فدای لذات آن نگردد).

۷- حضرت رسول خدا«صلی الله علیه وآله» فرمود:

«أَفْضَلُ الْجِهادِ مَنْ جاهَدَ نَفْسَهُ الَّتي بَيْنَ جَنْبَيْهِ».

یعنی: برترین‌جهاد آن‌است که: انسان با نفسی که بین دو پهلوی اوست جهادکند.

در خبر آمده که: در مکه زنی فاجره بود، وگفت: من باید طاووس یمانی را از راه طاعت برگردانم و در معصیت کشم، و طاووس مردی نکو روی و خوش خُلق و خوش طبع بود، آن زن بر طاووس جلوه‌کرد و با وی سخن بر سبیل مزاح درگرفت، طاووس بدانست که مقصود وی چیست؟ گفت: آری صبر کن تا بفلان جایگه آیم، چون بدان جایگه رسیدند، طاووس گفت:

اگر تو را مقصودیست اینجا تواند بود، آن زن گفت: سبحان‌الله این چه جای

۱- مدینة البلاغة: ج ۲ ص ۴۵۱).

۲- مدینة البلاغة: ج ۲ ص ۴۸۴).

آن کار است! أنجمن گاه خلق، و مجمع نظارگیان! طاووس گفت:

«أَلَيْسَ اللّٰهُ يَرانا في كُلِّ مَكانٍ؟!».

أی زن تو از دیدارمردم شرم داری و از دیدارالله که به ما مینگرد شرم نداری؟!

«يَسْتَخْفُونَ مِنَ النّاسِ وَ لاٰ يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللّٰهِ وَ هُوَ مَعَهُمْ» النساء: ۱۰۸) آن سخن را در زن أثرافتاد، کمین عنایت بروگشادند، و توبه کرد و از جملهٔ نیکان گشت.

دل را أثـر روی تـو گُـل پـوش کـند جان را سخن خوب تو مدهوش کند

۸- حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ«عليه السلام» فرمود:

«أَفْضَلُ الْأَعْمالِ ما أَكْرَهْتَ نَفْسَكَ عَلَيْهِ».[۱]

یعنی: «بهترین کارهای شایسته آنستکه: تو نفس خود را به أنجام آن به اجبار واداری» چه‌اینکه پاداش هر عمل صالحی به أندازهٔ رنج أنجام آن داده می‌شود:

«حُفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكارِهِ».

۹- حضرت رسول أکرم«صلی الله علیه و آله» فرمود: «أَفْضَلُ الْأَعْمالِ أَحْمَزُها».

یعنی: بهترین أعمال صالحه دشوارترین آنها است.

۱۰- حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ«عليه السلام» فرمود:

«وَ ما أَعْمالُ الْبِرِّ كُلُّها وَ الْجِهادُ فِي سَبيلِ اللّٰهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ إِلاّ كَنَفْثَةٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ، وَ إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ لاٰ يُقَرِّبانِ مِنْ أَجَلٍ، وَ لاٰ يَنْقُصانِ مِنْ رِزْقٍ، وَ أَفْضَلُ مِنْ ذٰلِكَ كُلِّهِ كَلِمَةُ عَدْلٍ عِنْدَ إِمامٍ جائِرٍ».[۲]

یعنی: و همهٔ أعمال نیکو، و جهاد در راه خداوند متعال در مقایسه با أمر به معروف و نهی از منکر چیزی نیست مگر همآنند آب دهنی که در دریـای پـهناور ریخته شود (چه اینکه قوام دین مبین اسلام به أمر به معروف و نهی از منکر است) و أمر به معروف و نهی از منکر نه أجل انسان را نزدیک می‌کند، و نه روزی انسان راکم می‌گرداند (زیرا أجل انسان بموقع خود می‌رسد، و روزی هم با أمر به معروف و نهی از منکر کم نمی‌شود، پس هرکه این عمل واجب قطعی بزرگ که قوام دین و سرمایهٔ همهٔ نیکبختیها و سعادت فرد و کمال جامعه به اوست را از ترس جان یا از بیم کم شدن روزی بر أثر خشم مردم از دست بدهد، أندیشه‌اش بسیار نادرست بـوده و

۱- نهج البلاغة: بخش حکمتها و مواعظ إمام«عليه السلام» رقم ۲۴۱ ص ۱۱۹۶).

۲- نهج البلاغة:بخش حکمتها و مواعظ إمام «عليه السلام»: رقم: ۳۶۶ ص ۱۲۶۳).

فکری منحط دارد) و برتر از همۀ اینها (جهاد در راه خدا و أمر به معروف و نهی از منکر) گفتن سخن حق و درست نزد رهبر و فرمانروای ستمگر است (زیرا کسی که با سخن حق و درست فرمانروا و پیشوای ستمگر و رهبر مستبدی را از ظلم و ستم باز و به خیر و نیکی وا دارد جامعه را اصلاح کرده که «اَلنّاسُ عَلیٰ دینِ مُلُوکِهِمْ» و اگر هم نپذیرد اتمام حجت بر یک رهبر ستمگر، اتمام حجّت بر کلّ جامعه است.

و حضرت أمیرمؤمنان عليّ﴿؛﴾ فرمود: «وَ إِنَّمَا النّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَ الدُّنْيا إِلاّ مَنْ عَصَمَ اللّٰهُ».(۱)

مثنوی می‌گوید:

خـوی شـاهان در رعـیت جـا کـند ... چـرخ أخـضر خـاک را خـضرا کـند

شه چو حوضی دان حَشَم چون لوله‌ها ... آب از لوله رود در کـــوله هـــا

چونکه آب جمله از حوضی است پاک ... هـر یکـی آبـی دهـد خـوش ذوقـناک

ور در آن حوض آب شور است و پلید ... هـــر یکـــی لوله هـــمان آرد پـدید

آب روح شـــاه اگـــر شـیرین بـود ... جـمله جـوها پـر ز آب خـوش بـود

کـه رعـیت دیـن شـه دارنـد و بس ... ایـن چـنین فـرمود سـلطان عـبس

بـــندگان دارنـــد لابُـــد خـــوی او ... مشکـــهاشان پـــر ز آب جـــوی او

آن رســـول حـــق قـلا وو ز سـلوک ... گـفت: النّاسُ عَلیٰ دیـنِ الْـمُلُوکِ

۱۱- حضرت رسول أکرم﴿؛﴾ فرمود:

«خَيْرُ أَعْمالِكُمْ ما أَصْلَحْتُمْ بِهِ الْمَعادَ، وَ خَيْرُ الْعَمَلِ أَدْوَمُهُ وَ إِنْ قَلَّ».(۲)

یعنی: «بهترین أعمال شما آن عملی است که با آن به اصلاح معاد و آخرتتان بپردازید، و بهترین عمل آنستکه: پیوسته و إدامه داشته باشد و اگرچه کم باشد».

۱۲- مرحوم کلینی در کتاب شریف «اصول کافی - کتاب الایمان و الکفر - باب الاخلاص - حدیث ۴» به أسنادش از سفیان بن عیینة روایت کرده است که حضرت إمام صادق﴿؛﴾ دربارۀ فرمودۀ خداوند عزوجلّ:

«لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً» الملك: ۲) فرمود:

۱-نهج البلاغة: بخش سخنان إمام ﴿؛﴾ رقم ۲۰۱ ص ۶۶۶).

۲- مدينة البلاغة: ج ۲ ص ۴۹۶).

«لَيسَ يَعْني أَكْثَرَكُمْ عَمَلاً، وَ لٰكِنْ أَصْوَبُكُمْ عَمَلاً، وَ إِنَّمَا الْإِصٰابَةُ خَشْيَةُ اللّٰهِ وَالنِّيَّةُ الصّٰادِقَةُ وَ الْحَسَنَةُ ثُمَّ قٰالَ: الْإِبْقٰاءُ عَلَى الْعَمَلِ حَتّٰى يَخْلُصَ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ، وَ الْعَمَلُ الْخٰالِصُ: الَّذي لٰا تُريدُ أَنْ يَحْمَدَكَ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلاَّ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ، وَالنِّيَّةُ أَفْضَلُ مِنَ الْعَمَلِ، أَلٰا وَ إِنَّ النِّيَّةَ هِيَ الْعَمَلُ، ثُمَّ تَلٰا قَوْلَهُ عَزَّوَجَلَّ: «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلىٰ شٰاكِلَتِهِ» الاسراء: ۸۴) یعنی عَلىٰ نِيَّتِهِ».

یعنی: مقصود از کردار بهتر، کردار بیشتر نیست، بلکه غرض کردار درست‌تر است، و جز این نیست که درستی کردار همان ترس از خداوند متعال و نیت پاک و درست و نیک است، سپس فرمود: کرداری را تا به آخر پاک و با إخلاص نگهداشتن از خود آن کردار سخت‌تر است، کردار پاک آنستکه مقصودت از آن ستایش أحدی جز خداوند عز و جل نباشد، نیت بهتر است از کردار، آگاه باشید! و بتحقیق نیّت همان کردار آدمی است سپس فرمودهٔ خداوند عز و جل: «**قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلىٰ شٰاكِلَتِهِ**» را تلاوت فرمود: أی رسول ما بگو: هرکس عمل می‌کند بر آهنگ خود، یعنی بر نیّت خود.

غرض از نیّت درست اینستکه: دل بطاعت دهد، و هر عملی را تنها جهت رضای خداوند متعال أنجام دهد، نه آنکه نظر دیگران را ضمیمه بدارد و یا بحسب عادت بدون جلب رضای خداوند متعال و نه جلب نظر دیگران.

۱۳- مرحوم کلینی در همین کتاب (باب الرياء حديث ۱۶) از حضرت إمام باقر﴿عليه‌السلام﴾ روایت کرده که فرمود:

«اَلْإِبْقٰاءُ عَلَى الْعَمَلِ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ، قٰالَ: وَ مَا الْإِبْقٰاءُ عَلَى الْعَمَلِ؟ قٰالَ: يَصِلُ الرَّجُلُ بِصِلَةٍ وَ يُنْفِقُ نَفَقَةً لِلّٰهِ وَحْدَهُ لٰا شَرِيكَ لَهُ، فَكَتَبَ لَهُ سِرّاً ثُمَّ يُذَكِّرُهٰا فَتُمْحىٰ فَتُكْتَبُ لَهُ عَلٰانِيَةً، ثُمَّ يُذَكِّرُهٰا فتُمْحىٰ وَ تُكْتَبُ لَهُ رِيٰاءً».

یعنی: نگهداری از کارخیر ازخود کارخیر سخت‌تراست، راوی‌گفت: نگهداری از عمل چیست؟ حضرت‌إمام﴿عليه‌السلام﴾ فرمود: مردی صلهٔ رحم انجام‌می‌دهد، و در راه خداوندی که شریک‌ندارد انفاق می‌کند، پس در نهانی ثواب کارخیرش نوشته می‌شود، سپس آنرا به رخ می‌کشد و إظهارمی‌کند، پس از دفترکار خیر نهانی محو و در دفترکار خیر عیانی نوشته‌می‌شود، و باز آنرا یادآوری و ابراز می‌کند، پس آن نوشتهٔ دفتر عیانی محو و به یک عمل ریایی تبدیل شده و نوشته می‌شود.

درس یکصد و بیست و پنجم:

۶۴۰- دنیا ظرف عمل، و آخرت دار حساب:

خداوند متعال دنیا را همچون مسکن برای انسان: «ساکن» و انسان را برای سکون و آرامش در مسکن آفریده است، این سکون و آرامش برای ساکن در مسکن حاصل نمی‌گردد مگر از طریق شناخت و معرفت ساکن به عظمت نفس خویش که چنین مسکنی با تمام أبزار و وسایل برای چنین هدفی: (آرامش ساکن در مسکن) بنا گردیده، و این شناخت نفس ساکن مقدمه‌ای است برای شناخت بانی مسکن، و معرفت بخالق ساکن، و این هدف بدست نمی‌آید مگر با عمل بدستورات و فرامین بانی مسکن، و خالق ساکن.

أبر و باد و مَه و خورشید و فلک در کارند   تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری
همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار   شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

بعبارت دیگر: خداوند سبحان، انسان را مختار و مستعدّ برای نیل بکمال و سعادت آفرید، وکمال و سعادت حاصل نمی‌گردد مگر با دو شَهپر ایمان و عمل صالح، از اینرو دنیا را همچون مدرسه‌ای جهت تحصیل ایمان وکسب عمل آفرید، و انسان را با دو برهان و حجّت: درونی «عقل» و بیرونی «دین» که حضرت أمیرمؤمنان عليّ «عليه السلام» فرمود:

«اَلْعَقْلُ شَرْعٌ مِنْ داخِلٍ وَ الشَّرْعُ عَقْلٌ مِنْ خارِجٍ».در تحقق و فعلیت بخشیدن استعدادکه جز با سعی وکوشش در تحصیل ایمان و عمل صالح در این ظرف میسّر نیست راهنمایی فرمود.

پس دنیا ظرف آزمون و امتحان، و محل تحصیل ایمان وکسب عمل برای انسان مختار و مستعدیست که می‌تواند با دو بال ایمان و عمل صالح به أوج کمال و سعادت پرواز کند و یا با جهل وکفر و طغیان به حضیض انحطاط و شقاوت سقوط نماید.

خداوند متعال می‌فرماید:

«إِنّا جَعَلْنا ما عَلَى الْأَرْضِ زينَةً لَها لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً - إِنَّ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ إِنّا لا نُضيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلاً». الکهف: ۷ و ۳۰).

یعنی: ما آنچه در زمین جلوه گر است زینت و آرایش ملک زمین قرار دادیم تا مردم را به آن بیازمائیم که کدام یک از آنها در طاعت خداوند متعال عملشان نیکوتر خواهد بود - بتحقیق آنانکه ایمان بخداوند سبحان آورده و أعمال صالحه أنجام داده‌اند، همانا ما هم پاداش نیکوکاران را ضایع نخواهیم کرد.

و بسبب ایمان که نمود و ثمرۀ آن أعمال صالحه است، علم و دانایی گسترش پیدا می‌کند و انسان به سعادت و هدف عالی می‌رسد، زیرا علم بی‌ایمان و عمل نه تنها انسان را به کمال نمی‌رساند که موجب انحطاط و فساد جامعه نیز می‌شود.

حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ﴿ع﴾ می‌فرماید:

«وَ بِالْإيمانِ يُعْمَرُ الْعِلْمُ، وَ بِالْعِلْمِ يُرْهَبُ الْمَوْتُ وَ بِالْمَوْتِ تُخْتَمُ الدُّنْيا، وَ بِالدُّنْيا تُحْرَزُ الْآخِرَةُ، وَ بِالْقِيامَةِ تُزْلَفُ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقينَ وَ تُبْرَزُ الْجَحيمُ لِلْغاوينَ، وَ إِنَّ الْخَلْقَ لا مَقْصَرَ لَهُمْ عَنِ الْقِيامَةِ مُرْقِلينَ في مِضْمارِها إِلَى الْغايَةِ الْقُصْوىٰ».(۱)

یعنی: و بسبب ایمان (که ثمرۀ آن أعمال صالحه است) علم آباد می‌گردد (و صاحب آن به خیر و سعادت وکمال انسانی می‌رسد) و بسبب علم از مرگ میترسد (زیرا علم بمبدأ و معاد مستلزم یاد آوری از مرگ که موجب ترس از آن که سبب کردار وگفتار نیکوکه باعث سعادت انسان می‌گردد، بخلاف جاهل غافل از مرگ که تمام همّش دنیا است و از سعادت برای همیشه محروم میماند).

و با مرگ، دنیا به پایان می‌رسد (زیرا قبر آخرین منزل دنیا و نخستین منزل آخرت است) و بوسیلۀ دنیا (سعادت جاوید در) آخرت بدست می‌آید (زیرا دنیا ظرف کمال است که در آن می‌توان برای آخرت توشه‌ای بدست آورد) و بسبب قیامت بهشت بپرهیزکاران نزدیک، و برای آنان آماده می‌شود و دوزخ برای گمراهان و هواپرستان آشکار و آنان وارد آن میگردند، و بتحقیق بندگان را از قیامت جای رهائی نیست (که همه باید در آن وارد شوند) در حالی که همه در آن میدان، شتاب کننده هستند بسوی آخرین منزل خود (البته أهل کمال بسوی بهشت، و أهل انحطاط بسوی دوزخ).

خداوند متعال انسان را بعلم و عمل که ثمرۀ ایمانند و موجب کمال و سعادت انسانی، أمرکرده و دعوت نمود:

«الَّذي خَلَقَ سَبْعَ سَمٰواتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ وَ أَنَّ اللّٰهَ قَدْ أَحاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْماً» الطلاق: ۱۱-۱۲).

۱- نهج البلاغة: بخش سخنان إمام﴿ع﴾ رقم ۱۵۵ ص ۴۸۸).

«وَ اعْمَلُوا صٰالِحاً إِنّي بِمٰا تَعْمَلُونَ بَصيرٌ» سبأ: ۱۱).

و از کفر و جهل و طغیان که باعث انحطاط و سقوط انسان از انسانیت می‌گردد نهی فرموده است:

«إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الايمٰانِ فَتَكْفُرُونَ - ذٰلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذٰا دُعِيَ اللّٰهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُم» غافر: ۱۰-۱۲).

«وَ لاٰ تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ بَصيرٌ» هود: ۱۱۲).

۶۴۱- دو گروه صالح و طالح یکسان نیستند:

دو گروه مؤمنان صالحین، و کافران طالحین - همآنند دو گروه از شاگردان مدرسه: مقبولین و مردودین - از أهل کمال و سعادت، و أهل انحطاط و شقاوت هرگز یکسان نیستند.

خداوند متعال می‌فرماید:

«اَمْ حَسِبَ الَّذينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئٰاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ سَوٰآءً مَحْيٰاهُمْ وَ مَمٰاتُهُمْ سٰآءَ مٰا يَحْكُمُونَ» الجاثية: ۲۱).

«أَمْ نَجْعَلُ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ كَالْمُفْسِدينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقينَ كَالْفُجّٰارِ» ص: ۲۸).

و حال آنکه خداوند متعال ناظر و شاهد و عالم و آگاه بأعمال نیک و بد، و صالح و فاسد و ایمان وکفر و ... انسان می‌باشد: «وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مٰا كُنْتُمْ وَ اللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ بَصيرٌ» الحدید: ۴).

جهان دیگری غیر از این جهان برای محاسبه و جزای أعمال قلبی و لسانی و جوارحی می‌باشد:

«يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَ السَّمٰوٰاتُ وَ بَرَزُوا لِلّٰهِ الْوٰاحِدِ الْقَهّٰارِ - لِيَجْزِيَ اللّٰهُ كُلَّ نَفْسٍ مٰا كَسَبَتْ إِنَّ اللّٰهَ سَريعُ الْحِسٰابِ» ابراهیم: ۴۸-۵۱).

«وَ إِنْ تُبْدُوا مٰا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحٰاسِبْكُمْ بِهِ اللّٰهُ» البقرة: ۲۸۴).

بازگشت همه در آن عالَم بسوی خداوند متعال و حسابشان با او است:

«إِنَّ إِلَيْنٰا إِيٰابَهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنٰا حِسٰابَهُمْ» الغاشية: ۲۵-۲۶).

و آن عالَم آخرت برای حساب و جزاء و نمره دادن کمال و بهره‌گیری از ایمان و علم و أعمال صالحه، و نمره دادن انحطاط و مجازات از کفر و جهل و طغیان و أعمال فاسده است، و در آن عالَم بر أحدی کمترین ظلمی نمی‌شود: «فَالْيَوْمَ لاٰ تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَ لاٰ تُجْزَوْنَ إِلاّٰ مٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» یس: ۵۴).

در عین اینکه خداوند متعال عالم بأعمال بندگان است، و ملائکه گواه، و تمام أعضاء انسان از چشم وگوش و دست و پا و پوست بدن شهادت بر أعمال می‌دهند، ترازوی عدل إلهی برای سنجش أعمال نیز بر پا می‌گردد:

«اَلْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلىٰ أَفْوٰاهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنٰا أَيْديهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمٰا كٰانُوا يَكْسِبُونَ» یس: ۶۵).

«حَتّىٰ إِذٰا مٰا جٰاؤُهٰا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصٰارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِمٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ» فصلت: ۲۰).

«وَ نَضَعُ الْمَوٰازينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيٰامَةِ فَلاٰ تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَ إِنْ كٰانَ مِثْقٰالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنٰا بِهٰا وَ كَفىٰ بِنٰا حٰاسِبينَ» الأنبیاء: ۴۷).

۶۴۲- در دنیا گامی برای آخرتتان بردارید:

حضرت مولی‌الموحّدین امام‌المتّقین أمیرالمؤمنین علیّ«ع» در تشویق مردم جهت برداشتن گام درست در دنیا برای آخرتشان می‌فرماید:

«إِعْمَلُوا رَحِمَكُمُ اللّٰهُ عَلىٰ أَعْلاٰمٍ بَيِّنَةٍ، فَالطَّريقُ نَهْجٌ يَدْعُوا إِلىٰ دٰارِالسَّلاٰمِ، وَ أَنْتُمْ فِي دٰارِ مُسْتَعْتَبٍ عَلىٰ مَهَلٍ وَ فَرٰاغٍ، وَ الصُّحُفُ مَنْشُورَةٌ، وَ الْأَقْلاٰمُ جٰارِيَةٌ، وَ الْأَبْدٰانُ صَحيحَةٌ، وَ الْأَلْسُنُ مُطْلَقَةٌ، وَ التَّوْبَةُ مَسْمُوعَةٌ وَ الْأَعْمٰالُ مَقْبُولَةٌ».[۱]

یعنی: (بندگان خدا) خداوند متعال شما را رحمت کند، عمل کنید بر (رویّهٔ) نشانه‌های آشکار (أئمهٔ دین«ع» زیرا تنها آنها نشانه و چراغ هدایت و کمال انسانی می‌باشند برای مردم در تاریکیهای کفر و ضلالت و طغیان و جهالت) پس راه دین روشن و هویدا است که شما را بدارالسلام (بهشت جاودانی) دعوت می‌کند: «وَ اللّٰهُ يَدْعُوا إِلىٰ دٰارِ السَّلاٰمِ» یونس: ۲۵).

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۹۳ ص ۲۸۱).

و شما در سرائی هستید که رضاء و خشنودی خداوند متعال را با ایمان و عمل صالح از روی فراغت میتوان بدست آورد (پس تا در این دنیا زندگی میکنید گامی برای آخرت خود بردارید که سخت در آنجا بدان نیازمندید) و شما در جائی می‌باشید که نامه‌های أعمال باز است (هنوز بسته نشده مُهر بر آن نخورده) و قلمهای نویسندگان کردار وگفتارتان برای ضبط آنها درکار و بدنها صحیح و سالم و زبانها گویا است، و توبه و بازگشت ازکردار و رفتار وگفتار زشت پذیرفته می‌شود، و کردار و گفتار و رفتار نیک قبول می‌شود (پس فرصت را غنیمت شمارید و گامی مثبت در جهت آخرت خود بردارید).

و حضرت أمیرمؤمنان عليّ«عليه السلام» فرمود:

«وَ إِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَ لاٰ حِسٰابَ، وَ غَداً حِسٰابٌ وَ لاٰ عَمَلَ».(۱)

یعنی: و بتحقیق که دنیا روز عمل وکار وکوشش و تحصیل کمال است و حساب و بازخواستی ندارد، و فردا (روز قیامت) روز حساب و بازخواست است و موقع عمل وکار و تحصیل کمال نیست (پس دنیا ظرف تحصیل ایمان وکسب علم و عمل و آخرت دار حساب و جزاء است همآنند مدرسه‌ای که مدتی در آن درس خوانده می‌شود، و روزی هم امتحان و نمره داده می‌شود، درس خوانده‌ها قبول و ناخوانده‌ها مردود میگردند).

و حضرت أمیرمؤمنان عليّ«عليه السلام» فرمود:

«وَ إِنَّمٰا الدُّنْيٰا مُنْتَهىٰ بَصَرِ الْأَعْمىٰ، لاٰ يُبْصِرُ مِمّٰا وَرٰاءَهٰا شَيْئاً، وَ الْبَصيرُ يَنْفُذُهٰا بَصَرُهُ وَ يَعْلَمُ أَنَّ الدّٰارَ وَرٰاءَهٰا، فَالْبَصيرُ مِنْهٰا شٰاخِصٌ، وَ الْأَعْمىٰ إِلَيْهٰا شٰاخِصٌ، وَ الْبَصْيرُ مِنْهٰا مُتَزَوِّدٌ، وَ الْأَعْمىٰ لَهٰا مُتَزَوِّدٌ».(۲)

یعنی: و جز این نیست که دنیا منتهی حدّ بینائی کور دل است، کور دلی که نمی‌بیند آنچه راکه در پی آنست (غفلت از آخرت که پس از دنیا است دارد) و حال آنکه انسان بیدار دل، چشم دلش را بدرستی بازکرده، و عالَم آخرت را با دیدهٔ دل می‌بیند، و میداند که پس از دنیا سرای دیگری هست، پس بینا با نظر أفکندن بعالَم آخرت و محاسبه و جزاء، از متاع دنیاکه او را از سیر و سفر به آخرت باز می‌دارد؛ دوری میجوید و بلذات و شهوات فانی دنیا دل نمی‌بندد، و حال آنکه کور دل تمام همّ و توجهش بمتاع فانی دنیا است آنچنان‌که او را از مرگ و عالم برزخ و روز قیامت و محاسبه و جزاء أعمال غافل می‌سازد.

۱- نهج‌البلاغة: خطبهٔ ۴۲ ص ۱۲۸).

۲- نهج‌البلاغة: خطبهٔ ۱۳۳ ص ۴۱۳).

بیدار دل که میداند دنیا جای ماندن نیست، و سفر طولانی آخرت را در پیش دارد، از دنیا توشه‌ای برای سفر آخرت خود بر می‌دارد (با دو شهپر ایمان و عمل صالح، باتقوی و پرهیزکاری و با معرفت و علم بسوی آخرت پرواز می‌کند) و کور دل چون دنیا را جای همیشگی خود تصوّر می‌کند، از تهیهٔ توشهٔ آخرت غفلت می‌کند، با دو بال شکستهٔ کفر و طغیان و روی سیاه با نهیب و إجبار بسوی آخرت می‌رود).

همآنند شاگردان یک مدرسه که دسته‌ای در زمان تحصیل، بفکر پایان تحصیل و روز امتحان و گرفتن جائزه با نمرهٔ بالا هستند، و با سعی و کوشش فراوان بهدف بناء مدرسه آگاه، و بحکمت تشکیل جلسهٔ درس و تدریس ... می‌رسند، و گروهی با تنبلی و ولگردی و بازی بیش از حدّ لازم، و از دست دادن تمام وقت و فرصت، و غفلت از روز پایان تحصیل و روز امتحان، و از جائزه، و غفلت از هدف از بناء مدرسه و تدریس مردود میگردند، چه اینکه آنها ولگردی را جدّی و درس و جائزه و مردودی را بشوخی گرفته‌اند.

۶۴۳- چه کسانی دنیا را جدّی و آخرت را بشوخی گرفتند؟

حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ «عليه السلام» فرمود:

«فَإِنَّهُ وَاللّٰه اَلْجِدُّ لَا اللَّعِبُ، وَالْحَقُّ لَا الْكَذِبُ، وَ مَا هُوَ إِلاَّ الْمَوْتُ، قَدْ أَسْمَعَ دَاعِيهِ وَ أَعْجَلَ حَادِيهِ، فَلَا يَغُرَّنَّكَ سَوَادُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِكَ، فَقَدْ رَأَيْتَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ مِمَّنْ جَمَعَ الْمَالَ وَ حَذِرَ الْإِقْلَالَ، وَ أَمِنَ الْعَوَاقِبَ- طُولَ أَمَلٍ وَاسْتِبْعَادَ أَجَلٍ- كَيْفَ نَزَلَ بِهِ الْمَوْتُ فَأَزْعَجَهُ عَنْ وَطَنِهِ، وَأَخَذَهُ مِنْ مَأْمَنِهِ، مَحْمُولاً عَلَىٰ أَعْوَادِ الْمَنَايَا يَتَعَاطَىٰ بِهِ الرِّجَالُ الرِّجَالَ، حَمْلاً عَلَى الْمَنَاكِبِ وَ إِمْسَاكاً بِالْأَنَامِلِ.

أَمَا رَأَيْتُمُ الَّذِينَ يَأْمُلُونَ بَعِيداً، وَيَبْنُونَ مَشِيداً، وَ يَجْمَعُونَ كَثِيراً! كَيْفَ أَصْبَحَتْ بُيُوتُهُمْ قُبُوراً، وَ مَا جَمَعُوا بُوراً، وَ صَارَتْ أَمْوَالُهُمْ لِلْوَارِثِينَ، وَأَزْوَاجُهُمْ لِقَومٍ آخَرِينَ، لَا فِي حَسَنَةٍ يَزِيدُونَ، وَ لَا مِنْ سَيِّئَةٍ يَسْتَعْتِبُونَ!

فَمَنْ أَشْعَرَ التَّقْوَىٰ قَلْبَهُ بَرَّزَ مَهَلُهُ، وَ فَازَ عَمَلُهُ. فَاهْتَبِلُوا هَبَلَهَا، وَاعْمَلُوا لِلْجَنَّةِ عَمَلَهَا: فَإِنَّ الدُّنْيَا لَمْ تُخْلَقْ لَكُمْ دَارَ مُقَامٍ، بَلْ خُلِقَتْ لَكُمْ مَجَازاً لِتَزَوَّدُوا مِنْهَا الْأَعْمَالَ إِلَىٰ دَارِ الْقَرَارِ، فَكُونُوا مِنْهَا عَلَىٰ أَوْفَازٍ، وَ قَرِّبُوا الظُّهُورَ لِلزِّيَالِ».[1]

۱- نهج‌البلاغه: خطبهٔ ۱۳۲ ص ۴۰۹ - ۴۱۰).

یعنی: پس به راستی سوگند بخداوند متعال مطلب بسیار مهمّی است، حقیقت است و درست نه بازی و شوخی، و راست است نه دروغ، و نیست این مطلب مهمّ جدی و نه شوخی مگر مرگ که هرکه را خواند، شنوانید، و هرکه را راند با شتاب است (صدایش بگوش هرکه صدایش زده رسید، و هرکه راکه خواست ببرد بسرعت برد).

پس ای انسان در هر عصر و زمان و مکان، جمعیت و بسیاری مردم (و ثروت و ریاست و شهرت و زخارف و زرق و برق آنها) تو را نفریبد، چه اینکه تو دیدی کسی راکه پیش از تو بوده و دارائی و ثروت و متاع دنیای زیادی راگرد آورده، و از فقر و تهیدستی دوری میجسته، و با داشتن آرزوهای دراز از عواقب کارش مطمئن بوده، و بسر رسیدن و پایان عمرش را بعید میدانسته، چگونه مرگ گریبان او را گرفته، و او را از وطنش ربوده، و از آسایشگاهش خارج نموده، و بر چوبهای مرگ (تابوت) نشانده، و مردم او را دست بدست روی دوشهاشان نهاده و دامن تابوت را با انگشتانشان گرفته و بسوی گورستان میبردند.

أی مردم دنیا! آیا ندیده‌اید شماکسانی را (که دنیا را جدّی گرفته و آخرت را شوخی پنداشتند چه) آرزوهای فراوانی داشته و قصرها وکاخها و بناهای محکم و استوار می‌ساختند (که گویا برای همیشه می‌خواهند در آن به مانند) و دارائی و ثروت بسیار (از حلال و حرام جمع می‌کردند) چگونه بسر بردند؟ در خانه‌های گور (آرامگاه ناآرامی، و ندامتگاه همیشگی) و آنچه گرد آوردند تباه و أموالشان نصیب ارث برنده‌ها شد، و زنهاشان در آغوش دیگران در آمدند.

آنها در جایی (گوری) قرار گرفتند که در آنجا هرگز نمی‌توانند بکار نیک و تحصیل معرفت و ایمان و علم و عمل، و به عبادت وکسب مال ... بیفزایند، و نه از بدی (کفر و طغیان و ظلم و عصیان) معذرت خواسته، رضا و خشنودی طلب کنند. (چه اینکه پس از مرگ توبه و بازگشت پذیرفته نیست)، و نه ایمان و عمل صالح امکان‌پذیر است.

خداوند متعال می‌فرماید: «**فَيَوْمَئِذٍ لاٰ يَنْفَعُ الَّذينَ ظَلَمُوا مَعْذِرَتُهُمْ وَ لاٰ هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ**» الروم: ۵۷).

پس (تنهاکسی که دنیا را شوخی و آخرت را جدّی گرفته) تقوی و پرهیزکاری را شعار قلبش قرار داد، او در خیر و نیکی (در ایمان و عمل صالح) از دیگران سبقت و پیشی گرفته، وکردارش رستگار گردیده است.

پس أی مردم دنیا! غنیمت شمارید بهره‌های تقوی و پرهیزکاری را، و بکوشید در تحصیل معرفت به آفریدگار جهان و ایمان و عمل صالح و تقوی و پارسائی برای بهشت، کاری که نعمتهای بهشت را نصیبتان سازد، زیرا دنیا برای إقامت و باقی ماندن شما آفریده نشده است، بلکه (همچون مسکن برای ساکن جهت آرامش و سکونت چند روزی) گذرگاه است تا از آن برای آخرت توشه بردارید (همآنند مدرسه که در زمان تحصیلی، کسب علم و کمال کنید).

أعمال را برای قرارگاه همیشگی (آخرت) ذخیره کنید، پس برای کوچ کردن از دنیا، و سفر بسوی آخرت شتاب کننده باشید، که سستی در آن موجب غفلت و باز ماندن از مقصد است، و برای مفارقت از دنیا و سفر بسوی آخرت، همواره مرکبهای خود را آماده نگهدارید، تا در وقت ندای کوچ کردن تهی دست، أفسرده خاطر، خود را گم نکرده، شرمنده نباشید».

دنیا همآنند مدرسه‌ایست که برای کسب علم و کمال در مدتی معین بنا شده است نه برای همیشه زیستن در آن، پس نباید دنیا را مذمت کرد، بلکه باید کسی را مذمت کرد که بخواهد برای همیشه در آن زندگی کند و آن هم إمکان ندارد.

۶۴۴- دنیا نه إمکان بقاء دارد و نه شایستهٔ بقاء است:

بسیار واضح و روشن است که دنیا نه إمکان بقاء برای انسان دارد و نه شایستهٔ بقاء است، زیرا اگر امکان بقاء میداشت فرعونها، نمرودها، قارونها، شدّادها و سلاطین و فرمانروایان و بزرگترین ثروتمندان دنیا آنرا رها نمی‌کردند، حتی بقیمت تمام حکومت و ثروت خود حاضر بترک آن نبوده‌اند، و جباران و گردنکشان برای زندگی یک روز بیشتر در این دنیا حاضر بودند تمام ملت و مملکت را فداء کنند و میگفتند: وقتی ما نباشیم دیگران هم نباشند، چه اینکه بودن ما بهتر از بودن دیگران است.

و أما شایستهٔ بقاء نیست زیرا اگر شایستهٔ بقاء بود باید شایسته‌ترین انسان در نظام آفرینش یعنی حضرت محمد مصطفی«ﷺ» و أهل بیت طاهرینش و رسولان و پیامبران إلهی صلوات‌الله علیهم أجمعین آنرا برای بقاء همیشگی خود انتخاب می‌کردند، دنیا مدرسهٔ انسان‌سازیست نه برای همیشه‌زیستن در آن، پس کسی نباید دنیا را مذمت کند، باید کسی را سرزنش نمود که قصد همیشه زیستن در آنرا دارد.

۶۴۵- دنیا را مذمت نکنید، خود را سرزنش کنید که قصد همیشه زیستن در آنرا دارید:

حضرت مولی‌الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ﴿علیه السلام﴾ به کسی که دنیا را مذمت می‌کرده، فرمود:

«أَيُّهَا الذّٰامُّ لِلدُّنْيا، الْمُغْتَرُّ بِغُرُورِها، الْمَخْدُوعُ بِأَباطِيلِها! أَتَغْتَرُّ بِالدُّنْيا ثُمَّ تَذُمُّها؟ أَنْتَ الْمُتَجَرِّمُ عَلَيْها، أَمْ هِيَ الْمُتَجَرِّمَةُ عَلَيْكَ؟ - وَ قَدْ مَثَّلَتْ لَكَ بِهِ الدُّنْيا نَفْسَكَ، وَ بِمَصْرَعِهِ مَصْرَعَكَ! إِنَّ الدُّنْيا دارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَها، وَ دارُ عافِيَةٍ لِمَنْ فَهِمَ عَنْها، وَ دارُ غِنيً لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْها، وَ دارُ مَوْعِظَةٍ لِمَنِ اتَّعَظَ بِها. مَسْجِدُ أَحِبّاءِ اللّٰهِ، وَ مُصَلّىٰ مَلائِكَةِ اللّٰهِ، وَ مَهْبِطُ وَحْيِ اللّٰهِ، وَ مَتْجَرُ أَوْلِياءِ اللّٰهِ، اكْتَسَبُوا فِيها الرَّحْمَةَ، وَ رَبِحُوا فِيهَا الْجَنَّةَ.

فَمَنْ ذا يَذُمُّها وَ قَدْآذَنَتْ بِبَيْنِها، وَ نادَتْ بِفِراقِها، وَ نَعَتْ نَفْسَها وَ أَهْلَها؛ فَمَثَّلَتْ لَهُمْ بِبَلائِهَاالْبَلاءَ، وَ شَوَّقَتْهُمْ بِسُرُورِها إِلَى السُّرُورِ؟ راحَتْ بِعافِيَةٍ، وَابْتَكَرَتْ بِفَجِيعَةٍ، تَرْغِيباً وَ تَرْهِيباً، وَ تَخْوِيفاً وَ تَحْذِيراً، فَذَمَّها رِجالٌ غَداةَالنَّدامَةِ، وَ حَمِدَها آخَرُونَ يَوْمَ‌الْقِيامَةِ، ذَكَّرَتْهُمُ الدُّنْيا فَتَذَكَّرُوا، وَ حَدَّثَتْهُمْ فَصَدَّقُوا، وَ وَعَظَتْهُمْ فَاتَّعَظُوا».(۱)

یعنی: أی نکوهش‌کنندهٔ دنیا که به نیرنگ او فریفته شده‌ای و به ناراستی‌هایش گول می‌خوری! آیا تو از یکسو مغرور بدنیا می‌گردی و از سوی دیگر آنرا نکوهش می‌کنی؟ تو بر آن جرم وگناه می‌نهی یا دنیا بر تو جرم می‌نهد؟ (تو او را ظرف گناه خود قرار داده‌ای نه او تو را، تو او را آلوده میکنی نه او تو را، دنیا ظرف عمل است میتوانی در آن عمل صالح انجام دهی) و بتحقیق دنیاکسی را (که هرچند کوشید تا از چنگال مرگ فرار کند نتوانست) برای تو سرمشق قرار داد و مرگ او را دلیل بر مرگ تو قرار داد (تا تو بدانی دنیا با تو آن خواهد کرد که با او کرد).

براستی دنیا (همآنند مدرسهٔ انسان ساز) سرای راستی است برای کسی که گفتارش را باور دارد، و سرای ایمنی از عذاب إلهی است برای کسی که فهمید و آنچه راکه خبر داد دریافت، و سرای توانگری است برای کسی که از آن با ایمان و عمل صالح توشه برای آخرت بردارد، و سرای پند و أندرز است برای کسی که از آن پند گیرد.

۱- نهج البلاغة: ص ۱۱۴۸).

دنیا محل عبادت و بندگی دوستان خداوند سبحان، و جای نمازگزاران (یا درود فرستادن و طلب آمرزش نمودن) فرشتگان، و محل فرود آمدن وحی و پیام آسمانی، و جای بازرگانی دوستان خداوند متعال است که در آن رحمت و فضل إلهی را بدست آورده و سودشان بهشت است، پس چه کسی دنیا را نکوهش می‌کند، در حالی که مردم را بدوری خود از آنها آگاه ساخت، و به جدائی خویش از آنها ندا داد، و خود و أهلش (مردم) را بفناء و نیست شدن خبر داد، پس برای مردم بگرفتاری خود، گرفتاری آخرت را نشان داد، و آنها را بشادی خویش، بشادی آخرت آرزومند گردانید.

شب می‌کند با تندرستی (که شخص بر أثر آن در آسایش و خوشی است) و بامداد کند در سختی و اندوه برای ترغیب و خواستاری (طاعت و کار آخرت) و ترس و بیم و بر حذر بودن (از معصیت و نافرمانی) پس در بامداد پشیمانی (رستاخیز که أعمال آشکار می‌گردد) گروهی از مردم (گناهکاران) دنیا را نکوهش کرده از آن در رنج و افسردگی می‌باشند، و دیگران (پرهیزکاران) روز قیامت دنیا را میستایند و از آن خوشنودند که دنیا، آخرت را یاد آوریشان کرد، و آنان هم آنرا بیاد آوردند، و آنها را خبر داد، و ایشان هم تصدیق نمودند، و آنانرا پند داد و آنها هم پذیرفتند، و بکمال انسانی و سعادت دنیا و آخرت رسیدند».

و حضرت رسول أکرم«صلّی الله علیه و آله» فرمود:

«لاٰ تَسُبُّوا الدُّنْيٰا، فَنِعْمَ مَطِيَّةُ الْمُؤْمِنِ، فَعَلَيْهٰا يَبْلُغُ الْخَيْرُ، وَ بِهٰا يَنْجُو مِنَ الشَّرِّ، إِنَّهُ إِذٰا قٰالَ الْعَبْدُ: لَعَنَ اللّٰهُ الدُّنْيٰا، قٰالَتِ الدُّنْيٰا: لَعَنَ اللّٰهُ أَعْصٰانٰا لِرَبِّهِ».(۱)

یعنی: أی مردم! دنیا را دشنام ندهید، زیرا دنیا نیکو مرکبی است برای مؤمن، که با آن بخیر می‌رسد، و بوسیلهٔ آن از شرّ نجات می‌یابد، بتحقیق هرگاه بنده‌ای بگوید: خداوند لعنت کند دنیا را، دنیا می‌گوید: خداوند لعنت کند آنکس را که در دنیا معصیت پروردگارش نمود.

۱- مدینة البلاغة: ج ۲ ص ۱۶).

درس یکصد و بیست و ششم:

۶۴۶- عمل صالح و ذخیرهٔ آخرت:

بدون تردید! نظر دین مبین اسلام در بدست آوردن انسان دنیا و متاع آنرا نظر کیفی است نه کمّی یعنی می‌گوید: چگونه باید بدست آورد نه چه أندازه و چه مقدار، و نمیگوید: نباید از نعمتهای گوناگون دنیا که برای انسان آفریده شده بهره گیرد:

«هُوَ الَّذي خَلَقَ لَكُمْ مٰا فِي الْأَرْضِ جَميعاً» البقرة: ۲۹).

«وَ سَخَّرَ لَكُمْ مٰا فِي السَّمٰوٰاتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ جَميعاً مِنْهُ إِنَّ في ذٰلِكَ لَآيٰاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» الجاثية: ۱۳).

«قُلْ مَنْ حَرَّمَ زينَةَ اللّٰهِ الَّتي أَخْرَجَ لِعِبٰادِهِ وَ الطَّيِّبٰاتِ مِنَ الرِّزْقِ» الأعراف: ۳۲) و دهها آیات دیگر از قرآن کریم.

بلکه می‌گوید: هرانسان می‌تواند در تمام‌أبعاد زندگی‌خود از مادی و معنوی و از کسب معرفت و تحصیل علم و بدست آوردن دنیا به أندازهٔ سعی و کوشش خود: «وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسٰانِ إِلاّٰ مٰا سَعىٰ» النجم: ۳۹) از نعمتهای‌مختلف دنیا از طریق مشروع بهره گیرد، و با ایمان و أنجام أعمال‌صالحه در أبعادگوناگون برای آخرت‌خویش ذخیره نماید.

و این در صورتی است که انسان هدف از زندگی در دنیا را کسب کمال و سعادت و نیل به رضوان‌اللّٰه‌تعالی بداند، و دنیا را برای خود (همچون مسکن برای ساکن) و خود را برای خداوند سبحان بخواهد، و دنیارا مزرعهٔ آخرت خویش قرار دهد.

آیات قرآن کریم و روایات صحیحهٔ وارده از أهل بیت وحی صلوات‌اللّٰه علیهم أجمعین در این باب بسیار است، و ما به بیان چند آیهٔ کریمه و روایت صحیحه تبرک می‌جوئیم:

أما آیات قرآن مجید:

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ ابْتَغِ فيمٰا آتٰاكَ اللّٰهُ الدّٰارَ الْآخِرَةَ وَ لاٰ تَنْسَ نَصيبَكَ مِنَ الدُّنْيٰا وَ أَحْسِنْ كَمٰا أَحْسَنَ اللّٰهُ إِلَيْكَ وَ لاٰ تَبْغِ الْفَسٰادَ فِي الْأَرْضِ - تِلْكَ الدّٰارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهٰا لِلَّذينَ لاٰ يُريدُونَ عُلُوّاً فِي الْأَرْضِ وَ لاٰ فَسٰاداً وَ الْعٰاقِبَةُ لِلْمُتَّقينَ» القصص: ۷۷ و ۸۳).

«مَنْ کٰانَ یُرِیدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَ مَنْ کٰانَ یُرِیدُ حَرْثَ الدُّنْیا نُؤْتِهِ مِنْهٰا وَ مٰا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصیبٍ» الشوری: ۲۰).

«إِنّٰا جَعَلْنٰا مٰا عَلَی الْأَرْضِ زینَةً لَهٰا لِنَبْلُوَهُمْ أَیُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً - اَلْمٰالُ وَ الْبَنُونُ زینَةُ الْحَیٰاةِ الدُّنْیا وَ الْبٰاقِیٰاتُ الصّٰالِحٰاتُ خَیْرٌ عِنْدَ رَبِّکَ ثَوٰاباً وَ خَیْرٌ أَمَلاً» الکهف: ۷و۴۶).

«وَ مَنْ أَرٰادَ الْآخِرَةَ وَ سَعیٰ لَهٰا سَعْیَهٰا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولٰئِکَ کٰانَ سَعْیُهُمْ مَشْکُوراً» الاسراء: ۱۹).

۶۴۷- خوش نامی و ذخیرهٔ آخرت:

حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ«علیه السلام» در فرمانش به مالک أشتر نخعی والی مصر فرمود:

«وَ إِنَّمٰا یُسْتَدَلُّ عَلَی الصّٰالِحینَ بِمٰا یُجْرِی اللّٰهُ لَهُمْ عَلیٰ أَلْسُنِ عِبٰادِهِ فَلْیَکُنْ أَحَبُّ الذَّخٰائِرِ إِلَیْکَ ذَخیرَةَ الْعَمَلِ الصّٰالِحِ، فَأَمْلِکْ هَوٰاکَ، وَ شُحَّ بِنَفْسِکَ عَمّٰا لاٰ یَحِلُّ لَکَ، فَإِنَّ الشُّحَّ بِالنَّفْسِ، اَلْإِنْصٰافُ مِنْهٰا فیمٰا أَحَبَّتْ أَوْ کَرِهَتْ ...».[1]

یعنی: و همانا به سخنانی که خداوند متعال به زبان بندگانش از نیک و بد جاری می‌سازد، می‌توان به نیکوکاران پی‌برده آنها را شناخت (که اگر از آنان نیکوئی بر زبانها جاری شد، مردم آنها را نیکوکار می‌شمارند، و به نیکی یادش می‌کنند ولو اینکه کافر باشند چون حاتم‌طایی و أنوشیروان عادل، و اگر بر سر زبانها به بدنامی یادشوند مردم آنها را بدکار می‌دانند و لعن و نفرینشان می‌کنند گرچه بظاهر مسلمان باشند، همچون معاویه و شمر و یزید ...) پس باید بهترین اندوخته‌های تو کردار شایسته باشد.

پس أی مالک بر هوای نفس و خواهش درونی خود مسلّط باش (با عقل، مهار نفس را بدست گیر و با دین کنترلش نما تا تو را به انحطاط و سقوط از انسانیت نکشاند) و بنفس خویش از آنچه برایت حلال و روانیست بخل بورز، چه اینکه بخل و مهار و کنترل نفس، عین عدل و انصاف و کمال و رستگاری است.

۱- نهج البلاغة: از نامه‌های إمام«علیه السلام» رقم ۵۳ ص ۹۹۲).

خداوند متعال می‌فرماید:

«فَاتَّقُوا اللّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَ أَطيعُوا وَ اَنْفِقُوا خَيْراً لِأَنْفُسِكُمْ وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَاُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» التغابن: ۱۶).

یعنی: پس تا بتوانید خدا ترس و پرهیزکار باشید، وگوش بسخن حق دهید، و حق را إطاعت کنید و از مال خود برای ذخیرهٔ آخرت خویش به تهیدستان کمک نمائید، وکسی که بخل نفسش را با عقل و دین مهار وکنترل کند، پس آنهایند رستگاران.

بخل بنفس (یعنی مهار وکنترل آن را) از آنچه او را خوش آید یا نا خوش سازد، عین عدل و انصاف وکمال و رستگاری است (بخل بنفس آنستکه گرد آنچه باید و روا باشد بگردی، گرچه نفس از آن کراهت داشته باشد، وگرد آنچه نباید و ناروا باشد نگردی گرچه نهایت میل نفس به آن باشد).

و حضرت أمیرمؤمنان عليّ ﴿عليه السلام﴾ فرمود:

«إِنَّ الْمٰالَ وَ الْبَنِينَ حَرْثُ الدُّنْيا، وَ الْعَمَلُ الصّٰالِحُ حَرْثُ الْآخِرَةِ، وَ قَدْ يَجْمَعُهُمَا اللّٰهُ لِأَقْوٰامٍ، فَاحْذَرُوا مِنَ اللّٰهِ مٰا حَذَّرَكُمْ مِنْ نَفْسِهِ، وَ اخْشَوْهُ خَشْيَةً لَيْسَتْ بِتَعْذِيرٍ، وَ اعْمَلُوا فِي غَيْرِ رِيٰآءٍ وَ لاٰ سُمْعَةٍ، فَإِنَّهُ مَنْ يَعْمَلْ لِغَيْرِ اللّٰهِ يَكِلْهُ اللّٰهُ لِمَنْ عَمِلَ لَهُ، نَسْئَلُ اللّٰهَ مَنٰازِلَ الشُّهَدٰآءِ وَ مُعٰايَشَةَ السُّعَدٰآءِ، وَ مُرٰافَقَةَ الْأَنْبِيٰآءِ - وَ لِسٰانُ الصِّدْقِ يَجْعَلُهُ اللّٰهُ لِلْمَرْءِ فِي النّٰاسِ خَيْرٌ لَهُ مِنَ الْمٰالِ يُوَرِّثُهُ غَيْرَهُ».[1]

یعنی: و بتحقیق مال و فرزندان کِشتگاه دنیا است که فانی میگردند، و عمل نیکو محصولی ازکشتگاه دنیا برای آخرت است که همیشه باقی میماند، وگاه باشد که خداوند متعال به گروهی از مردم هر دو را عطاء می‌فرماید (که هم از متاع دنیا و لذات آن از طریق مشروع بهره می‌برند، و هم از نعمتهای همیشگی آخرت برخوردار می‌شوند) پس أی مردم (به آنچه برای شما مقدّر شده راضی باشید، و معصیت و نافرمانی خداوند سبحان نکنید و) از عذاب إلهی که شما را به آن ترسانده بترسید، پس خوف آمیخته با امید از او داشته باشید که ترسیدن شما از روی عذر و بهانه و پوزش نابجا نباشد (همآنند ترسیدن خردمندان که می‌ترسند مبادا گرفتار خطاء و تقصیری شوند).

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۲۳ ص ۸۴).

و عمل را خالصانه تنها برای رضای خداوند متعال بدون قصد ریاء و خودنمائی و شهرت پرستی میان مردم بجای آورید زیرا کسی که برای غیر خدا کاری أنجام دهد، خداوند متعال پاداش او را به کسی که برای او آن کار را انجام داده واگذار می‌کند (تا مزد کارش را از او بخواهد) از خداوند متعال مقامات عالی شهداء، و حیات با سعادتمندان و همراهی با پیامبران إلهی را مسئلت مینمائیم.

حضرت مولی‌الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ«عليه السلام» که خود مظهر إخلاص بود (از علی آموز اخلاص عمل) بصورت مطلق و إشاره به سه گروه از کسانی یاد می‌کند، و مرتبه‌ها و درجات آنها را از خداوند متعال میطلبد که الگوی إخلاص و کمال و نیک نامی در تاریخ بشری بوده‌اند:

۱- مرتبۀ شهیدان که خود را فدای دین کرده و با خونهاشان نهال دین را آبیاری نمودند، و زندگی و حیات دنیوی را داده تا زندگی و حیات أبدی گرفتند، و در مسیر کمال مردند تا همیشه زنده به مانند.

۲- مرتبۀ أهل کمال و سعادت که با معرفت و ایمان و علم و عمل نام نیک از خود به یادگار گذاشته‌اند.

۳- مرافقت و همنشینی با پیامبران إلهی که با صبر و شکیبائی و استقامت و بردباری جوامع بشری را بسوی کمال و سعادت و هدف عالی رهنمون ساختند، و با کفر و طغیان و ظلم و استبداد به ستیز و مبارزه برخاستند.

سپس حضرت أمیرمؤمنان عليّ«عليه السلام» فرمود: و زبان راستین و نام نیکو که خداوند متعال بشخص (بواسطۀ عمل صالحش) در میان خلق عطاء می‌کند؛ بهتر است برای او از ثروت و دارائی که برای دیگری به ارث گذارد (چه اینکه زبان راستین و نام نیکو بر أثر عمل نیک باعث می‌شود که مردم همواره از او به نیکی یاد کنند و از خداوند متعال طلب آمرزش برای او نمایند که جمع مال برای وارث چه بسا موجب لعن و نفرین أبدی برای مورّث گردد).

این إبراهیم خلیل الرحمن«عليه السلام» پرچمدار توحید، و بانی کعبۀ إخلاص از پروردگارش میخواهد تا نام نیکی را بر أثر عمل صالح و خالصش در میان مردم جهان باقی گذارد تا الگوی عمل نیک برای همگان باشد:

«**رَبِّ هَبْ لي حُكْماً وَ أَلْحِقْني بِالصّالِحينَ وَ اجْعَلْ لي لِسانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرينَ وَ اجْعَلْني مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعيمِ**» الشعراء: ۸۳-۸۵).

و حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین علیّ «علیه السلام» فرمود:

«أَلاٰ وَ إِنَّ اللِّسانَ الصّالِحَ يَجْعَلُهُ اللّٰهُ تَعالىٰ لِلْمَرْءِ فِي النّاسِ خَيْرٌ لَهُ مِنَ الْمالِ يُوَرِّثُهُ مَنْ لاٰ يَحْمَدُهُ».(۱)

یعنی: أی مردم دنیا! بدانید و آگاه باشید بتحقیق نام نیکوئی که خداوند متعال بشخصی در میان مردم عطاء فرماید بهتر است از ثروت و دارائی که بمیراث میگذارد برای کسی که سپاسگزار او نباشد و از او یاد خیری ننماید.

۶۴۸- فرصت را در بدست آوردن ذخیرهٔ آخرت از دست ندهید:

حضرت رسول أکرم «صلی الله علیه و آله» فرمود:

«أَلاٰ وَ إِنَّ أَفْضَلَ النّاسِ عَبْدٌ عَرَفَ رَبَّهُ فَأَطاعَهُ، وَ عَرَفَ عَدُوَّهُ فَعَصاهُ، وَ عَرَفَ دارَ إِقامَتِهِ فَأَصْلَحَها، وَ عَرَفَ سُرْعَةَ رَحيلِهِ فَتَزَوَّدَ لَها؟ أَلاٰ وَ إِنَّ خَيْرَ الزّادِ ما صَحِبَهُ التَّقْوىٰ، وَ خَيْرُ الْعَمَلِ ما تَقَدَّمَتْهُ النِّيَّةُ، وَ أَعْلَى النّاسِ مَنْزِلَةً عِنْدَ اللّٰهِ أَخْوَفُهُمْ مِنْهُ».(۲)

یعنی: أی مردم آگاه باشید! بتحقیق برترین و با فضیلت‌ترین مردم آن بنده‌ای است که پروردگارش را شناخته، إطاعت نماید، و دشمنش را شناخته، معصیت و مخالفتش کند، و خانهٔ همیشگی آخرت خود را دانسته، با عمل نیک إصلاحش نماید، و سرعت حرکت خود بسوی آن خانه را دانسته، توشه‌ای برای آن بردارد! أی مردم آگاه باشید! بتحقیق بهترین توشهٔ آخرت چیزی است که با تقوی همراه باشد، و بهترین عمل آنستکه آنرا با نیت خالص پیش فرستاده، و بالاترین منزلت نزد خداوند متعال برای کسی است که بیشتر از دیگران از خداوند متعال بترسد.

و حضرت رسول خدا «صلی الله علیه و آله» فرمود:

«اَلْعَمَلُ كَنْزٌ وَ الدُّنْيا مَعدِنٌ».(۳)

یعنی: عمل صالح گنج است و دنیا معدن آن، پس انسان می‌تواند این گنج را در این دنیا بدست آورد.

و در وحی قدیم آمده است: «إِنَّ الدُّنْيَا الْيَوْمُ لَكَ، وَ غَداً لِغَيْرِكَ».(۴)

۱- نهج البلاغة: بخش سخنان إمام «علیه السلام» رقم ۱۱۹ ص ۳۷۱).
۲- مدینة البلاغة: ج ۲ ص ۲۰). ۳- مدینة البلاغة : ج ۲ ص ۲۸).
۴- کلمة الله: ص ۱۴).

یعنی: بتحقیق دنیا امروز برای تو و فردا برای کسی دیگر است (پس فرصت را غنیمت بشمار).

و در وحی قدیم آمده است: «**إِرْحَمُوا أَنْفُسَكُمْ، فَإِنَّ الْأَبْدانَ ضَعيفَةٌ، وَ السَّفَرُ بَعيدٌ، وَ الْحِمْلُ ثَقيلٌ، وَ الصِّراطُ دَقيقٌ، وَ النّارُ لَظىٰ**».(۱)

یعنی: أی بندگان خدا! بر خودتان رحم کنید، زیرا جسمهاتان ضعیف، و راه سفر بسیار طولانی، و بار بسیار سنگین، و راه بسیار باریک است و آتش هم زبانه میکشد.

و حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ﴿عليه السلام﴾ فرمود:

«**عِبادَ اللّٰهِ، الْآنَ فَاعْمَلُوا، وَالْأَلْسُنُ مُطْلَقَةٌ، وَالْأَبْدانُ صَحِيحَةٌ، وَالْأَعْضاءُ لَدْنَةٌ، وَالْمُنْقَلَبُ فَسِيحٌ، وَالْمَجالُ عَرِيضٌ، قَبْلَ إِرْهاقِ الْفَوْتِ. وَحُلُولِ الْمَوْتِ، فَحَقِّقُوا عَلَيْكُمْ نُزُولَهُ، وَلاتَنْتَظِرُوا قُدُومَهُ**».(۲)

یعنی: أی بندگان خدا! اکنون که زبان‌ها باز و بدنهاتان سالم، و أندام شما فرمانبر، و جای آمد و شدتان فراخ و فرصت برای شما در فراهم ساختن ذخیره برای آخرت باقی است، بکوشید (با دو شهپر ایمان و عمل صالح به أوج کمال پرواز کنید) پیش از شتافتن نیستی و فرا رسیدن مرگ، و آمدن آنرا بر خودتان محقّق دانید، و منتظرش نباشید (چه اینکه بدون تردید مرگ روزی گریبان شما را خواهد گرفت، و چون شخص چشم براه منتظر نباشید و بیکار نمانید).

و حضرت أمیرمؤمنان عليّ﴿عليه السلام﴾ فرمود:

«**فَتَزَوَّدُوا فِي أَيّامِ الْفَناءِ لِأَيّامِ الْبَقاءِ قَدْدُ لِلْتُمْ عَلَى الزّادِ، وَ أُمِرْتُمْ بِالظَّعْنِ وَ حُثِثْتُمْ عَلَى الْمَسيرِ فَإِنَّما أَنْتُمْ كَرَكْبٍ وُقُوفٍ لا تَدْرُونَ مَتىٰ تُؤْمَرُونَ بِالسَّيْرِ**».(۳)

یعنی: پس أی مردم در روزهای نابود شوندهٔ دنیا برای روزهای باقی آخرت توشه بردارید که راه توشه برداشتن را بشما نشان داده‌اند (خداوند متعال فرمود: «**وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزّادِ التَّقْوىٰ وَاتَّقُونِ يا أُولِي الْأَلْبابِ**» البقرة: ۱۹۷) و شما بکوچ کردن از این جهان ناپایدار مأمورید، و برای رفتن شما از دنیا به عالَم پایدار آخرت شتاب شده است، پس شما همانند سوارانی هستید ایستاده که آمادهٔ رفتن می‌باشید، و نمی‌دانید کی به رفتن مأمور خواهید شد، و از این جهان فانی دنیا به عالَم باقی خواهید رفت.

۱- کلمة اللّٰه: ص ۴).

۲- نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۸۷ ص ۶۳۲).

۳- نهج‌البلاغه: بخش سخنان إمام ﴿عليه السلام﴾ رقم ۱۵۵ ص ۴۹۵).

۶۴۹- تا زنده‌اید به فکر آخرت خویش باشید که پس از مرگ کسی بفکر انسان نیست:

حضرت مولی الموحّدین امام‌المتّقین عليّ «علیه السلام» می‌فرماید:

«فَبادِرُوا الْمَعادَ، وَسابِقُوا الآجالَ، فَإِنَّ النّاسَ يُوشَكُ أَنْ يَنْقَطِعَ بِهِمُ الأَمَلُ، وَ يَرْهَقَهُمُ الأَجَلُ، وَ يُسَدَّ عَنْهُمْ بابُ التَّوْبَةِ، فَقَدْ أَصْبَحْتُمْ فِي مِثْلِ مَا سَأَلَ إِلَيْهِ الرَّجْعَةَ مَنْ كانَ قَبْلَكُمْ، وَ أَنْتُمْ بَنُوسَبِيلٍ، عَلىٰ سَفَرٍ مِنْ دارٍ لَيْسَتْ بِدارِكُمْ، وَ قَدْ أُذِنْتُمْ مِنْها بِالْاِرْتِحالِ، وَ أُمِرْتُمْ فِيها بِالزّادِ وَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ لِهٰذَا الْجِلْدِ الرَّقِيقِ صَبْرٌ عَلَى النّارِ، فَارْحَمُوا نُفُوسَكُمْ، فَإِنَّكُمْ قَدْ جَرَّبْتُمُوها فِي مَصائِبِ الدُّنْيا.

أَفَرَأَيْتُمْ جَزَعَ أَحَدِكُمْ مِنَ الشَّوْكَةِ تُصِيبُهُ، وَ الْعَثْرَةِ تُدْمِيهِ، وَ الرَّمْضاءِ تُحْرِقُهُ؟ فَكَيْفَ إِذا كانَ بَيْنَ طابَقَيْنِ مِنْ نارٍ، ضَجِيعَ حَجَرٍ، وَ قَرِينَ شَيْطانٍ؟!

أَعَلِمْتُمْ أَنَّ مالِكاً إِذا غَضِبَ عَلَى النّارِ حَطَمَ بَعْضُها بَعْضاً لِغَضَبِهِ، وَ إِذا زَجَرَها تَوَثَّبَتْ بَيْنَ أَبْوابِها جَزَعاً مِنْ زَجْرَتِهِ!».[۱]

یعنی: پس أی مردم (با ایمان و عمل صالح) بسوی آخرت بشتابید، و بر مرگها (بیماریهای مرگ زا) پیشی گیرید (پیش از فرا رسیدن مرگ توشهٔ آخرت بردارید) زیرا نزدیک است که آرزوهای مردم قطع شده و مرگ آنانرا دریابد، و دَرِ توبه، و بازگشت آنها بسوی خداوند متعال با فرا رسیدن مرگ بسته شود، پس (ناگهان) شما شبی را به صبح می‌آورید که مانند پیشینیان خود که بازگشت به دنیا را درخواست می‌نمودند می‌باشید که امکان بازگشت نبود (پس شما مانند آنها نباشید، تا زنده هستید بچارهٔ کار خویش پرداخته، توشهٔ راه آخرتتان را بردارید) و شما در دنیا که جای ماندنتان نیست مسافر و رهگذرید و شما را بکوچ کردن از آن إعلام کرده و بتوشه برداشتن از آن أمر فرمودند (پس بشتابید و با ایمان و عمل صالح، توشهٔ راه بردارید تا از عذاب أبدی جهنم در أمان باشید).

و بدانید این پوست نازک بدن شما طاقت آتش جهنم را ندارد، پس از ابتلای به آن بخودتان رحم کنید که شما خود را در دنیا به مصیبتها و سختیها آزموده‌اید (که نتوانسته‌اید در مقابل آنها شکیبا باشید) آیا دیده‌اید یکی از خودتان راکه چگونه ناله و إظهار درد می‌کند از خاری که ببدن او فرو رود، و از لغزیدنی که او را خونین کند، و

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۸۲ ص ۶۰۲-۶۰۳).

از ریگ گرم بیابان که او را بسوزاند؟! پس چه حالی خواهد داشت هرگاه بین دوتاوه‌ای از آتش باشد درحالی‌که همخوابهٔ سنگ‌سوزان و همنشین شیطان گردد؟!

خداوند متعال می‌فرماید:

«یا أَیُّهَاالَّذینَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَکُمْ وَ أَهْلیکُمْ ناراً وَ قُودُهَاالنّاسُ وَالْحِجارَةُ عَلَیْها مَلائِکَةٌ غِلاظٌ شِدادٌ لا یَعْصُونَ اللّٰهَ ما أَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُونَ» التحریم:۶).

و می‌فرماید:

«وَ مَنْ یَعْشُ عَنْ ذِکْرِ الرَّحْمٰنِ نُقَیِّضْ لَهُ شَیْطاناً فَهُوَ لَهُ قَرینٌ» الزخرف: ۳۶).

«آیا می‌دانید که مالک دوزخ هرگاه بر آتش خشم کند، از خشم او آتش (بجوش و خروش آمده) بعضی بعضی را می‌مالاند (به روی هم قرار می‌گیرد) و هرگاه آنرا زجر کند (بر آن بانگ زند) شکیبائی را از دست داده، ناله کنان در میان درهای دوزخ بر أثر زجر او برجهد».

۶۵۰- مرد عمل باش نه مرد سخن:

حضرت مولی‌الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ«علیه‌السلام» بمردی که از آن حضرت خواست تا موعظه‌اش نماید فرمود:

«لا تَکُنْ مِمَّنْ یَرْجُو الْآخِرَةَ بِغَیْرِ عَمَلٍ، وَ یُرَجِّي التَّوْبَةَ بِطُولِ الْأَمَلِ، یَقُولُ فِي الدُّنْیا بِقَوْلِ الزّاهِدینَ، وَ یَعْمَلُ فیها بِعَمَلِ الرّاغِبینَ، إِنْ أُعْطِيَ مِنْها لَمْ یَشْبَعْ، وَ إِنْ مُنِعَ مِنْها لَمْ یَقْنَعْ؛ یَعْجِزُ عَنْ شُکْرِ ما أُوتِيَ، وَ یَبْتَغِي الزِّیادَةَ فیما بَقِيَ؛ یَنْهیٰ وَ لا یَنْتَهِي، وَ یَأْمُرُ بِما لا یَأْتِي، یُحِبُّ الصّالِحینَ وَ لا یَعْمَلُ عَمَلَهُمْ، وَ یُبْغِضُ الْمُذْنِبینَ وَ هُوَ أَحَدُهُمْ، یَکْرَهُ الْمَوْتَ لِکَثْرَةِ ذُنُوبِهِ، وَ یُقیمُ عَلیٰ مَا یَکْرَهُ الْمَوْتَ لَهُ ...».[۱]

یعنی: ای مرد! نباش از جمله کسانی که نعمتهای بهشت را بدون عمل امیدوار است، و به امید و آرزوی طولانی، توبه و بازگشت از گناه و معصیت را بتأخیر میاندازد، دربارهٔ دنیا گفتارش، گفتار پارسایان و حال آنکه رفتارش رفتار فرو رفتگان در شهوات و متاع دنیا است، اگر از متاع دنیا به او داده شود سیر نگردد، و اگر به او نرسد قناعت نکند (به بهرهٔ خود اکتفاء ننماید) ناتوان است از سپاسگزاری نعمتهائی که به او داده شده است، و میجوید زیادی را در آنچه نرسیده است.

۱- نهج البلاغة: بخش حکمتها و مواعظ «علیه‌السلام»: رقم ۱۴۲ ص ۱۱۶۰).

(دیگران را از کارهای ناشایسته) نهی می‌کند، و حال آنکه خود همانرا انجام می‌دهد، و مردم را به چیزی أمر می‌کند که خود آنرا ترک می‌کند، بظاهر نیکوکاران را دوست دارد، ولی کردارشان را أنجام نمی‌دهد، و به ظاهر گناهکاران را دشمن دارد، و خود یکی از آنها به شمار می‌رود، بر أثر زیادی گناه از مرگ کراهت دارد، و ایستادگی می‌کند بر گناهانی که باعث مرگ زودرس می‌شوند.

حضرت رسول أکرم«صلى الله عليه وآله» فرمود:

«شَتّٰانَ مٰا بَیْنَ عَمَلَیْنِ: عَمَلٌ تَذْهَبُ لَذَّتُهُ وَ تَبْقیٰ تَبِعَتُهُ، وَ عَمَلٌ تَذْهَبُ مَؤُنَتُهُ وَ یَبْقیٰ أَجْرُهُ».(۱)

یعنی: چقدر فرق است بین دو عمل: عملی که لذّتش از بین برود و آثار بد و ضرر و عقابش به ماند، و عملی که رنج و سختی و سنگینی آن برود و أجر و پاداشش باقی به ماند.

مرحوم صدوق در کتاب شریف «أمالی» به أسنادش از هیثم بن أبی کهمش روایت کرده که حضرت إمام صادق«عليه السلام» فرمود:

«سِتُّ خِصٰالٍ یَنْتَفِعُ بِهٰا الْمُؤْمِنُ بَعْدَ مَوْتِهِ: وَلَدٌ صٰالِحٌ یَسْتَغْفِرُ لَهُ، وَ مُصْحَفٌ یُقْرَأُ مِنْهُ، وَ قَلیبٌ یَحْفِرُهُ، وَ غَرْسٌ یَغْرُسُهُ، وَ صَدَقَةُ مٰاءٍ یَجْرِیهِ، وَ سُنَّةٌ حَسَنَةٌ یُؤْخَذُ بِهٰا بَعْدَهُ».

یعنی: شش عمل نیک است که مؤمن پس از مرگش از آن بهره میبرد:

۱- فرزند صالحی را تربیت کند که از خداوند متعال برای پدرش طلب مغفرت و آمرزش کند.

۲- و قرآنی را بنویسد یا وقف کند که مردم آنرا قرائت نمایند (یاکتاب دینی و آثار علمی که باعث هدایت جامعه شود بنویسد یا نشر دهد).

۳- و چاهی را حفر کند که مورد استفادهٔ مردم باشد.

۴- و نهالی را غرس کند که مردم از آن استفاده نمایند.

۵- و نهر آب یا قناتی را برای استفادهٔ عموم جاری سازد.

۶- سنت حسنه و روش نیکی را از خود بیادگار بگذارد که مردم پس از او آنرا إدامه دهند، از قبیل تشکیل مجالس وعظ و إرشاد و إقامهٔ شعائر مذهبی و أخلاق پسندیده و ...

۱- مدینة البلاغة: ج ۲ ص ۵۱۰).

درس یکصد و بیست و هفتم:

۶۵۱- ضبط و کتابت أعمال در دنیا، و تجسّم و محاسبهٔ آنها در آخرت:

به اصطلاح امروزیها ... این زمان، زمان پیشرفت علم و صنعت و تکنیک و اختراع و اکتشاف و ... است که می‌تواند گفتار و حرکات و ضربان قلب را ضبط کند، و از جریان خون در قلب و عروق نوار بگیرد، و با دستگاه فرستنده و گیرنده و کامپیوتر .. آنها را بنقاط مختلف جهان منتقل و پخش کنند، أما تاکنون نتوانسته‌اند خطورات قلبی انسان را ضبط، و از طرز تفکرات أفراد نسبت به یکدیگر نوار بگیرند، همچنین رگی که در میان رگهای جسم انسان وجود دارد که اگر در فصل زمستان در آن رگ فعل و انفعالاتی انجام شود به أندازه‌ای حرارت در بدن ایجاد می‌کند که انسان در این فصل نیاز بدستگاه تولید حرارت و لباس زمستانی ندارد، و بعکس رگ دیگری که اگر در فصل تابستان در آن فعل و انفعالات انجام شود به أندازه‌ای برودت در بدن ایجاد می‌کند که انسان در این فصل نیاز بدستگاه تولید برودت و لباس تابستانی ندارد.

و صدها أسرار و رموز و مسائل حلّ نشده و عنوان نشده ... که ذکر آنها در بیان مختصر ما نشاید که در واقع پیشرفت علم و صنعت و تکنیک و ... در نقطهٔ آغاز زمان خود قرار دارد که تا به مانده‌ها برسد، راه بسیار طولانی را در پیش دارد که عنوان و درک و فهم و حلّ آنها نیاز بگذشت زمان دارد.

آیات قرآن‌کریم و روایات وارده از أهل بیت وحی علیهم أفضل صلوات‌الله در ضبط و کتابت أعمال انسان در دنیا از بزرگترین تا کوچکترین آنها که شامل تصوّرات و طرز تفکرات أفراد نسبت به یکدیگر، و خطورات قلبی و ارتعاشات صوتی در فضا و آثار گامها و دستها و لمس جسمها در أشیاء و رنگهای بسیار مختلف چهره‌ها و تأثرات روحی، و دیدنیها و شنیدنیها و بوئیدنیها و چشیدنیها و

ملموسات و معتقدات و نیّات و کردار و گفتار و ... از خوب و بد، از زشت و زیبا، از حق و باطل، و از خیر و شرّ و ... آنها می‌گردد که تمامی آنها برای خواصّی در همین نشأهٔ عنصری، و در روز قیامت بدون دستگاه فرستنده و گیرنده و کامپیوتر و ... ظاهر می‌گردند و در معرض نمایش و دید مؤمنان راستین قرار می‌گیرند، و خود نیز خواهد دید، بسیار است که بیان آنها در بحث مختصر ما نگنجد، پس ما تنها بتلاوت چند آیهٔ کریمه تبرک می‌جوئیم:

خداوند متعال خطاب به همهٔ انسانها می‌فرماید:

«وَ لا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلاّ كُنّا عَلَيْكُمْ شُهُوداً إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَ ما يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لا فِي السَّماءِ وَ لا أَصْغَرَ مِنْ ذٰلِكَ وَ لا أَكْبَرَ إِلاّ فِي كِتابٍ مُبِينٍ» یونس: ۶۱).

و می‌فرماید:

«وَ نَكْتُبُ ما قَدَّمُوا وَ آثارَهُمْ وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْناهُ فِي إِمامٍ مُبِينٍ» یس: ۱۲).

«أَفَلا يَعْلَمُ إِذا بُعْثِرَ ما فِي الْقُبُورِ وَ حُصِّلَ ما فِي الصُّدُورِ إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَخَبِيرٌ» العادیات: ۹-۱۱).

«وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسانِ إِلاّ ما سَعىٰ وَ أَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرىٰ ثُمَّ يُجْزاهُ الْجَزاءَ الْأَوْفىٰ» النجم: ۳۹-۴۱).

«بَلْ بَدا لَهُمْ ما كانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ» الأنعام: ۲۸).

«وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ» الحشر: ۱۸).

«يَوْمَ تُبْلَى السَّرائِرُ» الطارق: ۹).

«كَذٰلِكَ يُرِيهِمُ اللّٰهُ أَعْمالَهُمْ حَسَراتٍ عَلَيْهِمْ - وَ إِنْ تُبْدُوا ما فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحاسِبْكُمْ بِهِ اللّٰهُ» البقرة: ۱۶۷ و ۲۸۴).

«يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَّأَنَا اللّٰهُ مِنْ أَخْبارِكُمْ وَ سَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلىٰ عالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» التوبة: ۹۴).

و دیگر آیات کریمه در این باب ...

۶۵۲- ضبط عَدَد نَفَسها و اندیشه‌ها و أعمال:

آیات قرآن کریم و روایات صحیحهٔ وارده از أهل بیت وحی صلوات‌اللّه علیهم أجمعین در این باب بسیار است که بیان عُشر آن در بحث مختصر ما نگنجد، پس بذکر چند روایت تبرک میجوئیم:

۱- حضرت مولی الموحّدین امام المتّقین أمیرالمؤمنین علیّ بن أبیطالب «عليه السلام» فرمود:

«قَسَمَ أَرْزاقَهُمْ وَأَحْصىٰ آثارَهُمْ وَأَعْمالَهُمْ، وَ عَدَدَ أَنْفاسِهِمْ، وَ خائِنَةَ أَعْيُنِهِمْ وَ ما تُخْفِي صُدُورُهُمْ مِنَ الضَّمِيرِ، وَ مُسْتَقَرَّهُمْ وَ مُسْتَوْدَعَهُمْ مِنَ الْأَرْحامِ وَالظُّهُورِ إِلىٰ أَنْ تَتَناهىٰ بِهِمُ الْغاياتُ- عِبادَاللّه زِنُوا أَنْفُسَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُوزَنُوا، وَ حاسِبُوها مِنْ قَبْلِ أَنْ تُحاسَبُوا، وَ تَنَفَّسُوا قَبْلَ ضِيقِ الْخِناقِ، وَانْقادُوا قَبْلَ عُنْفِ السِّياقِ».[1]

یعنی: خداوند متعال روزی بندگانش را قسمت کرده و آثار و کردار و عَدَد نَفَسها و خیانت چشمها (از روی پنهانی یا به رمز و إشاره نگاه کردن) و آنچه در سینه‌هاشان پنهان است (فکر و أندیشه می‌نمایند) و جای استقرار و محل آنها را در رَحِم مادران و ظاهر شدنشان (بدنیا آمدن) تا آخر کارشان را دانسته و بر شمرده (بجزئی و کلّی حالات آنها از ابتداء تا انتهاء آگاه) است.

أی بندگان خداوند سبحان، خودتان (گفتار و رفتار و کردارتان) را در دنیا با میزان عدل إلهی (کتاب و سنت) بسنجید (و در مسیر کمال انسانی و بسوی هدف عالی گام بردارید) پیش از آنکه در آخرت (به میزان عمل) سنجیده شوید و بحساب خویش در دنیا رسیدگی کنید (ازکارهای زشت پشیمان شده توبه نمائید) پیش از آنکه در آخرت بحساب شما برسند (که چاره نداشته باشید)، و نفس بکشید (تا زنده هستید فرصت را از دست ندهید) پیش از تنگ شدن وگرفتن راه گلو (رسیدن مرگ) و به اختیارخود فرمان‌ببرید پیش‌ازآنکه شمارا به‌اجبار و خشونت به‌آخرت ببرند.

۲- حضرت أمیرمؤمنان علیّ «عليه السلام» فرمود:

«إِنَّ عُمْرَكَ عَدَدُ أَنْفاسِكَ وَ عَلَيْها رَقيبٌ يُحْصيها».

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۸۹ ص ۲۲۴-۲۲۵).

یعنی: بتحقیق عمر تو بعدد نَفَسهای تو است، و بر آن نَفَسها نگهبان و ناظریست که آنها را شمارش می‌کند.

انسان بصورت طبیعی در هر دقیقه (۱۵) بار و در هر ساعت (۹۰۰) و در هر روز (۲۱۶۰۰) و در هر سال شمسی (۷۸۸۴۰۰۰) بار نفس میکشد.

۳- حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ﴿عليه السلام﴾ فرمود:

«إِنَّمَا النَّاسُ فِي نَفَسٍ مَعْدُودٍ وَ أَمَلٍ مَمْدُودٍ وَ أَجَلٍ مَحْدُودٍ، فَلاٰ بُدَّ لِلْأَجَلِ أَنْ يَتَنَاهىٰ، وَ لِلنَّفَسِ أَنْ يُحْصىٰ، وَ لِلْأَمَلِ أَنْ يَنْقَضِيَ، ثُمَّ قَرَأَ: «وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحٰافِظِينَ كِرٰاماً كٰاتِبِينَ يَعْلَمُونَ مٰا تَفْعَلُونَ» الانفطار: ۱۰-۱۲).

یعنی: جز این نیست که مردم همواره در نَفَس شمرده شده، و آرزوی کشیده شده، و أجل محدود زندگی می‌کنند، پس ناچار برای أجل انتهائی، و برای نَفَس شمارشی، و برای آرزو پایانی است سپس حضرت﴿عليه السلام﴾ این آیهٔ کریمه را قرائت فرمود: «و بتحقیق بر شما انسانها نگهبانانی هستند که مراقب أحوال شمایند، و کردار و گفتار و رفتار شما را مینویسند، شما هرچه کنید همه را میدانند».

و خداوند متعال می‌فرماید:

«إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَمّٰا عَلَيْهٰا حٰافِظٌ» الطارق: ۴).

یعنی: هیچ نفسی نیست مگر آنکه بر آنها نگهبانی هست.

۴- حضرت أمیرمؤمنان عليّ﴿عليه السلام﴾ فرمود:

«اَلْأَقٰاوِيلُ مَحْفُوظَةٌ، وَ السَّرٰائِرُ مَبْلُوَّةٌ وَ «كُلُّ نَفْسٍ بِمٰا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ» وَ النّٰاسُ مَنْقُوصُونَ مَدْخُولُونَ إِلاّٰ مَنْ عَصَمَ اللّٰهُ».[1]

یعنی: گفتارهای همهٔ انسانها نگاهداری شده است (زیرا فرشتگان آنها را بر صفحات أعمال ضبط می‌کنند).

خداوند متعال می‌فرماید: **«مٰا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلاّٰ لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ»** ق: ۱۸) هیچ سخنی از حق و باطل و از خیر و شر و ... بر زبان انسانی جاری نمی‌شود مگر آنکه رقیب و عتید آنرا ضبط می‌کنند.

۱- نهج البلاغة: بخش حکمتها و مواعظ إمام﴿عليه السلام﴾ رقم ۳۳۵ ص ۱۲۴۶).

و رازهای پنهان همه آشکار گردد که خداوند متعال می‌فرماید: هرکس درگرو آنچه ازکردار و رفتار وگفتار از خود نشان داده و یا در دل گرفته می‌باشد، و مردم در هر عصر و زمان و مکان در حرکت بسوی هدف عالی و نیل به کمال انسانی کوتاه و از رشد در نقصانند، و هواها و أمیال نفسانی بر عقلهاشان حاکمند مگر کسی راکه خداوند متعال (بر أثر روی آوردن بسوی خداوند سبحان) حفظ کند.

۵- حضرت أمیرمؤمنان عليّ «عليه السلام» فرمود:

«وَ أَعْمَالُ الْعِبَادِ فِي عَاجِلِهِمْ نُصْبُ أَعْيُنِهِمْ فِي آجِلِهِمْ».(۱)

یعنی: و أعمال بندگان خداوند متعال که در دنیا انجام می‌دهند، همهٔ آنها در آخرت جلو چشمهاشان خواهد بود (چه اینکه آخرت سرای شهود است که هر نهانی آشکار و دیده می‌شود).

۶۵۳- پیش از مختومه شدن پرونده، أعمال صالحه انجام دهید:

حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ «عليه السلام» می‌فرماید:

«فَاعْمَلُوا وَ أَنْتُمْ فِي نَفَسِ الْبَقَاءِ، وَ الصُّحُفُ مَنْشُورَةٌ، وَ التَّوْبَةُ مَبْسُوطَةٌ، وَالْمُدْبِرُ يُدْعىٰ، وَالْمُسِيءُ يُرْجىٰ، قَبْلَ أَنْ يَخْمُدَ الْعَمَلُ، وَ يَنْقَطِعَ الْمَهَلُ، وَ يَنْقَضِيَ الْأَجَلُ، وَ يُسَدَّ بَابُ التَّوْبَةِ، وَ تَصْعَدَ الْمَلَائِكَةُ فَأَخَذَ امْرُؤٌ مِنْ نَفْسِهِ لِنَفْسِهِ، وَ أَخَذَ مِنْ حَيٍّ لِمَيِّتٍ وَ مِنْ فَانٍ لِبَاقٍ، وَ مِنْ ذَاهِبٍ لِدَائِمٍ، امْرُؤٌ خَافَ اللّٰهَ وَ هُوَ مُعَمَّرٌ إِلىٰ أَجَلِهِ، وَ مَنْظُورٌ إِلىٰ عَمَلِهِ، امْرُؤٌ لَجَمَ نَفْسَهُ بِلِجَامِهَا، وَزَمَّهَا بِزِمَامِهَا، فَأَمْسَكَهَا بِلِجَامِهَا عَنْ مَعَاصِي اللّٰهِ، وَ قَادَهَا بِزِمَامِهَا إِلىٰ طَاعَةِ اللّٰهِ».(۲)

یعنی: پس أی مردم سعی و کوشش کنید برای آخرتتان، در حالی که در فراخی زندگانی دنیا هستید زنده‌اید، و پروندهٔ أعمالتان برای ثبت گفتار و کردار و رفتار نیک گشوده، هنوز بسته نشده و درهای توبه و بازگشت بسوی خداوند متعال بطور گسترده باز است، و روگردانندهٔ گناهکار خوانده می‌شود تا ازکار زشت دست برداشته، توبه و بازگشت نماید، و بدکار را امیدواری می‌دهند تا کردار زشتش را جبران نماید، پیش از آنکه چراغ عمل خاموش گشته، فرصت از دست برود، و مدت بسر آید، و راه توبه و بازگشت بسته شود، و پروندهٔ عمل مختومه گردد و ملائکه به آسمان بالا روند (از محو و اثبات نامهٔ أعمال، قلم را باز دارند).

۱- نهج البلاغة: بخش حکمتها و مواعظ إمام «عليه السلام» رقم ۶ ص ۱۰۹۱).

۲-نهج البلاغه: خطبهٔ ۲۳۷ ص ۸۲۲).

پس (پیش از فرا رسیدن زمان مرگ، و مختومه شدن پرونده یعنی موقعی که دیگر انسان نمی‌تواند کاری أنجام دهد) بایستی مرد از خود برای خویش، و از زندگی برای مرگ، و از نیستی برای هستی، و ازگذرنده برای باقی مانده نتیجه بگیرد (در دنیا خود را بکارگمارد تا در آخرت او را بکار آید) مردی که از خداوند متعال بترسد و در عمل بکوشد در حالی که تا ترسیدن مرگ او را فرصت داده و تا أنجام عمل او را مهلت داده‌اند.

مردی که نفس أمارهٔ سرکش خود را دهان بند زده، و مهار آنرا در اختیار دارد، پس خود را با دهان بند نَفْس از آنچه خداوند متعال نهی فرموده باز داشته، و بمهار آن، خویش را بسوی طاعت و فرمانبری از خداوند سبحان میکشد.

و حضرت أمیرمؤمنان عليّ﴿عليه السلام﴾ فرمود:

«وَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَنْ يَرْضىٰ عَنْكُمْ بِشَيْءٍ سَخِطَهُ عَلىٰ مَنْ كانَ قَبْلَكُمْ، وَ لَنْ يَسْخَطَ عَلَيْكُمْ بِشَيْءٍ رَضِيَهُ مِمَّنْ كانَ قَبْلَكُمْ، وَ إِنَّمَا تَسِيرُونَ فِي أَثَرٍ بَيِّنٍ، وَتَتَكَلَّمُونَ بِرَجْعِ قَوْلٍ قَدْ قالَهُ الرِّجالُ مِنْ قَبْلِكُمْ، قَدْ كَفاكُمْ مَؤُونَةَ دُنْياكُمْ، وَحَثَّكُمْ عَلَى الشُّكْرِ، وَافْتَرَضَ مِنْ أَلْسِنَتِكُمُ الذِّكْرَ، وَ أَوْصاكُمْ بِالتَّقْوىٰ، وَ جَعَلَها مُنْتَهىٰ رِضاهُ، وَ حاجَتَهُ مِنْ خَلْقِهِ.

فَاتَّقُوا اللّٰهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِعَيْنِهِ، وَ نَواصِيكُمْ بِيَدِهِ، وَ تَقَلُّبُكُمْ فِي قَبْضَتِهِ، إِنْ أَسْرَرْتُمْ عَلِمَهُ، وَ إِنْ أَعْلَنْتُمْ كَتَبَهُ، قَدْ وَكَّلَ بِذٰلِكَ حَفَظَةً كِراماً، لا يُسْقِطُونَ حَقّاً، وَ لا يُثْبِتُونَ باطِلاً».(۱)

يعنى: و أى مردم دنيا بدانيد! بتحقيق خداوند متعال هرگز رضايت نخواهد داد براى شما به كردار و رفتار و گفتارى كه بر پيشينيان شما بر أثر آنها بخشم آمده بود، و هرگز بر شما خشمگين نمى‌شود بكردار و گفتار و رفتارى كه براى پيشينيان شما به آن رضايت داده بود (پس آنچه كه در زمان رسول خدا﴿صلى الله عليه وآله﴾ حرام بوده بر شما و آيندگان حرام و آنچه بر آنها واجب بوده بر شما نيز واجب است، زيرا شريعت محمديه﴿صلى الله عليه وآله﴾ تا قيامت مستمر و ثابت است، و حكم او بر كيفر يک نفر

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۸۲ ص ۶۰۲).

حکم بر همگان است، پس حکم هر مسئله‌ای بطوری است که روز أوّل تعیین گشته، و درکتاب و سنّت بیان گردیده و نسبت به هیچ زمان و به هیچکس تغییر پذیر نیست، و زمان هرگز مغیّر حکم نیست که بعضی از ناآگاهان توهم نموده‌اند، زیرا حکم تابع موضوع است، با وجود موضوع، هرگز حکم تغییر پذیر نیست، و بر هیچکس جائز نیست که با رأی و اجتهاد خود حکمی را با بقاء موضوع تبدیل کند که اگر چنین کند در دین بدعت گذارده، ملعون است) از اینرو حضرت أمیرمؤمنان عليّ «علیه السلام» می‌فرماید:

«و جز این نیست که باید در راه آشکار دین مبین اسلام حرکت نمود، و به تکرار گفتار مردان راستین پیش از خودتان سخن گوئید (باید در راه پیشینیان دیندار قدم نهاده و به رویهٔ آنها در دین رفتار نمائید نه اینکه بر أثر هواها و أمیال نفسانی، دین را تابع مصالح شخصی خود قرار داده و با رأی خود سخن بگوئید).

بتحقیق خداوند متعال تحصیل روزی زندگی دنیاتان را برای شما ضمانت کرده، و شما را بر شکر نعمتهای خود ترغیب فرموده، و بر شما واجب نموده که با زبان خود بیاد او باشید (چنانچه فرمود: «**فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَ اشْكُرُوا لِي وَ لاٰ تَكْفُرُونِ**» البقرة: ۱۵۲) و شما را بتقوی و پرهیزکاری سفارش فرموده، و آنرا آخرین مرتبهٔ رضا و خشنودی خود قرار داده، و آنرا از بندگانش خواسته است (که از معاصی پرهیز نموده و از او بترسند و بطاعتش بکوشند).

پس ای مردم بترسید از خداوندی که شما همواره در برابر نظر او هستید، و موهای پیشانی و خُفت و خیز و نشست و برخاست (و همهٔ حرکات فکری و جسمی و اندیشه‌های شما را میداند) بدست او است، اگر شما راز خود را پنهان کنید، و به کسی نگوئید، أما خداوند متعال میداند (و خوب را پاداش و بد را کیفر می‌دهد) و اگر آشکار نمائید، آنرا مینویسد، زیرا بتحقیق نگهبانان گرامی (فرشتگانی) را بر شما گماشته تا (گفتار و کردارتان را بنویسند) حقی را از قلم نمی‌اندازند (کوچکترین عمل شما از قلمشان نمی‌افتد) و بیجا و ناکرده را نمی‌نویسند.

۶۵۴- جسم و جان مراقب أعمال انسان:

و حضرت أمیرمؤمنان عليّ﴿عليه السلام﴾ فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَىٰ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ مَا الْعِبَادُ مُقْتَرِفُونَ فِي لَيْلِهِمْ وَنَهَارِهِمْ، لَطُفَ بِهِ خُبْراً، وَأَحَاطَ بِهِ عِلْماً، أَعْضَاؤُكُمْ شُهُودُهُ، وَجَوَارِحُكُمْ جُنُودُهُ، وَضَمَائِرُكُمْ عُيُونُهُ، وَخَلَوَاتُكُمْ عِيَانُهُ».(۱)

یعنی: بتحقیق آنچه راکه بندگان در شب و روزشان انجام میدهند بر خداوند سبحان و متعال پوشیده نیست، بکوچکترین کارشان آگاه و بکردارشان دانا و محیط است، أی مردم بدانید و آگاه باشید! أعضای شما گواهان خداوند سبحان، و اندامتان لشگرها و فرمانبران خداوند متعال، و اندیشه‌هاتان دیده بانان او هستند، و نهانیهای شما نزد او آشکار است (پس هرگز مپندارید که چیزی از گفتار و کردار و رفتار شما بر او پوشیده و با آن محاسبه نمیشوید).

راه دَرِ دوست آشکـارا مسـپار   تا محرم راه بود در این ره رفتار
با پای چنان نه که نماند نقشی   یا نقشِ قدم با قدم خود بـردار

و حضرت أمیرمؤمنان عليّ﴿عليه السلام﴾ فرمود:

«إِعْلَمُوا، عِبَادَاللَّهِ! أَنَّ عَلَيْكُمْ رَصَداً مِنْ أَنْفُسِكُمْ، وَ عُيُوناً مِنْ جَوَارِحِكُمْ، وَ حُفَّاظَ صِدْقٍ يَحْفَظُونَ أَعْمَالَكُمْ، وَ عَدَدَ أَنْفَاسِكُمْ، لَا تَسْتُرُكُمْ مِنْهُمْ ظُلْمَةُ لَيْلٍ دَاجٍ، وَ لَا يُكِنُّكُمْ مِنْهُمْ بَابٌ ذُو رِتَاجٍ، وَ إِنَّ غَداً مِنَ الْيَوْمِ قَرِيبٌ، يَذْهَبُ الْيَوْمَ بِمَا فِيهِ، وَيَجِيءُ الْغَدُ لَاحِقاً بِهِ، فَكَأَنَّ كُلَّ امْرِىءٍ مِنْكُمْ قَدْ بَلَغَ مِنَ الْأَرْضِ مَنْزِلَ وَحْدَتِهِ، وَ مَخَطَّ حُفْرَتِهِ، فَيَا لَهُ مِنْ بَيْتِ وَحْدَةٍ، وَ مَنْزِلِ وَحْشَةٍ، وَ مَفْرَدِ غُرْبَةٍ، وَ كَأَنَّ الصَّيْحَةَ قَدْ أَتَتْكُمْ، وَالسَّاعَةَ قَدْ غَشِيَتْكُمْ، وَ بَرَزْتُمْ لِفَصْلِ الْقَضَاءِ، قَدْ زَاحَتْ عَنْكُمُ الْأَبَاطِيلُ، وَاضْمَحَلَّتْ عَنْكُمُ الْعِلَلُ، وَاسْتَحَقَّتْ بِكُمُ الْحَقَائِقُ، وَ صَدَرَتْ بِكُمُ الْأُمُورُ مَصَادِرَهَا، فَاتَّعِظُوا بِالْعِبَرِ، وَاعْتَبِرُوا بِالْغِيَرِ وَانْتَفِعُوا بِالنُّذُرِ».(۲)

یعنی: أی بندگان خداوند سبحان بدانید! بتحقیق و براستی دیده‌بانانی از جسم و جانتان و جاسوسهائی از اندامتان بر شما هست، و از (فرشتگان) مراقب و نگاهدارنده‌هائی هستند که از روی راستی، کردار و شمارۀ نَفَسهایتان را ضبط

۱- نهج البلاغة: بخش سخنان إمام﴿عليه السلام﴾ رقم ۱۹۰ ص ۶۴۵).

۲- نهج‌البلاغه: خطبۀ ۱۵۶ ص ۴۹۵).

مینمایند که نه تاریکی شب تار، شما را از دید این فرشتگان می‌پوشاند، و نـه دَرِ بزرگ محکم بسته شده، شما را از دید آنها پنهان می‌دارد (در هر کجا باشید آنها با شمایند) و براستی (چون دنیا گذران است) فردا (مرگ و قیامت) به امروز نزدیک است.

امروز (دنیا) به آنچه در آن است (از خوشی و بدی و سود و زیان) بزودی میگذرد، و فردا (مرگ و قیامت) از پی امروز می‌آید، پس (نـزدیک بـودن فـردا و رسیدن مرگ طوری است که)گویا هر مردی از شما بمنزلهٔ تنهائی خود وگودال گور خویش از زمین رسیده است، پس شگفتا از خانهٔ تـنها و مـنزل تـرسناک و جـای بی‌کسی، و گویا صیحه (آواز بلند روز قیامت که همه را زنده می‌کند) بگوش شما رسیده است، و قیامت شما را دریافته است، و شما برای حُکم بین حق و بـاطل نمایان شده‌اید (از قبرها بیرون آمده‌اید).

در حالی که از شما نادرستیها و بهانه‌های (بیجا و دلیلهای بیهوده) دورگشته و از بین رفته است، و حقائق و أسرار برای شما ثابت گشته، و هر أمری (از نیک و بد) از شما بمواضع خود باز می‌گردد (پس در آنروز آنچه حق و حـقیقت است واقـع می‌گردد، و هر کس بحق ثواب داده و یا عقاب می‌شود) پس از عـبرتها (مـرگ و سختیهای پس از آن) عبرت گیرید، و از فراز و نشیب زمان و تحولات روزگار پند گرفته آگاه شوید، و از بیم و انذار خداوند متعال و رسولش﴿صلّی الله علیه و آله﴾ بهره گیرید (تا از عذاب إلهی خود را نجات داده بنعمتهای إلهی متنعم شوید).

بدون تردید! رفتار و گفتار و کردار انسان همآنند سایه، همراه و بدنبال جسم حرکت می‌کند، و دارای انعکاس است.

۶۵۵- انعکاس عمل در همین دنیا:

با براهین عقلیهٔ قاطعه، و أدلّهٔ نقلیهٔ واضحه ثابت و مبرهن است که نه تنها گفتار و رفتار و کردار انسان در نشأهٔ عنصری انعکاس دارد، بلکه طـرز تـفکّرات و أندیشه‌ها و تصورات و نیات و خطورات قلبی و ... دارای انعکاس در همین نشأه و با دستگاه قابل ضبط است که روزی پردهٔ مادیت از جلوی چشم و گوش انسان بالا رفته آنها را شنیده و ملاحظه و مشاهده خواهد کرد.

گرچه دانشمندان و پژوهشگران جدید تا حدودی توانسته‌اند آوازه خوانی کوزه گران قدیم مصر را در موزهٔ باستانی مصر روی أسباب و وسائل و دستگاه مخصوص که خمیر و گِلِ کوزهٔ خود را که روی دستگاه کوزه‌گری قرار داده بود، و آوازه خوانی میکرد و سوت می‌کشید و به شاگرد خود حرف میزد بصدا در آورند، که تمام ارتعاشاتش بوسیلهٔ قطعهٔ چوبی که در دست داشت در خمیرهٔ کوزه منعکس شده، و خطوط محکم و بسیار دقیق نامرئی بر بدنهٔ کوزه رسم نموده که پس از هزاران سال همان را بتکرار در آورده‌اند، أما نتوانسته‌اند ارتعاشات صوتی کوزه‌گر را که در فضاء پخش شده ضبط و منعکس سازند.

و مدت زمانی است که در صدد بر آمده‌اند تا صداها و خطبه ها و سخنان رسولان إلهی مخصوصاً خطبه‌های حضرت رسول أکرم و حضرت أمیرالمؤمنین و حضرت زهراء و حضرت إمام حسین و حضرت زینب کبری صلوات‌اللّٰه علیهم أجمعین را ضبط و بگوش جهانیان برسانند که تاکنون به نتیجه‌ای نرسیده‌اند.

شاید در آینده زمان با پیشرفت علم و صنعت و تکنیک و اختراع و اکتشاف و... دستگاهی ساخته شود که بتواند طرز تفکّرات و اندیشه‌ها و تصوّرات و نیّات و خطورات قلبی و ... بشر را ضبط کرده به گوش رسانده و در مقابل چشم انسان بنمایش بگذارد، چه اینکه در نظام آفرینش چیزی از بین رفتنی نیست که آفریدگارجهان می‌فرماید:

«وَ وُضِعَ الْكِتٰابُ فَتَرَى الْمُجْرِمينَ مُشْفِقِينَ مِمّٰا فيهِ وَ يَقُولُونَ يٰا وَيْلَتَنٰا مٰالِ هٰذَا الْكِتٰابِ لاٰ يُغٰادِرُ صَغيرَةً وَ لاٰ كَبيرَةً إِلاّٰ أَحْصٰاهٰا وَ وَجَدُوا مٰا عَمِلُوا حٰاضِراً وَ لاٰ يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَداً» الكهف: ۴۹).

در تفسیر «کشف الأسرار میبدی: ج ۵ ص ۲۳۱» آمده است که:

«روزی سلیمان پیغمبر ﴿؈﴾ بر تخت مملکت خویش تکیه داده بود، و جن و انس و طیور در برابر او صف کشیده بودند، تاج رسالت بر فرق نهاده بود در نهایت درجه هیئت و منزلت، در این هنگام بخاطرش چیزی که مناسب با مقامش نبود بگذشت که اکنون آیا کسی چون پسر داود منزلت و رفعت و قدرت و عظمت دارد که تمام موجودات در سلطهٔ او در آمده‌اند؟!

در این حال باد ردای او را بخاک انداخت، سلیمان روی درهم کشید و با حالتی غضب گفت: «رُدّي عَلَيَّ رِدائي» ای باد ردای مرا برگردان! باد بسخن آمد و گفت:«رُدَّ عَلَيْكَ قَلْبَكَ» ای سلیمان تو دل خود را بخود برگردان تا ما نیز ردای تو را بتو برگردانیم».

۶۵۶- چرا تاج سلیمان نبی«علیه السلام» کج شد؟

و در نقل دیگر چنین آمده است:

«روزی سلیمان بن داود در میان باغی روی تخت سلطنت تکیه زده و لشگریانش از جن و انس و طیور و وحوش و ... سان میدید که از لابلای شاخه‌های درختی که سلیمان زیر آن نشسته بود آفتاب بر پیشانی سلیمان تابید، پرنده‌ای بدون فرمان از سلیمان احساس کرد که تابش مستقیم آفتاب، سلیمان را ناراحت کرده با دو بالش جلوی تابش آفتاب را گرفت، در این هنگام سلیمان«علیه السلام» احساس کرد که چیزی جلوی تابش آفتاب را گرفته، سربلند کرد، دید پرنده‌ای با بالش جلوی تابش را گرفته در دل سلیمان خطور کرد که:

عجب قدرت و شوکتی که بدون فرمان از مافرمان می‌برند؟ در این هنگام تاج سر سلیمان به یک طرف سر کج شد، سلیمان آنرا با دستش روی سر راست نمود، تاج بطرف دیگر کج شد، سلیمان خطاب به تاج کرد و گفت: تاج مگر نمی‌بینی که بدون فرمان از ما فرمان می‌برند، تو چرا کج می‌شوی؟ تاج بسخن آمد و گفت: تو کج شدی من هم کج می‌شوم.

مثنوی گوید:

همچنین تاج سلیمان میل کرد   روز روشن را بر او چون لیل کرد

تا سلیمان نبی سخن تاج را شنید از تخت بزمین آمد و صورت روی خاک نهاد و گفت: «رَبِّ ظَلَمْتُ نَفْسِي» در این هنگام تاج، خود راست شد، سلیمان روی تخت نشست و تاج را بطرفی کج کرد، تاج، خود راست می‌شد، سلیمان«علیه السلام» خطاب بتاج کرد و گفت: چرا راست میشوی؟ گفت: چون تو راست شدی من هم راست میشوم.

درس یکصد و بیست و هشتم:

۶۵۷- عمل صالح و قبر و مشاهدهٔ أعمال در آن:

با براهین عقلیهٔ قاطعه، و ادلهٔ نقلیهٔ واضحه مبرهن است ـ و ما در تفسیر کبیر البصائر، مفصّل و متقن بحث کرده‌ایم ـ که آنچه انسان در دنیا از عقائد و أفکار: حق یا باطل، و از گفتار و بیان: نیک یابد، و از عمل: صالح یا فاسد... در دنیا بدست آورده است همهٔ آنها با ذاتش عجین، و رفیق جدا ناشدنی، همراهش در قبر و با او دفن، و در قبر برایش مجسّم می‌گردد، و با آن، قبرش بوستانی از بوستانهای بهشت که باعث سرور و خوشحالی، و نجات از وحشت و فشار قبر، و یا قبرش گودالی از گودالهای جهنم سوزان که موجب فشار قبر و غم و اندوه و عذابش تا روز قیامت می‌شود.

حضرت امام زین‌العابدین«عليه السلام» فرمود:

«اَلْقَبْرُ أَوَّلُ مَنْزِلٍ مِنْ مَنٰازِلِ الْاٰخِرَةِ، فَإِنْ نَجىٰ مِنْهُ فَمٰا بَعْدَهُ أَيْسَرُ مِنْهُ، وَ إِنْ لَمْ يُنْجَ مِنْهُ فَمٰا بَعْدَهُ شَرٌّ مِنْهُ».(۱)

یعنی: قبر نخستین منزل از منازل آخرت است، پس اگر کسی از سختی‌های قبر نجات یافت راههای پس از آن آسانتر خواهد بود، و اگر نجات نیافت، راههای سخت‌تری را در پیش خواهد داشت.

و حضرت مولی الموحّدین إمام‌المتّقین أمیرالمؤمنین عليّ«عليه السلام» فرمود:

«فَإِنَّكُمْ لَوْ عٰايَنْتُمْ مٰا قَدْ عٰايَنَ مَنْ مٰاتَ مِنْكُمْ لَجَزِعْتُمْ وَ وَهِلْتُمْ وَ سَمِعْتُمْ وَ أَطَعْتُمْ، وَلٰكِنْ مَحْجُوبٌ عَنْكُمْ مٰا قَدْ عٰايَنُوا وَ قَرِيبٌ مٰا يُطْرَحُ الْحِجٰابُ، وَ لَقَدْ بُصِّرْتُمْ إِنْ أَبْصَرْتُمْ، وَاُسْمِعْتُمْ إِنْ سَمِعْتُمْ، وَ هُدِيتُمْ إِنِ اهْتَدَيْتُمْ، بِحَقٍّ أَقُولُ لَكُمْ لَقَدْ جٰاهَرَتْكُمُ الْعِبَرُ، وَزُجِرْتُمْ بِمٰا فِيهِ مُزْدَجَرٌ، وَ مٰا يُبَلِّغُ عَنِ اللّٰهِ بَعْدَ رُسُلِ السَّمٰاءِ إِلاَّ الْبَشَرُ».(۲)

یعنی: پس براستی اگر شما مردم دنیا ببینید آنچه را که مردگان شما پس از مرگشان، کرده‌های خود را به چشم خود در قبرهاشان دیده‌اند؛ هرآینه سخت غمگین شده و زاری می‌کنید، و امر و نهی خداوند متعال و رسولش«صلى الله عليه وآله» را شنیده و پیروی مینمائید، ولکن آنچه را که گذشتگان شما پس از مرگشان در قبرها دیده‌اند، از شما پنهان است.

۱- تفسیر کبیر البصائر: ج ۵۸ ص ۶۰۱). ۲- نهج البلاغة: خطبة: ۲۰ ص ۷۹).

(از اینرو غمگین نشده و زاری نکرده و نمی‌ترسید، و از خداوند متعال و رسولش «صلّی الله علیه و آله» و جانشین بحقش اطاعت و پیروی نمی‌کنید) ولکن نزدیک است پرده از روی آنچه اکنون بر شما پنهان است برداشته شود، و مرگ شما فرا برسد (شما نیز ببینید آنچه را که رفتگان شما دیده‌اند) وبتحقیق بیناتان نموده‌اند اگر بینا باشید، و شنواتان کرده‌اند اگر شنوا باشید، و هدایت شده‌اید (راه کمال انسانی و هدف عالی و سعادت را بشما نشان داده‌اند) اگر قبول هدایت نموده و درمسیر کمال قرارگرفته باشید.

براستی به شما می‌گویم: هر آینه عبرتها توسط پیامبران الهی و جانشینان بحقشان بر شما آشکار گردید، و منع شدید از آن چیزی که نهی شده است (پس جای عذر برای أحدی باقی نمانده است که بگوید: نگفتند و نشنیدیم) و تبلیغ نمی‌کند از جانب خداوند متعال بعد از رسولان آسمانی (فرشتگان وحی) مگر بشر (ارشاد و انذار مردم بدست بشر است، پس انتظار و توقّع نداشته باشید که فرشتگان بر شما فرودآیند و شما را ارشاد و انذار نمایند و أحکام‌الهی را برای‌شما بیان‌کنند).

۶۵۸- از أحوال مختلف مردگان در عالَم برزخ بپرسید و عبرت گیرید:

حضرت مولی‌الموحّدین أمیرالمؤمنین علیّ «علیه السلام» در حالات مختلف مردگان در عالَم برزخ می‌فرماید:

«جِیْرانٌ لا یَتَأَنَّسُونَ، وَ أَحِبّآءُ لا یَتَزاوَرُونَ.بَلِیَتْ بَیْنَهُمْ عُرَی التَّعارُفِ، وانْقَطَعَتْ مِنْهُمْ أَسْبابُ الاِءخاءِ، فَکُلُّهُمْ وَحِیدٌ وَهُمْ جَمِیعٌ، وَبِجانِبِ الْهَجْرِوَهُمْ أَخِلّاءُ، لا یَتَعارَفُونَ لِلَیْلٍ صَباحاً، وَ لِنَهارٍ مَساءً، أَیُّ الْجَدِیدَیْنِ ظَعَنُوا فِیهِ کانَ عَلَیْهِمْ سَرْمَداً، شاهَدُوا مِنْ أَخْطارِ دارِهِمْ أَفْظَعَ مِمّا خافُوا، وَرَأَوْا مِنْ آیاتِها أَعْظَمَ مِمّا قَدَّرُوا، فَکِلْتَا الْغایَتَیْنِ مُدَّتْ لَهُمْ إِلیٰ مَباءَةٍ، فَأَتَتْ مَبالِغَ الْخَوْفِ وَالرَّجاءِ.

فَلَوْ کانُوا یَنْطِقُونَ بِها لَعَیُوا بِصِفَةِ ما شاهَدُوْا وَما عایَنُوْا، وَلَئِنْ عَمِیَتْ آثارُهُمْ، وَانْقَطَعَتْ أَخْبارُهُمْ، لَقَدْ رَجَعَتْ فِیهِمْ أَبْصارُ الْعِبَرِ، وَسَمِعَتْ عَنْهُمْ آذانُ الْعُقُولِ، وَتَکَلَّمُوامِنْ غَیْرِ جِهاتِ النُّطْقِ، فَقالُوا: کَلَحَتِ الْوُجُوهُ النَّواضِرُ، وَخَوَتِ الأَجْسامُ النَّواعِمُ، وَلَبِسْنا أَهْدامَ الْبِلیٰ،وَتَکاءَدَنا ضِیقُ الْمَضْجَعِ، وتَوارَثْنَا الْوَحْشَةَ، وَتَهَکَّمَتْ عَلَیْنَا الرُّبُوعُ الصُّمُوتُ، فَانْمَحَتْ مَحاسِنُ أَجْسادِنا، وَتَنَکَّرَتْ مَعارِفُ صُوَرِنا، وَطالَتْ فِي مَساکِنِ الْوَحْشَةِإِقامَتُنا؛ وَلَمْ نَجِدْ مِنْ کَرْبٍ فَرَجاً، وَلا مِنْ ضِیقٍ مُتَّسَعاً.

فَلَوْ مَثَّلْتَهُمْ بِعَقْلِكَ، أَوْ كُشِفَ عَنْهُمْ مَحْجُوبُ الْغِطَاءِ لَكَ،وَقَدِ ارْتَسَخَتْ أَسْمَاعُهُمْ بِالْهَوَامِّ فَاسْتَكَّتْ وَاكْتَحَلَتْ أَبْصَارُهُمْ بِالتُّرَابِ فَسَخَفَتْ، وَ تَقَطَّعَتِ الْأَلْسِنَةُ فِي أَفْوَاهِهِمْ بَعْدَ ذَلَاقَتِهَا، وَهَمَدَتِ الْقُلُوبُ فِي صُدُورِهِمْ بَعْدَ يَقْظَتِهَا، وَعَاثَ فِي كُلِّ جَارِحَةٍ مِنْهُمْ جَدِيدُ بِلًى سَمَّجَهَا، وَسَهَّلَ طُرُقَ الْآفَةِ إِلَيْهَا، مُسْتَسْلِمَاتٍ فَلَا أَيْدٍ تَدْفَعُ، وَلَا قُلُوبٌ تَجْزَعُ، لَرَأَيْتَ أَشْجَانَ قُلُوبٍ، وَأَقْذَاءَ عُيُونٍ، لَهُمْ فِي كُلِّ فَظَاعَةٍ صِفَةُ حَالٍ لَا تَنْتَقِلُ، وَ غَمْرَةٌ لَا تَنْجَلِي».(۱)

یعنی: مردگان در گورستان همسایگانی هستند که با هم انس نمی‌گیرند، و دوستانی که به دیدن یکدیگر نمی‌روند، نسبتهای آشنایی بینشان کهنه، و سببهای برادری از آنها بریده شده است، پس همگی با اینکه یکجاگرد آمده‌اند اما تنها و بی کسند، و با اینکه در دنیا دوستان و نزدیکان بوده‌اند درگورستان از هم دورند، برای شب بامداد، و برای روز شب نمی‌شناسند، هر یک از شب و روزکه در آن کوچ کرده (و راه گورستان را پیموده‌اند) برای آنها همیشگی است (اگر شب دفن شده آنرا روزی نیاید، و اگر روز بود آنرا شبی نباشد).

آنها سختیهای پس از مرگ (قبر و عالَم برزخ) را سخت‌تر از آنچه میترسیدند مشاهده کردند، و آثار آن عالَم را بزرگتر از آنچه تصوّر می‌کردند دیده‌اند، پس آن پایان زندگانی (نیکوکاری و بدکاری زمان پس از مرگ) برای آنها کشیده شد تا جای بازگشت (بهشت یا دوزخ) و در آن مدت منتهی درجهٔ ترس برای دوزخیان، و امیدواری برای بهشتیان است.

پس اگر مردگان، پس از مرگ به زبان می‌آمدند (اجازهٔ سخن گفتن به آنها داده می‌شده یا توان سخن گفتن را می‌داشتند تا با زندگان سخن بگویند، و آنچه که پس از مرگ دیدند بازگو کنند) نمی‌توانستند آنچه راکه با چشم دیده و با تمام وجود لمس کرده‌اند بیان نمایند، و اگرچه نشانه‌های ایشان ناپدید شده و خبرهاشان قطع گردیده (کسی آنها را نمی‌بیند و سخنانشان را نمی‌شنود) اما چشمهای عبرت‌پذیر آنان را با دیدهٔ دل می‌نگرد، و باگوشهای دل سخنانشان را می‌شنود که از غیرراههای گویائی (با زبان حال و عبرت) می‌گویند:

آن چهرهٔ شکفته و شاداب، بسیارگرفته و زشت شد، و آن بدن نرم و نازک بی جان افتاده و جامه‌های کهنه و پاره پاره در بر داریم (کفنهامان پوسیده و اندامـمان متلاشی شده است) و تنگی خوابگاه (قبر) ما را سخت به رنج افکنده (و آرامگاه ما به

۱- نهج البلاغة: بخش سخنان إمام ﴿عليه السلام﴾ رقم ۲۱۲ ص ۶۹۸)

محل ناآرامی تبدیل‌شده) و وحشت‌وترس را به‌ارث برده‌ایم (آنچه‌راکه پیش رفتگان ما از سختی قبرکشیدند بر مانیز وارد آمد) و منزلهای خاموش به روی ما ویران گردید (قبر هامان پاشیده و خراب شده) اندام نیکوی ما به چهره‌های وحشتناک تبدیل شده، و روی خوش آب و رنگ ما زشت گردیده، و ماندن ما در منزلهای ترسناک دراز و طولانی گشت، و ما نه از اندوه‌ها رهائی، و نه از تنگی، فراخی یافتیم!!!

پس ای انسان غافل از احوال مردگان در عالم برزخ! اگر تو با عقلت در حالات مختلف آنها بیندیشی یا پوشیدگی پرده از جلوی روی تو برداشته شود (در حالی که گوشهاشان از جانوران زیر زمینی نقصان یافته و کر گشته، و چشمهاشان بخاک قبر سرمه کشیده شده و فرو رفته، و زبانهاشان با آن تند و تیزی در دهانهاشان پاره پاره گشته، و دلهاشان بعد از بیداری در سینه‌هاشان مرده و از حرکت افتاده، و در هر عضو آنها پوسیدگی تازه‌ای که آنرا زشت، فاسد و تباه ساخته و راههای آسیب رسیدن به آنها آسان شده است، در حالی که اندامشان در برابر آسیب، تسلیم شده و دستهائی نیست که آنها را دفع نماید، و نه دلهائی که ناله و فریاد زند) اندوه دلها و خاشاک چشمها را خواهی دید که برای آنها در هریک از این رسوائی و گرفتاریها حالتی‌است که بحالت‌دیگر تبدیل‌نمی‌شود، و سختی و شدّتی‌است که برطرف نمی‌گردد».

مثنوی گوید:

ما چو واقف گشته‌ایم از چند و چون   مهر بر لبهای ما بنهاده‌اند
تا نگردد رازهای غیب فاش   تا نگردد منهدم نظم معاش

هر انسان در هنگام مرگ طبیعی، کرده‌های خود را میبیند، و اما با همهٔ انسانها عقائد، افکار، اندیشه‌ها، گفتار و کردار: حق یا باطل، خیر یا شر و نیک یا بد و ... دفن می‌گردند.

حضرت رسول اکرم «صلی الله علیه و آله» فرمود: «وَ إِنَّمٰا تَعْرِفُونَ عَوٰاقِبَ أَعْمٰالِكُمْ لَوْ قَدْ طُوِيَتْ صَحٰائِفُ آجٰالِكُمْ...»(۱)

و مرحوم دیلمی در کتاب شریف «ارشاد» روایت کرده است که حضرت رسول اکرم «صلی الله علیه و آله» فرمود:

«وَ إِنَّ الْمَرءَ بَيْنَ يَوْمَيْنِ: يَوْمٌ قَدْ مَضىٰ أُحْصِيَ فِيهِ عَمَلُهُ فَخُتِمَ عَلَيْهِ، وَ يَوْمٌ قَد بَقِيَ فَلاٰ يَدْرِي لَعَلَّهُ لاٰ يَصِلُ إِلَيْهِ، وَ إِنَّ الْعَبْدَ عِنْدَ خُرُوجِ نَفْسِهِ وَ حُلُولِ رَمْسِهِ يَرىٰ جَزاءَ مٰا أَسْلَفَ، وَ قِلَّةَ غِنٰاءِ مٰا خَلَّفَ، وَ لَعَلَّهُ مِنْ بٰاطِلٍ جَمَعَهُ أَوْ مِن حَقٍّ مَنَعَهُ».

۱- مدینة البلاغة: ج ۲ ص ۱۴.

دیـده را نـادیده مـیآرید لیک	چشمتانرا وا گشاید مرگ نـیک
من می‌نروم که می‌برندم ناکـام	با چشم پر آب یار نادیده تمام

مثنوی گوید:

مـال نـاید بـا تـو بیرون از قصور	یـــار آیـــد لیک تـــا بـالین گـور
چـون تـرا روز أجـل آیـد بـپیش	یـار گـوید از زبـان حـال خـویش
تـــا بـدینجا بـیش هـمره نـیستم	بـــر سـر گـورت زمـانی بـیستم
فعل تو وافی است، زان کـن مـلتحد	کـاندر آیـد بـا تـو در قـعر لحـد
مال چون مار است و این جاه اژدها	ســـایهٔ مـــردان زمـــرد ایـن دورا

۶۵۹- دفن اعمال و افکار با انسان:

مرحوم شیخ صدوق در کتاب شریف «خصال ـ باب سوم» از علقمة بن حصین روایت کرده که گفت: شنیدم از قیس بن عاصم منقری که می‌گفت: با جمعی به محضر حضرت رسول اکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ رسیدیم، حضرت خطاب به من فرمود:

«یٰا قَیْسُ لاٰ بُدَّ لَکَ مِنْ قَرِینٍ یُدْفَنُ مَعَکَ وَ هُوَ حَیٌّ تُدْفَنُ مَعَهُ، وَ أَنْتَ مَیِّتٌ، فَإِنْ کٰانَ کَرِیماً أَکْرَمَکَ، وَ إِنْ کٰانَ لَئِیماً آلَمَکَ، لاٰ یُحْشَرُ إِلاٰ مَعَکَ، وَ لاٰ تُحْشَرُ إِلاٰ مَعَهُ، وَ لاٰ تُسْئَلُ إِلاٰ عَنْهُ، وَ لاٰ تُبْعَثُ إِلاٰ مَعَهُ، فَلاٰ تَجْعَلْهُ إِلاّٰ صٰالِحاً فَإِنَّهُ إِنْ کٰانَ صٰالِحاً لَمْ تَأْنَسْ إِلاّٰ بِهِ، وَ إِنْ کٰانَ فٰاحِشاً لاٰ تَسْتَوْحِشُ إِلاٰ عَنْهُ وَ هُوَ عَمَلُکَ».

یعنی: أی قیس تو ناچار باید همدمی داشته باشی که با تو دفن گردد، و او زنده و تو مرده با او دفن می‌شوی، پس اگر همدم تو نیک بود باعث کرامت تو می‌شود، و اگر زشت بود موجب پستی تو می‌گردد و آن محشور نمی‌شود مگر باتو، و تو محشور نمیشوی مگر با او، و تو پرسش نمی‌شوی مگر از آن، و از قبر برانگیخته نمی‌شوی مگر با او، پس قرار مده او را مگر شایسته، زیرا اگر او شایسته بود تو تنها به او انس می‌گیری و اگر زشت بود باعث وحشت تو می‌گردد و آن عمل تو است.

مثنوی گوید:

در زمـــانه مـــر تـرا ســه هـمرهند	ز آن یک وافـــی و آن دو غـــدرمند
آن یکـی یـاران و دیگـر رخت و مـال	و آن سیوم وافیست و آن حسن الفعال

و حضرت رسول اکرم«صلی الله علیه و آله» فرمود:

«إِنَّ الْقَبْرَ إِمّٰا رَوْضَةٌ مِنْ رِيٰاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفَرِ النّيرٰانِ، فَمَهِّدُوهُ بِالْعَمَلِ الصّٰالِحِ، فَمَثَلُ أَحَدِكُمْ يَعْمَلُ الْخَيْرَ كَمَثَلِ الرَّجُلِ يَنْفَدُ كَلاٰمُهُ يُمَهِّدُ لَهُ قٰالَ اللّٰهُ تَعٰالىٰ: «فَلِأَنْفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ» الروم:۴۴) وَ إِذٰا رَأَيْتُمُ اللّٰهَ يُعْطِي الْعَبْدَ مٰا يُحِبُّ وَ هُوَ مُقيمٌ عَلىٰ مَعْصِيَتِهِ، فَاعْلَمُوا أَنَّ ذٰلِكَ اسْتِدْرٰاجٌ لَهُ، قٰالَ اللّٰهُ تَعٰالىٰ: «سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لاٰ يَعْلَمُونَ» القلم: ۴۴).(۱)

یعنی: بتحقیق قبر یا بوستانی است از بوستانهای بهشت، و یاگودالی است از گودالهای جهنم، پس آسایشگاه خود را با عمل صالح، خوش فراهم سازید، پس مَثَل یکی از شما که عمل نیک انجام می‌دهد، همان مثل مردی است که سخنش تمام می‌شود آرامش یابد، خداوند متعال فرمرد: «مؤمنان برای خود آسایشگاه خوشی را فراهم میسازند» و هرگاه دیده‌اید که خداوند متعال به بنده‌ای آنچه را دوست داشت، عطاء فرمود، و او برگناه اصرار میورزد، پس بدانید که این استدراجی است برای او، خداوند متعال فرمود: «ما گناهکاران را که اصرار می‌ورزند مهلت می‌دهیم، و از آنجاکه ندانند بعذاب سخت گرفتارشان سازیم».

مثنوی گوید:

گورها یکسان بپیش چشم ما — روضه و حفرة بپیش أنبیاء
هیچ مرده نیست پر حسرت زمرگ — حسرتش آنست کش کم بوده برگ
راست فرمود آن سپهدار بشر — که هر آنکو کرد از دنیا گذر
چون برون رفت این خیالات از میان — گشت نامعقول او بر او عیان
نیستش درد و دریغ و غبن موت — بلکه هستش صد دریغ از بهر فوت

مرحوم شیخ صدوق در کتاب شریف «امالی» از محمد بن عماره از پدرش روایت کرده که حضرت امام صادق«علیه السلام» فرمود: «**مَنْ أَنْكَرَ ثَلاٰثَةَ أَشْيٰاءٍ فَلَيْسَ مِنْ شيعَتِنٰا: اَلْمِعْرٰاجُ، وَ الْمَسْئَلَةُ فِي الْقَبْرِ وَ الشَّفٰاعَةُ**».

یعنی: هر که سه چیز را منکر شود از شیعیان ما بشمار نمی‌رود: معراج جسمانی حضرت رسول اکرم«صلی الله علیه و آله» و سئوال نکیر و منکر از انسان در قبر، و شفاعت شفیعان را در روز قیامت.

۱- مدینة البلاغة: ج ۲ ص ۵۲).

مرحوم کلینی در کتاب شریف «اصول کافی» به أسنادش از أبی بکر حضرمی روایت کرده که حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«لاٰ یُسْئَلُ فِي الْقَبْرِ إِلاّٰ مَنْ مَحَضَ الإِیمٰانَ مَحْضاً، أَوْ مَحَضَ الْکُفْرَ مَحْضاً، وَ الاٰخَرُونَ یُلْهُونَ عَنْهُمْ».

یعنی: سئوال نمی‌شود در قبر مگر کسی که ایمان محض داشته و یا کافر محض (از مشرکان و کفّار و منافقان و فاسقان و بزهکاران...) باشند، و اما غیر آنان از مستضعفان از مسلمانان و أطفال و دیوانگان و عقب افتادگان ... مهلت داده می‌شوند تا روز قیامت.

۶۶۰- سئوال نکیر و منکر از انسان در شب اول قبر چیست؟

در بسیاری از روایات صحیحه آمده است که: دو ملکی از ملاٰئکه بنام نکیر و منکر در شب اول قبر بر هر میتی از انسان وارد می‌شوند، پس نخست از پروردگار و پیغمبر وکتاب و امامش، سپس از فروع دین پرسش می‌کنند، پس اگر بدرستی پاسخ گفت، وی را تسلیم ملاٰئکۀ بهشت، و اگر بدرستی جواب نداد، تسلیم ملاٰئکۀ عذاب می‌کنند، و عمل نیز در قبر مجسم می‌شود و با انسان به گفتگو برمی‌خیزد:

مرحوم کلینی در کتاب «کافی» از احمد بن خراسانی از حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ روایت کرده است که فرمود:

«إِذٰا وُضِعَ الْمَیِّتُ فِي قَبْرِهِ مُثِّلَ لَهُ شَخْصٌ، فَقٰالَ لَهُ: یٰا هٰذٰا کُنّٰا ثَلاٰثَةً: کٰانَ رِزْقَكَ فَانْقَطَعَ بِانْقِطٰاعِ أَجَلِكَ، وَ کٰانَ أَهْلَكَ فَخَلَّفُوكَ وَ انْصَرَفُوا عَنْكَ وَ کُنْتُ عَمَلَكَ، فَبَقِیتُ مَعَكَ أَمٰا إِنِي کُنْتُ أَهْوَنَ الثَّلاٰثَةِ عَلَیْكَ».

یعنی: هر گاه میّت در میان قبر گذارده شود، شخصی برای او مجسم می‌شود، پس به او خواهد گفت: ای انسان! ما سه چیز در دنیا با تو بودیم: یکی روزی تو بوده که با مرگت پایان یافت، و دوّمی أهل تو از زن و فرزند و دوستان که تو را تا لب گور آورده، سپس رها نموده و بمنازل خود بازگشتند، و سوّمی من که عمل تو هستم، پس با تو باقی ماندم، آگاه باش! بتحقیق من آسانترین سه گانه بر تو هستم.

و حضرت أمیرمؤمنان عليّ ﴿؏﴾ فرمود:

«لاٰ بُدَّ لَكَ مِنْ رَفيقٍ فَاجْعَلْهُ حَسَنَ الْوَجْهِ، طَيِّبَ الرّيحِ وَ هُوَ الْعَمَلُ الْصّالِحُ».

یعنی: هر انسان بناچار باید رفیقی داشته باشد، پس آنرا نیک صورت و خوشبو قرار ده و آن عمل شایستهٔ تو می‌باشد.

و در روایت از ضمرة ابن حبیب روایت شد که از حضرت رسول اکرم ﴿ص﴾ پرسیده شد از نماز، پس حضرت فرمود:

«نماز از شرایع دین، و موجب رضای پروردگار می‌باشد، و نماز راه و دستور تمام انبیاء بوده است، و ملاٰئکه انسان نمازگزار را دوست دارند، و در نماز هدایت و ایمان و نور معرفت و برکت در رزق، و آرامش بدن است، و شیطان سخت از نماز ناراحت است، و نماز سلاٰح مؤمن بر کافر، و وسیلهٔ اجابت دعا و باعث قبولی أعمال، و توشه ای برای مؤمن از دنیا برای آخرتش می‌باشد، و نماز شفیع بین نمازگزار و بین ملک الموت و انس در قبرش، و فرش زیر پهلویش در قبر، و پاسخ برای نکیر و منکر در قبر می‌باشد».

صبح روز چهارشنبه نهم ماه رجب سال ۱۳۹۲ هـ ق یکی از دوستان بسیار زاهدم در شهر مقدس قم به من فرمود:

«خواب دیدم که مُردم، و مؤمنان مرا در قبرستانی دفن کردند، شب اوّل قبر، نکیر و منکر از طرف پایم وارد قبر شدند، که قبر بمجرّد ورود آنها روشن گردید، همینکه وارد شدند، پیش از اینکه از من چیزی بپرسند، شروع کردند به بوئیدن اعضای هفتگانهٔ سجدهٔ در حال نماز، آنها اول سر انگشتان، سپس سر زانوها، و انگاه دو کف دست، و در آخر، پیشانی رابوئیده.

گفت: چون خود را زنده می‌دیدم، و شاهد بر أعمال آنها، وقتی پس از بوئیدن أعضاء، خواستند از من سئوال کنند، به آنها گفتم: پیش از آنکه شما از من بپرسید، دو سئوال از شما دارم:

۱ـ شما کیستید؟

۲ـ چرا شما أعضاء هفتگانهٔ سجدهٔ در حال نماز را بوئیده‌اید؟

گفتند: ما نکیر و منکر هستیم که هر گاه وارد قبر شدیم، نخست أعضای هفتگانهٔ در حال سجده را میبوئیم که اگر أثری از بندگی و بوئی از عبادت بمشام ما رسید آنگاه از عقائد و دیگر أعمالش میپرسیم، و اگر احساس نکردیم، او را بدست ملائکهٔ عذاب میسپاریم».

حضرت رسول اکرم﴿صلّی الله علیه و آله﴾ فرمود:

«صَلِّ رَكْعَتَيْنِ فِي سَوادِ اللَّيْلِ لِوَحْشَةِ الْقَبْرِ».

یعنی: در دل شب دو رکعت نماز برای وحشت از قبرت بخوان.

۶۶۱- سئوال پنجگانه در قبر چیست؟

مرحوم کلینی درکتاب شریف «کافی» از حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ روایت کرده است که فرمود:

«میّت در قبر از پنج چیز سئوال می‌شود: از نماز و زکات و حج و روزه و از ولأیت ما اهل بیت رسول‌الله﴿صلّی الله علیه و آله﴾ پس ولأیت ما درکنار قبر بچهار چیز می‌گوید: اگر نقصی در هر یک از شما باشد من آنرا تمام می‌کنم.

و شاعر عرب می‌گوید:

مَواهِبُ اللّٰهُ عِنْدي جاوَزَتْ أَمَلي وَ لَيْسَ يَبْلُغُها قَوْلي وَ لا عَمَلي
لٰكِنْ أَفْضَلُها عِنْدي وَ أَجْمَلُها وَلأيَتي لِأَميرِ الْمُؤْمِنينَ عَلِيّ

یعنی: بخششها و نعمتهای الهی نزدم بیش از آرزوی من است، وگفتار و عمل من نمیتوانند به آن رسیده و بیان کنند، لکن برترین و نیکو ترین آنها نزد من نعمت ولأیت مولأیم أمیرالمؤمنین عليّ﴿علیه السلام﴾ است.

و حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«وَلأيَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبيطالِبٍ﴿علیه السلام﴾ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ وِلأدَتي مِنْهُ».

یعنی: ولأیت عليّ‌بن‌أبیطالب﴿علیه السلام﴾ پیش من محبوب‌تر است از ولأدت من از او (زیرا سعادت و سیادت وکمال انسان بولأیت حضرت أمیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ است نه بولأدت از آن حضرت ﴿علیه السلام﴾، چه اینکه بعضی از نسل آن حضرت﴿علیه السلام﴾ همآنند عبدالله أفطح و جعفر کذّاب گرفته ... تا سید علی محمد باب شیرازی و سیّد أحمد کسروی ... بر أثر فقدان ولأیت، فاقد سعادت شده‌اند).

آلوسی بغدادی که از مشاهیر عامه است در تفسیر «روح المعانی» روایت کرده است که حضرت امام صادق﴿علیه‌السلام﴾ در تفسیر آیهٔ کریمهٔ: «**ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ**» التکاثر: ۸) به أبی‌حنیفه فرمود:

تفسیر «النعیم» نزد شما چیست؟

أبوحنیفه گفت: قوت و رزق انسان از غذا و آب خنک.

حضرت امام﴿علیه‌السلام﴾ فرمود: اگر خداوند متعال روز قیامت هنگام محاسبهٔ اعمال، تو را متوقف سازد تا از تمام خوردنیها و آشامیدنیهایت از تو بپرسد، زمان توقف تو بسیار طولانی خواهد شد!

أبوحنیفه گفت: پس تفسیر «النعیم» چیست؟

حضرت امام﴿علیه‌السلام﴾ فرمود: ما أهل بیت رسول‌اللّٰه﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ نعیم الهی هستیم که خداوند متعال به بندگانش انعام فرمود، و به ما الفت گرفتند، پس از آنکه بر أثر اختلاف از هم دور بودند، و به ما خداوند متعال قلبهای آنها را به یکدیگر نزدیک نمود و پیوند داد و آنها را برادران یکدیگر قرار داد، پس از آنکه دشمن یکدیگر بوده اند، و به ما هدایت کرد آنها را بسوی دین مبین اسلام و کمال انسانی و این نعمت الهی است که قطع نمی‌گردد، و خداوند متعال روز قیامت میپرسد از آنان، از حق این نعمتی که به آنها عطاء فرموده است و آن محمد و عترت طاهرینش﴿علیهم‌السلام﴾ می‌باشند».

خداوند منّان در نصب و معرّفی حضرت أمیرالمؤمنین علیّ بی أبیطالب ﴿علیه‌السلام﴾ را بعنوان امام و جانشین و خلیفهٔ بلافصل رسولش﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ در روز عید غدیر خم در قرآن کریم به این نعمت تصریح فرموده است:

«**اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتي وَ رَضيتُ لَكُمُ الْإِسلامَ ديناً - يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ**». المائدة:۳و۶۷).

قندوزی حنفی از مشاهیر دیگر عامه در کتاب «ینابیع المودة» از أبی نعیم بسندش از حضرت امام صادق﴿علیه‌السلام﴾ روایت کرده که حضرت﴿علیه‌السلام﴾ در تفسیر «النعیم» فرمود: «نعیم ولایت أمیرالمؤمنین علیّ‌بن أبیطالب کرّم اللّٰه وجهه می‌باشد»

و در همین کتاب به أسنادش از حضرت علی بی أبیطالب«علیه السلام» روایت کرده که حضرت رسول خدا«صلی الله علیه و آله» فرمود:

«یا عَلِیُّ! إِنَّ أَوَّلَ ما یُسْئَلُ عَنْهُ الْعَبْدُ بَعْدَ مَوْتِهِ: شَهادَةُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلاَّ اللّٰهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ وَ أَنَّکَ وَلِیُّ الْمُؤْمِنینَ بِما جَعَلَهُ اللّٰهُ وَ جَعَلْتُهُ لَکَ، فَمَنْ أَقَرَّ بِذٰلِکَ وَ کانَ مُعْتَقَدَهُ صارَ إِلَی النَّعیمِ الَّذی لا زَوالَ لَهُ».

روایات وارده در این معنی ازطریق شیعه و عامه بقدری زیاد است که ذکر عُشر آنها در بیان مختصر ما نگنجد و ما آنها را در تفسیر کبیر البصائر آورده‌ایم.

۶۶۲- سئوال از دیانت یا سئوال از ولایت حضرت أمیرالمؤمنین علیّ«علیه السلام»:

با براهین عقلیهٔ ناصحه، و أدلهٔ نقلیهٔ واضحه ثابت و مبرهن است که:

روز قیامت تمام مردم از دینشان سئوال می‌شوند، و پر واضح و روشن است که سئوال از دین مبین اسلاٰم همان دینی است که خداوند متعال آنرا در غدیر خم با ولاٰیت علیّ‌بن‌أبیطالب«علیه السلام» کامل، و نعمت خود را بر بندگان خود تمام، و تبلیغ رسالت رسولش حضرت محمد«صلی الله علیه و آله» را به آن متوقف ساخت.

پس سئوال از مردم از رسالت حضرت رسول اکرم«صلی الله علیه و آله» در فرمودهٔ خداوند متعال: «فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذینَ أُرْسِلَ إِلَیْهِمْ» الأعراف: ۶) و سئوال از آنها از عمل بقرآن کریم در فرمودهٔ خداوند سبحان: «فَاسْتَمْسِکْ بِالَّذی أُوحِیَ إِلَیْکَ إِنَّکَ عَلیٰ صِراطٍ مُسْتَقیمٍ وَ إِنَّهُ لَذِکْرٌ لَکَ وَ لِقَوْمِکَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ» الزخرف: ۴۳ - ۴۴) عین سئوال از چنین دینی است که بدون ولاٰیت حضرت علی بی أبیطالب«علیه السلام» نه دین کامل، و نه نعمت بر بندگان تمام، و نه رسالت تبلیغ گردیده است.

پس سئوال از «نعیم» سئوال از نعمت دین مبین اسلاٰم است، که خداوند متعال آنرا با ولاٰیت حضرت مولی‌الموحّدین إمام‌المتّقین أمیرالمؤمنین علیّ‌بن‌أبیطالب«علیه السلام» بر بندگانش تمام نمود، نه سئوال از نان و خرما، و غذا و حلوا و آب خنک و لباس و مسکن و أمثال آنها...

سئوال از عمل به دین مبین است که غیر از طریق أهل بیت رسول‌اللّٰه صلوات‌اللّٰه علیهم أجمعین نمی‌توان به آن عمل نمود که فرمود:

«فَوَرَبِّکَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ أَجْمَعینَ عَمّا کانُوا یَعْمَلُونَ» الحجر: ۹۲)

گفت: از سرچشمه خودجوش زلال.

گفتم: آیا علی بن ابی طالب«علیه السلام» سرچشمهٔ آب زلال بود؟ یا أبوبکر و عمر و عثمان؟

گفت: قطعاً علی بن أبی طالب«علیه السلام».

گفتم: اگر به نظر شما علی بن أبی طالب«علیه السلام» سرچشمهٔ زلال بود، و آنها جویهای آلوده، پس چگونه علیّ«علیه السلام» خلیفهٔ چهارم شد؟ در حالی که خداوند متعال می فرماید:

«هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لاٰ يَعْلَمُونَ إِنَّمٰا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبٰابِ»(الزمر:۹).

ج: آیا نمی دانید که در موارد بسیار، وقتی مسائل دینی از أبوبکر و عمر و عثمان سؤال می شد، آنها از جواب درمانده و عاجز می شدند، به علی بن ابی طالب«علیه السلام» مراجعه می کردند که تنها عمربن الخطاب هفتاد مرتبه این عبارت را گفت: «**لَوْلاٰ عَلِيٌّ لَهَلَكَ عُمَرُ**» و به عبارت: «**لَوْلاٰ أَبُو الْحَسَنِ – وَلَوْلاٰ أَبُو تُرٰابٍ – وَلَوْلاٰكَ لَافْتَضَحْنٰا**» و دیگر عبارات مکرر گفته بود؟ و یا هرگاه بر خلاف نصّ کتاب و سنّت اظهار نظر بی جا می کردند، و یا بدعت در دین مبین اسلام پدید می آوردند و یا بر خلاف نصّ کتاب و سنّت عمل می کردند، مورد تعرّض علی بن ابیطالب«علیه السلام» واقع می شدند؟؟؟.

گفت: چرا می دانیم.

گفتم: پس چرا جهل را بر علم، و ظلمت را بر نور و ... مقدّم می دارید؟

وی ساکت شد.

د: اگر شما پنج نوع مرضی داشته باشید که باید ناچار جهت معالجه به پنج طبیب متخصص به أمراض مربوطه در پنج شهر ایران، و یا پنج کشور جهان مراجعه کنید، هرگاه شما به یکی از متخصصین در یکی از شهرها و یا در یکی از کشورها که مراجعه کرده‌اید از شما بپرسد: ازکجا به اینجا آمده‌اید؟ و شما بگوئید – مثلاً –: از تهران، متخصص بگوید: با وجود فلان طبیب متخصّص که تخصّصش در تمام أبعاد علوم و فنون فوق همه تخصصها است چرا به اینجا و به من مراجعه کرده‌اید؟ او نه تنها استادی است که من لیاقت شاگردی او را ندارم، بلکه او محور و معیار همه تخصّصها در تمام أبعاد علوم و فنون در دو نظام تکوین و تشریع، دیانت و طبیعت است.

و همچنین متخصصان چهار نوع مرض دیگر شما در چهار شهر یا در چهار کشور دیگر... نیز چنین بگویند، آیا شما برای معالجه أمراض پنجگانهٔ خود به پنج متخصص در پنج شهر یا پنج کشور جهان مراجعه می‌کنید؟ یا به کسی که همهٔ متخصصان جهان، زبان عجز و ناتوانی در مقابل تخصّص او گشوده، و حتی خود را لائق شاگردی او نمی‌دانند، چه رسد به اینکه این متخصصان به دروغین بودن خود اعتراف کنند و بگویند: تابلوی مطب ما دروغ و برای فریب مردم است، نه ما تخصّص به آنچه در تابلو آمده داریم، و نه آشنایی به آن، و این تابلوی فریب، و دروغ و نیرنگ است؟ آیا به راستی شما با وجود چنین متخصّص به آن متخصصان راستین مراجعه می‌کنید، چه رسد به متخصصان دروغین؟

گفت: نه خیر.

گفتم: آیا أبوبکر و عمر و عثمان چنین اعتراف نکرده‌اند؟

گفت: چرا

آیا نگفتند: «**نِلْتُ الخَلاٰفَةَ فَلْتَةً**»....؟؟؟

گفت: چرا، گفتند.

ه: آیا شما یک طلبهٔ مبتدی را بر مفتی خود مقدّم می‌دارید؟

گفت: نه خیر.

آیا به نظر شما أمیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ بمنزله مفتی، و آنها بمنزله مبتدی بودند یا بعکس؟

گفت: قطعاً عليّ‌بن‌أبیطالب﴿علیه السلام﴾ بالاتر است از هر مفتی أعظم، و أبوبکر و عمر و عثمان همآنند مبتدی.

گفتم: پس چرا شما آنها را بر أمیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ مقدّم می‌دارید؟

سنّی ساکت شد أما با بسیار تأثر عمیق و انفعال.

و: اگر شما برای چند روزی بخواهید بجائی سفر کنید، آیا فرد أمینی را به عنوان سرپرست منزل خود که شاید تعداد آنها به پنج نفر نرسد معیّن نمی‌کنید؟

گفت: چرا.

گفتم: اگر رئیس یک اداره یا مؤسّسه یا بنگاه و امثال آنها هرگاه، بخواهد به جائی سفر کند، برای خود معاون و جانشین معین نمی‌کند، مگر آن که اداره و ... را تعطیل کند؟

گفت: چرا.

گفتم: آیا ملت اسلام و ادارهٔ مسلمین از أفراد یک خانواده و اداره و ... بی‌ارزش‌تر بود، و کدام پیغمبر از پیامبران الهی بدون تعیین جانشین برای خود از دنیا رفتند و انتخاب جانشین را به مردم واگذارکردند تا پیامبر خاتم«صلی الله علیه و آله» چنین کند؟

طبق نصّ قرآن کریم: «كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْراً الْوَصِيَّةُ لِلْوالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقّاً عَلَى الْمُتَّقِينَ» البقره:۱۸۰) هر مسلمان باید پیش از فرا رسیدن مرگ وصیّت کند.

آیا حضرت محمد«صلی الله علیه و آله» به قرآن مجید عمل نکرده است؟! اگر عمل کرده است وصیتش چه بوده است؟ اگر خواست وصیت کند چگونه عمربن‌الخطاب مانع از آن شده است؟ و آیا اهمیت وصیت به أمر خلافت کمتر از وصیت به مال و منال بوده است؟!

حضرت أمیرمؤمنان عليّ«علیه السلام» می‌فرماید:

«وَخَلَّفَ فيكُمْ ما خَلَّفَتِ الْأَنْبِياءُ في أُمَمِها اِذْلَمْ يَتْرُكُوهُمْ هَمَلاً بِغَيْرِ طَريقٍ واضِحٍ وَلا عَلَمٍ قائِمٍ...».(۱)

ز: گفتم: نهج‌البلاغه ازکیست؟

گفت: خطبه‌ها و نامه‌ها وکلمات حضرت عليّ«علیه السلام»، تأليف و جمع‌آوری شدهٔ سید رضی در ده قرن قبل.

گفتم: آیا شما این نهج‌البلاغة را قبول دارید؟

گفت: بلی.

گفتم: تمام آن یا بعضی را دون بعضی؟

گفت: همهٔ آن را.

گفتم: أمیرمؤمنان عليّ«علیه السلام» به مردم پس از رحلت حضرت رسول اکرم«صلی الله علیه و آله» فرمود: به خداوند متعال سوگند! آنچه من امروز به شما می‌گویم همان است که رسول خدا«صلی الله علیه و آله» دیروز (زمان حیاتش) به مردم فرموده‌است:

«وَاللّٰهِ ماأَسْمَعَهُمُ الرَّسُولُ شَيْئاً إِلاَّ وَهاأَنَا ذَا الْيَوْمَ مُسْمِعُكُمُوهُ وَ ما أَسْماعُكُمُ الْيَوْمَ بِدُونِ أَسْماعِهِمْ بِالْأَمْسِ».(۲)

یعنی: به خداوند سوگند! رسول خدا«صلی الله علیه و آله» چیزی را به مردم زمانش نشنوانید مگر آنکه من امروز همان گفته‌های آن حضرت«صلی الله علیه و آله» را به شما می‌گویم

۱- نهج‌البلاغة: خطبه اول: ص ۳۵).

۲- النهج: خطبهٔ ۸۸، ص ۲۲۱ - ۲۲۲.

(پس مخالفت و نپذیرفتن گفته‌هایم عین مخالفت و نپذیرفتن گفته‌های رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ است) وگوشهای شما امروز پست‌تر و ناشنواتر ازگوشهای مردم زمان رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ نیست (پس شما نمی‌توانید بگوئید: گوشهای ما در زمان رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ شنواتر ازگوشهای امروز بوده پس ما نمی‌شنویم امروز آنچه راکه دیروز می‌شنیدیم).

پس کلام أمیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ همان کلام رسول‌اللّه﴿صلی الله علیه و آله﴾ و کلام رسول‌اللّه﴿صلی الله علیه و آله﴾ همان کلام اللّه تعالی است، در حالی که أبوبکر و عمر و عثمان مکرر علناً اقرار و اعتراف کردند که بر خلاف فرمودهٔ رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ گفتند و عمل کردند که از جملهٔ آنها کلام عمربن الخطاب: «**مُتْعَتٰانِ مُحَلَّلَتٰانِ كٰانَتٰا عَلٰى عَهْدِ رَسُولِ اللّٰه﴿صلی الله علیه و آله﴾ أَنَا أُحَرِّمُهُمٰا وَأُعٰاقِبُ عَنْهُمٰا**» است.

پس کلام شیعه همان کلام علی﴿علیه السلام﴾ و کلام عليّ﴿علیه السلام﴾ همان کلام رسول‌اللّه﴿صلی الله علیه و آله﴾ و کلام رسول‌اللّه﴿صلی الله علیه و آله﴾ همان کلام خداوند متعال است، و أما کلام عامّه همان کلام ابوبکر و عمر و عثمان وکلام و عمل آنها بر امیال نفسانی و خلاف نصّ صریح ازکتاب خدا و سنّت رسول‌اللّه﴿صلی الله علیه و آله﴾ می‌باشد.

و حضرت أمیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ در همین نهج البلاغهٔ مورد قبول شما فرمود:
«**أَيُّهَاالنّٰاسُ:إِنَّ أَحَقَّ النّٰاسِ بِهٰذَاالْأَمْرِ أَقْوٰاهُمْ عَلَيْهِ وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِاللّٰهِ فيهِ**».(۱)

یعنی: ای مردم بدانید! سزاوارترین مردم به امر خلافت و جانشینی رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ در امر دنیا و معاش مردم، تواناترین آنان بر آن در ایجاد نظم و حفظ آن بر اساس دو منطق عقل و دین، و داناترین آنها در امر دین و معاد مردم می باشد.

۶۶۷- دیانت هرگز از سیاست جدا نیست، اما سیاست از دیانت جدا است:

این است که دیانت هرگز از سیاست جدانیست، زیراکسی که در امر اعتقاد و دیانت داناترین افراد جامعه باشد، در امر اقتصاد و حکومت قویترین آنها خواهد بودکه جامعه را با سیاست یعنی ایجاد نظم و حفظ آن بر اساس دیانت یعنی با دو منطق عقل و دین اداره خواهد نمود، چون یوسف نبی و داود و سلیمان﴿علیهم السلام﴾ و ده سال حکومت رسول‌اللّه﴿صلی الله علیه و آله﴾ و پنج سال حکومت حضرت أمیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ و حکومت حضرت ولی عصر﴿علیه السلام﴾.اما سیاست از دیانت جدا

۱- نهج البلاغة: خطبه ۱۷۲ ص ۵۵۸).

می‌باشد، چه اینکه در تاریخ بشری اکثر یا قریب به اتفاق کسانی که امر اقتصاد و دنیای مردم و حکومت بر آنها را به عهده گرفتند از دیانت دورو یا به‌کلی بیگانه از آن بوده‌اند، و یا دیانت را در خدمت حکومت و ابزار توجیه جنایات خود قرار داده‌اند و با سیاست یعنی ایجاد نظم و حفظ آن با چماق و ... بر مردم فرمانروائی کرده‌اند.

پس کسی که در امر دیانت در تمام ابعادش اقوی نباشد، نمی‌تواند بر اساس دیانت بر مردم حکومت کند، و سیاست را در خدمت دیانت قرار دهد.

حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ«عليه السلام» فرمود:

«وَلايَحْمِلُ هٰذَا الْعَلَمَ اِلاّ أَهْلُ الْبَصَرِ وَالصَّبْرِ وَالْعِلْمِ بِمَواقِعِ الْحَقِّ،فَامْضُوا لِمٰاتُؤْمَرُونَ، وَقِفُوا عِنْدَ مٰاتُنْهَوْنَ عَنْهُ، وَلاتَعْجَلُوا في أَمْرٍ حَتّٰى تَتَبَيَّنُوا فَإِنَّ لَنامَعَ كُلِّ أَمْرٍ تُنْكِرُونَهُ غِيَراً».(۱)

یعنی: و کسی نمی‌تواند پرچم حکومت بر اساس دیانت را حمل کند، مگر آنکه بحقائق و اسرار دیانت آشنا، و در فراز ونشیب‌های حکومت شکیبا، و به مواقع حق از باطل آگاه باشد.

پس شما ای مردم به آنچه امر می‌شوید عمل کنید، و از آنچه نهی می‌شوید دوری جوئید، و عجله و شتاب نکنید در قبول و ردّ امری تا اینکه تحقیق کرده و درستی و یا نادرستی آن برای شما روشن گردد، زیرا حق ما است تغییر دادن آنچه را که شما از روی جهل و نادانی و بدون تحقیق انکارش می‌کنید(چه بسا چیزی را انکار می‌کنید که در واقع باید آن را بپذیرید، و یا چیزی را بدون تدبر و اندیشه قبول می‌کنید که در واقع باید آن را ردّکنید، پس چون به حقائق آگاهی ندارید در هر امری باید گفتار ما را که بحقائق و اسرار دیانت و طبیعت آگاهیم، بپذیرید).

چه کسی مانند أمیرمؤمنان عليّ«عليه السلام» در عمل به فرامین آسمانی بوده است که خود چنین می‌فرماید:**«أَيُّهَاالنّٰاسُ! إِنّي وَاللّٰهِ مٰاأَحُثُّكُمْ عَلىٰ طٰاعَةٍ إِلاّٰ وَأَسْبِقُكُمْ اِلَيْهٰا، وَلاأَنْهٰاكُمْ عَنْ مَعْصِيَةٍ اِلاّٰ وَأَتَنٰاهىٰ قَبْلَكُمْ عَنْهٰا».**(۲)

یعنی: ای مردم! به راستی سوگند به خداوند متعال من هرگز شما را ترغیب نمی‌کنم بر طاعتی مگر آنکه خود پیش از شما به آن عمل می‌کنم، و نهی نمی‌کنم شما را از معصیتی مگر آنکه پیش از شما خود آن را ترک می‌کنم.

۱- نهج‌البلاغه: خطبهٔ ۱۷۲ ص ۵۵۹).
۲- نهج البلاغة: خطبه ۱۷۴ ص ۵۶۴).

۶۶۸- صحابهٔ دروغین از دیدگاه أمیرمؤمنان عليّ«علیه السلام»:

شما که می‌گوئید: تمام نهج‌البلاغة را قبول دارید، آیااین کلام علی بن ابیطالب«علیه السلام» دربارهٔ کدامین دسته از صحابهٔ رسول‌اللّه«صلی الله علیه و آله» است: دربارهٔ سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد و عماریاسر و ... یا دربارهٔ صحابهٔ دروغین و مدّعیان کاذب و خلفای غاصبین... که دربارهٔ آنان فرمود:«**فَوَالَّذي لاٰإِلٰهَ إِلاّٰهُوَ إِنّي لَعَلىٰ جادَّةِ الْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَعَلىٰ مَزَلَّةِ الْباطِلِ**».(۱)

یعنی: پس سوگند به آنکه جز او خدائی نیست به تحقیق من هر آینه بر راه حق استوارم (گفتار و کردارم همانست که خداوند متعال و رسول خاتمش محمد مصطفی«صلی الله علیه و آله» فرموده‌اند) و به درستی که مخالفان و غاصبان حق من هر آینه و بدون تردید بر لغزشگاه و سراشیبی باطل قرار دارند(پیرو هوای نفس، و مرکب شیطان هستند).

و فرمود:«**إِتَّخَذُواالشَّيْطٰانَ لِأَمرِهِمْ مِلاٰكاً، وَاتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْراٰكاً، فَباضَ وَفَرَّخَ في صُدُورِهِمْ، وَدَبَّ وَدَرَجَ في حُجُورِهِمْ، فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ، وَنَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِم، فَرَكِبَ بِهِمُ الزَّلَلَ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الْخَطَلَ فِعْلَ مَنْ قَدْ شَرِكَهُ الشَّيْطٰانُ في سُلْطانِهِ، وَ نَطَقَ بِالْباطِلِ عَلى لِسٰانِهِ**».(۲)

یعنی: آن صحابهٔ دروغین و غاصبان خلافت درکارشان به شیطان اعتماد کردند (زیرا اول کسی که در مسجد بعد از رحلت حضرت رسول اکرم«صلی الله علیه و آله» با ابوبکر بیعت نمود شیطان بود) و شیطان هم آنان را (جهت گمراهی و ضلالت امّت و انحطاط ملّت) شریک و دام خود قرار داد (که از چهارده قرن پیش تاکنون، این گمراهی و انحطاط ادامه یافته است).

پس شیطان در سینه‌های آنها تخم گذاری کرد و از آن جوجه پدیدآورد، و به تدریج و آهسته با آنها (همانند زن و مرد) آمیزش نمود (تا حاملهٔ شیطان و فرمانبردار او شدند) شیطان با چشمهای آنها می‌دید، و بازبانشان سخن می‌گفت (درگفتار و کردار همان بودند که شیطان می‌خواست و بر آنها القا می‌کرد) پس شیطان آنها را به مرکب ضلالت امّت و انحطاط ملّت سوار شد، وگفتار و کردار باطل را در نظرشان حق جلوه داده است «**هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً**» کارهای آنان همانند کار

۱- نهج‌البلاغه: خطبة ۱۸۸ ص ۶۳۴).
۲- نهج‌البلاغه: خطبة:۷ ص ۵۹).

کسی بودکه شیطان او را در توانائی خود شریک قرار داده، و به زبان او سخن باطل و نادرست را برای گمراهی دیگران می‌گوید».

و دربارهٔ آنان فرمود:

«زَرَعُوا الْفُجُورَ وَسَقَوْهُ الْغُرُورَ وَحَصَدُوا الثُّبُورَ».[۱]

یعنی: آن غاصبان خلافت و صحابهٔ دروغین نافرمانی خداوند متعال و رسولش «صلی الله علیه و آله» راکرده و بذرهای گناهان و جنایات را در میان ملت اسلام کِشته، و به فریب و نیرنگ آن را آبیاری کرده و انحطاط و گمراهی و هلاکت امت را درو کرده‌اند (چه این که مردم بر اثر جهل و نادانی، أمیرمؤمنان عليّ «علیه السلام» را رهاکرده، از آنها پیروی نموده و منحط شدند).

چه نیکو گفت مثنوی:

خواجه می‌گرید که ماند از قافله | خنده‌ها دارد از این ماندن خرش
عشق را بگذاشت و دُم خر گرفت | لاجرم سرگین خر شد عنبرش
ملک را بگذاشت بر سرگین نشست | لاجرم شد خرمگس سرلشکرش
خرمگس آن وسوسه‌است و آن خیال | که همی خارش دهد همچون گرش

بنابراین شما خود بگویید: چه‌کسی شایستگی جانشینی رسول‌الله «صلی الله علیه و آله» و لیاقت حکومت اسلامی بر مسلمین جهان را داشته است؟

کسی که کلامش کلام خداوند متعال و رسولش «صلی الله علیه و آله» باشد؟ یا کلامش بر هوای نفس، کسی که در خدمت خداوند سبحان بوده؟ یاکسی که مرکب شیطان؟ چه کسی غیر از علی بن ابیطالب می‌توانست پس از رحلت رسول خدا استعداد انسان را شکوفا، و انسانیت انسان را به فعلیت برساند، و جوامع بشری را به هدف عالی وکمال انسانی و سعادت دنیا و آخرت برساند؟!

حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ «علیه السلام» خطاب به مردم گرفتار درگرداب ضلالت و جهالت فرمود:

«لِلّٰهِ أَنْتُمْ أَتَتَوَقَّعُونَ إِماماً غَيْرِي يَطَأُ بِكُمُ الطَّرِيقَ، وَ يُرْشِدُكُمُ السَّبِيلَ؟!».[۲]

یعنی: «شما را به خداوند متعال سوگند؟ آیا براستی شما در انتظار پیشوائی غیر از من هستید که شما را به راه کمال انسانی و هدف عالی رهنمون ساخته، و شما را به راه سعادت، هدایت و ارشاد کرده و حقائق دین را بیان کند؟!»

۱- نهج البلاغة: خطبه دوم ص ۴۵).

۲- نهج البلاغة: خطبه ۱۸۱ ص ۵۹۵).

مثنوی گوید:

چون تو بابی آن مدینهٔ علم را چون شعاعی آفتاب حلم را
باز باش ای باب بر جویای باب تا رسند از تو قشور اندر لباب

آری! علم لباس عقل پوشید، و در مسجد دل عليّ﴿عليه السلام﴾ مستقرگشت، و بر قدم انتظار نشست تا عقل انبياء كه از دروازهٔ شهر نبی خاتم ﴿صلى الله عليه وآله﴾ درآيد، بايد در او نگاه كرد، از اين رو خداوند متعال در علی ﴿عليه السلام﴾ از علم آينه ساخت، و از عقل ديده، و علی ﴿عليه السلام﴾ در اين آينه نگاه می‌كرد و جهان را می‌شناخت.

حكيم سنائی گويد:

مرتضائی كه كرد يزدانش همره جان مصطفی جانش
هر دو يک قبله و خردشان دو هر دو يک روح و كالبدشان دو
دو رونده چون اختر گردون دو برادر چو موسی و هارون
هر دو يک درّ ز يک صدف بودند هر دو پيرايهٔ شرف بودند
تا نه بگشاد علم حيدر در ندهد سنت پيمبر بر

۶۶۹- اقرار سنی، و اسلام بودایی:

وقتی مطلب به اينجا رسيد، سنی گفت: من با انديشهٔ كامل در بيان حضرت عليّ﴿عليه السلام﴾ و تأمل در مثالهای ساده اما يک عالَم معنی، و برخورد منطقی شما هم اكنون مستبصر و شيعه شدم، «عدو شود سبب خير گر خدا خواهد»، مرا جهت مراقبت اين فرد بودائی كه مبادا مسلمان راستين شيعی شود انتخاب كرده‌اند، اما قبل از آنكه او مسلمان راستين و شيعه شود، من شيعه و در صف مسلمانان راستين درآمدم.

سپس با بودائی صحبت و مطالبی در اصول و فروع دين مبين اسلام بيان نمودم كه وی دين مبين اسلام و مذهب حق شيعهٔ جعفری اثنی عشری را پذيرفته است، و إسم او را به مناسبت عيد سعيد غدير(عليّ ولايتی) انتخاب كرديم و اصل جريان را به طور خلاصه در نامه‌ای نوشته، و اعلان نموده است كه نسخهٔ آن نزدم موجود می‌باشد.

درس یکصد و سی ام:

۶۷۰- نتایج اعمال: بهشت یا جهنم:

با براهین عقلیهٔ قاطعه، و ادلهٔ نقلیهٔ واضحه ثابت و مبرهن است که: هر انسان از مرد و زن، از مؤمن و کافر، از عالم و جاهل، از مصلح و مفسد، و از مخلص و منافق و ... در هنگام مرگ، و شب اول قبر، و روز قیامت با تجسم اعمال، نفس عمل خویش و جزای آن: بهشت یا جهنم را خواهد دید، که مؤمن ... با دیدن نفس عمل و جزای آن خوشحال و مسرور، و با دخول در بهشت از نعمت‌هایش متنعم می‌گردد، و کافر و بزهکار با دیدن نفس عمل و جزای آن بدحال و محزون و با ورود در جهنم برای همیشه عذاب می‌شود. و هر مؤمن نیکوکار به اندازهٔ درجهٔ ایمان و عمل صالحش از نعمتهای بهشت بهره می‌گیرد، و هر کافر و بزهکار به قدر کفر و بزهکاریش در جهنم عذاب می‌شود، این است محاسبه و جزای اعمالشان...

«وَ سُئِلَ عَلِيٌّ«عليه السلام» : «كَيْفَ يُحاسِبُ اللّٰهُ الْخَلْقَ عَلىٰ كَثْرَتِهِمْ؟ فَقٰالَ: كَما يَرْزُقُهُمْ عَلىٰ كَثْرَتِهِمْ، فَقيلَ: كَيْفَ يُحاسِبُهُمْ وَ لايَرَوْنَهُ؟ فَقٰالَ: كَمٰا يَرْزُقُهُمْ وَ لايَرَوْنَهُ».(۱)

یعنی: از حضرت أمیرمؤمنان عليّ«عليه السلام» پرسیده شد که: چگونه خداوند متعال روز قیامت از مخلوق با بسیاری آنها حساب و بازپرسی می‌نماید؟ آن حضرت فرمود: همان طوری که آنها را با بسیاریشان روزی می‌دهد، پرسیدند: چگونه از آنان بازپرسی می‌کند، و حال آنکه آنها او را نمی‌بینند؟ فرمود: همانطوری که ایشان را روزی می‌دهد و آنان او را نمی‌بینند (پس جای شگفت نیست، زیرا همانطوری که تو می دانی خداوند متعال همهٔ بندگانش را روزی می‌دهد بدون آنکه او را ببینند، تواناست که از آنها بازپرسی نماید بدون آنکه او را ببینند).

و حضرت مولی‌الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ«عليه السلام» فرمود:

«لايَزُولُ قُدُومُ ابْنِ آدَمَ حَتّٰى يُسْئَلَ عَنْ عُمْرِهِ فيمَ أَفْنٰاهُ؟ وَ عَنْ شَبٰابِهِ فيمَ أَبْلاهُ؟ وَعَنْ مٰالِهِ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبَهُ؟ وَ فيمَ أَنْفَقَهُ؟ وَعَمِلَ عَمَلاً فيمٰا عَلِمَ».

۱- نهج‌البلاغه، بخش حکمتهای إمام«عليه السلام» رقم ۲۹۲، ص ۱۲۳۰

یعنی: روز قیامت هیچ فرزند آدمی گام از گام برنمی‌دارد مگر آنکه از چهار چیز از او سؤال می‌شود:

الف: از عمرش که درکجا و چگونه به پایان برده است (در اطاعت رحمان، یا در اطاعت شیطان، در مسیر کمال، یا در راه انحطاط)؟

ب: و از جوانیش که با چه کاری از دست داده است؟

ج: و از مالش که ازکجا به دست آورده و درکجا مصرف کرده است؟

د: و از عمل به آنچه که دانسته است.

مثنوی گوید:

حق همی گوید چه آوردی مرا — اندرین مهلت که دادم مر ترا؟
عمر خود را در چه پایان برده‌ای — قوت و قوّت در چه فانی کرده‌ای؟
گــوهر دیــده کـجا فـرسوده‌ای — پـنج حس را درکـجا پالوده‌ای؟

۶۷۱- محاسبه و نتایج اعمال از دیدگاه قرآن کریم :

آیات قرآن کریم در این باب به قدری زیاد است که بیان تمامی آنها نیاز به چندین بحث مستقل دارد، پس به تلاوت چند آیهٔ کریمه تبرک می‌جوییم:

۱ - «وَ هُوَ الْقٰاهِرُ فَوْقَ عِبٰادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتّٰى اِذٰا جٰاءَ اَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنٰا وَ هُمْ لاٰيُفَرِّطُونَ ثُمَّ رُدُّوا اِلَى اللّٰهِ مَوْلاٰهُمُ الْحَقِّ أَلاٰ لَهُ الْحُكْمُ وَ هُوَ أَسْرَعُ الْحٰاسِبِينَ» الانعام: (۶۱ - ۶۲).

یعنی: و اوست خداوندی که قهرو اقتدارش مافوق بندگانش هست، و برای حفظ جان و اعمالتان فرشتگانی را می‌فرستد تا شما را حفظ کرده و اعمالتان را ضبط نموده تا آنگاه که مرگ یکی از شما را فرارسد، و رسولان ما او را می‌میرانند، و در قبض روح شما هیچ تقصیری نخواهند کرد سپس به سوی خداوند متعال که به حق مولای بندگان است باز می‌گردند، آگاه باشید که حکم بندگان با خداوند سبحان است و حسابرسی او بسیار سریع است.

۲ - «ثُمَّ اِنَّ اِلَيْنٰا اِيٰابَهُمْ ثُمَّ اِنَّ عَلَيْنٰا حِسٰابَهُمْ» الغاشیة: ۲۶ - ۲۵).

یعنی: به تحقیق بازگشت بندگان به سوی ماست، و آنگاه حساب و جزای اعمال نیک و بد آنها بر ما خواهد بود.

مرحوم کلینی درکتاب شریف «اصول کافی» به أسنادش از زراره روایت کرده است که حضرت امام باقر﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«بُنِیَ الاسْلامُ عَلیٰ خَمْسَةِ أَشْیاءٍ: عَلَی الصَّلاةِ وَ الزَّکاةِ وَ الْحَجِّ وَ الصَّوْمِ وَ الوَلایَةِ. قالَ زُرارَةُ: فَقُلْتُ: وَ أَیُّ شَیْءٍ مِنْ ذٰلِکَ أَفْضَلُ: فَقالَ: اَلْوَلایَةُ أَفْضَلُ لأَنَّهامِفْتاحُهُنَّ، وَ الْوالي هُوَ الدَّلیلُ عَلَیْهِنَّ...».

یعنی: اسلام بر روی پنج چیز بناء شده و استوار است: نماز و زکات و حج و روزه و ولأیت، زراره گوید: عرض کردم: کدام یک آنها برتر است؟ پس حضرت امام﴿علیه السلام﴾ فرمود: ولأیت، زیرا ولأیت کلید بقیه‌ها است، و صاحب ولأیت راهبر و هدایت کنندهٔ بر آنها است. (همانند عقل نسبت به روح محرّک جسم، و روح محرّک نسبت به أعضای متحرک جسم).

۶۶۳- عمل بی ولأیت چگونه همانند نماز بی طهارت است؟

مرحوم شیخ صدوق در کتاب شریف (من لأ یحضره الفقیه) به أسنادش از ابی‌حمزهٔ ثمالی روایت کرده است که گفت: حضرت امام زین العابدین علی بن الحسین﴿علیه السلام﴾ به ما فرمود: «برترین و با فضیلت‌ترین مکان کدام است؟ عرض کردیم: خداوند متعال و رسولش و پسر رسولش﴿صلی الله علیه و آله﴾ بهتر میدانند، پس حضرت امام سجاد﴿علیه السلام﴾ فرمود: با فضیلت ترین مکان ما بین رکن کعبه و مقام ابراهیم است، و اگر مردی بمدت (۹۵۰) سال، مدت رسالت نوح نبی﴿علیه السلام﴾ در بین قومش عمر کند، و تمام این مدت، روز را روزه دار، و شب را بین رکن و مقام بعبادت خداوند متعال بپردازد، سپس بمیرد اما ولأیت أهل بیت پیغمبر اکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ را نداشته باشد، این نماز و روزه کمترین نفعی بحالش نخواهد داشت و مورد قبول درگاه الهی واقع نخواهد گشت».

پر واضح و روشن است که صحّت و قبولی نماز دربُعد ظاهری دارای شرائطی است که بدون احراز آنها نماز صحیح نبوده و قبول نیست که نخستین آنها تطهیر ازنجاست، سپس تحصیل طهارت است، و در بُعدمعنوی نیز دارای‌شرائطی است که بدون احراز آنها نماز صحیح نبوده و مقبول نخواهد بود که نخستین آن برائت از دشمنان و خائنان به دین و مخالفین و غاصبان حق أهل بیت وحی علیهم السلام که أول آنها مولی‌الموحّدین، امام‌المتّقین أمیرالمؤمنین علیّ‌بن‌أبیطالب و آخر آنها حضرت مهدی حجة بن الحسن العسکری صاحب‌الزمان عجل‌الله‌تعالی فرجه‌الشریف می‌باشد.

۳ - «وَنَضَعُ المَوازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيامَةِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَ إِنْ كانَ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنا بِها وَ كَفىٰ بِنا حاسِبِينَ» الانبياء: ۴۷).

یعنی: و ما ترازوی عدل را برای روز قیامت نصب خواهیم کرد، پس بر هیچ کس کمترین ستمی نخواهد شد، و اگر عملی به قدر دانهٔ خردلی باشد در ترازوی عدل ما قرار خواهد گرفت، و تنها علم ما از همهٔ حسابگران کفایت خواهد نمود.

۴ - «وَ إِنْ تُبْدُوا ما فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحاسِبْكُمْ بِهِ اللّٰهُ» البقره: ۲۸۴).

یعنی: و اگر ظاهر سازید آنچه راکه در دل دارید و به مرحلهٔ عمل درآورید یا آن را مخفی نمائید (ازکفر و شرک و نفاق و سوء ظنها و نیّات بد و افکار فاسد ...) خداوند متعال شما را با آن بازپرسی و محاسبه می‌نماید.

۵ - «يا أَيُّهَا الْإِنْسانُ إِنَّكَ كادِحٌ إِلىٰ رَبِّكَ كَدْحاً فَمُلاقِيهِ فَأَمّا مَنْ أُوتِيَ كِتابَهُ بِيَمِينِهِ فَسَوْفَ يُحاسَبُ حِساباً يَسِيراً وَ يَنْقَلِبُ إِلىٰ أَهْلِهِ مَسْرُوراً وَ أَمّا مَنْ أُوتِيَ كِتابَهُ وَراءَ ظَهْرِهِ فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُوراً وَ يَصْلىٰ سَعِيراً» الانشقاق: ۶ - ۱۲).

یعنی: ای انسان در هر عصر و زمان و مکان به تحقیق تو با عمل خود در دنیا، سعی و کوشش با رنج در رسیدن به جزای پروردگارت داری، پس قطعاً جزای عملت چه: خوب باشد یا بد خواهید دید، پس کسی که پروندهٔ عملش به دست راستش داده شود، پس حسابش زود و آسان رسیدگی می‌شود و با خوشحالی به اهلش (در بهشت) باز می‌گردد، و هر که پروندهٔ عملش از پشت سر به دست چپش داده شود، پس او از این برخورد اهانت‌آمیز بسیار بدحال، و با نهایت حسرت فریاد زند و به آتش سوزان دوزخ افکنده گردد.

۶ - «وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسانِ إِلاّ ما سَعىٰ وَ أَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرىٰ ثُمَّ يُجْزاهُ الْجَزاءَ الْأَوْفىٰ وَ أَنَّ إِلىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهىٰ» نجم: ۳۹ - ۴۲).

یعنی: و اینکه برای انسان جز آنچه به سعی و عمل خود انجام داده جزائی نخواهد بود و به تحقیق انسان به زودی در دنیا و قبر و عالم برزخ نفس عمل خود را خواهد دید، و سپس در آخرت به پاداش آن بدون زیاده و نقصان خواهد رسید، و به تحقیق کار خلق عالم به سوی پروردگارت منتهی می‌شود.

۷ - «يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسانُ ما سَعىٰ وَ بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرىٰ فَأَمّا مَنْ طَغىٰ وَ آثَرَ الْحَياةَ الدُّنْيا فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوىٰ وَ أَمّا مَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوىٰ» (النازعات: ۳۵ - ۴۱).

یعنی: روزی که هر انسانی آنچه در دنیا کرده به یاد خواهد آورد، و دوزخ برای بینندگان آشکارگردد، پس هرکس راه استبداد و طغیان و سرکشی و نافرمانی را در پیش گرفت، و آخرت را فدای دنیا و چگونه زندگی کردن و چگونه زیستن در دنیا را بر چگونه شدن و چگونه بودن در دنیا، و چگونه ماندن در آخرت مقدم داشت؛ پس به تحقیق دوزخ جایگاه همیشگی او است، و هرکس از حضور در پیشگاه پروردگارش بترسد و عنان نفس را به دست پرتوان عقل مهار و با دین کنترل کند، پس به تحقیق بهشت منزلگاه دائمی اوست.

۸ - «لِتُجْزیٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمٰا تَسْعٰی» طه: ۱۵).

یعنی: روز قیامت هر انسانی به پاداش عملش: حق یا باطل، خوب یا بد و خیر یا شر با مراتب و درجاتش... خواهد رسید.

۹ - «وَلِكُلٍّ دَرَجٰاتٌ مِمّٰا عَمِلُوا وَ مٰا رَبُّكَ بِغٰافِلٍ عَمّٰا يَعْمَلُونَ» الانعام:۱۳۲).

یعنی: و برای هرکسی در ثواب و عقاب درجه‌ای به درجهٔ عملش خواهد بود، و پروردگار تو نه از عمل کسی و نه از درجهٔ عمل کسی غافل است (پس هر کس را به درجهٔ عملش ثواب داده و یا عقاب می‌کند، مؤمنان ونیکان به درجهٔ ایمان و عمل صالحشان از نعمت‌های بهشتی برخوردار می‌گردند، و کافران و بدان به درجهٔ کفر و بدیشان در جهنم عذاب می‌شوند).

۱۰ - «وَتُنْذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لارَيْبَ فيهِ فَريقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَريقٌ فِي السَّعيرِ» الشوری: ۷).

یعنی: و ای رسول ما! بترسان مردم را از عذاب روزی که همهٔ مردم در آن روز جمع شوند، روزی که هیچ تردیدی در آن راه ندارد، گروهی که مؤمنان راستین هستند در بهشت برین جا خوش می‌کنند، وگروهی که کافرانند در دوزخ عذاب الهی را می‌چشند.

۱۱ - «أَفَمَنْ كٰانَ مُؤْمِناً كَمَنْ كٰانَ فٰاسِقاً لايَسْتَوُونَ أَمَّا الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ فَلَهُمْ جَنّٰاتُ الْمَأْوىٰ نُزُلاً بِمٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ وَ أَمَّاالَّذينَ فَسَقُوا فَمَأْوٰاهُمُ النّٰارُ كُلَّمٰا أَرٰادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهٰا أُعيدُوا فِيهٰا وَ قِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذٰابَ النّٰارِ الَّذي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ» السجدة:۱۸ - ۲۰).

یعنی: آیا براستی کسی که به خداوند متعال ایمان آورده حالش در قیامت مانند کسی است که کافر بوده؟ هرگز مؤمن و کافر یکسان نخواهند بود، اما آنان که

در دنیا ایمان آورده و عمل صالحی انجام داده‌اند پس برای آنان منزلگاه پرنعمت بهشت برین به پاداش اعمال صالحشان مهیاست، و اما آنان که سر از طاعت و فرمان الهی کشیده و فاسق شدند، منزلگاهشان در آتش دوزخ است، و هرچه بکوشند که از آتش خارج گردند، باز بدان آتش برگردانده می‌شوند، و به آنان گفته شود: بچشید عذاب آتشی را که در دنیا آن را تکذیب می‌کردید.

۶۷۲- روز حساب و نتائج اعمال از بیان حضرت أمیرمؤمنان عليّ«عليه السلام»:

روایات صحیحهٔ وارده از اهل بیت وحی صلوات‌الله علیهم اجمعین در این باب به اندازه‌ای زیاد است که ذکر تمامی آنها نیاز به چندین بحث، وکتابت چندین جلد کتاب مستقل در این موضوع دارد، پس ما تنها به چند فرازی از فرمایشات حضرت مولی‌الموحّدین إمام‌المتّقین أمیرالمؤمنین عليّ بن ابیطالب«عليه السلام» که در نهج‌البلاغهٔ شریف آمده بسنده می‌کنیم، و موضوع عمل را که دومین رکن کمال انسانی بوده به پایان می‌بریم:

۱ - «**فَإِنَّ الْغٰايَةَ أَمٰامَكُمْ، وَإِنَّ وَرٰآئَكُمُ السّٰاعَةَ تَحْدُوكُمْ، تَخَفَّفُوا تَلْحَقُوا فَإِنَّمٰا يُنْتَظَرُ بِأَوَّلِكُمْ آخِرُكُمْ**».[۱]

یعنی: ای مردم بدانید که به تحقیق هدف نهائی حیات و عاقبت و پایان کار شما در دنیا جلو و پیش روی شما است (چه ایمان بیاورید و یا منکر باشید، چه بخواهید و یا نخواهید، و چه بدانید و یا ندانید شما رو به هدف نهائی پیش می‌روید و هرکس عمل و پایان کار خود را در حال مرگ و برزخ و روز قیامت خواهد دید که: بهشت است یا دوزخ).

مثنوی گوید:

نیک بنگر ما نشسته می‌رویم — می‌نبینی قاصد جای نویم؟
پس مسافر آن بود ای ره پرست — که مسیر و روش در مستقبل است.

ناصرخسرو گوید:

گر نه این روز دراز دهر را فرداستی — روزگار و چرخ و انجم سربسربازیستی

خداوندمتعال می‌فرماید: «**إِعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيٰاةُ الدُّنْيٰا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ....**» الحدید: ۲۰)

ای مردم دنیا بدانید! دنیا بازیچه، وکارهای دنیا أسباب بازی است، بازی کنید ولی خود را نبازید و فراهم آورید و به آن ننازید.

۱- نهج البلاغهٔ: خطبهٔ ۲۱ ص ۸۰، و خطبهٔ ۱۶۶ ص ۵۴۴).

و به تحقیق مرگ (و عالم برزخ و روز قیامت) در عقب است، که شما را سوق می‌دهد و می‌راند (زیرا آغاز ابدیت یعنی مرگ که ساعت پایان ساعتهای دنیاست انسان را از پشت سر می‌راند، و برزخ و روز قیامت نیز چون مرگ لامحاله آمدنی است، همانند کسی که دنبال کسی افتاده و او را براند).

نظامی گوید:

کار من و تو بدین درازی — کوتاه کنم که نیست بازی

تا مایهٔ طبع‌ها سرشتند — ما را ورقی دگر نوشتند

بنابراین سبک‌بار شوید (بارهای گران راکه دلبستگی بمتاع و لذائذ و شهوات دنیا است رها کنید) تا بتوانید به سبکباران (مؤمنان راستین) ملحق شوید، پس جز این نیست که اولینِ شما را بازداشت نموده، آخرینِ شما را منتظرند (پیشینیان سبکبار که رفته‌اند در راه باز داشتشان کرده در انتظار شمایند تا آخرین نفرتان به آنها ملحق شود، تا همهٔ کاروان یکباره وارد صحنهٔ قیامت گردند).

۲- و حضرت أمیرمؤمنان علیّ«علیه السلام» در چگونگی بازگشت خلائق در قیامت فرمود:

«حَتّیٰ إِذٰا بَلَغَ الْكِتٰابُ أَجَلَهُ وَالْأَمْرُ مَقٰادِيرَهُ، وَ أُلْحِقَ آخِرُ الْخَلْقِ بِأَوَّلِهِ، وَ جٰاءَ مِنْ أَمْرِ اللّٰهِ مٰايُرِيدُهُ مِنْ تَجْدِيدِ خَلْقِهِ ...».(۱)

یعنی: تا پایان زندگی بشر در دنیا که خداوند سبحان آنرا تعیین کرده فرا برسد، و مقدرات این دورهٔ عالَم دنیا پایان یابد، و آخر خلائق به اول آنها ملحق گردد (همه بمیرند) و فرمان الهی برای تجدید خلق (زنده شدن مردگان) که به آن اراده می‌فرماید برسد ...

۳- **«وَاعْلَمُوا أَنَّ مَجٰازَكُمْ عَلَی الصِّرٰاطِ وَ مَزٰالِقِ دَحْضِهِ، وَ أَهٰاوِيلِ زَلَلِهِ وَ تٰارٰاتِ أَهْوٰالِهِ - فَكَفیٰ بِالْجَنَّةِ ثَوٰاباً وَ نَوٰالاً وَ كَفیٰ بِالنّٰارِ عِقٰاباً وَ وَبٰالاً وَ كَفیٰ بِاللّٰهِ مُنْتَقِماً وَ نَصِيراً وَ كَفیٰ بِالْكِتٰابِ حَجِيجاً وَ خَصِيماً».**(۲)

یعنی: و ای مردم بدانید! عبور شما بر (پل) صراط حتمی است، و قدمهای شما از لغزش بر آن لرزان است و شما در عبور از آن دچار هول و ترس بسیار گردید - پس بهشت بجهت ثواب و بخشش (برای مؤمنان راستین) کافی است (کاری کنید که با ایمان و عمل صالح از پل صراط به آسانی عبور نمائید تا جایگاه همیشگی شما

۱- نهج‌البلاغه: خطبهٔ ۱۰۸ ص ۳۳۴). ۲-نهج‌البلاغة: خطبهٔ ۸۲ ص ۱۹۲).

بهشت باشد) و دوزخ به جهت عذاب و سختی (برای کافران و منافقان و فاسقان...) بس است (پس کاری کنید که از جملهٔ آنها نباشید) و کافی است که خداوند متعال (از کافران ...) انتقام کشد، و به مؤمنان راستین مدد و یاری دهد، و بس است که قرآن کریم (روز قیامت با کسانی که آن را در دنیا رها کرده و کلام مخلوق خاطی را بر آن مقدم داشته‌اند) احتجاج نموده دشمن گردد.

۴- «**وَ ذٰلِكَ يَوْمٌ يَجْمَعُ اللّٰهُ فِيهِ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ لِنِقٰاشِ الْحِسٰابِ وَ جَزٰاءِ الْأَعْمٰالِ ...**».(۱)

یعنی: و قیامت روزی است که خداوند متعال در آن روز برای رسیدن حساب و جزای اعمال همهٔ خلائق از گذشتگان و آیندگان را گرد می‌آورد.

۵- «**وَ بِالْمَوْتِ تُخْتَمُ الدُّنْيٰا وَ بِالدُّنْيٰا تُحْرَزُ الْآخِرَةُ، وَ بِالْقِيٰامَةِ تُزْلَفُ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ وَ تُبْرَزُ الْجَحِيمُ لِلْغٰاوِينَ وَ إِنَّ الْخَلْقَ لاٰ مَقْصَرَ لَهُمْ عَنِ الْقِيٰامَةِ مُرْقِلِينَ فِي مِضْمٰارِهٰا إِلَى الْغٰايَةِ الْقُصْوىٰ**».(۲)

یعنی: و با فرا رسیدن مرگ، عمر دنیوی انسان پایان می‌یابد، و بوسیلهٔ دنیا (سعادت جاوید در) آخرت فرا هم می‌گردد (چه اینکه دنیا، دار تکلیف و عمل و ظرف کمال است که در آن میتوان بکمال رسید و برای آخرت توشه‌ای بدست آورد) و با قیام قیامت بهشت برای پرهیزکاران نزدیک جلوه می‌کند، و دوزخ برای هواپرستان آشکار می‌گردد، و مردم را از قیامت جای رهائی نیست (که لامحاله همه باید در آن جمع شوند) در حالی که همه در آن میدان شتاب کننده هستند بسوی آخرین منزل خود (أهل ایمان و نیکوکار بسوی بهشت جاوید، و أهل کفر و فساد بسوی دوزخ).

۶ـ و حضرت أمیرمؤمنان عليّ«علیه السلام» در وصف و درجات مختلف بهشت، بحسب درجات ایمان و عمل أهل آن، فرمود:

«**دَرَجٰاتٌ مُتَفٰاضِلاٰتٌ وَ مَنٰازِلُ مُتَفٰاوِتٰاتٌ، لاٰيَنْقَطِعُ نَعِيمُهٰا وَ لاٰ يَظْعَنُ مُقِيمُهٰا، وَ لاٰيَهْرَمُ خٰالِدُهٰا وَ لاٰيَبْأَسُ سٰاكِنُهٰا**».(۳)

۱-نهج‌البلاغة: خ ۱۰۱ ص ۳۰۰).
۲- نهج‌البلاغة: بخش سخنان إمام«علیه السلام» رقم ۱۵۵ ص ۴۸۸).
۳- نهج البلاغة: خطبهٔ ۸۴ ص ۲۰۴).

یعنی: بهشت دارای درجاتی است که بعضیها بر بعض برتری دارد، و دارای منزلهایی که بعضی بر بعضی امتیاز دارد (بجهت آنکه مراتب معرفت و ایمان و عمل صالح مختلف است، پس هرکس بر حسب مرتبهٔ معرفت و ایمان و عمل در دنیا، مرتبه و درجه‌ای را در بهشت دریابد،) آسایش و خوشی در بهشت هرگز زائل نمی‌گردد، و مقیم در آن، کوچ نمی‌کند، و از آنجا بیرون نخواهد شد، و جاوید در آن پیر نمی‌شود، و ساکن در آن فقیر نمی‌گردد.

۷ـ «عِبادَ اللّٰهِ! إنَّ الدَّهْرَ يَجْري بِالْباقينَ كَجَرْيِهِ بِالْماضينَ ـ فَإنَّ اللّٰهَ قَدْ أَوْضَحَ لَكُمْ سَبيلَ الْحَقِّ وَ أَنٰارَ طُرُقَهُ فَشِقْوَةٌ لاٰزِمَةٌ أَوْ سَعٰادَةٌ دٰائِمَةٌ...».[۱]

یعنی: ای بندگان خداوند متعال (بدانید و آگاه باشید که) بتحقیق روزگار و زمان در دنیا بر حاضرین (زندگان) شما میگذرد همانند گذشتن آن بر گذشتگان (شما، همانطور که پیشینیان شما مردند، شما نیز خواهید مرد) ـ پس بتحقیق خداوند متعال راه حق را برای شما آشکار نمود، و راههای آنرا روشن گردانید (راه بسوی هدف عالی و کمال انسانی را در قرآن کریم بیان فرموده و سخنان رسولش«صلی الله علیه و آله» و گفتار جانشینان راستینش صلوات‌اللّه علیهم أجمعین را در دسترس شما قرار داده است و شما را در پیروی از حق و حرکت بسوی کمال مختار قرار داده است) پس این شمائید که از حق و حقیقت روی برگردانده راه شقاوت و بدبختی را انتخاب کرده منحط شوید، و یا از حق پیروی کرده و با معرفت و ایمان و عمل صالح بسوی هدف عالی حرکت کرده و به کمال انسانی رسیده و سعادت و خوشبختی همیشگی را برای خود فراهم سازید.

از جهان دو بانگش می‌آید بضدّ　　　تا کدامین را تو باشی مستعدّ
آن یکی بانگش نشور أتقیا　　　و این دگر بانگش فریب أشقیا

پایان بحث عمل صالح روز پنجشنبه شانزدهم ماه رجب المرجب سال ۱۴۱۷ هـ‌ق مصادف با ۱۳۷۵/۹/۸ هـ‌ش در اطاق (۸) در بستهٔ سالن(۷) دربستهٔ تنبیهی آموزشگاه زندان اوین تهران.

۱ـنهج‌البلاغة: خطبهٔ ۱۵۶ ص ۴۹۴).

سوّمین رکن کمال انسان:

سفارش و پذیرش حق از یکدیگر یـا حـق‌بینی، حـق‌جوئی، حـق‌پذیری و حق‌گوئی سوّمین رکن کمال انسان، تحت(۱۰) عنوان أصلی مورد بحث دقیق و تحقیق عمیق علمی و فنّی و ... قرارگرفته است:

۱ـ رکن سوم کمال انسان، سفارش اهل کمال یکدیگر را بحق و پذیرش آنان از یکدیگر، یعنی حق‌بینی، حق‌جوئی، حق پذیری و حق‌گوئی.

۲ـ أقوال و آرای مختلف در تعریف حق.

۳ـ نظرات متناقض در أصل وجود حق و باطل در نظام آفرینش.

۴ـ نظام آفرینش و تکوین بر أساس حق استوار است.

۵ـ حقوق آفریدگار جهان بر بندگان.

۶ـ حضرت أمیرمؤمنان عليّ «عليه السلام» محور حق و معیار حکمت إلهی.

۷ـ حقوق فرمانروایان و مردم بر یکدیگر ...

۸ـ حقوق مسلمانان بر یکدیگر ...

۹ـ معانی حقوق از دیدگاه حقوق دانان متجدّد.

۱۰ـ مبانی حقوق از دیدگاه صاحبان أدیان و وجدان.

هر یک از عناوین فوق بطور متوسط دارای پنج عنوان فرعی می‌باشد که در فهرست آورده می‌شود.

به اضافهٔ ضمیمهٔ یکصدوده کلمه از کلمات قصار حضرت أمیرمؤمنان عليّ «عليه السلام» بعدد إسم مبارک «علی» در پیرامون حق تحت پنج عنوان.

درس یکصد و سی و یکم:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیمِ

«اَلْحَمْدُلِلّٰهِ الَّذي هَداني لِلْاِسْلامِ وَ أَكْرَمَني بِالْايمانِ، وَ عَرَّفَنِيالْحَقَّ الَّذي عَنْهُ يُؤْفَكُونَ، وَالنَّبَأَالْعَظيمَ الَّذي هُمْ فيهِ مُخْتَلِفُونَ، وَ أَفْضَلُ صَلَواتِاللّٰهِ تَعالیٰ وَ أَكْمَلُ تَحِيّاتِ خَلْقِهِ عَلیٰ أَشْرَفِ الْأَنْبِياءِ وَ الْمُرْسَلينَ، وَ عَلیٰ أَهْلِ بَيْتِهِ الْأَخْيارِ الْمُنْتَجَبينَ الْمَعْصُومينَ، وَ اللَّعْنَةُ الدّائِمَةُ عَلیٰ أَعْدائِهِمْ أَجْمَعينَ إِلیٰ لِقاءِ يَوْمِ الدّينِ»

أما بعد: إمروز جمعه هفدهم ماه رجب‌المرجب سال ۱۴۱۷ هـ‌ق = ۱۳۷۵/۹/۹ هـ‌ش در این اطاق (۸) در بستهٔ سالن (۷) در بستهٔ تنبیهی آموزشگاه زندان إوین تهران در پیرامون حق بحث می‌کنیم:

خداوند متعال می‌فرماید: «وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ».

۶۷۳- رکن سوم کمال انسان، حق‌بینی، حق‌جوئی، حق‌پذیری و حق‌گوئی:

در عین اینکه از آغاز خلقت بشر تاکنون سخن از حق بمیان آمده، و از این پس تا روز قیامت نیز خواهد آمد، أما بیشترین اختلاف در حقیقت و معنی و مفهوم و مصادیق آن بین انسانها از عالم و جاهل، از مؤمن وکافر، از مرد و زن، از متمدن و غیر متمدن و از شهری و روستائی در أدوار تاریخ شده و می‌باشد.

گرچه ما نظر داریم در پیرامون حق با همهٔ گستردگیش همچون عمل صالح ده بحث داشته باشیم، أما ناچاریم معانی و مفاهیم آنرا بطور بسیار فشرده و مواردی از آنرا یادآور شویم، و إشارهٔ إجمالی بکلمات حکماء و مفسرین، و فقهاء و اصولیین، و عرفاء و متکلمین، و فلاسفه و محققین و ادباء و لغویین و شعراء و حقوق‌دانان و سیاستمداران و ... از قدماء و متأخرین داشته باشیم تا سر فصلی جدید برای پژوهشگران أندیشمند از آیندگان ما باشد.

با اینکه موضوع حق، بسیار وسیع و دامنه‌دار در تمام أبعاد گوناگون زندگی انسان می‌باشد، و چون موضوعات پیشین کتاب لازمی را در اختیار نداریم، أما از حق تعالی که «هُوَالْحَقُّ وَ مِنْهُ الْحَقُّ» استعانت و از «مَنْ بِهِ الْحَقُّ» یعنی ولیّ‌اللّٰه‌الأعظم

حضرت صاحب‌الزمان«ع» استمداد میجوئیم که ما را به آنچه حق و حقیقت و واقع أمر است؛ هدایت نموده و در درک و نیل به آن یاریمان فرمایند:

خداوند متعال سومین رکن از چهار رکن کمال انسانی را در سورهٔ مبارکهٔ «والعصر» سفارش و پذیرش مؤمنان راستین، حق را از یکدیگر دانسته است: «وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ» یعنی انسان‌کامل کسی‌است که، حق‌بین، حق‌جو، حق‌پذیر و حق‌گو باشد.

۶۷۴- معنی تواصی، و فرق بین تواصی و وصایت چیست؟

«تواصوا» که جمع مذکّر غایب از فعل ماضی، و از باب تفاعل است، بمعنی عمل متقابل می‌باشد، که فعل و انفعال و تأثیر و تأثّر در هر دو طرف بطور مساوی ملحوظ شده است، یعنی توصیه و سفارش صاحبان کمال، یکدیگر را در ثبات بر مسیر حق و ایمان و عمل صالح، و پذیرش آنرا از یکدیگر، پس هر یک از أهل کمال باید همآنند خود از أهل کمال را بحق توصیه کنند، و هم آنرا از مانند خود بپذیرند، یعنی هم حق بین و حق جو و هم حق پذیر و حقگو باشند.

نباید از این نکتهٔ بسیار جالب و ظریف أدبی غفلت کرد که باب تفاعل همآنند باب مفاعله بین‌الاثنینی می‌باشد، با تفاوت به اینکه در باب مفاعله نهایتاً یکی غالب و دیگری مغلوب می‌گردد، وقتی می‌گوئیم: ضَارَبَ زَیْدٌ عَمْرواً یعنی زید و عمرو هر دو یکدیگررا زدند، و لکن در نهایت زید غالب بر عمرو شد، أما در باب تفاعل غالب و مغلوب ندارد، بلکه هر دو مساویند، همچون دو پهلوان در میدان کُشتی که بدون غلبهٔ یکی بر دیگری حتّی با کمترین نمره و امتیاز ولی بطور مساوی از میدان خارج گردند، بعلاوهٔ اینکه در باب تفاعل پذیرش از هر دو طرف نیز ملحوظ شده است.

این توصیه و سفارش و پذیرش متقابل أهل کمال یکدیگر را در راه حق، یعنی حق‌بینی، حق‌گوئی و حق‌جوئی و حق پذیری، سوّمین رکن و نمود کمال انسانی است که باید در بین أفراد أهل کمال بروز کند، پس از آنکه نخستین نمود حرکت بسوی کمال، ایمان بود که از درون (قلب) آغاز شد، و دوّمین آن، عمل صالح بود که از بیرون (جوارح) بروزکرده و خود را نشان داده است، نوبت ساختار محیط شد که همان حق بینی، حق‌گوئی و حق‌جویی و حق‌پذیری روندگان بسوی کمال است، چه اینکه انسان تا خود را از درون و بیرون نسازد، نمی‌تواند گام مؤثری در جهت ساختار محیط خود بردارد.

پس هرگاه انسان خود را از درون و بیرون ساخت، می‌تواند در ساختار محیط خود بپردازد که باید نخست از خود خودیها و درون أفراد یعنی ساخته‌شدگان آغاز گردد (آنچنان که ایمان از درون فرد آغاز گردید) که نخستین آن ساختن أفراد ساخته‌شدگان است برای ساختن خارج از محیط خود، و آن ثبات ساخته شدگان بر ساختگی خود می‌باشد، و این جز از درون ساخته شدگان میسّر نگردد. بدون تردید! تا انسان از درون فردی، و أفراد از درون جمعی ساخته نشوند نمی‌توانند راه ساخته شدن رابجامعه بیاموزند، و جهانی را آنچنان که باید بسازند.

سفارش و پذیرش، حق‌بینی، حق‌گوئی و حق‌جوئی و حق‌پذیری أفراد أهل کمال، حق را از یکدیگر تنها راه تعهّد آنها بعمل بر أساس حق و ثبات و فداکاری در راه حق و إحقاق حق و حکومت حق بر آنان می‌باشد، چه اینکه تا حق حاکم بر أفراد نگردد، ایمان و عمل صالح بدون تعهد بحق نه ثبات و استمرار دارد، و نه آنچنان که باید انسان ساز است، زیرا چه بسا أفرادی براستی ایمان آورده و أعمال صالحه انجام داده‌اند، أمّا چون تعهّد جمعی و ثبات در راه حق نداشته‌اند، در یک حرکت فکری و اجتماعی خود را باخته و چهره عوض کرده و در مسیر خلاف حق قرار گرفته‌اند.

بدون تردید! کمال هر چیزی بتعهد و ثبات و استمرار آنست، از اینرو تواصی بحق، سومین رکن کمال انسان بشمار آمده است که همان پایبندی بحق و طرفداری پیوسته و حمایت مستمر و دائم از آنست که بدون صبر و شکیبائی تحقق نیابد.

اینست جهان‌بینی یک جملهٔ کوتاه قرآن کریم، و یک وجه از وجوه إعجاز آن که تمام انس و جن از آوردن مانند آن ناتوانند: «**فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ**» الطور:۳۴).

۶۷۵- معانی حق و مصادیق آن:

مادّهٔ حقّ «ح ـ ق ـ ق» با مشتقاتش (۲۸۷)مرتبه در (۵۹)سوره از قرآن‌کریم آمده‌است.

برای کلمهٔ «حق» معانی متعدد خواه مشترک لفظی و خواه مشترک معنوی باشند، در قرآن کریم و روایات وارده از أهل بیت وحی صلوات‌الله علیهم أجمعین و لسان عرب آمده است، و ما بسیاری از آنها را در تفسیر کبیر «البصائر: ج ۵۸» در بحث لغوی آورده‌ایم:

مرحوم شیخ صدوق درکتاب «امالی» به أسنادش از عمار بن موسی ساباطی روایت کرده که حضرت امام صادق«علیه السلام» فرمود:

«إِنَّ أَوَّلَ مٰا يُسْئَلُ عَنْهُ الْعَبْدُ إِذٰا وَقَفَ بَيْنَ يَدَي اللّٰهِ جَلَّ جَلاٰلُهُ عَنِ الصَّلَوٰاتِ الْمَفْرُوضٰاتِ، وَ عَنِ الزَّكٰاةِ الْمَفْرُوضَةِ، وَ عَنِ الصِّيٰامِ الْمَفْرُوضِ، وَ عَنِ الْحَجِّ الْمَفْرُوضِ، وَ عَنْ وَلاٰيَتِنٰا أَهْلَ الْبَيْتِ، فَإِذٰا أَقَرَّ بِوَلاٰيَتِنٰا ثُمَّ مٰاتَ عَلَيْهٰا قُبِلَتْ مِنْهُ صَلاٰتُهُ وَ صَوْمُهُ وَ زَكٰاتُهُ وَ حَجُّهُ، وَ إِنْ لَمْ يُقِرَّ بِوَلاٰيَتِنٰا بَيْنَ يَدَيِ اللّٰهِ جَلَّ جَلاٰلُهُ لَمْ يَقْبَلِ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْهُ شَيْئاً مِنْ أَعْمٰالِهِ»[۱]

مرحوم آية اللّه بروجردی درکتاب شریف «جامع أحادیث الشیعة» از حضرت علیّ‌بن‌موسی‌الرّضا«علیه السلام» روایت کرده که فرمود: «لاٰ يَقْبَلُ اللّٰهُ عَمَلاً لِعَبْدٍ إِلاّٰ بِوَلاٰيَتِنٰا، فَمَنْ لَمْ يُوٰالِنٰا كٰانَ مِنْ أَهْلِ هٰذِهِ الاٰيَةِ: «وَ قَدِمْنٰا إِلىٰ مٰا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنٰاهُ هَبٰاءً مَنْثُوراً» الفرقان:۲۳)

و مرحوم شیخ صدوق درکتاب شریف «جامع الأخبار» از حضرت امام صادق«علیه السلام» روایت کرده از پدرش و از جدّش«علیهما السلام» که فرمود:

«مَرَّ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ«علیه السلام» في مَسْجِدِ الْكُوفَةِ، وَ قَنْبَرُ مَعَهُ فَرَآى رَجُلاً قٰائِماً يُصَلّي، فَقٰالَ: يٰا أَميرَ الْمُؤْمِنينَ مٰا رَأَيْتُ رَجُلاً أَحْسَنَ صَلاٰةً مِنْ هٰذٰا؟ فَقٰالَ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ«علیه السلام»: مَهْ يٰا قَنْبَرُ فَوَ اللّٰهِ لَرَجُلٌ عَلىٰ يَقينٍ مِنْ وَلاٰيَتِنٰا أَهْلَ الْبَيْتِ خَيْرٌ مِمَّنْ لَهُ عِبٰادَةُ أَلْفِ سَنَةٍ، وَ لَوْ أَنَّ عَبْداً عَبَدَاللّٰهَ أَلْفَ سَنَةٍ لاٰيَقْبَلُ اللّٰهُ مِنْهُ حَتّٰى يَعْرِفَ وَلاٰيَتَنٰا أَهْلَ الْبَيْتِ، وَ لَوْ أَنَّ عَبْداً عَبَدَ اللّٰهَ أَلْفَ سَنَةٍ، وَ جٰاءَ بِعَمَلِ اثْنَيْنِ وَ سَبْعينَ نَبِيّاً مٰا يَقْبَلُ اللّٰهُ مِنْهُ حَتّٰى يَعْرِفَ وَ لاٰيَتَنٰا أَهْلَ الْبَيْتِ، وَإِلاّٰ أَكَبَّهُ اللّٰهُ عَلىٰ مِنْخَرَيْهِ فِي نٰارِ جَهَنَّمَ».

پس عبادت بدون ولایت أهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم صلوات‌اللّه همآنند نماز بدون طهارت بلکه همآنند نماز پشب به قبله است، چنانچه عبادت بدون برائت از غاصبان خلافت، همآنند نماز بدون تطهیر است. و همانطوری که تطهیر باید قبل از تحصیل طهارت باشد، برائت از غاصبین خلافت باید قبل از ولایت باشد چنانچه درکلمهٔ توحید: «لاٰ إِلٰهَ» قبل از «إِلاّٰ اللّٰه» است.

۱- تفسیر کبیر البصائر: ج ۵۸ ص ۶۳۶).

حق در لغت به معنی چیزی ثابت لایتغیّر بایسته، موافق و مطابق با واقع شایسته، و بر پایه و أساس محکمی استوار می‌باشد که هیچگونه تزلزل و تردیدی در آن راه ندارد آمده است، و حق نقیض باطل است که خلاف واقع و بر هیچ پایه و اساسی استوار نبوده و هیچگونه بایستگی و شایستگی و ثباتی ندارد: «ذٰلِكَ بِأَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ مٰا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبٰاطِلُ وَ أَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ» الحج:۶۲).

محور بحث حق در قرآن مجید یک أصل واحد است و آن وجود واجب لذاته، ثابت بایسته، دائم شایسته، و أزلیّ لایتغیّر می‌باشد که می‌فرماید:

«سَنُرِيهِمْ آيٰاتِنٰا فِي الْآفٰاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتّٰى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ» فصّلت:۵۳) یعنی وجود و وحدانیتش ثابت لایتغیّر، غیرقابل زوال و نیستی است «فَتَعٰالَى اللّٰهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ» المؤمنون: ۱۱۶) الوهیت و ربوبیتش متحقق، غیرقابل زوال و تغییر است که دو بُعد تکوین یعنی نظام آفرینش، و بُعد تدوین یعنی نظام شریعت که کمال انسان و جامعه و تاریخ، به آن یک أصل واحد باز می‌گردد، که تدوین بر أساس تکوین، و آفرینش بر وجود آفریدگار مرتبط است که فرمود:

«أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مٰا خَلَقَ اللّٰهُ السَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا إِلاّٰ بِالْحَقِّ - فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللّٰهِ الَّتِي فَطَرَ النّٰاسَ عَلَيْهٰا لاٰ تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللّٰهِ ذٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ النّٰاسِ لاٰ يَعْلَمُونَ» الروم:۸ و ۳۰).

پس نظام آفرینش که بر أساس حکمت إلهی و مصلحت بندگان، و بر أمر ثابت لایتغیّر و بر پایهٔ محکمی استوار، بدون نقص و تزلزل، موافق و مطابق با واقع بایسته و شایسته است، حق می‌باشد: «اَلَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» السجدة:۷)

«مٰا تَرىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمٰنِ مِنْ تَفٰاوُتٍ» الملك:۳) «وَ مٰا خَلَقْنَا السَّمٰاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا بٰاطِلاً» ص:۲۷).

می‌توان تفسیر صحیحی را برای حق و ثبات و پایدار بودن واقعیات روان با تحوّل مستمرّ حیات از میان أبیات مثنوی نیز یافت که می‌گوید:

قرنها بگذشت این قرن نویست / ماه آن ماه است آب آن آب نیست
عدل آن عدل است و فضل آن فضل هم / گرچه مستبدل شد این قرن و امم
قرنها بر قرنها رفت أی همام / وین معانی بر قرار و بر دوام
شد مبدّل آب این جو چند بار / عکس ماه و عکس اختر برقرار
پس بنایش نیست بر آب روان / بلکه بر أقطار أوج آسمان

چنانچه نظام تدوین به اعتبار جامعیتش بر مصالح عام و خاص و فردی و اجتماعی، و بر حقائق و أسرار و معارف و حِکَم ثابتهٔ مطابق با واقع بایسته و شایسته، حق است: «کٰانَ النّاسُ اُمَّةً وٰاحِدَةً فَبَعَثَ اللّٰهُ النَّبِیّینَ مُبَشِّرینَ وَ مُنْذِرینَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْکِتابَ بِالْحَقِّ لِیَحْکُمَ بَیْنَ النّاسِ فیمَا اخْتَلَفُوا فیهِ» البقرة:۲۱۳).

و حضرت رسول أکرم«ﷺ» به اعتبار رسالتش که مطابق با واقع بایسته و شایسته می‌باشد، حق است: «وَ شَهِدوُا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ» آل‌عمران:۸۶) یعنی رسالت حضرت محمد«ﷺ» مطابق با واقع و ثابت است.

و قرآن کریم به اعتبار جهان‌بینی‌اش برأساس واقع، و اشتمالش بر براهین عقلیهٔ قاطعه و أدلهٔ نقلیهٔ واضحه، و شرایع و حقائق و قصص و أخبار و عقائد و أحکام، و أسرار دو نظام تکوین و تشریع، و حِکَم و معارف ثابته که مطابق با واقع بایسته و شایسته می‌باشد حق است: «یا أَیُّهَا النّاسُ قَدْ جٰاءَکُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّکُمْ» النساء: ۱۷۰) یعنی بقرآن کریم.

دین مبین اسلام که ثابت و مطابق با واقع فطرت انسانی که بر أساس آن آفریده شده، حق است: «هُوَ الَّذي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدیٰ وَ دینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدّینِ کُلِّه وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ» الصف:۹) یعنی دین اسلام، دینی ثابت، و لایتغیراست.

و حق یعنی حکمی که مطابق با واقع باشد، اطلاق بر عقائد و أقوال و أعمال باعتبار مطابقتشان بر واقع می‌گردد، و برای حق به اعتبار اختلاف مقام و مورد بیش از (۵۰) معنی در آیات قرآن کریم، و روایات و کلمات عرب آمده است که از آن جمله:

وجوب و لزوم، و صدق مطابق با واقع، و وسط و سزاوار و شایسته و بایسته و جائز، و صحیح، و سالم، و درست، و شرائع و عقائد و حقائق، و کتب آسمانی، و آنچه که در آنها از أحکام و أخبار و أسرار و معارف و هدایت بشر آمده است.

حق یعنی توحید: «مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ» الزخرف:۸۶) یعنی اقرار بتوحید نموده است «فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلّٰهِ» القصص: ۷۵) یعنی توحید و وحدانیت ثابت است برای خداوند متعال که شریکی در آن ندارد.

حق یعنی عدل، و دلیل و برهان واضح و علم صحیح مطابق با واقع، حق یعنی چیز تام و کامل، حق یعنی حکمت: «مٰا خَلَقْنَا السَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مٰا بَیْنَهُمٰا إِلاّ بِالْحَقِّ» الاحقاف:۳) یعنی متلبس بحکمت.

حق یعنی دَین خواه أمر مادی باشد چون «قرض» یا معنوی باشد چون حق والدین بر فرزند، و حق استاد بر شاگرد، وحق یعنی چیز معلوم غیر از زکات و صدقات که انسان بر خود و یا بر مالش لازم می‌کند، حق یعنی سهمی که خداوند متعال برای أفراد معین می‌فرماید، مانند فدک حق حضرت فاطمهٔ زهرآء سَلاٰمُ اللّٰهِ عَلَیْهٰا: «وَ آتِ ذَاالْقُرْبىٰ حَقَّهُ» الاسراء:۲۶) که نیاز به تملیک ندارد، چنانچه دادن خمس بسادات نیاز به تملیک ندارد، و حق یعنی ارثی که خداوند متعال از مایملک مورّث برای وارث، و مورّث با وصیت از مال خود برای وارث بیش از حقش، یا برای دیگران از ثلثش معین می‌کند.

حق یعنی سبب مجوّز صحیح: «تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ» غافر:۷۵) یعنی بدون سبب مجوزّ صحیح، و حق یعنی نصرت و ظفر و غلبهٔ بر دشمن: «حَتّىٰ جٰآءَ الْحَقُّ» التوبه: ۴۸) یعنی نصرت و ظفر و غلبه، حق یعنی جزای عمل بر أساس عدل، حق یعنی مرگ، و عالَم برزخ و روز قیامت و حساب و ثواب و عقاب.

حق یعنی أمر ثابت صحیح مطابق با واقع: «فَوَقَعَ الْحَقُّ وَ بَطَلَ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ» الاعراف: ۱۱۸).

پس حق عبارت است از آن واقعیت ثابت که از نوعی بایستگی و شایستگی برخوردار باشد، پس در معنی عام حق، معنی ثبوت و بایستگی و شایستگی و موافقت و مطابقت با واقع ملحوظ شده است که بر ملک و حکم و بر همهٔ أعیان و أعراض و ... صادق است، و مراد از حق در فرمودهٔ خداوند متعال: «وَتَوٰاصَوْا بِالْحَقِّ» معنی عام است، پس هر یک از مؤمنان راستین یکدیگر را بتمام معانی حق سفارش کرده و از یکدیگر سفارش بحق را می‌پذیرند.

حق بمعنی عامش شامل تمام أبعاد و مصادیقش می‌گردد: از حق مطلق ذات واجب الوجود و حقوق خداوند سبحان بر بندگانش، و حقوق أنبیاء و رسولان الهی «عليهم السلام» و کتب آسمانی و حق حضرت رسول‌اللّٰه و أهل بیت طاهرینش صلوات‌اللّٰه علیهم أجمعین بر مردم، و حقوق والدین بر فرزندان و بعکس، و حقوق أفراد خانواده بر یکدیگر، و حقوق علمای دینی و رهبران مذهبی و بعکس، و حقوق معلمان بر متعلمان و بعکس، و حقوق فقراء و محرومان بر أغنیاء و ثروتمندان، و حقوق ناتوانان بر توانمندان ...

و همچنین شامل أنواع حقوق فطری و موضوعی و فردی و اجتماعی، و مادی و معنوی و عمومی و خصوصی، وداخلی و خارجی، و حقوق طبیعی و

أساسی، و مدنی و تجارتی و دریائی و هوائی و اداری و مالی و جزائی، و حقوق بین‌المللی عمومی و خصوصی، و حقوق جزائی بین‌المللی و جنائی و حقوق تطبیقی و حقوق عینی أصلی و تبعی، و حق معلق و منجز و مؤجل و حال و حق ثابت و متزلزل و دیگر مصادیق آن می‌شود.

۶۷۶- حقوق از بیان إمام‌چهارم حضرت سیدالساجدین علی‌بن‌الحسین ﴿علیه‌السلام﴾:

پر واضح و روشن است که هر یک از أهل بیت عصمت و طهارت صلوات‌اللّه علیهم أجمعین در پیرامون حقوق تا آنجائی که باید در ابعاد گوناگون بیان گردد، فرموده‌اند که ذکر آنها نیاز ببحث‌های بسیار طولانی وکتابت چندین جلد کتاب مستقل در این موضوع دارد که از حوصلهٔ بحث اجمالی ما خارج است، بنابراین ما بچند مورد از حقوقی که إمام چهارم شیعیان جهان حضرت سیّدالساجدین زین‌العابدین علی‌بن الحسین ﴿علیه‌السلام﴾ بیان فرمود، و قسمتی از آنها بصورت دو جلد کتاب بنام «شرح رسالة الحقوق» در آمده اشاره می کنیم.

دراین رسالهٔ شریف حدود پنجاه نوع حق با شرحش تفصیلاً بترتیب ذیل بیان گردیده است:

«حَقُّ اللّهِ تَعالی ،وَحَقُّ النَّفْسِ، وَ حَقُّ الّلِسانِ وَالسَّمْعِ وَالْبَصَرِ وَالْیَدِ وَالرِّجْلِ وَالْبَطْنِ وَالْفَرْجِ، وَ حَقُّ الصَّلاةِ وَالْحَجِّ وَالصَّوْمِ وَالصَّدَقَةِ، وَحَقُّ الْهُدیٰ وَالسُّلْطانِ وَ الْمُعَلِّمِ وَ الْمالِكِ، وَ حَقُّ الرَّعِیَّةِ، وَ حَقُّ الرَّعِیَّةِ بِالْعِلْمِ، وَ حَقُّ الْزَوْجَةِ وَالْمَمْلوُكِ ، وَ حَقُّ اَلْأَبِ وَالْوَلَدِ وَالْأَخِ، وَ حَقُّ الْمُنْعِمِ بِالْوَلاءِ وَالْمَوْلَی الْجارِیَةِ نِعْمَتُهُ، وَ حَقُّ ذِي‌الْمَعْروُفِ وَ حَقُّ‌الْمُؤَذِّنِ وَ حَقُّ الْإمامِ، وَالْجَلیسِ وَالْجارِ وَالصّاحِبِ وَالشَّریكِ، وَ حَقُّ الْمالِ وَالْغَریمِ وَالْخَلیطِ وَالْخَصْمِ وَالْمُسْتَشیرِ، وَالْمُشیرِ، وَ حَقُّ الْمُسْتَنْصِحِ وَالنّاصِحِ.

وَ حَقُّ الْکَبیرِ وَالصَّغیرِ، وَ حَقُّ السّائِلِ وَالْمَسْئُولِ، وَ حَقُّ مَنْ سَرَّكَ وَ مَنْ سآءَكَ، وَحَقُّ أَهْلِ الْمِلَّةِ وَأَهْلِ الذِّمَّةِ.»

امید است حکمآء، و مفسّرین، فقهآء و محدّثین، علمآء و اصولیّین، عرفآء و متکلمین، و حقوق دانان جهان و محقیقن به آنچه هست دل نبندند، و در مورد آنچه که باید باشد برآیند و با دو منطق عقل و دین در پیرامون خالق و مخلوق، و حقوق دو نظام تکوین و تدوین، و دو نظام طبیعت و شریعت و جسم و جان توجه و بحث نمایند، و ما در اینجا مطالبی را بطور بسیار فشرده یادآور میشویم تا إن شاء اللّه تعالی سر فصلی باشد برای نامبردگان آیندهٔ ما:

۶۷۷- حق‌الله تعالی چیست؟

حضرت امام سجّاد (ع) دربارهٔ حق خداوند متعال می‌فرماید:

«فَأَمّا حَقُّ اللّٰهِ الْأَكْبَرِ عَلَيْكَ فَأَنْ تَعْبُدَهُ لاٰتُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً، فَإِذٰا فَعَلْتَ ذٰلِكَ بِإِخْلاٰصٍ جَعَلَ اللّٰهُ لَكَ عَلىٰ نَفْسِهِ أَنْ يَكْفِيَكَ أَمْرَ الدُّنْيٰا وَالْآخِرَةِ، وَ يَحْفَظَ لَكَ مٰا تُحِبُّ مِنْهُمٰا».

یعنی: و أما حق خداوند بزرگ بر تو انسان آن است که: خداوند متعال را عبادت نمائی، و کسی را در عبادت برای او شریك قرار ندهی، پس هرگاه چنین عبادت خالصانه نمائی، خداوند متعال بر خود لازم نماید که امر دنیا و آخرت تو را کفایت کند، و آنچه از این دو را که دوست داری برای تو حفظ نماید.

۶۷۸- حقوق فردی و روابط خانوادگی:

و دربارهٔ حق مادر بر فرزند و روابط خانوادگی فرمود:

«فَحَقُّ أُمِّكَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّهٰا حَمَلَتْكَ حَيْثُ لاٰ يَحْمِلُ أَحَدٌ أَحَداً، وَ أَطْعَمَتْكَ مِنْ ثَمَرَةِ قَلْبِهٰا مٰالاٰ يُطْعِمُ أَحَدٌ أَحَداً، وَأَنَّهٰا وَقَتْكَ بِسَمْعِهٰا وَ بَصَرِهٰا وَ يَدِهٰا وَ رِجْلِهٰا وَ شَعْرِهٰا وَ بَشَرِهٰا وَ جَميعِ جَوٰارِحِهٰا، مُسْتَبْشِرَةً فَرِحَةً، مُحْتَمِلَةً لِمٰا فيهِ مَكْرُوهُهٰا وَ أَلَمُهٰا وَ ثِقْلُهٰا وَ غَمُّهٰا، حَتّىٰ دَفَعَتْهٰا عَنْكَ يَدُالْقُدْرَةِ، وَأَخْرَجَتْكَ إِلَى الْأَرْضِ فَرَضِيَتْ أَنْ تَشْبَعَ وَتَجُوعَ هِيَ، وَتَكْسُوَكَ وَتَعْرىٰ، وَتُرْوِيَكَ وَتَظْمىٰ وَ تُظِلَّكَ وَتَضْحىٰ، وَتُنْعِمَكَ بِبُؤْسِهٰا وَتَلَذَّذَكَ بِالنَّوْمِ بِأَرَقِهٰا، وَكٰانَ بَطْنُهٰا لَكَ وِعٰاءً وَحُجْرُهٰا لَكَ حِوٰاءً وَثَدْيُهٰا لَكَ سِقٰاءً وَنَفْسُهٰا لَكَ وِقٰاءً، تُبٰاشِرُ حَرَّ الدُّنْيٰا وَبَرْدَهٰا لَكَ وَدُونَكَ، فَتَشْكُرُهٰا عَلىٰ قَدْرِ ذٰلِكَ وَلاٰ تَقْدِرُ عَلَيْهِ إِلاّٰ بِعَوْنِ اللّٰهِ وَتَوْفيقِهِ».

یعنی: پس أی انسان حق مادرت بر تو آنستکه: بدانی او تو را بگونه‌ای (در شکم) حمل کرد که هیچ کس، کسی را چنین نمی‌کند، و از شیرهٔ جانش به تو غذا داد که هیچکس چنین نمی‌کند، و او با گوش و چشم و دست و پا و مو و پوست بدنش تو را حفظ نمود، و او تو را با تمام وجودش حمل میکرد، و از این کار خوشحال و شاداب بود، با اینکه درد و رنج و سنگینی تو و غم او را آزار میداد، تا اینکه دورانی با چنین شرائط بسیار سختی پایان یافت، و تو را سالم بدنیا آورد.

پس از آن هم راضی بود تو سیر باشی و او گرسنه باشد، و تو را بپوشاند و خود برهنه باشد، و تو را سیرآب کند و خود تشنه باشد، و تو را در سایه نگهدارد و خود در تابش آفتاب قرارگیرد، خود رنج برد تا تو متنعم باشی، خود بیداری کشد تا تو لذّت خواب بری، شکمش ظرف پرورش تو بود، و دامنش جای آرامش تو، و پستانش ظرف آب تو، و وجودش دژ و پناهگاه تو بود، او سرما و گرمای دنیا را برای تو تحمل میکرد تا تو راحت باشی، آیا براستی میتوانی قدر او را بدانی و إظهار تشکّر از زحمات طاقت فرسایش نمائی؟! نه خیر نمی‌توانی مگر بیاری خداوند متعال و توفیق إلهی.

و دربارهٔ حق پدر بر فرزند فرمود:

«وَ حَقُّ أَبيكَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّهُ أَصْلُكَ وَ أَنَّهُ لَوْلاٰهُ لَم تَكُنْ، فَمَهْمٰا رَأَيْتَ في نَفْسِكَ مٰا يُعْجِبُكَ فَاعْلَمْ أَنَّ أَبٰاكَ أَصْلُ النِّعْمَةِ عَلَيْكَ فيهِ، فَاحْمَدِاللّٰهَ وَاشْكُرْهُ عَلىٰ قَدْرِ ذٰلِكَ وَ لاٰقُوَّةَ إِلاّٰ بِاللّٰهِ».

یعنی: و أی انسان، حق پدرت بر تو آنستکه: بدانی که او أصل وجودی تو است، که اگر او نبود تو نبودی، پس هرگاه نعمتی از نعمتهای مادی و معنوی به تو روی‌آورد که باعث شگفتی تو شود بدان که پدرت أصل این نعمت‌إلهی بر تو است، پس خداوندمتعال را ستایش و شکر نما و نیست نیروئی مگربخداوندمتعال.

و خداوند سبحان در قرآن کریم می‌فرماید: **«وَاعْبُدُوا اللّٰهَ وَ لاٰ تُشْرِكُوا بِهِ شيئاً وَبِالْوٰالِدَيْنِ إِحْسٰاناً...»** النساء:۳۶).

و دربارهٔ حق فرزند بر پدر فرمود:

«وَ حَقُّ وَلَدِكَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّهُ مِنْكَ وَ مُضٰافٌ إِلَيْكَ في عٰاجِلِ الدُّنْيا بِخَيْرِهِ وَ شَرِّهِ، وَ إِنَّكَ مَسْئُولٌ عَمّٰا وَلَّيْتَهُ مِنْ حُسْنِ الْأَدَبِ وَالدَّلاٰلَةِ عَلىٰ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَالْمَعُونَةِ لَهُ عَلىٰ طٰاعَتِهِ، فَأَعْمَلْ في أَمْرِهِ عَمَلَ مَنْ يَعْلَمُ أَنَّهُ مُثٰابٌ عَلَى الْإِحْسٰانِ إِلَيْهِ، مُعٰاقَبٌ عَلَى الْإِسٰآئَةِ إِلَيْهِ».

یعنی: و حق فرزندت بر تو آنستکه: بدانی او از تو است، و منسوب به تو می‌باشد چه اینکه مردم می‌گویند: فلانی، فرزند فلانی است که خیر و شر فرزند را در همین دنیا از ناحیهٔ پدر میدانند، و تو مسئولی از آنچه راکه بعهدهٔ تو واگذار شده از تربیت خوب و خداشناسیش، و کمک کردن بطاعت خداوند متعال، پس عمل

کن در سرنوشت فرزندت عمل کسی که بنیکی او پاداش، و به بدی او عقاب می‌گردد (که اگر از نیک آموزی، نیک شود تو ثواب میبری، و اگر از بد آموزی، بد شود تو عقاب میشوی).

۶۷۹- روابط و حقوق اجتماعی:

و دربارهٔ حقوق و روابط اجتماعی فرمود:

«وَ حَقُّ أَهْلِ مِلَّتِكَ إِضْمٰارُ السَّلاٰمَةِ وَالرَّحْمَةِ لَهُمْ، وَالرِّفْقُ بِمُسِيئِهِمْ وَ تَأَلُّفُهُمْ وَاسْتِصْلاٰحُهُمْ، وَ شُكْرُ مُحْسِنِهِمْ، وَ كَفُّ الْأَذٰى عَنْهُمْ، وَ تُحِبُّ لَهُمْ مٰا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ، وَ تَكْرَهُ لَهُمْ مٰا تَكْرَهُ لِنَفْسِكَ، وَ أَنْ يَكُونَ شُيُوخُهُمْ بِمَنْزِلَةِ أَبِيكَ، وَ شُبّٰانُهُمْ بِمَنْزِلَةِ إِخْوَتِكَ، وَعَجٰائِزُهُمْ بِمَنْزِلَةِ أُمِّكَ، وَالصِّغٰارُ بِمَنْزِلَةِ أَوْلاٰدِكَ (وَ مَنْ أَتٰاكَ تَعٰاهَدْتَهُ بِلُطْفٍ وَ رَحْمَةٍ، وَصِلْ أَخٰاكَ بِمٰا يَجِبُ لِلْأَخِ عَلىٰ أَخِيهِ)».

یعنی: و حق هم کیش و آئین و مذهب تو بر تو آنستکه: از صمیم دل، خواستار سلامت و رحمت إلهی برای آنان باشی، و با بدان آنها رفاقت و الفت گیری و در صدد اصلاحشان باشی (یعنی جذب کنی نه دفع) و از نیکوکاران آنها قدردانی و تشویق و تشکر نمائی، و أذیت و آزار نرسانی، و دوست بداری برای آنان آنچه برای خود دوست داری، و نخواهی برای آنها، آنچه که برای خود نمی‌خواهی، پیرمردان آنها را همآنند پدر خود مورد احترام قرار دهی، و جوانانشان را همچون برادران خود بحساب آور، و پیرزنهای آنها را بمنزلهٔ مادرت بدان، و خردسالان آنان را همآنند فرزندان خود بشمار آری، و هرگاه کسی از هم کیش و آئین و مذهب تو نزدت آمد با لطف و مهربانی بر خورد نمائی، و ارتباطت را با برادرت در حدّی برقرار کن که واجب است برای برادر بر برادر.

۶۸۰- روابط و حقوق بین‌المللی:

و دربارهٔ حقوق و روابط بین‌المللی فرمود:

«وَ أَمّٰا حَقُّ أَهْلِ الذِّمَّةِ أَنْ تَقْبَلَ مِنْهُمْ مٰا قَبِلَ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْهُمْ، وَلاٰ تَظْلِمَهُمْ مٰا وَفَوْا لِلّٰهِ عَزَّوَجَلَّ بِعَهْدِهِ، وَ كَفىٰ بِمٰا جَعَلَ اللّٰهُ لَهُمْ مِنْ ذِمَّتِهِ وَ عَهْدِهِ وَ تَكِلَهُمْ إِلَيْه فِيمٰا طَلَبُوا مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ تَحْكُمَ فِيهِمْ بِمٰا حَكَمَ اللّٰهُ بِهِ عَلىٰ نَفْسِكَ فِيمٰا جَرىٰ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ مِنْ

مُعٰامَلَةٍ، وَ لْيَكُنْ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ ظُلْمِهِمْ مِنْ رَعٰايَةِ ذِمَّةِاللّٰهِ وَالْـوَفٰاءِ بِـعَهْدِهِ وَ عَـهْدِ رَسُولِهِ حٰائِلٌ، فَإِنَّهُ بَلَغَنٰا أَنَّهُ قٰالَ: «مَنْ ظَلَمَ مُعٰاهِداً كُنْتُ خَصْمَهُ» فَاتَّقِ‌اللّٰهَ وَ لاٰ حَوْلَ وَ لاٰقُوَّةَ إِلاّٰ بِاللّٰهِ».

یعنی: و أما حق أهل ذمّه از ملل مختلف جهان بر تو آن است که: بپذیر از آنها آنچه را که خداوند متعال از آنان پذیرفت، و ظلم و ستم را روا مدار بر آنان، آنچه را که آنها برای خداوند عزّوجلّ وفای به عهد نمودند، وکافیست به همان مقداری که خداوند متعال قرار داد برای آنها از ذمّه و عهدش، و رهاشان کن و واگذارشان بسوی خداوند متعال در آنچه از خودشان می‌خواهند، و حکم کن بین آنها به آنچه که خداوند متعال به آن بر تو حکم فرموده در آنچه بین تو و آنها از معاملات و قرار دادهای تجاری و بازرگانی واقع شد، و باید بین تو و بین ستم بر آنها رعایت ذمهٔ إلهی و وفای به عهدش و عهد رسولش ﴿صَلَّی‌اللّٰهُ عَلَیْهِ‌وَآلِه﴾ حائل باشد، زیرا بتحقیق رسیده به ما أهل بیت رسول‌الله ﴿صَلَّی‌اللّٰهُ عَلَیْهِ‌وَآلِه﴾ که آن حضرت ﴿صَلَّی‌اللّٰهُ عَلَیْهِ‌وَآلِه﴾ فرمود: «کسی که بر هم‌پیمانش ستم روا دارد من دشمن او خواهم بود» پس از خداوند متعال بترس، و هیچ نیرو و قدرتی به غیر از خداوند متعال وجود ندارد».

ما بجهت رعایت اختصار به همین شش مورد از بیان حضرت إمام سجّاد ﴿عَلَیْهِ‌السَّلام﴾ در پیرامون حق بسنده می‌کنیم.

درس یکصد و سی و دوم:

۶۸۱- أقوال و آراء مختلف در تعریف حق:

حضرت مولی الموحّدین إمام المتقین أمیرالمؤمنین علیّ بن أبیطالب «علیه السلام» می فرماید:

«وَ الْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْیآءِ فِی التَّواصُفِ وَ أَضْیَقُها فِی التَّناصُفِ».(۱)

یعنی: و حق فراخترین چیزها است هنگام وصف و گفتگو با یکدیگر، و حال آنکه تنگترین چیزها است زمان کردار و انصاف دادن با هم (پس هرکس از حق سخن می‌گوید، أما در عمل کردن بحق، کمتر کسی دیده می‌شود) با اینکه نه تنها در معنی حق، ثبات و دوام و بایستگی و شایستگی ملحوظ شده است که قابل انفکاک نیست، أما آراء و أقوال در تعریف آن بسیار مختلف است، لازم میدانم نخست إشارهٔ إجمالی بتعاریف بعضی از فقهاء و اصولیین و سپس بکلمات بعضی از حقوقدانان داشته باشیم:

۱- مرحوم آیةالله شیخ أنصاری می‌فرماید: «حق سلطنت فعلیه است» بنابراین، ملک صغیر و محجور ... را شامل نمی‌شود.

مگراینکه بگوئیم: نظر مرحوم شیخ آنستکه: حق سلطنت فعلیه است در غیر صبیّ و محجور، و أما در صبی و محجور سلطنت شأنیه‌است، پس حق شامل می‌شود.

۲- مرحوم آیةالله آخوند می‌فرماید: «حقیقت حق اعتبار خاص است که دارای آثار مخصوصه می‌باشد» أما این اعتبار چیست؟ آیا سلطنت است؟ یا إضافه؟ بیان نفرمود.

۳- مرحوم آیةالله نائینی می‌فرماید: «حق سلطنت است که دارای مراتب می‌باشد، ضعیفش سلطنت بر مال، و قویّش سلطنت بر عین، و حدّ وسطش سلطنت بر منفعت است».

۴- مشهور و معروف و عمدهٔ محققین میفرمایند: «حق: سلطنت است» ولکن بعضیها می‌گویند: «سلطنت مخالف با ملک است» پس حق معنائی است درقبال ملک.

۱- نهج البلاغه: خطبهٔ ۲۰۷ ص ۶۸۱).

و گروهی می‌گویند: حق با ملک اختلاف ذاتی ندارد، بلکه اختلاف بین آندو به مرتبه و شدّت و ضعف است.

و دسته‌ای می‌گویند: اختلاف بین آندو به سعه و ضیق دائرهٔ متعلق است که از جملهٔ آنها مرحوم آیةاللّٰه ایروانی است، پس حق‌التحجیر مثلاً نزد اینان مورد جمیع تصرفات و تقلّبات از بیع وهبه و صلح ... هست.

و بنابراینکه حق سلطنت باشد عده‌ای در نوع سلطنت اختلاف نظر دارند:

ألف: بعضیها گویند: این سلطنت، سلطنت تکلیفیه است مثل جواز أکل و شرب.

ب: دسته‌ای گویند: این سلطنت وضعیه است مثل نفوذ معامله و نفوذ تصرّفات اعتباریه.

ج: گروهی گویند: این سلطنت، نه سلطنت تکلیفیه است و نه سلطنت وضعیه، بلکه سلطنت اعتباری است. که از جملهٔ آنها مرحوم آیةاللّٰه محقق اصفهانی (کمپانی) است و می‌فرماید: حق سلطنت اعتباریه است و قابل جمع با ملک می‌باشد.

د: بعضیها گویند: حق سلطنت است، و سلطنت به دو قسم است: ۱- سلطنت بر جمیع جهات و این همان ملک است. ۲- سلطنت بر بعضی جهات و این همان حق است.

مرحوم آیةاللّٰه اصفهانی می‌فرماید: حق در موارد مختلفه، اعتبارش، مختلف است مثلاً در مورد حق‌الولایة حق اعتبار ولایت است، و در مورد حق‌التولیة حق اعتبار تولیت است، و در مورد حق‌القصاص حق اعتبار سلطنت است.

و مرحوم آیةاللّٰه میلانی می‌فرماید: در حق أهلیّت و لیاقت معتبر است، پس در هر موردی حق دارای اعتبار خاصی است.

إشکالی که بر ایشان وارد است آنکه: در آیات قرآن کریم و روایات صحیحه، أهلیت و حق با هم آمده است، خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ أَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوىٰ وَ كٰانُوا أَحَقَّ بِهٰا وَ أَهْلَهٰا» الفتح:۲۶) پس أهلیت و حق دو معنی است مگر اینکه بگوئیم: عطف تفسیری است و این هم خلاف ظاهر است، پس أهلیت غیر از حق است، بلکه أهل أبلغ از أحقّ، و أحق أبلغ از حق است.

درس یکصد و بیست و نهم:

۶۶۴- أمیرمؤمنان عليّ«عليه السلام» میزان عمل انسان در روز قیامت:

بدون تردید! أهل بیت وحی علیهم صلوات‌اللّه پس از حضرت رسول اکرم«صلى الله عليه وآله» که نخستین آنها حضرت مولی‌الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ«عليه السلام» مقیاس معرفت بخداوند متعال، و میزان ایمان، و معیار علم و مُتد عمل، و الگوی همهٔ فضائل أخلاقی و کمالات نفسانی برای امّت اسلام، و مظهر أسمای حسنای الهی بوده‌اند که هرگز کمترین نقص و سهو ونسیان و خطائی در تمام أبعاد زندگی مادی و معنوی، روحی و جسمی در آنها راه ندارد، چه اینکه آنها راه روشن و نشانهٔ صریح برای امت اسلام بسوی هدف عالی و کمال انسانی، و اساس دین و ستون ایمان، و پایهٔ یقین می‌باشند.

و امامت محور نظم امت و اطاعت از امام معصوم«عليه السلام» عین اطاعت از خداوند متعال و رسول اکرم«صلى الله عليه وآله» است «**وَ الإِمٰامَةُ نِظٰاماً لِلأُمَّةِ وَ الطّٰاعَةُ تَعْظِيماً لِلإِمٰامَةِ**».(1)

و عصمت دین به عصمت آنان مرتبط بوده و بستگی دارد، پس أهل بیت عصمت و طهارت صلوات‌اللّه علیهم أجمعین مقیاسند نه یکی از دو طرف مقایسه، از اینرو کسی با آنها مقایسه نمی‌شود و کسی نمی‌تواند آنها را آنچنان که هستند بشناسد.

حضرت رسول أکرم«صلى الله عليه وآله» خطاب بعلی بن أبیطالب«عليه السلام» فرمود:
«**يٰا عَلِيُّ لاٰ يَعْرِفُكَ إِلاّٰ اللّٰهُ وَ أَنَا، وَ لاٰ يَعْرِفُنِي إِلاّٰ اللّٰهُ وَ أَنْتَ، وَ لاٰ يَعرِفُ اللّٰهَ إِلاّٰ أَنَا وَ أَنْتَ**».

چه نیکو گفت شاعر:

گفتا بوصیّ خود نبی مطلق — نشناخت تو را کس بغیر از من و حق
حق را نشناخت کسی بغیر از من و تو — نشناخت مرا کسی بغیر از تو و حق
کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست — که ترکنی سر انگشت و صفحه بشماری
علی و مصطفی همچون دو دیده — زیک نور جلیل‌اند آفریده
علی او بود لیکن چشم أحول — شد از إدراک این وحدت معطّل

۱- نهج البلاغة: از کلمات قصار إمام«عليه السلام» رقم ۲۴۴ ص ۱۱۹۷).

و بعضی از معاصرین گویند: أقرب بواقع آنستکه: حق یعنی سزاوار، و این غیر از أهلیت و لیاقت است، و این معنی أعم از حق در مقابل ملک و حکم است، پس حق در قبال ملک و حکم نیست، پس در حق ولایت و حق ابوّت و حق استمتاع چه بمعنی أهلیت و چه به معنای سزاواری باشد در تمام این موارد حق به این معنی هست، و بدون تردید همهٔ اینها حکم است، و معتبر عبارت است از سزاواری بشیء یا بفعل و یا بقول، و این اعتباری است که هم با ذوالحق می‌سازد و هم با متعلق حق، زیرا بر متعلق حق، حق إطلاق می‌گردد، و می‌گوئید: این زمین حق فلانی است. و بر صاحب حق إطلاق أهل می‌شود أمّا بمتعلق حق إطلاق حق نمی‌شود.

در دعای روز سه شنبه می‌خوانیم: «**اَلْحَمْدُلِلّٰهِ وَالْحَمْدُ حَقُّهُ كَمٰا يَسْتَحِقُّهُ**» اگر بگوئیم: «**وَالْحَمْدُ أَهْلُهُ**» صحیح نیست.

پس حق مساوی با أهلیت و قابلیت که مرحوم آیة‌اللّٰه میلانی فرمودند نیست، أما سزاواری، قابل اطلاق به هر دو طرف می‌باشد. خداوند متعال سزاوار حمد، و حمد سزاوار خداوند متعال است، و در حق‌التحجیر میتوان گفت: حجر سزاوار زمین، و زمین هم سزاوار حجر است.

البته سزاواری یکی از معانی حق است که در بحث سابق به آن إشاره شد، و قرآن کریم از قول حضرت موسی«عليه‌السلام» می‌فرماید: «**حَقيقٌ عَلىٰ أَنْ لاٰ أَقُولَ عَلَى اللّٰهِ إِلاّٰ الْحَقَّ**» الأعراف: ۱۰۵) و از قول حضرت ابراهیم خلیل‌الرحمن«عليه‌السلام» می‌فرماید: «**فَأَيُّ الْفَريقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ**» الأنعام: ۸۱).

عده‌ای گویند: «حق عبارت است از آنچه که شایستهٔ پیروی است و باطل آنستکه شایستهٔ پیروی نیست».

پر واضح است که تمام موجودات نظام آفرینش واقعیاتی هستند که با روابط مخصوص به خود در جریانند، و این جریان حق و حقیقت است در صورتی که پیروی از آنها معنائی ندارد.

و گروهی گویند: «حق یعنی ثبوت، و باطل یعنی غیر ثابت، در مقابل حق است».

ناگفته نماند: ثبوت و پایداری زمانیِ یک واقعیت، دلیل بر حق بودن آن نیست، بلکه حق عبارت است از آن واقعیت ثابت که نوعی از بایستگی و شایستگی

برخوردار بوده و أثر مثبت و مفید در همهٔ أبعاد برای انسان در حرکت بسوی هدف عالی باشد.

بنابراین هر یک از تعریفهای حضرات، جنبه‌ای از حق و باطل را بیان کرده و هیچ یک از آنها شناخت همه‌جانبهٔ حق و باطل را بعهده نمی‌گیرد، یعنی یک تعریف جامع و مانعی نمی‌باشد.

و دیگر اقوال و آراء در تعریف حق که بیان آنها چندان مفید فائده نیست، و در بحث اجمالی ما نشاید.

۶۸۲- فرق بین حکم و حق و ملک از دیدگاه فقهاء و اصولیین چیست؟

سزاوار است إشارهٔ إجمالی بفرق بین حکم و حق و ملک داشته باشیم، کلمات فقهاء و اصولیین در فرق بین آنها بسیار مختلف و طولانی است، و ما تنها به بیان هفت فرق بطور بسیار فشرده إشاره می‌کنیم:

۱- عده‌ای می‌گویند: هر سه(۳) در واقع یک حقیقتند، و اختلاف آنها تنها در أحکام و آثار است، زیرا اعتبارات شرعیه و عقلیه به دو دسته تقسیم می‌شوند:

قسم أول: اعتباراتی که در آن، جهت اقتضاء و تخییر است، و آن عبارتند از أحکام تکلیفیهٔ خمسه، که تمام آنها از ناحیهٔ شارع اعتباری هستند که قسمی از آنها حیث اقتضاء دارند مثل وجوب و حرمت، و قسم دیگر حیث تخییر دارند، و در این قسم اگر جانب فعل بر ترک رجحان داشته باشد می‌شود استحباب، و اگر جانب ترک بر فعل راجح باشد می‌شود کراهت، و اگر در ترک و فعل مساوی باشند می شود إباحه.

قسم دوم: اعتباراتی که در آن، جهت اقتضاء و تخییر نیست، می‌شود اعتبارات وضعیه، و این اعتبارات یکبار تعلق دارد بفعل مکلّف، مثل شرطیت و مانعیت و قاطعیت ... مثلاً وضوء شرط برای نماز، و نجاست مانع نماز، و قهقهه قاطع نماز است، و یکبار تعلق بفعل مکلف ندارد، مثل زوجیت و ملکیت ... و لزومی که ملکیت به آن لزوم، یا جوازی که ملکیت به آن جواز متصف می‌شود.

بنابراین قول، هر یک از ملکیت و حق از أقسام حکم بشمار می‌روند نه قسیم آن، زیرا حکم تقسیم می‌شود به أقسامی که قسمی از آن حق، و قسمی ملک است، پس دو حکمی است که أثر هر یک با دیگری فرق دارد که یکی أثر تکلیفی دارد، و

دیگری أثر وضعی دارد، و أثر اقتضائی و تخییری ندارد، بنابراین معنی ندارد که بگوئیم: حکمی و حقی و ملکی داریم، پس حق در قبال حکم و ملک نیست.

۲- أکثر فقهاء و اصولیین میفرمایند: حکم و حق و ملک سه(۳) أمر مستقل می‌باشند، أما نظرات آنها در فرق و مایز بین آنها بقدری مختلف و مضطرب است که بیان آنها از حوصلهٔ بحث اجمالی ما خارج است. و مرحوم آیةاللّٰه نائینی می‌فرماید: حق با ملک عقلاً و عرفاً دو سنخ جداگانه می‌باشند.

۳-گروهی در فرق بین حق و ملک گویند: ملک از حیث متعلق عام، و حق از حیث متعلق خاص است و الاّ هر دو سلطنت هستند که اگر سلطنت بر شیء بر جمیع جهاتش باشد می‌شود ملک، و اگر بر بعض جهاتش و نارس باشد می‌شود حق، مثلاً مالک عاقل بر مالش تمام سلطنت دارد: «**اَلنّاسُ مُسَلَّطُونَ عَلیٰ أَمْوالِهِمْ**» و بچهٔ ممیّز دهساله نسبت به صدقه و عتق و وصیّت سلطنت دارد، و أما غیر ممیّز هیچ سلطنتی ندارد.

مرحوم آیةاللّٰه میر محمد تقی مدرسی اصفهانی در رسالهٔ خود در بیان ضابطهٔ ممیّزه بین حق و حکم در أنحاء سلطنت، سلطنت را به سه دستهٔ کلیّ تقسیم کرده است:

ألف: مَن منه الوجود که عبارت است از سلطنت إلهیّه.

ب: مَن به الوجود که عبارت است از سلطنت حضرت ولیّ عصر صاحب‌الزّمان«علیه السلام» نسبت به تمام کائنات.

ج: سلطنت اعتباریه که همان ملکیت انسان نسبت به أموالش می‌باشد، و این دارای شقوقی است.

مرحوم آیةاللّٰه شیخ انصاری می‌فرماید: طبیعت حق با طبیعت ملک فرق دارد، زیرا ملک ذاتاً قوامش به مملوک علیه نیست بلکه عارضی است، و حقیقت ملک نسبت بین مالک و مملوک است، أحیاناً در ملکیت دَین مملوک علیه لازم است، أما این از لوازم حقیقت ملکیت نیست، بخلاف سلطنت که حقیقتی است که در ذاتش مسلط علیه افتاده، پس ممکن نیست سلطنت باشد و مسلط علیه نباشد، سلطنت بالذات «علی» دارد، در حالی که ملک بالذات «علی» ندارد.

مرحوم آیةاللّٰه آخوند می‌فرماید: حق خود اعتباری است در قبال اعتبار مالیت و ملکیت، و اعتبار به سه دسته تقسیم می‌شود:

ألف: اعتبار ملکیت که گفته می‌شود: زید مالک کتاب است.

ب: اعتبار مالیت که گفته می‌شود: کتاب مال زید است.

ج: اعتبار حقیّت که گفته می‌شود: زید نسبت بکتاب حق دارد.

این اعتبارات ملکیت و مالیت و حقّیّت مختلفه قسیم یکدیگرند، و از موجودات خارجیه نیستند نه از جواهرند و نه از أعراض، از اعتباریاتند و این اعتباریات متقابل همند.

پس اگر در بیع مالیت معتبر باشد حق مال نیست، و اگر مالیت معتبر نباشد، و بگوئیم: قوام بیع آنستکه: عوض‌دار باشد، و لازم نیست عوض منتقل شود، پس ممکن است تمام حقوق در بیع عوض واقع گردند، زیرا قوام بیع به عدم مجّانیت و ما بازاء داشتن است، و فرض اینستکه حق ما بازاء است و نقل هم لازم نیست، و أما اگر گفتیم: قوام بیع بحصول نقل است، پس حقوقی که قابل نقل نیستند؛ صلاحیت عوضیت را ندارند.

۴- عده‌ای ـ که از جملهٔ آنها مرحوم آیةاللّٰه سید یزدی شارح مکاسب و مرحوم آیةاللّٰه نائینی ـ میفرمایند: ملکیت قابل اسقاط و قابل نقل نیست، و حق در بعضی از موارد قابل نقل، و در تمام موارد قابل إسقاط است، زیرا حق مرتبهٔ ضعیفه‌ای از سلطنت است، و صاحب حق مالک أمر است، پس طبع حق مقتضی قابلیت سقوط به اسقاط است، پس ذات حق اقتضاء سقوط به اسقاط را دارد، و جَعل حق حکم است که قابل اسقاط نیست، و أما مجعول در حق، حق است که قابل إسقاط می‌باشد.

و این از عجائب است که مثلاً حق ابّوت و حق ولایت و حق زوجیت ... چگونه قابل إسقاط است.

۵- بعضیها فرمودند: بین ملک و حق و حکم فرق هست، أما بین حق و حکم فرق نیست، و فرق مابین ملک و حق و حکم اینستکه: ملک سلطنت است، و قابل تعلّق به أعیان و أفعال می‌باشد، و لکن حق و حکم متعلقشان أفعال هست، و بین حق و حکم فرقی نیست، زیرا قوام هر دو باعتبار عقلاء و شرع است، منتهی مجعولات شرعیه به شش دسته تقسیم می‌شوند:

ألف: تکلیفیات إلزامیه مانند وجوب و حرمت.

ب: تکلیفیات غیر إلزامیه مثل استحباب و کراهت.

ج: وضعیات لزومیه‌ای که قابل انفساخند از قبیل بیع و صلح و إجاره و أمثال ذلک.

د: وضعیات لزومیهٔ غیر قابل انفساخ مانند زواج و نکاح که وضعی لزومی و غیر قابل انفساخ است، مگر در موارد خاص.

هـ: وضعیات ترخیصیه و لکن قابل إسقاط از قبیل حق الشفعه و حق الخیار.

و: وضعیات ترخیصیهٔ غیر قابل إسقاط مانند هبه که وضعی ترخیصی غیر قابل اسقاط است.

بنابراین حکم و حق هیچ افتراقی ندارند، اگرچه در موردی حکمی است که قابل سقوط می‌باشد، و در موردی حکمی است که قابل سقوط نیست. این حضرات دو دلیل بر مدعاشان إقامه کرده‌اند:

أول: آنکه قوام حق و حکم به اعتبار است، پس وقتی قوام به اعتبار بود تفریق مابین حق و حکم، و تقسیم حقوق به این أقسام تماماً بلاوجه است، اعتباریاتی است که احکامشان فرق می‌کنند.

دوم: آنکه مفهوم حق ثبوت است، و این مفهوم بر هر دو صادق است، هم بر حکم اصطلاحی و هم بر حق اصطلاحی، پس حق همان حکم، و حکم همان حق است.

۶- گروهی میفرمایند: حق قابل معاوضه نیست أما متعلق حق قابل معاوضه است، مثل حق التحجیر، مثلاً زمین که متعلق حق است باکتاب فروخته می‌شود نه أولویت که حق است، و أما ملک قابل معاوضه می‌باشد، و عده‌ای گویند: حق و متعلق آن هیچکدام قابل معاوضه نیستند.

مرحوم آیةالله خوئی در مصباح‌الفقاهة می‌فرماید: «حق حکم شرعی است، که در بیع عوض قرار داده نمی‌شود».

إشکالی که بر این مبنا وارد است آنکه: اگر حق، قابل اسقاط و سقوط و نقل باشد، چگونه در بیع عوض قرار داده نمی‌شود؟

و دیگر آراء و نظراتی که ذکر آنها مفید فائدهٔ چندانی نیست.

و أما مستفاد از آیات قرآن کریم و روایات صحیحهٔ وارده از أهل بیت وحی صلوات‌الله علیهم أجمعین آنکه: حقوق به سه(۳) دسته تقسیم می‌شود:

أول: حقی که بلحاظ رعایت حال ذی الحق جعل می‌شود مانند حق الخیار و حق الشفعه و أمثال ذلک قابل إسقاط و یا از طریق صلح قابل نقل است.

دوم: حقی که بلحاظ رعایت حال ذی الحق جعل نشده است، مثل حق الولایة که به لحاظ مصلحت مولّی علیه جعل شده است قابل اسقاط و نقل نیست، و همچنین حق ابّوت و حق زوجیّت، و خُمس و أمثال ذلک.

و دادن حق بتملیک نیست، زیرا مثلاً حق وارث بموت مورّث فعلیت پیدا می‌کند، و خمس قابل تملیک بسیّد نیست، و همچنین فدک که طبق نصّ قرآن کریم: «**فَآتِ ذَاالْقُرْبىٰ حَقَّهُ**» الروم:۳۸) حق حضرت صدیقهٔ طاهره فاطمهٔ زهراء سلام اللّه علیها بود نیاز بتملیک نداشته است که بعضیها توهم کرده‌اند.

بعبارت دیگر: در تملیک تملک است و در حق أخذ است نه تملک، از اینرو گفته‌اند: حق گرفتنی است نه دادنی.

سوّم: حقی که قائم بدو طرف، و رعایت حال طرفین ملحوظ شده است که قابل اسقاط و نقل بغیر نیست.

حضرت مولی‌الموحّدین امام‌المتّقین أمیرالمؤمنین علیّ‌بن أبیطالب«علیه السلام» می‌فرماید:

«**وَ أَعْظَمُ مَا افْتَرَضَ سُبْحَانَهُ مِنْ تِلْكَ الْحُقُوقِ حَقُّ الْوَالِي عَلَى الرَّعِيَّةِ، وَ حَقُّ الرَّعِيَّةِ عَلَى الْوَالِي فَرِيضَةٌ فَرَضَهَا اللّٰهُ سُبْحَانَهُ لِكُلٍّ عَلىٰ كُلٍّ، فَجَعَلَهَا نِظَاماً لِأُلْفَتِهِمْ وَ عِزّاً لِدِينِهِمْ، فَلَيْسَتْ تَصْلُحُ الرَّعِيَّةُ إِلاّ بِصَلاحِ الْوُلاَةِ، وَ لاَ تَصْلُحُ الْوُلاَةُ إِلاّ بِاسْتِقَامَةِ الرَّعِيَّةِ، فَإِذَا أَدَّتِ الرَّعِيَّةُ إِلَى الْوَالِي حَقَّهُ، وَ أَدَّى الْوَالِي إِلَيْهَا حَقَّهَا عَزَّ الْحَقُّ بَيْنَهُمْ، وَ قَامَتْ مَنَاهِجُ الدِّينِ وَاعْتَدَلَتْ مَعَالِمُ الْعَدْلِ، وَ جَرَتْ عَلىٰ أَذْلاَلِهَا السُّنَنُ، فَصَلَحَ بِذٰلِكَ الزَّمَانُ وَ طُمِعَ فِي بَقَاءِ الدَّوْلَةِ وَ يَئِسَتْ مَطَامِعُ الْأَعْدَاءِ...**».(۱)

۶۸۳- أقسام حقوق از دیدگاه فقهاء:

فقهای حقوق را به دسته‌های مختلف تقسیم فرموده‌اند و ما به دو تقسیم بطور اختصار إشاره می‌کنیم:

۱- مرحوم شیخ أنصاری حقوق را به سه دسته، و مرحوم سید در شرح بر مکاسب آنرا به شش دسته تقسیم فرموده‌اند و ما با مختصر توجیه این دو تقسیم را یادآور میشویم:

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۲۰۷ ص ۶۸۳)

أما شیخ می‌فرماید: حقوق به سه دسته تقسیم می‌شود:

قسم اول: حقوقی که قابل معاوضه با مال نیست، مثل حقی که در قبال آن به هیچ وجه مالی أخذ نمی‌شود، پس این حق نه قابل اسقاط و نه قابل نقل و انتقال است، مثل حق أب یا جدّ یا حاکم شرعی ...

قسم دوم: حقوقی که قابل انتقال نیست أما قابل إسقاط می‌باشد، مانند حق الشفعه بنابر اینکه قابل انتقال بغیر شریک نیست و بنابر مسلکی قابل ارث هم نیست، أما قابل إسقاط هست.

قسم سوم: حقوقی که هم قابل نقل و انتقال و هم قابل إسقاط است مثل حق‌التحجیر... حقی که قابل انتقال باشد به دو دسته تقسیم می‌شود:

۱- قابل معاوضهٔ به مال است مانند حق‌التحجیر

۲- غیر قابل معاوضهٔ به مال مانند حق القِسْم که قابل انتقال هست أمّا بنابر قولی قابل معاوضه نیست.

أما سید می‌فرماید: حقوق به شش دسته تقسیم می‌گردد:

اول: حقوقی که نه بموت منتقل می‌شود، و نه عمداً قابل نقل و انتقال است و نه قهراً قابل اسقاط، مانند حق أب و جدّ و حاکم شرعی و حق استمتاع و حق سبق ورمایه و حق وصایت ...

دوم: حقوقی که قابل اسقاط است و أما قابل نقل و انتقال نیستند، مانند حق غیبت و ایذاء ... زیرا با توبه ساقط نمی‌شود، بلکه با رضایت طرف قابل اسقاط است، أما قابل نقل و انتقال به إرث و هبه و بیع نیست.

سوم: حقوقی که هم قابل نقل و انتقال، و هم قابل اسقاط می‌باشند مانند حق التحجیر.

چهارم: حقوقی که بموت منتقل می‌شود که قابل ارث بورّاث هست، و قابل اسقاط نیز می‌باشد أما قابل نقل نیست مثل حق الشفعه بنابر مسلکی.

پنجم: حقوقی که بدون معاوضه قابل نقل و إسقاط است نه با معاوضه، مانند حق القِسْم بنابر مسلکی که قابل نقل به ضُرّه است یعنی حق یک شب از چهارشب را برای مضاجعت می‌توان بدون عوض به دیگری نقل دهد، و بنابر مسلکی میتوان با عوض نقل دهد.

ششم: حقوقی که مورد شک قرار می‌گیرند که به چهار دسته تقسیم می‌شوند:

ألف: شک در إسقاط حق و عدم إسقاط آن.

ب: محل شک در نقل حق و عدم نقل آن.

ج: مورد شک در انتقال قهری حق و عدم انتقال قهری آن.

د: شک در نقل حق بعوض، و نقل بلاعوض. و معاوضه عبارت است از جابجا شدن.

ناگفته نماند: این تقسیم مرحوم سید به لحاظ مفهوم و حقیقت حق در قبال ملک و حکم نیست، چه اینکه او قبل از این تقسیم فرمود: حق سلطنت است، و بعد از تقسیم می‌فرماید: ذوالحق مالک أمر حق است، پس این تقسیم بلحاظ چیزی است که لفظ حق بر آن استعمال و اطلاق می‌گردد، و تقسیم بلحاظ حقیقت حق با تقسیم بلحاظ آنچه که لفظ حق بر آن اطلاق می‌شود فرق دارد، چنانچه بین جَعل حق و مجعول حق فرق است که جعل حق، حکم است که قابل اسقاط نیست، و حال آنکه مجعول در حق، حق است که أحیاناً قابل اسقاط می‌باشد.

و بعضیها حقوق را به دو دسته تقسیم کرده‌اند:

اول: حقوق معنوی که تعلق می‌گیرند بغیر محسوسات...

دوم: حقوق مادی که تعلق می‌گیرند به محسوسات... و حقوقدانان متجدد بیشتر روی این قسم سخنها گفته و چیزها مینویسند که محور تعلیم و تعلم در دانشکده‌ها و آکادمیها است، و ما به أهم آنها بطور بسیار فشرده إشاره می‌کنیم:

درس یکصد و سی و سوم:

۶۸۴- نظرات متناقض در أصل وجود حق و باطل در نظام آفرینش:

از دیر زمان تاکنون نظرات، تئوریها، آراء و أقوال بسیار متفاوت بلکه متناقض در أصل وجود حق در جهان هستی مطرح بوده و هست که تمامی آنها به سه نظر کلّی باز می‌گردد که قبل از ظهور دین مبین اسلام مطرح بوده و در بسیاری از آیات قرآن‌کریم و روایات‌وارده از أهل‌بیت‌وحی علیهم‌صلوات‌اللّٰه به‌آنها إشاره‌شده‌است:

نظریهٔ أول:

گروهی از فلاسفه و مادیین با نظرات بسیار متفاوت بتعداد هواهای نفسانی و اصطلاحات فریبندهٔ خاص خود، وجود حقی را در نظام آفرینش قائل نیستند، نه مبدأ هستی وجود دارد که حق باشد، و نه نظام آفرینش بر أساس حق استوار است، پس حقی در جهان وجود ندارد، این جهان هستی یک جهان باطل، پوچ، بی‌هدف و بی‌غایت است، و از جملهٔ آن‌که انسان است یک أمر نامطلوب، و نبایستنی و کور و کر است.

آفریدگار جهان در قرآن کریم إشاره به این نظریه کرده می‌فرماید:

«وَ مٰا خَلَقْنَا السَّمٰآءَ وَ الْأَرْضَ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا بٰاطِلاً ذٰلِكَ ظَنُّ الَّذينَ كَفَرُوا» ص:۲۷).

« وَ قٰالُوا مٰا هِيَ إِلاّٰ حَيٰاتُنَا الدُّنْيٰا نَمُوتُ وَ نَحْيٰى وَ مٰا يُهْلِكُنٰا إِلاَّ الدَّهْرُ وَ مٰا لَهُمْ بِذٰلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلاّٰ يَظُنُّونَ» الجاثية:۲۴).

پس این نظریهٔ پوچ و تئوریهای غلط و مسلک سخیف باتمام شقوقش نه تنها چیز تازه و فکر و اندیشه و تئوری جدیدی نیست که سابقهٔ بسیار طولانی قبل از ظهور دین مبین اسلام دارد که در صدر اسلام و در زمان أهل بیت وحی علیهم صلوات‌اللّٰه همچون ابن أبی‌العوجاءها آنرا مطرح می‌کردند، و پاسخهای قاطع عقلی و نقلی میشنیدند، و در قرن أخیر در لفافهٔ عبارات جدید، و اصطلاحات فریبنده بنام کمونیسم، ماتریالیسم و سوسیالیسم و ... و أمثال آنها جهت فریب

عده‌ای ساده‌لوحان مطرح شده و نیم‌خورده‌های قرنها، و پس مانده‌های متعفّن هزاران سال پیش را نشخوار کرده و بخورد گروهی از اصطلاحات زده‌ها و فریب خوردگان عبارتها داده شده و بکامهای علیل آنها لذیذ آمده است:

«بَلْ قٰالُوا مِثْلَ مٰا قٰالَ الْأَوَّلُونَ» المؤمنون: ۸۱).

خداوند سبحان منشأ آنرا جهل و نادانی و از خود بیگانگی، و یک تئوری محض بی‌أساس می‌داند که أرزش آن در حدّ أرزش جهل و از خود بیگانگی، و ارزش تئوری در حدّ همان تئوری است.

مرحوم آیة‌اللّٰه خوئی می‌فرمود: از خانه بیرون آمدم، دیدم شخصی یک طبق خیار برای فروش داشت، جهت جلب توجه مشتری آب و تاب فراوانی میداد، بعد از تعریفهای زیاد، شخص دیگر خیار فروشی که در نزدیکی نشسته بود میگفت: آنچه او می‌گوید ما هم داریم.

نظریهٔ دوم:

نظر دوگانه پرستان است که قبل از ظهور دین مبین اسلام در ایران باستان رواج داشته است که برای جهان دو مبدأ هستی قائل بوده‌اند:

مبدأ حق و خیر و نور و خوبی، و مبدأ باطل و شرّ و ظلمت و بدی، و معتقد بودند که سپاهیان و نیروهای این دو مبدأ یعنی سپاهیان یزدان، و سپاهیان أهریمن همواره با یکدیگر در نبرد و ستیزند، گرچه در پایان جهان، سپاهیان حق و خیر و نور و خوبی بر سپاهیان باطل و شرّ و ظلمت و بدی غالب و پیروز خواهند شد، و سپاهیان باطل و شر و ظلمت و بدی شکست خورده از بین خواهند رفت، و سپاهیان حق و خیر و نور و خوبی باقی خواهند ماند.

پس جهان و انسان بنظر آنان: ترکیبی است از حق و باطل، از خیر و شر، از نور و ظلمت، و از خوبی و بدی که یکی مطلوب و دیگری نامطلوب، و یکی بایستنی و دیگری نبایستنی، و مبدأ یکی یزدان و دیگری أهریمن است، چه اینکه مادر جهان و انسان دوگانگی: حق و باطل، خیر و شر، کمال و نقص، عدل و ظلم، صلاح و فساد، سلامت و مرض، نظم و بی‌نظمی، آبادانی و خرابی و مثبت و منفی و حیات و مرگ ... را می‌بینیم، و این دوگانگی در جهان آفرینش دلیل بر آنستکه در مبدأ هستی دوگانگی وجود دارد، زیرا ممکن نیست که در آنِ واحد همهٔ عالم از یک مبدأ و یک أصل ریشه گرفته و بوجود آمده باشد، و در عین حال اختلاف و دوگانگی در آن وجود داشته باشد.

حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ«عليه السلام» می فرماید:

«لاٰ يُقٰاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ«صلى الله عليه وآله» مِنْ هٰذِهِ الاُمَّةِ أَحَدٌ، وَ لاٰ يُسَوّىٰ بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَداً، هُمْ أَسٰاسُ الدّينِ وَ عِمٰادُ الْيَقينِ، إِلَيْهِمْ يَفِيءُ الْغٰالي وَ بِهِمْ يَلْحَقُ التّٰالي وَ لَهُمْ خَصٰائِصُ حَقِّ الْوَلاٰيَةِ، وَ فيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَ الْوِرٰاثَةُ»(۱)

یعنی: «هیچکس از این امت با آل محمد«صلى الله عليه وآله» طرف مقایسه نیستند، و حتی آنهایی که ـ چون سلمان و أبوذر و مقداد و عمار یاسر...- پیوسته از نعمت و بخشش علوم و معارف و از فضائل أخلاقی وکمالات نفسانی آل رسول‌الله«صلى الله عليه وآله» بهره‌مند شده‌اند هرگز با آنها برابری نمی‌کنند، چه اینکه آل محمد«صلى الله عليه وآله» اساس دین، و ستون ایمان و پایهٔ یقین هستند که دور افتادگان از راه حق وکمال باید تنها به آنها رجوع کرده و عقب ماندگان باید تنها به آنها ملحق گردند، و تنها برای آنان خصائص ولایت جمع، و حق آنها است و بس، و دربارهٔ آنان وصیّت رسول خدا«صلى الله عليه وآله» به أمر خداوند سبحان مبرهن، و ارث بردن از علوم و فضائل وکمالات رسول‌الله«صلى الله عليه وآله» تنها برای آنها ثابت است».

و حضرت أمیرمؤمنان عليّ«عليه السلام» می فرماید:

«وَ خَلَّفَ فيكُمْ مٰا خَلَّفَتِ الأَنْبِيٰاءُ في أُمَمِهٰا إِذْ لَمْ يَتْرُكُوهُمْ هَمَلاً بِغَيْرِ طَريقٍ وٰاضِحٍ وَ لاٰ عَلَمٍ قٰائِمٍ...».(۲)

یعنی: «و حضرت رسول اکرم«صلى الله عليه وآله» (جانشینانی را برای هدایت مردم تا روز قیامت پیش از رحلت خود به أمر الهی) در میان شما گذاشت، چیزی راکه پیامبران پیشین به أمر إلهی در میان امت خود گذاشتند، زیرا پیامبران رها نکردند امتهای خود را سر خود، بدون راه روشن و روشنگر، و نشانهٔ صریح و پرچمدارکمال».

و حضرت أمیرمؤمنان عليّ«عليه السلام» فرمود:

«أَلاٰ وَ إِنَّ مَثَلَ آلِ مُحَمَّدٍ«صلى الله عليه وآله» كَمَثَلِ نُجُومِ السَّمٰاءِ إِذٰا خَوىٰ نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ، فَكَأَنَّهُمْ قَدْ تَكٰامَلَتْ مِنَ اللّٰهِ فيكُمُ الصَّنٰائِعُ وَ أَرٰاكُمْ مٰا كُنْتُمْ تَأْمُلُونَ».(۳)

یعنی: ای مردم! آگاه باشید مثل آل محمد«صلى الله عليه وآله» مانند ستارگان آسمان است که هرگاه ستاره‌ای ناپدید و غروب کند، ستارهٔ دیگری طلوع کرده آشکار می‌گردد (بنابراین هیچگاه زمین از وجود آنها خالی نیست) پس چنان است که نعمتهای

۱- نهج البلاغة: خطبه ۲ ص ۴۵).
۲- نهج‌البلاغة: خطبهٔ أول: ص ۳۵).
۳- نهج‌البلاغه: خطبهٔ ۹۹ ص ۲۹۵).

پس آنهاکه فکر ثنویت داشته و قائل به دوگانه پرستی بوده‌اند، نه منکر مبدأ هستی و نه جهان هستی را باطل محض و نه پوچ می‌دانستند، پس بنظر آنها حق و باطل ... هر دو أصالت دارند.

بر صاحبان خرد و أندیشه پوشیده نیست که تمام أنحاء پنجگانهٔ شرک: ۱- شرک در أصل وجود ۲- شرک در ایجاد ۳- شرک در تدبیر ۴- شرک در عبادت ۵- شرک خفی که در تاریخ بشری خودنمائی کرده و می‌کند به چند گانه پرستی باز می‌گردد که با دوگانه پرستان در شرک شریکند.

پر واضح و روشن است که ایران باستان در دوگانه پرستی از دیگر مشرکان و بت پرستان متمدن‌تر بوده‌اند، چه اینکه ایرانیان به دو خدای مستقل که هر دو را خالق می‌دانستند اعتقاد داشته‌اند، در حالی که مشرکان مخصوصاً بت‌پرستان عرب، از یکسو انسان را بعنوان رسول خدا قبول نمی‌کردند، و از سوی دیگر مصنوع و ساخته شدهٔ دست انسان از گِل و خاک و سنگ و چوب ... را بعنوان خدا قبول کرده عبادتش می‌کردند.

از پی ردّ و قبول عامّه خود را خر مساز   زانکه نبود کار عامی جز خری یا خر خری
گاو را باور کنند اندر خدائی عامیان   نوح را باور ندارند از پی پیغمبری

نظریهٔ سوم:

نظر إلهیون و یکتاپرستان و صاحبان أدیان آسمانی خصوصاً دین مبین اسلام است که با براهین عقلیهٔ قاطعه، و أدلهٔ نقلیهٔ واضحه از مبدأ هستی، مبرهن و ثابت است که:

مبدأ هستی، ذات واجب‌الوجود، مستجمع جمیع صفات جمال و جلال، واحد و حق مطلقی است که هیچ باطل و شر و ظلمت و بدی نه در أصل ذاتش، و نه از خارج ذاتش در او راه ندارد، و دو نظام تکوین و آفرینش، و تدوین و شریعت را بر أساس حق استوار ساخت، و شرّ و بدی و ظلمت از پدیده‌هائی هستند که بر موجودات از درون عارض و راه می‌یابند، و باطل و انحراف و تحریف از پدیده‌هائی می‌باشند که از خارج بر شریعت دست می‌آویزند.

پس ما باید سه موضوع: حق مطلق، و دو نظام تکوین و تدوین را بطور فشرده مورد بحث قرار دهیم:

۶۸۵- حق مطلق و مبدأ هستی از دیدگاه إلهیّون:

ألف: همانطوری که آفریدگار جهان و مبدأ هستی، واحد و خیر محض است که شرّ در ذاتش راه ندارد: «وَاللّٰهُ خَيْرٌ وَ أَبْقىٰ» طه:۷۳) حق مطلق است که هیچ باطل نه از ذات و نه بیرون از ذات، در او راه ندارد: «أَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ» النور:۲۵) چه اینکه حقّیّت حق مطلق، چون خیریّت محضه و دیگر صفات جمال و جلال ذات واجب‌الوجود عین ذات او است که هیچ باطل و شرّ و ظلمت و جهل و عجز و بدی در او راه ندارد، زیرا باطل و شرّ... پدیده‌هایی در مخلوقند که در ذاتشان تضاد وجود دارد: «مِنْ شَرِّ مٰا خَلَقَ» الفلق:۲).

و ذات أقدس حق تعالي و مبدأ هستی منزّه از تضاد است: «فَتَعٰالَى اللّٰهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ» ص:۱۱۴) «ذٰلِكَ بِأَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْحَقُّ» الحج:۶۲) حق در این آیات کریمه دارای مفهومی است که شامل أبدیت و أزلیت و وجوب وجود و ضرورت ذات، و شایستگی و دیگر أوصاف جلال و جمال است که بدون تردید جز ذات أقدس حق تعالی، هیچ موجودی نمی‌تواند دارای آنها باشد، پس حق به این معنی منحصر بذات باریتعالی است و هیچ موجودی دارای این اوصاف جلال و جمال نمی‌باشد، پس درحقیقت، حق به این معنی أصالت خداوندی در هستی و تبعیت هستی دیگر موجودات از آن ذات أعلیٰ است که بدون او باطل و هیچ می باشند.

و در شعر معروف لبیدبن ربیعهٔ عامری حق به این معنی منظور شده است:

أَلاٰ كُلُّ شَيْءٍ مٰا خَلاَ اللّٰهُ بٰاطِلُ   وَ كُلُّ نَعِيمٍ لاٰ مُحٰالَةَ زٰائِلُ

حضرت مولی‌الموحّدین امام‌المتّقین أمیرالمؤمنین علیّ ﴿عليه‌السلام﴾ فرمود:

«مٰا وَحَّدَهُ مَنْ كَيَّفَهُ، وَ لاٰ حَقيقَتَهُ أَصٰابَ مَنْ مَثَّلَهُ، وَ لاٰ إِيّٰاهُ عَنىٰ مَنْ شَبَّهَهُ، وَ لاٰ صَمَدَهُ مَنْ أَشٰارَ إِلَيْهِ وَ تَوَهَّمَهُ - بِتَشْعيرِهِ الْمَشٰاعِرَ عُرِفَ أَنْ لاٰ مَشْعَرَ لَهُ، وَ بِمُضٰادَّتِهِ بَيْنَ الْأُمُورِ عُرِفَ أَنْ لاٰ ضِدَّ لَهُ، وَ بِمُقٰارَنَتِهِ بَيْنَ الْأَشْيٰاءِ عُرِفَ أَنْ لاٰ قَرينَ لَهُ، ضٰادَّ النُّورَ بِالظُّلْمَةِ، وَالْوُضُوحَ بِالْبُهْمَةِ، وَالْجُمُودَ بِالْبَلَلِ، وَالْحَرُورَ بِالصَّرْدِ، مُؤَلِّفٌ بَيْنَ مُتَعٰادِيٰاتِهٰا، مُقٰارِنٌ بَيْنَ مُتَبٰايِنٰاتِهٰا، مُقَرِّبٌ بَيْنَ مُتَبٰاعِدٰاتِهٰا، مُفَرِّقٌ بَيْنَ مُتَدٰانِيٰاتِهٰا...»(۱)

یعنی: یکتا ندانسته آفریدگار جهان را کسی که کیفیت و چگونگی (صفات زائد بر ذات) برای او تعیین نماید، و بحقیقت او را نشناخته کسی که برای او مثل و

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۲۲۸ ص ۷۴۱-۷۴۲)

مانند (شریک) قرار دهد، و قصد او نکرده کسی که او را بچیزی تشبیه کند، و نطلبید او را کسی که به او إشاره نماید، و او را در وهم خود درآورد (زیرا مشارإلیه به اشارهٔ حسّیّه یا عقلیّه محدود است و محدودیت از لوازم جسم است)، با بوجود آوردن خداوند سبحان حواسّ و قوای درّاکه را برای انسان، معلوم می‌شود که آلات إدراکیه برای او نیست، و بقراردادن او ضدّیت و مخالفت را بین مخلوقاتش دانسته می‌شود که او ضد و مخالفی ندارد، و به تعیین او قرین و همنشینی برای اشیاء، شناخته می‌شود که برای او قرین و همنشینی نیست (زیرا او آفرینندهٔ حواس و أضداد و قرینها است).

خداوند یکتا است که روشنی را با تاریکی، و آشکار را با پنهانی (سفیدی را با سیاهی) و خشکی را با تری، و گرمی را با سردی ضد یکدیگر قرار داده است، اوست ترکیب کنندهٔ بین أشیاء متضاده که از هم جدا و برکنارند (مانند ترکیب بین عناصر مختلفه، و استعداد قوای متضادهٔ (۱۵۰) گانه در انسان) و قرین و همنشین قراردهنده است بین آنها را که از هم جدا هستند (مانند همبستگی روح با بدن، و توازن بین دو سپاه عقل و جهل در انسان) و نزدیک کننده است آنها را که از هم دورند (مانند تألیف بین دلها و خواهشهای گوناگون) و جداکننده است بین آنهاکه به هم نزدیکند (مانند تفریق بین روح و بدن بوسیلهٔ مرگ).

۶۸۶- آفریدگار زمان منزّه از زمان و زمانیات است:

کجایند مدّعیان دروغین فلسفه و حکمت و عرفان تا در سخنان إعجاز آمیز حضرت مولی‌الموحّدین امام‌المتّقین أمیرالمؤمنین علیّ‌بن‌أبیطالب«علیه‌السلام» بیاندیشند و خود را بشناسند و دست از اصطلاحات فریبندهٔ ساده‌لوحان بردارند، و در جهت آشنایی انسان به آفریدگار جهان گام نهند که می‌فرماید:

«اَلْحَمْدُلِلّٰهِ الَّذي لَمْ تَسْبِقْ لَهُ حٰالٌ حٰالاً، فَيَكُونَ أَوَّلاً قَبْلَ أَنْ يَكُونَ آخِراً، وَ يَكُونَ ظٰاهِراً قَبْلَ أَنْ يَكُونَ بٰاطِناً، كُلُّ مُسَمّىً بِالْوَحْدَةِ غَيْرُهُ قَليلٌ، وَ كُلُّ عَزيزٍ غَيْرُهُ ذَليلٌ، وَ كُلُّ قَوِيٍّ غَيْرُهُ ضَعيفٌ، وَ كُلُّ مٰالِكٍ غَيْرُهُ مَمْلُوكٌ، وَ كُلُّ عٰالِمٍ غَيْرُهُ مُتَعَلِّمٌ وَ كُلُّ قٰادِرٍ غَيْرُهُ يَقْدِرُ وَ يَعْجِزُ، وَ كُلُّ سَميعٍ غَيْرُهُ يَصَمُّ عَنْ لَطيفِ الْأَصْوٰاتِ وَ يُصِمُّهُ كَبيرُهٰا، وَ يَذْهَبُ عَنْهُ مٰا بَعُدَ مِنْهٰا، وَ كُلُّ بَصيرٍ غَيْرُهُ يَعْمىٰ عَنْ خَفِيِّ الْأَلْوٰانِ وَ لَطيفِ الْأَجْسٰامِ، وَ كُلُّ ظٰاهِرٍ غَيْرُهُ، غَيْرُ بٰاطِنٍ، وَ كُلُّ بٰاطِنٍ غَيْرُه، غَيْرُ ظٰاهِرٍ ...».(۱)

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۶۴ ص ۱۵۵)

یعنی: تمام حمد و ستایش تنها خداوندی را سزاست که هیچ صفتی از صفات ذاتش بر صفت دیگر او پیشی نگرفته است، پس او پیش از آنکه آخر باشد أوّل است، و قبل از آنکه پنهان باشد هویدا است (زیرا پس و پیش شدن از مختصّات زمان است، و زمان از لواحق حرکت، و حرکت از لوازم أجسام است و مبدأ هستی، آفرینندهٔ زمان و زمانیات است، پس خود منزّه از زمان و زمانیات، و مقدّم بر همهٔ أجسام است، پس نمی‌توان گفت: مبدأ هستی أوّل است قبل از آخر، و ظاهر است پیش از باطن، و هکذا زیرا برای او صفاتی زائد بر ذاتش نیست تا بعضی بر بعضی دیگر تقدّم و پیشی گیرد.

پس صفات جلال و جمال مبدأ هستی عین ذات اوست وگرنه زیاده و نقصان پذیرد، و بعضی علت بعض دیگر، و بعضی معلول و ناقص گردد، و این از لوازم ممکنات است، و ذات واجب الوجود از آن منزّه و دور است، پس أوّلیّت و آخریت او عبارت است از اینکه: تنها اوست مبدأ هستی در نظام آفرینش، و مرجع هر فانی، و مراد از ظاهریت و باطنیت او آنستکه: بسبب آیات و مخلوقاتش ظاهر و نمایان است که حضرت مولی‌الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ﴿علیه السلام﴾ می‌فرماید: «اَلْحَمْدُلِلّٰهِ الدّٰالِ عَلىٰ وُجُودِهِ بِخَلْقِهِ»[1] سپاس خدائی را سزاست که بوسیلهٔ آفریده‌هایش بر وجود و هستی خویش راهنماست (زیرا هر مخلوقی ممکن است، و ممکن بخودی خود دارای وجود و هستی نمی‌گردد، پس هویدا است که برای او مبدأ هستی هست که او را آفریده است).

وکنه ذات أقدس حق از رؤیت و إدراک و إحاطهٔ أوهام باطن و پنهان است، پس او یکتائی است که مانندی برای او فرض نشود، (از اینرو حضرت مولی‌الموحّدین می‌فرماید):

و غیر او هر که بوحدت و یکی بودن نامیده شود کم است(در مقابل بسیار یعنی ماسوای او واحد عددی است که متصف بصفت قِلّت باشد، و مبدأ و جزء کثیر است، بخلاف مبدأ هستی که واحد حقیقی است که دومی و کثرت ندارد: «قُلْ هُوَاللّٰهُ أَحَدٌ ...») و حضرت أمیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ می‌فرماید: «لاٰ يُشْمَلُ بِحَدٍّ وَ لاٰيُحْسَبُ بِعَدٍّ».[2]

۱- نهج‌البلاغة: ص ۴۶۷)

۲- نهج البلاغة: خطبهٔ ۲۲۸ ص ۷۴۲)

یعنی: بحدّی محدود نیست زیرا محدودیت شایستهٔ وجود ممکن است نه واجب‌الوجود، و بعدد و شمار بحساب نیاید زیرا او واحد حقیقی است که دومی برایش فرض نمی‌شود).

و هر عزیزی غیر از ذات أقدس حق، ذلیل و خوار است، زیرا غیر او همه معلولند، و هر معلولی ذلیل علّت خویش است، و هر توانائی غیر از قادر مطلق، ناتوان است چه اینکه تنها قادر مطلق، منشأ و مبدأ هر قوّت و قدرت است، پس چگونه غیر او ضعیف و ناتوان نباشد که یک آن، بقاء و هستی خود را در اختیار ندارد، و هر مالک و متصرّفی غیر از مالک حقیقی، مملوک و مقهور إراده و مشیّت او است، زیرا غیر از مالک حقیقی هرچه هست ممکن است، و هر ممکن، معلول و در اختیار و مغلوب علت خویش می‌باشد، پس مالک حقیقی، حق مطلق است.

و هر دانائی غیر از عالِم مطلق، جاهل و یادگیرنده است، زیرا تنها علم عالم مطلق عین ذات اوست، و علم غیر او زائد بر ذات، و نیازمند به آموختن از غیر تا منتهی گردد بعلم ذات أقدس حق، پس عالم مطلق تنها اوست و بس، و هر قادر و توانائی غیر از قادر مطلق، در بعضی امور توانا و در بعض دیگر ناتوان، و در عین توانائی ناتوان است، و این دلیل بر إمکان است، پس قادر مطلق تنها اوست که قدرتش عین ذاتش، و مبدأ قدرت و هر قادر و توانائی در نظام آفرینش است.

و هر شنونده‌ای غیر از شنوندهٔ مطلق را آوازهای بسیار بلند کر می‌گرداند(مثلاً انسان توان درک آواز حرکت زمین که مافوق صوت و بیش از حدّ إدراک انسان است، را ندارد) و آوازهای آهسته و دور را نمیشنود (چه اینکه شنوائیِ غیر خداوند سبحان بتوسط قوهٔ سامعهٔ جسمیه است، و برای آن قوه در درک شنوائی حدود و شرائطی است که اگر از حدود تجاوز و یا شرائط موجود نباشد صدائی را نمی‌شنود، مثلاً صدای بسیار آهسته، و کمتر از حدّ لازم (چون صدای پای مورچه)، و یا بسیار بلند (و بیش از حدّ چون صدای حرکت زمین) نباشد که باعث اختلال آن قوه گردد، و مانع از شنوائی باشد، و لکن چون شنوائی ذات أقدس حق بذاته و بدون آلت است (أمیرمؤمنان علیّ ﴿علیه السلام﴾ می‌فرماید: «**وَالسَّمیعُ لاٰبِأَداةٍ**»[1] و شنواست نه با آلت گوش) لذا همهٔ صداها: آهسته و بلند و دور و نزدیک نزد او یکسان و آشکار و نمایان است، پس تنها ذات أقدس حق سمیع مطلق و شنوای حقیقی است و بس).

۱-نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۵۲ ص ۴۶۸)

و هر بینائی غیر از بصیر مطلق از دیدن رنگهای پنهان (مانند رنگها در تاریکی...) و از دیدن أجسام لطیفه (چون ذرّات نامرئی ...) نابینا است (زیرا بینائی هرکس بتوسط قوهٔ باصرهٔ جسمیه است که آن قوه محدود و دارای شرائط خاصی است، و أما مبدأ هستی بینای مطلق است که نیاز به آلت بینائی ندارد، پس همهٔ أشیاء: آشکار و نهان نزد او یکسان است (حضرت أمیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ می‌فرماید: «وَالْبَصيرُ لابِتَفْريقِ آلَةٍ»[1] بینا است نه با برگردان حدقهٔ چشم).

و غیر از مبدأ هستی، هر آشکاری پنهان نیست، و هر پنهانی آشکار نیست (در حالی که حق مطلق هم آشکار و هم پنهان است، از آن جهت آشکار است که آثار وجودش بر هیچکس پنهان نیست که حضرت أمیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ می‌فرماید:

«وَ ظَهَرَتْ فِي الْبَدائِعِ الَّتي أَحْدَثَها آثارُ صَنْعَتِهِ وَ أَعْلامُ حِكْمَتِهِ، فَصارَ كُلُّ ما خَلَقَ حُجَّةً لَهُ وَ دَليلاً عَلَيْهِ وَ إِنْ كانَ خَلْقاً صامِتاً، فَحُجَّتُهُ بِالتَّدْبيرِ ناطِقَةٌ، وَ دِلالَتُهُ عَلَى الْمُبْدِعِ قائِمَةٌ ...»[2]

یعنی: و آثار صنعت و نشانه‌های حکمت ذات أقدس حق در همهٔ مصنوعات که ایجاد کرده آشکار است، پس آنچه آفریده حجّت و دلیل بر حقیقت او است اگرچه (مانند جمادات و نباتات و حیوانات) بی‌زبان باشند (و در ظاهر سخنی نگویند) پس تدبیر و نظم در نظام آفرینش حجت قاطع و برهان گویائی است بر خلاّقیت او و دلیلی است استوار (بر أساس عقل) بر ایجادکنندگی او ...(و از آن جهت پنهان است که محال است کسی بکنه ذاتش پی برد).

حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ﴿علیه السلام﴾ می‌فرماید:

«اَلْحَمْدُلِلّٰهِ الَّذي انْحَسَرَتْ الْأَوْصافُ عَنْ كُنْهِ مَعْرِفَتِهِ، وَ رَدَعَتْ عَظَمَتُهُ الْعُقُولَ فَلَمْ تَجِدْ مَساغاً إِلىٰ بُلُوغِ غايَةِ مَلَكُوتِهِ، هُوَ اللّٰهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبينُ أَحَقُّ وَ أَبْيَنُ مِمّا تَرَى الْعُيُونُ ...».[3]

یعنی: تمام حمد و ستایش خداوندی را سزاست که وصفها از پی بردن بکنه ذاتش و حقیقت شناسائی او مانده‌اند، و عظمت و بزرگی او خردها را (از درک ذاتش) باز داشته است، پس عقول راه را برای پی بردن بکنه سلطنتش نیافته‌اند

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۵۲ ص ۴۶۸)
۲- النهج البلاغة: خطبهٔ ۹۰ ص ۲۳۵)
۳- نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۵۳ ص ۴۸۳)

(چه‌اینکه عقلها مخلوق و محدودند، و مبدأ هستی خالق و غیر محدود، مخلوق محدود نمی‌تواند خالق غیر محدود را درک کند زیرا شرط حتمی درک آنستکه: باید سعهٔ وجودی مُدرِک فوق مُدرَک، و سعهٔ ظرف فوق مظروف باشد).

اوست ذات واجب الوجود مستجمع جمیع صفات جمال و جلال، پادشاه بحق و راستی که (حق مطلق بودنش از نظر صاحبان خرد و اندیشه) هویدا است، او سزاوارتر و آشکارتر از آنست که چشمهای سر آدمی او را ببینند».

۶۸۷- حق مطلق در جمیع صفات جمال و جلالش مطلق است:

پس تنها مبدأ هستی و جهان و انسان آفرین، حق مطلق، علیم مطلق، حکیم مطلق، مدبّر مطلق، غنیّ مطلق، قویّ مطلق، قادر مطلق، نور مطلق، و خیر مطلق و ... و دیگر صفات ثبوتیهٔ ذات واجب الوجود مطلق است که باطل و جهل و خطأو فقر و عجز و ضعف و ظلمت و شرّ و ... و دیگر صفات سلبیه مطلقاً در او راه ندارد.

ذات أقدس حق می‌فرماید:

«ذٰلِكَ بِأَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ مٰا یَدْعُونَهُ مِنْ دُونِهِ الْبٰاطِلُ وَ أَنَّ اللّٰهَ هُوَالْعَلِیُّ الْكَبِیرُ» لقمان: ۳۰).

یعنی: این علم و حکمت و تدبیر و قدرت مطلق بدین سبب است که او خدای یکتای حق مطلق است، و آنچه بجز او بخدائی بخوانند همه باطل محض است، و تنها خدا (که حق مطلق، وجود حقیقی و مبدأ هستی است) بلند مرتبه و بزرگوار است.

توصیف خداوندی با حق، منافاتی با حق بودن دیگر موجودات ندارد، زیرا تبعیت هستی دیگر موجودات از آن ذات اعلی است که بدون او باطل و هیچ می‌باشند.

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ الَّذینَ آمَنُوا بِالْبٰاطِلِ وَ كَفَرُوا بِاللّٰهِ أُولٰئِكَ هُمُ الْخٰاسِرُونَ»العنكبوت:۵۲).

«ذٰلِكَ بِأَنَّ الَّذینَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبٰاطِلَ وَ أَنَّ الَّذینَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ» محمّد(صلی الله علیه و آله): ۳).

حضرت مولی‌الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ﴿علیه السلام﴾ منشأ کفر بحق مطلق را اینگونه بیان می‌فرماید:

«وَ الْكُفْرُ عَلىٰ أَرْبَعِ دَعَائِمَ: عَلَى التَّعَمُّقِ وَ التَّنَازُعِ وَ الزَّيْغِ وَ الشِّقَاقِ، فَمَنْ تَعَمَّقَ لَمْ يُنِبْ إِلَى الْحَقِّ، وَ مَنْ كَثُرَ نِزَاعُهُ بِالْجَهْلِ دَامَ عَمَاهُ عَنِ الْحَقِّ، وَ مَنْ زَاغَ سَاءَتْ عِنْدَهُ الْحَسَنَةُ، وَ حَسُنَتْ عِنْدَهُ السَّيِّئَةُ، وَ سَكِرَ سُكْرَ الضَّلَالَةِ، وَ مَنْ شَاقَّ وَعُرَتْ عَلَيْهِ طُرُقُهُ، وَ أَعْضَلَ عَلَيْهِ أَمْرُهُ وَ ضَاقَ عَلَيْهِ مَخْرَجُهُ»(۱)

یعنی: و کفر بر روی چهار ستون استوار است:

ألف: کنجکاوی بیجا (و تفکر در ذات أقدس حق، و معرفت بکنه ذاتش که از أندازهٔ درک عقل و خرد بیرون است که این کنجکاوی بیجا و عدم درک کنه ذات حق و مطلق باعث کفر شخص کنجکاو می‌گردد).

ب: و مکابره و جدال بیجا در درک حق (که آن در حدّ افراط یعنی تجاوز از حق است).

ج: و بی‌اعتنائی در درک حق در حدّ توان (که آن در حدّ تفریط یعنی کوتاهی در بدست آوردن و درک حق و شناخت آن در حدّ توان است).

د: دشمنی و عناد و زیر بار حق نرفتن با درك حق در حدّ توان، پس کسی که بیش از حدّ توان در درك حق کنجکاوی نماید، حق مطلق را نخواهد شناخت، و کسی که بر أثر جهل مکابره وجدال در درك حق نماید، کوری و ناآگاهی او از حق همیشگی خواهد بود، و کسی که از حق دست بکشد، خوبیها نزد او زشت، و زشتیها زیبا گردد و بمستی گمراهی مست شود، و کسی که با عداوت و دشمنی زیر بار حق نرود راههایش بر او سخت و کارش بر او دشوار گردد، و طریق بیرون آمدنش (ازگرداب ضلالت) تنگ باشد.

از راه حق باید بحقیقت حق دست یابید، و کسی که دقیقه‌ای از حقیقت حق غفلت و یا دور شود، سالها از سعادت مهجور گردد همآنند راننده‌ای که با یک آن، غفلت و انحراف از جاده یا بکوه زند و یا در تَهِ دَرّه قرار گیرد.

۱- نهج البلاغة: بخش حکمتهای امام﴿علیه السلام﴾ رقم ۳۰ ص ۱۱۰۱)

درس یکصد و سی و چهارم:

۶۸۸- نظام آفرینش و تکوین بر أساس حق استوار است:

ب: نزد صاحبان خرد وایمان با براهین عقلیهٔ ناصحه و أدلهٔ نقلیهٔ واضحه از مبدأ هستی مبرهن و ثابت است که: حق مطلق، نظام تکوین و آفرینش را بر أساس حق و خیر استوار نمود، و آسمانها و زمین واقعیتهای حقند، یعنی خیال و پندار و سایه و ساختهٔ ذهن بشری نیستند، و واقعیت و حق بودن موجودات هستی را با قاطع‌ترین لحن مطرح کرده، می‌فرماید:

«خَلَقَ اللَّهُ السَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيٰاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ» العنکبوت:۴۴).

یعنی: خداوند متعال آسمانها و زمین را به حق (و درکمال حکمت و بایستگی) آفریده است، بتحقیق در این خلقت آسمانها و زمین هر آینه آیت و نشانه‌هائی بر علم و حکمت و تدبیر و قدرت إلهی برای أهل ایمان پدیدار است.

نکتهٔ بسیار مهم وقابل توجه وجالبی که در بکار بردن کلمهٔ «حق» در آیهٔ کریمه دیده می‌شود: آنکه :ذات أقدس حق به بیان اینکه نظام آفرینش واقعیت دارد کفایت نمی‌کند، بلکه واقعیت رابا مفهوم حق یاد آور می‌شود، زیرا در معنای حق به اضافهٔ واقعیت و ثبوت و وجود یا موجود، مفهوم بایستگی و شایستگی نیز وجود دارد، چه اینکه هر واقعیتی حق نیست مثلاً قتل و جنایت و دیگر پدیده‌های مضرّ و مهلك واقعیت و ثبوت دارند أما حق نیستند، پس علت بکارگیری کلمهٔ حق دربارهٔ نظام آفرینش اینست که نه تنها جهان هستی موجود است بلکه واقعیتی شایسته است که با نظر به فیض عام إلهی بوجود آمده و بر طبق حکمت برین خداوندی به جریان افتاده‌است.

دستگاه آفرینش ازکوچکترین جزء آن گرفته تامجموعش از جدّی‌ترین واقعیت که بازی و بیهودگی و عبث و باطل هرگز راهی به آن ندارد برخورداراست:

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلاٰفِ اللَّيْلِ وَ النَّهٰارِ لَآيٰاتٍ لِأُولِي الْأَلْبٰابِ اَلَّذينَ يَذْكُرُونَ اللّٰهَ قِيٰاماً وَ قُعُوداً وَ عَلىٰ جُنُوبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنٰا مٰا خَلَقْتَ هٰذٰابٰاطِلاً» آل عمران: ۱۹۰ - ۱۹۱).

نظر به حکومت مطلقهٔ قوانین علمی در نظام آفرینش از یکسو، و محصول معرفتهای گوناگون انسان های خردمند از ارتباطات متنوعی که با نظام آفرینش دارند از سوی دیگر، جدی بودن و هدفدار بودن عالَم وجود بانظر به استناد به خداوند هستی آفرین، به قدری واضح و روشن است که نیازی به طول و تفصیل ندارد، و کسانی که این جهان هستی را معلول تصادف کور یا بازیچه و باطل می پندارند باید نخست در خودی خود تجدید نظر و از بیگانگی از خویشتن خویش بدر آیند، و یا همهٔ کتابها و آثار علمی و آزمایشگاهها را نابود و نیروهای مغزی را تباه کنند، سپس به خود جرأت داده تصادف یا بازیچه و باطل بودن نظام آفرینش را مطرح سازند که خود هم از بازیچهٔ خیال خارج نیست.

آفریدگار جهان خطاب بچنین انسانهای خیالباف و تهی مغز و از خود بیگانه، باصراحت قاطعانه هدف داربودن زندگی انسان را گوشزد و با جدّی ترین عبارات روی آن تأکید کرده و می‌فرماید:

«أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمٰا خَلَقْنٰاكُمْ عَبَثاً وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنٰا لاٰتُرْجَعُونَ» المؤمنون: ۱۱۵).

یعنی: آیا چنین پنداشتید که ما شما را بیهوده، عبث و بازیچه آفریدیم، و شما پس از مرگ بسوی ما باز نمی گردید.

خداوند متعال خیال و پندار وگمان این خیالبافان راکه با دریافت‌های درونی و بـا خـویشتن خـو یش بـمبارزه بـرخـاسته و حـیات خـود را بـا آن عـظمتها و استعدادهائی که تنها با هدف‌یابی به مرحلهٔ کمال انسانی می‌رسد، منکر می‌شوند، محکوم و مطرود می‌سازد.

آری این خیالبافان و بیگانگان از خـویشتن خـویش، ایـن نـظام آفـرینش را بی‌هدف و بی‌آهنگ میدانند، و فرصت اندیشیدن در پیرامون خود و جهان هستی را از خود گرفته‌اند، و این همه قوانین با عظمت هستی را باآن دقت و چهرهٔ ریاضی که در جریانند نمی‌بینند، و حقیقتاً از درون خود این بانگ جـدّی را نـمی‌شنوند کـه می‌گوید:

کارِ من و تو، بدین درازی | کوتاه کنم که نیست بازی

خداوند متعال در شما کامل گشته، و آنچه را آرزو دارید بشما ارائه داده است (که یقیناً آن حضرت«علیه السلام» را خواهید یافت و به آرزوی بحق خود که درک زمان دولت حقه است خواهید رسید) همانطوری که انسان در شب تاریک نمی‌تواند بدون نور از ماه یا ستارگان یا چراغ در بیابان ظلمانی راه را بیابد، امت بدون امام معصوم«علیه السلام» نمی‌تواند از راه جهل و گمراهی نجات یافته و راه کمال را بیابد.

حضرت أمیرمؤمنان عليّ«علیه السلام» می‌فرماید:

«إِنَّمٰا مَثَلِي بَيْنَكُمْ مَثَلُ السِّراجِ فِي الظُّلْمَةِ لِيَسْتَضِيءَ بِهِ مَنْ وَلَجَهٰا، فَاسْمَعُوا أَيُّهَا النّٰاسِ وَ عُوا وَ أَحْضَرُوا آذٰانَ قُلُوبِكُمْ تَفْهَمُوا».(۱)

یعنی: مَثَل من در میان شما مانند چراغی است در تاریکی شب که هرکس در آن داخل شود (بدنبال آن حرکت کند) روشنی می‌گیرد (و راه کمال را می‌یابد و به هدف عالی می‌رسد) پس ای مردم گفتار مرا بشنوید و با تمام وجود حفظش کنید، و گوشهای دلهاتان را مهیّا و آماده سازید (تا حقائق گفتار و اشارات سخنانم را) بفهمید.

۶۶۵- امام معصوم«علیه السلام» در بین امت همانند قطب آسیا و هستهٔ مرکزی است:

امام معصوم در میان امت همانند قطب آسیا است که آسیا بدون آن از حرکت باز می‌ایستد، و همچون هستهٔ مرکزی است که الکترون و پروتون بدون آن از مدار خارج می‌گردند.

حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ«علیه السلام» فرمود:

«وَ إِنَّمٰا أَنَا قُطْبُ الرَّحىٰ، تَدُورُ عَلَيَّ وَ أَنَا بِمَكٰانِي، فَإِذٰا فٰارَقْتُهُ اسْتَحٰارَ مَدٰارُهٰا وَ اضْطَرَبَ ثُفٰالُهٰا».(۲)

یعنی: و جز این نیست که من (در میان امت اسلام همانند) قطب و میخ آسیا هستم که سنگ آسیا دور من در طواف است (انتظام امور دین و دنیای مسلمین به وجود من بستگی دارد) و من در جای خود ثابت هستم، پس اگر جدا شوم مدار آسیا به هم خورده و سنگ بی‌فائده می‌ماند (اگر من نباشم رشتهٔ امور دین و دنیای ملت اسلام از هم گسیخته می‌شود چنانچه از سقیفه شد که تاکنون شد).

۱- نهج‌البلاغة: خطبة: ۲۲۹ ص ۷۵۶).
۲- نهج البلاغة: خطبه ۱۱۸ ص ۳۶۸، ۳۶۹).

حافظ گوید:

در اندرون من خسته دل ندانم چیست — که من خموشم واو در فغان و در غوغاست

براستی اینان آنچنان از خویشتن خویش بیگانه شده اند که حتی ندای درونی خود را هم نمیشنوند:

«لَهُمْ قُلُوبٌ لاٰ يَفْقَهُونَ بِهٰا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لاٰ يُبْصِرُونَ بِهٰا وَ لَهُمْ آذٰانٌ لاٰ يَسْمَعُونَ بِهٰا أُولٰئِكَ كَالْأَنْعٰامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولٰئِكَ هُمُ الْغٰافِلُونَ» الاعراف: ۱۷۹).

گرچه ممکن است انسان از نیکی و بدی متأثر نشود، أما گاهی از درونش صدائی بر می‌خیزد و در فضای روحش طنین میاندازد و سپس خاموش می‌گردد، چگونه انسان می‌تواند این صدای درونی خود را نادیده انگارد؟!

مثنوی گوید:

این صدا درکوه دلها بانگ کیست؟ — که پر است زین بانگ این که گه تهی است

هر کجا هست آن حکیم اوستاد — بانگ او از کوه دل خالی مباد

مهمترین (اگر نگوئیم تنها) عامل ناشنوائی این ندای درونی همان ناآشنایی انسان بخود می‌باشد که متأسفانه گروهی از متفکر نماها و اصطلاحات زده‌ها، و فلسفه با فانی این از خود بیگانگی را توجیه کرده و جهان را پوچ و باطل و بیهوده و عبث می‌پندارند، این عامل دیرینهٔ تاریخ بشری جز جاذبهٔ خودخواهی و خود کامگی گروهی از خود باختگان نمی‌تواند باشد.

مثنوی گوید:

آئنهٔ دل چون شود صافی و پاک — نقشها بینی برون از آب و خاک

هم ببینی نقش و هم نقاش را — فرش دولت را و هم فراش را

آئنهٔ دل صاف باید تا در او — وا شناسی صورت زشت از نکو

جهان آفرین، نظام آفرینش را یک نظام بر حق و بر أساس واقع و علم و حکمت و تدبیر و قدرت دانسته، و آنچنان که باید باشد بوده و هست، و هر چیزی را در این نظام کلی در جای خود قرار داده، و آنرا عین خیر و نیکی و حُسن شمرده است که هیچ کاستی و زیادتی، و باطل و لغو، و هیچ أمر نامطلوب و نبایستنی در نظام کلی عالَم وجود ندارد که فرمود:

«اَلَّذي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» السجدة: ۷).

حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ«علیه السلام» می فرماید:

«فَالْحَدُّ لِخَلْقِهِ مَضْرُوبٌ، وَ إِلیٰ غَيْرِهِ مَنْسُوبٌ، لَمْ يَخْلُقِ الْأَشْيٰآءَ مِنْ أُصُولٍ أَزَلِيَّةٍ، وَلاٰ مِنْ أَوٰآئِلَ أَبَدِيَّةٍ، بَلْ خَلَقَ مٰا خَلَقَ فَأَقٰامَ حَدَّهُ، وَ صَوَّرَ مٰا صَوَّرَ فَأَحْسَنَ صُورَتَهُ».(۱)

یعنی: پس حدّ و نهایت مخلوق و آفریده شدهٔ او را شایسته است، و بغیر او (ممکنات) نسبت داده می‌شود، ازکوچکترین جزء نظام آفرینش تا مجموعش را از روی اصول و مبادی و نمونهٔ أزلی و أبدی نیافریده است (زیرا آفرینش او مبدأی نداشته) بلکه (بدون نمونه و مبدأ بمحض اراده: «إِذٰا أَرٰادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ») آفرید آنچه را بالبداهة آفرید و حدّش را تعیین نمود، و به آنچه که آفرید، صورت و شکل داد، و صورت آنرا نیکو و مناسب گردانید.

هستی آفرین می فرماید:

«اَللّٰهُ الَّذي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرٰاراً وَ السَّمٰآءَ بِنٰآءً وَ صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبٰاتِ ذٰلِكُمُ اللّٰهُ رَبُّكُمْ فَتَبٰارَكَ اللّٰهُ رَبُّ الْعٰالَمينَ» غافر: ۶۴).

«اَلَّذي أَعْطیٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدیٰ» طه: ۵۰).

«إِنّٰا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنٰاهُ بِقَدَرٍ» القمر: ۵۰).

«مٰا تَریٰ في خَلْقِ الرَّحْمٰنِ مِنْ تَفٰاوُتٍ» الملك: ۳).

حق تعالی، وجود شیطان و شیطان صفتان، و بسیاری دیگر از موجودات را که بنظر ناآگاهان به أسرار آفرینش باطل و شرّ می‌باشند، حق و خیر و نیکو آفریده است و بر أساس فطرت بحق و خیر و نیکی هدایت فرموده است، چه اینکه از حق مطلق، و خیر محض، جز حق و خیر و حُسن و نیکی نشاید.

۶۸۹- نظم در نظام آفرینش از بیان حضرت مولی‌الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ«علیه السلام»:

حضرت مولی الموحّدین امام‌المتّقین أمیرالمؤمنین عليّ‌بن أبیطالب«علیه السلام» می فرماید:

«قَدَّرَ مٰا خَلَقَ فَأَحْكَمَ تَقْديرَهُ، وَ دَبَّرَ فَأَلْطَفَ تَدْبيرَهُ، وَ وَجَّهَهُ لِوِجْهَتِهِ فَلَمْ يَتَعَدَّ حُدُودَ مَنْزِلَتِهِ، وَ لَمْ يَقْصُرْ دُونَ الْإِنْتِهٰآءِ إِلیٰ غٰايَتِهِ، وَ لَمْ يَسْتَصْعِبْ إِذْ أُمِرَ بِالْمُضِيِّ

۱ـ نهج‌البلاغة: خطبهٔ ۱۶۲ ص ۵۲۱)

عَلىٰ إِرٰادَتِهِ، وَكَيْفَ وَ إِنَّمٰا صَدَرَتِ الْأُمُورُ عَنْ مَشِيَّتِهِ؟ الْمُنْشِئُ أَصْنٰافَ الْأَشْيٰآءِ بِلاٰ رَوِيَّةِ فِكرٍ آلَ إِلَيْهٰا، وَ لاٰ قَرِيحَةِ غَرِيزَةٍ أَضْمَرَ عَلَيْهٰا، وَ لاٰ تَجْرِبَةٍ أَفٰادَهٰا مِنْ حَوٰادِثِ الدُّهُورِ، وَ لاٰ شَرِيكَ أَعٰانَهُ عَلَى ابْتِدٰاعِ عَجٰآئِبِ الْأُمُورِ، فَتَمَّ خَلْقُهُ بِأَمْرِهِ، وَ أَذْعَنَ لِطٰاعَتِهِ، وَ أَجٰابَ إِلىٰ دَعْوَتِهِ، لَمْ يَعْتَرِضْ دُونَهُ رَيْثُ الْمُبْطِئِ وَ لاٰ أَنٰاةُ الْمُتَلَكِّئِ فَأَقٰامَ مِنَ الْأَشْيٰآءِ أَوَدَهٰا، وَ نَهَجَ حُدُودَهٰا وَ لاٰءَمَ بِقُدْرَتِهِ بَيْنَ مُتَضٰادِّهٰا، وَ وَصَلَ أَسْبٰابَ قَرٰآئِنِهٰا، وَ فَرَّقَهٰا أَجْنٰاساً مُخْتَلِفٰاتٍ فِي الْحُدُودِ وَالْأَقْدٰارِ وَالْغَرٰآئِزِ وَالْهَيْئٰاتِ، بَدٰايٰا خَلآئِقَ أَحْكَمَ صُنْعَهٰا، وَ فَطَرَهٰا عَلىٰ مٰا أَرٰادَ وَابْتَدَعَهٰا ...».(۱)

یعنی: آفریدگار جهان أندازه و بقای هستی هر چیزی را که آفریده تعیین نموده، و آنرا محکم و استوارگردانیده است بطوریکه زیاده و نقصان و نبایستنی در او راه ندارد (خداوند سبحان می‌فرماید: «**وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِيراً**» الفرقان:۲).

حضرت أمیرمؤمنان عليّ«ع» در این جملهٔ کوتاه چهرهٔ ریاضی دستگاه طبیعت راگوشزد می‌کند که این بیان نمی‌تواند ساختهٔ ذهن یک فرد معمولی باشد که در آن دوران تاریک چنان روشنائی بنظام آفرینش پیدا کند که جریان محاسبهٔ ریاضی را در متن آن بازگو کند.

پس خداوند متعال از روی لطف (حکمت و مصلحت) هر موجودی از موجودات جهان را منظّم ساخته، و هر یک را اختصاص داده به آنچه که برای آن آفریده شده است (مثلاًگوش را برای شنیدن، و چشم را برای دیدن، و زبان را برای سخن گفتن و ... و خورشید را برای تابش، و أبر را برای باریدن، و آسمان را سقف محفوظ و ...) پس هیچ یک از آفریده‌ها از حدودی که برایش تعیین گشته تجاوز نکرده، و در رسیدن به هدف و مقصود از خلقتش کوتاهی نکرده (بوظیفهٔ خود عمل کرده است) وقتی که مأمور شده برای أنجام و إراده و خواست آفریدگارش، مأموریت را دشوار نشمرده و سرکشی نکرده است زیرا:

بهر جزئی زکلّ کان نیست گردد — کلّ اندر دم ز امکان نیست گردد
جهان کلّ است و در هر طرفةالعین — عدم گردد و لا یبقی زمانین
دگر باره شود پیدا جهانی — بهر لحظه زمین و آسمانی

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۹۰ ص ۲۴۰).

و چگونه می‌تواند موجودی از موجودات نظام هستی در مأموریتش سرکشی کند که همهٔ آنها بمشیّت و إرادهٔ آفریدگارشان بوجود آمده (پس همهٔ آنها أوامر تکوینیهٔ خالقشان را فرمان برده و طوق بندگی و خضوع را بر گردن خود نهاده‌اند: «إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرْضِ إِلاّٰ آتِي الرَّحْمٰنِ عَبْداً» مریم:۹۳)
«وَ لَهُ مَنْ فِي السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قٰانِتُونَ» الروم:۲۶).

اوست خداوند، ایجاد کنندهٔ أنواع مخلوقات بدون اینکه فکر و اندیشه‌ای بکار أندازد، و بی‌آنکه قبلاً تصوّرکرده بعد بیافریند: «إِنَّمٰا أَمْرُهُ إِذٰا أَرٰادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» یس:۸۲) و بی‌تجربه و آزمایشی که از پیش‌آمدهای روزگار استفاده کند، و بی‌شریک و همتائی که او را در آفرینش نظام شگفت‌آور کمک و یاری نماید: «وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ» الفرقان:۲).

پس طبق فرمان آفریدگار جهان، خلقت و آفرینش او به اتمام رسیده (با مشیّت و إرادهٔ جهان‌آفرین، جهان و موجوداتش لباس هستی در برکرده) و طاعت آفریدگارشان را قبول نموده دعوتش را پذیرفته‌اند، آفریده‌ای نبود که در أمر تکوینی آفریدگارش درنگ و سستی نموده و نافرمانیش نماید.

پس اعوجاج وکجی هر موجودی را راست گردانید هر موجودی را بر أساس حق و حکمت و مصلحت و برای هدف و غرض آفرید) و حدود هر یک را واضح و روشن قرار داد (آنچه که باید و سزاوارشان بوده به آنها إفاضه فرمود) و بقدرت و توانائی میان أضداد گوناگون آنها را (مانند دو سپاه (۱۵۰)گانهٔ عقل و جهل در انسان، و عناصر چهارگانهٔ: صفراء و بلغم و خون و سوداء در یک مزاج) التیام داده جمع گردانید، و آنها را به هم پیوست که از هم جدا نگردند، و در حدود و اندازه‌ها و خویها و صفات مختلفه (که هر یک از دیگری امتیاز دارد) قرار داده است.

حضرت أمیرمؤمنان عليّ«عليه‌السلام» در این بیان بنظم و قانونی که بر جریان أشیاء در نظام آفرینش (که با داشتن اختلاف در ماهیت و خواص با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند) حاکم است؛ إشاره فرمود که از جزئی‌ترین آنها تا مجموعش دارای سیستم کاملاً حساب شده‌ایست که باعث می‌شود بروز و نمودها در زمانهای مختلف صورت بگیرد.

جهان چون خط و خال و چشم ابروست که هر چیزی به جای خویش نیکوست
اگر یک ذره را برگیری از جای خلل یابد همه عالم سراپای

در بسیاری از آیات قرآن کریم بجریان محاسبهٔ دقیق و سیستماتیک در نظام آفرینش و چهرهٔ ریاضی دستگاه طبیعت إشاره شده است که از جملهٔ آنها: «وَ كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدارٍ» الرعد:۸) و همه چیز در نزد ذات أقدس حق أندازهٔ معینی دارد.

(و آنچه آفریده) مخلوقات شگفت‌آوری است که خلقت آنـها را مـحکم و استوار گردانید، و بر طبق إراده و خواست خود ایجاد و اختراع نمود.

شاعر گوید:

أنبیاء حرف حکیمانه زدنـد   از پی نظم جهان چانه زدند

۶۹۰- نظام آفرینش بر أساس حکمت إلهی و مصلحت بندگان استوار است:

خداوند متعال جهان و انسان را بر أساس حق و خیر و نیکی آفرید که در اصل هیچ جزئی از أجزای آفرینش باطل و شرّ و بدی و فساد وجود ندارد، زیرا خلقت کلّی جهان، و هر جزئی از أجزای آن، از آن جهت حق و خیر و نیک است که بر أساس حکمت إلهی و مصلحت بندگان، و بر أساس واقع و بایستنی و شایستگی استوار و دارای غرض و هدف خاص مطلوبی است، و هر چیزی که مانع از بروز حکمت و مصلحت و رادع از نیل بهدف گردد، و یا مـوجود را در خـلاف مسیر هدف، و در غیر آنچه که برای آن جهت آفریده شده بکارگیرد، باطل و شرّ و زشت و نابایستنی و نامطلوب است.

انسانی که برای نیل به هدف عالی و کمال انسانی که تنها راهش خود آشنایی و معرفت به آفریدگار جهان و عبادت تنها برای اوست آفریده شده هر چیزی که او را از مسیر بسوی کمال باز دارد، باطل و شر و زشت و نابایستنی است: «ذٰلِكَ بِأَنَّ اللّٰهَ هُوَالْحَقُّ وَ أَنَّ مٰا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَالْبٰاطِلُ» الحج:۶۲) پس هر چیزی که در مقابل حق و کمال قرارگیرد، و مانع از جلوهٔ حق و کمال گردد باطل است، و هر نیرو از قوای ظاهری و باطنی انسـان، بـرای جـهت و هـدف خـاصی آفـریده شـد کـه بکارگیری آنرا در غیر آن جهت که منتهی به فساد و نیستی می‌گردد باطل و شرّ و زشت است، پس حرکت هر جزئی از أجزای آفرینش بسوی غیر آنچه که برای آن آفریده شد، حرکت بسوی باطل و نیستی و بدی و نابایستنی است.

مثلاًکارد و شمشیر و ... برای هدف خاص و غرض معیّنی ساخته می‌شوند که بکارگیری آنها را در غیر مورد نظر، شر و زشت و باطل و فسادآفرین است، پس کارد و شمشیر و ... شر نیستند بلکه بکارگیری آنها را در مورد نباید، شر و زشت است، و همچنین نیروی شهوت برای هدف خاص و غرضی در انسان قرار داده شده که بهره‌گیری از آن در غیر طریق معقول و مشروع، باطل و زشت و شرّ و فسادآفرین است، پس باطل و شرّ در ذات نیروی شهوت، و جزء لاینفک آن، چون سایه برای جسم نیست، پس شرّ و فساد و زشتی و باطل در ذات شهوت نهفته و همراه نیست، چه اینکه وجود شهوت در انسان دارای حکمت و مصلحت و بکارگیری آنرا در طریق معقول و مشروع حق و خیر و زیبا است، پس طریق غیر معقول و نامشروع، باطل و شر و بد ... است که خارج از ذات شهوت است.

حتی بکارگیری سپاه (۷۵)گانهٔ عقل در دو حدّ إفراط و تفریط، و خارج از محدودهٔ خود، باطل و زشت و نامطلوب و نابایستنی و فسادآفرین است، پس زشتی و شرّ و فساد و باطل در ذات آنها نیست بلکه در بکارگیری آنها در بیرون از حدّ خود می باشد. مثل بکارگیری نیروی حلم در غیر حدّ خاص خود فساد آفرین، زشت، نامطلوب و نبایستنی است چه اینکه حلیم در عین بکارگیری نیروی حلم در امور دین و دنیا باید غیور هم باشد که افراط در حلم موجب سلب غیرت از انسان می گردد، پس در ذات حلم، شرّ و زشتی و بطلان و فساد نیست، این حلیم است که در بکارگیری نیروی حلم راه باطل و نبایستنی را برگزیده و بی غیرت شد، چنانچه در تفریط آن نیز شرّ و زشت و نبایستنی وجود دارد.

و همچنین بکارگیری عالم، علم را در غیر مقتضایش: سکوت و لب فروبستن در جای گفتن و اصلاح جامعه، و یا گفتن در جای سکوت و إفساد جامعه، زشت و باطل و شرّ است.

دو چیز طیرهٔ عقل است دم فرو بستن   بوقت گفتن و گفتن بوقت خاموشی

پس زشتی و شر و فساد در ذات علم نیست، در عالمی است که طبق علمش عمل نمی‌کند، علم یک واقعیت و بایسته و حق است، و راهی که باید علم در آن راه بکار گرفته شود بایسته و حق است، و عالمی که علمش را در راهش بکارگیرد بر حق است، یعنی عالمی که در خدمت علم باشد نه علم در خدمت او، چه اینکه شرف انسان بعلم است نه شرف علم به انسان، پس عالمی که علمش را به استخدام

خود درآورد باطل است، همآنند دادن شمشیر بدست دیوانه و جانی... در ذات شمشیر، شر و باطل نیست، خیر و صلاح یا شرّ و فساد از دست گیرندهٔ شمشیر برمی‌خیزد، شمشیر در دست حضرت أمیرمؤمنان عليّ﴿عليه السلام﴾ حق و خیر محض بود، و در دست عمروبن عبدود باطل و شرّ محض بود، شمشیر همان شمشیر بود أما گیرندهٔ آن، دو نفر بوده‌اند که یکی در إحیاء و إحقاق حق، و إبطال باطل بکار گرفته می‌شد، و دیگری در احیای باطل و إماتهٔ حق، اینست حکمت إلهی و فلسفهٔ إسلامی.

یکی از اشتباهات بسیار واضح و روشن بعضی از معاصرین آن است که: باطل را جدا از ذات مخلوق ندانسته بلکه از لوازم لاینفک جسم و مخلوق همآنند سایه نسبت بجسم دانسته است، اینست اسلام فلسفی.

در حکمت الهی با عقل ناصح، و نقل قاطع مبرهن است که تمام موجودات در نظام آفرینش از مادیات و أجسام، و معنویات و أرواح بر أساس حق و خیر و خوبی و صلاح استوار، و هر موجودی در راستای وجودیش دارای حکمت و مصلحت و بایستگی است، و هیچ باطل و شرّ و بدی و فساد و لغو و نابایستنی در ذات موجود وجود ندارد که پدیدآورندهٔ همهٔ موجودات می‌فرماید:

«وَ مٰا خَلَقْنَا السَّمٰاءَ وَالْأَرْضَ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا لاٰعِبِينَ لَوْ أَرَدْنٰا أَنْ نَتَّخِذَ لَهْواً لاَتَّخَذْنٰاهُ مِنْ لَدُنّٰا إِنْ كُنّٰا فٰاعِلِينَ». الأنبياء:۱۶-۱۷).

باطل و شرّ و بدی و فساد از انحراف و خروج موجود از مسیر حکمت و مصلحت بروز می‌کند، چون انحراف و خروج ـ مثلاً ـ ماشین از جاده در حال حرکت بسوی مقصد، و سقوط آن در میان درّه که نه درّه باطل است و نه جادّه، چنانچه: نه دیدن چشم باطل و زشت است، نه صورت زن زیبا، بلکه دیدن بدون حکمت و مصلحت یعنی به نامحرم که فسادآفرین است، باطل و زشت و نابایستنی است، چه اینکه خارج ازمحدودهٔ عقل و دین و خالی از حکمت و مصلحت و دارای مفسده می باشد، و هر چیزی که خارج از محدودهٔ عقل و دین باشد، خالی از حکمت و مصلحت خواهد بود، و هر چیزی که خالی از حکمت و مصلحت باشد، باطل، شرّ و فساد آفرین است، اینجا است که نیاز بشر به دین را ایجاب می‌کند تا با عقال عقل،نفس را مهار و با دین، انسان راکنترل،واز أفسار گسیختگی باز دارد، و در مسیر حقّ بسوی هدف عالی وکمال رهنمون سازد.

۶۹۱- نظام شریعت و تدوین بر أساس حق استوار است:

ج: بدون تردید همانطوری که آفریدگار جهان نظام تکوین و آفرینش را بر أساس حق و خیر و نیکی و بایستگی استوار نمود، و برای هر جزئی از أجزای جهان هستی حکمت و أسرار و مصلحتی است که أکثر مردم در هر عصر و زمان و مکان از آن غافل و ناآگاهند، از اینرو هر آنکس از جادهٔ حق و هدف عالی و کمال انسانی خارج، و در مسیر باطل و انحطاط حرکت کند، منتهی بسقوط از انسانیت می‌گردد که جهان آفرین می‌فرماید:

«وَ مٰا خَلَقْنَا السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضَ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا لاٰعِبينَ مٰا خَلَقْنٰاهُمٰا إِلاّٰ بِالْحَقِّ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاٰيَعْلَمُونَ» الدخان:۳۸-۳۹).

نظام تدوین و شریعت را نیز - جهت تطابق دو نظام طبیعت و شریعت - برأساس حق و خیر و نیکی و بایستگی استوار نمود، و برای هر أصلی از اصول، و فرعی از فروع دین، و برای هر جزئی از أجزای عمل در فعل یا ترک، حکمت و مصلحتی برای بندگانش حسب مقتضیات زمان و أحوال بندگان قرار داد، و هیچ باطل و شرّ و بدی و نامطلوب و نابایستنی، و اجحاف و تکلیف مالایطاق و عسرو حرج، و نقص و کاستی، حسب نیاز انسان و مقتضیات زمان در آن نبوده است، که می‌فرماید:

«كٰانَ النّٰاسُ أُمَّةً وٰاحِدَةً فَبَعَثَ اللّٰهُ النَّبِيّينَ مُبَشِّرينَ وَ مُنْذِرينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتٰابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النّٰاسِ فيمَا اخْتَلَفُوا فيهِ وَ مَا اخْتَلَفَ فيهِ إِلاّٰ الَّذينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مٰا جٰاءَتْهُمُ الْبَيِّنٰاتُ بَغْياً بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللّٰهُ الَّذينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللّٰهُ يَهْدي مَنْ يَشٰاءُ إِلىٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقيمٍ» البقرة: ۲۱۳).

خداوند سبحان دینش را توسط بهترین بندگانش که در فکر و بیان و عمل و تقریر آنها کمترین خطا و لغزش نبوده برای هدایت انسان بسوی هدف عالی و کمال فرستاده تا انسان باهدایت دو حجت: تکوینی «عقل» و تدوینی «دین» نخست خود را شناخته، و معرفت بنفس خویش و أسرار آفرینش پیدا نموده، آنگاه آفریدگارش را بشناسد، و تنها او را عبادت کرده، به کمال انسانی نائل آید.

حضرت مولی الموحّدین إمام المتّقین أمیرالمؤمنین عليّ بن أبیطالب «عليه السلام» در همگون بودن دو نظام تکوین و تدوین فرمود:

«وَ لَمْ يُرْسِلِ الْأَنْبِياءَ لَعِباً، وَ لَمْ يُنْزِلِ الْكُتُبَ لِلْعِبادِ عَبَثاً وَ لاخَلَقَ السَّمٰواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما باطِلاً ذٰلِكَ ظَنُّ الَّذينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذينَ كَفَرُوا مِنَ النّارِ»[1]

یعنی: و خداوند متعال پیامبران خود را بی حکمت و مصلحت بندگانش نفرستاده، و رسالت و نبوت آنها را بازیچهٔ خود قرار نداده، وکتابهای آسمانی خود را بوسیلهٔ رسولانش برای بندگانش عبث و بیهوده نفرستاده است (بلکه نبوت پیامبران و رسالت رسولان و فرستادن کتب (۱۰۴) گانهٔ آسمانی برای هدایت بشر بسوی هدف عالی و نیل به کمال انسانی بوده است) و نیز آسمانها و زمین و آنچه از مخلوقاتی که در آسمان و زمین آفریده، باطل، پوچ ، نامطلوب و بی هدف نیافریده است ، این باطل و پوچ و بی هدف و بی حکمت و مصلحت بودن دو نظام تکوین و تدوین گمان وپندار کسانی است که بادوری از خرد و اندیشه، و پیروی از هوای نفس، از خود بیگانه، و از أسرار آفرینش ناآگاه، و از علم و حکمت دور، به آفریدگارشان کافر شدند، پس وای بر آنانکه درگرداب ضلالت وگمراهی و جهل و نادانی گرفتار و از انسانیت سقوط کرده، و به آفریدگارشان کافر گشته، و سر انجام، سر از آتش جهنم به در خواهند آورد ».

ناصر خسرو گوید:

دین دبستانست و امت کودکان نزد رسول ــــ در دبستانست امت ز ابتداء تا انتهاء

بدون تردید! أدیان گذشته که به حسب مقتضیات زمان و نیازمندیهای جوامع بشری در مراحل تکامل قرار داشته‌اند ـ همانند مراحل تحصیلی از کلاس ابتدائی تا آخرین مرحلهٔ آکادمی ـ از یکسو دستخوش انحرافها، کجیها، تحریفها، بدعتها و خلط بین حق و باطلها که از پدیده‌های خارج از طبیعت دین بوده‌اند بوسیلهٔ علمای سوء و دین به دنیا فروشان قرارگرفته‌اند:

«وَ قَدْ كانَ فَريقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلامَ اللّٰهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ ما عَقَلُوهُ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ ـ فَوَيْلٌ لِلَّذينَ يَكْتُبُونَ الْكِتابَ بِأَيْديهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هٰذا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَناً قَليلاً فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمّا كَتَبَتْ أَيْديهِمْ وَ وَيْلٌ لَهُمْ مِمّا يَكْسِبُونَ» البقره: ۷۵-۷۹).

«يا أَهْلَ الْكِتابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْباطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» آل‌عمران: (۷۱).

۱-نهج البلاغة: بخش حکتهای امام «عليه السلام» شماره ۷۵ ص ۱۱۲۰).

«وَ قالَتِ الْیَهُودُ عُزَیْرُابْنُ اللّٰهِ وَ قالَتِ النَّصاریٰ الْمَسیحُ ابْنُ اللّٰهِ ذٰلِکَ قَوْلُهُمْ بِأَفْواهِهِمْ یُضاهِئُونَ قَوْلَ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ قَبْلُ» التوبة: ۳۰).

و از سوی دیگر نیازمندیهای جدید، حسب مقتضیات زمان، و رشد و شکوفائی استعدادها... موجب شد که دین از ناخالصیها، خالص برای جهان آفرین گردد:

«إِنّاأَنْزَلْنا إِلَیْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللّٰهَ مُخْلِصاً لَهُ الدّینَ أَلاٰ لِلّٰهِ الدّینُ الْخالِصُ» الزمر: ۲-۳)

از اینرو خط بطلان بر أدیان گذشته کشیده و کاملترین دین را با کاملترین زبان و بلیغ ترین بیان، توسط کامل ترین انسان در نظام آفرینش فرستاده است:

«یُریدُونَ لِیُطْفِؤُا نُورَ اللّٰهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ اللّٰهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ هُوَ الَّذي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدیٰ وَ دینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدّینِ کُلِّهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ». الصف: ۸-۹)

چراغی روشن از نور خدائی — جهان را داده از ظلمت رهائی
از او جان را بدانش آشنائیست — وزو چشم جهان را روشنائیست
در گنج معانی بر گشاده — وزان صاحبدلان را مایه داده

تا جوابگوی تمام نیازمندیهای بشر در تمام أبعاد زندگی مادی و معنوی، اعتقادی و اقتصادی أخلاقی و اجتماعی و تربیتی و ... تا دامنۀ قیامت بوده، و پیروان أدیان گذشته را به پیروی از آن فراخوانده تا یک دین کامل حق «وَ یَکُونَ الدّینُ کُلُّهُ لِلّٰهِ» الأنفال: ۳۹) که هیچ باطل وکجی و نقص وکاستی و نابایستنی در آن راه ندارد، برکل جوامع بشری حاکم گردد، و بقای آنرا بر أساس حق و حکمت برای همیشه تضمین کرد و فرمود:

«اَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتي وَ رَضیتُ لَکُمُ الْإِسْلاٰمَ دیناً» المائده: ۳).

«إِنَّ الدّینَ عِنْدَاللّٰهِ الْإِسْلاٰمُ ـ وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْإِسْلاٰمِ دیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرین» آل عمران: ۱۹و۸۵).

«وَ نَزَّلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ تِبْیاناً لِکُلِّ شَيْءٍ وَ هُدیً وَ رَحْمَةً وَ بُشْریٰ لِلْمُسْلِمینَ ـ وَ هٰذٰالِسانٌ عَرَبِيٌّ مُبینٌ» النحل: ۸۹ و ۱۰۳).

«لاٰیَأْتیهِ الْباطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لاٰ مِنْ خَلْفِهِ تَنْزیلٌ مِنْ حَکیمٍ حَمیدٍ» فصلت: ۴۱).

«إِنّانَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ إِنّا لَهُ لَحافِظُونَ» الحجر: ۹).

ابن مغازلی واسطی شافعی در کتاب «مناقب» روایت کرده است که حضرت رسول اکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ خطاب به علیّ بن أبیطالب﴿علیه السلام﴾ فرمود: «**لَوْلاكَ ما عُرِفَ الْمُؤْمِنُونَ بَعْدي**».

یعنی: یا عليّ اگر تو نبودی پس از من مؤمنان راستین از مؤمنان دروغین شناخته و جدا نمیشدند».

ابن مغازلی که از مشاهیر عامه است در همین کتاب «مناقب» به أسنادش از رقبة بن مصقلة بن عبدالله از پدرش از جدّش روایت کرده است که:

«دو مردی نزد عمربن‌الخطاب آمدند، و از طلاق غلام از عمر سؤال کردند، عمر با دو مرد به مسجدالنبی﴿صلی الله علیه و آله﴾ آمدند که عليّ بن أبیطالب﴿علیه السلام﴾ در آنجا بود، عمر از حضرت أمیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ پرسید: طلاق عبد چند تا است؟ امام﴿علیه السلام﴾ با دو انگشت خود اشاره فرمود که طلاق عبد «غلام» دو تا می‌باشد، پس یکی از آندو مرد خطاب به عمربن‌الخطاب کرد و گفت: ما نزد تو آمدیم تا مسئلهٔ شرعی را از تو که أمیرالمؤمنین هستی بپرسیم، تو از این مرد: «عليّ﴿علیه السلام﴾» می‌پرسی و خود مسئله را نمیدانی؟

عمر گفت: وای بر تو آیا می‌دانی این مرد کیست؟ این عليّ بن أبیطالب﴿علیه السلام﴾ است، من از رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ شنیدم که می‌فرمود: اگر آسمانهای هفتگانه و زمین در یک کفّهٔ تراز و قرار گیرند، و ایمان عليّ﴿علیه السلام﴾ در کفّهٔ دیگر ترازو، هر آینه کفّهٔ ترازوی ایمان عليّ﴿علیه السلام﴾ رجحان داشته و سنگین‌تر خواهد بود».

با براهین عقلیهٔ قاطعه و ادلهٔ نقلیهٔ واضحه ثابت و مبرهن است که هیچ یک از مؤمنان راستین از اصحاب حضرت رسول اکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ در هیچ فضیلتی از فضائل أخلاقی، و در هیچ کمالی از کمالات انسانی...قابل مقایسه با حضرت مولی‌الموحّدین إمام‌المتّقین أمیرالمؤمنین عليّ بن أبیطالب﴿علیه السلام﴾ نبوده اند، چه اینکه نزد أهل فنّ و علم و ادب در باب مقایسه دو شرط، لازم و ضروری است:

۱ـ سنخیّت دو شيء طرف مقایسه، یعنی عالِم را با عالم در علم مقایسه می‌کنند، نه جاهل را با عالم در علم.

۲ـ عرضیّت دو شيء، یعنی مجتهدی را با مجتهد دیگر در اجتهاد مقایسه می‌کنند نه طلبهٔ مبتدی را با مجتهد در اجتهاد.

و حضرت مولی الموحدین امام المتّقین أمیرالمؤمنین عليّ‌بن أبیطالب«علیه السلام» فرمود:
«ثُمَّ إِنَّ هٰذَاالْإِسْلاٰمَ دینُ اللّٰهِ الَّذي اصْطَفٰاهُ لِنَفْسِهِ، وَ اصْطَنَعَهُ عَلىٰ عَيْنِهِ، وَ أَصْفٰاهُ خِيَرَةَ خَلْقِهِ، وَ أَقٰامَ دَعٰائِمَهُ عَلىٰ مَحَبَّتِهِ، أَذَلَّ الْأَدْيٰانَ بِعِزَّتِهِ، وَ وَضَعَ الْمِلَلَ بِرَفْعِهِ، وَ أَهٰانَ أَعْدٰائَهُ بِكَرٰامَتِهِ، وَ خَذَلَ مُحٰادّيهِ بِنَصْرِهِ وَ هَدَمَ أَرْكٰانَ الضَّلاٰلَةِ بِرُكْنِهِ، وَ سَقىٰ مَنْ عَطَشَ مِن حِيٰاضِهِ، وَ أَتْأَقَ الْحِيٰاضَ بِمَوٰاتِحِهِ.

ثُمَّ جَعَلَهُ لاٰانْفِصٰامَ لِعُرْوَتِهِ، وَ لاٰ فَكَّ لِحَلْقَتِهِ وَ لاٰانْهِدٰامَ لِأَسٰاسِهِ، وَ لاٰ زَوٰالَ لِدَعٰائِمِهِ،وَ لاٰانْقِلاٰعَ لِشَجَرَتِهِ، وَ لاٰانْقِطٰاعَ لِمُدَّتِهِ وَ لاٰ عَفٰاءَ لِشَرٰائِعِهِ، وَ لاٰ جَذَّ لِفُرُوعِهِ، وَ لاٰ ضَنْكَ لِطُرُوقِهِ، وَ لاٰوُعُوثَةَ لِسُهُولَتِهِ، وَ لاٰ سَوٰادَ لِوَضَحِهِ، وَ لاٰ عِوَجَ لاِنْتِصٰابِهِ، وَ لاٰ عَصَلَ في عُودِهِ،وَ لاٰ وَعْثَ لِفَجِّهِ، وَ لاٰانْطِفٰاءَ لِمَصٰابيحِهِ وَ لاٰ مَرٰارَةَ لِحَلاٰوَتِهِ.

فَهُوَ دَعٰائِمُ أَسٰاخَ فِي الْحَقِّ أَسْنٰاخَهٰا، وَ ثَبَّتَ لَهٰا أَسٰاسَهٰا، وَ يَنٰابيعُ غَزُرَتْ عُيُونُهٰا، وَ مَصٰابيحُ شُبَّتْ نيرٰانُهٰا، وَ مَنٰارٌ اقْتَدىٰ بِهٰا سُفّٰارُهٰا، وَ أَعْلاٰمٌ قُصِدَ بِهٰا فِجٰاجُهٰا، وَ مَنٰاهِلُ رَوِيَ بِهٰا وُرّٰادُهٰا، جَعَلَ اللّٰهُ فيهِ مُنْتَهىٰ رِضْوٰانِهِ، وَ ذِرْوَةَ دَعٰائِمِهِ، وَ سَنٰامَ طٰاعَتِهِ، فَهُوَ عِنْدَاللّٰهِ وَثيقُ الْأَرْكٰانِ، رَفيعُ الْبُنْيٰانِ، مُنيرُالْبُرْهٰانِ، مُضيىءُالنّيرٰانِ، عَزيزُ السُّلْطٰانِ، مُشْرِفُ الْمَنٰارِ، مُعْوِزُ الْمَثٰارِ، فَشَرِّفُوهُ، وَاتَّبِعُوهُ وَ أَدُّوا إِلَيْهِ حَقَّهُ، وَ وَضَعُوهُ مَوٰاضِعَهُ».(۱)

یعنی: پس بتحقیق دین اسلام دین خداوندی است که آنرا برای خود برگزیده، و به نظر عنایت خویش پروریده، و برای تبلیغ آن بهترین آفریدگانش (حضرت محمد مصطفی«صلی الله علیه و آله») را اختیار نموده و ستونهایش را بر أساس دوستی خویش استوار نموده (پس دوستداران خداوند متعال پیرو و متدین به دین مبین اسلامند) به أرجمندی دین مبین اسلام، دیگر دینها را ذلیل و خوار گردانید (نسخ فرموده) و به بزرگی آن سایر ملتها را پست نموده و به غلبهٔ آن دشمنان را بی‌مقدار و کوچک شمرده، و به یاری آن مخالفین را مغلوب ساخته، و به پایهٔ محکم اصول و قوانین آن پایه‌های گمراهی و عقائد و أفکار باطل را مفتضح و ویران ساخته، و تشنگان علوم و معارف و حِکَم و أسرار و حقائق را از حوضهای آن سیراب نموده است.

و بوسیلهٔ کشندگان آب آن (أهل بیت وحی علیهم صلوات‌اللّٰه) حوضها را پر کرده (تفسیر و تأویل قرآن‌کریم و أحکام دین را بیان فرموده) پس طوری آنرا محکم و استوار نمود که دستهٔ آن جدا و حلقهٔ آن بازشدنی نیست، و بنیانش ویران و

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۸۹ ص ۶۳۸)

ستونهایش خراب نمی‌گردد، و درخت آن کنده نخواهد شد، و مدت آنرا پایانی نمی‌باشد (تا روز قیامت باقی و بر قرار است و پیغمبری مبعوث نمی گردد و دینی پس از آن نمی آید که آنرا نسخ نماید) و أحکامش کهنه و شاخه هایش کنده نمی شود (هیچ دانائی با مبانی علمی در هیچ زمانی نمی تواند درستی حکمی از أحکامش را انکار نماید) و راههایش تنگ و آسانیش دشوار و سفیدیش سیاه و راست بودنش کج و چوبش پیچیده و راه گشاده‌اش را ریگستان و چراغهایش را خاموشی و شیرینیش را تلخی نمی‌باشد.

پس اسلام را ستونهائی است که پایهٔ آنها را خداوند در عمق حق و حقیقت کار گذارده است (باطل و نادرستی در آن راه ندارد) و بنیان آن ستونها را ثابت و استوار گردانیده، و چشمه‌هائی است که نهرهای آنها پراز آب زلال است و چراغهائی که روشنیهای آنها تابان است، و نشانه‌ای که روندگان به آن راه می جویند (براهین عقلیهٔ قاطعه و أدلهٔ نقلیهٔ واضحه دارد که محققان و پژوهشگران در اصول اعتقادی و فروع دینی به آنها استدلال می‌کنند، چنانچه مسافر در بیابان از روی نشانه راه می یابد) و علامتهائی که به آنها راهها یافته می‌شود، و آبشخورهایی که واردین به آنها سیرآب می‌گردند (پیروان آن به هدف عالی و کمال انسانی نائل می آیند).

خداوند متعال نهایت رضاء و خشنودیش و برترین أحکامش و بالاترین طاعت و فرمانبرداریش را در دین مبین اسلام قرار داده است، پس پایه‌های این دین نزد خداوند سبحان استوار و بنایش بلند و دلیلش آشکار و روشنیهایش درخشان، و سلطنتش ارجمند و نشانه‌اش بلند است، و از بین بردنش ممکن نخواهد بود (کسی قدرت و توانائی نابودی و یا طعن زدن بر اسلام را ندارد) پس أی مسلمانان راستین، دین مبین اسلام را محترم و بزرگ داشته از آن پیروی نمائید، و حق آنرا أداء کنید (أوامر آنرا انجام داده، گِرد نواهیش نگردید) و آنرا در مواضعش قرار دهید (ازمعارف و حِکَمش از آنچه که باید بهره گیرید و به أحکام و دستوراتش آنگونه که باید عمل کنید).

آری! إقامهٔ دین حق، بجز به دین حق نباید، و أساس راستی و درستی، جز براستی و درستی نشاید، و راه واجب را از طریق حرام نباید پیمود: «**لاٰ يُطَاعُ اللّٰهُ مِنْ حَيْثُ يُعْصٰى**».

درس یکصد و سی و پنجم:

۶۹۲- حقوق آفریدگار جهان بر بندگان:

بابراهین عقلیهٔ قاطعه و أدلهٔ نقلیهٔ واضحه ثابت و مبرهن است که تنها ذات أقدس حق، حق مطلق است: «اَللّٰهُ رَبُّكُمُ الْحَقِّ» یونس:۳۲) و برای اوست حق ولایت مطلقه بر بندگانش: «اَلْوَلاٰيَةُ لِلّٰهِ الْحَقِّ»الکهف: ۴۴) و برای اوست حق هدایت و دعوت بندگان را بسوی حق: «اَللّٰهُ يَهْدي لِلْحَقِّ» یونس:۳۵) و «لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ»الرعد: ۱۴) و برای او است إحقاق حق: «اَللّٰهُ الَّذي أَنْزَلَ الْكِتٰابَ وَالْميزٰانَ وَ يَمْحُ اللّٰهُ الْباطِلَ وَ يُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمٰاتِهِ» الشوری:۱۷و۲۴) و بازگشت همه تنها بسوی اوست: «وَرُدُّوا إِلَى اللّٰهِ مَوْلاٰهُمُ الْحَقِّ» یونس:۳۰).

آفریدگار جهان حقوقی را برای خود بر انسان واجب گردانیده است که أهم آنها- پس از معرفت انسان به آفریدگارش، و ایمان بپروردگارش - تقوی است: «وَ أَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوىٰ» الفتح:۲۶) سپس عبادت تنها برای او، و جلب رضایش: «وَاللّٰهُ وَ رَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوهُ إِنْ كٰانُوامُؤْمِنينَ» التوبة:۶۲) و ترس تنها از او: «فَاللّٰهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنينَ» التوبة:۱۳) و پیروی از دعوتش: «أَفَمَنْ يَهْدي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ» یونس: ۳۵) و جز سخن حق دربارهٔ حق مطلق نگفتن: «حَقيقٌ عَلىٰ أَنْ لاٰ أَقُولَ عَلَى اللّٰهِ إِلاَّ الْحَقَّ» الأعراف: ۱۰۵).

آیات قرآن کریم و روایات وارده از أهل بیت وحی صلوات‌اللّٰه علیهم أجمعین در این مقام بقدری زیاد است که بیان آنها نیاز به أوقات فراوان و طول زمان، وکتابت چندین جلد کتاب دارد که در بحث اجمالی ما نگنجد، پس ما در این بحث بفرازهائی از فرمایشات معیار حق و میزان حکمت إلهی حضرت مولی‌الموحّدین امام‌المتّقین أمیرالمؤمنین عليّ بن ابیطالب«عليه السلام» که در نهج‌البلاغة: «أخو القرآن الکریم» آمده تبرک میجوئیم:

۶۹۳- حقوق خداوند سبحان بر بندگان از بیان حضرت أمیرمؤمنان«عليه السلام»:

۱- «مَنْ ماتَ مِنْكُمْ عَلىٰ فِراشِهِ وَ هُوَ عَلىٰ مَعْرِفَةِ حَقِّ رَبِّهِ وَ حَقِّ رَسُولِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ ماتَ شهيداً، وَ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللّٰهِ، وَ اسْتَوْجَبَ ثَوابَ مانَوىٰ مِنْ صالِحِ عَمَلِهِ، وَ قامَتِ النِّيَّةُ مَقامَ إِصْلاٰتِهِ لِسَيْفِهِ، فَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ مُدَّةً وَ أَجَلاً».[۱]

یعنی: أی بندگان خداوند سبحان! هر که از شما بر خوابگاه خود بمیرد، در حالی که معرفت بحق پروردگارش داشته، و معرفت بحق رسولش«صلى الله عليه وآله» و آشنا بحق أهل بیت رسول‌اللّه«صلى الله عليه وآله» باشد؛ او شهید مرده و أجرش با خداوند متعال است، و او سزاوار پاداش کردار نیکوئی است که در فکر و أندیشۀ خود داشته است، و این أندیشه و فکر معرفت بحق پروردگار و رسولش و بحق أهل بیت رسول‌اللّه«صلى الله عليه وآله» جای شمشیر زدن در میدان جنگ با کفّار را می‌گیرد (ثوابش همان ثواب شمشیر زدن در میدان جنگ می‌باشد) و برای هر چیزی مدت و بسر رسیدنی است که قطعاً خواهد رسید(که تاآن مدت بسرنرسد کوشش بیجا سودی ندارد، پس در صورت ناتوانی یابدون سود معنوی در ستیز و جنگ با دشمن در خانه نشسته، و تنها به بیزاری از دشمن اکتفاء کنید که این برائت از دشمن در حکم جهاد و کشته شدن در راه خداوند متعال است).

۲- «أُوصيكُمْ عِبادَاللّٰهِ بِتَقْوَى اللّٰهِ فَإِنَّها حَقُّ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ الْمُوجِبَةُ عَلَى اللّٰهِ حَقَّكُمْ، وَ أَنْ تَسْتَعينُوا عَلَيْها بِاللّٰهِ وَ تَسْتَعينُوا بِها عَلَى اللّٰهِ، فَإِنَّ التَّقْوىٰ فِي الْيَوْمِ الْحِرْزُ وَ الْجُنَّةُ، وَ في غَدٍ اَلطَّريقُ إِلَى الْجَنَّةِ، مَسْلَكُها واضِحٌ وَ سالِكُها رابِحٌ، وَ مُسْتَوْدَعُها حافِظٌ».[۲]

یعنی: أی بندگان خداوند متعال! شما را بتقوی و پرهیزکاری و ترس از خداوند سبحان سفارش می‌کنم، زیرا تقوی حق خداوند منان بر شما است (تقوی که عبارت از عمل به واجبات و ترک منهیّات است، خداوند متعال آنرا حق خود بر بندگانش، و أدای شکر و حق‌شناسی و سپاسگزاری از نعمتهایش قرار داده است) و همین تقوی حق شما (أجر و پاداش کردارتان) را بر خداوند سبحان لازم و برقرار می‌نماید، و شما را سفارش می‌کنم به اینکه از خداوند متعال برای تقوی کمک و یاری بطلبید (تنها از او بخواهید تا شما را بتقوی و پرهیزکاری یاری داده، موفقتان بدارد) و از تقوی برای (قرب به) خداوند سبحان همراهی در خواست نمائید (زیرا تنها راه تقرب بخداوند سبحان، تقوی است).

۱- نهج البلاغة: خطبۀ ۲۳۲ ص ۷۶۵-۷۶۶)

۲- نهج‌البلاغة: خطبۀ ۲۳۳ ص ۷۷۰)

پس بتحقیق تقوی در امروز (دنیا) پناه و دژ محکمی برای شماست و (در برابر سختیها و حوادث و گرفتاریها و فشار و رنجها و فراز و نشیبها...) سپری برای شما است، و همین تقوی، در فردا (روز قیامت) راه بهشت را برای شما هموار می‌سازد، بهشتی که با تقوی راهش آشکار، و رونده آن سود برد، و أمانت دار آن (خداوند) حافظ و نگهداراست (أمانت هرگز نزد او تباه نمی‌شود، بلکه با سود فراوان، روز رستخیز آنرا بشما پس می‌دهد).

۳- «وَ اسْتَعینُوااللّٰهَ عَلىٰ أَدٰآءِ وٰاجِبِ حَقِّهِ، وَ مٰالاٰ يُحْصىٰ مِنْ أَعْدٰادِ نِعَمِهِ وَ إِحْسٰانِهِ».[1]

یعنی: و أی بندگان خداوند متعال! از خداوند سبحان یاری و کمک بطلبید (توفیق بخواهید به آماده بودن) جهت بجای آوردن حق واجبش (معرفت و طاعت و عبادت) و (شکر و سپاس از) بسیاری نعمتها و احسان و نیکوئیهایش که بشمار نیایند.

۴- «إِنَّ لِلّٰهِ تَعٰالىٰ في كُلِّ نِعْمَةٍ حَقّاً، فَمَنْ أَدّٰاهٰا زٰادَهُ مِنْهٰا، وَ مَنْ قَصَّرَ فيهِ خٰاطَرَ بِزَوٰالِ نِعْمَتِهِ».[2]

یعنی: بتحقیق برای خداوند متعال در هر نعمتی که به انسان عطاء فرموده حقی است بر او (که منعم را بشناسد و سپاسش گوید و عبادت و بندگیش نماید) پس هر که آنرا بجای آورد خداوند متعال آن را بیافزاید، و هر که حق إلهی را أداء ننماید، خداوند متعال آن نعمت را در معرض خطر نابودی قرار دهد.

۵ ـ حضرت أمیرمؤمنان عليّ «عليه السلام» در نامه‌ای خطاب به معاویة‌بن‌أبی‌سفیان می‌فرماید:

«فَاتَّقِ اللّٰهَ فيمٰا لَدَيْكَ، وَانْظُرْ في حَقِّهِ عَلَيْكَ، وَارْجِعْ إِلىٰ مَعْرِفَةِ مٰالاٰ تُعْذَرُ بِجَهٰالَتِهِ، فَإِنَّ لِلطّٰاعَةِ أَعْلاٰماً وٰاضِحَةً، وَ سُبُلاً نَيِّرَةً، وَ مَحَجَّةً نَهْجَةً وَ غٰايَةً مَطْلُوبَةً، يَرِدُهَاالْأَكْيٰاسُ وَ يُخٰالِفُهَا الْأَنْكٰاسُ، مَنْ نَكَبَ عَنْهٰا جٰارَ عَنِ الْحَقِّ، وَ خَبَطَ فِى التّيهِ، وَ غَيَّرَ اللّٰهُ نِعْمَتَهُ وَ أَحَلَّ بِهِ نِقْمَتَهُ ...».[3]

یعنی: پس أی معاویه از خداوند متعال بترس دربارهٔ آنچه (نعمتهای إلهی) نزد تو است، و بنگر در حقی (معرفت و سپاسگزاری و عبادتی) که بر تو دارد، و

۱- نهج‌البلاغة: خطبهٔ ۹۸ ص ۲۹۳)
۲- نهج البلاغة: بخش حکمتهای إمام «عليه السلام»: رقم ۲۳۶ ص ۱۱۹۴)
۳- نهج‌البلاغة: بخش نامه های امام «عليه السلام» رقم ۳۰ ص ۹۰۵)

برگرد به معرفت و شناسائی چیزی (معرفت بخداوند متعال و رسولش و أهل بیت رسولش﴿صلی الله علیه و آله﴾) که بجهل و نادانی آن هرگز معذور نخواهی بود (پس بشناس خداوند سبحان و رسولش و أهل بیت رسولش﴿صلی الله علیه و آله﴾ را و اطاعتشان کن) زیرا برای اطاعت از خداوند متعال و رسولش و أهل بیت وحی علیهم صلوات‌الله نشانه های آشکار و راههای روشن و جاده‌های راست و هویدا و پایانی است (بهشت) که آرزو می‌شود، زیرکان با معرفت و إطاعت وارد بهشت می‌شوند، و سِفلگان و طاغیان از رفتن و ورود به آن سرباز میزنند، هر که از راه بهشت (که جز از طریق معرفت بخداوند متعال و رسولش و أهل بیتش ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و إطاعت از آنان میسر نگردد) پرت شود از راه حق بیرون رفته و ندانسته پادر بیابان گمراهی نهاده و درگرداب ضلالت فرو رفته، و خداوند متعال نعمتش را از او تغییر داده (گرفته) و عذاب و سختیش را به او روا دارد».

۶- «أَلاٰ وَ إِنَّ اللّٰهَ قَدْ جَعَلَ لِلْخَيْرِ أَهْلاً وَ لِلْحَقِّ دَعٰائِمَ وَ لِلطّٰاعَةِ عِصَماً، وَ إِنَّ لَكُمْ عِنْدَ كُلِّ طٰاعَةٍ عَوْناً مِنَ اللّٰهِ يَقُولُ عَلَى الْأَلْسِنَةِ، وَ يُثَبِّتُ بِهِ الْأَفْئِدَةَ، فيهِ كِفٰاءٌ لِمُكْتَفٍ، وَ شِفٰاءٌ لِمُشْتَفٍ».(۱)

یعنی: أی مردم جهان بدانید و آگاه باشید! بتحقیق خداوند متعال برای کارهای خیر أهلی (مؤمنان و پرهیزکاران) و برای دین حق ستونهائی (پیامبران) و برای طاعت و بندگی دژبانان ونگاه دارندگانی (أهل بیت وحی﴿علیهم السلام﴾ قرار داده است (پس طاعت خداوند متعال از روی زمین یکباره برنیفتد، زیرا اگر گروهی رها کنند گروه دیگر آنرا بگیرند، و اگر برخی مخالفت نمایند ، دیگران از آن حمایت کرده مراعات نمایند) و شمارا در هر طاعت (کار نیك) از سوی خداوند متعال مددی است (توفیق إلهی و لطف خداوندی شامل است) که زبانها را گویا و دلها را بحق مطمئن می‌سازد (پس اگر توفیق إلهی و لطف خداوندی نبود، هنگام هجوم باطل و أفکار فاسد و انحرافات و تبلیغات سوء، مردم دست از حق کشیده و دل به آن نمی‌دادند، و معرفت بخداوند متعال و رسولش و أهل بیتش﴿علیهم السلام﴾ و إطاعت و بندگی بکلی رخت برمیبست) و در آن مدد إلهی بی‌نیازی است برای طالب بی‌نیازی، و بهبودی (از بیماری روانی) است برای خواهان بهبودی (نه کسانی که به بیماریهای کفر و ضلالت وگناه و جهالت تن داده و به اندك چیزی دست از إطاعت خدا و رسولش و أهل بیت وحی﴿علیهم السلام﴾ کشیده و منحط شده‌اند).

۱- نهج‌البلاغة: خطبهٔ ۲۰۵ ص ۶۷۵).

۷- «وَ إِنَّ لِلْإِسْلامِ غايَةً فَانْتَهُوا إِلىٰ غايَتِهِ، وَ أَخْرِجُوا إِلَى اللّهِ مِمَّاافْتَرَضَ عَلَيْكُمْ مِنْحَقِّهِ، و بَيَّنَلَكُمْ مِنْوَظائِفِهِ، أَنَا شاهِدُلَكُمْ وَ حَجيجٌ يَوْمَالقِيامَةِعَنْكُمْ».(۱)

یعنی: أی مردم جهان بدانید!که بتحقیق برای دین مبین اسلام فائده و سودی (سیادت و سعادت همیشگی دنیا و آخرت است) پس آنرا بدست آورید، و بسوی خداوند متعال روی آورید، و حق او را آنچه بر شما واجب کرده و أحکام خود راکه برایتان (در قرآن کریم و سنت رسولش«ﷺ») بیان فرموده أنجام دهید، من روز قیامت برای شما گواهم، و (برای نجات و رهائی شما از أهوال و عذاب آن روز) از طرف شما حجت و دلیل میآورم (که شما طبق کتاب و سنت حقوق خداوند متعال را أداء کردهاید).

۸- «فَاتَّقُوا اللّهَ الَّذي نَفَعَكُمْ بِمَوْعِظَتِهِ، وَ وَعَظَكُمْ بِرِسالَتِهِ، وَامْتَنَّ عَلَيْكُمْ بِنِعْمَتِه، فَعَبِّدُوا أَنْفُسَكُمْ لِعِبادَتِهِ، وَ اخْرُجُوا إِلَيْهِ مِنْ حَقِّ طاعَتِهِ».(۲)

یعنی: پس أی مردم جهان بترسید از خداوندی که شما را به پند خود (در قرآن کریم) بهرهمند فرمود، و بوسیلۀ رسالت رسولش«ﷺ» شما را به دستورات خویش أندرز داد، و بنعمت دادنش بر شما منت نهاد، پس برای عبادت و بندگیش نفسهای خود را رام و خوار نمائید، و حق فرمانبری از خداوند متعال را بجا آورید (آنچه امرکرده فرمان برید، و از آنچه نهی کرده است دوری جوئید، و از چیزهائی که سکوت کرده، شما أحکام جعل نکنید).

۹- «إِنَّ اللّهَ افْتَرَضَ عَلَيْكُمْ فَرائِضَ فَلا تُضَيِّعُوها، وَحَدَّ لَكُمْ حُدُوداً فَلا تَعْتَدُوها، وَنَهاكُمْ عَنْ أَشْياءَ فَلا تَنْتَهِكُوها وَ سَكَتَ لَكُمْ عَنْ أَشْياءَ وَ لَمْ يَدَعْها نِسْياناً فَلا تَتَكَلَّفُوها».(۳)

یعنی: أی بندگان خدا بدانید! بتحقیق خداوند متعال واجب کرده بر شما واجباتی را (از اصول و فروع دین) پس آنها را ضایع مسازید، و معیّن فرمود برای شما حدودی را (مانند أحکام بیع و نکاح و طلاق و ارث و ...) پس از حدود إلهی تجاوز ننمائید و بر آراء و خواهشهای نفسانی خود، أحکام و حدود جعل نکنید، و نهی کرده شما رااز چیزها (گناهانی مانند زنا و لواط و قمار و شراب و رباخواری و لهو و لعب و موسیقی و غنا و سرقت و ...) پس پردۀ حرمت آنها را ندرید، و سکوت

۱- نهج البلاغة: خطبۀ ۱۷۵ ص ۵۶۹-۵۷۰). ۲- نهج البلاغة: خطبۀ ۱۸۹ ص ۶۳۶).

۳- نهج البلاغة: بخش حکمتهای إمام «عليه السلام»: رقم ۱۰۲ ص ۱۱۳۵).

کرد برای شما از چیزهائی، و آنها را از روی فراموشی ترك نکرده است، پس برای بدست آوردن ناگفته‌هاو نابایستنیها خود را برنج نیندازید (و تنها بهمان گفته شده‌ها و بیان گردیده‌ها از أوامر و نواهی و أحکام و حدود و ... بسنده کنید و بیش از آنها با آراء و أمیال نفسانی خود، أحکام و نواهی و أوامر جعل نکنید).

۱۰- «وَ أَوْصَاكُمْ بِالتَّقْوَىٰ وَ جَعَلَهَا مُنْتَهَىٰ رِضَاهُ وَ حَاجَتَهُ مِنْ خَلْقِهِ، فَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذي أَنْتُمْ بِعَيْنِهِ وَ نَوَاصيكُمْ بِيَدِهِ وَ تَقَلُّبُكُمْ فِي قَبْضَتِهِ إِنْ أَسْرَرْتُمْ عَلِمَهُ، وَ إِنْ أَعْلَنْتُمْ كَتَبَهُ، قَدْ وَكَّلَ بِكُمْ حَفَظَةً كِرَاماً لَا يُسْقِطُونَ حَقّاً وَ لَا يُثْبِتُونَ بَاطِلاً، وَاعْلَمُوا أَنَّهُ مَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً مِنَ الْفِتَنِ، وَ نُوراً مِنَ الظُّلَمِ، وَ يُخَلِّدْهُ فِيمَا اشْتَهَتْ نَفْسُهُ، وَ يُنْزِلْهُ مَنْزِلَةَ الْكَرَامَةِ عِنْدَهُ فِي دَارِ اصْطَنَعَهَا لِنَفْسِهِ: ظِلُّهَا عَرْشُهُ وَ نُورُهَا بَهْجَتُهُ، وَ زُوَّارُهَا مَلَائِكَتُهُ، وَ رُفَقَاؤُهَا رُسُلُهُ».(۱)

یعنی: و خداوند متعال شما را بتقوی و پرهیزکاری سفارش فرموده،وآنرا آخرین مرتبهٔ رضاء و خشنودی خود قرار داده واز بندگانش خواسته است (که از گناهان پرهیز نموده و از او بترسند و بطاعت و بندگی او بکوشند) پس بترسید از خداوند سبحان که شما همواره در برابر نظر او هستید، و موهای پیشانی و خفت و خیز و نشست و برخاست شما در دست او است (غالب و توانا است که آنچه دربارهٔ شما إراده فرماید فوری انجام پذیرد) اگر راز خویش را پنهان نمائید و به هیچکس نگوئید، آنرا میداند (و خوب را پاداش و بد را کیفر می‌دهد) و اگر آشکار نمائید، مینویسد، یعنی نگهبانان گرامی (فرشتگانی) را بر شما روا داشته تا گفتار و کردار شما را بنویسند، و حقّی را از قلم نمیاندازند (بطوری مواظب هستند که هر عملی از انسان صادر گردد: خوب یابد از قلمشان نمیافتد: «وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ كِرَاماً كَاتِبِينَ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ» الانفطار: ۱۰-۱۲).

و بدانید هرکه راه تقوی را پیشه گرفته از خدابترسد، خداوند متعال راه بیرون شدن از فتنه ها و تباهیها، و راه روشنائی و نجات از تاریکیهای ضلالت و جهالت را به او نشان می‌دهد، و در آنچه آرزو داشته: بهشت جاودان، نگاهش می‌دارد، و او را نزد خود در منزل گرامی،در سرائی که برای دوستداران خویش اختیار فرموده وارد نماید، سایهٔ آن سرا، عرش،و روشنائی آن، رضای خداوند متعال است، و زیارت کنندگان آن فرشتگان و دوستان آن پیامبرانش می‌باشند.

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۸۲ ص ۶۰۲).

۶۹۴- حقوق بندگان بر خداوند سبحان:

حق اللّٰه تعالى بر بندگان بمعنى واجب و لازم، و بايسته و حق بندگان بر خداوند سبحان به معنى سزاوار و شايسته مى‌باشد چه اينكه نيكى و إعطاء و إحسان به كسى كه غير خدا را إله خود قرار نداده، مطابق با حكمت إلهى است كه سزاوار ذات أقدس حق است، يا اينكه حق بندگان بر خداوند سبحان از آن جهت گفته شده است كه حق بندگان بر خداوند متعال، در مقابل حق خداوند منّان بر بندگان از جهت ثواب است.

حضرت مولى‌الموحّدين امام‌المتّقين أميرالمؤمنين علىّ‌بن‌أبيطالب ﴿عليه السلام﴾ مى‌فرمايد:

«وَ الْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيٰآءِ فِي التَّوٰاصُفِ وَ أَضْيَقُهٰا فِي التَّنٰاصُفِ، لاٰ يَجْرِي لِأَحَدٍ إِلاّٰ جَرىٰ عَلَيْهِ، وَ لاٰ يَجْرِي عَلَيْهِ إِلاّٰ جَرىٰ لَهُ، وَ لَوْ كٰانَ لِأَحَدٍ أَنْ يَجْرِيَ لَهُ وَ لاٰ يَجْرِي عَلَيْهِ لَكٰانَ ذٰلِكَ خٰالِصاً لِلّٰهِ سُبْحٰانَهُ دُونَ خَلْقِهِ، لِقُدْرَتِهِ عَلىٰ عِبٰادِهِ وَ لِعَدْلِهِ فِي كُلِّ مٰا جَرَتْ عَلَيْهِ صُرُوفُ قَضٰآئِهِ، وَ لٰكِنَّهُ جَعَلَ حَقَّهُ عَلَى الْعِبٰادِ أَنْ يُطِيعُوهُ وَ جَعَلَ جَزٰآءَهُمْ عَلَيْهِ مُضٰاعَفَةَ الثَّوٰابِ تَفَضُّلاً مِنْهُ وَ تَوَسُّعاً بِمٰا هُوَ مِنَ الْمَزِيدِ أَهْلُهُ».(۱)

يعنى: و حق فراخترين چيزها است در وصف، و تنگترين چيزها است در عمل (همه دم از حق ميزنند، أما در عمل كمتر كسى بچشم ميخورد) كسى را در جهان هستى بر كسى حقى نيست مگر اينكه آن ديگرى را هم بر او حقى است، و بر كسى حقى نيست مگر آنكه براى او هم حقى است (اگر براى پدر بر فرزند حقى است، براى فرزند هم حقى بر پدر است، و اگر حقى براى شوهر بر زن است كه زن إطاعت شوهر نمايد، حقى نيز براى زن بر شوهر است كه نفقه‌اش دهد و ...) و اگر براى كسى حقى بر كسى باشد كه براى آنكس بر آن ديگرى نباشد، چنين حقّى مختصّ بخداوند سبحان است كه براى خداوند متعال حقى بر بندگان است كه براى بندگان بر خداوند سبحان نيست، زيرا او قدرت بر بندگانش دارد، و در هرچه قضاء و قدر گوناگون او بر بندگانش جارى گردد بر أساس عدل است (پس مى‌تواند بندگانش را باطاعت مجبور نمايد و پاداش به آنان ندهد، و إطاعت آنانرا در مقابل نعمتهائى كه به آنان داده؛ بحساب آورد و حال آنكه هيچكس نمى‌تواند حق يكى از نعمتهايش را أداء نمايد).

۱- نهج البلاغة: خطبة ۲۰۷ ص ۶۸۱).

چه نیکو و بهتر از شیخ سعدی گفت، میرسید شریف جرجانی:

من چون شکر کنم که همه نعمت تو ام   نعمت چگونه شکر کند از زبان خویش

که سعدی گفت:

از دست و زبان که بر آید   کز عهدهٔ شکرش بدر آید

ولکن خداوند متعال از روی فضل و کرم خود (چون أهل جود و بخشش بسیار است) حق خود را بر بندگان این قرار داده که او را إطاعت کنند، و پاداش آنها را بر خود چند برابر کردن ثواب گردانید.

(و در قرآن کریم فرمود: «فَأَمَّا الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ فَيُوَفّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَ يَزيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ» النساء:۱۷۳).

و در حدیث آمده است: «أَتَدْري ما حَقُّ الْعِبادِ عَلَى اللّٰهِ؟ أَيْ ثَوابُهُمُ الَّذي وَعَدَهُمْ بِهِ فَهُوَ واجِبُ الْإِنْجازِ ثابِتٌ بِوَعْدِهِ الْحَقِّ».

در آیات قرآن کریم و روایات صحیحهٔ وارده از أهل بیت وحی صلوات‌الله علیهم أجمعین حقوقی برای بندگان بر خداوند سبحان آمده است که أهمّ آنها:

هدایت و رزق و تربیت بندگان را عموماً، و نجات و نصرت مؤمنان را در دنیا و آخرت خصوصاً، و بهره‌مند ساختن متقیان و صالحان را از أنواع نعمتهای بهشت است، که می‌فرماید:

«قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ وَ مَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ مَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللّٰهُ فَقُلْ أَفَلا تَتَّقُونَ فَذٰلِكُمُ اللّٰهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ - قُلِ اللّٰهُ يَهْدي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدي إِلَى الْحَقِّ - ثُمَّ نُنَجّي رُسُلَنا وَ الَّذينَ آمَنُو كَذٰلِكَ حَقّاً عَلَيْنا نُنْجِ الْمُؤْمِنينَ» یونس: ۳۱ و ۳۲ و ۳۵ و ۱۰۳).

و می‌فرماید:

«فَانْتَقَمْنا مِنَ الَّذينَ أَجْرَمُوا وَ كانَ حَقّاً عَلَيْنا نَصْرُ الْمُؤْمِنينَ»الروم: ۴۷).

«إِنّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَ الَّذينَ آمَنُوا فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهادُ» غافر:(۵۱).

«إِنَّ اللّٰهَ اشْتَرىٰ مِنَ الْمُؤْمِنينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقاتِلُونَ في سَبيلِ اللّٰهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَيْهِ حَقّاً فِي التَّوْراةِ وَ الْإِنْجيلِ وَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللّٰهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذي بايَعْتُمْ بِهِ وَ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظيمُ»التوبة:(۱۱۱).

بر هیچ اندیشمند حلال‌زاده‌ای پوشیده نیست که در میان أصحاب حضرت رسول اکرم«صلی الله علیه و آله» هیچکس نه سنخ أمیرمؤمنان عليّ«علیه السلام» بود و نه در عرض او، از اینرو او مقیاس، میزان، متد، معیار و الگو در جمیع فضائل وکمالات بود نه یکی از دو طرف مقایسه، چشم و گوش دل را باز کن تا خوب بفهمی که چرا أمیرمؤمنان عليّ«علیه السلام» مولی الموحّدین إمام‌المتّقین أمیرالمؤمنین لقب گرفت.

روایات از طریق شیعه و عامه در اینکه: حضرت مولی‌الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ «علیه السلام» میزان معرفت و ایمان بخداوند سبحان، و مقیاس علم و عمل به قرآن‌کریم و سنّت رسول‌الله«صلی الله علیه و آله» و محور تمام فضائل أخلاقی وکمالات نفسانی در دنیا و آخرت برای امت اسلامی، و اینکه أعمال امت اگر با ولایت أمیرمؤمنان عليّ«علیه السلام» همراه بود مقبول و إلاّ مردود است؛ به أندازه ای زیاد می‌باشد که جای ذکر یک صدم بلکه یک هزارم آن در بیان مختصر ما نیست، و ما أکثر آنرا در تفسیر کبیر البصائر آورده‌ایم.

در زیارت مطلقۀ حضرت أمیرالمؤمنین«علیه السلام» می‌خوانیم:

«اَلسَّلامُ عَلىٰ أَبِي الأَئِمَّةِ، وَ خَليلِ النُّبُوَّةِ، وَ الْمَخْصُوصِ بِالْأُخُوَّةِ، السَّلامُ عَلىٰ يَعْسُوبِ الْإِيمَانِ، وَ ميزَانِ الْأَعْمَالِ.....».

۶۶۶- چگونه مسلمان شدن یک بودائی، و شیعه شدن یک سنّی:

بعد از ظهر روز عید غدیر سال ۱۴۱۳ هـ‌ق = ۱۳۷۱ هـ‌ش یک نفر طلبۀ آشنای پاکستانی همراه دو نفر بمنزلم در شهر مقدس قم آمده بودند، طلبه إشاره به یکی از دو نفر که حدود ۳۰ سال داشت کرد وگفت: این آقا یک بودائی ازکشور پاکستان، دارای زن و فرزند و پدر و مادر و ... می‌باشد، ناگهان نور دین مبین اسلام بر قلبش تابید و سخت به اسلام علاقه‌مند شد، و آنرا با أفراد خانواده اش مطرح کرد، آنها وی را تهدید به قتل کردند، ایشان بدون توجه به تهدید آنان از پاکستان به ایران آمده تا مسلمان شود.

وی ابتداءً به ایرانشهر آمده و در جستجوی عالم اسلامی بر آمد، وی را نزد یکی از علمای معروف عامۀ ایران شهر برده اند، عالم سنّی، اصول و فروع اسلام را بر او عرضه کرد اما اوگفت: اسلامی که من در پی آن هستم و نورش بر دلم تابید این نیست که تو بیان کردی، چون قبول نکرد، و خواست بسراغ عالم دیگری برود، عالم

«أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ - فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ» البقرة:۴۰و۱۵۲).

حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ﴿عليه السلام﴾ در جزای متقیان فرمود:

«فَجَعَلَ اللّٰهُ لَهُمُ الْجَنَّةَ مَآباً وَ الْجَزٰاءَ ثَوٰاباً وَ كٰانُوا أَحَقَّ بِهٰا وَ أَهْلَهٰا فِي مُلْكٍ دٰائِمٍ، وَنَعِيمٍ قٰائِمٍ، فَارْعَوْا عِبٰادَاللّٰهِ مٰا بِرِعٰايَتِهِ يَفُوزُ فٰائِزُكُمْ وَ بِإِضٰاعَتِهِ يَخْسَرُ مُبْطِلُكُمْ، وَ بٰادِرُوا آجٰالَكُمْ بِأَعْمٰالِكُمْ، فَإِنَّكُمْ مُرْتَهَنُونَ بِمٰا أَسْلَفْتُمْ، وَ مَدِينُونَ بِمٰاقَدَّمْتُمْ، وَ كَأَنْ قَدْ نَزَلَ بِكُمُ الْمَخُوفُ، فَلاٰ رَجْعَةً تَنٰالُونَ ، وَ لاٰعَثْرَةً تُقٰالُونَ، اسْتَعْمَلَنَا اللّٰهُ وَ إِيّٰاكُمْ بِطٰاعَتِهِ وَ طٰاعَةِ رَسُولِهِ، وَ عَفىٰ عَنّٰا وَ عَنْكُمْ بِفَضْلِ رَحْمَتِهِ».[۱]

یعنی: «پس قرار داد خداوند متعال بهشت را جای بازگشت و خوشی را پاداشی برای أهل تقوی و یقین، و أهل آن سزاوارتر و شایسته‌تر هستند بپادشاهی همیشگی و نعمت و خوشی ثابت و برقرار، پس أی بندگان خداوند متعال! مواظبت نمائید آنچه راکه بمواظبت آن، رستگار شما سود می‌برد، و به تباه ساختن آن تبهکار شما زیان می بیند، و باکردارتان بر مرگهای خود پیشی گیرید (طوری زندگی کنید که در هنگام مرگ، اضطراب و نگرانی نداشته باشید).

زیرا شما گروگان چیزی (ازکردار وگفتار و رفتار) هستید که آنها را پیش فرستاده‌اید «**كُلُّ نَفْسٍ بِمٰا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ**» المدثر:۳۸) و جزاءداده می‌شوید به آنچه که بجا آورده‌اید: «**لِيَجْزِيَ اللّٰهُ كُلَّ نَفْسٍ مٰا كَسَبَتْ**» إبراهیم:۵۱) و مانند آنستکه مرگ شما را در یافته، پس بازگشتی برای شما به دنیا نیست تا (به تدارک کردارها، گفتارها، و رفتارهای زشت خود) نائل شده است، و نه از لغزش وگناهی (که کرده‌اید) وارهیده شوید (زیرا وارهیدن از لغزشهاوگناهان بر أثر توبه و بازگشت است،و آن در دنیا ممکن است که دار تکلیف و عمل است، نه در آخرت که دار جزاء است).

در آن روزکز فعل پرسند و قول — اولوالعزم را تن بلرزد ز هول
بجائی که دهشت خورد انبیاء — تو عذرگنه را چه داری بیا

خداوند متعال ما و شما را بطاعت، و پیروی از خود و رسولش﴿صلی الله علیه و آله﴾ وادار نماید، و به افزونی رحمتش ازگناهان ما و شما بگذرد».

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۲۳۳ ص ۷۶۵)

درس یکصد و سی و ششم:

۶۹۵- حضرت أمیرمؤمنان عليّ«علیه‌السلام» محور حق و معیار حکمت إلهی:

طبق نصّ قرآن کریم، و بسیاری از روایات متواتره از طریق عامه و شیعه، دین مبین اسلام بولایت عليّ‌بن أبیطالب«علیه‌السلام» کامل، و نعمت بر مؤمنان تمام شده، و تبلیغ رسالت رسول‌اللّه«صلی‌الله‌علیه‌وآله» با آن فعلیت و تحقق و پایان یافت، و عليّ‌بن أبیطالب«علیه‌السلام» که نفس رسول‌اللّه«صلی‌الله‌علیه‌وآله» و معصوم از هر خطأ و لغزش، و عالم به أسرار دو نظام تکوین و تدوین بوده و یك آن از حق جدا نبوده است، محور حق و حکمت إلهی و میزان ایمان و هدایت و معیار کمال و سعادت انسان تا روز قیامت قرار گرفته است.

مرحوم ابن شهرآشوب سروی مازندرانی درکتاب شریف «مناقب» از ابیّ بن کعب روایت کرده که گفت:

«نزلت «والعصر» فی أمیرالمؤمنین«علیه‌السلام» و أعدائه، بیانه: «**إِلاَّ الَّذِينَ آمَنُوا**» لقوله: «**إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا**»المائده:۵۵) وقوله:«**وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ**» **لِقَوْلِهِ تَعَالَى**: «**وَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ**»المائده:۵۵) و قوله: «**وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ**» لقوله«صلی‌الله‌علیه‌وآله»:«**اَلْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَ عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ**» و قوله: «**وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ**» لقوله تعالی: «**وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ**» البقرة:۱۷۷).

و از مسند أبی یعلی نقل کرده است که حضرت رسول خدا«صلی‌الله‌علیه‌وآله» فرمود: «**عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ، وَ الْحَقُّ مَعَهُ وَ عَلَى لِسَانِهِ، وَ الْحَقُّ يَدُورُ حَيْثُمَا دَارَ عَلِيٌّ**».

محمدبن أبی‌بکر در جنگ جمل بر عائشه سلام کرد، پس عائشه جواب سلام برادرش را نداد، محمدبن أبی‌بکر گفت: تو را بخداوند یکتا سوگند آیا از تو نشنیدم که به من می‌گفتی: دست از عليّ‌بن أبیطالب«علیه‌السلام» برمدار زیرا شنیدم از رسول خدا«صلی‌الله‌علیه‌وآله» که می‌فرمود: «**اَلْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَ عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ لاٰ يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ**؟» عائشه گفت: چرا شنیدم این سخن را از رسول خدا«صلی‌الله‌علیه‌وآله».

و عبداللّه و محمد دو پسر بدیل نزد عائشه آمدند و همین روایت عائشه از رسول خدا«صلی‌الله‌علیه‌وآله» را به رخش کشیدند، عائشه به آن اعتراف نمود.

و از أصبغ بن نباته روایت کرده که گفت: شنیدم أمیرالمؤمنین«علیه السلام» را که می‌فرمود: «وَيْلٌ لِمَنْ جَهِلَ مَعْرِفَتِي وَ لَمْ يَعْرِفْ حَقِّي، أَلاٰ إِنَّ حَقِّي هُوَ حَقُّ اللّٰهِ، أَلاٰ إِنَّ حَقَّ اللّٰهِ هُوَ حَقِّي».

و حاکم نیشابوری که از أعاظم عامه بشمار می‌رود در کتاب (مستدرك:ج ۶ ص ۱۲۴) آورده است که حضرت رسول أکرم«صلی الله علیه و آله» روز غدیر خم برای علی‌بن أبیطالب«علیه السلام» دعاء کرد: «وَ أَدِرِالْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دٰارَ».

و در جمع بین صحاح ستّة از حضرت رسول خدا«صلی الله علیه و آله» آمده که فرمود: «رَحِمَ اللّٰهُ عَلِيّاً اَللّٰهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دٰارَ».

پر واضح و روشن است که این روایات در معتبرترین کتب روائی عامه و شیعه آمده است و از روایات متواتره نزد فریقین بشمار می‌رود و ما در تفسیر کبیر«البصائر» از مآخذ معتبرۀ آنها آورده وتفصیلاً بحث کرده‌ایم.

ما به نقل چند روایت تبرك می‌جوئیم:

۱- مرحوم برقی در کتاب شریف «محاسن» به أسنادش از محمدبن مسلم روایت کرده است که حضرت إمام باقر«علیه السلام» فرمود: «أَمٰا أَنَّهُ لَيْسَ عِنْدَ أَحَدٍ مِنَ النّٰاسِ حَقٌّ وَ لاٰ صَوٰابٌ إِلاّٰ شَيْءٌ أَخَذُوهُ مِنّٰا أَهْلَ الْبَيْتِ، وَ لاٰ أَحَدٌ مِنَ النّٰاسِ يَقْضِي بِحَقٍّ وَ عَدْلٍ وَ صَوٰابٍ إِلاّٰ مِفْتٰاحُ ذٰلِكَ الْقَضٰاءِ وَ بٰابُهُ وَ أَوَّلُهُ وَ سَبَبُهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِيطٰالِبٍ«علیه السلام» فَإِذاٰ اشْتَبَهَتْ عَلَيْهِمُ الْأُمُورُ كٰانَ الْخَطَأُ مِنْ قِبَلِهِمْ إِذٰا أَخْطَأُوا،وَ الصَّوٰابُ مِنْ قِبَلِ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطٰالِبٍ«علیه السلام» ».

یعنی: أی مردم بدانید و آگاه باشید! بتحقیق نزد هیچکس از مردم اعتقاد حق، و گفتار درست و عمل صحیحی نیست، مگر آنکه آنرا از ما أهل بیت رسول‌الله«صلی الله علیه و آله» گرفته‌اند (زیرا اعتقاد و سخن وعمل بدون هدایت أهل بیت وحی«علیهم السلام» باطل و خطأ است) و هیچکس از مردم قضاوت بر أساس حق و عدل و درستی نمی‌کند مگر آنکه کلید و درش، و آغاز و سببش علی‌بن أبیطالب«علیه السلام» بوده است، و هر گاه اموری بر آنان مشتبه گردد، و آنان در آنها خطا کنند از ناحیۀ خودشان خواهد بود، و درستی آن از جانب عليّ‌بن أبیطالب«علیه السلام» است.

۲- جمهور عامه نقل کرده‌اند که حضرت رسول أکرم«صلی الله علیه و آله» به عمّاریاسر فرمود: «سَتَكُونُ فِي أُمَّتِي بَعْدِي هَنٰاةٌ وَ اخْتِلاٰفٌ حَتّٰى يَخْتَلِفَ السَّيْفُ بَيْنَهُمْ حَتّٰى يَقْتُلَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً، وَ يَتَبَرَّأَ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ، يٰا عَمّٰارُ تَقْتُلُكَ الْفِئَةُ الْبٰاغِيَةُ، وَ أَنْتَ إِذْ ذٰاكَ

مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَكَ إِنَّ عَلِيّاً لَنْ يُدْنيكَ مِنْ رَدىً، وَ لَنْ يُخْرِجَكَ مِنْ هُدىً، يٰا عَمّٰارُ مَنْ تَقَلَّدَ سَيْفاً أَعٰانَ بِهِ عَلِيّاً عَلىٰ عُدُوِّهِ قَلَّدَهُ اللّٰهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ شٰاحينَ مِنْ دُرٍّ، وَ مَنْ تَقَلَّدَ سَيْفاً أَعٰانَ بِهِ عَدُوَّهُ قَلَّدَهُ اللّٰهُ وَ شٰاحينَ مِنْ نٰارٍ، فَإِذٰا رَأَيْتَ ذٰلِكَ فَعَلَيْكَ بِهٰذَا الَّذي عَنْ يَميني يَعْني عَلِيّاً وَ إِنْ سَلَكَ النّٰاسُ كُلُّهُمْ وٰادِياً وَ سَلَكَ عَلِيٌّ وٰادِياً فَاسْلُكْ وٰادِياً سَلَكَهُ عَلِيٌّ، وَخَلِّ النّٰاسَ طُرّاً،يٰا عَمّٰارُ إِنَّ عَلِيّاً لاٰيَزٰالُ عَلىٰ هُدًى، يٰا عَمّٰارُ إِنَّ طٰاعَةَ عَلِيٍّ مِنْ طٰاعَتي وَ طٰاعَتي مِنْ طٰاعَةِ اللّٰهِ تَعٰالىٰ».

یعنی: پس از من بزودی در میان امتم فتنه و نیرنگ و اختلاف پدید می‌آید (آغاز آن در روز رحلت حضرت رسول اکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ از سقیفهٔ سخیفهٔ بنی ساعده بود) تااینکه این فتنه و اختلاف موجب اختلاف شمشیرها بین امّت می‌گردد که برخی یکدیگر را خواهند کشت، که بعضی از آنها بعضی را میکشند، و بعضی از بعض دیگر بیزاری می جویند، أی عمار تو راگروه طغیانگر (معاویه و مزدورانش در جنگ صفین) بقتل میرسانند، و حال آنکه تو در آن زمان با حق، و حق باتو است، بتحقیق علی‌بن أبیطالب﴿علیه السلام﴾ هرگز تو را بگمراهی و انحطاط سوق نمی‌دهد، و تو را از هدایت و مسیر کمال خارج نمی گرداند.

أی عمار! کسی که در زمان درگیری حق با باطل شمشیری را بخود بیاویزد و به یاری عليّ﴿علیه السلام﴾ برخیزد و بر دشمن عليّ﴿علیه السلام﴾ بتازد خداوند متعال روز قیامت درّی را بر او بیاویزد که مورد توجه مردم آنروز قرارگیرد، و هرکه شمشیری بر خود بیاویزد و به یاری دشمن عليّ﴿علیه السلام﴾ برخیزد، خداوند متعال روز قیامت آتشی را بر او بیاویزد که مورد توجه مردم آنروز قرارگیرد.

پس أی عمار! هرگاه چنین روزی را دیدی، پس بر تو باد به پیروی از علی‌بن أبیطالب﴿علیه السلام﴾ که در طرف راست من است، اگر روزی همهٔ مردم دنیا به یک سو حرکت کنند، و عليّ﴿علیه السلام﴾ به تنهائی بسوی دیگری رود، تو راهی را برگزین که عليّ﴿علیه السلام﴾ می‌رود و همهٔ مردم را رها کن، أی عمار بتحقیق عليّ﴿علیه السلام﴾ بر جادهٔ هدایت ثابت است، أی عمار بتحقیق اطاعت و پیروی از عليّ﴿علیه السلام﴾ همان پیروی و إطاعت از من است، إطاعت و پیروی از من همان إطاعت از خداوند متعال است.

خداوند سبحان می فرماید:

«يٰا أَيُّهَاالَّذينَ آمَنُوا أَطيعُوااللّٰهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ - مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطٰاعَ اللّٰهَ» النساء:۵۹-۸۰)

۶۹۶- أمیرمؤمنان عليّ«علیه السلام» بر جادهٔ حق استوار، و مخالفان بر لغزشگاه باطل قرار داشته‌اند:

«حضرت مولی‌الموحدین امام‌المتّقین أمیرالمؤمنین عليّ‌بن ابیطالب«علیه السلام» می‌فرماید:

«فَوَالَّذي لاإِلٰهَ اِلاَّ هُوَ إِنّي لَعَلىٰ جادَّةِ الْحَقِ، وَ إِنَّهُمْ لَعَلىٰ مَزَلَّةِ الْباطِلِ أَقُولُ ما تَسْمَعُونَ وَ اسْتَغْفِرُاللّٰهَ لي وَ لَكُمْ»(۱)

یعنی: پس سوگند به آنکه جز او خدائی نیست هر آینه من بر جادهٔ حق استوارم(رفتار و گفتار و کردارم همانست که خداوند سبحان و رسولش«صلی الله علیه و آله» فرموده و خواسته‌اند) و حال آنکه غاصبان خلافت و دشمنان طغیانگر، و مخالفان بی رحم ما بر لغزشگاه باطل، و سراشیبی انحطاط قرارگرفته اند (پیرو هوای نفس أماره و مرکب شیطانند) می‌گویم آنچه می‌شنوید (تا شما راه حق و روندگانش را از راه باطل و روندگانش تمییز دهید) و از خداوند متعال برای خود که مبتلای شما شده‌ام، و برای شما (ازگذشته‌هاتان که گرفتار دام باطل و در سراشیبی سقوط قرار گرفته‌اید) آمرزش میطلبم (که بار دیگر در راه گمراهی گام ننهاده و در دام باطل گرفتار نشده از امام بحق پیروی نمائید).

و أمیرمؤمنان عليّ«علیه السلام» فرمود:

«وَ إِنّي لَعَلىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبّي، وَ مِنْهاجٍ مِنْ نَبِيّي، وَ إِنّي لَعَلَى الطَّريقِ الْواضِحِ أَلْقُطُهُ لَقْطاً».(۲)

یعنی: و بتحقیق من هر آینه از جانب پروردگارم بر حق بودن و درستی خود، حجّت و گواه دارم، و بدستور پیغمبر خویش در راه حق و راست سیر می‌کنم (از طرف خداوند متعال بوسیلهٔ رسولش«صلی الله علیه و آله» بخلافت منصوب گردیدم) و بتحقیق من هر آینه به رویّهٔ واضح و آشکار (آنچه که دین مقدس إسلام دستور فرموده) رفتار مینمایم، و راه‌حق‌را ازروی بینائی درمیان راههای‌نادرست پیدانمودم درآن میروم».

و أمیرمؤمنان عليّ«علیه السلام» فرمود:

«وَ إِنَّ مَعي لَبَصيرَتي: ما لَبَّسْتُ وَ لا لُبِّسَ عَلَيَّ».(۳)

۱- نهج‌البلاغه: خطبهٔ ۱۸۸ ص۶۳۴)
۲- نهج‌البلاغة: بخش سخنان إمام«علیه السلام» رقم: ۹۶ ص ۲۸۶)
۳-نهج‌البلاغة: بخش سخنان إمام«علیه السلام» رقم: ۱۳۷ ص ۴۱۸)

یعنی: و بتحقیق بصیرت و بینائی من هر آینه با وجودم همراه و همگام است و هرگز از من جدا نیست (زبان گفتار بر خلاف کردار را بخوبی میدانم، از اینرو أمری را بر کسی) مشتبه نکرده‌ام (چه اینکه چیزی نگفتم که بر خلاف آن رفتار نمایم) و أمری هم که از طرف خداوند متعال بوسیلهٔ رسولش«صلی الله علیه و آله» به من رسیده بر من مشتبه نشده است (پس نه فریب کسی را خوردم، و نه خود را فریب دادم، و نه درصدد فریب دادن کسی هستم).

و أمیرمؤمنان عليّ«علیه السلام» فرمود:

«ما كَذَبْتُ وَ لا كُذِبْتُ، وَ لا ضَلَلْتُ وَ لا ضُلَّ بي».[1]

یعنی: هرگز به کسی دروغ نگفتم، و دروغ گفته نشدم (از حضرت رسول أکرم«صلی الله علیه و آله» دروغ نشنیدم، زیرا پیغمبر و إمام منزّه و آراسته از دروغ هستند) وگمراه نشدم، و کسی بوسیلهٔ من گمراه نگشت.

۶۹۷- چه کسی غیر از أمیرمؤمنان عليّ«علیه السلام» بمواقع حق آگاه بود؟

حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ«علیه السلام» فرمود:

«وَ لا يَحْمِلُ هَذَا الْعَلَمَ إِلاّ أَهْلُ الْبَصَرِ وَ الصَّبْرِ وَ الْعِلْمِ بِمَواقِعِ الْحَقِّ».[2]

یعنی: و کسی شایستگی و لیاقت حمل این بیرق إمامت، و پرچم ولایت و جانشینی حضرت رسول اکرم«صلی الله علیه و آله» را ندارد، مگر آن که بحقائق دین و أسرار آفرینش بینا، و در أدای چنین مسئولیت إلهی شکیبا، و آگاه به آنچه‌که حق و درست است، و دانا و آگاه بواقع امور باشد (و این حقیقت حکمت إلهی است و عالِم به آن حکیم إلهی است، چه کسی حتّی صحابهٔ راستین حضرت رسول‌اللّه«صلی الله علیه و آله» چون سلمان فارسی و أبوذر غفاری و مقداد و عمار یاسر و ... همآنند حضرت أمیرمؤمنان عليّ«علیه السلام» دارای چنین خصائص بوده‌اند چه رسد به صحابهٔ دروغین؟!).

و حضرت أمیرمؤمنان عليّ«علیه السلام» می‌فرماید:

«لَمْ يُسْرِعْ أَحَدٌ قَبْلي إِلىٰ دَعْوَةِ حَقٍّ، وَصِلَةِ رَحِمٍ، وَ عائِدَةِ كَرَمٍ، فَاسْمَعُوا قَوْلي، وَعُوا مَنْطِقي، عَسىٰ أَنْ تَرَوْا هٰذَا الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِ هٰذَا الْيَوْمِ تُنْتَضىٰ فيهِ السُّيُوفُ، وَ تُخانُ فيهِ الْعُهُودُ، حَتّىٰ يَكُونَ بَعْضُكُمْ أَئِمَّةً لأَهْلِ الضَّلالَةِ، وَ شيعَةً لأَهْلِ الْجَهالَةِ».[3]

۱- نهج البلاغة: بخش حکمتهای امام«علیه السلام» رقم ۱۷۶ ص ۱۱۷۲)

۲- نهج‌البلاغة: خطبهٔ ۱۷۲ ص ۵۵۹)

۳- نهج‌البلاغة: بخش سخنان إمام «علیه السلام» رقم:۱۳۹ ص ۴۲۷)

یعنی: حضرت أمیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ بعد از مرگ عمربن‌الخطاب هنگامی که به دستور عمر برای أمر خلافت، شورائی تشکیل شد، إمام﴿علیه السلام﴾ در ضرر و زیان این مجلس در واقع إسلام شورائی، نه شورای إسلامی فرمود:

«هیچکس از صحابهٔ رسول‌الله﴿صلی الله علیه و آله﴾ پیش از من بدعوت حق پاسخ مثبت نگفته، و پیوند با خویشاوندان را حفظ نکرده، و به احسان وکرم بقیمت جان در راه حق نشتافته است پس (در آنچه إقدام نمی‌نمایم، مانند این مجلس اسلام شورائی که عمربن‌الخطاب أمر به تشکیل آن پس از مرگش را داده، حق و حقیقتی نمیبینم که نه تنها نفعی برای اسلام و مسلمین ندارد، ضرر و زیان آن جبران ناپذیر است، بنابراین) سخنم را بشنوید، و گفتارم را با دل و جان و تمام وجود در نظر داشته باشید که:

به زودی بعد از امروز (که این مجلس اسلام شورائی منعقد می‌شود) أمر خلافت را می‌بینید که شمشیرها در آن کشیده می‌شود، و عهدها و پیمانها شکسته می‌گردد تا جائی که بعضی از شماها (که إدّعای صحابه بودن رسول‌الله﴿صلی الله علیه و آله﴾ را میکنید) پیشوایان گمراهان شده، و برخی پیرو نادانان (خلفای غاصبین مثلّث شوم) میگردید (و این همه فتنه‌ها، فسادها، ستمگریها، ظلمها، بیدادگریها، انحرافها، بدعتها و خونریزیها و ... نتیجهٔ این مجلس اسلام شورائی ولید نامشروع سقیفهٔ سخیفهٔ شؤمه بنی ساعده‌ای که عمربن‌الخطاب أساس آنرا بر باطل و نادرستی قرار داده است).

حضرت أمیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ پس از بیعت طلحه و زبیر با آن حضرت﴿علیه السلام﴾ به خلافت، و شکایت آن دو از آن بزرگوار﴿علیه السلام﴾ در اینکه چرا با آنها در امور مشورت نمی‌کند خطاب به آن دو فرمود:

«لَقَدْ نَقَمْتُمَا يَسيراً، وَ أَرْجَأْتُمَا كَثيراً، أَلاٰ تُخْبِرانِي أَيُّ شَيءٍ لَكُمٰا فيهِ حَقٌّ دَفَعْتُكُمٰا عَنْهُ؟ أَمْ أَيُّ قِسْمٍ اسْتَأْثَرْتُ عَلَيْكُمٰا بِهِ؟ أَمْ أَيُّ حَقٍّ رَفَعَهُ إِلَيَّ أَحَدٌ مِنَ الْمُسْلِمينَ ضَعُفْتُ عَنْهُ أَمْ جَهِلْتُهُ أَمْ أَخْطَأْتُ بٰابَهُ؟ ...».(۱)

یعنی: هر آینه شما از أندک (شور نکردن و بمیل و خواهش شما رفتار نکردن که بنظرتان بزرگ آمده و آنرا بهانه گرفتید) ناراضی شدید، و حال آنکه بسیار را نادیده إنگاشته، و پشت سر أنداختید (از رضای خداوند متعال که باید با رعایت

۱- نهج البلاغة: بخش سخنان إمام﴿علیه السلام﴾ رقم: ۱۹۶ ص ۶۵۶)

حقوق واجبه و پیروی از من بدست آورد، چشم پوشیده‌اید) به من بگوئید که: شما در چه چیز حق داشته‌اید که من شما را از آن منع کرده‌ام؟ یا کدام نصیب و بهره‌ای (از بیت‌المال مسلمین) بوده که خود برداشته و شما را محروم ساخته‌ام؟ یا کدام حق و دعوائی بوده که یکی از مسلمانان نزد من آورده از (بیان حکم) آن عاجز و ناتوان مانده‌ام؟ یا به آن نادان بوده در بیان حکم آن اشتباه کرده‌ام؟!.

پر واضح و روشن است که: مشورت با کسی از یکسو در مواقع و مواردیست که دارای حکمت و مصلحت باشد، و از سوی دیگر، کسی مشورت می‌کند که راه کار و واقع أمر را نداند، و کسی کمک میطلبد که عاجز و ناتوان به ماند، و هیچ یک از امور متحقق نبود، تا حضرت أمیرمؤمنان عليّ«عليه السلام» با آنان مشورت نماید.

۶۹۸- حضرت أمیرمؤمنان عليّ«عليه السلام» لحظه‌ای از حق غافل نبوده و از جادۀ حق بیرون نرفته است:

حضرت مولی الموحّدین امام المتّقین أمیرالمؤمنین عليّ«عليه السلام» بعداز کشته‌شدن طلحه و زبیر، و فتنه‌هائی که از سقیفۀ سخیفۀ شومه برخاست و موجب إسارت إسلام در دست تباهکاران، و انحطاط مسلمین تاکنون شده است إشاره فرمود:

«بِنَا اهْتَدَيْتُمْ فِي الظَّلْمَآءِ، وَ تَسَنَّمْتُمُ الْعَلْيَآءَ، وَ بِنَا انْفَجَرْتُمْ عَنِ السَّرٰارِ، وُ قِرَ سَمْعٌ لَمْ يَفْقَهِ الْوٰاعِيَةَ، وَ كَيْفَ يُرٰاعِي النَّبْأَةَ مَنْ أَصَمَّتْهُ الصَّيْحَةُ؟ رَبَطَ جَنٰانٌ لَمْ يُفٰارِقْهُ الْخَفَقٰانُ، مٰازِلْتُ أَنْتَظِرُ بِكُمْ عَوٰاقِبَ الْغَدْرِ، وَ أَتَوَسَّمُكُمْ بِحِلْيَةِ الْمُغْتَرِّينَ، سَتَرَنِي عَنْكُمْ جِلْبٰابُ الدِّينِ، وَ بَصَّرَنِيكُمْ صِدْقُ النِّيَّةِ، أَقَمْتُ لَكُمْ عَلٰى سُنَنِ الْحَقِّ فِي جَوٰادِّ الْمَضَلَّةِ، حَيْثُ تَلْتَقُونَ وَ لاٰ دَلِيلَ، وَ تَحْتَفِرُونَ وَ لاٰ تُمِيهُونَ، اَلْيَوْمَ أُنْطِقُ لَكُمُ الْعَجْمٰاءَ ذٰاتَ الْبَيٰانِ، غَرَبَ رَأْيُ امْرِىءٍ تَخَلَّفَ عَنِّي.

مٰا شَكَكْتُ فِي الْحَقِّ مُذْ أُرِيتُهُ، لَمْ يُوجِسْ مُوسٰى«عليه السلام» خِيفَةً عَلٰى نَفْسِهِ، أَشْفَقَ مِنْ غَلَبَةِ الْجُهّٰالِ وَ دِوَلِ الضَّلاٰلِ، اَلْيَوْمَ تَوٰاقَفْنٰا عَلٰى سَبِيلِ الْحَقِّ وَ الْبٰاطِلِ، مَنْ وَثِقَ بِمٰاءٍ لَمْ يَظْمَأْ».(۱)

یعنی: شما أی مردم زمانی که در تاریکی کفر و ضلالت و درگرداب فساد و جهالت گرفتار بودید بوسیلۀ ما أهل بیت وحی علیهم صلوات‌الله هدایت شدید، و به راه حق و کمال انسانی گام نهادید، و بر کوهان سعادت قرار گرفتید (بوسیلۀ ما

۱- نهج‌البلاغه: خطبۀ ۴ ص ۵۵)

بعزّت و بزرگی رسیده‌اید) و بواسطهٔ ما از تیرگیهای شبهای آخر ماه (منتهی درجهٔ شرک و طغیان و کفر و عصیان) داخل روشنائی صبح إسلام و روز روشن ایمان شدید (فروغ بامداد اسلام بر عقلها و دلهای شما درخشیدن گرفت، تا اینکه از گرداب جهل و باطل و بدبختی نجات یافتید، پس ما را بر شما حق بسیار بزرگی است که باید قدر آنرا بدانید).

کر و ناشنوا گردد گوشی که از فریاد رهنمای بحق پند نگیرد، و نصایح رسا و سازنده را در نیابد، و در سخنانش تدبّر ننماید (این نفرین بر صحابهٔ دروغین است، که اسلام را باسارت خود در آورده و سعی در إطفاء نور حق و إحیای باطل نموده و مانع از بیان حقائق اسلام گشته، و بنام اسلام، حقیقت اسلام را کوبیده، و برای قرنها موجب انحراف و گمراهی مسلمانان شده‌اند) و گوشی که از صدای رسا (کلمات خداوند متعال و سخنان رسولش﴿صَلَّىٰ اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ﴾) سنگین و کر گشته، چگونه صدای ضعیف و آهسته را میشنود؟ (وقتی موعظه و پند، بشارت و إنذار، و وعد و وعید خداوند سبحان و رسولش﴿صَلَّىٰ اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ﴾ در آنها تأثیر نکرده، البته پند و اندرز من در آنها تأثیر نخواهد داشت).

پیوسته با خدایش باد و مطمئن باشد دلی که از خوف و ترس خداوند سبحان مضطرب و نگران است، و از لرزش و هیجان محبت إلهی و إحساس عظمت خداوندی جدا نمی گردد (این دعاء برای کسانی است که از عذاب إلهی ترسیده، در راه حق ثابت قدم هستند) من همواره انتظار نتائج خیانت و نقض عهد و بی وفائی شما را می‌کشم، و بفراست شما را نشان کرده درک می‌کنم، و آثار فریب خوردگی شما را می‌بینم که زینت فریبنده (نوید شیطان) شما را فریفته است (پس شگفت نیست که از من چشم پوشیده به دیگری که او را از حق و حقیقت بهره‌ای نیست، روی آورده‌اید).

پیراهن دین داری و لباس تقوی مرا از دیدگان شما پوشیده و پنهان کرد (که دست از من برداشته با غاصبان خلافت بیعت کرده و تسلیم ناکسان شده، و از ناکثین و أهل باطل پیروی کردید، بسبب آنکه من هرگز لباس باطل و فسق را در برنکرده، و برخلاف رضای خداوند سبحان در هیچ کاری گام ننهادم).

بیناکرد مرا بر حال شما صفای باطنم (حیله و مکر و نفاق و دین بدنیا فروشی شما را دانستم، از اینرو جهت اتمام حجت بر شما) برخاستم برای راهنمائی شما، زمانی که در راههای باطل و ضلالت همگی به دور هم گرد آمده و راه حق و هدایت

را گم کرده راهنمائی نداشتید (و در گرداب باطل ونادانی و نفاق وگمراهی گرفتار بودید،و از تشنگی علم و دانائی نزدیك به هلاکت بودید) چاه مـی‌کندید و آب بدست نمی‌آوردید (شما را از هلاکت و بدبختی نجات دادم).

امـروز بـرای شـما زبـان بستهٔ صـاحب بـیان را گـویا نـمودم، و کـلمات و رویدادهای گنگ و بی‌زبان را که تنها برای گوش‌های شنوا گویائی دارنـد، بسـخن گفتن وادار ساختم (برای هدایت و اطمینان شما در این خطبه رموز و أسرار را که زبان حال من گویا بود بیان کردم، بنابراین حجّت را بر همه تمام‌کردم، پس) دورباد أندیشهٔ کسی که پس ازاین بیان مرا مخالفت کند و از دریافت حق و حقیقت به دور افتد (از اطاعتم خارج شود، زیرا من جز حق فکر نکرده و جز حق سخن نگفته و جز حق عمل نکردم، و هیچگاه لحظه‌ای در راه غیر حق قدم ننهاده‌ام).

چه‌اینکه من از آن هنگام که حق را یافته و به دیدار حقیقت نائل آمدم، هرگز شك و تردیدی در آن ننموده‌ام (پیوسته ثابت قدم بوده هرگز باطل در من راه نیافته و از معارضهٔ غاصبان خلافت و غوغای ناکسان و هیاهوی ناکثان نمی هراسم، بلکه ترس من این بود که مبادا مردم تازه مسلمان بسبب معارضهٔ من بـا آن غـاصبان و بندگان شهوت و شهرت و شکم گمراه گردند، و به محو آثار اسلام و نابودی دین و تباهی مسلمین منتهی گردد) چنانچه حضرت موسی‌بن‌عمران﴿علیه السلام﴾ از خود ترس و از فرعون باکی نداشت، و از فرعونیان نمی‌هراسید (زیرا او بحقیقت و راستی خود، و باطل بودن دشمنان و مغلوب شدن ساحران یقین داشت).

موسی﴿علیه السلام﴾ ترسید که مبادا نادانان و أرباب ضلالت وگمراهـی درگـمراه کردن مردم بر او پیشی گیرند، و مردم را با نیرنگ و فریب گمراه کنند، و فرمانروایان طغیانگر بر مردم حکومت نمایند، و مردم بر أثر گمراهی و نادانی هـلاك و نـابود گردند (چنانچه وقتی موسی﴿علیه السلام﴾ با ساحران روبرو شد، پس هر که ایـمان آورد نجات یافت و هرکه مخالفت‌نمود در دنیا هلاك و در آخرت بعذاب‌إلهی گرفتارشد).

امروز ما و شما بر راه حق و باطل مصادفیم، و راه حق و بـاطل را تـفکیک نمودیم، و هر کسی راه خود را پیش گرفت (من بر راه حق و شما بر راه باطل قرار دارید) کسی که اطمینان و اعتماد به آب داشته باشد (ازگفتار وکردار من پیروی نماید، هرگز) تشنه نمی شود (در وادی شرك و طغیان وکفر و عصیان، و جهل و سرگردانی، و انحطاط و حیران نمیماند).

سنّی این آقا: «فرد دوم» راکه خود سنی است مراقب این آقای «بودائی» قرار داد تا مبادا با علمای شیعه تماس بگیرد که در نتیجه شیعه شود، ولی «بودائی» قبول نکرد، و مراقب: «سنّی» هم او را رها نکرده تا اینکه با هم بمشهد مقدس، خدمت بعضی از علماء رسیده اما بخواسته اش نرسیده است، و با مراقب بشهر مقدس قم آمده اند، و در بین راه به من برخورده و مرا در جریان گذاشته اند اکنون بخدمت شما رسیدیم.

گفتم: قبل از آنکه مطالبی را پیرامون اصول و فروع دین مبین اسلام برای این آقای بودائی بیان کنم لازم می‌دانم چند سؤال بسیار ساده ولی پرمحتوی از این آقای مراقب:«سنّی که ظاهراً درس خوانده و أهل مطالعه و جدال بود» کنم که خطاب به آن شخص گفتم:

الف: اگر شما یک چراغ والورشکسته داشته باشید،و بخواهید درست کنید،در بازار شکسته بندها که چند نفر، چراغ والور شکسته درست می‌کنند، آیا شما سؤال نمی‌کنید که کدام بهتر درست می‌کند؟ گفت: چرا سؤال می‌کنیم.

گفتم: آیا حاضرید با پول بیشتر، و با (۳) روز دیگر (زمان بیشتر) والور شما را درست کنند؟

گفت: بلی.

گفتم : شما برای بهتر درست کردن یک چراغ والورشکسته این همه دقت نظر،و پول زیادتر، و وقت بیشتری را صرف می‌کنید، و چه بسا با چند بار آمد و رفت، و چند روز تأخیر در بهتر درست کردن والور شکستهٔ شما و کشیدن منّت شکسته بند... آیا به راستی معتقدات شما به اندازهٔ یک والور شکسته هم ارزش ندارد که تحقیق بیشتر، و وقت زیادتری را در به دست آوردن معتقدات درست، صرف نمائید؟

گفت: چرا.

گفتم: مگر این کلام خداوند متعال نیست که می‌فرماید:

«اَلَّذینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولئِكَ الَّذینَ هَداهُمُ اللّٰهُ وَ اوُلٓئِكَ هُمْ اُولُوا الْاَلْبابِ» الزمر:۱۸)؟

ب: اگر در دسترس شما، سرچشمهٔ آب زلال جوشانی باشد که از آن جویهای متعددی منشعب می‌گردد که پس از انشعاب، آلودهٔ به أنواع کثافات می‌شود آیا شما از سرچشمه آب می‌نوشید؟ یا از یکی از جویهای آلوده؟

۶۹۹- حق حضرت أمیرمؤمنان عليّ«علیه السلام» بر امت اسلام و بر همهٔ انسانها:

در بسیاری از آیات قرآن‌کریم، و روایات صحیحهٔ وارده ازطریق عامه و شیعه، حقوقی برای حضرت مولی‌الموحّدین امام‌المتّقین أمیرالمؤمنین عليّ بن أبیطالب«علیه السلام» بر همهٔ انسانها عموماً، و مسلمین جهان خاصّة، و بر مؤمنان بطور أخص بیان گردیده است که ذکر تمامی آنها در بیان مختصر ما نگنجد از جملهٔ آن حقوق:

ألف: معرفت تمام انسانها بشخصیت و شناخت بفضائل أخلاقی و کمالات نفسانی آن حضرت«علیه السلام» است.

ب: علم و آگاهی بگفته‌های آن حضرت«علیه السلام» در أبعاد گوناگون اعتقادی و اقتصادی، فردی و اجتماعی و دینی و دنیوی و تربیتی ...

ج: ایمان و إعتقاد بولایت و إمامت و جانشینی بلافصل آن حضرت«علیه السلام» پس از رحلت حضرت رسول اکرم.«صلی الله علیه و آله»

د: إطاعت و پیروی از آن حضرت«علیه السلام» در تمام أبعاد زندگی مادی و معنوی...

چه اینکه حضرت أمیرمؤمنان عليّ«علیه السلام» طریق معرفت بخداوند سبحان، و نفس رسول‌اللّه«صلی الله علیه و آله» و محور حق، و معیار حکمت إلهی، و میزان ایمان و علم و عمل، و مظهر أسماء حسنای إلهی، و طاعتش عین طاعت خداوند متعال و رسولش«صلی الله علیه و آله» بوده است که خداوند سبحان می‌فرماید:

«أَطيعُوااللّٰهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِى الْأَمْرِ مِنْكُمْ - مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطٰاعَ اللّٰهَ» النساء:۵۹ و ۸۰).

روایات وارده از دو طریق عامه و شیعه بسیار است که ما بنقل چند روایت از هر دو طریق تبرک میجوئیم:

أما روایات وارده از طریق عامه که اعاظم آنها در مآخذ معتبرهٔ خود آورده‌اند از جملهٔ آنها:

۱- خطیب خوارزمی درکتاب «مناقب ص ۲۲۴ ط تبریز» به أسنادش از عمار یاسر و ابوأیوب أنصاری روایت کرده که گفتند: «**قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ«صلی الله علیه و آله»: حَقُّ عَلِيٍّ عَلَى الْمُسْلِمينَ حَقُّ الْوٰالِدِ عَلىٰ وَلَدِهِ**».

این روایت را عدهٔ زیادی از بزرگان عامه نقل کرده‌اند که از جمله آنها:
طبری درکتاب «الرياض النضرة: ج ٢ ص ١٧٢ ط الخانجی بمصر».
و صفوری درکتاب «نزهة المجالس:ج ٢ ص ٢١٢ ط قاهره».
و قندوزی درکتاب «ینابیع المودة: ص ١٢٣ط اسلامبول».
و الأمر تسری درکتاب «أرجح المطالب: ص ٥٠٠ ط لا هور». و دیگران ....
٢- جُوَیْنی درکتاب «فرائد السمطین» به أسنادش از انس‌بن مالك روایت کرده است که گفت: «**قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ**«صلی الله علیه و آله» **حَقُّ عَلِيِّ بْنِ أَبيطٰالِبٍ**«علیه السلام» **عَلىٰ هٰذِهِ الْأُمَّةِ كَحَقِّ الْوٰالِدِ عَلىٰ وَلَدِهِ**».
این روایت را جمع کثیری از مشاهیر عامه نقل کرده‌اند که از جمله آنها:
مناوی درکتاب «کنوز الحقائق:ص ٥٦٩ ط بولاق مصر».
و قندوزی حنفی درکتاب «ینابیع المودة:ص ١٢٣ و١٨٠ ط اسلامبول» و دیگران...
٣- ابن حجر عسقلانی درکتاب «لسان المیزان :ج ۴ ص ٣٩٩ ط حیدر آبادالدکن» به أسنادش از عليّ‌بن‌أبیطالب«علیه السلام» روایت کرده که فرمود:«**قٰالَ لي رَسُولُ اللّٰهِ**«صلی الله علیه و آله»**: حَقُّ عَلِيٍّ عَلَى الْمُسْلِمينَ كَحَقِّ الْوٰالِدِ عَلىٰ وَلَدِهِ**».
این روایت را جماعتی از اعاظم عامه درکتب معتبرهٔ خود آورده‌اند که از جملهٔ آنها:
ذهبی درکتاب «میزان الاعتدال: ج ٢ ص ٣١٣)».
و عبدالله شافعی درکتاب «المناقب».
و قندوزی حنفی درکتاب «مناقب أمیرالمؤمنین«علیه السلام»» و دیگران...
۴- ابوبکربن مؤمن شیرازی درکتاب «رسالة الاعتقاد: ص ٢١٧» روایت کرده است که رسول خدا«صلی الله علیه و آله» فرمود: «**فَرَضَ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ طٰاعَةَ عَلِيٍّ بَعْدي كَمٰا فَرَضَ عَلَيْكُمْ طٰاعَتي،وَ نَهٰاكُمْ عَنْ مَعْصِيَتِهِ كَمٰا نَهٰاكُمْ عَنْ مَعْصِيَتي: حُبُّهُ ايمٰانٌ: وَ بُغْضُهُ كُفْرٌ، اَنَا وَ هُوَ أَبَوا هٰذِهِ الْأُمَّةِ**».
روایات در این معنی از طریق عامه بسیار است که در بیان مختصر ما نگنجد و ما آنها را در تفسیر کبیر «البصائر» آورده‌ایم.
و اما روایات وارده از طریق شیعه بسیار است که از جملهٔ آنها:
١- مرحوم شیخ طوسی درکتاب شریف «أمالی» به أسنادش از جابربن عبدالله انصاری روایت کرده که گفت: «**قٰال رَسُولُ اللّٰهِ**«صلی الله علیه و آله»**: حَقُّ عَلِيٍّ عَلىٰ هٰـذِهِ الْأُمَّةِ كَحَقِّ الْوٰالِدِ عَلَى الْوَلَدِ**».

۲- در همین کتاب به أسنادش از حضرت علیّ﴿علیه السلام﴾ روایت کرده که فرمود:«**قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ﴿صلی الله علیه و آله﴾: حَقُّ عَلِيٍّ عَلَى النّٰاسِ كَحَقِّ الْوٰالِدِ عَلٰى وَلَدِهِ**».

۳ـ در همین کتاب به أسنادش از حضرت علیّ﴿علیه السلام﴾ روایت کرده که فرمود: «**قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ﴿صلی الله علیه و آله﴾: حَقُّ عَلِيٍّ عَلَى الْمُسْلِمِينَ كَحَقِّ الْوٰالِدِ عَلٰى وَلَدِهِ**».

۴ـ مرحوم علامهٔ مجلسی درکتاب شریف «بحار الانوار:ج ۳۶ـ باب ۲۶ـ أنَّ الوالدین: رسول‌اللّٰه و أمیرالمؤمنین صلوات‌اللّٰه علیهما» از تفسیر حضرت امام حسن عسکری﴿علیه السلام﴾ نقل کرده است که:« **وَ قٰالَتْ فٰاطِمَةُ﴿علیها السلام﴾: اَبَوٰا هٰذِهِ الْأُمَّةِ مُحَمَّدٌ وَ عَلِيٌّ يُقِيمٰانِ أَوَدَهُمْ، وَ يُنْقِذٰانِهِمْ مِنَ الْعَذٰابِ الدّٰائِمِ إِنْ أَطٰاعُوهُمٰا، وَ يُبِيحٰانِهِمُ النَّعِيمَ الدّٰآئِمَ إِنْ وٰافَقُوهُمٰا**».

یعنی: و فرمود حضرت فاطمهٔ زهراء سلام اللّٰه علیها: حضرت محمد و علی صلوات‌اللّٰه علیهما دو پدر این امت می‌باشند که کجیها و انحرافهای آنها را برطرف و به راه راست رهنمونشان می‌سازند، و اگر امت آندو را اطاعت نمایند، آنها را از عذاب دائم نجاتشان می‌دهند، و اگر همگونی به آندو نشان دهند، آنها نعمتهای دائم الهی (بهشت) را برای آنها مباح میسازند.

۵ـ و در همین کتاب آورده است: «**وَ قٰالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ﴿علیهما السلام﴾ مُحَمَّدٌ وَ عَلِيٌّ صَلَوٰاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِمٰا أَبَوٰا هٰذِهِ الْأُمَّةِ، فَطُوبىٰ لِمَنْ كٰانَ بِحَقِّهِمٰا عٰارِفاً، وَ لَهُمٰا فِي كُلِّ أَحْوٰالِهِ مُطِيعاً، يَجْعَلُهُ اللّٰهُ مِنْ أَفْضَلِ سُكّٰانِ جِنٰانِهِ وَ يُسْعِدُهُ بِكَرٰامٰاتِهِ وَ رِضْوٰانِهِ**».

یعنی: و حضرت‌امام حسن مجتبی﴿علیه السلام﴾ فرمود: حضرت محمد و علی صلوات‌اللّٰه علیهما دو پدر این امتند، پس خوشا بحال کسی که حق ایندو را بشناسد، و در تمام حالات زندگیش از آندو اطاعت کند، که قرار می‌دهد خداوند متعال او را برترین ساکنان بهشتش، و سعادتمند سازد او را بکرامات و رضوانش.

۶- و در همین کتاب آورده است که: «**وَ قٰالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ﴿علیهما السلام﴾ «مَنْ عَرَفَ حَقَّ أَبَوَيْهِ الْأَفْضَلِ (الْأَفْضَلَيْنِ خ) مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ ﴿علیهما السلام﴾ وَ أَطٰاعَهُمٰا حَقَّ الطّٰاعَةِ، قِيلَ لَهُ: تَبَحْبَحْ فِي أَيِّ الْجِنٰانِ شِئْتَ**».

یعنی: و فرمود حضرت حسین‌بن‌علیّ ﴿علیهما السلام﴾ کسی که بشناسد حق دو پدر برتر را که آندو حضرت محمد و علی ﴿علیهما السلام﴾ هستند و بدرستی از آندو اطاعت نماید، روز قیامت به او گفته می‌شود: هرکجای بهشت را خواستی برای خود انتخاب کن.

۷- و در همین کتاب آورده است که: «و قالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضا«علیه السلام»: أَمٰا يَكْرَهُ أَحَدُكُمْ أَنْ يُنْفىٰ عَنْ أَبِيهِ وَ أُمِّهِ الَّذَيْنِ وَلَّدٰاهُ؟ بَلىٰ وَ اللّٰهِ، قٰالَ: فَلْيَجْتَهِدْ أَنْ لاٰ يُنْفىٰ عَنْ أَبِيهِ وَ الَّذَيْنِ هُمٰا أَبَوٰاهُ أَفْضَلُ مِنْ أَبَوَىْ نَفْسِهِ».

یعنی: و فرمود حضرت عليّ‌بن‌موسی‌الرّضا«علیه السلام»: آیا کراهت ندارد یکی از شما که‌نفی‌شود از پدرومادری که ازاو بدنیا آمد (مثلاً به‌او بگویند: بی‌پدر و بی‌مادر یا بی پدر و مادر)؟ عرض کردند: بلی بخداوند متعال سوگند، حضرت«علیه السلام» فرمود: پس باید بکوشد از اینکه نفی نشود از پدر و مادری که آن دو (یعنی محمد و علی «علیهما السلام» پدرانی هستند برتر و بالاتر از پدر و مادری که او را) به دنیا آوردند.

۷۰۰- حق أميرمؤمنان عليّ«علیه السلام» بر مردم، و حق مردم بر أميرمؤمنان عليّ«علیه السلام»:

حضرت مولی‌الموحّدین أمیرالمومنین عليّ‌بن‌أبیطالب«علیه السلام» در زمان فرمانروائی، چهار حق خود بر مردم، و چهار حق مردم بر خود را برشمرده است و فرمود:

«أَيُّهَا النّٰاسُ إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقّاً، وَ لَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ، فَأَمّٰا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالنَّصِيحَةُ لَكُمْ، وَ تَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ عَلَيْكُمْ، وَ تَعْلِيمُكُمْ كَيْلاٰ تَجْهَلُوا،وَ تَأْدِيبُكُمْ كَيْمٰا تَعْلَمُوا، وَ أَمّٰا حَقّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفٰاءُ بِالْبَيْعَةِ، وَ النَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَ الْمَغِيبِ، وَ الْإِجٰابَةُ حِينَ أَدْعُوكُمْ، وَ الطّٰاعَةُ حِينَ آمُرُكُمْ».(۱)

یعنی: أی مردم! بتحقیق برای من حقی بر شما است، و برای شما حقی بر من است، أما حق شما بر من:

ألف: نصیحت کردن من بشما است در إرشاد و هدایت شما را بسوی هدف عالی وکمال إنسانی، حق شما بر من آنستکه: همواره خیرخواه شما در تمام أبعاد زندگی شما باشم، و شما را همآنند أجزاء و عناصر شخصیت خود تلقی کنم، و خوشیها و ناخوشیهای شما را در درون خود احساس کنم، و آنچه را که برای خود می‌خواهم برای شما بخواهم، تا اعتقاد شما کامل گردد.

ب: و رساندن غنیمت و تمامی حقوق شما را از بیت‌المال مسلمین، بدون کمترین إجحاف و حیف و میل در آن، جهت تهیهٔ معیشت سالم برای شما تا اقتصاد و أمر معاش شما کامل گردد.

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۳۴ ص ۱۱۴)

ج: و آموختن و یاد دادن شما را از علوم و معارف اسلامی براساس کتاب آسمانی قرآن کریم و سنت رسول‌الله«صلی الله علیه و آله» تا جاهل و نادان نمانید، چه اینکه جامعهٔ اسلامی بدون شناخت اصولی، و بینش و آگاهی به آنچه که باید، نه آنچه که هست، رو به انحطاط و نابودی خواهد بود.

د: تربیت نمودن شمارا به آداب شرعیهٔ انسانی تا بیاموزید و بر طبق آن عمل کنید، زیرا تعلیم و آموزش بدون تمرین عملی نه تنها مفید بحال جامعه نیست که چه بسا باعث انحطاط افراد و سقوط جامعه می‌گردد.

با دقت کامل در چهار حق: اعتقاد، اقتصاد، تعلیم و عمل به این نتیجهٔ قطعی می‌رسیم که حقوق در دین مبین اسلام در بُعد مادّی خلاصه نمی‌شود، و اقتصاد و علم بدون اعتقاد و عمل نمی‌تواند انسان ساز باشد.

پس حق مسلّم جامعهٔ اسلامی بر فرمانروا آنستکه: اعتقاد صحیح، و اقتصاد سالم را تأمین کردن، و سطح علم و بینش و آگاهی را بالا برده و تمرین عملی به مردم دهد.

و أما حقی که من بر شما دارم:

ألف: باقی‌ماندن شما به بیعت با من در أمر امامت و خلافت و جانشینی بلافصل پس از رسول‌الله«صلی الله علیه و آله» است.

همانطوری که نخستین حق مردم بر امام«علیه السلام» اعتقاد اصولی بود، نخستین حق امام«علیه السلام» بر مردم وفای به بیعت است، چه اینکه بیعت با امام«علیه السلام» بطور مستقیم بیعت با رسول‌الله«صلی الله علیه و آله» و بطور غیرمستقیم بیعت با خداوند متعال است، و در أهمیت بیعت با امام«علیه السلام» همان بس که طبق نصّ قرآن کریم: اسلام بدون امامت ناتمام، و رسالت بدون ولایت ناقص است، پس وفای به بیعت با امام معصوم«علیه السلام» و التزام به لوازم آن نیز همانند بیعت با خداوند متعال و رسولش«صلی الله علیه و آله» حتمی و الزامی است.

ب: و إخلاص و دوستی و محبّت شما به من در پنهان و آشکار (دومین حق امام«علیه السلام» بر مردم دو رو و دو رنگ و چند چهره نبودن مردم با فرمانروا است، هم نماز عليّ«علیه السلام» و هم سفرهٔ معاویه نباشند).

ج: و اجابت شما مرا در آنچه که شما را به آن می‌خوانم (از حرکت بسوی هدف عالی و کمال انسانی که إجابت دعوت امام«علیه السلام» همان اجابت دعوت

خداوند متعال و رسولش«صلّی الله علیه و آله» می‌باشد که مـی‌فرماید:«يـا أَيُّهَـا الَّـذينَ آمَـنُوا اسْتَجيبُوا لِلّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذا دَعاكُمْ لِما يُحْييكُمْ»الأنفال: ۲۴).

د: و اطاعت و پیروی شما از من به آنچه شما را به آن أمر می‌کنم (و اطاعت از حضرت أمیرمؤمنان عليّ«علیه السلام» همان اطاعت خداوند متعال و رسولش«صلّی الله علیه و آله» می‌باشد که فرمود: «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا أَطيعُوا اللّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» النساء:۵۹).

حضرت مولی‌الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ«علیه السلام» در این بیان کوتاه چـهار حق اصولی متقابل را برای خود و مردم برشمرد که رعایت از سوی مردم میتوانست فرد و جامعهٔ اسلامی را به أوج کمال انسانی و سعادت دنیا و آخرت برساند، که مـتأسفانه هـیچیک از آنـها از طـرف مسـلمانان جـهان، نـه در زمـان أمـیرمؤمنان عليّ«علیه السلام» و نه تاکنون توجه بـه آن شـده و نـه رعـایت گـردیده است، از ایـنرو أمیرمؤمنان عليّ«علیه السلام» یک موجود ناشناخته باقی مـانده و أولیـن مـظلوم تـاریخ شناخته شده است، و جوامع بشری تاکنون در گرداب جهل و ضـلالت گـرفتار و منحط شده‌اند.

تو چون خود کنی دفتر خویش را بد   مدار از فلک چشم نـیک أخـتری را

۷۰۱- حقوق أئمهٔ معصومین صلوات‌الله علیهم أجمعین بر مردم:

پـر واضـح و روشـن است حـقوقی کـه بـرای حـضرت مـولی‌المـوحّدین أمیرالمؤمنین عليّ«علیه السلام» بر مردم بوده و تا روز قیامت خواهد بود، برای یازده امام معصوم صلوات‌الله علیهم أجمعین نیز بوده و خواهد بود، چه اینکه همهٔ آنها علت مبقیهٔ دین مبین اسلام و دامنهٔ نبوت و در راستای رسـالت و مـعیار حـق و مـیزان حکمت، و مظهر أسماء حسنای الهی می‌باشند.

حضرت مولی‌الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ«علیه السلام» در بارهٔ آنان فرمود:

«فَأَيْنَ يُتاهُ بِكُمْ! وَ كَيْفَ تَعْمَهُونَ وَ بَيْنَكُمْ عِتْرَةُ نَبِيِّكُمْ! وَهُمْ أَزِمَّةُ ٱلْحَقِّ، وَ أَعْلامُ الدِّينِ، وَأَلْسِنَةُ الصِّدْقِ! فَأَنْزِلُوهُمْ بِأَحْسَنِ مَنازِلِ ٱلْقُرْآنِ، وَرِدُوهُـمْ وُرُودَ ٱلْهِيمِ ٱلْعِطاشِ.

أَيُّهَا النّاسُ، خُذُوها عَنْ خاتَمِ النَّبِيِّينَ «صلّی الله علیه و آله» «إِنَّهُ يَمُوتُ مَنْ ماتَ مِنّا وَ لَيْسَ بِمَيِّتٍ، وَ يَبْلىٰ مَنْ بَلِيَ مِنّا وَ لَيْسَ بِبالٍ».

«فَلا تَقُولُوا بِمالا تَعْرِفُونَ، فَإِنَّ أَكْثَرَ الْحَقِّ فيما تُنْكِرُونَ، وَأَعْذِرُوا مَنْ لا حُجَّةَ لَكُمْ عَلَيْهِ- وَ أَنَا هُوَ، أَلَمْ أَعْمَلْ فِيكُمْ بِالثِّقْلِ الْأَكْبَرِ! وَ أَتْرُكْ فِيكُمُ الثِّقْلَ الْأَصْغَرَ، رَكَزْتُ فِيكُمْ رايَةَ الْإِيمانِ، وَ وَقَفْتُكُمْ عَلى حُدُودِ الْحَلالِ وَالْحَرامِ، وَأَلْبَسْتُكُمُ الْعافِيَةَ مِنْ عَدْلِي، وَ فَرَشْتُكُمُ الْمَعْرُوفَ مِنْ قَوْلِي وَ فِعْلِي، وَأَرَيْتُكُمْ كَرائِمَ الْأَخْلاقِ مِنْ نَفْسِي، فَلا تَسْتَعْمِلُوا الرَّأْيَ فِيما لا يُدْرِكُ قَعْرَهُ الْبَصَرُ، وَلا يَتَغَلْغَلُ إِلَيْهِ الْفِكَرُ».(۱)

یعنی: پس ای ملت اسلام کجا شما را حیران و سرگردان کرده‌اند؟ و منشأ انحطاط شما از کجا است؟ بلکه چگونه و چرا شما حیران و سرگردان و منحط شده‌اید؟ (که راه حق و کمال انسانی را نمی بینید و عقل و أندیشهٔ خود را بکار نمی گیرید؟) و حال آنکه عترت پیغمبر شما (أئمهٔ أطهار علیهم صلوات‌الله) در میان شما هستند؟ و تنها آنان پیشوایانی هستند که مردم را به راه حق می‌کشند (همانند شخصی که مهار شتر را بدست گرفته به راه می‌برد) و آنها نشانه‌های دین و زبانهای راستگوی اسلام می‌باشند (هرگز باطل و خلاف و خطا و سهوی درگفتار و رفتار آنها راه ندارد، و آنها طبق کتاب و سنت، مردم را بحقائق دین و معارف اسلام آشنا میسازند).

پس أی مردم! شما أهل بیت وحی صلوات‌الله علیهم أجمعین را به نیکوترین منزلهای قرآن کریم فرود آورید (چه اینکه منزلت آنها در قرآن مجید بالاترین منزلتها است) و (چون آنها سرچشمهٔ علوم و معارف و حِکَم الهی هستند) بسوی آنان بشتابید (و از علم و کمالشان بهره گیرید) مانند ورود و شتاب شترهای بسیار تشنه بر سرچشمهٔ آب.

أی مردم! این روایت را از حضرت خاتم النبیین«صلی الله علیه وآله» فراگیرید که در مدح و بزرگواری أهل بیتش«صلی الله علیه وآله» فرمود: «در ظاهر مرده است آنکه از ما أهل بیت وحی علیهم صلوات‌الله می‌میرد، و حال آنکه نمرده (بعد از مرگ-که برای همهٔ خلائق حتی برای حضرت رسول أکرم و عترتش «علیهم السلام» حتمی است- با بدن مثالی، بلکه با بدن أصلی هم در این عالَم زنده‌اند، و مانند زمان حیاتشان می بینند و میشنوند وسخن می‌گویند) و (بر طبق عقیدهٔ باطل گمراهان و نادانان) پوسیده شده آنکه از ما پوسیده می‌شود، و حال آنکه پوسیده نشده (بدنش باقی و برقرار است)».

۱- نهج‌البلاغه: خطبهٔ ۸۶ ص ۲۱۴-۲۱۵).

پس نگوئید در بارهٔ عترت حضرت رسول خدا«صلی الله علیه و آله» آنچه نمیشناسید (به آن دانا نیستید) زیرا بیشتر حق در آن است که شما انکار می‌نمائید، و (هنگامی که بعذاب الهی گرفتار شوید) معذور دارید کسی را که برای شما بر او هیچ حجت و دلیلی نیست، و او منم (پس عذری ندارید، و در آن موقع نمی‌توانید بگوئید: پروردگارا! آیا ما را به آنچه که ندانسته و نفهمیده‌ایم مؤاخذه و بازخواست می‌نمایی، زیرا من آنچه که برای کمال و سعادت و رستگاری شما بکار آید بیان نمودم، و در ارشاد و راهنمائی شما بسوی کمال انسانی کوتاهی نکردم، لکن شما از سخنانم پیروی نکرده و درگرداب ضلالت و جهالت گرفتار و منحط شده‌اید.

آیا براستی من در میان شما طبق بارگرانبهای بزرگ (قرآن کریم) رفتار نکردم؟ (قرآن را به شما نیاموخته و معارف و أحکامش را برای شما بیان نکردم؟) و آیا در میان شما بارگرانبهای کوچک (عترت حضرت رسول خدا«صلی الله علیه و آله» حسن و حسین«علیهما السلام» را نگذاشتم (تا هادی و راهنمای شما بسوی هدف عالی و کمال انسانی باشند؟).

و من پرچم و نشانهٔ ایمان را در میان شما نصب نمودم (تا گمراه نشوید) و شما را بر حدود و مراتب حلال و حرام واقف ساختم، و از عدل و دادگری خود لباس عافیت را بشما پوشانیدم (راه رهایی از ظلم و بیدادگری را بشما آموختم) و با گفتار و کردار خویش، معروف را (که رضاء و خشنودی خداوند متعال و رسولش«صلی الله علیه و آله» در آن بوده) گسترانیدم (بشما نشان دادم) و أخلاق پسندیدهٔ خود را برای شما آشکار کردم (بفضائل أخلاقی و کمالات نفسانی آشناتان نمودم).

پس رأی و تدبیر (نادرست خود) را در چیزی که کنه آنرا دیدهٔ بینش در نمی‌یابد، و فکر و أندیشه به آن راه ندارد، بکار نبرید (پس در این باب از پیش خود سخنی نگوئید، زیرا دانستن آن برای هیچکس جز از طریق وحی و الهام ممکن نیست، و وحی و الهام هم مختصّ بأشخاصی است که خداوند متعال آنها را برای این مقام معیّن فرموده است، پس آموختن معارف و حِکَم و علوم از آنها، و تنها پیروی از آنان سبب کمال و سعادت و رستگاری انسان، و از پیش خود سخن گفتن و مراجعهٔ بغیر آنها موجب انحطاط و شقاوت و بدبختی است).

و حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ«عليه السلام» فرمود:

«أُنْظُرُوا أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ فَالْزَمُوا سَمْتَهُمْ، وَاتَّبِعُوا أَثَرَهُمْ، فَلَنْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ هُدًى، وَلَنْ يُعِيدُوكُمْ فِي رَدًى، فَإِنْ لَبَدُوا فَالْبُدُوا وَ إِنْ نَهَضُوا، فَانْهَضُوا، وَ لاٰ تَسْبِقُوهُمْ فَتَضِلُّوا، وَ لاٰ تَتَأَخَّرُوا عَنْهُمْ فَتَهْلِكُوا».(۱)

یعنی: «أی مسلمانان جهان که در هر عصر و زمان و مکان زندگی میکنید با بینش و دیدهٔ دل نگاه کنید به أهل بیت پیغمبر خود (أمیرالمؤمنین و فاطمه و یازده امام معصوم از فرزندان آن دو علیهم صلوات‌اللّه) و از طریقهٔ بحق آنان جدا نشوید، و از گفتار و رفتارشان پیروی کنید (چه اینکه تنها آنها هستند که تقریر و فعل و قولشان حجّت است) که هرگز شما را از راه حق و طریق کمال و سعادت و هدایت بیرون نمی برند، و به راه باطل و گمراهی و انحطاط و هلاکت نمی کشند.

پس اگر أهل بیت پیغمبرتان«عليهم السلام» (در أمری مثلاً در موضوع خلافت و یا جهاد و یا در أمر دیگری سکوت و راه صبر را در پیش گرفته، در خانه) نشستند (و قیام نکردند) شما (نیز با پیروی از آنها سکوت و راه صبر را انتخاب کنید، چنانچه در مدت (۲۵) سال خلافت خلفای غاصبین، و امام حسن«عليه السلام» در زمانش) و اگر در کاری قیام نمودند (چون (۵) سال خلافت حضرت أمیرمؤمنان عليّ«عليه السلام» و حضرت امام حسین«عليه السلام» در زمانش) شما نیز برخیزید و آنها را یاری و همراهی کنید، و از آنها سبقت نگیرید (به رأی خود رفتار ننمائید) که گمراه شده و در مسیر ضلالت سرگردان خواهید ماند، و از آنها پس نمانید (از أوامر آنها غفلت نکرده و از اطاعت از آنها سر باز نزنید و نافرمانیشان نکنید) که هلاک و بیچاره خواهید شد».

۷۰۲- فرازی از زیارت جامعهٔ کبیره در پیرامون حق أئمهٔ معصومین«عليهم السلام»:

و در زیارت جامعهٔ کبیره خطاب به أهل بیت وحی «عليهم السلام» می‌خوانیم:

«وَالْحَقُّ مَعَكُمْ وَ فيكُمْ وَ مِنْكُمْ وَ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ أَهْلُهُ وَ مَعْدِنُهُ ...».

برای این فراز می توان معانی بسیاری را بیان نمود که ما به بیان دو معنی بسنده می‌کنیم:

۱- «وَالْحَقُّ مَعَكُمْ» و حق با ذات شما أهل بیت وحی صلوات‌اللّه علیکم أجمعین عجین شده است، زیرا شما در مرتبهٔ نورانیت حق تعالی حقیقت ثابته‌ای هستید که خلقت تمام هستی بشما نسبت داده شده است «وَ فيكُمْ» و حق در شما است، چه اینکه حق تعالی بلا واسطه در هویت و عین ثابت شما تجلّی کرده است،

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۹۶ ص ۲۸۶).

«وَ مِنْكُمْ» و حق از شما است، زیرا تابش حق تعالی بر عوالم وجود از روزنهٔ وجود شما است همانند نور خورشید که بلاواسطه در آئینه تابیده و شعاع آن تابش از آئینه بر دیوار مقابل می‌افتد (نور خورشید از آئینه به دیوار افتاد) پس شما مظاهر حق تعالی در نظام آفرینش هستید که حضرت سیدالساجدین امام زین‌العابدین﴿علیه السلام﴾ فرمود: «نَحْنُ مَظَاهِرُهُ فِيكُمْ».

«وَ اِلَيْكُمْ» و حق بشما باز می‌گردد، چه اینکه تجلّی حق از آئینهٔ وجود شما که بر دیوار عالم هستی افتاده نیز به خودتان باز می‌گردد.

إرجـــعی بشـــنید نـــور آفـتاب سوی أصل خویش باز آمـدشتاب

۲- «وَالْحَقُّ مَعَكُمْ» و آنچه میگوئید و خبر میدهید و عمل میکنید همه حق است و ثابت و مطابق با واقع، و بایستهٔ گفتار، و شایستهٔ إخبار و سزاوار عمل، پس هر چیزی که مطابق با واقع بوده و بایسته و شایسته او با شما است نه با غیر شما، پس قرآن کریم و عدل و اسلام و راستی و ایمان و تقوی و ... همهٔ آنها با شما است که نه شما از آنها جدا شده، و نه آنها از شما جدا می‌گردند، پس حق ملازم با شما است و هر که طالب حق باشد باید آنرا از شما گیرد، چه اینکه شما محور حق، معیار حق، میزان حق، متد حق و هستهٔ مرکزی حقّید.

«وَ فِيكُمْ» و هر چیزی که مطابق با واقع و شایسته و بایسته باشد در وجود شما متحقق و نزد شما است، و شما متصف به آن و أتم مصادیق آن هستید، و همچنین حق در گفتار و متابعت از شما است نه در گفتار و متابعت غیر شما.

«وَ مِنْكُمْ» و هرچه از شما بیان و صادر گردد حق است، زیرا شما منشأ حق، عقیدهٔ حق، و علم و أندیشهٔ حق، و مظهر صفات شایسته و أفعال برجستهٔ حق هستید نه غیر شما.

«وَ اِلَيْكُمْ» و حق بسوی شما باز می‌گردد، زیرا هر چیز ثابت و مطابق با واقع شایسته و بایسته از علوم و فنون، از معارف و حِکَم، از أحکام و أسرار، از اصول و فروع ... که در دست مردم یافت شود بازگشت همهٔ آنها بسوی شما است.

«وَ أَنْتُمْ أَهْلُهُ وَ مَعْدِنُهُ» و تنها شما أهل حق، مظهر حق، بیان حق، صاحب حق، أساس حق، پایهٔ حق و جای حق و مرکز هر حق و واقعی شایسته و بایسته هستید، رفتارتان حق، گفتارتان حق، و پندارتان حق است، و سرچشمهٔ علوم أنبیاء و رسولان الهی و فرشتگان هستید پس شما مختص بحق، و حق مختص بشما، شما سزاوار حق، و حق سزاوار شما است که هیچ باطل و غیر حق و ناشایسته و نا بایسته در حریم شما وجود ندارد.

درس یکصد و سی و هفتم:

۷۰۳- حقوق فرمانروایان و مردم بر یکدیگر:

حضرت مولی الموحّدین إمام المتّقین أمیرالمؤمنین عليّ بن أبیطالب«عليه السلام» در بسیاری از خطبه‌ها و نامه‌ها وکلماتش حقوق فرمانروایان بر مردم، و حقوق مردم بر فرمانروایان را بیان فرموده است، و مراد از فرمانروایان، فرمانروایان دینی اسلامی است که در خدمت دیانت و بر اساس حق بر مردم حکومت می‌کنند، نه فرمانروایان غیر اسلامی، خواه برأساس کفر حکومت کنند و یا فرمانروایانی که دیانت را به اسارت و أبزار توجیه کارها، و به استخدام حکومت خود در آورده‌اند همچون فرمانروایان ثلاثه و بنی امیه و بنی العباس ... که در نامه‌ای که به مالک اشتر نخعی نوشته، فرمود: «فَإِنَّ هٰذَا الدّینَ قَدْ كٰانَ أَسیراً فِي أَیْدِی الْأَشْرٰارِ یُعْمَلُ فِیهِ بِالْهَوىٰ وَ تُطْلَبُ بِهِ الدُّنْیا»[1] این دین مبین اسلام (بمدت ۲۵ سال) در دست اشرار و بدکرداران اسیر وگرفتار بود که در آن از روی هواها و هوس‌ها و أمیال نفسانی رفتار می‌شده و با آن متاع دنیا را میطلبیدند».

و ما بجهت رعایت اختصار بچند مورد ازبیان حضرت أمیرمؤمنان عليّ«عليه السلام» که در نهج البلاغهٔ شریف آمده است اشاره می‌کنیم:

۷۰۴- بیان حضرت أمیرمؤمنان عليّ«عليه السلام» در حقوق فرمانروایان و مردم بر یکدیگر:

حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ«عليه السلام» در خطبه‌ای که در صفین ایراد کرد فرمود:

«ثُمَّ جَعَلَ سُبْحٰانَهُ مِنْ حُقُوقِهِ حُقُوقاً إِفْتَرَضَهٰا لِبَعْضِ النّٰاسِ عَلىٰ بَعْضٍ، فَجَعَلَهٰا تَتَكٰافَأُ فِي وُجُوهِهٰا، وَیُوجِبُ بَعْضُهٰا بَعْضاً، وَلٰا یُسْتَوْجَبُ بَعْضُهٰا إِلاّ بِبَعْضٍ وَأَعْظَمُ مٰا افْتَرَضَ سُبْحٰانَهُ مِنْ تِلْكَ الْحُقُوقِ حَقُّ الْوٰالِي عَلَى الرَّعِیَّةِ، وَ حَقُّ الرَّعِیَّةِ عَلَى الْوٰالِي، فَرِیضَةٌ فَرَضَهٰا اللّٰهُ سُبْحٰانَهُ لِكُلٍّ عَلىٰ كُلٍّ، فَجَعَلَهٰا نِظٰاماً لِأُلْفَتِهِمْ، وَعِزّاً لِدِینِهِمْ، فَلَیْسَتْ تَصْلُحُ الرَّعِیَّةُ إِلاّ بِصَلاٰحِ الْوُلاٰةِ، وَ لاٰتَصْلُحُ الْوُلاٰةُ إِلاّ بِاسْتِقٰامَةِ الرَّعِیَّةِ.

۱-نهج البلاغة: بخش نامه‌های امام«عليه السلام» رقم ۵۳ ص ۱۰۱۰.

کار شما را اصلاح می‌فرماید ببخشید (آنها را بناحق خوار و ذلیل ننمائید تا به‌کمک آنان بر دشمن غالب شوید) و درود بر شایستگان.

۵- حضرت مولی‌الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ﴿علیه السلام﴾ در نامه‌ای که برای مالک أشتر فرمانروای مصر نوشته، در بخش انتخاب أفراد شایسته در أمر قضاوت آمده است:

«ثُمَّ اخْتَرْ لِلْحُكْمِ بَيْنَ النَّاسِ أَفْضَلَ رَعِيَّتِكَ فِي نَفْسِكَ، مِمَّنْ لاٰ تَضِيقُ بِهِ الْأُمُورُ، وَ لاٰ تُمَحِّكُهُ الْخُصُومُ، وَ لاٰ يَتَمَادىٰ فِي الزَّلَّةِ وَ لاٰ يَحْصَرُ مِنَ الْفَيْءِ إِلَى الْحَقِّ إِذٰا عَرَفَهُ، وَ لاٰ تُشْرِفُ نَفْسُهُ عَلىٰ طَمَعٍ، وَ لاٰ يَكْتَفِي بِأَدْنىٰ فَهْمٍ دُونَ أَقْصٰاهُ، وَ أَوْقَفَهُمْ فِي الشُّبُهٰاتِ، وَ آخَذَهُمْ بِالْحُجَجِ، وَ أَقَلَّهُمْ تَبَرُّماً بِمُرٰاجَعَةِ الْخَصْمِ، وَ أَصْبَرَهُمْ عَلىٰ تَكَشُّفِ الْأُمُورِ، وَ أَصْرَمَهُمْ عِنْدَ اتِّضٰاحِ الْحُكْمِ، مِمَّنْ لاٰ يَزْدَهِيهِ إِطْرٰاءٌ، وَ لاٰ يَسْتَمِيلُهُ إِغْرٰاءٌ، وَ أُولٰئِكَ قَلِيلٌ.

ثُمَّ أَكْثِرْ تَعٰاهُدَ قَضٰائِهِ، وَ افْسَحْ لَهُ فِي الْبَذْلِ مٰا يُزِيلُ عِلَّتَهُ، وَ تَقِلُّ مَعَهُ حٰاجَتُهُ إِلَى النّٰاسِ، وَ أَعْطِهِ مِنَ الْمَنْزِلَةِ لَدَيْكَ، مٰا لاٰ يَطْمَعُ فِيهِ غَيْرُهُ مِنْ خٰاصَّتِكَ، لِيَأْمَنَ بِذٰلِكَ اغْتِيٰالَ الرِّجٰالِ لَهُ عِنْدَكَ، فَانْظُرْ فِي ذٰلِكَ نَظَراً بَلِيغاً، فَإِنَّ هٰذَا الدِّينَ قَدْ كٰانَ أَسِيراً فِي أَيْدِي الْأَشْرٰارِ، يُعْمَلُ فِيهِ بِالْهَوىٰ، وَ تُطْلَبُ بِهِ الدُّنْيٰا».(۱)

یعنی: ای مالک پس برای قضاوت بین مردم بهترین رعیّت را انتخاب کن، کسی که کارها بر او دشوار نیاید (از عهدهٔ هر حکمی برآید نه آنکه جاهل و ناتوان باشد) و نزاع کنندگان در ستیزه و لجاج رأی خود را بر او تحمیل ننمایند، و در لغزش پایداری نکند، و از بازگشت بحق هرگاه آنرا شناخت درمانده نشود (هرگاه به خطای خود پی‌برد، یا او را بلغزشش آگاه نمودند بازگردد، نه آنکه بر اشتباهش اصرار ورزد) و نفسش بطمع و آز مائل نباشد (زیرا اگر طمع داشته باشد نمی‌تواند بحق حکم کند) و (در حکم دادن) به اندک فهم بدون بکارگیری فکر و اندیشهٔ کافی اکتفاء نکند (بلکه باید در امر قضاء نهایت جستجو نماید تا آنچه راکه باید بدست آورد).

و هر که در شبهات تأمل و درنگش از همه بیشتر باشد (در أمر مشتبه تا حقیقت را بدست نیاورده حکم ندهد) و حجّت و دلیلها را بیش از همه فراگیر:، و کمتر از همه از مراجعهٔ دادخواه دلتنگ گردد، و بر (رنج بردن در) آشکار ساختن کارها از همه شکیباتر، و هنگام روشن شدن حُکم از همه برنده‌تر باشد (چون بمطلب پی برد فوراً حکم نماید و تأخیر نیاندازد که باعث سرگردانی نزاع‌کننده‌ها

۱-نهج‌البلاغه: بخش نامه‌های إمام﴿علیه السلام﴾، شماره ۵۳ ص ۱۰۰۹).

گردد) کسی که بسیار ستودن او را به خودبینی واندارد، و برانگیختن و گول‌زدن او را مائل (به یکی از دو طرف) نگرداند، و حکم‌دهندگان آراستهٔ به این صفات، کم بدست می‌آیند (باید چنین افراد لائق و شایسته را پیدا نمود).

پس از آن از قضاوت او بسیار خبرگیر و وارسی‌کن (که مبادا خطائی از او سرزند که نتوانی جبران نمائی) و آنقدر به او ببخش و زندگیش را فراخ ساز که عذر او را از بین ببرد، و نیازش به مردم با آن بخشش کم باشد (تا بهانه‌ای برای رشوه گرفتن نداشته، بدرستی درکارها حکم نماید) و نزد خویش آنچنان منزلت و بزرگی به او بده که دیگری از نزدیکان تو در (از بین بردن) او طمع نکند، تا به این سبب از تباه‌کردن ناگهانی مردم او را نزد تو ایمن و آسوده باشد (زیرا دشمن و رشکبر قاضی بسیار است و اگر مقام و منزلتی نداشته باشد؛ آسوده نبوده، از بیان حکم حق میترسد).

پس دربارهٔ برگزیدن قضات و صفاتی را که برای آنها برشمردم از هر جهت اندیشه کن،زیرا این دین مبین اسلام (پس از رحلت رسول‌الله«صلی الله علیه و آله» تاکنون) مدت (۲۵) سال در دست أشرار و بدکرداران أسیر و گرفتار بوده که در آن از روی هوا و هوس‌ها رفتار می‌شده و آنها را وسیلهٔ نیل بدنیاشان قرار داده بودند.

۷۰۸- ارتباط مستقیم فرمانروایان با مردم:

۶- حضرت مولی‌الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ«علیه السلام» در لزوم ارتباط مستقیم فرمانروایان با مردم خطاب به مالک اشتر فرمود:

«وَ اجْعَلْ لِذَوِي الْحاجاتِ مِنْكَ قِسْماً تُفَرِّغُ لَهُمْ فِيهِ شَخْصَكَ، وَ تَجْلِسُ لَهُمْ مَجْلِساً عامّاً فَتَتَواضَعُ فِيهِ لِلّٰهِ الَّذِي خَلَقَكَ، وَ تُقْعِدُ عَنْهُمْ جُنْدَكَ وَ أَعْوانَكَ مِنْ أَحْراسِكَ وَ شُرَطِكَ، حَتّىٰ يُكَلِّمَكَ مُتَكَلِّمُهُمْ غَيْرَ مُتَتَعْتِعٍ، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ‌اللّٰهِ«صلی الله علیه و آله» يَقُولُ فِي غَيْرِ مَوْطِنٍ: «لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لا يُؤْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيها حَقُّهُ مِنَ الْقَوِيِّ غَيْرَ مُتَتَعْتِعٍ» ثُمَّ احْتَمِلِ الْخُرْقَ مِنْهُمْ وَالْعِيَّ، وَ نَحِّ عَنْهُمُ الضِّيقَ وَ الْأَنَفَ، يَبْسُطِ اللّٰهُ عَلَيْكَ بِذٰلِكَ أَكْنافَ رَحْمَتِهِ، وَ يُوجِبْ لَكَ ثَوابَ طاعَتِهِ. وَأَعْطِ ما أَعْطَيْتَ هَنِيئاً، وَامْنَعْ فِي إِجْمالٍ وإِعْذارٍ».[۱]

۱- نهج البلاغة: بخش نامه‌های إمام «علیه السلام» رقم ۵۳ ص ۱۰۲۱).

یعنی: و پاره‌ای از وقت خود را برای نیازمندان و ارتباط با مردم قرار ده که در آن وقت خویشتن را برای رسیدگی بخواست آنها آماده ساخته، در مجلس عمومی بنشین (تا شخصاً مشکلات را حل و حرفهای آنها را شنیده و آگاهی به أحوال مردم پیدا کنی) پس برای رضای خدائی که تو را آفریده با آنان فروتنی کن، و لشگریان و دربانان از نگهبانان و پاسداران خود را از جلوگیری آنها بازدار، تا حرفها و خواسته‌های خود را بدون ترس و نگرانی مستقیماً با تو بگویند که من از حضرت رسول أکرم﴿ﷺ﴾ بارها شنیدم که می‌فرمود: «هرگز ملتی به کمال انسانی و به بایستگیها نرسیده که در آن امت، حقِ ناتوان بی لکنت زبان و بدون ترس و نگرانی از توانا گرفته نشود».

پس درشتی و ناهمواری و آداب سخن ندانستن را از آنان تحمّل کن و به روی خود نیاور (زیرا بسیاری از حاجتمندان تنگدل و در سخن ناتوانند، و اگر والی خوشخو و بردبار نباشد مشکلات حل نمی گردد و حق احقاق و باطل ابطال نمی‌شود و دست ستمگران و زورمداران کوتاه نمی گردد) و تندی (بدخوئی) و خودپسندی و استبداد و خودکامگی را (با نشست و برخاست و گفتگوی با آنها) از خود دور ساز، تا خدای متعال درهای رحمتش را به روی تو بگشاید، و پاداش طاعت و فرمانبریش را به تو ارزانی فرماید، و (اگر خواستی چیزی به یکی از آنان بدهی) آنچه می‌بخشی به خوشروئی ببخش (تا گیرندهٔ بخشش تو را گوارا آید) و (اگر به أنجام خواهش کسی توانا نبودی و یا مصلحت ندانستی) با مهربانی و عذرخواهی منع کن (تا از تو نرنجد و کینه‌ات را در دل نگیرد).

۷- حضرت مولی‌الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ﴿ؑ﴾ در تساوی همهٔ مردم در برابر اجرای حق، خطاب به مالک أشتر فرمود:

«وَ أَلْزِمِ الْحَقَّ مَنْ لَزِمَهُ مِنَ الْقَرِيبِ وَ الْبَعِيدِ، وَ كُنْ فِي ذٰلِكَ صابِراً مُحْتَسِباً، وَاقِعاً ذٰلِكَ مِنْ قَرابَتِكَ وَ خاصَّتِكَ حَيْثُ وَقَعَ، وَابْتَغِ عاقِبَتَهُ بِما يَثْقُلُ عَلَيْكَ مِنْهُ، فَإِنَّ مَغَبَّةَ ذٰلِكَ مَحْمُودَةٌ، وَ إِنْ ظَنَّتِ الرَّعِيَّةُ بِكَ حَيْفاً فَأَصْحِرْ لَهُمْ بِعُذْرِكَ، وَاعْدِلْ عَنْكَ ظُنُونَهُمْ بِإِصْحارِكَ، فَإِنَّ فِي ذٰلِكَ رِياضَةً مِنْكَ لِنَفْسِكَ، وَرِفْقاً بِرَعِيَّتِكَ، وَ إِعْذاراً تَبْلُغُ بِهِ حاجَتَكَ مِنْ تَقْوِيمِهِمْ عَلَى الْحَقِّ».[1]

۱- نهج البلاغة: بخش نامه‌های إمام﴿ؑ﴾ رقم ۵۳ ص ۱۰۲۶).

یعنی: و حق را برای آنکه شایسته است از نزدیک و دور (خویش و بیگانه) اجرا کن، و در آن کار شکیبا و از خداوند متعال پاداش‌خواه باش، اگرچه از بکاربردن حق بخویشان و نزدیکانت برسد هرچه برسد.

(خداوند سبحان مـی‌فرماید: «يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوّٰامِـينَ بِـالْقِسْطِ شُهَدٰآءَ لِلّٰهِ وَ لَوْ عَلىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوٰالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ» النسآء: ۱۳۵).

«وَ إِذٰا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كٰانَ ذٰا قُرْبىٰ» الأنعام: ۱۵۲). (مثلاً لازم آید کـه از روی حق یکی از خویشان را قصاص نمائی) و پایان حق را با آنچه بر توگران (و بر نزدیکان سخت و دشوار) آید بنگر که پسندیده و فرخنده است.

و اگر رعیّت به توگمان ستمگری بردند عذر و دلیلت را برای ایشان آشکار کن، وگمانهای آنها را با آشکارکردنت از خویشتن دور نما، زیرا در آن کار ریاضت و عادت دادن است به خود (عدل و انصاف را) و مهربانی است به رعیت، و عذر آوردنی است که با آن به آنچه خواستاری از وادار نمودن آنها بحق میرسی (توکه می‌خواهی ازگمان بد آنها نسبت به خود برهی، عذر خود را بیان نما، تا از اشتباه بیرون آمده و دوستیت را در دل خود جا دهند).

۸- حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ﴿علیه السلام﴾ در نامه‌ای که به أسود ابن قُطْبَه سردار سپاه حُلْوان (شهری بود در عراق) نوشته و او را بدادگری أمر، و ستم بر خود و رعیت نهی می‌فرماید:

«أَمّٰا بَعْدُ، فَإِنَّ الْوٰالِيَ إِذٰا اخْتَلَفَ هَوٰاهُ مَنَعَهُ ذٰلِكَ كَثِيراً مِنَ الْعَدْلِ، فَلْيَكُنْ أَمْرُ النّٰاسِ عِنْدَكَ فِي الْحَقِّ سَوٰاءً؛ فَإِنَّهُ لَيْسَ فِي الْجَوْرِ عِوَضٌ مِنَ الْعَدْلِ، فَاجْتَنِبْ مٰا تُنْكِرُ أَمْثٰالَهُ، وَابْتَذِلْ نَفْسَكَ فِي افْتَرَضَ اللّٰهُ عَلَيْكَ، رٰاجِياً ثَوٰابَهُ، وَمُتَخَوِّفاً عِقٰابَهُ، وَاعْلَمْ أَنَّ الدُّنْيٰا دٰارُ بَلِيَّةٍ لَمْ يَفْرُغْ صٰاحِبُهٰا فِيهٰا قَطُّ سٰاعَةً إِلاّٰ كٰانَتْ فَرْغَتُهُ عَلَيْهِ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيٰامَةِ، وَأَنَّهُ لَنْ يُغْنِيَكَ عَنِ الْحَقِّ شَيْءٌ أَبَـداً، وَمِـنَ الْحَـقِّ عَـلَيْكَ حِـفْظُ نَـفْسِكَ، وَالْاِحْتِسٰابُ عَلَى الرَّعِيَّةِ بِجُهْدِكَ، فَإِنَّ الَّذِي يَصِلُ إِلَيْكَ مِنْ ذٰلِكَ أَفْضَلُ مِنَ الَّـذِي يَصِلُ بِكَ، وَالسَّلاٰمُ».(۱)

۱- نهج البلاغة: بخش نامه‌های إمام﴿علیه السلام﴾: رقم ۵۹ ص ۱۰۴۳).

یعنی: پس از ستایش خداوند متعال و درود بر رسول أکرمش﴿ﷺ﴾ هرگاه میل و خواست فرمانروا (نسبت به هرکس و هر أمر) یکسان نباشد، این روش او را از بسیاری از دادگری باز می‌دارد، پس باید کار مردم (خویش و بیگانه، ثروتمند و فقیر، مالک و مملوک و ...) در حق نزد تو یکسان باشد، زیرا بجای ستم، نتیجه و سود عدل و داد بدست نمی‌آید (با ستم نمی‌توان میان مردم عدل برقرار نمود) و دوری کن از کاری که نظائر آنرا نمی پسندیدی (کاری راکه شایسته نمیدانی دیگران أنجام دهند، خود بجا نیاور) و نفس خود را وادار در آنچه خداوند متعال بر تو واجب گردانیده، به امید پاداش، و ترس از کیفرش.

و بدان که دنیا سرای گرفتاری است که آدمی هرگز در آن ساعتی آسوده نیست مگر آنکه آسودگی آن ساعت، در روز قیامت باعث اندوهش می‌گردد (اندوه خورد که چرا در آن ساعت توشه‌ای برای آخرت نیاندوخته، و اگر آن ساعت به گناه مشغول بوده، اندوهش دو چندان شود) و بدان هرگز تو را چیزی از حق بی نیاز نمی گرداند (پس هیچگاه گرد باطل نگرد) و از جملۀ حق بر تو نگاهداری نفس خویش است (از هوا و هوس و نافرمانی) و کوشش در کار رعیّت و اصلاح مفاسد و حل مشکلات آنها، زیرا سود و پاداشی که از این راه (از خداوند متعال) به تو می‌رسد بیشتر است از سودی که بوسیلۀ تو به رعیّت می‌رسد و درود بر شایستۀ آن.

درس یکصد و سی و هشتم:

۷۰۹- حقوق مسلمانان بر یکدیگر:

پس از بیان حقوق خداوند سبحان بر بندگان، و حقوق أهل بیت وحی صلوات‌الله علیهم أجمعین بر مردم جهان، و حقوق فرمانروایان بر مردم و بعکس بطور بسیار فشرده وگذرا، لازم میدانم در این بحث اشارهٔ اجمالی بحقوق مسلمانان بر یکدیگر نمائیم، و چون حقوق سابق باید همواره مورد توجه و توصیه بین مسلمانان قرارگیرد که سومین رکن کمال فرد و جامعه را تشکیل می‌دهد، و غفلت از آن موجب انحطاط انسان، و سقوط از انسانیت می‌گردد.

حقوق مسلمانان بر یکدیگر نخست از خانواده آغاز می‌شود و بجامعه و جهان گسترش می‌یابد، که مهمترین آنها، حقوق أفراد خانواده بریکدیگر است: حق والدین بر فرزندان، و بعکس و حق مردان بر زنان و بعکس ... .

حضرت مولی‌الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ «عليه السلام» فرمود:

«إِنَّ لِلْوَلَدِ عَلَى الْوالِدِ حَقّاً، وَ إِنَّ لِلْوالِدِ عَلَى الْوَلَدِ حَقّاً فَحَقُّ الْوالِدِ عَلَى الْوَلَدِ أَنْ يُطيعَهُ فِي كُلِّ شَيْءٍ، إِلاَّ فِي مَعْصِيَةِ اللّٰهِ سُبْحانَهُ، وَ حَقُّ الْوَلَدِ عَلَى الْوالِدِ أَنْ يُحَسِّنَ إِسْمَهُ، وَ يُحَسِّنَ أَدَبَهُ، وَ يُعَلِّمَهُ الْقُرْآنَ».(۱)

یعنی: بتحقیق برای فرزند حقی بر پدر، و براستی برای پدر حقی بر فرزند است، پس حق پدر بر فرزند آنستکه: پدر را در هر چیزی إطاعت کرده و فرمانبرد، مگر در نافرمانی از خداوند سبحان (که فرمود: **«وَ إِنْ جاهَداكَ عَلىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلاتُطِعْهُما وَ صاحِبْهُما فِي الدُّنْيا مَعْرُوفاً وَ اتَّبِعْ سَبيلَ مَنْ أَنابَ إِلَيَّ»** لقمان: ۱۵)

و حضرت أمیرمؤمنان عليّ «عليه السلام» فرمود: **«لاطاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فى مَعْصِيَةِالْخالِقِ»**)(۲)

و حق فرزند بر پدر آنستکه: نام نیکو برای فرزندش قرار دهد (بنام یکی از معصومان علیهم صلوات‌الله یا یکی از نامهای فرزندان و خاندان آنها) و فرزندش را نیکو تربیت کند و با أدب و آراسته بار آورد، و قرآن کریم را به او بیاموزد».

۱- نهج البلاغة: بخش حکمتهای إمام «عليه السلام» رقم: ۳۹۱ ص ۱۲۷۴).

۲-نهج‌البلاغه: بخش حکمتهای إمام «عليه السلام» رقم: ۱۵۶ ص: ۱۱۶۷)

مرحوم کراچکی در کتاب شریف «کنزالفوائد» به أسنادش از حضرت أمیرالمؤمنین عليّ بن أبیطالب «عليه السلام» روایت کرده که حضرت رسول أکرم «صلی الله علیه و آله» فرمود:

«لِلْمُسْلِمِ عَلىٰ أَخيهِ ثَلاثُونَ حَقّاً لا بَرآئَةَ لَهُ مِنْها إِلاّ بِالأَداءِ أَوِ الْعَفْو: يَـغْفِرُ زَلَّتَهُ، وَ يَرْحَمُ عَبْرَتَهُ، وَ يَسْتُرُ عَوْرَتَهُ، وَ يُقيلُ عَثْرَتَهُ، وَ يَقْبَلُ مَعْذِرَتَهُ، وَ يَرُدُّ غَيْبَتَهُ، وَ يُديمُ نَصيحَتَهُ، وَ يَحْفَظُ خُلَّتَهُ، وَ يَرْعىٰ ذِمَّتَهُ، وَ يَعُودُ مَرْضَتَهُ، وَ يَشْهَدُ مَنِيَّتَهُ، وَ يُجيبُ دَعْوَتَهُ، وَ يَقْبَلُ هَدِيَّتَهُ، وَ يُكافِئُ صِلَتَهُ، وَ يَشْكُرُ نِعْمَتَهُ، وَ يُحْسِنُ نُصْرَتَهُ، وَ يَحْفَظُ حَليلَتَهُ، وَ يَقْضي حاجَتَهُ، وَ يَشْفَعُ مَسْئَلَتَهُ، وَ يَقْبَلُ شَفاعَتَهُ، وَ لا يُخَيِّبُ مَقْصَدَهُ، وَ يُشَمِّتُ عَطْسَتَهُ، وَ يُرْشِدُ ضالَّتَهُ، وَ يَرُدُّ سَلامَهُ، وَ يَطيبُ كَلامَهُ، وَ يَزيدُ إِنْعامَهُ، وَ يُصَدِّقُ أَقْسامَهُ وَ يَنْصُرُهُ ظالِماً وَ مَظْلُوماً.

أَمَّا نَصْرُهُ ظالِماً فَيَرُدُّهُ عَنْ ظُلْمِهِ، وَ أَمَّا نَصْرُهُ مَظْلُوماً فَيُعينُهُ عَلىٰ أَخْذِ حَقِّهِ، وَ يُواليهِ وَ لا يُعاديهِ (يُوالي وَلِيَّهُ، وَ يُعادي عَدُوَّهُ وَ لا يُعاديهِ خ) وَ لا يُسْـلِمُهُ وَ لا يَخْذُلُهُ، وَ يُحِبُّ لَهُ مِنَ الْخَيْرِ ما يُحِبُّ لِنَفْسِهِ، وَ يَكْرَهُ لَهُ مِنَ الشَّرِّ ما يَكْرَهُ لِنَفْسِهِ».

سپس حضرت أمیرمؤمنان عليّ «عليه السلام» فرمود: شنیدم از حضرت رسول خدا «صلی الله علیه و آله» که می‌فرمود:

«إِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَدَعُ مِنْ حُقُوقِ أَخيهِ شَيْئًا فَيُطالِبُهُ بِهِ يَوْمَ الْقِيامَةِ، فَيُقْضىٰ لَـهُ عَلَيْهِ».

و حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ «عليه السلام» فرمود:

«أَيُّهَا النّاسُ، مَنْ عَرَفَ مِنْ أَخيهِ وَثيقَةَ دينٍ وَسَدادَ طَريقٍ، فَلا يَسْمَعَنَّ فيهِ أَقاويلَ الرِّجالِ، أَما إِنَّهُ قَدْ يَرْمِي الرّامِي، وَ تُخْطِىءُ السِّهامُ، وَ يُحيكُ الْكَلامُ، وَ باطِلُ ذٰلِكَ يَبُورُ، وَاللّٰهُ سَميعٌ وَ شَهيدٌ، أَما إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْباطِلِ إِلاّ أَرْبَعُ أَصابِعَ. فَسُئِلَ «عليه السلام» عَنْ مَعْنىٰ قَوْلِهِ هٰذا، فَجَمَعَ أَصابِعَهُ وَ وَضَعَها بَيْنَ أُذُنِهِ وَ عَيْنِهِ ثُمَّ قالَ: الْباطِلُ أَنْ تَقُولَ سَمِعْتُ، وَالْحَقُّ أَنْ تَقُولَ رَأَيْتُ».(۱)

یعنی: ای مردم! هر کس از شما که برادر دینی خود را شناخت، و دانست که در دین (در اصول دین محکم و در فروع آن عامل و) استوار است، و در گفتار و کردار در راه حق گام می‌نهد، نباید گفتار (بدگوئی) مردم را دربارهٔ او گوش فرا دهـد، ای مردم بدانید و آگاه باشید (أثر سوء و زیان کلام بناحق دربـارهٔ کسـی از زیـان تـیر سخت‌تر و بیشتر است، زیرا) گاهی تیرأنداز، تیر میاندازد، و تیر بخطاء رفته بنشانه

۱- نهج البلاغة: بخش سخنان إمام «عليه السلام»: رقم ۱۴۱ ص ۴۳).

نمی‌خورد، و لکن کلام گرچه دروغ هم باشد بی أثر نخواهد بود، و باطل و نادرستی آن اگرچه از بین می‌رود، (و لکن گناه آن برای گوینده باقی و بر قرار خواهد ماند) و خداوند سبحان (گفتار را) شنوا و گواه است، آگاه باشید! میان حق و باطل فاصله‌ای نیست مگر بقدر چهار انگشت.

معنی این فرمایش را از حضرت أمیرمؤمنان علیّ «علیه‌السلام» پرسیدند: حضرت «علیه‌السلام» در پاسخ به آن، انگشتهای خود را به هم چسبانیده بین گوش و چشمش نهاد، سپس فرمود: باطل و نادرست آنستکه: بگوئی: با گوش شنیدم، و حق و درست آنستکه: بگوئی با چشم خود دیدم».

بنابراین مؤمن نباید در عیب برادر مؤمن خود بگفتار شخص فاسق و بدگو اگرچه راست هم بگوید اعتماد کند، و بمجرّد شنیدن باورکرده و آنرا برای دیگران بازگو کند) که حدّاقل موجب سوءظن دیگران به او شود.

خداوند متعال در قرآن شریف می‌فرماید:

«يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِنْ جاءَكُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصيبُوا قَوْماً بِجَهالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلى ما فَعَلْتُمْ نادِمينَ - يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثيراً مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لا تَجَسَّسُوا وَ لا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضاً أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخيهِ مَيْتاً فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوّابٌ رَحيمٌ» الحجرات: ۶ و ۱۲).

۷۱۰- از جملهٔ حقوق مسلمانان بر یکدیگر احسان بمورد است:

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَالَّذينَ في أَمْوالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ لِلسّائِلِ وَالْمَحْرُومِ» المعارج: ۲۴-۲۵).

حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین علیّ «علیه‌السلام» می‌فرماید:

«وَ لَيْسَ لِواضِعِ الْمَعْرُوفِ في غَيْرِ حَقِّهِ، وَ عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهِ، مِنَ الْحَظِّ فيما أَتى إِلاّ مَحْمَدَةُ اللِّئامِ، وَ ثَناءُ الْأَشْرارِ، وَ مَقالَةُ الْجُهّالِ، مادامَ مُنْعِماً عَلَيْهِمْ: ما أَجْوَدَ يَدَهُ وَ هُوَ عَنْ ذاتِ اللَّهِ بَخيلٌ فَمَنْ آتاهُ اللَّهُ مالاً فَلْيَصِلْ بِهِ الْقَرابَةَ، وَلْيُحْسِنْ مِنْهُ الضِّيافَةَ، وَلْيَفُكَّ بِهِ الْأَسيرَ وَالْعانِيَ، وَلْيُعْطِ مِنْهُ الْفَقيرَ وَالْغارِمَ، وَلْيَصْبِرْ نَفْسَهُ عَلَى الْحُقُوقِ وَالنَّوائِبِ، ابْتِغاءَ الثَّوابِ؛ فَإِنَّ فَوْزاً بِهذِهِ الْخِصالِ شَرَفُ مَكارِمِ الدُّنْيا، وَ دَرْكُ فَضائِلِ الْآخِرَةِ إِنْ شاءَ اللَّهُ».(۱)

۱- نهج البلاغة: بخش سخنان إمام «علیه‌السلام»: رقم ۱۴۲ ص ۴۳۱-۴۳۲).

یعنی: برای کسی که در غیر راه حق احسان کند، و بغیر مستحق ببخشد از آنچه بخشیده حظّ و بهره‌ای نیست مگر تمجید و ستودن مردم فرومایه و بدکار و گفتار نادانان دربارۀ او مادامی که به آنها بخشش می‌کند، چه بسیار جواد و بخشنده است و حال آنکه (در حقیقت جودی نکرده بلکه مال خود را تلف نموده که بیجا مصرف کرده و از دست داده است) و در راه خداوند متعال بخل ورزیده است

(حضرت أمیرمؤمنان عليّ «عليه السلام» فرمود:

«أَلاٰ وَ إِنَّ إِعْطٰاءَ ٱلْمٰالِ فِي غَيْرِ حَقِّهِ تَبْذِيرٌ وَإِسْرٰافٌ، وَ هُوَ يَرْفَعُ صٰاحِبَهُ فِي الدُّنْيٰا وَ يَضَعُهُ فِي ٱلْآخِرَةِ، وَ يُكْرِمُهُ فِي النّٰاسِ وَ يُهِينُهُ عِنْدَاللّٰهِ، وَلَمْ يَضَعِ ٱمْرُؤٌ مٰالَهُ فِي غَيْرِ حَقِّهِ وَ عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهِ إِلاّٰ حَرَمَهُ اللّٰهُ شُكْرَهُمْ، وَ كٰانَ لِغَيْرِهِ وُدُّهُمْ، فَإِنْ زَلَّتْ بِهِ النَّعْلُ يَوْماً فَاحْتٰاجَ إِلىٰ مَعُونَتِهِمْ فَشَرُّ خَدِينٍ وَ أَلْأَمُ خَلِيلٍ».(۱)

یعنی: آگاه باشید که بخشیدن مال بغیر مستحق ناروا و اسراف است (که مبذران برادران شیطانند: «**اِنَّ ٱلْمُبَذِّرِينَ كٰانُوا اِخْوٰانَ الشَّيٰاطِينِ**» (الاسراء: ۲۶) و اسراف کنندگان أهل نیرانند: «**وَ اَنَّ ٱلْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحٰابُ النّٰارِ**» (غافر: ۴۳) و دادن مال بغیر مستحق، دهنده‌اش را در دنیا (بر حسب ظاهر) بلند مرتبه می‌گرداند (گیرنده نزد او برای خوش آمد اظهار کوچکی و فروتنی می‌کند) و در آخرت او را پائین می‌آورد (پست می‌سازد چون عقاب دارد) و در میان مردم او را گرامی داشته و در نزد خداوند متعال خوارش می‌نماید (زیرا ارجمند نزد حق تعالی کسی است که طبق دستورش عمل کند).

و هیچ مردی مالش را بیجا صرف نکرد و بغیر مستحق نداد مگر آنکه خداوند متعال او را از سپاسگزاری ایشان باز داشت، و دوستی آنها برای غیر او بود، پس اگر روزی نعل (کفش) او بلغزد (پیش‌آمد بدی برایش رخ دهد) و به یاری و همراهیشان نیازمند باشد آنها بدترین یار، و سرزنش کننده‌ترین دوست خواهند بود.

پس خداوند متعال به کسی که ثروت و مالی عطاء فرموده باید با آن مال خویشان نیازمند خود را کمک و یاری کند، و از آن مال (دوستان خود را) مهمانی شایسته نماید، و با آن مال، أسیر و گرفتار را رهائی بخشد، و از آن مال نیازمند و مدیون را برخوردار سازد، و باید در أدای حقوق (واجبه مانند زکات و خمس، و مستحبه مانند صدقات و خیرات) راه صبر و شکیبائی را در پیش گیرد، و باید اینها را برای بدست آوردن ثواب و پاداش الهی أنجام دهد (نه از روی ریاء و خودنمائی).

۱- نهج‌البلاغة: بخش سخنان إمام «عليه السلام» رقم ۱۲۶ ص ۳۹۰).

پس بتحقیق پیروزمند شدن به این بخششها که بیان گردید، در دنیا باعث بزرگ شدن و نیک نامی، و در آخرت وسیلۀ رسیدن بدرجات عالیه خواهد شد، اگر خداوند متعال بخواهد.

و حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین علیّ«عليه السلام» پس از مراجعت از صفین در حاضرین (موضعی در نواحی صفین) وصیت‌نامه‌ای برای فرزندش حضرت حسن‌بن علی«عليه السلام» نوشته است اگرچه خطابش به امام حسن«عليه السلام» است و لکن مراد آن حضرت«عليه السلام» تمام مردم در هر عصر و زمان و مکان است که از جملۀ وصایا این است:

«إِحْمِلْ نَفْسَكَ مِنْ أَخِيكَ عِنْدَ صَرْمِهِ عَلَى الصِّلَةِ، وَ عِنْدَ صُدُودِهِ عَلَى اللُّطْفِ وَ الْمُقَارَبَةِ، وَ عِنْدَ جُمُودِهِ عَلَى الْبَذْلِ، وَ عِنْدَ تَبَاعُدِهِ عَلَى الدُّنُوِّ، وَ عِنْدَ شِدَّتِهِ عَلَى اللِّينِ، وَ عِنْدَ جُرْمِهِ عَلَى الْعُذْرِ، حَتَّى كَأَنَّكَ لَهُ عَبْدٌ، وَ كَأَنَّهُ ذُو نِعْمَةٍ عَلَيْكَ، وَ إِيَّاكَ أَنْ تَضَعَ ذٰلِكَ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ، أَوْ أَنْ تَفْعَلَهُ بِغَيْرِ أَهْلِهِ، ـ وَ لاٰ تُضِيعَنَّ حَقَّ أَخِيكَ اتِّكَالاً عَلَىٰ مَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ، فَإِنَّهُ لَيْسَ لَكَ بِأَخٍ مَنْ أَضَعْتَ حَقَّهُ...».(۱)

یعنی: وادار خود را دربارۀ برادر دینیت (همکیش و دوست) خود بر پیوستن هنگام جدائی او، و بر مهربانی و دوستی با او هنگام دوری او از تو، و بر بخشش هنگام بُخل و خودداری او، و بر نزدیکی هنگام دوری نمودن او، و بر نرمی زمان درشتی او، و بر عذر هنگام بدکاری او (در مقابل بدیهای او نیکی کن) بطوری که گویا تو بندۀ او و او بر تو صاحب بخشش است، و بر حذر باش از اینکه آنچه بیان شد در غیر جای خود بکار بری (با افراد چند چهره و منافق چنین رفتار نمائی) یا آنها را دربارۀ کسی که شایسته نیست (اوباش و اراذل) بجای آوری (زیرا نیکی با افراد چند چهره و منافق و نااهل تخم در شوره‌زار افکندن است).

و هرگز حق برادرت را ضایع و تباه مکن، به اعتماد و بستگی به دوستی که بین تو و او است، زیرا کسی که تو حق او را ضایع نمائی، برادرت بشمار نمیرود.

و حضرت أمیرمؤمنان علیّ«عليه السلام» دربارۀ کسی که شایستگی نیکی ندارد فرمود:

«مَنْ قَضَى حَقَّ مَنْ لَا يَقْضِي حَقَّهُ فَقَدْ عَبَدَهُ».(۲)

۱-نهج البلاغة: از بخش نامه‌های إمام«عليه السلام» رقم ۳۱ ص ۹۳۲- ۹۳۳).

۲-نهج البلاغة: بخش حکمتهای إمام«عليه السلام» رقم ۱۵۵ ص ۱۱۶۶).

فَإِذٰا أَدَّتِ الرَّعِيَّةُ إِلَى الْوٰالِي حَقَّهُ، وَأَدَّى الْوٰالِي إِلَيْهٰا حَقَّهٰا عَزَّ الْدِّينُ بَيْنَهُمْ، وَقٰامَتْ مَنٰاهِجُ الدِّينِ، وَاعْتَدَلَتْ مَعٰالِمُ الْعَدْلِ، وَجَرَتْ عَلىٰ أَذْلاٰلِهَا السُّنَنُ، فَصَلَحَ بِذٰلِكَ الزَّمٰانُ، وَطُمِعَ فِي بَقٰاءِ الدَّوْلَةِ، وَيَئِسَتْ مَطٰامِعُ الأَعْدٰاءِ، وَإِذٰا غَلَبَتِ الرَّعِيَّةُ وٰالِيهٰا، أَوْ أَجْحَفَ الْوٰالِي بِرَعِيَّتِهِ، إِخْتَلَفَتْ هُنٰالِكَ الْكَلِمَةُ وَظَهَرَتْ مَعٰالِمُ الْجَوْرِ، وَكَثُرَ الإِدْغٰالُ فِي الدِّينِ، وَتُرِكَتْ مَحٰاجُّ السُّنَنِ، فَعُمِلَ بِالْهَوىٰ، وَعُطِّلَتِ الأَحْكٰامُ، وَكَثُرَتْ عِلَلُ النُّفُوسِ، فَلاٰ يُسْتَوْحَشُ لِعَظِيمِ حَقٍّ عُطِّلَ، وَلاٰ لِعَظِيمِ بٰاطِلٍ فُعِلَ! فَهُنٰالِكَ تَذِلُّ الأَبْرٰارُ، وَتَعِزُّ الأَشْرٰارُ، وَتَعْظُمُ تَبِعٰاتُ اللّٰهِ سُبْحٰانَهُ عِنْدَ الْعِبٰادِ.

فَعَلَيْكُمْ بِالتَّنٰاصُحِ فِي ذٰلِكَ، وَحُسْنِ التَّعٰاوُنِ عَلَيْهِ، فَلَيْسَ أَحَدٌ وَإِنِ اشْتَدَّ عَلىٰ رِضَا اللّٰهِ حِرْصُهُ، وَطٰالَ فِي الْعَمَلِ اجْتِهٰادُهُ بِبٰالِغٍ حَقِيقَةَ مٰا اللّٰهُ سُبْحٰانَهُ أَهْلُهُ مِنَ الطّٰاعَةِ لَهُ، وَلٰكِنْ مِنْ وٰاجِبِ حُقُوقِ اللّٰهِ عَلَى الْعِبٰادِ النَّصِيحَةُ بِمَبْلَغِ جُهْدِهِمْ، وَالتَّعٰاوُنُ عَلىٰ إِقٰامَةِ الْحَقِّ بَيْنَهُمْ، وَلَيْسَ امْرُؤٌ وَ إِنْ عَظُمَتْ فِي الْحَقِّ مَنْزِلَتُهُ، وَ تَقَدَّمَتْ فِي الدِّينِ فَضِيلَتُهُ بِفَوْقِ أَنْ يُعٰانَ عَلىٰ مٰا حَمَّلَهُ اللّٰهُ مِنْ حَقِّهِ، وَلاَامْرُؤٌ وَإِنْ صَغَّرَتْهُ النُّفُوسُ، وَاقْتَحَمَتْهُ الْعُيُونُ بِدُونِ أَنْ يُعِينَ عَلىٰ ذٰلِكَ أَوْ يُعٰانَ عَلَيْهِ».(۱)

یعنی: پس خداوند سبحان از جملهٔ حقوق خود برای بعضی مردم بر بعض دیگر حقوقی واجب فرموده، و حقوقی را در حالات مختلفه برابر یکدیگر قرار داده، و بعضی از آنها را در مقابل بعض دیگر واجب نموده است، و بعضی از آن حقوق وقوع نمی یابد و أداء نمی‌شود مگر به إزای بعض دیگر (مثلاً زن نسبت بشوهر حق نفقه ندارد مگر در برابر اطاعت از او، و همچنین سایر حقوق... همآنند حق والدین بر فرزند، و مالک بر مملوک و همسایه بر همسایه و خویشاوندان بر یکدیگر ... و دیگر حقوق متقابل ...).

و بزرگترین حقوقی که خداوند متعال واجب گردانیده است: حق فرمانروا بر رعیت، و حق رعیت بر فرمانروا است (زیرا فتنه و فساد و تباهکاری در رعایت نکردن این نوع از حقوق، عمومیت داشته و دامنگیر همه از حکومت و ملت و مملکت می‌گردد، و در سائر حقوق جزئی و به أفراد بازمی‌گردد) و این حکم را خداوند سبحان برای هر یک از فرمانروا و رعیت واجب فرموده است، و آنرا سبب نظم جامعه، و آرامش برای دوستداری فرمانروا و مردم یکدیگر را و أرجمندی و

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۲۰۷ ص ۶۸۳).

یعنی: کسی که بجا آورد حق کسی را که او حقش را بجا نمی‌آورد (به کسی احترام کند که او حرمتش را نگه نمی‌دارد) او را بندگی نموده است (که شایستهٔ بندگی نیست) و در بعض نسخ «عبّده» از باب تفعیل آمده است. یعنی: هر که بجا آورد حق کسی را که او حقش را نادیده انگارد، او را بندهٔ خویش گردانیده است، زیرا در بجا آوردن حق او پاداشی را در نظر نگرفته، بلکه هدفش احسان و نیکی به او بوده است که «اَلْإِنْسٰانُ عَبِيدُ الْإِحْسٰانِ».

و حضرت أمیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ دربارهٔ دست أندازی بحق دیگری، فرمود:

«لاٰ يُعٰابُ الْمَرْءُ بِتَأْخِيرِ حَقِّهِ، إِنَّمٰا يُعٰابُ مَنْ أَخَذَ مٰا لَيْسَ لَهُ».(۱)

یعنی: کسی که در گرفتن حقش سهل انگاری کند، یا کسی که حقش را ضایع کرده باشند، سرزنش نمی‌گردد، بلکه سرزنش برای کسی است که بحق دیگری دستبرد زده و تجاوز کند.

۷۱۱- شناخت اهل حق و باطل بشناخت آن دو بستگی دارد:

با أدلهٔ نقلیهٔ واضحه، و براهین عقلیهٔ قاطعه ثابت و مبرهن است که برای هر یک از حق و باطل أهلی است که تنها راه شناخت آنها، شناخت و آشنایی بخود حق و باطل مرتبط است که تا انسان آندو را نشناسد، نمی‌تواند أهل آندو را آنچنان که باید بشناسد، نه آنچنان که هستند.

در نهج‌البلاغهٔ شریف آمده است که: حارث‌بن حوط نزد حضرت أمیرالمؤمنین عليّ﴿علیه السلام﴾ آمده و گفت: آیا گمان میکنی که من گمان دارم أصحاب جمل: (عائشه و طلحه و زبیر و پیروانشان) بر ضلالت و گمراهی بوده‌اند؟

پس حضرت أمیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ در نکوهش او فرمود:

«يٰا حٰارِثُ، إِنَّكَ نَظَرْتَ تَحْتَكَ وَلَمْ تَنْظُرْ فَوْقَكَ فَحِرْتَ! إِنَّكَ لَمْ تَعْرِفِ الْحَقَّ فَتَعْرِفَ أَهْلَهُ وَ لَمْ تَعْرِفِ الْبٰاطِلَ فَتَعْرِفَ مَنْ أَتٰاهُ» فَقٰالَ الْحٰارِثُ: فَإِنِّي أَعْتَزِلُ مَعَ سَعْدِ ابْنِ مٰالِكٍ وَ عَبْدُاللّٰهِ بْنِ عُمَرَ، فَقٰالَ﴿علیه السلام﴾: إِنَّ سَعْداً وَ عَبْدَاللّٰهِ بْنِ عُمَرَ لَمْ يَنْصُرَا الْحَقَّ، وَلَمْ يَخْذُلاَ الْبٰاطِلَ».(۲)

۱- نهج البلاغة: بخش حکمتهای إمام﴿علیه السلام﴾ رقم ۲۵۴ ص ۱۲۱۳).

۲- نهج البلاغة: بخش حکمتهای امام﴿علیه السلام﴾ رقم ۲۵۴ ص ۱۲۱۳).

یعنی: أی حارث تو به زیر پایت نگاه کردی (از اینرو گفتار باطل آنها را پسندیدی) و بالای سرت را نظر نکردی (در سخنان حق من اندیشه ننمودی) از اینرو حیران و سرگردان ماندی، تو حق را نشناختی تا أهلش را بشناسی، و باطل را نشناختی تا پیروش را بشناسی. حارث گفت: من با سعدبن مالک (سعدبن أبی وقاص) و عبدالله بن عمربن الخطاب کناره گرفته بگوشه‌ای میروم، أمیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ فرمود: سعد و عبدالله بن عمر، حق را یاری ننمودند و باطل را هم رها نکردند (زیراکناره گیری آنها از باطل برای رهائی آن و یاری نکردن آن نبوده، بلکه از روی شک و دو دلی بحق بوده است، بنابراین تو نباید از آنان پیروی نمائی).

مرحوم برقی درکتاب شریف «محاسن» از حضرت امام باقر﴿علیه السلام﴾ روایت کرده است که حضرت رسول اکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ در خطبه‌ای فرمود:

«اِنَّما هُوَ اللّٰهُ وَ الشَّيْطانُ، وَ الْحَقُّ وَ الْباطِلُ، وَالْهُدىٰ وَ الضَّلالُ، وَالرُّشْدُ وَالْغَيُّ، وَالْعاجِلَةُ وَالْعاقِبَةُ، وَ الْحَسَناتُ وَالسَّيِّئاتُ، فَما كانَ مِنْ حَسَناتٍ فَلِلّٰهِ، وَ ما كانَ مِنْ سَيِّئاتٍ فَلِلشَّيْطانِ».

یعنی: جز این نیست اوست خداوند سبحان، و در مقابلش شیطان است، و از یکسو حق، و از سوی دیگر باطل، و از یکسو هدایت و از سوی دیگر ضلالت، و از یکسو کمال، و از سوی دیگر انحطاط، و از یکسو دنیا و متاع آن، و از سوی دیگر آخرت و نعمتهایش، و از یکسو نیکیها و از سوی دیگر بدیها است، پس هرچه از نیکیهاباشد برای خداوند سبحان، و هرچه از بدیها باشد از جانب شیطان است.

شیبانی أحسائی درکتاب «غوالی اللئالی» روایت کرده است که: «مردی بنام مجاشع وارد بر حضرت رسول أکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ شد و عرض کرد: یا رسول‌الله﴿صلی الله علیه و آله﴾ راه شناخت حق کدام است؟ حضرت﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: شناخت نفس (هرگاه تو از خود بیگانگی به در آمدی و خود را شناختی آنگاه حق را خواهی شناخت) عرض کرد: راه موافقت با حق کدام است؟ حضرت﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: مخالفت بانفس، عرض کرد: راه رضاء و خشنودی حق تعالی کدام است؟ حضرت﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: غضب و ناخشنودی نفس، عرض کرد: راه رسیدن بحق کدام است؟ حضرت﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: دوری از هوای نفس، عرض کرد: راه اطاعت حق کدام است؟ حضرت﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: معصیت نفس (تا از نفست نافرمانی نکنی، فرمان حق نتوانی برد).

عرض کرد: راه ذکر و یاد حق کدام است؟ حضرت«صلی الله علیه و آله» فرمود: فراموشی نفس، عرض کرد: راه نزدیک شدن بحق کدام است؟ حضرت«صلی الله علیه و آله» فرمود: دوری از هوای نفس، عرض کرد: راه انس بحق کدام است؟ حضرت«صلی الله علیه و آله» فرمود: ترس و وحشت از نفس، عرض کرد: راه رسیدن به این امور یاد شده کدام است؟ حضرت«صلی الله علیه و آله» فرمود: استعانت بحق بر نفس».

۷۱۲- هیچکس بدون استعانت از حق مطلق نمی‌تواند حقیقت خود را دریابد:

بدون تردید! هیچ کس بدون استعانت بحق جلّ وعلا نمی تواند حقیقت خود را أرزیابی کرده از بیگانگی به در آید، و به خویشتن خویش آشنا گردد، و حق را آنگونه که باید بشناسد، و آنگاه موافقت با حق و مخالفت با نفس ... نماید، اما متأسفانه أکثریت مردم در هر عصر و زمان و مکان، حق را آن میدانند که هست نه آنکه باید باشد، از اینرو أهل حق همواره در أقلّیت، و أهل باطل در أکثریت هستند.

خداوند متعال می‌فرماید:

«إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاٰ يُؤْمِنُونَ» هود: ۱۷).

حضرت مولی‌الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ«علیه السلام» فرمود:

«حَقٌّ وَ بَاطِلٌ، وَ لِكُلٍّ أَهْلٌ، فَلَئِنْ أَمِرَ الْبَاطِلُ لَقَديماً فَعَلَ، وَ لَئِنْ قَلَّ الْحَقُّ فَلَرُبَّمٰا وَ لَعَلَّ، وَ لَقَلَّمٰا أَدْبَرَ شَيْءٌ فَأَقْبَلَ».(۱)

یعنی: حق و باطلی وجود دارد، وبرای هر یک أهل مخصوصی است، پس اگر باطل در أکثریت قرارگرفت تازگی ندارد، و اگر حق در أقلیت باشد (نقصی برای حق نیست) با این حال حق قابل تحقق بوده، اجرایش امکان‌پذیر است (پس أکثریت باطل و باطل‌گرایان، و أقلیت حق و أهل آن تازگی ندارد).

بسوزد شمع دنیا خویشتن را　　　ز بهر خاطر پروانه‌ای چند

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۶ ص ۶۷).

چه اینکه مرکز حقیقی دائره بیش از یک نقطه ندارد، و وزن مغز انسان در حدود یک هفتادم وزن همهٔ بدن اوست، و محاسبهٔ مقدار یک موج اندیشه‌ای که می‌تواند جهانی را آباد کند در مقابل همهٔ مغز نه تنها بسیار بسیار ناچیز است، بلکه أصلاً ایندو قابل مقایسهٔ کمّی نیستند، پس با این مشاهدات عینی که در نظام آفرینش وجود دارد، موضوع عظمت‌ها و ارزش‌ها فوق کمیّت را مبرهن می‌سازد، پس اکثریت نمودهای باطل و أهلش هرگز دلیلی بر واقعیت و یا أرزش آن دو نخواهد بود، چنانچه اقلیت نمودهای حق و اهلش هیچگاه دلیلی بر عدم واقعیت و بی ارزشی آن تلقی نمی‌گردد.

پر واضح و روشن است که هر اندازه برای بوجود آمدن و یا استمرار یک شئ نیاز به دخالت عوامل بیشتری با کیفیت‌های متنوعی وجود داشته باشد، معلوم می‌شود که آن شئ دارای واقعیتی پر معنی و با عظمت است، همچون پدیدهٔ حیات و بالاتر از آن روان و برتر از هر دو روح تکامل یافتهٔ انسانی زیرا:

صبر بسیار بباید پدر پیر فلک را
تا که از مادر گیتی چو تو فرزند بزاید

سالها باید که تا یک سنگ اصلی زآفتاب
لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن

عمرها باید که تا یک کودکی از روی‌طبع
عالمی گردد نکو یا شاعری شیرین‌سخن

آری! میلیاردها انسان در این کرهٔ خاکی آمده و هر یک ممکن است تا شصت یا صدو بیست سال عمر کرده و مواد جهان طبیعت را برای زندگی خود مستهلک ساخته و روی خاک غلطیده و دیده از آن فرو بسته و رفتند، تا یک فرد بنام «ابراهیم خلیل الرحمن«علیه السلام»» از خاک برخاسته و با آگاهی از جان پاک رهسپار کوی کمال گردید، و عظمت ابراهیم فوق گذشت (۱۲۰) سال عمر و (۷۰) کیلو وزن و مشتی رگ و استخوان و خون بود.

پس هرانسان آشنا بخویشتن خویش، ملاک حق و باطل و ارزش اهل هر یک از آن دو را فوق اقلیت و اکثریت میداند، و هرگز فریب اکثریت باطل و هواخواهان آنرا نخورده، و دست از اقلیت حق و حق‌گرایان بر نمی‌دارد.

حضرت مولی‌الموحّدین أمیرالمؤمنین علیّ ﴿عليه السلام﴾ فرمود:

«فَلا تَنْفِرُوا مِنَ ٱلْحَقِّ نِفارَ الصَّحِيحِ مِنَ ٱلْأَجْرَبِ، وَٱلْبارِئُ مِنْ ذِي السَّقَمِ، وَٱعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَنْ تَعْرِفُوا الرُّشْدَ حَتّىٰ تَعْرِفُوا الَّذِي تَرَكَهُ، وَلَنْ تَأْخُذُوا بِمِيثاقِ ٱلْكِتابِ حَتّىٰ تَعْرِفُوا الَّذِي نَقَضَهُ، وَلَنْ تَمَسَّكُوا بِهِ حَتّىٰ تَعْرِفُوا الَّذِي نَبَذَهُ، فَالْتَمِسُوا ذٰلِكَ مِنْ عِنْدِ أَهْلِهِ، فَإِنَّهُمْ عَيْشُ ٱلْعِلْمِ، وَ مَوْتُ ٱلْجَهْلِ...».[1]

یعنی: پس ای مردم! از حق (و اهل آن) دوری نکنید همآنند دوری جستن شخص تندرست از انسان جَرَب‌دار (گَرگرفته) و دوری جستن شخص شفاء یافته از بیمار، و بدانید: بتحقیق شما هرگز راه راست (و حق) را بدست نخواهید آورد تا کسی را که حق را رها کرده و بباطل پیوسته بشناسید، و هرگز بعهد و پیمان قرآن کریم وفاء نمیکنید تا کسی را که نقض عهد و پیمان قرآن مجید نموده بشناسید، و هرگز بکتاب خداوند متعال (قرآن شریف) چنگ نمی‌زنید (و حقائق و معارف و احکام و أسرار آنرا نخواهید فهمید) تا کسی را که آنرا دور انداخته بشناسید، راه راست و وفای به عهد و پیمان و کیفیت وابسته شدن بقرآن مجید را از اهلش (اهل بیت وحی علیهم صلوات‌الله) درخواست نمائید، زیرا آنها إحیاء کنندهٔ علم و میرانندهٔ جهل هستند.

١- نهج البلاغة: خطبهٔ ١۴٧ ص ۴۵٠).

درس یکصد و سی و نهم:

۷۱۳- معانی حقوق از دیدگاه حقوق دانان متجدد:

ما در أوائل بحث حقوق وعده دادیم که اشارهٔ اجمالی و بسیار کوتاهی بنظرات و آراء حقوق‌دانان متجدد داشته باشیم:

بر پژوهشگران اندیشمند پوشیده‌نیست که کتابهای فراوانی در رشته‌های متنوع حقوق نوشته شده و در سطوح مختلف دانشکده‌ها و آکادمیهای جهان تدریس می‌گردد، و معانی بسیار مختلف و احیاناً متضاد و متناقض با دیدهای گوناگون فلسفی، سیاسی، اقتصادی، جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی و ... را دربر دارد، و در نهایت بعضیها با دیدهٔ انصاف زبان عجز بناتوانی از درک مفاهیم درست حقوق گشوده‌اند:

«در آغاز این کتاب: «فلسفهٔ حقوق» دشواریهای یافتن تعریفی مناسب برای حقوق را یادآور شدیم، اکنون که بحثها و داوریهای گوناگون را دربارهٔ مبنا و هدف و اوصاف قاعدهٔ حقوقی دیده‌ایم، بهتر میتوان این دشواری را احساس کرد، دیدها و اعتقادها به أندازه‌ای متفاوت است که قدر مشترکی برای همهٔ آنها نمی‌توان یافت، و بر فرض که چنین قدر مشترکی نیز بدست آید، چندان کلّی و مجرد است که هیچ کمکی به شناسائی ماهیت حقوق نمی‌کند، پس ناچار هرکس تعریفی از حقوق می‌کند، در واقع مفهومی راکه خود از این نظام دارد إرائه کرده است، به بیان دیگر: اینگونه تعریفها نمودار اعتقادها و بازتابی از آثار پدیده‌های خارجی در ذهن نویسنده است».(۱)

برای قواعد حقوق اوصاف گوناگون و مختلفی برشمرده‌اند، اما دربارهٔ اساسی بودن هیچ یک از آنها اتفاق نظر وجود ندارد. ما بچند مورد از نظرات اشاره می‌کنیم:

الف: دکتر ابوالفضل شریعت پناهی استاد دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران درکتاب (بایسته‌های حقوق اساسی ص ۱۷ چاپ اول) می‌گوید:

«در تعریف حقوق میتوان گفت: مجموعه‌ای از قواعد و دستورهای رفتاری الزام آوری که هدف اساسی آن حکومت نظم و عدل در روابط اجتماعی است».

۱- کتاب (فلسفهٔ حقوق ج ۱ ص ۴۵۷) تألیف دکتر ناصر کاتوزیان استاد دانشگاه تهران.

و در پاورقی (ص ۲۵) می‌گوید: «هانری لوی برول مینویسد: «حقوق مجموعه قواعد لازم الاجرائی است که روابط اجتماعی را شکل می‌دهد، و در هر زمان توسط گروه انسانی مورد تعلّق تحمیل می‌گردد».

و می‌گوید: «امیل دورکیم پدر جامعه شناسی فرانسه نیز معتقد است که: «قاعدهٔ حقوق دیگر امری تغییر ناپذیر و مقدس نیست، بلکه همآنند گروه انسانی در معرض پویائی و دگرگونی است تا کم و بیش خواستهای تحوّل پذیر این گروه را بیان می‌کند».

ب: دکتر ناصر کاتوزیان در کتاب «مقدمهٔ علم حقوق ص ۱ چاپ بیستم و فلسفهٔ حقوق ص ۱۴- ۱۶» می‌گوید: «در زبان فارسی واژهٔ «حقوق» به معانی گوناگون بکار می‌رود که از جملهٔ مهمترین آنها است:

۱- «مجموع مقرراتی که بر اشخاص از این جهت که در اجتماع هستند، حکومت می‌کند».

۲- «برای تنظیم روابط مردم و حفظ نظم در اجتماع، حقوق برای هر کس امتیازهائی در برابر دیگران می‌شناسد، و توان خاصّی به او می‌بخشد، این امتیاز و توانائی را «حق» می‌نامند که جمع آن حقوق است، و «حقوق فردی» نیز گفته می‌شود، حق حیات، حق مالکیت، حق آزادی شغل، و حق زوجیت به اعتبار معنی أخیر است که با عنوان «حقوق بشر» مورد حمایت قرار می‌گیرد.

سپس می‌گوید: «حقوق معانی دیگری هم دارد برای مثال، وقتی سخن از حقوق کارمندان دولت یا حقوق دیوانی می‌شود، مقصود دستمزد کارکنان و پولی است که دولت بابت ثبت أسناد رسمی از دو طرف معامله می‌گیرد، این معانی که بیشتر در امور مالیاتی و حقوق اداری بکار می‌رود در واقع از شاخه‌های «حق» است که رنگ اصطلاح پذیرفته».

۳- «گاه مقصود از واژهٔ «حقوق» علم حقوق است یعنی دانشی که به تحلیل قواعد حقوقی و سیر تحوّل و زندگی آن میپردازد، «دانشکدهٔ حقوق» و شعبه‌های گوناگون حقوق «مانند حقوق مدنی و اساسی وکیفری» از شایعترین موارد استعمال همین معنی است که به آن می‌پردازیم».

و در پیشگفتار «فلسفهٔ حقوق» می‌گوید: «حقوق علم به قواعد زندگی در اجتماع است».

و در «مقدمهٔ علم حقوق: ص ۶۷ و ۲۱۲» می‌گوید: «حقوق مجموع قواعد زندگی ما (اجتماع) است».

و در «صفحهٔ ۲۶۴» می‌گوید: «همانگونه که در آغاز این درس آمد حقوق در زبان فارسی به دو معنی اصلی بکارمی‌رود: ۱- مجموع قواعدی که بر اشخاص حکومت می‌کند».
۲- «امتیازی که قواعد حقوق برای تنظیم روابط اشخاص به سود پاره‌ای از آنان در برابر دیگران ایجاد می‌کند».

سپس می‌گوید: «بر خلاف آنچه پیروان حقوق فطری می‌پنداشتند، حق ودیعهٔ فطری یا موهبت الهی نیست که همه موظف به رعایت آن باشند، امتیازی است که قوای صالح دولت برای شخص در برابر دیگران می‌شناسد، و تنها در اجتماع است که بوجود می‌آید، حقوق هر کشور، مفهوم حق، و چگونگی اجرای آنرا معین می‌کند، و صاحب حق در حدود قوانین می‌تواند از آن استفاده کند نه بدلخواه خود، بنابراین ممکن است امری در زمانی از جملهٔ حقوق فردی بشمار رود و در زمان دیگر حق نباشد.

و در (صفحهٔ ۲۶۵) می‌گوید: «دربارهٔ مبنای حق گفتگو بسیار است، پاره‌ای از نویسندگان اراده را منبع حق شمرده‌اند وگفته‌اند: حق عبارت از توانائی است که به ارادهٔ اشخاص داده شده، بنابراین، عنصر اصلی حق اراده‌ای است که بوسیلهٔ قوانین حاکمیت یافته است.

گروه دیگر در تعریف حق گفته‌اند: «نفعی است که از نظر حقوقی حمایت شده» بر طبق این نظر، صاحب واقعی حق کسی است که از آن سود میبرد نه آنکه اراده می‌کند. ولی بیشتر نویسندگان حقوق مدنی مفهوم حق را از شخصیت جدا نمی‌بینند، و آنرا در اختیار شخص خلاصه می‌کنند، و بنظر اینان، حق از اختیارهای شخص است، خواه طبیعی باشد یا حقوقی.

هر انسانی شخصی طبیعی است، هرچند که اراده نداشته باشد، دیوانه و کودک نیز میتوانند صاحب حق شوند، منتهی این حق را بوسیلهٔ نمایندگان خود (ولیّ یا وصیّ یا قیّم) اجرا می‌کنند: یعنی «أهلیت تملک حق» را دارند ولی از اهلیت تصرف در حق بی بهره‌اند.

دربارهٔ «شخص حقوقی» بحث و انتقاد بیشتر است، ولی به اجمال باید گفت: در مواردی که گروهی هدف و نفع مشترکی را به اجتماع دنبال می‌کنند، یا دسته‌ای از اموال و حقوق برای رسیدن به منظور معیّن اختصاص داده می‌شود، ممکن است قانونگذار شخصیت مستقلی را برای جمع آن اشخاص یا اموال بشناسد که آن را «شخصیت حقوقی» مینامند: مانند دولت، شرکت تجارتی، انجمن‌ها و وقف،

بنابراین دربارهٔ مبنا وجوهر حق میتوان نتیجه گرفت: «سلطه و اختیاری است که حقوق هر کشور به منظور حفظ منافع اشخاص به آنها می‌دهد» و بر همین پایه تعریف حق و آثار آنرا استوار ساخت».

ج: گروهی گویند: «قاعده‌ای که برای رفع نیازمندیهای بشر و بهبود زندگی او سودمند باشد حق است، و اگر زیان‌بار باشد در زمرهٔ امور باطل است. به عبارت دیگر: همهٔ حقایق نسبی و اضافی هستند، و هیچ ملاک ثابت و مطلقی در این باب وجود ندارد» پس حق و حقیقت در نظر آنها آنستکه «سودمند یا مصلحت» باشد و این نظریه را نظریهٔ مصلحت‌گرائی (پراگماتیسم) مینامند که بوسیلهٔ ویلیام جیمز آمریکائی بیان شد و به مکتب «مصلحت‌گرائی» شهرت یافت. و هومز استاد حقوقی وقاضی مشهور آمریکائی که از پیروان این مکتب است می‌گوید:

«زندگی حقوقی هیچگاه منطقی نبوده، این زندگی همیشه تجربی بوده است، و من بی هیچ تردید اعتقاد دارم که دادرسان ایجاد حقوق می‌کنند و باید نیز چنین کنند».

بر همین اساس، حقوق ثابت خدادادی ملتها، قربانی مصلحت‌اندیشی گروه خاصی قرار می‌گیرد، و بنام شورای مصلحت و نامهای فریبندهٔ دیگر ایجاد حقوق و ابطال حقوق ملّت می‌کنند.

ناگفته نماند: در دین مبین اسلام حق بر اساس حقیقت استوار است و دادرسان باید احقاق حق کنند نه ایجاد حق. و هرکسی هر عملی را انجام می‌دهد آنرا سودمند یا بمصلحت خویش میداند، بنابراین هیچ باطلی در جوامع بشری وجود ندارد، آنکه دست بسرقت میزند، سود خود میداند، و آنکس که دروغ می‌گوید بمصلحت خویش می‌پندارد.

د: ژرژ ریپر حقوقدان فرانسوی در کتاب «قاعدهٔ أخلاقی در تعهدات مدنی» حقوق طبیعی را بشدت انکار می‌کند، و آنرا با واقعیتهای خارجی ناسازگار میداند، و با شگفتی میپرسد: «با این همه اختلاف که در قوانین کشورها وجود دارد، و تحولاتی که مفاهیم حقوقی در طول تاریخ پیداکرده است چگونه میتوان ادّعا کرد که حقوق ثابتی بر همهٔ اجتماعات حکومت می‌کند، و هیچ تحولی نمی‌تواند به اعتبار آنها خلل برساند؟!».

و می‌گوید: «زمانی که همه اعتقاد داشتند حقوق از فرامین الهی ناشی می‌شود، تمیز قواعد حقوق با توجه به چگونگی ایمان مذهبی آسان مینمود، پس

از این دوره نیز، آنانکه حقوق را از مذهب جدا انگاشتند، چنین می‌پنداشتند که عقل آدمی قواعد حقوق طبیعی همگانی و تغییر ناپذیر را به او تلقین و تحمیل می‌کند، و بنابراین باز هم از راه رجوع بوجدان، معیاری برای تمیز قواعد حقوق در دست بود، ولی در دوران ما که (نه از دین خبری و نه از عقل أثری است) چنین اتفاق نظری وجود ندارد، برای اینکه آزادی سیاسی و مدنی باقی به ماند، باید نظم حقوقی را از مفاهیم مذهبی و أخلاقی جدا کرد تا أشخاص بتوانند در عین حال که از قوانین اطاعت می‌کنند، در وجدان خود آزادانه در بارهٔ آن داوری کنند، و از این نظر تعهدی نداشته باشند».

فضاحت این تئوری بر هیچ صاحب وجدان رو بتکامل انسانی پوشیده نیست.

هـ: فرانک قاضی آمریکائی می‌گوید: «قواعد، خواه بوسیلهٔ دادرسان یا قوانین و عقائد علماء مقرر شده باشد، حقوق نیست، بلکه تنها یکی از منابع متعددی است که قضات هنگام ایجاد حقوق برای دعاوی به آن توجه دارند... بنابراین حقوق عبارت از تصمیماتی است که دربارهٔ دعاوی گرفته می‌شود، نه قواعدی که وضع شده است».(۱)

و: گروهی می‌گویند: «حق عبارت است از هر واقعیتی که مطابق قانون بوده باشد»

ناگفته نماند: در تطابق قانون طبیعی با حق جای تردید نیست، اما تطابق حق با کل قانون قراردادی غیر دینی هرگز قابل قبول برای هیچ صاحب وجدانی نمی‌باشد.

ز: بعضیها گویند: «حقوق همان مجموع قواعدی است که از طرف دولت تضمین شده است که اگر از پشتیبانی دولت محروم باشد، و قدرت عمومی را بدنبال نداشته باشد مفهومی است بی حیات که در نظم واقعی جامعه کمترین نقشی را نخواهد داشت، پس باید حقوق را سیاست زور نامید».

و دیگر آراء و نظرات و تئوریهائی که أرزش آنها در حدّ یک تئوری بی‌پایه بوده و کمترین ارزش علمی ندارد که خداوند متعال در بارهٔ تئوری‌پردازان و خیال‌بافان می‌فرماید: «**مَا لَهُمْ بِذٰلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلاَّ يَخْرُصُونَ**» الزخرف: ۲۰)

تأسّف اینجا است که اینان درحالی دَم از حقوق و طرفدار حقوق و استاد حقوق بودن می‌زنند که هنوز مفهوم و معنی آن را نمیدانند.

۱- نقل از فلسفهٔ حقوق: ج ۱ ص ۲۸۹ تألیف دکتر ناصر کاتوزیان.

پیشرفت و سربلندی برای دینشان قرار داده است، پس حال رعیت نیکو نمی‌گردد مگر بخوش رفتاری فرمانروایان با رعیت بر اساس حق و عدالت، و حال فرمانروایان نیکو نمی‌شود مگر به ایستادگی رعیت در أنجام دستورات فرمانروایان بر أساس عقل و دین.

پس هرگاه رعیت حق فرمانروا، و فرمانروا حق رعیت را أداء نمود (هر دو متقابلاً حقوق یکدیگر را رعایت کرده‌اند) تنها در این صورت، حق در بین آنها أرجمند، و قواعد دینشان محکم و برقرار، و نشانه‌های عدل و درستکاری برپا و سنتها (أحکام حضرت رسول أکرم«ﷺ») در مواضع خود جاری می‌گردد، و بر أثر آن روزگارشان (اعتقاد و اقتصاد، معاد و معاش، و دنیا و آخرتشان آباد و) اصلاح می‌شود، و به پایندگی دولت و سلطنت و استقرار حکومت امید می‌رود، و طمعهای دشمنان از بین می‌رود (أجانب و بیگانگان و استثمارگران را بر آنها تسلّطی نخواهد بود).

و اگر رعیت بر فرمانروای اسلامی غلبه یابد (از دستوراتش سر باز زنند و نافرمانیش نمایند) یا فرمانروا بر رعیت ظلم و ستم روا دارد، در این زمان، اختلاف کلمه بین فرمانروا و رعیت پدید آید (سخن یکجور نگویند و با هم یکدل نباشند، رعیت راه تخلّف، و فرمانروا راه استبداد و خودکامگی و خودخواهی و خودمحوری را در پیش گیرد) و نشانه‌های ظلم و ستم آشکار گردد، و تباهکاریها در دین بسیار شود، و عمل به سنتها (دستورات دینی) رها شود، پس هواهای نفسانی بر آنان حاکم گردد، و أحکام شرعیه در میان آنها اجراء نگردد، و دردهای أفراد و جامعه (دزدیها، حق کشیها، خون ریزی ها، فحشاء و فساد و نا امنی‌ها، وگرانی و گرفتاریها و أمراض گوناگون لاعلاج و مرگ‌های ناگهانی ...) بسیار گردد، و برای أداء نشدن حق بزرگ، و اجرای باطل و نادرست، کسی أندوهگین و نگران نمی‌شود.

پس در چنین زمان خوبان خوار، و بدکاران أرجمند گردند، و واخواهیهای خداوند سبحان نزد بندگان بسبب گناهان بیشمار، بسیار شود، پس در أدای این حقوق متقابل، بر شما باد پند و اندرز دادن و کمک به یکدیگر (سفارش بحق و پذیرش آن: «**تواصوا بالحق**») که (بر أثر آن سعادت و نیکبختی دنیا و آخرت خود و جامعه را بدست آورید، زیرا) کسی بحقیقت طاعت و فرمانبرداری شایستهٔ

۷۱۴- رابطهٔ حقوق با دولت:

عدهٔ زیادی - به اصطلاح - از حقوق دانان، حقوق را پدیده‌ای ناشی از ارادهٔ دولتها میدانند، و در واقع ملتها أبزار، و أفکار و آراء آنها ملعبهٔ دست دولتها و فرمانروایان است، و ما بطور اجمال و گذرا، نظرات چند تن از عمده ترین و مشهورترین آنها را که پیروان فراوان داشته، و مورد حمایت دولتها، و بحث و تدریس در دانشکده ها و دانشگاهها و آکادمیها قرارگرفته اشاره می‌کنیم:

۱- «گروهی از نویسندگان حقوق آلمان نیز در پیرو نظریه های فلسفی و سیاسی کشور خود، تأیید کردند که: حقوق ارادهٔ دولت است، و همهٔ اعتبار خود را از نیروی سیاسی دولت می‌گیرد».

ریشهٔ این عقائد را باید در نوشته های ایرینگ جستجو کرد، زیرا او میگفت: حقوق دارای مبانی اجتماعی است، ولی تا زمانی که ارادهٔ دولت حاکم آن را نپذیرد قاعدهٔ حقوقی بوجود نمی آید، بنابراین وجود هیچ حق فردی را در برابر دولت نمی توان پذیرفت، و امکان هیچگونه تعارضی بین حقوق و دولت نمی رود، این هر دو یکی است، حقوق ارادهٔ دولت است، و دولت نیز زائیدهٔ حقوق».(۱)

و گروهی از طرفداران این نظریه گامی فراتر برداشته‌اند که دولت را مانند انسان، موجودی حقیقی و قابل دیدن پنداشته‌اند، و برای دولت روح و جسم قائل شده‌اند، و حقوق را روح دولت میدانند، بنظر اینان وجدان مردم و سنتهای ملّی سهمی در ایجاد حقوق ندارند، و این قانون (دولت) است که باید تنها منبع حقوق بشمار آید، در واقع همان رابطه‌ای که در نظر پیروان حقوق فردی بین فرد و حقوق فردی وجود داشت، بنظر اینان بین حقوق و دولت وجود دارد، چه اینکه منشأ حقوق ارادهٔ دولت است و هدف آن حفظ حاکمیت و اقتدار دولت».(۲)

و این همان دولت خودکامه: «توتالیتر - totalitaire» است که بنام فاشیسم شهرت یافت که بوسیلهٔ موسولینی هدایت شد، پس از اینکه موسولینی و یارانش در ایتالیا بقدرت رسیدند گروهی از حقوق‌دانان برای آنها برنامه و هدفی تنظیم کردند، و آنرا بصورت مسلکی در آوردند که امروز «فاشیسم» نامیده می‌شود.

۱- ریپرو بولانژه: رسالهٔ حقوق مدنی، شمارهٔ ۳۲ - دوپاکیه: کتاب یاد شده شمارهٔ ۲۴۷ - مارتین و رینو marty et raynand: ج ۱ شمارهٔ ۲۲.

۲- فلسفهٔ حقوق: ج ۱ ص ۱۴۲ تألیف دکتر ناصر کاتوزیان.

گرچه در این مسلک همه چیز جهت تحمیق مردم به «ملّت» و «روح ملی» نسبت داده می‌شود، اما با مفهومی که دولت پیداکرده و همهٔ نیروهای اجتماعی را در استخدام گرفته باید آنرا در زمرهٔ مکتبهای پیرو اتحاد حقوق و دولت شمرد. هدف اصلی فاشیست‌ها این است که توده های ملّی را در واحد دولت منعکس سازند، یگانگی بین مردم و دولت را تبلیغ کنند، و دولت را مظهر آرمانهای ملّی نمایش دهند، و با این تمهید فرد را به عنوان موجودی ناچیز وگاه مزاحم جلوه دهند، چنانچه موسولینی در جملهٔ معروف خود اعلام کرد: «اگر لیبرالیسم بمعنی فرد است، فاشیسم بمعنی دولت است».

دولت فاشیست نمایشگر نظام سیاسی ویژه در هر اجتماع ملّی است، شخصیتی ممتاز وجدا از فرد دارد، و مظهر خارجی ملت بشمار می‌رود.

به موجب مادهٔ اول اساسنامهٔ کار (۱۹۲۷ م) ملت سازمانی است مستقل از فرد و گروههای تشکیل دهندهٔ آن، و این واحد اخلاقی و سیاسی و اقتصادی در دولت فاشیست تحقق می‌یابد، بنابراین:

الف: دولت یا ملت واحد أخلاقی است: بنظر پایه گذاران فاشیسم: دولت وجود معنوی و أخلاقی است که از همهٔ ارزشهای انسانی تألیف شده و خود معیار تمیز این ارزشها قرارگرفته است. همهٔ امور روحانی، مانند فکر و عشق و هنر و امید و علم و کار و آسایش و ... در آن متحد شده و مجموعه ای از هدفهای زندگی را بوجود آورده اند.

ب: دولت یا ملت واحد سیاسی است: آنچه راکه پیروان اصالت فرد و آزادیخواهان دربارهٔ نقش دولت و رابطهٔ آن با ملت گفته اند، فاشیسم مردود میداند.

به گفتهٔ آنها روح ملّیّت و تعاون در زندگی مشترک در دولت ظاهر می‌گردد، ملت در دولت محقق می‌شود، و واحدی بوجود می‌آید که می‌تواند در داخل ارادهٔ خود را بر مردم تحمیل نماید و در خارج بر ضد دشمنان ملت مبارزه کند.

ج: ملت یا دولت واحد اقتصادی است: هر دولت نظام مستقل اقتصادی دارد که از وجدان ملّی سر چشمه گرفته و بهیچ نیروئی وابسته نیست: فاشیسم برنامهٔ مبارزهٔ طبقاتی راکه مارکس در داخل اجتماع مطرح ساخته، در روابط بین المللی پیاده می‌کند، در این مسلک، ملتها به دوگروه سرمایه دار وکارگر تقسیم می‌شوند. ملت زحمتکش یا (پرولتر بزرگ) ایتالیاست که در برابر ملتهای سرمایه دار ایالات متحدهٔ آمریکا و انگلستان و فرانسه قرارگرفته است.

در مسلک فاشیسم، ثروت تنها از این جهت که در آسایش و قدرت دولت بکار می‌رود مطلوب است، وگرنه ثروتی که بطور جمعی و ملّی بدست نیامده، حاصل دسترنج فردی است و تنها برای نیازهای خصوصی او بکار می‌رود، ارزش واقعی ندارد.

بدیهی است دولت با داشتن چنین مفهومی، جامعه در دولت حل می‌شود، و همهٔ مظاهر زندگی اجتماعی، اعم از امور خانوادگی و زندگی اقتصادی و معنوی و مذهبی، داخل در دولت و زیر نفوذ و سلطهٔ آن قرار می‌گیرد، چنین دولتی حتی بر ضمیر اشخاص و افکار افراد حاکم بوده، و جنبهٔ خصوصی همه چیز را از بین میبرد.

چنانکه موسولینی در سخنرانی مورخ (۲۸ اکتبر ۱۹۲۶ م) خود اعلام کرد: «همه چیز باید در دولت بوده، و هیچ چیز در خارج دولت یا بر ضدّ دولت نباشد.»

دولت خود مختار فاشیست هیچ وجود مستقلی را در برابر خود نمی‌شناسد، و هیچ حدّی برای حاکمیت خود نمی بیند، اصل جدائی قوای سه گانه (مقنّنه، قضائیه و مجریه) و آزادیهای فردی را انکار می‌کند، و همهٔ نیروها و صلاحیتها را بخود اختصاص می‌دهد، در این حکومت (توتالیتر) نه تنها هدف حقوق تأمین آزادی و سعادت فرد نیست، بلکه فرد مزاحم و گاه دشمن بشمار می‌رود، پیشروان فاشیسم اعتقاد دارند که غالب مردم در جستجوی راهی هستند که از اجرای قوانین بگریزند، مالیات ندهند، و شیرازهٔ دولت خودکامه را از هم بگسلند، تنها معدودی دلباختهٔ به آن هستند که خود را فدای مصالح دولت می‌کنند، و دیگران یاغیانی هستند که جز به زور چماق (و احیاناً با زر و تزویر) نمی توان آنها را وادار به اطاعت از دولت نمود.

موسولینی تنها راه حفظ اقتدار دولت و وادار ساختن افراد را به اطاعت از قدرت عمومی بکار بردن زور می پنداشت، و بهمین دلیل بود که قوانین فاشیستی که بین سالهای (۱۹۲۴ ـ۱۹۴۳) در ایتالیا تصویب شد، همهٔ آزادیهای سیاسی و مدنی را از بین برد.

در دولت فاشیست مجلس تنها یک وسیلهٔ اجرائی است که می‌تواند ارادهٔ حکومت را بصورت قانون در آورد، و بر افراد تحمیل کند، رئیس دولت در واقع، شخص اول مملکت است که در برابر مجلس مصون از هرگونه مسئولیت است، و در برابر شورای وزیران آزادی کامل دارد: یعنی دیکتاتوری تمام عیار که بنام ملت و دولت سخن می‌گوید، و اجرای فرامینش بر همه واجب است، در دولت خودکامهٔ فاشیست، حزب و سندیکا برای اظهار نظر یا حفظ منافع صنفی نیست،

هدف حزب، کامل ساختن دولت و حفظ اقتدار رئیس حکومت و توجیه خواسته‌های اوست، و سندیکاها نیزکم و بیش همین وظیفه را دارند، از اینرو رئیس حکومت فاشیسم، رهبر و رئیس اینگونه اتحادیه ها نیز هست.

بنابراین حقوق مفهومی جز ارادهٔ دولت ندارد، دولت ادعا می‌کند که با ملت و اجتماع یکی است، و حقوق را ارادهٔ خود میشمارد، و خواسته هایش را محصول وجدان عمومی می‌داند.(۱)

سرانجام همهٔ قدرتها در یک فرد (رهبر) جمع می‌شود، و او به نام ملت سخن می‌گوید و فرمانروائی می‌کند، و اراده‌اش سازندهٔ حقوق است، و فرد در برابر رهبر، موجود ناچیزی است که بحساب نمی‌آید، چنانچه هیتلر خطاب به مردم می‌گفت: «تو هیچ نیستی، ملّت تو همه چیز است» و خود را مظهر ملّت میدانست که در واقع ملت هیچ، و همه چیز او بود، و دولت یک وسیله‌ایست که رهبر را در ادارهٔ امور یاری می‌کند، و در حکومت نقش فرعی و ثانوی دارد، چه اینکه دولت تنها ابزار قدرت‌نمائی رهبر است و خود نظام استواری ندارد، و در واقع همهٔ نیروها در شخص رهبر جمع شده است، و اوست داد رس ملّت، قانون بیان ارادهٔ اوست، سازمانهای اداری باید از او اطاعت کنند، و قوای نظامی و انتظامی زیر نظر مستقیم رهبر قرار دارد، زیرا رهبر مظهر ارادهٔ ملت و ترجمان خواسته‌های اوست.

چنانچه رودلف هس خطاب به هیتلر می‌گفت:

«تو آلمانی هستی، وقتی تو به کاری دست می‌زنی این ملت است که اقدام می‌کند، وقتی تو داوری میکنی این ملت است که دادرسی می‌کند».(۲)

حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ﴿عليه السلام﴾ فرمود: «**وَجَعَلُوهُمْ حُكَّاماً عَلىٰ رِقابِ النّاسِ فَأَكَلُوابِهِمُ الدُّنْيا، وَ إِنَّمَاالنّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَالدُّنْيا إِلاّ مَنْ عَصَمَ اللّهُ**».(۳)

یعنی: این دین به دنیا فروشان با جعل أحادیث، حاکمان زر و زور و تزویر را صاحب اختیارکارها و حاکم بر مال و جان مردم قرار دادند؛ و بوسیلهٔ آنها، دنیا را خوردند و بشهرت و شهوت و شکم و متاع دنیا رسیدند، و مردم همواره با پادشاهان و دنیا همراهند (از اینرو از هیچگونه کار خلاف رضای خداوند متعال و رسولش﴿صلی الله علیه وآله﴾ خود داری نمی‌کنند، مگر آنانکه خداوند سبحان آنها را از شر شیطان و نفس اماره حفظ نماید.)

۱- فلسفهٔ حقوق: ج ۱ ص ۱۳۶ ـ ۱۳۹. ۲-فلسفهٔ حقوق: ج ۱ ص ۱۴۱.
۳- نهج البلاغة: بخش سخنان إمام﴿عليه السلام﴾ رقم ۲۰۱ ص ۶۶۶).

۲ـ مارکس حقوق را نشانهٔ بی عدالتی و وجود اختلاف طبقاتی در جامعه میدانست، و می‌گوید: «در اجتماع منظم نه دولت لازم است و نه قواعد حقوقی، زیرا این دو مفهوم فقط بهانه‌ای است که بوسیلهٔ آن طبقهٔ حاکم بتواند سایر مردم را در فشارگذارد، و ارادهٔ خود را بر آنان تحمیل کند، و اگرگاه از ستمدیده‌ای حمایت می‌شود بخاطر بر هم نخوردن شرایطی است که حاکمیت طبقه‌ای را بردیگران تأمین می‌سازد».(۱)

و استالین درکتاب اصول لنینیسم دربارهٔ وظیفهٔ دولت می‌گوید: «دولت در دست طبقهٔ حکمران ماشینی است که بمنظور از بین بردن مقاومت مخالفان آن طبقه بکار می‌رود».

۳ـ نظریهٔ سوم در رابطهٔ بین حقوق و دولت آنکه: حقوق مجموعه قواعدی است الزام آور و کلّی که بر زندگی اجتماعی انسان حکومت می‌کند و اجرای آن از طرف دولت حمایت و تضمین می‌گردد، زیرا قانون به تنهائی نمی‌تواند زندگی اجتماعی انسان را اداره کند، پس ناچار عرف باید بسراغ دولت برود و حقوقی راکه با وجدان عمومی و نیازهای اجتماعی فراهم آورده، دولت را وادار به اجرای آن کند.

پس مبنای حقوق وجدان عمومی است که بوسیلهٔ دولت حمایت و تضمین می‌شود که اگر دولت از آن حمایت و آن را تضمین نکند جنبهٔ حقوقی ندارد.

۷۱۵- نظرات مختلف در مبانی حقوق:

نظرات بسیار مختلفی در مبانی حقوق بین صاحبان أدیان الهی، و حقوق دانان غیر مذهبی وجود دارد که بیان آنها نیاز به بحثهای طولانی دارد، و ما تنها به پنج نظر از مهمترین نظرات اشارهٔ اجمالی می‌کنیم:

۱ـ گروهی حقوق را ناشی از وجدان عمومی و وقائع اجتماعی میدانند که باید برای تشخیص قواعد حقوقی در پی اثر واقعی سازمانهای حقوقی رفت. که از جملهٔ آنها «اگوست کنت» است که می‌گوید:

«این وجدان عمومی است که بنای اصلی قواعد حقوقی را تشکیل می‌دهد» یعنی بر تجزیه و تحلیل آنچه میگذرد، اصولی که روح و مبنای حقوق است بدست

۱- فلسفهٔ حقوق: ج ۱ ص ۳۲۴.

می‌آید، و همین اصول را بدلیل عمومی بودنشان باید الزام آور دانست، او می‌گوید:
«هر فرد در برابر دیگران تکالیفی بر عهده دارد، ولی هیچکس بمعنای خاص خود حقی دارا نیست، هیچکس حقی جز حق اجرای تکلیف خود ندارد، بنابراین حقوق وابسته به نیروی دولت یا فطرت آدمی نیست، بلکه ساخته شدهٔ اجتماع یا تودهٔ اعضاء آن است، خواه این اجتماع، گروه کوچک، یا دولت، یا اجتماع بین المللی باشد» بنابراین مبنای حقوق وجدان عمومی است.

۲ـ گروهی حقوق را ناشی از ارادهٔ فرد میدانند، که هر فردی بر اساس فطرت برای خود حقی در زندگی فردی و اجتماعی قائل است، آنها درجهٔ رشد و پیشرفت و تکامل جامعه را بسته بمیزان احترامی میدانند که در آن حقوق افراد رعایت گردد، و هیچ فردی بدون حقوق توان ادامهٔ زندگی را ندارد، و هدف نهائی، ایجاد جامعه‌ای است که در آن همهٔ افراد، و حتی حکومت مطیع قانون، و موافق قواعد حقوقی رفتار کنند، و هر فردی حق دارد که اعمال دولت را در تمام ابعادش: چه در امور داخلی و چه در زمینه‌های بین المللی با آن قواعد حقوقی بسنجد، و از کارهای بر خلاف آن انتقاد کند.

آنها برای حمایت از حقوق فردی، وجود دولت را ضروری میدانند، چه اینکه هیچ جامعهٔ منظمی را بدون حکومت نمی‌توان اداره نمود، آنها که بتمام آزادیهای فردی اعتقاد دارند، می‌کوشند که از سهم دولت در روابط اقتصادی بکاهند تا فرمانبر جامعه، به فرماندهٔ آن تبدیل نگردد، و هرچه بیشتر کار مردم را بخود واگذارند، و وجود دولت را جهت حمایت از حقوق و اجرای آن به عنوان امر ضروری و نامطلوب میدانند که هدف حقوق اجرای عدالت است که دولت لازمهٔ آن است، پس مبنای حقوق ارادهٔ هر فرد از افراد جامعه است.

۳ـ گروهی حقوق را ناشی از ارادهٔ دولت میدانند که برای حفظ خود بر مردم تحمیل می‌کند، پس مبنای حقوق ارادهٔ دولت است، خواه حقوق از مجلس مقننه و خواه از شورا و مجمعی ارائه و تحمیل شود، و مظهر دولت هم رهبر است، پس در واقع حقوق ناشی از ارادهٔ یک فرد، و مردم محکوم و مغلوب ارادهٔ رهبرند، و دولت أبزار توجیه خواسته‌ها و قدرت‌نمائی رهبر است، پس مبنای حقوق ارادهٔ یک فرد است که بر کل افراد تحمیل می‌کند.

۴ـ گروهی حقوق را ناشی از آراء محاکم و ارادهٔ دادرسان و تصمیم قضات میدانند، و آنرا مکتب رئالیسم مینامند که نظام حقوقی و اجتماعی آمریکا بر این مکتب بنا شده است، در نظر آنها دادرس قانون گذار است، و حقوق شیوه‌ای است که می‌تواند تصمیم دادگاه را در هر دعوی پیش گوئی کند، پس میتوان آنرا حکومت قضات نامید، اگرچه اکثر آنها از طرف قوهٔ مجریه منصوبند.

ناگفته نماند: حقوق در هیچ یک از نظرات چهارگانه ثبات ندارد، بلکه همواره در حال نوسان و قابل تغییر و تبدیل و نسبت به أفراد و جوامع و دولتها و دادرسانها بسیار متفاوت است.

با براهین عقلیه و أدلهٔ واضحه ثابت و مبرهن است که دو نظام تکوین و تدوین بر اساس واقع بایسته و حقیقت شایسته و ثابت استوار است: «**إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلّٰهِ يَقُصُّ الْحَقَّ وَ هُوَ خَيْرُ الْفاصِلينَ ـ وَ هُوَ الَّذي خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ يَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ**» الانعام: ۵۷ و ۷۳).

و تا کسی با دو منطق عقل و دین بواقع نزدیک و حقیقت را نیابد، و حق را آنگونه که باید درک نکرده و به آن دست نیافته، نمی‌تواند از حقوق آنچنان که شاید سخن گوید، و آنگونه که باید رعایت نماید.

بدون تردید: انسان در مبانی واقعی حقوق تلاش فراوانی کرده است اما چون از مکتب وحی دور بوده است نتوانست مبانی را با منطق عقل و دین که فطرت و وجدان سلیم انسانی آنرا برای همیشه پذیرا باشد ارائه دهد، از اینرو هومز حقوق دان و قاضی مشهور آمریکائی می‌گوید:

«زندگی حقوق هیچگاه منطقی نبوده، این زندگی همیشه تجربی بوده است».

زیرا او نخواسته از راه منطق عقل و دین، حقوق را بدست آورد، لذا برای آن منطق قائل نیست، و هرگز بدون منطق عقل و دین، حقوق منطقی نخواهد بود، و همواره در حال نوسان و تغییر چهره است.

و ژرژ ریپر و بولانژه حقوق دان معروف فرانسوی درکتاب «قاعدهٔ أخلاقی در تعهدات مدنی شمارهٔ ۱۶» می‌گوید: «ما دیگر چنین فکر نمی‌کنیم که طبیعت در همه جا تصویر یکسانی از مفهوم عدالت را به ما می‌دهد، ما هیچگاه جز صورتهائی از حقوق و عدالت را که در حال دگرگونی است در خارج نمی‌بینیم و این درست بخاطر این است که هر یک از ما برای تحقّق آرمان خود می‌کوشد، و به همین منظور در راه منطبق ساختن حقوق با این آرمان مبارزه می‌کند».

این حقوق دان آمریکائی و فرانسوی چون بسیاری از حقوقدانان دیگر هیچ چیز را در نظام آفرینش ثابت نمی‌دانند تا آنرا اصل، و خواسته‌های انسانی را بر آن تطبیق دهند، نه اینکه آرمانها و امیال و هواهای نفسانی انسان را اصل، و نظام آفرینش را بر آن تطبیق دهند، از اینرو هیچگاه نزد آنها حقوق منطقی و ثابت نخواهد بود، زیرا در هر زمان، آرمانها، أمیال، هواها، و خواسته‌های بشر بدون توجه به اصلی ثابت بیش از تعداد نفراتی است که در یک زمان و مکان زندگی می‌کنند، و حتّی بعنوان نمونه نمی‌توان دو نفر را یافت که بدون توجه به یک اصل ثابت، یک خواسته داشته باشند، چنانچه نمی‌توان دو نفر را از نظر فیزیکی و چهره همانند یافت.

۷۱۶- نخستین متخلفان از حقوق و قوانین کیانند؟

بدون تردید! مجموعه‌های حقوق و قوانین کنونی جهان با همهٔ تفاوتها و تمایزات و اختلافاتی که دارند بر اصول خود محوری، خود کامگی، خودخواهی، خودبینی، خودپرستی و سودجوئی طیف خاصّی استوار است، و بجای توجه به هدفهای معنوی و اعتقادی و انسانی، تنها جنبهٔ مادی و اقتصادی و تشریفاتی دارد، از اینرو خود پایه‌گذاران، نخستین متخلفان از حقوق و قوانین بشمار می‌روند، و حقوق و قوانین را ابزار توجیه کارها و جنایات خود قرار می‌دهند که در این صورت ایمان بحق، جای خود را بسود جوئی و مصلحت اندیشی داده، و همهٔ پلیدیها را میتوان حق جلوه داد، در حالی که حقیقت را با معیار مصلحت سنجیدن بمنزلهٔ انکار آن است.

اگر وجود خداوند متعال حق است، باید بلطف و خشمش ایمان داشت، نه اینکه اعتقاد به او را در استخدام گرفت، هرگاه ظلم ناپسند باشد، هیچ مصلحتی نباید آنرا مباح سازد، و این از خود بیگانگی و سود جوئی بجائی رسیده است که مصلحت خود را حق و قانون، و همه چیز را تابع آن می‌سازد، در حالی که خود آشنایان، مصلحت را با معیار حقیقت می‌سنجند، یعنی در پی درک و بدست آوردن حق، و از آن راه بسوی هدف عالی و کمال انسانی می‌رسند.

تنها علت نشر افکار از خود بیگانگان آن است که: دولت را محور حق و حقوق و حقیقت میدانند، و طبعاً دولتها از چنین افکاری حمایت می‌کنند مثلاً هِگِل

که منشأ فکر اتحاد حقوق و دولت از اوست، و حقوق دانان عمومی آلمانی مانند لاباند، و ژلینک، و گیر که، با الهام گرفتن از عقائد هِگِل، اعلام کردند که: «مبنای حقوق ارادۀ دولت حاکم است».(۱)

و هگل در باب دولت و حقوق و اخلاق می‌گوید: «در برابر حکومت هیچ حق فردی وجود ندارد» و می‌گوید: «جامعه آن چنان که هست، خود غایت مطلوب و هدف نهائی فرد است، و آنچه در آن روی می‌دهد معقول است».

این همان تطبیق واقع بر آرمانها، هواها، و أمیال نفسانی طیف خاص است، و هگل بدنبال جامعۀ مطلوب و حق نیست، بلکه او میخواهد وضع موجود را توجیه کند، و بدین وسیله تفاوت بین آنچه هست و آنچه باید باشد را از بین ببرد، و ارادۀ دولت را عین حقیقت و عدالت می‌پندارد، قطعاً همۀ حکومتهای جهان از چنین فکری حمایت و ترویج می‌کنند.

تأسف بارتر آنکه در کشورهای اسلامی عموماً و کشور ایران خصوصاً، حقوق دانان و دانشجویان در دانشکدۀها و دانشگاههای حقوق، افکار بیگانه از خویشتن را محور تعالیم حقوقی خود قرار داده‌اند که نه تنها خود را به هیچ، حساب نیاورده و انسان نشمارده‌اند بلکه گویا خدائی در نظام آفرینش وجود ندارد و از هیچ پیغمبر و امام معصومی از حق و حقوق سختی بمیان نیامده است، و آنچنان به چند اسم خارجی و اصطلاحات بی محتوا، خود را باخته‌اند که گویا تمام حقوق در دانستن همین چند اسم و اصطلاح خلاصه می‌شود، و بیگانه زدگی آنها را از تفکر در خویشتن خویش باز داشته و از بیگانه، بیگانه شده‌اند.

براستی قواعد در دین مبین اسلام بوسعت وجودی انسان از فرش تا عرش است که أکثر فقهآء و اصولیّون آنرا با حکم و ملک خلط کرده‌اند و حقوقدانان متجدد دنیا آنرا در چهار دیوارۀ دانشکده‌ها محصور ساختند.

چه شیرین گفت شیخ سعدی:

عـــام نـــادان پـــریشان روزگـــار بـــــه ز دانشــــمند نــــاپرهیزگار
کـــان بـــنا بـــینائی از راه اوفـــتاد وین دو چشمش بود و در چاه اوفـتاد
بقول دشمن پیمان دوستی بشکستی ببین که از که بریدی و با کـه پـیوستی

۱- فلسفۀ حقوق: ج ۱ ص ۱۲۳.

درس یکصد و چهل:

۷۱۷- مبانی حقوق از دیدگاه صاحبان ادیان و وجدان:

تنها حق محض که ذات واجب الوجود و جهان‌آفرین است، می‌تواند حق مخلوقش را تعیین و عطاء کند.

تمام صاحبان ادیان و پیشوایان راستین در تمام زمانها و مکانها، حقوق را ناشی از ارادهٔ آفریدگار جهان و فرامین الهی میدانند که بر دو نظام تکوین (طبیعت) و تدوین (شریعت) حاکم است، که انسان را با عقل سلیم و دین مبین برای درک حقیقت، و بدست آوردن حقوق هدایت فرموده است، و انسان می‌تواند با اراده و اختیار خویش با آن دو نیروی درونی و بیرونی بتمام ابعاد حق راه یابد.

حضرت مولی‌الموحّدین إمام‌المتّقین أمیرالمؤمنین عليّ‌بن‌أبیطالب«عليه السلام» فرمود:

«فَإِنَّ اللّٰهَ قَدْ أَوْضَحَ لَكُمْ سَبيلَ الْحَقِّ وَ أَنٰارَ طُرُقَهُ، فَشِقْوَةٌ لاٰزِمَةٌ أَوْ سَعٰادَةٌ دٰائِمَةٌ».(۱)

یعنی: پس براستی خداوند متعال راه حق را با عقل و دین برای شما آشکار نمود، و راههای گوناگون درک و بدست آوردن تمام ابعاد حق را با دو منطق عقل و دین روشن ساخت، پس این شمائید که میتوانید با پیروی از امیال نفسانی از مسیر حق خارج شوید که شقاوت و انحطاط همیشگی شما را در پی خواهد داشت، و یا با پیروی از عقل و دین در مسیر حق گام نهید و درک حق نموده بسعادت و کمال دائمی انسانی نائل آئید.

حقوق در ادیان الهی و صاحبان وجدان، خواه بین خالق و مخلوق باشد و خواه فردی و اجتماعی با تمام أبعادش ثبات طبیعی و بایستگی و شایستگی ذاتی دارد، و دارای أثر مثبت و مفید در تمام أبعاد زندگی انسان و حرکت بسوی هدف عالی می‌باشد، و الاّ حقوق انسانی بشمار نمیرود، و با پیشرفت علم و تکنیک و اختراع و اکتشاف و مرور زمان نمی‌توان آنرا تغییر داد، و هرچه زمان بر حقوق إلهی بگذرد، حقیقت آن روشن‌تر می‌گردد، و انقلابات سیاسی و اجتماعی نمی‌تواند در حقوق الهی انقلابی را پدید آورد، و آنرا دگرگون سازد، مثلاً

۱- نهج‌البلاغه: خطبهٔ ۱۵۶ ص ۴۹۴).

خداوندمتعال نمی‌رسد اگرچه برای بدست آوردن رضاء و خشنودی او حریص بوده، کوشش بسیار در عمل و بندگی داشته باشد(پس نباید شخص گمان کند در پند و اندرز دادن به دیگری و یاری نمودن حق، و حقگویی و حق پذیری، آنچه شایستهٔ خداوند متعال است را بجای آورده است).

بنده همان به که ز تقصیر خویش عــذر بــدرگاه خــدای آورد
ورنـه سـزاوار خـداونـدیش کس نـتوانـد کـه بـجای آورد

و لکن از جملهٔ حقوق واجبهٔ خداوند سبحان بر بندگان، نصیحت کردن و اندرز دادن و کمک و یاری بیکدیگر و حق‌گوئی و حق‌جوئی و حق‌پذیری است برای اجرای حق بین خودشان بقدرکوشش و توانائی: «**و تواصوا بالحق**».

۷۰۵- رعایت حقوق متقابل در چه صورتی امکان پذیر است؟

بدون تردید! رعایت حقوق متقابل بین فرمانروایان و مردم در صورتی امکان پذیر است که فرمانروایان پیشگام در رعایت آن باشند، چه اینکه مردم در صورتی حقوق را رعایت می‌کنند که فرمانروایان حقوق ملت را رعایت نمایند، و این با توجّه کامل و رعایت ده امرکلی امکان پذیر است:

الف: فرمانروایان باید از یکسو عالم و آگاه به أنواع حقوق خالق و مخلوق، حقوق طبیعت و شریعت و حقوق فردی و اجتماعی باشند، و از سوی دیگرگوش به پند و اندرز ناصحان دهند و عمل کنند تا در دام غرورگرفتار و درگرداب خودکامگی فرو نروند و با قدرت چند روزه خود راگم نکنند، و از چاپلوسان چند چهره و فرصت طلبان دوری جویند.

ب: همآنند مستضعفان زندگی کنند و به آنها اعتبار و شخصیت دهند، و همانند أشیاء بی‌روح با آنها رفتار ننمایند، تا با عمل خویش تهیدستان را دلگرم و گردنکشان را از بیدادگریها باز دارند.

ج: مردم را همانند خود فردی از أفراد جامعهٔ إنسانی بدانند نه أشیاء و چیزها... تا همه احساس شخصیت کنند.

د: بین ملت با عدل و انصاف رفتارکنند، تا توجه مردم را بخود جلب کرده بخود امیدوار سازند.

اگر زن حق نفقه از شوهر می طلبد، مرد نیز حق تمکین را از زن جویاست و این دو هیچگاه با حفظ موضوع زناشوئی قابل تغییر نیست.

حقوقی که از مبدأ وحی و ارادهٔ ربوبی سرچشمه گرفته، و از زبان عقل و منطق دین جریان یافته؛ تکالیف و هدفهای انسان را معیّن می‌سازد که تخلّف از آن موجب احساس شرمساری از درون انسان می‌گردد، اگرچه بظاهر بقبول آن تن در ندهد، و هیچ قانون، حکم، تکلیف و حقی که با فکر بشر وضع و تحمیل می‌گردد أصالت و ثبات ذاتی ندارد، و برای هیچ انسان باوجدان قابل قبول و دل‌نشین نیست، گر چه بظاهر بقبول آن تن دهد، بلکه از نخست در وضع آن تردید، و از اجرای آن می‌گریزد، و در وجدان خود از تخلّف آن احساس شرمساری نمی‌کند.

۷۱۸- تقلید کورکورانه در پیدایش حقوق:

و پیروی بعضی از حقوقدانان متجدد از گفته‌ها و نظرات بی اساس بیگانگان که: «اندیشهٔ حقوق فطری نخست توسط فلاسفه و اندیشمندان بیان گردید»[۱] یک اشتباه و خطأ محض است، چه اینکه حقوق فطری همراه با پیدایش انسان و همزاد اوست که با زبان دو حجّت درونی: «عقل» و بیرونی «دین» بیان گردیده است، و کمترین زمان ممکن، فاصله‌ای بین حق و انسان نشده است، و آدم و حواء از هنگام پیدایش خود احساس کردند که در نظام آفرینش حقی مبتنی بر عقل سلیم و موافق با طبیعت در همه جا نافذ و ثابت و جاویدان شایسته و بایسته وجود دارد که باید بفرامین آن گردن نهاد.

حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ«علیه السلام» می فرماید:

«فَاللّٰهَ اللّٰهَ أَيُّهَا النَّاسُ فِيمَا اسْتَحْفَظَكُمْ مِنْ كِتَابِهِ وَ اسْتَوْدَعَكُمْ مِنْ حُقُوقِهِ، فَإِنَّ اللّٰهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثاً وَ لَمْ يَتْرُكْكُمْ سُدًى وَ لَمْ يَدَعْكُمْ فِي جَهَالَةٍ وَ لَا عَمىً».[۲]

این قانون منبعث از ارادهٔ الهی است که هرگز لغو نمی‌گردد، چه اینکه هدف حقوق ایجاد نظم و استقرار عدالت است که همزاد انسان است، و هیچ انسانی مجاز از تخلّف از آن نیست و هیچگاه تغییر نمیابد، و هر کس از آن اطاعت نکند از خویشتن خویش گریخته و بانسانیت خیانت کرده و فطرت خود را نادیده گرفته است، و نخستین پرچمدار و رهبر حقوق فردی و اجتماعی بر اساس عقل و دین خود آدم«علیه السلام» بوده است که به رهبری حضرت محمد«صلی الله علیه و آله» با بیان تمام ابعاد آن کامل گشته و پایان یافت.

۱- بایسته های حقوق اساسی: ص ۱۴۱). ۲- نهج البلاغة: خطبة ۸۵ ص ۲۰۵).

حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ«عليه السلام» فرمود:

«وَ لَمْ يُخْلِ سُبْحانَهُ خَلْقَهُ مِنْ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ أَوْ كِتابٍ مُنْزَلٍ، أَوْ حُجَّةٍ لازِمَةٍ أَوْ مَحَجَّةٍ قائِمَةٍ، رُسُلٌ لا تُقَصِّرُ بِهِمْ قِلَّةُ عَدَدِهِمْ وَ لا كَثْرَةُ الْمُكَذِّبينَ لَهُمْ: مِنْ سابِقٍ سُمِّيَ لَهُ مَنْ بَعْدَهُ أَوْ غابِرٍ عَرَّفَهُ مَنْ قَبْلَهُ، عَلَى ذٰلِكَ نُسِلَتِ الْقُرُونُ وَ مَضَتِ الدُّهُورُ، وَ سَلَفَتِ الْآباءُ وَ خَلَفَتِ الْأَبْناءُ إِلى أَنْ بَعَثَ اللّٰهُ سُبْحانَهُ مُحَمَّداً رَسُولَ اللّٰهِ«صلی الله علیه و آله» لِإِنْجازِ عِدَتِهِ وَ تَمامِ نُبُوَّتِهِ، مَأْخُوذاً عَلَى النَّبِيِّينَ ميثاقُهُ، مَشْهُورَةً سِماتُهُ كَريماً ميلادُهُ...».(۱)

و فرمود«عليه السلام»:

«وَ أَنْزَلَ عَلَيْكُمُ الْكِتابَ تِبْياناً لِكُلِّ شَيْءٍ، وَعَمَّرَ فيكُمْ نَبِيَّهُ أَزْماناً، حَتّٰى أَكْمَلَ لَهُ وَ لَكُمْ فيما أَنْزَلَ مِن كِتابِهِ دينَهُ الَّذي رَضِيَ لِنَفْسِهِ، وَ أَنْهىٰ إِلَيْكُمْ عَلىٰ لِسانِهِ مَحابَّهُ مِنَ الأَعْمالِ وَ مَكارِهَهُ، وَ نَواهِيَهُ وَ أَوامِرَهُ فَأَلْقىٰ إِلَيْكُمُ الْمَعْذِرَةَ وَاتَّخَذَ عَلَيْكُمُ الْحُجَّةَ...».(۲)

و فرمود: «وَ إِنَّ هٰذَا الْقُرْآنَ ظاهِرُهُ أَنيقٌ وَ باطِنُهُ عَميقٌ، لا تَفْنىٰ عَجائِبُهُ وَ لا تَنْقَضي غَرائِبُهُ، وَ لا تُكْشَفُ الظُّلُماتُ إِلاّ بِهِ».(۳)

در دین مبین اسلام، و تمام أدیان الهی، حکومت ها باید در خدمت دیانت، و مجری و حافظ حقوق ملتها باشند نه مبنا و پدید آورندهٔ حقوق که هرچه بخواهند وضع کنند، و یا انجام دهند، بلکه در صورت تجاوز بحقوق فردی و اجتماعی باید مؤاخذه گردند، چه اینکه حکومت یک مسئولیت است نه مقام و از اینرو باید تابع حقوق باشد نه مبنای آن.

حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ«عليه السلام» فرمود:

«وَ لِكُلٍّ عَلَى الْوالِي حَقٌّ بِقَدَرِ ما يُصْلِحُهُ، وَ لَيْسَ يَخْرُجُ الْوالِي مِنْ حَقيقَةِ ما أَلْزَمَهُ اللّٰهُ مِنْ ذٰلِكَ إِلاّ بِالْاِهْتِمامِ وَ الْاِسْتِعانَةِ بِاللّٰهِ، وَ تَوْطينِ نَفْسِهِ عَلىٰ لُزُومِ الْحَقِّ، وَ الصَّبْرِ عَلَيْهِ فيما خَفَّ عَلَيْهِ أَوْ ثَقُلَ».(۴)

یعنی: و برای هر فردی از افراد یک مملکت بر فرمانروا حقی است، به اندازه‌ای که کار آنرا به صلاح آورد، و حکمران ازعهدهٔ آنچه خداوند متعال بر او لازم گردانیده بر نمی‌آید مگر به سعی و کوشش و یاری خواستن از خداوند متعال، و آماده نمودن خود را بر بکار بستن حق، و شکیبائی بر آن، درکار آسان یاگران و دشوار.

۱- نهج‌البلاغة: خطبه أول ص ۳۳). ۲- نهج‌البلاغة: خطبه: ۸۵ ص ۲۰۶).

۳- نهج البلاغة: بخش سخنان إمام«عليه السلام» شماره ۱۸ ص ۷۵).

۴- نهج البلاغة: بخش نامه‌های إمام «عليه السلام» رقم ۵۳ ص ۱۰۰۳)

و حضرت رسول اکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود:
«شَرُّ الْبِقٰاعِ، دُورُ الْأُمَرٰاءِ الَّذینَ لاٰ یَقْضُونَ بِالْحَقِّ».

یعنی: بدترین نقطهٔ زمین، خانه‌های فرمانروایانی است که بین مردم بحق حکم و فرمانروائی نمی‌کنند.

۷۱۹- تنها راه حق شناسی خودشناسی است:

حق شناسی از خودشناسی آغاز می‌گردد: «**مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ**» زیرا تنها از راه خودشناسی میتوان حقائق و حقوق و اسرار حیات انسانی را دریافت.

مثنوی گوید:

فهم گرد آرید و جان را دل دهید — بعد از آن از شوق پا در ره نهید

خود شناسی و ایمان و اعتقاد تنها راه تشخیص حقوق و نیروی حفظ آن می‌باشد که در انسان مسئولیت وجدانی در حفظ حقوق فردی و اجتماعی پدید می‌آورد، چه اینکه خودشناسی و ایمان، انسان را وامی‌دارد که در آنچه باید باشد فکر کند، نه آنچه که هست، زیرا انسان خودشناس و با ایمان بر واقع و حقیقت میاندیشد که حاکم بر آن آفریدگار جهان است نه نیروی سیاسی دولت، دولت بر آنچه که هست فرمان می‌دهد، اجبار می‌کند، به زندان میافکند، اما قانع نمی‌کند، و شوق بوجود نمی‌آورد، و مسئولیت وجدانی پدید نمی‌آورد، بلکه نفرت بر می‌انگیزد.

اما آفریدگار جهان بر آنچه باید باشد فرمان می‌دهد، قانع می‌کند، شوق بوجود می‌آورد، و مسئولیت وجدانی پدید می‌آورد، از اینرو انسان خودشناس و مؤمن راستین بحق هرگز دست از حق بر نمی‌دارد، و زیربار هست نمی‌رود، هیچگاه از غیر خدا نمی‌هراسد، و هیچ تزویر و ریا و زور و زر در او نقشی ندارد، و وعده‌ها و وعیدها کمترین اثری در او نمی‌بخشد، در حالی که بیگانه از خویشتن خویش، و غیر مؤمن، زیر بار هست می‌رود، همواره خائف، بوده (الخائن خائف) و در وحشت بسر میبرد، و باکمترین تهدید، همه چیز را فدا می‌کند، زبانش از بیان حق ناتوان و از قلّت عدد می هراسد، و در نهایت حق را با باطل خلط، و با حق می‌ستیزد، آنگاه منحط و هلاک می‌گردد.

حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ﴿علیه السلام﴾ فرمود:
«لاٰ یَمْنَعُ الضَّیْمَ الذَّلیلُ، وَ لاٰیُدْرَکُ الْحَقُّ إِلاّٰ بِالْجِدِّ».[1]

۱- نهج البلاغة: خطبة ۲۹ ص ۱۰۳.

یعنی: انسان ترسو و ذلیل در مقابل باطل، نمی‌تواند از ظلم و ستمی که بر او وارد می‌شود، مانع گردد، و حق بدست نمی‌آید مگر با تلاش و مقاومت در مقابل باطل.

و فرمود«علیه السلام»:

«إِنَّ الْحَقَّ ثَقيلٌ مَرِيءٌ، وَ إِنَّ الْباطِلَ خَفيفٌ وَ بِيٌّ».(۱)

یعنی: براستی حق گران و سنگین است (که جز أهل حق، کسی نمی‌تواند آنرا درک کرده و بدست آورده و حمل نموده و عمل نماید) و بتحقیق باطل، سبک و آسان است (که اهلش به آسانی در آن فرو می‌رود و چون اسب افسارگسیخته به هرسو می‌دود).

۷۲۰- بیان حق از زبان أهل حق در هر حال:

آیات قرآن کریم و روایات صحیحهٔ وارده از اهل بیت وحی صلوات‌اللّه علیهم أجمعین در این موضوع بقدری زیاد است که عُشر آن در بیان اجمالی ما نگنجد، بنابراین بذکر یک آیهٔ کریمه، و چند روایت تبرّک میجوئیم:

خداوند متعال می‌فرماید:

«يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا كُونُوا قَوّامينَ بِالْقِسْطِ شُهَداءَ لِلّٰهِ وَ لَوْ عَلىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبينَ» النساء: ۱۳۵).

یعنی: ای مؤمنان نگهدار و حامی حقوق باشید، و برای خداوند متعال (موافق حق و مطابق با واقع) گواهی دهید، هرچند بظاهر بر ضرر شما تمام شود، و یا بر ضرر پدر و مادر و خویشان شما باشد.

و حضرت رسول اکرم«صلی الله علیه و آله» فرمود: **«قُولُوا الْحَقَّ وَ لَوْ عَلىٰ أَنْفُسِكُمْ»** حق را بیان کنید، گرچه بظاهر بر ضرر شما باشد.

و حضرت مولی‌الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ«علیه السلام»فرمود:

«اِتَّقُوا ظُنُونَ الْمُؤْمِنينَ، فَإِنَّ اللّٰهَ جَعَلَ الْحَقَّ عَلىٰ أَلْسِنَتِهِمْ».(۲)

یعنی: أی مردم! از گمانهای مؤمنان بپرهیزید (بـه آن اهـمیّت دهـید) زیـرا خداوند متعال حق را بر زبانهای آنها قرار داده است که هر چیز گویند، جز حق نگویند چه اینکه آنها جز حق نمی‌اندیشند.

۱- نهج‌البلاغة: بخش حکمتهای امام«علیه السلام»: رقم ۳۶۸ ص ۱۲۶۵).

۲- نهج البلاغة: بخش حکمتهای إمام «علیه السلام» رقم ۳۰۱ ص ۱۲۳۳).

و درکتاب وصیّتی که از طرف خداوند متعال بر حضرت رسول أکرم﴿صلى الله عليه وآله﴾ نازل شده آمده است:

«وَ قُمْ بِحَقِّ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ قُلِ الْحَقَّ فِي الْخَوْفِ وَ الْأَمْنِ، وَ لاٰ تَخَافَنَّ إِلاَّ اللّٰهَ فَإِنَّهُ لاٰ سَبيلَ لأَحَدٍ عَلَيْكَ».(١)

یعنی: و به بیان حق خداوند عز و جل بربندگان قیام کن، و حق را چه در حال خوف و وحشت، و چه در حال امن و أمان بازگو نما، و از غیر خداوند متعال نهراس، زیرا برای هیچ کس راه غلبه بر تو در بیان حق نیست (بیان کنندۀ حق، هرگز مغلوب أهل باطل نمی‌شود).

و حضرت أمیرمؤمنان عليّ﴿عليه السلام﴾ فرمود:

«وَ إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ لاٰ يُقَرِّبٰانِ مِنْ أَجَلٍ، وَ لاٰ يَنْقُصٰانِ مِنْ رِزْقٍ وَ أَفْضَلُ مِنْ ذٰلِكَ كُلِّهِ كَلِمَةُ عَدْلٍ عِنْدَ إِمٰامٍ جٰائِرٍ».(٢)

یعنی: و براستی امر به معروف و نهی از منکر اجل انسان را نزدیک نمی‌کند، و روزی انسان راکم نمی‌گرداند (پس نباید از ترس جان، یا از بیم کم شدن روزی بر اثر خشم مردم، یا فرمانروایان ستمگر دست از امر به معروف و نهی از منکر و بیان حقائق و إحقاق حق برداشت) و برتر و نیکوتر از امر به معروف و نهی از منکر، سخن حق، نزد رهبر ستمگر است (که سخن حق او را از ظلم و ستم بازداشته، و یا بخیر و نیکی وادارد و یا حجت را بر او تمام کند).

٧٢١- بیان حق در هر حال:

و حضرت مولی‌الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ﴿عليه السلام﴾ در آخرین وصیتش به حسنین﴿عليهما السلام﴾ فرمود:

«وَ قُولاٰ بِالْحَقِّ وَ اعْمَلاٰ لِلْأَجْرِ، وَ كُونٰا لِلظّٰالِمِ خَصْماً وَ لِلْمَظْلُومِ عَوْناً».(٣)

و حضرت أمیرمؤمنان عليّ﴿عليه السلام﴾ فرمود:

«فَعَلَيْكُمْ بِالتَّنٰاصُحِ فِي ذٰلِكَ وَ حُسْنِ التَّعٰاوُنِ عَلَيْهِ، فَلَيْسَ أَحَدٌ وَ إِنِ اشْتَدَّ عَلىٰ رِضَا اللّٰهِ حِرْصُهُ، وَ طٰالَ فِي الْعَمَلِ اجْتِهٰادُهُ، بِبٰالِغٍ حَقيقَةَ مٰا اللّٰهُ أَهْلُهُ مِنَ الطّٰاعَةِ لَهُ، وَ

١-کلمة الله ص ١٢٣)

٢- نهج‌البلاغة: بخش حکمتهای إمام ﴿عليه السلام﴾ رقم:٣۶۶ ص ١٢۶٣).

٣- نهج‌البلاغة: بخش وصایاو نامه‌های امام﴿عليه السلام﴾: رقم ۴٧ ص ٩٧٧).

لٰكِنْ مِنْ واجِبِ حُقُوقِ اللّٰهِ عَلَى الْعِبادِ النَّصيحَةُ بِمَبْلَغِ جُهْدِهِمْ، وَ التَّعاوُنُ عَلىٰ إِقامَةِ الْحَقِّ بَيْنَهُمْ، وَ لَيْسَ امْرُؤٌ وَ إِنْ عَظُمَتْ فِي الْحَقِّ مَنْزِلَتُهُ، وَ تَقَدَّمَتْ فِي الدّينِ فَضيلَتُهُ بِفَوقِ أَنْ يُعانَ عَلىٰ ما حَمَّلَهُ اللّٰهُ مِنَ حَقِّهِ، وَ لا امْرُؤٌ وَ إِنْ صَغَّرَتْهُ النُّفُوسُ وَ اقْتَحَمَتْهُ الْعُيُونَ بِدُونِ أَنْ يُعينَ عَلىٰ ذٰلِكَ أَوْ يُعانَ عَلَيْهِ»[(۱)]

یعنی: پس ای مؤمنان بر شما باد اندرز دادن و کمک به یکدیگر در ادای حق، زیرا هیچ کس توان انجام حقیقت طاعت و فرمانبری شایستهٔ خداوند متعال را ندارد، اگرچه در بدست آوردن رضاء و خشنودی الهی حریص بوده و کوشش فراوان در عمل و بندگی داشته باشد (پس نباید کسی گمان برد که با اندرز دادن به دیگری و یاری نمودن حق، آنچه شایستهٔ خداوندی است بجا آورده) و لکن از جملهٔ حقوق واجبهٔ خداوند سبحان بر بندگان اندرز دادن و کمک و یاری به یکدیگر، است برای اجرای حق بین خودشان، بقدر کوشش و توانائی («و تواصو بالحق» حق‌بینی، حق‌جوئی، حق گوئی و حق پذیری).

و هیچ‌کس بی‌نیاز از کمک شدن به آنچه خداوند متعال از حق خود کمک به او را واجب کرده نیست، هرچند مقام و مرتبهٔ او بزرگ، و در دین برتری داشته باشد (پس همه در راه حق به یاری دیگران نیازمندند) و نیست مردی که باید دیگری را برای ادای حق یاری کند یا او را یاری نمایند، هرچند مردم او را خُرد شمرده در دیده کوچک آید (پس گمان نرود که برای ادای حق نباید از مردم بی قدرت یاری طلبید یا آنها را نباید کمک نمود، زیرا زندگی اجتماعی نیاز به کمک افراد از خُرد و بزرگ و توانا و ناتوان دارد).

و حضرت أمیرمؤمنان عليّ ﴿؏﴾ فرمود:

«رَحِمَ اللّٰهُ امْرَءاً رَآى حَقّاً فَأَعانَ عَلَيْهِ، أَوْ رَآىٰ جَوْراً فَرَدَّهُ وَ كانَ عَوْناً بِالْحَقِّ عَلىٰ صاحِبِهِ».[(۲)]

یعنی: خداوند متعال بیامرزد مردی را که چون حقی را دیده به آن کمک نماید (در جهت احقاق حق گام بر دارد) یا ظلم و ستمی را دید از آن جلوگیری کند، و به زیان ستمگر، و یاور ستمدیده باشد.

۱- (نهج البلاغة: خطبة ۲۰۷ ص ۶۸۴).

۲- نهج‌البلاغة: بخش سخنان امام ﴿؏﴾ رقم ۱۹۶ ص ۶۵۷).

حضرت أمیرمؤمنان عليّ«علیه السلام» دربارهٔ مؤمنان راستین و نشانه‌های آنان می‌فرماید:
«يَعْتَرِفُ بِالْحَقِّ قَبْلَ أَنْ يُشهَدَ عَلَيْهِ ـ وَ لاٰ يَدْخُلُ فِي الْبٰاطِلِ وَ لاٰ يَخْرُجُ مِنَ الْحَقِّ».(۱)

یعنی: از علائم مؤمنان راستین آن است که: مؤمن اقرار و اعتراف می‌کند بحق، پیش از آنکه بر او گواه آرند (اگر کسی بر او حقی داشته باشد بحقش اعتراف می‌کند، چه اینکه انکار حق یا اخفای آن منافات با ایمان و تقوی دارد) ـ در راه باطل و نادرست گام نمی‌نهد، و از جادّهٔ حق بیرون نمی‌رود.

و حضرت أمیرمؤمنان عليّ«علیه السلام» می‌فرماید:
«أَيُّهَا النَّاسُ، لَوْ لَمْ تَتَخاذَلُوا عَنْ نَصْرِ الْحَقِّ، وَ لَمْ تَهِنُوا عَنْ تَوْهِينِ الْباطِلِ، لَمْ يَطْمَعْ فِيكُمْ مَنْ لَيْسَ مِثْلَكُم، وَلَمْ يَقْوَ مَنْ قَوِيَ عَلَيْكُمْ، لٰكِنَّكُمْ تِهْتُمْ مَتٰاهَ بَنِي إِسْرٰائِيلَ، وَلَعَمْرِي، لَيُضَعَّفَنَّ لَكُمُ التِّيهُ مِنْ بَعْدِي أَضْعٰافاً بِمٰا خَلَّفْتُمُ الْحَقَّ وَرٰاءَ ظُهُورِكُمْ، وَقَطَعْتُمُ الْأَدْنىٰ، وَوَصَلْتُمُ الْأَبْعَدَ!! واعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِنِ اتَّبَعْتُمُ الدّٰاعِيَ لَكُمْ، سَلَكَ بِكُمْ مِنْهٰاجَ الرَّسُولِ، وَكُفِيتُمْ مؤُونَةَ الاِعْتِسٰافِ، وَنَبَذْتُمُ الثِّقْلَ الْفٰادِحَ عَنِ الْأَعْنٰاقِ».(۲)

یعنی: ای مردم! اگر شما از یاری کردن حق (امام جانشین بحق رسول‌الله«صلی الله علیه و آله») یکدیگر را باز نمی‌داشتید (کمک میکردید) و از پست گردانیدن باطل (غاصبان خلافت و معاویه) سستی نمی‌نمودید، کسی که (در ایمان و عمل) مانند شما نیست، در (حقوق) شما طمع نمی‌کرد، و قوّت نمی‌گرفت کسی که هم اکنون بر شما تسلّط یافته، و لکن شما (بر اثر نافرمانی از حق) سرگردان شده (در گرداب ضلالت گرفتار و منحط شدید) همانند سرگردانی بنی اسرائیل (که بر اثر نافرمانی از فرامین موسی«علیه السلام» چهل سال سرگردان و منحط شدند، و در آن بیابان راه بجائی نبردند).

و بجان خودم سوگند که پس از من سرگردانی شما چندین برابر (سرگردانی بنی اسرائیل) افزوده می‌گردد (زیرا سرگردانی آنها چهل سال بود و سرگردانی شما و نسلتان تا زمان ظهور صاحب‌الزّمان«علیه السلام» بطول میانجامد) چه اینکه شما حق را پشت سر انداخته و نزدیکترین شخص (به حضرت رسول خدا«صلی الله علیه و آله») را از خود دور کردید، و با دورتر (به آن حضرت«صلی الله علیه و آله») پیوند نمودید، (از جانشین بحق رسول خدا«صلی الله علیه و آله») پیروی نکرده، بدنبال غاصبین خلافت و معاویه رفتید، که جز شهوت و شهرت و شکم هدفی نداشتند).

۱- نهج‌البلاغة: خطبة ۱۸۴ ص ۶۱۷). ۲- نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۶۵ ص ۵۴۲).

و بدانید! اگر شما از جانشین بحق رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ پیروی میکردید، و در حقش یاری می‌کردید، شما را به راه رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ (که راه سعادت و کمال انسانی است میبرد، و از رنج بیراهه رفتن و انحطاط آسوده می‌گشتید، و بارگران سخت ضلالت و انحطاط را ازگردنها دور میانداختید).

و حضرت أمیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ در نامه‌ای که به اسود بن قُطْبَه سردار سپاه حُلْوان (شهریست در عراق) نوشته فرموده است:

«وَ أَنَّهُ لَنْ يُغْنِيَكَ عَنِ الْحَقِّ شَيْءٌ أَبَداً، وَ مِنَ الْحَقِّ عَلَيْكَ حِفْظُ نَفْسِكَ، وَ الْإِحْتِسَابُ عَلَى الرَّعِيَّةِ بِجُهْدِكَ، فَإِنَّ الَّذِي يَصِلُ إِلَيْهِ مِنْ ذٰلِكَ أَفْضَلُ مِنَ الَّذِي يَصِلُ بِهِ، وَالسَّلاٰمُ».(۱)

یعنی: و بدان هرگز تو را چیزی از حق بی‌نیاز نمیگرداند (پس هیچگاه گرد باطل نگرد) و از جملهٔ حق بر تو نگاهداری نفس خویش است (از هوا و هوس و نافرمانی) وکوشش درکار رعیت و اصلاح امور آنها، زیرا سود و پاداشی که از این راه از خداوند متعال به تو می‌رسد، بیشتر از سودی است که بوسیلهٔ تو به رعیّت می‌رسد، و درود بر شایستهٔ آن.

و حضرت أمیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«أَلاٰ وَ إِنَّهُ مَنْ لاٰ يَنْفَعُهُ الْحَقُّ يَضُرُّهُ الباطِلُ، وَ مَنْ لاٰيَسْتَقيمُ بِهِ الْهُدىٰ يَجُرُّ بِهِ الضَّلاٰلُ إِلَى الرَّدىٰ».(۲)

یعنی: بدانید و آگاه باشید! هرکه از حق نفع نبرد، زیان باطل حتماً بـه او می‌رسد، و هرکه را هدایت به راه راست نیاورد، ضلالت وگمراهـی او را منحط خواهد ساخت.

و حضرت أمیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«إِنَّ أَفْضَلَ النّٰاسِ عِنْدَاللّٰهِ مَنْ كٰانَ الْعَمَلُ بِالْحَقِّ أَحَبَّ إِلَيْهِ وَ إِنْ نَقَصَهُ، وَ كَرَثَهُ مِنَ الْباطِلِ وَ إِنْ جَرَّ إِلَيْهِ فٰائِدَةً وَزٰادَهُ».(۳)

یعنی: براستی برترین مردم نزد خداوند متعال کسی است که عمل بحق را بیشتر دوست بدارد از باطل، اگرچه عمل بحق به او زیـان رسـانده انـدوهگینش نماید، و باطل بظاهر سود داشته باشد و بهره‌مندش سازد.

۱- نهج‌البلاغة بخش نامه‌های إمام﴿علیه السلام﴾ رقم: ۵۹ ص ۱۰۴۳).
۲- نهج‌البلاغة: خطبة: ۲۸ ص ۹۸).
۳- نهج البلاغة: بخش سخنان إمام﴿علیه السلام﴾ رقم ۱۲۵ ص ۳۸۷).

و حضرت رسول اکرم «صلی الله علیه و آله» فرمود:

«وَ أَمَّا عَلامَةُ النّاصِحِ فَأَرْبَعَةٌ: يَقْضِي بِالْحَقِّ، وَ يُعْطِي الْحَقَّ مِنْ نَفْسِهِ، وَ يَرْضىٰ لِلنّاسِ ما يَرْضاهُ لِنَفْسِهِ، وَ لا يَعْتَدي عَلىٰ أَحَدٍ»[۱]

یعنی: و اما علامت شخص نصیحت کننده و خواهندهٔ خیر و سعادت وکمال برای مردم چهار أمر است: ۱ـ بحق قضاوت و حکم می‌کند. ۲ـ و از نفس خویش، حق را اعطاء می‌کند. ۳ـ و آنچه برای خود میپسندد برای مردم میپسندد. ۴ـ و بحق کسی تجاوز نمی‌کند.

در چنین صورتی است که حق کتمان، و با باطل خلط نمی‌گردد، خداوند متعال در عتاب کسانی که حق را کتمان و با باطل خلط می‌کنند فرمود:

«يا أَهْلَ الْكِتابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْباطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» آل‌عمران: ۷۱).

یعنی: ای اهل کتاب چرا حق را بباطل در می‌آمیزید و حق را کتمان میکنید، و حال آنکه به آن آگاه و عالم هستید.

۷۲۲- مهمترین عوامل مفاسد أخلاقی و انحطاط جوامع بشری چیست؟

بدون تردید! مهمترین عوامل مفاسد أخلاقی و اجتماعی، و مشکلات اعتقادی و اقتصادی، و معضلات و نابسامانیهای سیاسی، و در نهایت، انحطاط جوامع بشری، نادیده انگاشتن حقوق انسانی بر مبنای عقل سلیم و وحی آسمانی، وکتمان حق و خلط آن با باطل از سوی عالمان بی‌عمل و آگاهان کجرو است.

حضرت مولی‌الموحّدین إمام‌المتّقین أمیرالمـؤمنین علیّ‌بن‌أبیطالب «علیه السلام» فرمود:

«إِنَّما بَدْءُ وُقُوعِ الْفِتَنِ أَهْواءٌ تُتَّبَعُ وَ أَحْكامٌ تُبْتَدَعُ، يُخالَفُ فيها كِتابُ اللّٰهِ، وَيَتَوَلّىٰ عَلَيْها رِجالٌ رِجالاً عَلىٰ غَيْرِ دينِ اللّٰهِ، فَلَوْ أَنَّ الْباطِلَ خَلَصَ مِنْ مِزاجِ الْحَقِّ لَمْ يَخْفَ عَلَى الْمُرْتادينَ، وَ لَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ مِن لَبْسِ الْباطِلِ انْقَطَعَتْ عَنْهُ أَلْسُنُ الْمُعانِدينَ، وَلٰكِنْ يُؤْخَذُ مِنْ هٰذا ضِغْثٌ وَ مِنْ هٰذا ضِغْثٌ فَيُمْزَجانِ، فَهُنالِكَ يَسْتَوْلِي الشَّيْطانُ عَلَى أَوْلِيائِهِ، وَيَنْجُو الَّذينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللّٰهِ الْحُسْنىٰ».[۲]

۱- مدینة البلاغة: ج ۲ ص ۳۶۰).

۲- نهج‌البلاغة: خطبهٔ ۵۰ ص ۱۳۷).

یعنی: جز این نیست که آغاز بروز فتنه‌ها و فسادها، و منشأ آشوبها و تباهکاریها در جوامع بشری و در نهایت، انحطاط انسانها، هواهای نفسانی است که مورد تبعیت و پیروی هواپرستان قرار می‌گیرند، و احکامی است که بدعت گزاران در دین بوجود میآورند که با کتاب خداوند متعال (قرآن کریم) در این فتنه‌ها و بدعتها مخالفت می‌شود، با پیدایش چنین فتنه‌ها در جامعه، و بدعتها در دین، گروهی از مردم بر خلاف دین الهی، از فتنه‌گران و بدعت گزاران پیروی کرده آنها را بر خود مسلّط میسازند (پس با در آمیخته شدن حق أحکام الهی) با باطل (بدعتها) فتنه‌ها و فسادها و آشوبها و انحطاط ظاهر می‌شوند).

پس اگر باطل از در آمیختن با حق تفکیک و خالص می‌شد، حق بر حق جویان پوشیده نمیماند، و اگر حق در میان باطل (توسط بدعتگزاران) پنهان نمیشد، دشمنان و بدخواهان حق؛ توان بدگوئی از آنرا نداشتند، ولی چون مشتی از حق، و مشتی از باطل (توسط بدعت گذاران) در هم مخلوط می‌گردد، پس در این هنگام شیطان بر پیروانش مسلّط می‌شود (برای اضلال و گمراهی، فرصت بدست آورده، و باطل را در نظر پیروانش حق جلوه می‌دهد، و راه بدگوئی از حق را برای دشمنان حق باز می‌نماید) وکسانی که لطف خداوند متعال شامل حالشان گردیده است (از اضلال وگمراهی شیطان و انحطاط) نجات می‌یابند (و از آمیزش حق به باطل در شبهه نمی‌افتند).

۷۲۳- در آمیختن حق با باطل:

میتوان قضیه حَکَمین را بعنوان نمونهٔ خلط و در هم آمیختن حق با باطل بیان نمود که حضرت مولی‌الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ«عليه‌السلام» با خوارج نهروان دربارهٔ أبو موسی أشعری، و عمرو بن عاص لعنةالله علیهما فرمود:

«فَأَجْمَعَ رَأْيُ مَلَئِكُمْ عَلَىٰ أَنِ اخْتارُوا رَجُلَيْنِ، فَأَخَذْنا عَلَيْهِما أَنْ يُجَعْجِعا عِنْدَ الْقُرْآنِ، وَ لا يُجاوِزاهُ، وَ تَكُونُ أَلْسِنَتُهُما مَعَهُ وَ قُلُوبُهُما تَبِعَهُ، فَتاها عَنْهُ، وَ تَرَكَا الْحَقَّ وَ هُما يُبْصِرانِهِ، وَ كانَ الْجَوْرُ هَواهُما، وَ الاِعْوِجاجُ دَأْبَهُما وَ قَدْ سَبَقَ اسْتِثْناؤُنا عَلَيْهِما فِي الْحُكْمِ بِالْعَدْلِ وَ الْعَمَلِ بِالْحَقِّ سُوءَ رَأْيِهِما وَ جَوْرَ حُكْمِهِما، وَ الثِّقَةُ فِي أَيْدِينا لِأَنْفُسِنا، حِينَ خالَفَا سَبِيلَ الْحَقِّ، وَ أَتَيا بِما لا يُعْرَفُ مِنْ مَعْكُوسِ الْحُكْمِ».[1]

۱- نهج البلاغة: بخش سخنان إمام«عليه‌السلام» رقم ۱۷۶ ص ۵۷۷).

هـ: هدف از فرمانروائی احقاق و احیاء حق، و ابطال و إماتهٔ باطل وکوتاه‌کردن دست ستمگران از مظلومان و ستمدیدگان باشد.

و: خود را حافظ جان و مال و عِرض و ناموس مردم و حرمت بزرگان بدانند.

ز: با صداقت و أمانت و وفاء، خود و مردم را در مقابل حق یکسان بدانند.

ح: ارتباط مستقیم با مردم داشته تا بتوانند خواسته‌ها و آنچه را بر آنها از فقر و تهیدستی یا ظلم و ستم و ... می‌گذرد، مستقیماً بگوش فرمانروایان برسانند که این ارتباط مستقیم از یکسو باعث دلگرمی و خوشحالی مردم شده و از سوی دیگر فقر و تهیدستی را برطرف، و مشکلات فردی و اجتماعی را حلّ می‌کند، و ثالثاً جلوی ظلم و ستم و اجحاف و تجاوز و ایذاء و حق‌کشیهای ستمگران و ... را می‌گیرد.

ط: تربیت و تعلیم افراد و جامعه را بر أساس عقل و دین قرار داده و سطح بینش و آگاهی مردم را در أبعادگوناگون بالا برده، و چیزی از امور مملکت را بر ملت پنهان ننمایند مگر أسرار جنگی ...

ی: انتخاب أفراد لایق و کاردان و شایسته در ادارهٔ کشور از قضات و استاندارها، و قوای نظامی و انتظامی و... و مجازات آنها را در صورت تخلّف از وظائف محوّله بر أساس شریعت.

أمیرمؤمنان عليّ«عليه السلام» برای یکی از والیانش نوشت: «**اِعْمَلْ بِالْحَقِّ لِيَوْمٍ لاٰ يُقْضىٰ فيهِ اِلّا بِالْحَقِّ**».

یعنی: عمل بحق نما برای روزی که در آن جز به حق قضاوت نمی‌شود.

۷۰۶- فرمانروایان بحق و شایسته کیانند؟

بسیاری از آیات قرآن‌کریم و روایات صحیحهٔ وارده از طریق أهل بیت وحی صلوات‌اللّه علیهم أجمعین دربارهٔ فرمانروایان بحق و شایسته آمده است که بیان آنها نیاز ببحث‌های متعدد وکتابت چندین جلد کتاب مستقل در این موضوع دارد که در بحث اجمالی وگذرای ما نگنجد، بنابراین ما بذکر چند مورد از بیان حضرت مولی‌الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ«عليه السلام» که در نهج البلاغهٔ شریف آمده اکتفاء می‌کنیم تا سرفصلی برای پژوهشگران و محققان اندیشمند و آیندگان ما باشد:

۱- حضرت مولی‌الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ«عليه السلام» در بصره وقتی بعیادت علاءبن زیاد حارثی که بیمار و از اصحاب آن حضرت«عليه السلام» بود رفت و خانهٔ بزرگ او را دیده بود، فرمود: «با بزرگی و وسعت این خانه در دنیا چه کردی؟ و

یعنی: پس (از یاغی شدن خوارج نهروان بر حضرت أمیرمؤمنان عليّ﴿﴾ و اعتراض به اینکه چرا در دین خدا مردم را حَکَم قرار دادی، و اکنون که بر زبان تو حکم کرده‌اند نمی‌پذیری، حضرت﴿﴾ در پاسخشان فرمود:) رأی بزرگان شما بر این قرار گرفت که دو مرد (أبو موسی أشعری و عمروبن عاص) را برگزیدند (تا بین حق و باطل حکم کنند) و ما از ایشان پیمان گرفتیم که طبق قرآن کریم عمل کرده و از آن تجاوز ننمایند، و زبانشان با آن بوده و دلشان پیرو آن باشد (نه آنکه در ظاهر خود را پیرو آن خوانده، و در باطن طبق اندیشۀ خودشان حکم کنند).

پس هر دو گمراه شده از قرآن کریم دست کشیده، حق را رها کردند، و حال آنکه آنرا میدیدند (میدانستند جز من کسی لیاقت خلافت و جانشینی رسول‌الله﴿﴾ را ندارد) و (لکن چون) میل و هوای نفسشان ظلم و بیدادگری، و عادتشان کجی و نادرستی (گام نهادن درگمراهی) بود (دانسته بر خلاف حق حکم دادند).

و قرار ما با آنان در دادن حکم براستی و عمل بقرآن کریم، بر اندیشه و حکمی که از روی ظلم و ستم دادند پیشی گرفت، و دلیلی که در دست ما است از آن هنگام است، که از مسیر حق خارج شده، بر خلاف قرارداد حکم بباطل و نادرست دادند (پس چون با ایشان شرط نمودیم که طبق قرآن کریم، عمل نمایند، و آنها از روی هوای نفس حکم دادند، و حق را با باطل درآمیختند، پس ما حق داریم که حکمشان را نپذیریم، و حق را از باطل تفکیک و جدا سازیم).

و حضرت أمیرمؤمنان عليّ﴿﴾ فرمود:

«وَ لاٰ تُطيعُوا الْأَدْعِياٰءَ الَّذينَ شَرِبْتُمْ بِصَفْوِكُمْ كَدَرَهُمْ، وَ خَلَطْتُمْ بِصِحَّتِكُمْ مَرَضَهُمْ، وَ أَدْخَلْتُمْ في حَقِّكُمْ باطِلَهُمْ، وَ هُمْ أَسٰاسُ الْفُسُوقِ وَ أَحْلاٰسُ الْعُقُوقِ، اتَّخَذَهُمْ إِبْلِيسُ مَطاٰيٰا ضَلاٰلٍ، وَجُنداً بِهِمْ يَصُولُ عَلَى النّاٰسِ، وَ تَرٰاجِمَةً يَنْطِقُ عَلىٰ أَلْسِنَتِهِمْ، اسْتِرٰاقاً لِعُقُولِكُمْ، وَ دُخُولاً في عُيُونِكُمْ وَ نَفْثاً في أَسْمٰاعِكُمْ، فَجَعَلَكُمْ مَرْمىٰ نَبْلِهِ، وَ مَوْطِىءَ قَدَمِهِ، وَ مَأْخَذَ يَدِهِ».[۱]

یعنی: و از بدان و ناکسانی که آنها را نیکان می‌پندارید اطاعت نکنید، آنها کسانی هستند که شما آب تیرۀ گل آلودشانرا با آب صاف و پاکیزۀ خود آشامیده‌اید،

۱- نهج البلاغة: خطبه ۲۳۴ ص ۷۸۶).

و بیماری آنان را با تندرستی خود مخلوط نموده‌اید، و باطلشان را در حقتان داخل ساختید (کمال و سعادت خود راکه در سایهٔ حق بدست آورده‌اید، بر اثر پیروی از فتنه جویان و آشوبگران و حق را بواسطهٔ خلط آن بـباطل، از دست داده‌ایـد) در حالی که آنها پایهٔ فسق (خروج از اطاعت خداوند متعال) و ملازم با طغیان و مخالف (خداوند متعال و رسولش«صلی الله علیه وآله» و امام«علیه السلام») هستند که شیطان آنـها را بـجای شتران بارکش گمراهی گرفته، و سپاهی که بوسیلهٔ آنها بر مردم مسلط می‌گردد.

و ترجمه‌کننده‌هائی که با زبان آنها سخن می‌گوید، برای اینکه عقلهای شما را بدزدد (با گفتار باطل شما را از حق باز دارد) و در چشمهاتان داخل گردد (دنیا و شهوات و لذائذ وگناهان را در نظرتان بیاراید، تا از نظر در آیات الهی بازمانید) و در گوشهایتان (أباطیل و خرافات و لهو و لعب ... آنچنان) بدمد (تا شما را ازگوش دادن به حقائق وگفتار خداوند متعال و رسولش«صلی الله علیه وآله» و سخنان ائمهٔ معصومین«علیهم السلام» و أولیاء اللّه و علماء عاملین دین باز دارد) و (نتیجه‌ای که از دزدیدن عقل، و داخل شدن در چشم و دمیدن در گوشهایتان، و خوراندن أباطیل و خرافات را بشما بـه جای حقائق و واقعیات میبرد، آنستکه) شما را هدف تیر (انحطاط و تباهی) و جا پای (ذلّت و خواری) و دستگیرهٔ (أسیر وگرفتار) خود قرار می‌دهد.

حضرت أمیرمؤمنان عليّ«علیه السلام» در تفکیک حق از باطل فرمود:

«وَ لَيْسَ طَالِبُ الدِّينِ مَنْ خَبَطَ أَوْ خَلَطَ، وَ الْإِمْسٰاكُ عَنْ ذٰلِكَ أَمْثَلُ».(۱)

یعنی: و نیست طالب دین، کسی که در حرکت بسوی هدف عالی وکمال انسانی خبط کرده براه ندانسته رود، یا حق را بباطل بیامیزد، و در این صورت درنگ و توقف، در چنین حال (بعقل و علم) نزدیکتر است.

حضرت مولی‌الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ«علیه السلام» پس از رسیدن بخلافت ظاهری، نامه‌هائی بسرداران و فرماندهان لشکرها فرستاده و آنها را به پیروی از حق واداشته، و از باطل برحذر نموده است که از جملهٔ نامه‌ها این است که:

«أَمّٰا بَعْدُ! فَإِنَّمٰا أَهْلَكَ مَنْ كٰانَ قَبْلَكُمْ أَنَّهُمْ مَنَعُوا النّٰاسَ الْحَقَّ فَاشْتَرَوْهُ، وَ أَخَذُوهُمْ بِالْبٰاطِلِ فَاقْتَدَوْهُ».(۲)

۱- نهج البلاغة: بخش حکمتهای امام«علیه السلام»: رقم ۳۱ ص ۹۱۶).

۲- نهج البلاغة:بخش نامه‌های امام «علیه السلام» رقم ۷۹ ص ۱۰۸۴).

یعنی: پس از ستایش ذات أقدس حق، و درود بر رسول أکرم و آلش، انحطاط و تباهی خودکامگان پیشینیان شما به این جهت بود که مردم را از درک حق و پیروی از آن بازداشتند، و مردم هم بدون تعقل و اندیشه آنرا پذیرفته و زیر بار رفتند و حق را از دست داده‌اند، و دیگر آنکه آن خودکامگان، مردم را بباطل (ضلالت و گمراهی و انحطاط و تباهی) واداشتند و آنها هم کورکورانه از آنان پیروی کرده، و درگرداب فتنه‌ها و فسادها و آشوبها گرفتار و منحط شدند.

۷۲۴- ستیز باحق، ستیز با انسانیت و موجب انحطاط و تباهی است:

گر چه این بحث ما بطول انجامید، اما چون آخرین بحث ما در حقوق می‌باشد؛ لازم میدانم سه موضوع بسیار مهم را بطور بسیار فشرده و گذرا عنوان کنم، تا محققان و پژوهشگران آیندگان ما حق آنها را تفصیلاً أداء کنند:

الف: ستیز با حق مطلقاً: حق اللّه جل و علا، و حقوق فردی و اجتماعی، و مادی و معنوی ... ستیز با انسانیت و باعث انحطاط افراد و تباهی جامعه می‌گردد.

ب: راه تفکیک حق از باطل کدام است؟

ج: أهل حق نباید از قلّت أهلش بهراسند.

أما أوّل: حضرت مولی الموحّدین إمام‌المتّقین أمیرالمؤمنین عليّ‌بن أبیطالب«عليه السلام» فرمود:

«مَنْ أَبْدىٰ صَفْحَتَهُ لِلْحَقِّ هَلَكَ، وَ كَفىٰ بِالْمَرْءِ جَهْلاً أَنْ لاٰ يَعْرِفَ قَدْرَهُ».(۱)

یعنی: هر که در برابر حق خودنمائی و عرض أندام نماید، عاقبتی بسیار وخیم، و آینده‌ای جز انحطاط و تباهی ندارد، و هلاکت او قطعی است، و انسانی که حقیقت خود را از درونش ارزیابی نکرده، و به شناخت خویشتن خویش با منطق عقل و دین نائل نگشته، در پست ترین تاریکیهای جهل و نادانی گرفتار است.

می‌توان با ربط جملهٔ دوّم بجملهٔ أوّل، نخستین علامت ستیز با حق را ناخود آشنایی، و از خود بیگانگی، و غفلت انسان از خویشتن خویش دانست که بدون تردید! از خود بیگانگی، بیگانگی از خالق متعال و خلق و همهٔ چیز عالَم را در پی خواهد داشت، و چنین انسان بیرون‌نگر، غافل از درون خویش، راهی جز خودکامگی، خود محوری و خود خواهی در تمام أبعاد زندگی ندارد، و درگرداب جهل و گمراهی و باطل و تباهی گرفتار است.

۱- نهج‌البلاغة: خطبة ۱۶ ص ۶۹).

پر واضح و روشن است که حق و باطل همانند علم و جهل، عقل و شهوت، نور و ظلمت، هدایت و ضلالت، ایمان و کفر، توحید و شرک، اخلاص و نفاق و کمال و انحطاط و ... همواره در ستیزند، و تا هنگامی که میان حق و باطل ستیز و تناقض آشتی ناپذیری وجود دارد، پیکار حق طلبان، و باطل گرایان اجتناب ناپذیر است، و هیچ کس در هیچ زمان نمی‌تواند حق را با باطل آشتی داده، و حق طلبان و باطل گرایان را در یک مسیر قرار داده و وحدت بین آنها پدید آورد، جز اینکه حق و باطل را نشناخته یاوه گوید.

هرگز وحدت میان طریق رحمان رحیم، و طرق شیطان رجیم، و خط أمیرمؤمنان عليّ مرتضی«ع» با خطوط خلفای غاصبین امکان‌پذیر نیست، که جهان‌آفرین می‌فرماید:

«وَ أَنَّ هٰذٰا صِرٰاطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لاٰ تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذٰلِكُمْ وَصّٰاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» الأنعام: ۱۵۳).

از یکی گو وز همه یکسو باش   یکدل و یک قبله و یکرو باش
با دو قبله در ره توحید نتوان رفت راست   یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن

چه اینکه نسبت میان آندو، نسبت تناقض است که هرگز قابل اجتماع نیستند، و هیچگاه مرتفع نمی‌گردند.

هر کس به کسی نازد و ما هم به کسی   سنّی به عمر نازد و ما هم به عليّ

هر پدیده‌ای که تصوّر شود حق است، قطعاً آن پدیده باطل نیست، و اگر باطل است حق نیست، و چیزی که حق نیست باطل است، و چیزی که باطل نیست حق است: **«فَمٰا ذٰا بَعْدَ الْحَقِّ إِلاَّ الضَّلاٰلُ»** یونس: ۳۲).

بنابراین در پیکار حق طلبان و باطل گرایان، مادامی که هیچ یک از دوگروه از راهی که در پیش گرفته‌اند برنگردند، آشتی و تقریب آن دو با یکدیگر خیالی بیش نیست، چه اینکه قوانین هستی نشان نداده است که هست به نیست، و نیست به هست مبدّل گردد، پس کسانی که بدون منحرف ساختن یکی از دوگروه را از مسیر خود، توقّع وحدت میان آن دو یا تقریب آندو را دارند، براستی از خویشتن خویش بیگانه، و حق و حق جویان، و باطل و باطل گرایان را نشناخته‌اند.

خداوند متعال می‌فرماید:

«إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدينَ فَلا تُطِعِ الْمُكَذِّبينَ وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ» القلم: ۷ ـ ۹).

«قُلْ إِنّي نُهيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ قُلْ لا أَتَّبِعُ أَهْواءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذاً وَ ما أَنَا مِنَ الْمُهْتَدينَ ـ وَ إِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبيلِ اللّٰهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ» الأنعام: ۵۶ و ۱۱۶).

و حضرت مولی‌الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ﴿عليه السلام﴾ دو گروه حق طلبان و باطل گرایان را در برابر هم قرار داده، حمایت و پشتیبانی قاطعانهٔ أهل حق را از روش حق طلبانهٔ خود گوشزد کرده می‌فرماید:

«وَ لٰكِنّي أَضْرِبُ بِالْمُقْبِلِ إِلَى الْحَقِّ، الْمُدْبِرَ عَنْهُ، وَ بِالسّامِعِ الْمُطيعِ الْعاصِيَ الْمُريبَ أَبَداً حَتّىٰ يَأْتِيَ عَلَيَّ يَوْمي، فَوَ اللّٰهِ ما زِلْتُ مَدْفُوعاً عَنْ حَقّي مُسْتَأْثِراً عَلَيَّ مُنْذُ قَبَضَ اللّٰهُ نَبِيَّهُ﴿صلى الله عليه وآله﴾ حَتّىٰ يَوْمِ النّاسِ هٰذا».[1]

یعنی: بلکه من با راد مرد حق طلب، اعراض کنندگان از حق را، و با انسان حق شنوا و فرمانبردار فرامین الهی، گنهکار آشوبگر را خواهم کوبید، تا زمانی که واپسین روز حیاتم فرا برسد، پس سوگند بخداوند متعال از زمان رحلت حضرت نبی أکرم﴿صلى الله عليه وآله﴾ تا امروز که مردم در این وضع آشوب و فتنه و فساد و انحطاط و تباهی قرارگرفته اند، همیشه من از حق قانونی خود که خداوند متعال عطاء فرموده و به لسان رسول خدا﴿صلى الله عليه وآله﴾ بیان گردیده محروم شدم، و دیگران (غاصبان خلافت) خود را در قلمرو اختصاصی من، مقدم بر من داشته اند (پس محرومیت أمیرمؤمنان عليّ ﴿عليه السلام﴾ از حق خلافت، محرومیت جوامع بشری از حقوق انسانی بوده و می‌باشد).

بر صاحبان اندیشه و وجدان پوشیده نیست که حکمت تکرار و تأکید و شکوه و إبراز ناراحتیهای حضرت أمیرمؤمنان عليّ﴿عليه السلام﴾ در بارهٔ از دست رفتن حق خود ـ با اینکه خلافت را برای اشباع حسّ خود خواهی نخواسته، و نه تنها خلافت را بلکه اصل حیات را برای احقاق حق و وصول به هدف أعلای انسانی میخواهد ـ

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۶ ص ۵۹).

در حقیقت ابراز رنج و ناراحتی و شکوه از محرومیت جوامع بشری از حقوق انسانی و انحطاط و تباهی آنها است.

بدون تردید! تا هر یک از حق و باطل و ستیز میان آنها برای مردم جهان با منطق عقل و دین بیان، و آن دو از هم جدا و تفکیک نگردند، محرومیت جوامع بشری از حقوق انسانی، و انحطاط و تباهی ملتها ادامه خواهد داشت.

حضرت أمیرمؤمنان عليّ«عليه السلام» فرمود: «**مَنْ تَعَدّىٰ الْحَقَّ ضٰاقَ مَذْهَبُهُ**».(۱)

یعنی: کسی که از حق تجاوز کند در تنگنای انحطاط قرارمی‌گیرد.

و نیز حضرت أمیرمؤمنان عليّ«عليه السلام» فرمود: «**مَنْ صٰارَعَ الْحَقَّ صَرَعَهُ**»

یعنی: هر که با حق در افتد حق او را بخاک ذلّت افکند (هر که با آل علی درافتاد ورافتاد).

۷۲۵- راه تفکیک حق از باطل کدام است؟

اما دوم: با براهین عقلیهٔ قاطعه و أدلهٔ نقلیهٔ واضحه ثابت و مبرهن است که شناخت حق از باطل و تفکیک آن دو از یکدیگر همان أندازه برای انسان ضرورت دارد که حیات و حرکت جسم به روح، و زندگی انسانی بعقل سلیم، چه اینکه شناخت حق و باطل و تفکیک آن دو از یکدیگر همزاد با انسان است که حضرت مولی‌الموحّدین إمام‌المتّقین أمیرالمؤمنین عليّ‌بن‌أبیطالب«عليه السلام» می‌فرماید:

«**ثُمَّ نَفَخَ فيهٰا مِنْ رُوحِهِ، فَمَثُلَتْ اِنْسٰاناً ذٰا أَذْهٰانٍ يُجيلُهٰا، وَ فِكْرٍ يَتَصَرَّفُ بِهٰا، وَ جَوٰارِحَ يَخْتَدِمُهٰا وَ أَدَوٰاتٍ يُقَلِّبُهٰا، وَ مَعْرِفَةٍ يَفْرُقُ بِهٰا بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبٰاطِلِ...**».(۲)

یعنی: پس ازگذشت زمان برگِل خشکیدهٔ کالبد آدم«عليه السلام» خداوند متعال از روح خاص الهی در آن مادهٔ جامده دمید، و به آن حیات انسانی بخشید، پس آن قطعهٔ جامده بصورت انسان بر پا ایستاد، در حالی که این موجود نو ساخته دارای نیروی مدرکه بودکه آنها را در معقولات بکار اندازد، و دارای فکر ها و اندیشه ها بود که در تنظیم حیات خویش بکارگیرد، و در تصرّف جهان طبیعت دست بکار شود،

۱- نهج البلاغة: از بخش نامه‌های إمام«عليه السلام» رقم ۳۱ ص ۹۳۶.

۲-نهج‌البلاغة: خطبهٔ أول: ص ۲۹).

و دارای أعضاء و جوارحی بود که به استخدام خویشتن در آورد، و دارای أبزارهائی (مانند دست و پا) بود که با تسلّط بر آنها و بکار انداختنش زندگی خود را بچرخاند (چیزهائی را بردارد، و بجاهائی که بخواهد حرکت و سفر کند) و دارای نیروی معرفت بود که بتواند حق را از باطل باز شناسد، و آنرا از یکدیگر تفکیک نماید».

بنابراین، مبنای حقوق فردی و اجتماعی ـ همآنند أعضاء و جوارح و قوای ظاهری و باطنی ـ همزاد با انسان است، پس هر انسانی که حقیقت خود را از درونش ارزیابی کند، و از درون وبیرون به خویشتن خویش آشنا گردد، وسعهٔ وجودی خود از فرش تا عرش را درک کند، چنین انسانی هر یک از نیروی قوای ظاهری و باطنی خود را در جائی که باید بکار خواهد گرفت، و معرفت حق و باطل و تفکیک آن دو نزدش همآنند شناخت نور از ظلمت، و جسم لطیف از خشن، و خوشبو از متعفّن، و صدای زیبا از زشت، و سخن نیک از بد...و تفکیک هر یک از دیگری می‌باشد.

پس عامل شناخت حق و باطل و تفکیک آن دو از یکدیگر در درون انسان و همزاد اوست، و هیچ نیرو و عاملی غیر از آن توان شناخت و تفکیک آن دو را ندارد، اما وحی آسمانی و دین الهی مؤید آن عامل است در صورتی که در مسیر طبیعی خود حرکت کند، و زنگها و جِرمهای کثیف بر چهرهٔ شفافش ننشیند، و در صورت تخلف از مسیر و چهره باختگی، دین، هشدارش می‌دهد و اشتباهش را گوشزد می‌کند، همآنند تأیید عقل، چشم را در دیدن یکی را یک، و تصحیح یکی را در دو دیدن چشم.

بدون تردید! هیچ کسی بدون ارزیابی حقیقت خود را از درون، و بدون شناخت خویشتن خویش، و بدون درک سعهٔ وجودی خود، نمی‌تواند آن عامل شناخت حق و باطل را از درون خود بکارگیرد، و او به هر صورت و نامی که باشد همآنند کور و کر و گنگ، توان درک حق و حق دیدن و حق شنیدن وحق گفتن را ندارد:

«لَهُمْ قُلُوبٌ لاٰ يَفْقَهُونَ بِهٰا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لاٰ يُبْصِرُونَ بِهٰا وَ لَهُمْ آذٰانٌ لاٰ يَسْمَعُونَ بِهٰا أُولٰئِكَ كَالْأَنْعٰامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولٰئِكَ هُمُ الْغٰافِلُونَ» الأعراف: ۱۷۹).

۷۲۶- أهل حق نباید از قلّت عدد أهلش بهراسند:

اما سوم: چون أکثر مردم در هر عصر و زمان و مکان بر أثر از خود بیگانگی، عامل شناخت حق و باطل و تفکیک آن دو را از درونشان بکار نمی گیرند، خداوند متعال أنبیاء و رسولانش علیهم صلوات‌اللّه را جهت هشدار و تذکار مردم فرستاده تا با بیان موارد حق و باطل برای آنان، و تفکیک آن دو را از یکدیگر، حجت را از بیرون نیز بر آنها تمام کرده و جای عذری را برای آنها باقی نگذارده که دراین‌باره فرمود:

«رُسُلاً مُبَشِّرينَ وَ مُنْذِرينَ لِئَلّاٰ يَكُونَ لِلنّٰاسِ عَلَى اللّٰهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» النسآء: ۱۶۵).

و حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ«عليه السلام» فرمود:

«لَمّٰا بَدَّلَ أَكْثَرُ خَلْقِهِ عَهْدَ اللّٰهِ إِلَيْهِمْ فَجَهِلُوا حَقَّهُ، وَ اتَّخَذُوا الْأَنْدٰادَ مَعَهُ، وَ اجْتٰالَتْهُمُ الشَّيٰاطِينُ عَنْ مَعْرِفَتِهِ، وَ اقْتَطَعَتْهُمْ عَنْ عِبٰادَتِهِ، فَبَعَثَ فِيهِمْ رُسُلَهُ، وَ وٰاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيٰآئَهُ لِيَسْتَأْدُوهُمْ مِيثٰاقَ فِطْرَتِهِ، وَ يُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ، وَ يَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ، وَ يُثِيرُوا لَهُمْ دَفٰائِنَ الْعُقُولِ، وَ يُرُوهُمُ الْآيٰاتِ الْمُقَدَّرَةَ: مِنْ سَقْفٍ فَوْقَهُمْ مَرْفُوعٍ، وَ مِهٰادٍ تَحْتَهُمْ مَوْضُوعٍ، وَ مَعٰايِشَ تُحْيِيهِمْ، وَ آجٰالٍ تُفْنِيهِمْ، وَ أَوْصٰابٍ تُهْرِمُهُمْ، وَ أَحْدٰاثٍ تَتٰابَعُ عَلَيْهِمْ.

وَ لَمْ يُخْلِ سُبْحٰانَهُ خَلْقَهُ مِنْ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ، أَوْ كِتٰابٍ مُنْزَلٍ، أَوْ حُجَّةٍ لاٰزِمَةٍ، أَوْ مَحَجَّةٍ قٰائِمَةٍ، رُسُلٌ لاٰ تُقَصِّرُ بِهِمْ قِلَّةُ عَدَدِهِمْ، وَ لاٰ كَثْرَةُ الْمُكَذِّبِينَ لَهُمْ: مِنْ سٰابِقٍ سُمِّيَ لَهُ مَنْ بَعْدَهُ، أَوْ غٰابِرٍ عَرَّفَهُ مَنْ قَبْلَهُ».(۱)

یعنی: چون اکثر مردم عهد و پیمان الهی را نادیده انگاشتند (خود را ارزیابی نکرده و از خود بیگانه شدند) و به حق خداوند متعال جاهل و نادان شدند، و برای خداوند سبحان شرکای موهوم قرار دادند، و شیاطین جن و انس با چهره‌های گوناگون با گستردن دامهای حیله گری آنان را از معرفت خداوند یکتا منصرف ساختند، و آنها را از عبادت و بندگی تنها برای او باز داشتند، پس خداوند متعال رسولانش را در بین آنها بر انگیخت، و پیامبرانش را پیاپی بسوی آنان فرستاد، تا مردم را به أدای عهد و پیمان فطری که با آفریدگارشان بسته بودند وادار سازند، و بنعمت فراموش شده (خود شناسی و خدا شناسی فطری) یادآوریشان کنند.

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۱ ص ۳۳.

و از راه تبلیغ و بیان دلائل روشن با آنها گفتگو (با منطق عقل و دین، سخن بگویند) و عقلهای پنهان شده را (که در زیر غبار از خود بیگانگی و از خدا بیگانه شدن مستور گردیده) بیرون آورده بکار أندازند، و آیات با عظمت الهی را که در هندسهٔ کلّی نظام آفرینش نقش بسته، به آنان بنمایانند و آن آیات با عظمت الهی عبارت است از: آسمانهائی بر أفراشته بالای سرشان، و گهوارهٔ گستردهٔ زمین زیر پایشان، و معیشتهائی که حیاتشان را تأمین نماید، و أجلهائی که نابودشان کند، سختیها، بیماریها، رنجها، و فشارهای زندگی که پیر و فرسوده‌شان سازد، و حوادث و رویدادهای روزگار پی در پی که بر آنها وارد می‌گردد.

و خداوند سبحان هرگز بندگانش را خالی و محروم از پیامبر فرستاده وکتاب نازل شده، و حجّت و برهان لازم، و راه استوار، رسانندهٔ به مقصود رها نساخته است، این رسولان الهی در میدان رسالت پیروزمندانی بودند که نه کم بودن‌عدد پیروانشان، إخلالی در انجام مأموریت و تبلیغ رسالتشان وارد کرد، و نه زیادی مخالفان خیره سر و فراوانی تکذیب کنندگان تبهکار از تبلیغ رسالت و تصمیم الهی شان باز داشت، سنّت الهی بر آن بود که نام پیامبران آینده را به گذشتگان ابراز کند، و نام انبیاء گذشته را به آیندگان معرّفی نماید.

پس کمی عدد أهل حق نباید علمای دینی و رهبران مذهبی راکه جانشینان رسولان الهی و أوصیاء آنان صلوات‌الله علیهم أجمعین هستند، از أدای وظائف بسیار سنگین ارشاد و هدایت و انذار مردم باز دارد، و نپذیرفتن مردم نباید باعث دلسردی یا سکوت آنها در امر تبلیغ گردد، چه اینکه إنذار باید، و پذیرش شاید عنوان شده است:

«**وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذٰا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ**» التوبة: ۱۲۲) پس هرگز شرط انذار پذیرش مردم نیست، که بعضیها توهم کرده‌اند.

و همچنین أهل حق نباید ازکمی عددشان بهراسند، زیرا أهل حق همواره در أقلیّت بوده اند: «**وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبٰادِيَ الشَّكُورُ**» سبأ: ۱۳) «**وَ مٰا آمَنَ مَعَهُ إِلاّٰ قَلِيلٌ**» هود: ۴۰) و أهل باطل در اکثریت قرار داشته و دارند: «**بَلْ جٰاءَهُمْ بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كٰارِهُونَ**» المؤمنون: ۷۰).

اینست که باید با قاطعیت گفت: «اگر دیدید شمارهٔ انگشتانتان برای شمردن انسان ارزیابی شده از درون و خود آشنا با دو منطق عقل و دین در هر قرنی تمام شده، و باز دارید چنین انسانی را می‌شمارید قطعاً به ضعف باصره مبتلا هستید».

حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ«عليه السلام» فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ! لاٰ تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدٰى لِقِلَّةِ أَهْلِهِ، فَإِنَّ النَّاسَ قَدِ اجْتَمَعُوا عَلىٰ مٰائِدَةٍ شِبَعُهٰا قَصِيرٌ وَ جُوعُهٰا طَوِيلٌ». (۱)

یعنی: ای مردم! در راه حق و طریق هدایت از کمی أهلش (و بسیاری أهل باطل و زیادی منحرفان و أکثریت مخالفان) نهراسید، زیرا مردم در هر عصر و زمان ومکان بر سر سفره‌ای گرد آمده و نشسته‌اند که سیری آن کم و گرسنگیش بسیار است (بشهوت و شهرت و شکم دل بسته‌اند که بزودی فانی می‌گردد، و بر أثر دلبستگی بباطل و اعراض از حق بعذاب بی پایان الهی گرفتار می‌شوند) (پس شما باید بحق مأنوس باشید گر چه أهلش أندک، و از باطل بهراسید گر چه أهلش بسیار باشند).

۷۲۷- کلام أمیرمؤمنان عليّ«عليه السلام» با أبی‌ذر در هنگام تبعید به ربذه:

حضرت أمیرمؤمنان عليّ«عليه السلام» به أبی‌ذرغفاری رضوان اللّه تعالی علیه - هنگامی که بدستور عثمان بن عفان به ربذه تبعید می‌شد- فرمود: **«لاٰ يُونِسَنَّكَ إِلَّا الْحَقُّ وَ لاٰ يُوحِشَنَّكَ إِلاَّ الْبٰاطِلُ، فَلَوْ قَبِلْتَ دُنْيٰاهُمْ لَأَحَبُّوكَ وَ لَوْ قَرَضْتَ مِنْهٰا لَأَمَنُوكَ»** (۲)

یعنی: ای أباذر با تو انس نمی‌گیرد مگر حق، و از تو نمیرمد مگر باطل، پس اگر تو دنیای (غاصبان خلافت را) می‌پذیرفتی (و دین را می‌دادی و در حکومت دنیا با آنها همکاری می‌کردی) تو را دوست می‌داشتند، و اگر از دنیا چیزی برای خود جدا می‌نمودی (دنیاپرست بودی) تو را در أمان می‌گذاشتند (این همه به تو أذیت و آزار نمی‌کردند و تو را به ربذه تبعید نمی‌نمودند).

و حضرت أمیرمؤمنان عليّ«عليه السلام» در نامه‌ای که به معاویه نوشته فرمود:

«أَلاٰ وَ مَنْ أَكَلَهُ الْحَقُّ فَإِلَى الْجَنَّةِ، وَ مَنْ أَكَلَهُ الْبٰاطِلُ فَإِلَى النّٰارِ» (۳)

۱- نهج البلاغة: بخش سخنان إمام«عليه السلام» رقم ۱۹۲ ص ۶۴۹).

۲ -نهج البلاغة: من كلامه«عليه السلام» رقم ۱۳۰ ص ۴۰۳).

۳- نهج البلاغة: بخش حکمتهای إمام«عليه السلام» رقم ۱۷ ص ۸۶۳).

حال آنکه تو به بزرگی آن در آخرت نیازمندتر هستی؟ (چه اینکه در این خانه بیش از چند صباحی نمیمانی در حالی که در خانهٔ آخرت برای همیشه خواهی ماند) آری اگر بخواهی با بزرگی این خانهٔ دنیا، بزرگی خانهٔ آخرت را هم دریابی، در این خانه میهمانان را پذیرائی و با خویشاوندانت پیوسته باش، و حقوق شرعیه (خمس و زکات و صدقات و سائر حقوق واجبه و مستحبه) را آشکارا بده که در این صورت، خانهٔ آخرتت نیز بزرگ خواهد شد.

پس علاء عرض کرد: یا أمیرالمؤمنین﴿عليه السلام﴾ از برادرم عاصم بن زیاد نزد تو شکایت دارم! حضرت﴿عليه السلام﴾ فرمود: برای چه؟ عرض کرد: (همچون رهبانان) گلیمی پوشیده و دنیا را رها کرده است. حضرت﴿عليه السلام﴾ فرمود: او را نزد من بیاورید.

وقتی عاصم را نزد حضرت﴿عليه السلام﴾ آوردند، حضرت﴿عليه السلام﴾ فرمود: أی دشمنک خود! شیطان پلید ناپاک خواسته تو را سرگردان کند (تو را به این راه واداشته و آنرا در نظرت آراسته نموده که دست از دنیا کشیده. همچون رهبانان زندگی کنی که در دین مبین اسلام رهبانیت نیست) آیا به زن و فرزندت رحم نمی‌کنی (که تنهائی و درویشی پیشه گرفتی) آیا باورت آمد که خداوند متعال برای تو مال حلال و پاکیزهٔ دنیا را حلال کرده ولی کراهت دارد که تو از آن بهره‌مند شوی (که خود می‌فرماید: «**قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ**» الأعراف: ۳۲)

یعنی: بگو: ای مردم چه کسی حرام کرد آرایش و روزیهای حلال و پاکیزهٔ دنیا را که خداوند متعال برای بندگانش مقرر فرموده است؟).

ای عاصم تو پست‌تری از اینکه خداوند سبحان از یکسو نعمتی را برای تو حلال کند، و از سوی دیگر نخواهد که تو از آن بهره‌مند گردی!

عاصم عرض کرد: یا أمیرالمؤمنین کار من مثل کار تو است که در لباس زِبْر و خشن و خوراک سخت و بی‌مزه هستی! حضرت﴿عليه السلام﴾ فرمود:

«**وَيْحَكَ إِنِّي لَسْتُ كَأَنْتَ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَرَضَ عَلَى أَئِمَّةِ الْحَقِّ أَنْ يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعَفَةِ النَّاسِ كَيْلَا يَتَبَيَّغَ بِالْفَقِيرِ فَقْرُهُ**».[۱]

یعنی: وای بر تو! من مانند تو نیستم، زیرا خداوند متعال بر پیشوایان حق واجب گردانیده که خود را با مردمان تنگدست برابر نهند تا اینکه فقیر و تنگدست را فقر و پریشانیش فشار نیاورده، نگران و دل أفسرده نشوند.

۱-نهج البلاغة: بخش سخنان حضرت﴿عليه السلام﴾ رقم ۲۰۰ ص۶۳۳).

یعنی: ای معاویه بدان و آگاه باش! هر که را حق خورده (در راه حق جان و مالش را فداء کرد) رهسپار بهشت گشته، و هر که را باطل و نادرستی درکام خود فرو برده (در راه باطل جان باخته) راهی دوزخ شده است.

و حضرت أمیرمؤمنان عليّ«عليه السلام» در نامه‌ای که به برادرش عقیل نوشته فرموده است:

«لا یَزِیدُنِي کَثْرَةُ النَّاسِ حَوْلِي عِزَّةً، وَ لاتَفَرُّقُهُمْ عَنِّي وَحْشَةً»[۱]

یعنی: انبوهی مردم گرد من هرگز بر عزّت و ارجمندیم نمیافزاید (اگر بر باطل باشم) و دوری و پراکندگی مردم از من، در من خوف و وحشت بوجود نمیآورد (اگر بر حق باشم).

پس باید حق معیار کارها باشد نه کثرت و قلت عدد أفراد... پس آنکه بحق دست یافت آن قدر دارای عظمت و عزّت و فروغ می‌گردد که اگر همهٔ دنیا در برابرش صف آرائی کنند، هرگز باکی بخود راه نمیدهد، بلکه از صف آرائی آنها در شگفتی فرو می‌رود، و دل ببطالت و ضلالت و جهالت و دنائت آنان میسوزاند، مگر یک بُعد درک حق، احساس در برداشتن واقعیت نیست؟! کسی که بحقیقت دست یافته است؛ چگونه می‌تواند گوش به فریاد باطل گرایان فرا بدهد؟!

پس ای بهره‌وران از حق، راه خود را ادامه دهید، و شما ای کاروانیان منزلگه کمال، باکی از عوعوی سگان در مسیر راه حق نداشته باشید.

نوح نهصد سال دعوت مینمود — دم بدم انکار قومش میفزود
هیچ ازگفتن عنان وا پس کشید — هیچ اندر غار خاموشی خزید؟
زانکه از بانگ وعلالای سگان — هیچ وا گردد ز راهی کاروان
یا شب مهتاب از غوغای سگ — سست گردد بدر را در سیر تک
مه فشاند نور و سگ عوعو کند — هر کسی بر طینت خود می‌تند
چون که نگذارد سگ آن بانگ سقم — من مهام سیران خود راکی هلم
چون که سرکه سرکگی افزون کند — پس شکر را واجب افزونی کند

۱- نهج‌البلاغة: بخش حکمتهای إمام«عليه السلام» رقم ۳۶ ص ۹۴۷).

۷۲۸- کلمات قصار در پیرامون حق:

کلمات قصار از أهل بیت وحی صلوات‌اللّه علیهم أجمعین در پیرامون حق بسیار است که بیان تمامی آنها نیاز بکتابت چندین جلد کتاب مستقل در این باب دارد و از بحث اجمالی ما خارج است، پس ما تنها به نقل صدوده کلمه (بعدد إسم مبارک علیّ) از صدها کلمات قصار حضرت مولی‌الموحدین إمام‌المتقین أمیرالمؤمنین علیّ‌بن أبیطالب «علیه السلام» در این موضوع که بطور پراکنده درکتب معتبره آمده است با ترجمهٔ کوتاه و ترتیب خاصّی که تا کنون نیامده و در واقع جنبهٔ تفسیری نیز دارد بیان می‌کنیم که در آن معانی، مفاهیم، مبانی حق و حقوق، و معارف و حِکَم و أسرار و نکات و حقائق در أبعاد گوناگون علمی و فنّی، اعتقادی و اقتصادی، مادی و معنوی، دنیوی و اخروی، فردی و اجتماعی، و أخلاقی و تربیتی و سیاسی بیان گردیده است تا شیفتگان حق آنرا حفظ نمایند:

۱- «مِلاكُ الْحَقِّ أَتَمُّ ما أَسْفَرَ عَن وَجْهِ اللّهِ».

معیار حق، درست و تمام انجام دادن چیزی است که (مطابق با واقع و) مورد رضای خداوند متعال باشد.

۲- «خَيْرُالأُمُورِ ما أَسْفَرَ عَنِ الحَقِّ وَالْحَقُّ أَبْلَجُ مُنَزَّهٌ عَنِ الْمُحاباةِ وَ الْمَرايا»

بهترین امور (در تمام أبعاد زندگی انسان) آن است که حق (واقع امور) را آشکار نماید، و حقیقت حق و راه آن بسیار روشن، و دور از هرگونه طرفداری بیجا، و ستیزه جوئی است.

۳- «إِعْرِفُوا الحَقَّ لِمَنْ عَرَفَهُ لَكُمْ صَغيراً كانَ أَوْ كَبيراً وَضيعاً كانَ أَوْ رَفيعاً».

بشناسید حق را برای کسی که حق را به شما شناسانید، خواه بنظر شما کوچک باشد یا بزرگ، پست باشد یا بلند مرتبه.

۴- «اَلْحَقُّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ».

حق سزاوارترین چیزی است که از آن پیروی شود.

۵- «نَحْنُ أَقَمْنا عَمُودَ الْحَقِّ وَ هَزَمْنا جُيُوشَ الباطِلِ».

ما أهل بیت وحی علیهم صلوات‌اللّه ستون حق را برپا داشتیم، و سپاهیان باطل را شکست دادیم.

۶- «نَحْنُ دُعاةُ الْحَقِّ، وَ أَئِمَّةُ الخَلْقِ، وَ أَلسِنَةُ الصِّدقِ، مَنْ أَطاعَنا مَلَكَ، وَ مَنْ عَصانا هَلَكَ».

ما أهل بیت وحی علیهم صلوات‌اللّٰه دعوت کنندگان مردم بسوی حق، و پیشوایان مردم بسوی هدف عالی، و زبانهای راستگوی خداوند متعال هستیم، هر که ما را إطاعت کند مالک نفسش می‌گردد و به کمال انسانی می‌رسد، و هر که ما را نافرمانی کند مملوک نفسش گشته، منحط و هلاک می‌گردد.

۷- «نَحْنُ أُمَنٰاءُ اللّٰهِ سُبْحٰانَهُ عَلىٰ عِبٰادِهِ، وَ مُقیمُواالْحَقِّ فِی بِلاٰدِهِ، بِنٰا یَنْجُو الْمَوالي وَ بِنٰا یَهْلِكُ الْمُعٰادِي».

ما أهل بیت وحی علیهم صلوات‌اللّٰه اُمناء خداوند سبحان بر بندگانش، و بر پادارندهٔ حق در آبادیهای روی زمین خداوند متعال هستیم، دوستان بر أثر پیروی از ما نجات یافته، و دشمنان بر أثر مخالفت منحط و هلاک میگردند.

۸- «لاٰ تَزِلُّوا عَنِ الْحَقِّ وَ أَهْلِهِ، فَإِنَّهُ مَنِ اسْتَبْدَلَ بِنٰا أَهْلَ الْبَیْتِ هَلَكَ وَ فٰاتَتْهُ الدُّنْیا وَ الْآخِرَةُ»

از مسیر حق و أهلش نلغزید (و راه دیگری را انتخاب نکنید، و دیگران را بر ما أهل بیت وحی مقدّم ندارید) زیرا هر کس دیگری را بر ما أهل بیت وحی علیهم صلوات‌اللّٰه مقدم بدارد، هلاک گردد و دنیا و آخرت از دستش برود.

۹- «نِعْمَ الدَّلیلُ الْحَقُّ».

حق نیکو راهنمائی است برای انسان در حرکت بسوی هدف عالی و کمال انسانی.

۱۰- «لاٰ یَصْبِرُ لِلْحَقِّ إِلاّ مَنْ عَرَفَ فَضْلَهُ».

کسی در شناخت حق و عمل به آن راه صبر و بردباری را در پیش نمیگیرد مگر آنکه فضیلت حق را بشناسد.

۱۱- «اَلْحَقُّ أَفْضَلُ سَبیلٍ».

حق برترین و بهترین راهی است که انسان را به کمال انسانی می‌رساند.

۱۲- «اَلْحَقُّ أَوْضَحُ سَبیلٍ».

حق درخشانترین راهی است که انسان را به هدف عالی می‌رساند.

۱۳- «مَن کٰانَ مَقْصَدَهُ الْحَقُّ أَدْرَکَهُ وَ لَوْ کٰانَ کَثیرَ اللُّبْسِ»

هر که مقصدش حق باشد آنرا خواهد یافت، گر چه اشتباه زیادی کند (چه اینکه جوینده حق آنرا حتماً بدست خواهد آورد).

۱۴- «لَيَكُنْ مَرجِعُكَ اِلَى الْحَقِّ، فَمَنْ فٰارَقَ الْحَقَّ هَلَكَ».
هر آینه باید مَرجع و مَقصد تو بسوی حق باشد، پس کسی که حق را مرجع و مقصد خویش قرار ندهد منحط و تباه گردد.
۱۵- «مَنْ كٰانَ غَرَضُهُ الْبٰاطِلَ لَمْ يُدْرِكِ الْحَقَّ، وَ لَوْ كان أشهَرَ مِنَ الشَّمْسِ»
کسی که در بُعدی از أبعاد زندگی، هدفش باطل باشد، هرگز حق را نخواهد یافت، أگرچه حق از آفتاب درخشانتر و بلندتر باشد.
۱۶- «اَلْبٰاطِلُ مُضٰادُّ الْحَقِّ».
باطل ضدّ حقّ است (که هرگز قابل جمع نخواهند بود)
۱۷- «لاٰ يَجْتَمِعُ الْبٰاطِلُ وَ الْحَقُّ».
حق و باطل هرگز در یکجا جمع نمی‌گردند.
۱۸- «بِالْعُدُولِ عَنِ الْحَقِّ تَكُونُ الضَّلاٰلَةُ».
با إعراض از حق، گمراهی و ضلالت حتمی است و لو هر مصلحت گمراه کننده جلوه‌گری کند.
۱۹- «مَنْ لَمْ يُنجِدِ الْحَقَّ أَهْلَكَهُ الْبٰاطِلُ».
کسی که حق را لبیک نگوید و یاریش نکند، باطل او را درکامش فرو خواهد برد و هلاکش سازد.
۲۰- «مَنْ رَكِبَ الْبٰاطِلَ أَهْلَكَهُ مَرْكَبُهُ».
هر که بر مرکب باطل سوار شود، (بدون تردید) مرکبش هلاک و نابودش سازد.
۲۱- «الْبٰاطِلُ يَزِلُّ بِراكِبِهِ».
طبیعت باطل این است که سوارش را می‌لغزاند و به رو می‌افکند.

۷۲۹- دو خط متعاکس حق و باطل:

۲۲- «حَقٌّ وَ بٰاطِلٌ وَ لِكُلٍّ أَهْلٌ».
(دو راه بیش نیست) راه حق، و راه باطل، و برای هر یک أهلی است (که روندۀ راه حق به کمال انسانی رسیده سر از بهشت در خواهد آورد، و روندۀ راه باطل، منحط و داخل جهنم گردد) زیرا:

۲۳- «غَرَضُ المُحِقِّ الرَّشادُ، وَ غَرَضُ المُبطِلِ الْفَسادُ».

مقصد أهل حق، کمال انسانی، و غرض أهل باطل، فساد و تباهی است.

۲۴- «رَأسُ الحِكْمَةِ لُزُومُ الْحَقِّ وَ طاعَةُ المُحِقِّ».

أساس حکمت، ملازم بودن با حق، و إطاعت از أهل حق است.

۲۵- «مَنِ اسْتَسْلَمَ لِلْحَقِّ وَ أَطاعَ المُحِقَّ كانَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ».

هر که در پیشگاه حق تسلیم شده، و أهل حق را فرمان برد از زمرهٔ نیکوکاران خواهد بود.

۲۶- «بِلُزُومِ الْحَقِّ يَحْصُلُ الإِسْتِظْهارُ».

با همراهی بحق، برای انسان پشتیبان پیدا می‌شود.

۲۷- «مَنْ جَعَلَ الْحَقَّ مَطْلَبَهُ لانَ لَهُ الشَّديدُ وَ قَرُبَ عَلَيْهِ الْبَعيدُ».

کسی که حق را خواستهٔ خویش قرار دهد، سختی برایش آسان، و دور برایش نزدیک شود.

۲۸- «اَلْحَقُّ سَيْفٌ عَلىٰ أَهْلِ الْباطِلِ».

حق شمشیر برنده‌ای است بر أهل باطل.

۲۹- «يَسيرُ الْحَقِّ يَدْفَعُ كَثيرَ الْباطِلِ».

أندکی از حق، بسیاری از باطل را برطرف می‌سازد (چنانچه اندکی از نور بسیاری از تاریکی را برطرف می‌سازد).

۳۰- «مَنِ احْتَجَّ بِالْحَقِّ فَلَجَ».

کسی که با حق حجّت و دلیل آرد، بر أهل باطل غالب و پیروز گردد.

۳۱- «اَلْحَقُّ أَقْوىٰ ظَهيرٍ، وَ الْباطِلُ أَضْعَفُ نَصيرٍ».

حق نیرومندترین پشتیبان، و باطل سست‌ترین یار است.

۳۲- «لا تُغالِبْ مَنْ يَسْتَظْهِرُ بِالْحَقِّ، فَإِنَّ مُغالِبَ الْحَقِّ مَغْلُوبٌ».

با کسی که حق پشتیبان اوست و یاریش می‌کند درگیر مشو، زیرا درگیری با حق، باعث شکست است.

۳۳- «مَنْ عانَدَ الْحَقَّ قَتَلَهُ، وَ مَنْ تَعَزَّزَ عَلَيْهِ ذَلَّلَهُ».

کسی که با حق بستیزد، حق او را نابودش کند، و هر که در برابر حق، بلندپروازی کند، حق او را خوار کند.

۳۴- «لاٰ يَذِلُّ مَنِ اعْتَزَّ بِالْحَقِّ، وَ لاٰ يَعِزُّ مَنْ لَجَأَ إِلَى الْبٰاطِلِ»
هر که بواسطهٔ حق، عزیز شود، خوار نمی‌گردد، و کسی که بباطل پناه برد، هرگز عزیز نخواهد شد.
۳۵- «هَلَكَ مَنْ بٰاعَ الْيَقِينَ بِالشَّكِ، وَ الْحَقَّ بِالْبٰاطِلِ، وَ الْأجِلَ بِالْعٰاجِلِ».
منحط و نابود گشت آنکه یقین را بشک، و حق را بباطل، و دنیا را به آخرت فروخت.
۳۶-«مَنِ اعْتَزَّ بِالْحَقِّ أَعَزَّهُ الْحَقُّ».
کسی که بحق عزّت جوید، حق عزیزش گرداند.
۳۷- «مَنِ اعْتَزَّ بِغَيْرِ الْحَقِّ أَذَلَّهُ‌اللّٰهُ بِالْحَقِّ».
هر که بغیر حق، عزّت طلب کند، خداوند متعال بوسیلهٔ حق او را خوار و ذلیل گرداند.
۳۸- «مَنِ اتَّخَذَ الْحَقَّ لِجٰاماً اتَّخَذَهُ النّٰاسُ إِمٰاماً».
کسی که حق را لجام خود گیرد (و بند راستی را بر دهانش زند) مردم او را پیشوای خود قرار دهند.
۳۹- «مَنْ عَمِلَ بِالْحَقِّ مٰالَ إِلَيْهِ الْخَلْقُ».
هر که بحق عمل کند، مردم بسوی او متمایل گشته (از دل و جان دوستش دارند).
۴۰- «اَلْكَيِّسُ صَديقُهُ الْحَقُّ، وَعَدُوُّه الْبٰاطِلُ».
انسان زیرک کسی است که دوستش حق، و دشمنش باطل باشد (و إلاّ زیرک نیست).

۷۳۰- عمل به حق و نجات أهلش:

۴۱- «مَنْ عَمِلَ بِالْحَقِّ نَجٰا».
کسی که عمل به حق نماید، نجات یابد.
۴۲- «مَنْ عَمِلَ بِالْحَقِّ أَفْلَحَ».
هر که به حق عمل کند، رستگار گردد.

۴۳- «لَنْ يُدْرِكَ النَّجاةَ مَنْ لَمْ يَعْمَلْ بِالْحَقِّ».

هرگز نجات نیابد (از انحطاط و تباهی) کسی که طبق حق عمل ننماید، زیرا:

۴۴- «اَلْحَقُّ مَنْجاةٌ لِكُلِّ عامِلٍ».

تنها حق، وسیلهٔ نجات است برای کسی که طبق آن عمل کند، پس

۴۵- «اِلْزَمُوا الْحَقَّ تَلْزَمْكُمُ النَّجاةُ».

حق را همواره ملازم باشید تا نجات و رستگاری ملازمتان باشد.

۴۶- «خُضِ الْغَمَراتِ إِلَى الْحَقِّ حَيْثُ كانَ».

فرو رو در گرداب گرفتاریها، سختیها و فشارها... برای بدست آوردن حق هر کجا که باشد (که نجات و رستگاری برای تو است).

۴۷- «اِرْكَبِ الْحَقَّ، وَ اِنْ خالَفَ هَواكَ، وَ لا تَبِعْ آخِرَتَكَ بِدُنْياكَ».

پیوسته مراقب و هم رکاب حق باش، اگرچه این همراهی، مخالف هوای نفست باشد، و هرگز آخرت خود را به دنیایت مفروش.

۴۸- «حَقٌّ يَضُرُّ خَيْرٌ مِنْ باطِلٍ يَسُرُّ».

حقی که (بظاهر) زیان رساند، بهتر است از باطلی که (بظاهر) مسرور و خرسند سازد.

۴۹- «وَ الْزَمْ أَهْلَ الْحَقِّ وَ اعْمَلْ عَمَلَهُمْ تَكُنْ مِنْهُمْ».

و با أهل حق همگون و همراه باش، و همآنند آنان طبق حق عمل کن، تا از زمرهٔ آنان قرارگیری.

۵۰- «أَشْبَهُ النّاسِ بِأَنْبِياءِ اللّهِ أَقْوَلُهُمْ لِلْحَقِّ، وَ أَصْبَرُهُمْ عَلَى الْعَمَلِ بِهِ».

شبیه ترین مردم به پیامبران إلهی کسی است که در بیان حق گویاتر، و در عمل بحق شکیباتر باشد.

۵۱- «أَقْرَبُ الْعِبادِ إِلَى اللّهِ تَعالى أَقْوَلُهُمْ لِلْحَقِّ وَ إِنْ كانَ عَلَيْهِ وَ أَعْمَلُهُمْ بِهِ وَ إِنْ كانَ فيهِ كُرْهُهُ».

نزدیکترین بندگان نزد خداوند متعال، کسی است که در بیان حق گویاتر باشد اگرچه بظاهر به زیان او باشد، و کسی که بحق عاملتر باشد اگرچه عمل به آن مخالف با هوای نفسش باشد.

۵۲- «أَخْسَرُ النّاسِ مَنْ قَدَرَ عَلىٰ أنْ يَقُولَ الْحَقَّ فَلَمْ يَقُلْ».

منحط ترین مردم کسی است که توان برگفتن حرف حق را دارد و نگوید.

۵۳- «أَلْقَوْلُ بِالْحَقِّ خَيْرٌ مِنَ الْعِيِّ وَ الصَّمْتِ».

گفتار و بیان حق بهتر است از لال شدن و خاموش نشستن.

۵۴- «مَنِ اسْتَحْيىٰ مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ فَهُوَ الْأَحْمَقُ».

کسی که از سخن حق گفتن شرم کند، بتمام معنی أبله است.

۵۵- «اَلْعَقْلُ رَسُولُ الْحَقِّ».

عقل سلیم آدمی، فرستادهٔ حق است.

۵۶- «ثَمَرَةُ الْعَقْلِ لُزُمُ الْحَقِّ».

نتیجهٔ عقل سلیم آدمی، همراهی با حق است.

۵۷- «فِي لُزُومِ الْحَقِّ تَكُونُ السَّعادَةُ».

در همراهی و پیوستگی باحق، سعادت إنسانی است.

۷۳۱- حق و اقامهٔ آن:

۵۸- «أَعْقَلُ النّاسِ مَنْ ذَلَّ لِلْحَقِّ فَأَعْطاهُ مِنْ نَفْسِهِ، وَ عَزَّ بِالْحَقِّ فَلَمْ يُهِنْ إقامَتَهُ وَ حُسْنَ الْعَمَلِ بِهِ».

خردمندترین مردم کسی است که ذلت در راه حق را بپذیرد، و از نفس خویش حق را عطاء کند، و خود را بوسیلهٔ حق عزیز نماید، و در إقامهٔ حق و خوب عمل کردن بحق سستی نورزد و کوچك نشمارد.

۵۹- «جَعَلَ اللّٰهُ سُبْحانَهُ حُقُوقَ عِبادِهِ مُقَدِّمَةً لِحُقُوقِهِ، فَمَنْ قامَ بِحُقُوقِ عِبادِ اللّٰه كانَ ذلِكَ مُؤَدِّياً إلَى القِيامِ بِحُقُوقِ اللّٰهِ».

خداوند سبحان حقوق بندگانش را مقدمهٔ برای حقوق خود قرار داده است، پس هر کس که برای أدای حقوق بندگان خداوند سبحان قیام کند، این کار او را بسوی قیام بر أدای حقوق خداوند متعال وادار می‌نماید، (و در زمرهٔ أداء کنندگان حقوق إلهی محسوب می‌گردد).

۶۰- «عَلَيْكُمْ بِحُبِّ نَبِيِّكُمْ فَإِنَّهُ حَقُّ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ الْمُوجِبُ عَلَى اللّٰهِ حَقَّكُمْ أَلاٰ تَرَوْنَ إِلىٰ قَوْلِ اللّٰهِ تَعالىٰ: «قُلْ لاٰ أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبىٰ» الشوری:۲۳)

بر شما مسلمانان واجب است دوستی محمّد و آل پیغمبرتان صلوات‌اللّه علیهم أجمعین زیرا که آن حق خداوند متعال است بر شما که واجب است ، و موجب حق شما بر خداوند متعال است، آیا نمی بینید فرمودهٔ خداوند متعال را در قرآن مجید که خطاب برسولش﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: بگو به مردم: من در أمر رسالت از شما أجر و مزدی نمیخواهم مگر محبّت نزدیکترین خویشانم که علی و فاطمة و أولاد آنها﴿علیهم السلام﴾ می باشند.

۶۱- «فِي عَمَلِ عِبادِ اللّٰهِ عَلىٰ أَحْكامِ اللّٰهِ إِستيفاءُ الْحُقُوقِ وَ كُلُّ الرِّفْقِ».

در عمل کردن، و وادار نمودن بندگان خداوند متعال را بر عمل به أحکام إلهی، حقوق مردم تمام‌گرفته شود (گر چه این کار با سختی انجام شود) همهٔ رفق و نرمی در آن است.

۶۲- «رُسُلُ اللّٰهِ سُبْحانَهُ تَراجِمَةُ الْحَقِّ، وَ السُّفَرآءُ بَيْنَ الْخالِقِ وَ الْخَلْقِ».

فرستادگان خداوند سبحان، نمایندگان و بیان کنندگان حق، و پیام آورندگان بین خالق و مخلوقند.

۶۳- «إِنَّ الْعَدْلَ ميزانُ اللّٰهِ سُبْحانَهُ الَّذي وَضَعَهُ فِي الْخَلْقِ لِإِقامَةِ الْحَقِّ، فَلاٰ تُخالِفْهُ فِي ميزانِهِ وَ لاٰ تُعارِضْهُ فِي سُلْطانِهِ».

بتحقیق عدل، ترازوی خداوند سبحان است که در میان بندگان خود نهاده، و آنرا برای إقامهٔ حق نصب فرموده است، پس در میزان خداوند، با خداوند مخالفت، و در قدرت و سلطنتش با او معارض ننما.

۶۴- «خالِفْ مَنْ خالَفَ الْحَقَّ إِلىٰ غَيْرِهِ، وَدَعْهُ وَ ما رَضِيَ لِنَفْسِهِ».

مخالفت کن کسی راکه مخالفت نمود حق را، و بسوی غیر حق روی آورد، و واگذار او و آنچه راکه برای خود پسندید و دل بست از باطل تا درگرداب باطل و ضلالت به ماند و سزای مخالفت باحق را بیابد.

۶۵- «لاٰ يَكُونَنَّ أَفْضَلَ مٰا نِلْتَ مِنْ دُنْيٰاكَ بُلُوغُ لَذَّةٍ وَ إِشْفٰاءُ غَيْظٍ، وَ لْيَكُنْ إِحْيٰاءَ حَقٍّ وَ إِمٰاتَةَ باطِلٍ».

هرگز نباید بالاترین چیزی که می‌خواهی از دنیایت به تو برسد، رسیدن به لذّتی یا فرو نشاندن خشمی باشد، بلکه باید (لذّت و عیش تو) در زنده‌کردن حقی و یا میراندن باطلی باشد.

۶۶- «مَنْ جٰاهَدَ عَلىٰ إِقٰامَةِ الْحَقِّ وُفِّقَ».

کسی که بر إقامهٔ حق جهاد کند، موفق و کامیاب شود.

۶۷- «إِذا أَكْرَمَ اللّٰهُ عَبْداً أَعٰانَهُ عَلىٰ إِقٰامَةِ الْحَقِّ».

هرگاه خداوند متعال بنده‌ای را گرامی و مورد توجهش قرار دهد، بر إقامهٔ حق یاریش می‌کند.

۶۸- «رَحِمَ اللّٰهُ امْرَءاً أَحْيىٰ حَقّاً وَ أَمٰاتَ بٰاطِلاً، وَ أَدْحَضَ الْجَوْرَ وَ أَقٰامَ الْعَدْلَ».

خداوند متعال رحمت کند مردی را که حقی را زنده نماید، و باطلی را بمیراند، و ستم را نابود و عدل را بپای دارد.

۶۹- «يَحْتٰاجُ الإِمٰامُ إِلىٰ قَلْبٍ عَقُولٍ وَ لِسٰانٍ قَؤُلٍ، وَ جِنٰانٍ عَلىٰ إِقٰامَةِ الْحَقِّ صَئُولٍ».

رهبر و پیشوای هر قومی نیازمند است که دلی دانا، و زبانی گویا، و جانی یورش برنده و توانا بر إقامهٔ حق باشد (تا باکمال نیرومندی بتواند باطل را بکوبد و حق را در جامعه پایدار سازد).

۷۰- «لاٰ يَمْنَعُكُمْ رِعٰايَةُ الْحَقِّ لِأَحَدٍ عَنْ إِقٰامَةِ الْحَقِّ عَلَيْهِ».

جانبداری حق دربارهٔ کسی، نباید شما را از إقامهٔ حق دربارهٔ او باز دارد (بلکه شخص باید حق را بی پرده دربارهٔ همه کس إجراء نماید).

۷۱- «حَقٌّ عَلَى الْمَلِكِ أَنْ يَسُوسَ نَفْسَهُ قَبْلَ جُنْدِهِ».

حق واجب بر پادشاه و فرمانروا آن است که سیاست و حفظ کند نفسش را از تخلّف، پیش از آنکه سپاه (رعیتش) را سیاست و از تخلّف باز دارد (هرگاه فرمانروا تخلّف نکند، رعیت و سپاه تخلّف نخواهند کرد).

۷۰۷- فرمانروایان باید از حضرت أمیرمؤمنان«عليه السلام» فرمانروائی را بیاموزند:

۲- حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ«عليه السلام» در زمان فرمانروائیش بکسانی که مدح و ثنایش می‌کردند فرمود:

«فَلا تُثْنُوا عَلَيَّ بِجَمِيلِ ثَناءٍ، لِإِخْراجِي نَفْسِي إِلَى اللّٰهِ سُبْحانَهُ وَإِلَيْكُمْ مِنَ الْبَقِيَّةِ فِي حُقُوقٍ لَمْ أَفْرُغْ مِنْ أَدائِها، وَفَرائِضَ لا بُدَّ مِنْ إِمْضائِها، فَلاتُكَلِّمُونِي بِما تُكَلَّمُ بِهِ الْجَبابِرَةُ، وَ لا تَتَحَفَّظُوا مِنِّي بِما يُتَحَفَّظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ الْبادِرَةِ، وَلا تُخالِطُونِي بِالْمُصانَعَةِ، وَ لا تَظُنُّوا بِيَ اسْتِثْقالاً فِي حَقٍّ قِيلَ لِي، وَ لا الْتِماسَ إِعْظامٍ لِنَفْسِي، فَإِنَّهُ مَنِ اسْتَثْقَلَ الْحَقَّ أَنْ يُقالَ لَهُ أَوِ الْعَدْلَ أَنْ يُعْرَضَ عَلَيْهِ، كانَ الْعَمَلُ بِهِما أَثْقَلَ عَلَيْهِ، فَلا تَكُفُّوا عَنْ مَقالَةٍ بِحَقٍّ، أَوْ مَشْوَرَةٍ بِعَدْلٍ».(۱)

یعنی: پس مرا برای اطاعت کردنم از خداوند متعال و خوش رفتاریم با شما بستودن نیکو ستایش نکنید از حقوقی که باقی مانده و از أدای آنها فارغ نگشته‌ام، و واجباتی که ناچار به اجرای آنها هستم، و با من سخنانی که با گردنکشان (برای خوش آمد آنها) گفته می‌شود نگوئید، و آنچه را از مردم خشمگین (فرمانروایان ستمگر که از ترس خشم آنها) خودداری کرده پنهان می‌کنند، از من پنهان نکنید، و بمدارات و چاپلوسی و رشوه دادن (بزبان) با من آمیزش نکنید، و دربارهٔ من گمان مبرید که اگر حقی گفته شود دشوار آید، و نه گمان درخواست بزرگ نمودن خود را (نمیخواهم با من مانند گردنکشان که سخن حق به ایشان نمی‌گویند رفتار نمائید) زیرا کسی که سخن حق را که به او گفته شود یا دادگری و درستی را که به او پیشنهاد گردد دشوار شمرد، عمل بحق و عدل بر او دشوارتر است، پس از حقگوئی یا مشورت بعدل نزد من خودداری ننمائید (بلکه نزد من بی پروا حق را بگوئید، و آنچه را درست و بعدل می‌دانید بیان کنید).

براستی! کدام فرمانروا در جهان با مردم چنین سخن می‌گوید؟!

۳- حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ«عليه السلام» در نامه‌ای که به مَصْقَلَة بن هُبَيرهٔ شیبانی که از طرف آن حضرت«عليه السلام» حاکم بر أردشیرخُره (نام شهری از فارس) بود نوشته، و او را بر بی‌عدالتی در تقسیم غنائم بین مردم سرزنش می‌کند، و أطرافیان او را أفراد چاپلوس، دورو، و فرصت طلب معرّفی می‌کند آمده‌است:

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۲۰۷ ص ۶۸۶).

۷۲- «مِنْ حَقِّ الرّاعي أنْ يَخْتارَ لِنَفْسِهِ ما يَخْتارُ لِرَعِيَّتِهِ».

از حق مسلم و واجب بر هر سرپرستی آن است که: برای خود چیزی را اختیار کند که برای زیر دستانش انتخاب می‌کند.

۷۳- «إصْبِرْ عَلیٰ مَضَضِ مَرارَةِ الْحَقِّ، وَ إيّاكَ أنْ تَنْخَدِعَ لِحَلاٰوَةِ الْباطِلِ».

بر سوزش تلخی حق شکیبا باش، مبادا شیرینی باطل تو را فریب دهد (که دست از حق برداشته جذب باطل گردی).

۷۴- «لَوْ أنَّ أهْلَ الْعِلْمِ حَمَلُوهُ بِحَقِّهِ لَأَحَبَّهُمُ اللّٰهُ تَعالیٰ وَ مَلائِكَتُهُ، وَلٰكِنَّهُمْ حَمَلُوهُ لِطَلَبِ الدُّنْيا فَمَقَّتَهُمُ اللّٰهُ تَعالیٰ وَ هانُوا عَلَيْهِ».

اگر براستی صاحبان علم و دانش، حق علمشان را أداء کرده و آنرا بدانجاکه باید و شاید حمل می‌کردند هرآینه خداوند متعال و فرشتگانش آنانرا دوست میداشتند، و لکن آنها علمشان را وسیله‌ای برای بدست آوردن متاع (شهرت و شهوت و شکم) دنیا قرار داده‌اند، از اینرو خداوند متعال آنها را مورد غضب خود قرار داده و آنها نزد خداوند متعال خوار شدند.

۷۳۲- سخن حق یا بهترین گفتار:

۷۵- «أعْدَلُ (أفْضَلُ خ) الْخَلْقِ أقْضاهُمْ بِالْحَقِّ، وَ أحَبُّهُمْ إلَی اللّٰهِ أقْوَلُهُمْ لِلصِّدْقِ».

عادلترین (برترین خ) بندگان خداوند متعال کسی است که بهتر از همه بحق قضاوت و داوری نماید، و محبوبترین آنها نزد خداوند متعال، کسی است که از همه راستگوتر باشد.

۷۶- «أحْسَنُ الأَفْعالِ ما وافَقَ الْحَقَّ، وَ أفْضَلُ الْمَقالِ ما طابَقَ الصِّدْقَ».

بهترین کردارهای انسان آنستکه موافق با حق (واقع و بایسته) باشد، و برترین گفتار آدمی آنستکه مطابق با راستی و درستی باشد.

۷۷- «أفْضَلُ النّاسِ: أعْلَمُهُمْ بِالرِّفْقِ، وَ أكْيَسُهُمْ: أصْبَرُهُمْ عَلَی الْحَقِّ».

برترین مردم کسی است که به رفق و نرمی داناتر باشد، و زیرکترین آنها کسی است که در راه حق شکیباتر، بردبارتر و پایدارتر باشد.

۷۸- «اَلصِّدْقُ لِسانُ الْحَقِّ».

راستی، زبان گویای حق است (زیرا حق آنستکه مطابق با واقع باشد، که جز باراستی بیان نگردد).

۷۹- «أَصْدَقُ الْقَوْلِ ما طابَقَ الْحَقَّ».
راسترین گفتار آنستکه مطابق با حق (و واقع باشد)
۸۰- «مَنْ قالَ بِالْحَقِّ، صُدِّقَ».
کسی که بر أساس حق (و واقع) سخن گوید، تصدیق می‌شود. پس
۸۱- «قُولُوا الْحَقَّ تَغْنَمُوا، وَ اسْكُتُوا عَنِ الْباطِلِ تَسْلَمُوا».
تنها حق را بیان کنید به کمال انسانی نائل آمده و از سعادت دنیا و آخرت بهره‌مند گردید، و از نشر و ترویج باطل سکوت کنید تا از انحطاط و گمراهی سالم به مانید.
۸۲- «أَلصِّدْقُ لِباسُ الْحَقِّ».
گفتار درست، و سخن مطابق با واقع، پوشش حق است.
۸۳- «لا صاحِبَ أَعَزُّ مِنَ الْحَقِّ».
هیچ همنشینی و رفیق و همدمی، عزیزتر از حق نیست.
۸۴- «كَسْبُ الْايمانِ لُزُومُ الْحَقِّ، وَ نُصْحُ الْخَلْقِ».
تنها راه کسب ایمان، همراهی و ملازم بودن با حق، و پند دادن مردم است.
۸۵- «إِلْزَمِ الْحَقَّ، يُنَزِّلُكَ مَنازِلَ أَهْلِ الْحَقِّ يَوْمَ لا يُقْضىٰ إِلاَّ بِالْحَقِّ».
همراه و ملازم حق باش، تا تو را به جایگاه مردان حق برساند، روزی که جز حق، حکم نشود.
۸۶- «صَمْداً صَمْداً حَتّىٰ يَنْجَلِيَ لَكُمْ عَمُودُ الْحَقِّ، وَ أَنْتُمُ الأَعْلَوْنَ وَ اللّٰهُ مَعَكُمْ وَ لَنْ يَتِرَكُمْ أَعْمالَكُمْ».
در راه حق، آهنگ و پافشاری کنید (و خود را نبازید) تا اینکه ستون نورانی حق برای شما آشکار گردد و بدانید که شما در این صورت، برترین مردم نزد خداوند متعال هستید و خدا با شما است، و از أعمال شما نمی کاهد.
۸۷- «إِيّاكُمْ وَ الْفُرْقَةَ فَإِنَّ الشّاذَّ عَنْ أَهْلِ الْحَقِّ لِلشَّيطانِ كَما أَنَّ الشّاذَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذِّئبِ».
شما أهل حق بگریزید از تفرقه بین خودتان، زیرا دور شوندهٔ از أهل حق، در دام شیطان گرفتار می‌شود چنانچه گوسفندی که از گلّه جدا شود، گرفتار گرگ می‌گردد.
۸۸- «أَيْنَ تَضِلُّ عُقُولُكُمْ، وَ تَزيغُ نُفُوسُكُمْ؟ أَتَسْتَبْدِلُونَ الْكِذْبَ بِالصِّدْقِ وَ تَعْتاضُونَ الْباطِلَ بِالْحَقِّ».

به چه جهت و بکدام سو عقلهاتان گمراه و نفسهاتان میل به باطل کرده و از حق گریزان شده‌اید؟! آیا شما دروغ را براستی تبدیل کرده و باطل را بجای حق می‌پذیرید؟!

۸۹- «إِنْ کُنْتُمْ لاٰ مَحٰالَةَ مُتَعَصِّبینَ، فَتَعَصَّبوُا لِنُصْرَةِ الْحِقِ وَ إِغاثَةِ الْمَلْهُوفِ».

اگر شما براستی أهل تعصّب هستید، پس تعصّبتان را برای یاری حق، و فریاد رسیده بیچارگان بکار بگیرید زیرا

۹۰- «اَلتَّعٰاوُنُ عَلیٰ إِقٰامَةِ الْحَقِّ أَمٰانَةٌ وَ دِیٰانَةٌ، وَ التَّظٰاهُرُ عَلیٰ نَصْرِ الْبٰاطِلِ لُؤْمٌ وَ خِیٰانَةٌ».

یاری دادن یکدیگر را بر إقامهٔ حق، عین أمانت و دیانت است، و همکاری بر یاری باطل، عین پستی و خیانت بخداوند متعال و خویشتن است.

۹۱- «وَ اللّٰهِ مٰا مَنَعَ الْحَقَّ أَهْلَهُ وَ أَزٰاحَ الْحَقَّ عَنْ مُسْتَحِقِّهِ إِلاّٰ کُلُّ کٰافِرٍ جٰاحِدٍ وَ مُنٰافِقٍ مُلْحِدٍ».

به خداوند متعال سوگند! منع نکرده حق را از أهلش، و نگرفت حق را از صاحبش مگر هر کافر منکر خدا و هر منافق ستیزگر با حق.

۹۲- «ظَلَمَ الْحَقَّ مَنْ نَصَرَ الْبٰاطِلَ».

ستم و ظلم کرده است حق را کسی که باطل را به هر نحوی که یاری نماید.

۹۳- «مَنْ نَصَرَ الْبٰاطِلَ نَدِمَ».

هر که باطل را یاری کند، پشیمان گردد.

۹۴- «إِتَّقُوا دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ فَإِنَّهُ یَسْئَلُ اللّٰهَ حَقَّهُ، وَ اللّٰهُ سُبْحٰانَهُ أَکْرَمُ مِنْ أَنْ یُسْئَلَ حَقّاً إِلاّٰ أَجٰابَ».

بترسید از اینکه مظلوم، خداوند متعال را بخواند، زیرا مظلوم از خداوند متعال حق خود را می‌خواهد، و خداوند سبحان بزرگوارتر از آن است که از او درخواست حقی شود جز اینکه إجابت فرماید (و ظالم را بکیفر رساند)

۹۵- «إِنَّ دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ مُجٰابَةٌ عِنْدَ اللّٰهِ سُبْحٰانَهُ لِأَنَّهُ یَطْلُبُ حَقَّهُ وَ اللّٰهُ تَعٰالیٰ أَعْدَلُ مِنْ أَنْ یَمْنَعَ ذٰا حَقٍّ حَقَّهُ».

بتحقیق دعای مظلوم مستجاب است نزد خداوند سبحان، زیرا مظلوم حق خود را از خداوند قادر متعال می‌خواهد، و خداوند متعال عادلتر از آن است که صاحب حقی را از حقش منع نماید (و به دادش نرسد).

۹۶- «مَنْ عانَدَ الْحَقَ کانَ اللّٰهُ خَصْمَهُ».

کسی که با حق دشمنی ورزد، خداوند متعال دشمن او خواهد بود.

۹۷- «مَنْ عانَدَ الْحَقَّ لَزِمَهُ الْوَهْنُ».

هر که با حق دشمنی ورزد و درگیر شود، خواری را ملازم گردد.

۹۸- «قَلیلُ الْحَقِّ یَدْفَعُ کَثیرَ الْباطِلِ کَما أنّ الْقَلیلَ مِنَ النّارِ یُحْرِقُ کَثیرَ الْحَطَبِ».

حق هرچند کم باشد، باطل زیادی را نابود می‌کند، چنانچه آتش کم‌هیزم فراوانی را می‌سوزاند.

۹۹- «حَقُ اللّٰهِ سُبْحانَهُ عَلَیْکُمْ فِی الْیُسْرِ: الْبِرُّ وَ الشُّکْرُ، وَ فِی الْعُسْرِ: اَلرِّضا وَ الصَّبْرُ».

حق خداوند سبحان بر شما مؤمنان، نیکی و شکر در هنگام آسایش، و رضا و بردباری در زمان سختی می‌باشد.

۱۰۰- «زَوالُ النِّعَمِ بِمَنْعِ حُقُوقِ اللّٰهِ مِنْها، وَ التَقْصیرُ فی شُکْرِها».

حقوق خداوند متعال را ندادن، و در شکر نعمتهای إلهی کوتاهی کردن، باعث از دست رفتن نعمتهای إلهی از انسان می‌شود.

۱۰۱- «مَنْ أعْطیٰ فی غَیْرِ الْحُقُوقِ، فَقَدْ قَصَّرَ عَنِ الْحُقُوقِ».

کسی که در غیر مورد حقوق حقهٔ إلهی بذل و بخشش کند، البته در أدای حقوق إلهی کوتاهی کرده است.

۱۰۲- «شَرُّ الأموالِ ما لَمْ یُخْرَجْ مِنْهُ حَقُّ اللّٰهِ سُبْحانَهُ».

بدترین مالها، مالی است که حق خداوند سبحان از آن داده نشده باشد.

۱۰۳- «أفْضَلُ الْمالِ ما قُضِیَتْ به الْحُقُوقُ».

برترین مال، مالی است که حقوق (خداوند متعال و مردم) بوسیلهٔ آن أداء شود.

۱۰۴- «حَقٌّ عَلَی الْعاقِلِ أنْ یَسْتَدیمَ الإسْتِرْشادَ، وَ یَتْرُکَ ألإسْتِبْدادَ».

نخستین حق مسلّم و واجب بر انسان عاقل آن است که طلب رشد و کمال را ادامه دهد، و خودسری را رها کند.

۱۰۵- «حَقٌّ عَلَى الْعاقِلِ أَنْ يَقْهَرَ هَواهُ قَبْلَ ضِدِّهِ».

حق مسلّم بر انسان عاقل آن است که دشمن داخلش (هوای نفسش) را مهار و مقهور عقلش سازد، پیش از آنکه دشمن خارجش را شکست دهد. و یا قبل از آنکه هوای نفس بر او غالب گردد.

۱۰۶- «مَنْ أَطاعَ التَّوانِي ضَيَّعَ الْحُقُوقَ».

کسی که سستی را در راه حق پیروی کند، حقوق فراوانی (حق اللّٰه و رسولش و أهل بیت وحی ﴿علیهم السلام﴾ و مردم)را ضایع کرده است.

۱۰۷- «مِنَ الْعُقُوقِ إِضاعَةُ الْحُقُوقِ».

از جملهٔ نافرمانیها از فرامین إلهی که موجب خشم شدید خداوندی است ضایع کردن حقوق صاحبان آن می‌باشد.

۱۰۸- «لا يَعْرِفُ حَقَّ الْحَليمِ اَلسَّفيهُ».

انسان نادان، حق و مقام شخص بردبار را نمی شناسد.

۱۰۹- «مَنْ قَضىٰ حَقَّ مَنْ لا يَقْضىٰ حَقَّهُ فَقَدْ عَبَّدَهُ».

هر که حق کسی را أداء کند که وی حقش را أداء نکند، البته آن شخص، آنکس را بندهٔ خویش ساخته است.

۱۱۰- «ثَلاثٌ مَنْ كُنَّ فيهِ إِسْتَكْمَلَ الايمانَ: مَنْ إِذا رَضِيَ لَمْ يُخْرِجْهُ رِضاهُ إِلىٰ باطِلٍ، وَ إِذَا غَضِبَ لَمْ يُخْرِجْهُ غَضَبُهُ عَنْ حَقٍّ، وَ إِذا قَدَرَ لَمْ يَأْخُذْ ما لَيْسَ لَهُ».

(۳) چیز است که در هرکسی یافت شود ایمانش کامل گردد: هرگاه خشنود گردد، خشنودیش او را بباطل نکشاند، و هرگاه خشمگین شود، خشمش او را از راه حق بیرون نبرد، و هرگاه توانمند گردد بحق کسی تجاوز نکند.

خداوند متعال می‌فرماید: «**و تواصوا بالحق**» تا به هدف عالی و کمال انسانی رسیده و از انحطاط و خواری دنیا و از عذاب آخرت نجات یابید.

پس باید حق‌بین، حق‌جو، حق‌پذیر و حق‌گو باشید تا به کمال انسانی نائل آئید.

چهارمین رکن کمال انسان:

سفارش به صبر و پذیرش آن از یکدیگر چهارمین رکن کمال انسان، تحت (۱۰) عنوان أصلی مورد بحث دقیق و تحلیل علمی، أخلاقی و اجتماعی و تربیتی و ... قرارگرفته است:

۱- چهارمین رکن کمال انسان: سفارش به صبر، و پذیرش أهل کمال آنرا از یکدیگر.
۲- ارتباط ایمان با صبر و بردباری.
۳- در بیان فضیلت صبر و شکیبائی.
۴- أنواع صبر و أقسام آن.
۵- صفات صابران و نشانه‌های صبر چیست؟
۶- صبر و بردباری حضرت إمام أمیرالمؤمنین عليّ «علیه السلام».
۷- صبر و بردباری در راه حق.
۸- صبر و بردباری یکی از مهمترین نشانه‌های پرهیزکاری.
۹- آثار و نتائج مادی و معنوی، فردی و اجتماعی صبر و بردباری.
۱۰- پاداش و ثواب اخروی صبر و شکیبائی.

هر یک از عناوین فوق بطور متوسط دارای پنج عنوان فرعی می‌باشد که در فهرست آورده می‌شود.

با ضمیمهٔ یکصد و ده کلمه از کلمات قصار حضرت إمام أمیرالمؤمنین عليّ «علیه السلام» بعدد إسم مبارک «علی» در پیرامون صبر و بردباری تحت ده عنوان.

درس یکصد و چهل و یکم:

بسم الله الرحمن الرحیم

«اَلْحَمْدُلِلّٰهِ الَّذي تَفَرَّدَ بِردٰآءِ الْکِبْرِیٰآءِ، وَ تَوَحَّدَ بِصِفٰاتِ الْمَجْدِ وَ الْعُلآءِ، وَ أَيَّدَ صَفْوَةَ الْأَوْلِيٰآءِ بِقُوَّةِ الصَّبْرِ عَلَى السَّرّٰآءِ وَ الضَّرّٰآءِ، وَ ٱلشُّكْرِ عَلَى الْبَلآءِ وَ النَّعْمٰآءِ، وَ الصَّلاٰةُ وَ السَّلاٰمُ عَلىٰ مُحَمَّدٍ سَيِّدِ الْأَنْبِيٰآءِ، وَ عَلىٰ آلِهِ قٰادَةِ الْأَتْقِيٰآءِ، وَ لاٰ سِيَّمٰا بَقِيَّةِ اللّٰهِ الْأَعْظَمِ أَرْوٰاحُنٰا لَهُ الْفِدٰآءُ، وَ اللَّعْنَةُ الدّٰآئِمَةُ عَلىٰ مُخٰالِفِيهِمِ الْأَشْقِيٰآءِ إِلىٰ يَوْمِ لِقٰآءِ اللّٰهِ جَلَّ وَ عَلاٰ».

اما بعد:

۷۳۳ - چهارمین رکن کمال انسان، سفارش بصبر، و پذیرش أهل کمال آنرا از یکدیگر:

آفریدگار جهان، چهارمین رکن از أرکان چهارگانهٔ کمال انسانی را در سورهٔ مبارکهٔ «والعصر» سفارش به صبر، و پذیرش مؤمنان راستین، آنرا از یکدیگر دانسته است: «وَ تَوٰاصَوْا بِالصَّبْرِ» یکدیگر را توصیه و سفارش به صبر نموده و آنرا با تمام وجود از یکدیگر پذیرا باشند، این سفارش به صبر، و پذیرش آن از یکدیگر رکن چهارم به هم پیوستهٔ کمال انسانی بشمار می‌رود، زیرا ایمان و عمل صالح و سفارش و پذیرش حق، جز با صبر و بردباری در حرکت بسوی هدف عالی و کمال انسانی إمکان پذیر نیست.

پرسش: چرا صبر در رتبهٔ رکن چهارم کمال انسانی قرارگرفته است؟

پاسخ: هرگاه شما بخواهید بر قلّهٔ کوه یا در مکان مرتفعی قرارگیرید به چهار أمر کلّی بترتیب خاصّی نیازمند هستید:

ألف: تعیین هدف و مقصد (ایمان).

ب: زاد و توشه برای نیل بمقصد (عمل صالح).

ج: انتخاب مسیر در حرکت بسوی هدف (حق).

د: پایداری، بردباری و شکیبائی تا نیل بمقصد که بدون تحمّل رنج و فشار تا رسیدن بقلّهٔ کوه، و نیل به هدف عالی امکان پذیر نیست.

سئوال: چرا چهار فعل: «**آمَنُوا**» و «**عَمِلُوا الصّالِحاتِ**» و «**تَواصَوْا بِالْحَقِّ**» و «**تَواصَوْا بِالصَّبْرِ**» در چهار رکن کمال انسانی بلفظ ماضی: «گذشته» آمده است؟ و همچنین چرا «**تَواصَوْا**» تکرار شده است؟

جواب: زیرا سخن در سورهٔ مبارکهٔ «والعصر» از فعلیت و تحقق یافتن کمال، و معرّفی انسان کامل و انسان منحط است که با فعل مستقبل «آینده» و یا با فعل أمر که احتمال تخلّف در آن زیاد است، و یا با إسم فاعل که مشترک بین سه زمان: گذشته و حال و آینده است نشاید، و أما تکرار «تواصوا» تأکید و إشاره به استقلال صبر در رکنیت با پیوستگی تمامی چهار رکن با هم می‌باشد.

در روایات صحیحه آمده است که: ایمان به دو نصف تقسیم می‌شود: نصف از آن صبر و بردباری و نصف دیگر آن: شکر و سپاسگزاری است: «**الْایمانُ نِصْفانِ: نِصْفٌ فِی الصَّبْرِ وَ نِصْفٌ فِی الشُّکْرِ**».

همانطوری که مؤمن از صفات علیای خداوندی و از أسمای حسنای إلهی است: «**هُوَ اللّٰهُ الَّذي لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلاٰمُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ**»، الحشر: ۲۳) صبر و شکر نیز از صفات ذات أقدس حق و أسمای حسنای خداوندی است: «**وَاللّٰهُ شَكُورٌ حَليمٌ**» التغابن: ۱۷).

پس جهل بحقیقت صبر و شکر، جهل بهردو جزء ایمان، و غفلت از دو وصف رحمان است و راهی بسوی خداوند سبحان جز از طریق ایمان نیست، و کسی نمی‌تواند در راه ایمان گام نهد مگر با معرفت چیزی که به او تعلّق دارد، وکسی که به او ایمان متحقق می‌گردد، پس ناآگاهی از حقیقت صبر و شکر، ناآگاهی ازکسی است که باید به او ایمان آورد، و از چیزی که به او إمکان درک ایمان است می‌باشد.

بدون تردید! صبر حقیقی و صحیح با بینش و آگاهی إمکان پذیر است، از اینرو خضر﴿علیه السلام﴾ صبر بدون بینش را رد کرد و گفت: «وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلىٰ مٰا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْراً» الکهف: ۶۸) پس کسی که بواقع أمر آگاه و به آثار و نتائج صبر عالم نباشد نمی‌تواند بدرستی صابر باشد، و توان تحمل و نوشیدن تلخی صبر را ندارد.

۷۳۴ - صبر از دیدگاه قرآن کریم:

مادّهٔ «ص - ب - ر» با مشتقّاتش (۱۰۳) مرتبه در (۴۵) سوره از قرآن کریم آمده است.

صبر در لغت بمعنی حبس بحسب مقتضای عقل و دین، و کفّ نفس در تنگای انسان ساز، و بردباری و شکیبائی در فشارها و رنجها و حوادث و ناملایمات و مصائب ... نقیض جَزَع و فَزَع و بی قراری و خودباختگی آمده است.

ما در بحث لغوی تفسیر سورهٔ مبارکهٔ «والعصر» در تفسیر کبیر «البصائر: ج ۵۸» معانی متعددی را برای صبر تفصیلاً بیان کرده‌ایم.

خداوند متعال در قرآن کریم صابران را به أوصاف متعدد پسندیده معرّفی فرموده، و أکثر درجات و خیرات و فضائل أخلاقی و کمالات نفسانی را به صبر إضافه کرده و آنها را از نتائج و ثمرات صبر دانسته، و صبر را ملاک شایستگی إمامت و تمامیت کلمهٔ حسنای ربوبی، و بهترین و بیشترین بی حساب بودن پاداش و جزاء و معیت و نصرت و هدایت و استعانت و رحمت و بشارت و صلوات خود را بر صبر و بردباری صابران، قرار داده است که فرمود:

«وَ جَعَلْنٰا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنٰا لَمّٰا صَبَرُوا» السجدة: ۲۴).

«وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ الْحُسْنىٰ عَلىٰ بَنِي إِسْرٰائِيلَ بِمٰا صَبَرُوا» الأعراف: ۱۳۷).

«وَ لَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ» النحل: ۹۶).

«أُولٰئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمٰا صَبَرُوا» القصص: ۵۴).

«إِنَّمٰا يُوَفَّى الصّٰابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسٰابٍ»الزمر: ۱۰).

«وَاصْبِرُوا إِنَّ اللّٰهَ مَعَ الصّٰابِرِينَ» الأنفال: ۴۶).

«بَلىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا وَ يَأْتُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هٰذا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلافٍ مِنَ الْمَلائِكَةِ مُسَوِّمينَ» آل عمران: ۱۲۵).

«يا أَيُّهَاالَّذينَ آمَنُوااسْتَعينُوابِالصَّبْرِ وَ الصَّلاٰةِ إِنَّ اللّٰهَ مَعَ الصّابِرينَ - وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصّابِرينَ - أُولٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوٰاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولٰئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ» البقرة: ۱۵۳-۱۵۷).

و دهها آیات دیگر از قرآن کریم که مؤمنان راستین را بر مقاومت در برابر دشمنان و بدخواهان، و بر حفظ عزّت وکرامت انسانی، و فداکاری و ثبات قدم در راه حق و هدف عالی ... تحریص و ترغیب می‌کند، و آنانرا از خود باختگی و هراس و جزع و شکوه و فزع و اضطراب و ... در مقابل ناملایمات و رنجها و فشارها مصائب و حوادث انسان ساز بر حذر می‌دارد، و اطلاق «وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ» شامل جمیع أنواع صبر در تمام أبعاد زندگی مادی و معنوی، و دنیوی و اخروی ... انسان می‌گردد، پس صبر بمعنی تن بظلم دادن، و به ذلّت و خواری راضی بودن، و تحمّل دشمن نیست که بعضیها توهم کرده‌اند.

۷۳۵ - حقیقت صبر از دیدگاه أهل بیت وحی علیهم صلوات‌الله:

روایات وارده از أهل بیت عصمت و طهارت صلوات‌الله علیهم أجمعین در حقیقت صبر بسیار است که ما تنها بنقل چند روایت در اینجا تبرّک میجوئیم:

۱ - حضرت مولی‌الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ «علیه السلام» فرمود: «وَ الْعَجْزُ آفَةٌ، وَ الصَّبْرُ شُجاعَةٌ».(۱)

یعنی: و عجز و واماندگی آفت و بیچارگی است (که انسان را از پا درمی‌آورد) و صبر و بردباری (در أبعاد مادی و معنوی و اعتقادی و اقتصادی و أخلاقی و اجتماعی ... خود نوعی) شجاعت و دلاوری است (که انسان را بر دشمن پیروز و غالب می‌سازد).

۲ - حضرت إمام أمیرالمؤمنین عليّ «علیه السلام» فرمود: «مَنْ لَمْ يُنْجِهِ الصَّبْرُ أَهْلَكَهُ الْجَزَعُ».(۲)

۱- نهج البلاغة: از حکمت‌های امام «علیه السلام» رقم ۳ ص ۱۰۸۹).

۲- نهج البلاغة: من حکمت‌های امام «علیه السلام» رقم ۱۸۰ ص ۱۱۷۳).

«بَلَغَني عَنْكَ أَمْرٌ إِنْ كُنْتَ فَعَلْتَهُ فَقَدْ أَسْخَطْتَ إِلٰهَكَ، وَ أَغْضَبْتَ إِمٰامَكَ: أَنَّكَ تَقْسِمُ فَيْءَ الْمُسْلِمينَ الَّذي حٰازَتْهُ رِمٰاحُهُمْ وَ خُيولُهُمْ، وَ أُريقَتْ عَلَيْهِ دِمٰآؤُهُمْ، فيمَنِ اعْتٰامَكَ مِنْ أَعْرٰابِ قَوْمِكَ، فَوَ الَّذي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَءَ النَّسَمَةَ لَئِنْ كٰانَ ذٰلِكَ حَقّاً لَتَجِدَنَّ بِكَ عَلَيَّ هَوٰاناً، وَ لَتَخِفَنَّ عِنْدي ميزٰاناً، فَلاٰ تَسْتَهِنْ بِحَقِّ رَبِّكَ، وَ لاٰ تُصْلِحْ دُنْيٰاكَ بِمَحْقِ دينِكَ، فَتَكُونَ مِنَ الْأَخْسَرينَ أَعْمٰالاً.

أَلاٰ وَ إِنَّ حَقَّ مَنْ قِبَلَكَ وَ قِبَلَنٰا مِنَ الْمُسْلِمينَ في قِسْمَةِ هٰذَا الْفَيْءِ سَوآءٌ يَرِدُونَ عِنْدي عَلَيْهِ وَ يَصْدُرُونَ عَنْهُ».(۱)

یعنی: به من ازکارهای تو خبری رسیده که اگر راست باشد، خداوند متعال را با این کارهای نادرستت بخشم آورده‌ای، و پیشوایت را بر خود غضبناک ساخته‌ای (که باید تو را مؤاخذه کند، زیرا خبر رسید که): تو اموال مسلمانان راکه با نیزه‌ها و اسبهاشان آنرا بدست آورده و خونهاشان را بر سر آن ریخته‌اند، میان عربهای خویشاوند خود که تو را برگزیده‌اند تقسیم می‌کنی، پس سوگند بخدائی که دانه را (زیرزمین) شکافته، و انسانرا آفریده اگر این کارکه خبر داده‌اند راست باشد، از من نسبت بخود زبونی یابی، و از مقدار و مرتبه، نزد من سبک گردی، پس حق پروردگارت را خوار نگردان، و دنیایت را با کاستن دینت آباد مکن که (روز قیامت) در زمرۀ زیانکاران و منحطان قرار خواهی گرفت.

آگاه باش! حق کسی که نزد تو و نزد ما است از مسلمانان در قسمت نمودن این مالها یکسان است: پیش من بر سر آن میآیند و بر میگردند (همان‌طوری که هر کس برای آب بر سر چشمه رفته و برمی‌گردد، و چشمه بی‌تفاوت به همه آب می‌بخشد، بنابراین حق‌نداری که آن مالها را به خویشاوندان خود اختصاص دهی).

۴- حضرت مولی‌الموحّدین أمیرالمؤمنین علیّ﴿؏﴾ در نامه‌ایکه برای سران لشگرهایش نوشته، و در آن حق آنان را بر خود، و حق خود را بر آنان بیان کرده و آنها را بدادگری و پیروی از خود أمرکرده و فرمود:

«مِنْ عَبْدِاللّٰهِ عَلِيِّ بْنِ أَبيطٰالِبٍ أَميرِ الْمُؤْمِنينَ إِلىٰ أَصْحٰابِ الْمَسٰالِحِ: أَمّٰا بَعْدُ فَإِنَّ حَقّاً عَلَى الْوٰالي أَنْ لاٰ يُغَيِّرَهُ عَلىٰ رَعِيَّتِهِ فَضْلٌ نٰالَهُ وَ لاٰ طَوْلٌ خُصَّ بِهِ، وَ أَنْ يَزيدَهُ مٰا قَسَمَ اللّٰهُ لَهُ مِنْ نِعَمِهِ دُنُوّاً مِنْ عِبٰادِهِ، وَ عَطْفاً عَلىٰ إِخْوٰانِهِ.

۱- نهج البلاغة: بخش نامه‌های إمام﴿؏﴾ رقم: ۴۳ ص ۹۶۱).

یعنی: هر که را شکیبائی رهائی نداده، بیتابی او را تباه گرداند (زیرا بر أثر بیتابی، پاداش اخروی صبر و شکیبائی را از دست داده است، و بکیفر بیتابی گرفتار می‌گردد).

۳- حضرت إمام أمیرالمؤمنین عليّ «عليه السلام» در وصف أهل حق وکمال فرمود: **«جَعَلَ الصَّبْرَ مَطِيَّةَ نَجاتِهِ، وَ التَّقْوىٰ عُدَّةَ وَفاتِهِ، رَكِبَ الطَّرِيقَةَ الْغَرّاءَ، وَ لَزِمَ الْمَحَجَّةَ الْبَيْضاءَ، اِغْتَنَمَ الْمَهَلَ، وَ بادَرَ الأَجَلَ، وَ تَزَوَّدَ مِنَ الْعَمَلِ».**[۱]

یعنی: أهل حق و کمال کسی است که صبر و بردباری را در حرکت بسوی کمال إنسانی، مرکب نجات و رستگاریش قرار دهد (در مقابل موانعی که در مسیر بسوی کمال قرار دارد، صبر را شعارش قرار داده، و رنجها و سختیها را مانند شتر بارکش بر خود هموار سازد) و تقوی را توشۀ مرگش قرار دهد، و با صبر و تقوی در راه روشن حق و مسیر کمال گام نهد، و از شاهراه درخشنده (آشکار و هویدا) دور نگردد (در بیراهه قدم ننهد) مهلت چند روز زندگی را برای دست یابی بحق و هدف عالی، غنیمت شمرده فرصت را از دست ندهد، و همواره آمادۀ مرگ باشد (که امکان فرا رسیدن آن هر آن می‌رسد).

۴- إمام أمیرالمؤمنین عليّ «عليه السلام» فرمود: **«اَلصَّبْرُ مَطِيَّةٌ لا تَكْبُو، وَ الْقَناعَةُ سَيْفٌ لا يَنْبُو وَ أَفْضَلُ العُدَّةِ الصَّبْرُ عَلَى الشِّدَّةِ».**[۲]

یعنی: صبر و بردباری در أبعاد زندگی انسان همآنند مرکبی است که به رو نمی‌افتد، و قناعت همآنند شمشیر بُرّانی است که کند نمی‌شود، و برترین توشه، شکیبائی بر سختی است.

۵- إمام أمیرالمؤمنین عليّ «عليه السلام» فرمود: **«وَ خَيْرُ الْمَراكِبِ، مَرْكَبُ الصَّبْرِ».**[۳]

یعنی: بهترین مرکبها، مرکب صبر و بردباری است.

۶- حضرت إمام حسن مجتبی «عليه السلام» فرمود: **«جَرَّبْنا وَ جَرَّبَ الْمُجَرِّبُونَ، فَلَمْ نَرَ شَيْئاً أَنْفَعَ وِجْداناً وَ لا أَضَرَّ فِقْداناً مِنَ الصَّبْرِ، تُداوىٰ بِهِ الأُمُورُ، وَ لا يُداوىٰ هُوَ بِغَيْرِهِ».**[۴]

۱- نهج البلاغة: خطبۀ ۷۵ ص ۱۷۴).
۲- شرح نهج البلاغة، ابن أبی الحدید: ج ۲۰ ص ۲۵۶ و ج ۱ ص ۳۱۹).
۳- شرح نهج البلاغة، ابن أبی الحدید: ج ۱ ص ۳۱۹). ۴- شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید: ج ۱ ص ۳۱۹).

یعنی: ما تجربه کردیم و أهل تجربه نیز تجربه کردند، پس ندیدیم ما چیزی که انسان آنرا بدست می‌آورد نافع‌تر از صبر و بردباری، و آنچه که از دست می‌دهد زیان‌بخش‌تر از صبر و شکیبائی باشد، چه اینکه تمام فشارها و رنجها و ناگواریها و دردهای زندگی انسان با تلخی صبر مداوا و حلّ می‌گردد، و حال آنکه صبر به هیچ چیز غیر از خود صبر مداوا نمی‌شود.

۷- حضرت إمام أمیرالمؤمنین عليّ﴿علیه السلام﴾ فرمود: «**اَلصَّبْرُ مِفْتاحُ الظَّفَرِ، وَالتَّوَكُّلُ عَلَى اللّٰهِ رَسُولُ الْفَرَجِ**».(۱)

یعنی: صبر و بردباری در زندگی، کلید پیروزی، و توکل بر خداوند متعال پیام‌آور گشایش در کارها است.

۸- حضرت إمام أمیرالمؤمنین عليّ﴿علیه السلام﴾ فرمود: «**اِنْتِظارُالْفَرَجِ بِالصَّبْرِ عِبادَةٌ**».

یعنی: انتظار فرج و گشایش، با صبر و شکیبائی، خود عبادت است.

۹- مرحوم حرانی در کتاب شریف «تحف العقول - باب فضیلت علم و کلمات قصار حضرت أمیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾» از آن حضرت روایت کرده که فرمود: «**مِنْ كُنُوزِ الْجَنَّةِ اَلْبِرُّ، وَ إِخْفٰاءُ الْعَمَلِ، وَ الصَّبْرُ عَلَى الرَّزٰايٰا وَ كِتْمٰانُ الْمَصٰائِبِ**».

یعنی: از گنجهای بهشت، نیکی و پوشاندن عمل، و بردباری بر پیشآمدهای بد و ناگواریها و کتمان مصیبتها است.

۱۰- و فرمود﴿علیه السلام﴾: «**أَفْضَلُ الْعِبادَةِ اَلصَّبْرُ وَ الصَّمْتُ وَ انْتِظارُ الْفَرَجِ**».

یعنی: برترین عبادت، صبر و بردباری بر مصائب، و لب فرو بستن در ناگواریها، و انتظار فرج است.

۱۱- مرحوم شیخ صدوق در کتاب شریف «معانی الأخبار» روایت کرده است که جبرئیل بر حضرت رسول أکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ نازل شد و عرض کرد: أی رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ خداوند تبارک و تعالی مرا با هدیه‌ای بسوی تو فرستاده که تا کنون چنین هدیه‌ای به کسی عطاء نفرموده، حضرت﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: آن هدیه چیست؟ جبرئیل گفت: صبر و بهتر از صبر، حضرت﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: بهتر از صبر چیست؟

---

۱ و ۲- شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید: ج ۱ ص ۳۲۲).

گفت: رضا و بهتر از رضا، رسول خدا﴿ﷺ﴾ فرمود: بهتر از رضا چیست؟ گفت: زهد و بهتر از زهد، رسول خدا﴿ﷺ﴾ فرمود: بهتر از زهد چیست؟ گفت: إخلاص و بهتر از إخلاص، رسول خدا﴿ﷺ﴾ فرمود: بهتر از إخلاص چیست؟ گفت: یقین و بهتر از یقین، رسول خدا﴿ﷺ﴾ فرمود: بهتر از یقین چیست؟ گفت: بتحقیق پلکان این، توکل بر خداوند عز و جل است، رسول خدا﴿ﷺ﴾ فرمود: توکل بر خداوند عزّوجل چیست؟ گفت: علم به اینکه مخلوق، ضرر و نفعی بحال انسان ندارد، و بحدّی که کسی توان إعطاء و منع از خیر را ندارد، و ناامیدی از خلق، پس هرگاه انسان بچنین حالی رسیده باشد هیچ عملی را برای غیر خداوند متعال انجام نمیدهد، و هرگز بغیر خداوند امیدوار نیست، و از غیر خدا نمیترسد، و هیچ طمع و چشم داشتی از غیر خدا ندارد، پس این است حقیقت توکل.

حضرت رسول خدا﴿ﷺ﴾ فرمود: بجبرئیل گفتم: تفسیر صبر چیست؟ گفت: انسان صبرکند در رنج و محن و تعب، همانطوری که در خوشیها صبر می‌کند، و صبرکند در تهیدستی همانطوری که صبر می‌کند در حال رفاه و آسایش و ثروت، و صبر کند در درد و بلا همانطوری که صبر می‌کند در عافیت و تندرستی، پس هیچگاه در گرفتاریها نزد مخلوق از حالش شکایت و گله نکند.

۱۲- و حضرت رسول أکرم﴿ﷺ﴾ فرمود: «**اَلصَّبْرُ سَتْرٌ مِنَ الْكُرُوبِ، وَ عَوْنٌ عَلَى الْخُطُوبِ**».

یعنی: صبر پوششی است از ناراحتیها و مشکلات و غمها و أندوه‌ها (باعث می‌شود که انسان آنها را آشکار و إبراز نکند) و کمکی است برکارهای دشوارکه با صبر بر آنها فائق می‌آید.

۱۳- و حضرت رسول أکرم﴿ﷺ﴾ فرمود: «قلب شکیبا اندوه بخود راه نمی‌دهد، و آزرده خاطر نمی‌شود».

۱۴- حضرت إمام أمیرالمؤمنین عليّ﴿ع﴾ فرمود: «روزگار نشیب و فراز دارد، روزی بکام تو می‌گردد، روزی بر خلاف تو سیر می‌کند، روزی که کام یافتی طغیان مکن، و چون بسختی افتادی صبرکن، که هرکس شکیبا باشد اندوه و درد بر وی آسان گذرد».

شاعر گوید:

گر بدولت برسی مست نگردی مردی　　گر بذلت برسی سست نگردی مردی

۱۵- حضرت إمام موسی بن جعفر(ع) فرمود: «اگر صبر کنی، صرفه میبری، و اگر صبر ننمائی خداوند مقدرات خود را إجراء خواهد کرد، خواه راضی باشی یا نباشی».

۱۶- حضرت إمام أمیرالمؤمنین عليّ(ع) فرمود: «**لاٰ يُعْدِمُ الصَّبُورُ الظَّفَرَ وَ إِنْ طَالَ بِهِ الزَّمٰانُ**».[۱]

یعنی: نیل بهدف و پیروزی برای انسان‌صبور حتمی است، گرچه زمان بطول‌أنجامد.

۱۷- حضرت إمام أمیرالمؤمنین عليّ(ع) فرمود: «**إِطْرَحْ عَنْكَ وٰارِدٰاتِ الْهُمُومِ بِعَزٰآئِمِ الصَّبْرِ وَ حُسْنِ الْيَقِينِ**».[۲]

یعنی: دور ساز از خود، همّ و غمها را با نیروی صبر و حسن یقین.

۱۸- حضرت إمام أمیرالمؤمنین عليّ(ع) فرمود: «**وَ الدَّهْرُ يَوْمٰانِ: يَوْمٌ لَكَ وَ يَوْمٌ عَلَيْكَ، فَإِذٰا كٰانَ لَكَ فَلاٰ تَبْطَرْ وَ إِذٰا كٰانَ عَلَيْكَ فَاصْبِرْ**».[۳]

یعنی: و روزگار دو روز است (فراز و نشیب دارد) روزی برای خوشی و کامرانی تو، و روزی برای سختی و ناکامی تو است، پس روزی که برای خوشی تو بود، در خوشی سرکشی مکن (ظلم و ستم و ناسپاسی مکن) و روزی که برای سختی تو بود شکیبا و بردبار باش (بیتابی مکن و خود را پست مساز و تسلیم باطل مباش).

۱۹- حضرت إمام أمیرالمؤمنین عليّ(ع) فرمود: «**وَالصَّبْرُ مِنْهٰا عَلىٰ أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى الشَّوْقِ، وَالشَّفَقِ، وَالزُّهْدِ، والتَّرَقُّبِ: فَمَنِ اشْتٰاقَ إِلَى الْجَنَّةِ سَلاٰ عَنِ الشَّهَوٰاتِ، وَمَنْ أَشْفَقَ مِنَ النّٰارِ اجْتَنَبَ الْمُحَرَّمٰاتِ، وَمَنْ زَهِدَ فِي الدُّنْيٰا اسْتَهٰانَ بِالْمُصِيبٰاتِ، وَمَنِ ارْتَقَبَ الْمَوْتَ سٰارَعَ إِلَى الْخَيْرٰاتِ**».[۴]

یعنی: و صبر بر چهار شعبه تقسیم می‌شود: بر اشتیاق و علاقه مندی، بر ترس، و بر زهد و پارسائی، و بر انتظار، پس هرکس علاقه و مشتاق بهشت باشد با

۱- شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید: ج ۱ ص ۳۲۴). ۲- شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید: ج ۱ ص ۳۲۴).
۳- نهج البلاغة: ص ۱۲۷۳). ۴- نهج البلاغة:۱۰۹۹).

بردباری از خواهشهای نفس دور و از شهوات، چشم میپوشد، و هرکه از آتش جهنم بیمناک باشد با شکیبائی از محرمات دوری میگزیند، وکسی که در دنیا زاهد و پارسا باشد مصائب و اندوهها را سبک می‌شمرد، و هرکه منتظر مرگ باشد برای کارهای نیک سرعت می‌گیرد.

۲۰- حضرت إمام أمیرالمؤمنین عليّ﴿؏﴾ فرمود: «**وَ الصَّبْرُ يُنَاضِلُ الْحِدْثانَ، وَ الْجَزَعُ مِنْ أَعْوانِ الزَّمانِ**».[۱]

یعنی: و صبر و شکیبائی رنجها و سختیهای روزگار را دور می‌کند، و بیتابی از یاری کنندگان زمانه است (که انسان را شکسته و فرسوده می‌سازد).

۲۱- حضرت إمام أمیرالمؤمنین عليّ﴿؏﴾ فرمود: «**مَنْ صَبَرَ صَبْرَ الْأَحْرارِ وَ إِلاّ سَلا سُلُوَّ الْأَغْمارِ**».[۲]

یعنی: هر که در حوادث زمان و طاعات و محرمات و مکروهات و سختیها همآنند آزاد مردان صبر کرد؛ او بحق بردبار و شکیبا است و اگر بیتابی کرد باید منزوی شود، همآنند فراموش شدگان گوشه‌گیر بی تجربهٔ نادان.

۲۲- حضرت إمام أمیرالمؤمنین عليّ﴿؏﴾ فرمود: «**اَلْعَفافُ زينَةُ الْفَقْرِ، وَ الشُّكْرُ زينَةُ الْغِنىٰ، وَ الصَّبْرُ زينَةُ الْبَلاٰءِ**».

یعنی: پاکدامنی زینت تهیدستی است، و سپاسگزاری از نعمتهای خداوند متعال آرایش توانگری، و شکیبائی زینت بلاء و مصیبت است.

۷۳۶ - معانی صبر از دیدگاههای مختلف:

در لسان حکماء و مفسّران، و علمای أخلاق و محدّثان، و اُدباء و محققان، و عرفاء و متکلّمان و شعراء و فلاسفه از قدماء و متأخرین معانی متعدد و مختلفی برای صبر آمده است که ما بتعدادی از آنها بطور بسیار فشرده إشاره می‌کنیم:

صُبر در لغت بمعنی تمر ترش هندی آمده است و صَبْر بمعنی مطلق تلخی خواه در أمر مادی و محسوس و خواه در أمر معنوی و معقول باشد.

۱- نهج البلاغة: (۱۱۸۱).
۲- نهج البلاغة: (۱۲۷۹).

صَبْر: یعنی ترک شکایت نزد غیر خداوند متعال، و نوشیدن تلخیها و تحمل رنجها در مسیر حرکت بسوی هدف عالی و کمال انسانی بدون خم به أبرو آوردن و إظهار جزع و فزع و بیتابی در این راه. و این معنی مستفاد از آیات قرآن کریم و روایات صحیحۀ وارده از أهل بیت وحی صلوات‌الله علیهم أجمعین می‌باشد. صبر تلخ است که جز آزاد مردان، وگام نهندگان در مسیر کمال آنرا ننوشند، چه اینکه آنها تلخیهای مسیر کمال را با صبر، شیرین می‌کنند.

بعضیها گفته‌اند: صبر نوشیدن تلخیها است بدون خم به أبرو آوردن، و در هم نمودن چهره.

بعضیها گویند: صبر یعنی دوری ازهر چیزی‌که مخالف باعقل و دین،وآرامش هنگام نوشیدن غصه‌های بلاها، و إظهار بی نیازی با فقر و تهیدستی است.

گروهی گویند: صبر عبارت است از ثبات و عمل به أحکام و دستورات کتاب و سنّت ...

دسته‌ای گویند: صبر همان استعانت بخداوند متعال در تمام أبعاد زندگی انسانی است.

عده‌ای گویند: صبر آنستکه انسان با آرامش خاطر بین نعمت و محنت فرقی‌نگذارد.

طائفه‌ای گویند: صبر عبارت است از انتظار فرج وگشایش سختیها و رنجها و حوادث و ناگواریها... از خداوند متعال یا بمرگ که راحت گردد، یا به هدف و مطلوب نائل آید.

فرقه‌ای گویند: برای هر چیزی جوهری است، و جوهر انسان، عقل اوست، و جوهر عقل، صبر است، و صبر عبارت است ازکوبیدن و رام کردن و مهار نمودن نفس سرکش انسان که با کوبیدن، رام، و با رام کردن، مهار، و با مهار کردن،کنترل می‌شود، و جریان صبر در صابر همان جریان نَفَس (اکسیژن) در انسان است، زیرا او در هر چیز منهی و مکروه و مذموم ظاهری و باطنی، و در زندگی فردی و اجتماعی نیازمند بصبر و شکیبائی است.

برخی‌ها گویند: صبر یعنی حبس نفس از إظهار جزع و بیتابی در فشارها، رنجها و سختیهای زندگی مادی و معنوی، و بر محرمات و مکروهات، جهت امتثال أمر إلهی، و این از برترین أعمال انسان بشمار می‌رود.

بعضیها گویند: صبر عبارت است از ثبات قلبی انسان در مقابل چیزی که از آن کراهت دارد به اینکه اظهار ضعف و جزع و فزع و بیتابی نکند، و ثبات بدنی به اینکه در عمل کسل نباشد، و سهل إنگاری ننماید، و از زیر بار بدر نرود، و عجله در کاری نکند، پس صبر یک ثبات خاصّی است.

ارسطو گوید: «**اَلصَّبْرُ هُوَ مَضادَّةُ النَّفْسِ في أَنْ لا تَنْقادَ لِقَبائحِ اللَّذّاتِ**».

کسری به بوذرجمهر گفت: «**ما عَلامَةُ الظَّفَرِ بِالْأُمُورِ الْمَطْلُوبَةِ الْمُسْتَصْعَبَةِ؟ قالَ: مُلازَمَةُ الطَّلَبِ، وَ الْمُحافَظَةُ عَلَى الصَّبْرِ وَ كِتْمانُ السِّرِّ**».

ظریفی گفت: کسی که بر شنیدن یک کلمه صبر نکند، کلماتی را خواهد شنید.

أحنف گوید: براستی صبر بر طاعت إلهی آسانتر است از صبر بر عذاب خدائی که فرمود:

«**أُولٰئِكَ الَّذينَ اشْتَرَوُا الضَّلالَةَ بِالْهُدىٰ وَ الْعَذابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَما أَصْبَرَهُمْ عَلَى النّارِ**» البقرة: ۱۷۵).

ابن‌سماک گوید: مصیبت یکی است، پس اگر صاحبش جزع کند، می‌شود دوتا: یکی **فَقْدُ الْمُصابِ**، دیگری **فَقْدُ الثَّوابِ**.

أکثم‌بن‌صیفی گوید: صبر بر جرعه‌های آب داغ گواراتر است از آب‌های گندیدهٔ پشیمانی بر أثر بی‌تابی.

سعدی گوید:

منشین ترش تو از گردش أیام که صبر گرچه تلخست ولیکن بَرِ شیرین دارد

حضرت مولی‌الموحّدین إمام أمیرالمؤمنین علیّ ﴿علیه السلام﴾ در مذمّت دنیا فرمود: «**وَحُلْوُها صَبِرٌ**».(۱)

یعنی: و شیرینی دنیا همآنند شیرهٔ درخت بسیار تلخ است (شیرهٔ درخت از آغاز مکیدن ریشه، آب را از زمین، از آن جهت تلخ است که اگر شیرین بود حیوانات با مکیدن آب از درون زمین و بیرون از ریشه و تنه، مجال رسیدن آب بشاخه‌ها و میوه‌ها را نمی‌دادند، پس باید تلخ باشد تا درخت رشد کرده و میوهٔ شیرینی بدهد).

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۱۰ ص ۳۴۲).

و در مذمّت دولت بنی امیه فرمود: «وَ مَشارِبُ الصَّبِرِ وَ الْمَقِرِ».[۱]

یعنی: و آشامیدنیهای شیرهٔ درخت صَبِر (تلخ و بدمزه) و زهر آلو.

و در فتنهٔ بنی امیه میان امت اسلام و دفع آن بوسیلهٔ بنی العباس فرمود: «وَ یَسُوقُهُمْ عُنُفاً وَ یَسْقِیهِمْ بِکَأْسٍ مُصَبَّرَةٍ لا یُعْطیهِمْ إِلاَّ السَّیْفَ، وَ لا یُحْلِسُهُمْ إِلاَّ الْخَوْفَ».[۲]

یعنی: خداوند متعال بوسیلهٔ بنی‌العباس، بجبر بنی‌امیه را به أطراف سوق می‌دهد، و جام تلخ بلا و ناراحتی و مصیبت را درکامشان فرو میریزد، بجز زخم شمشیر چیزی به آنها نبخشد، و بجز خوف و ترس چیزی نپوشاند.

و صَبِر: عصارهٔ درخت تلخی است که در طب، جهت مداوا بکار می‌رود.

آری: درخت بردباری از چشمهٔ کوثر آب خورده، و میوهٔ لذیذش عزت و پیروزی است، مطمئن باشید که با نیروی شکیبائی پیروز خواهید شد، و بوسیلهٔ صبر نجات خواهید یافت.

بی‌صبری انسان را از هیچ رنجی نمیرهاند، بلکه بی‌تابی درد تازه‌ای است که انسان برای از پای درآوردن و نابود ساختن خود بر سایر دردهایش می‌افزاید.

براستی: هرگاه پیش آمد سختی به من می‌رسید، و در رنج و زحمت و فشار طاقت فرسا قرار می‌گرفتم با مقراض صبر و تیغ تیز بردباری ناخن غم و أندوه و مصیبت را از بیخ میچیدم.

حافظ گوید:

روزی اگر غمی رسدت تنگ دل مباش   رو شکر کن مباد که از بد بدتر شود
أی دل صبور باش و مخور غم که عاقبت   این شام صبح گردد و این شب سحر شود

بعضی از زهاد گوید: «صبر کن بر عملی که بی نیاز از ثوابش نیستی، و صبر کن از عملی که توان عقابش را نداری».

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۵۷ ص ۵۰۰).

۲- نهج البلاغة: خطبهٔ ۹۲ ص ۲۷۴).

حقیقت صبر عبارت است از ثبات بر أنگیزه و خواستهٔ دین، در مقابل أنگیزه و خواسته‌های هوای نفس، و این از خواص و صفات مختصّ به انسان است که ملائکه و حیوان به آن متصف نمی‌شوند، أما ملائکه، زیرا نیروی ملکوتیت بر فرشتگان مسلّط است که جز عبادت ندارند: «**فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَ النَّهارِ وَ هُمْ لا يَسْأَمُونَ**» فصلت: ۳۸) بدون انگیزهٔ شهوت در آنها.

و أما حیوان زیرا نیرو و أنگیزهٔ شهوت بر آن حاکم است که جز خوردن و شهوت ندارند، و این تنها انسان است از میان موجودات عالم، بین صف آرائی دو نیروی متضاد عقل و شهوت، و ملکوتیت و بهیمیت قرارگرفته که تعادل بین این دو نیرو، و پیروی از نیروی عقل در برابر نیروی شهوت جز با صبر و شکیبائی و بردباری إمکان پذیر نیست، از اینرو از صبر بشجاعت تعبیر شده است: «**اَلصَّبْرُ شُجاعَةٌ**» که با صبر میتوان نیروی شهوت را شکست داد، پس شجاعت همان صبر بر سختیهای جهاد و بر مواقف حق، و بر نبرد و مبارزه با باطل است، و عفّت همان صبر بر شهوات، و حلم: صبر بر هیجانات بیجا، وکتمان: صبر بر فاش ننمودن أسرار است.

پس صبر تصوّر نمی‌شود مگر بین دو خواسته، دو أنگیزه، دو لشگر، و دو نیروی متضاد، پس انسان در تمام حالات خود نیاز به صبر دارد، و تعادل بین دو نیرو جز از طریق دین میسّر نگردد، زیرا تنها دین است که حدود صبر را معیّن و بیان می‌کند، پس آنکه می‌تواند انسان را از پیروی از شهوات باز دارد صبر است که آنرا أنگیزهٔ دینی مینامند، در مقابل بیتابی و خودباختگی که انسان را به پیروی از شهوت و دوری از عقل وا می‌دارد که آنرا أنگیزهٔ شهوت می‌نامند، پس نزاع بین دو أنگیزهٔ دینی و شهوانی همواره در انسان وجود دارد، و صبر عبارت است از ثبات بر أنگیزهٔ دینی در مقابل أنگیزهٔ شهوت.

مرحوم شیخ طوسی فرمود: « صبر خودداری از بیتابی در ناگواریها است، و آن درون انسان را از پریشانی نگهمیدارد، و زبان را از شکایت و زاری، و أعضاء را از حرکت بر خلاف عادت باز می‌دارد».

درس یکصد و چهل و دوم:

۷۳۷ - ارتباط ایمان با صبر و شکیبائی:

آیات قرآن کریم و روایات صحیحهٔ وارده از أهل بیت وحی علیهم صلوات‌الله در ارتباط و پیوستگی ایمان با صبر و بردباری بسیار است که در بیان مختصر ما نگنجد، پس ما بنقل بعضی از آنها که صبر به اعتبار اختلاف مواردش بنفس ایمان، و نصف ایمان، به یکی از أرکان چهارگانهٔ ایمان و ازگنجهای ایمان، و بثمرهٔ ایمان و بهترین لشگر ایمان، و مهمترین علائم و برترین نمود ایمان، و بمنزلهٔ سر نسبت به جسد و به برجسته ترین صفت مؤمن تعبیر شده است تبرک می‌جوئیم:

خداوند متعال در وصف مؤمنان می‌فرماید:

«الصَّابِرِينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الْقَانِتِينَ وَ الْمُنْفِقِينَ وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» آل‌عمران: ۱۷ و ۲۰۰).

«وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفاً تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ الَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» العنکبوت: ۵۸-۵۹).

ابن أبی‌الحدید در «شرح نهج‌البلاغة» از جابربن عبد الله روایت کرده است که پرسید رسول‌خدا«صلی الله علیه و آله» را از ایمان پس حضرت«صلی الله علیه و آله» فرمود: **«اَلصَّبْرُ وَ السَّمَاحَةُ»**.

یعنی: شکیبائی و بردباری، و بخشش و بزرگی.

و از عبدالله بن مسعود روایت کرده است که حضرت رسول أکرم«صلی الله علیه و آله» فرمود:

«إِنَّ الصَّبْرَ نِصْفُ الْإِيمَانِ، وَ الْيَقِينُ، اَلْإِيمَانُ كُلُّهُ».

یعنی: بتحقیق صبر نصف ایمان، و یقین تمام ایمان است.

أَلاٰ وَ إِنَّ لَكُمْ عِنْدي أَنْ لاٰ أَحْتَجِزَ دُونَكُمْ سِرّاً إِلاّٰ فِي حَرْبٍ، وَ لاٰ أَطْوِيَ دُونَكُمْ أَمْراً إِلاّٰ فِي حُكْمٍ، وَ لاٰ أُؤَخِّرَ لَكُمْ حَقّاً عَنْ مَحَلِّهِ، وَ لاٰ أَقِفَ بِهِ دُونَ مَقْطَعِهِ، وَ أَنْ تَكُونُوا عِنْدي فِي الْحَقِّ سَوٰاءً، فَإِذٰا فَعَلْتُ ذٰلِكَ وَجَبَتْ لِلّٰهِ عَلَيْكُمُ النِّعْمَةُ، وَلي عَلَيْكُمُ الطّٰاعَةُ، وَ أَنْ لاٰ تَنْكُصُوا عَنْ دَعْوَةٍ، وَ لاٰ تُفَرِّطُوا فِي صَلاٰحٍ، وَ أَنْ تَخُوضُوا الْغَمَرٰاتِ إِلَى الْحَقِّ، فَإِنْ أَنْتُمْ لَمْ تَسْتَقيمُوا لي عَلىٰ ذٰلِكَ لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ أَهْوَنَ عَلَيَّ مِمَّنِ اعْوَجَّ مِنْكُمْ، ثُمَّ أُعظِمُ لَهُ الْعُقُوبَةَ، وَ لاٰ يَجِدُ عِنْدي فيهٰا رُخْصَةً، فَخُذُوا هٰذٰا مِنْ أُمَرآءِكُمْ وَ اَعْطُوهُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ مٰا يُصْلِحُ اللّٰهُ بِهِ أَمْرَكُمْ وَالسَّلاٰمُ».(۱)

یعنی: این نامه از بندهٔ خداوند متعال علی‌بن أبیطالب أمیرمؤمنان﴿علیه السلام﴾ است به مرزبانانش: پس از ستایش خداوند متعال و درود بر حضرت رسول أکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ سزاوار است کارفرما راکه فزونی یافته و نعمتی که به آن رسیده سبب تغییر حال او بر رعیّت نشود (وقتی به پست و مقام رسید چهره‌اش عوض نشود) و نعمتهائی که خداوند متعال بهرهٔ اوگردانیده او را به بسیار آشنایی با بندگان خداوند متعال و مهربانی بر برادرانش وادارد (که اگر چنین نکند، شکر نعمت نکرده از دستش خواهد رفت).

آگاه باشید! حق شما بر من آنستکه رازی را از شما پوشیده ندارم مگر در جنگ (أسرار نظامی که فاش کردن آن باعث آگاهی دشمن می‌شود) وکاری را بدون مشورت با شما انجام ندهم مگر در حکم شرعی، و در رساندن حقی راکه بجااست برای شما کوتاهی نکنم، و از آن بی استوار نمودن و تمام کردنش دست بر ندارم، و اینکه شما در حق نزد من برابر باشید، پس هرگاه رفتار من با شما چنین شد بر خداوند سبحان است که نعمت را بر شما تمام کند، و حق من بر شما پیروی شما از من است، و نافرمانیم نکنید، و درکاری که صلاح بدانم کوتاهی ننمائید، و در سختیهای راه حق فرو روید (متحمّل رنجها در راه حق گردید تا حق را بیابید).

پس اگر شما اینها را دربارهٔ من بجا نیاورید،کسی ازکجرو شما نزد من خوارتر نیست، پس او را به کیفر بزرگ می‌رسانم، و نزد من رُخصت و رهائی برای او نمی‌باشد (متخلّف را بر أساس دین مؤاخذه خواهم نمود) و شما نیز این پیمان را از سران (زیردست) خود بگیرید، و از خود به ایشان چیزی راکه خداوند متعال به آن

۱- نهج البلاغة: من کتابه﴿علیه السلام﴾ رقم ۵۰ ص ۹۸۲).

«وَ سُئِلَ عَلِيٌّ«عليه السلام»: أَيُّ شَيْءٍ أَقْرَبُ إِلَى الْكُفْرِ؟ قَالَ: ذُو فَاقَةٍ لاٰ صَبْرَ لَهُ».(۱)

يعنى: «از حضرت امام أميرالمؤمنين عليّ«عليه السلام» پرسيده شد: چه چيز نزديكتر بكفر است؟ فرمود تهيدستى كه صبر نداشته باشد».

و حضرت إمام أميرالمؤمنين عليّ«عليه السلام» فرمود: «اَلْيَقِينُ فَوْقَ الْايمٰانِ، وَ الصَّبْرُ فَوْقَ الْيَقِينِ».(۲)

يعنى: يقين برتر از ايمان، و صبر و شكيبائى برتر از يقين است.

و حضرت رسول أكرم«صلى الله عليه وآله» فرمود:

«اَلْايمٰانُ نِصْفٰانِ: نِصْفٌ فِي الصَّبْرِ وَ نِصْفٌ فِي الشُّكْرِ».(۳)

يعنى: ايمان به دو قسم تقسيم مى‌شود: نصف آن در صبر و شكيبائى و نصف ديگر در شكر و سپاسگزارى است.

و حضرت إمام أميرالمؤمنين عليّ«عليه السلام» فرمود: «اَلصَّبْرُ خَيْرُ جُنُودِ الْمُؤْمِنِ».

يعنى: صبر و بردبارى بهترين لشگرهاى مؤمن است.

و حضرت إمام أميرالمؤمنين عليّ«عليه السلام» فرمود: «لاٰ ايمٰانَ كَالصَّبْرِ».(۴)

يعنى: نيست ايمانى همآنند صبر.

و حضرت إمام أميرالمؤمنين عليّ«عليه السلام» فرمود: «اِلْزَمُوا الصَّبْرَ فَإِنَّهُ دِعٰامَةُ الْايمٰانِ وَ مِلاٰكُ الْأُمُورِ».(۵)

يعنى: از صبر و بردبارى جدا نشويد، زيرا صبر ركن ايمان، و ملاک امور در تمام أبعاد زندگى شما است.

مرحوم كلينى در كتاب شريف «اصول كافى - ج ۲ ص ۵۰ - باب صفة الايمان» به أسنادش از جابر روايت كرده است كه حضرت إمام باقر«عليه السلام» فرمود: «سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ«عليه السلام» عَنِ الْايمٰانِ؟ فَقٰالَ: إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ الْايمٰانَ عَلىٰ أَرْبَعِ دَعٰائِمَ: عَلَى الصَّبْرِ وَ الْيَقِينِ و الْعَدْلِ وَ الْجِهٰادِ».(۶)

۱- شرح نهج البلاغة، ابن أبى الحديد: ج ۱ ص ۳۱۹-۳۲۲).

۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶- تفسير كبير البصائر: ج ۵۸ ص ۹۴۹).

یعنی: سئوال شده است إمام أمیرالمؤمنین﴿علیه السلام﴾ از حقیقت ایمان؟ پس فرمود: بتحقیق خداوند عزّ و جلّ ایمان را بر روی چهار ستون قرار داده است: بر صبر و یقین و عدالت و جهاد.

و حضرت مولی‌الموحّدین أمیرالمؤمنین علیّ﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«أُوصِیکُمْ بِخَمْسٍ لَوْ ضَرَبْتُمْ إِلَیْهَا آبَاطَ ٱلْإِبِلِ لَکَانَتْ لِذٰلِکَ أَهْلاً: لَا یَرْجُوَنَّ أَحَدٌ مِنْکُمْ إِلاَّ رَبَّهُ، وَلَا یَخَافَنَّ إِلاَّ ذَنْبَهُ، وَلَا یَسْتَحِیَنَّ أَحَدٌ مِنْکُمْ إِذَا سُئِلَ عَمَّا لَا یَعْلَمُ أَنْ یَقُولَ: لَا أَعْلَمُ، وَلَا یَسْتَحِیَنَّ أَحَدٌ إِذَا لَمْ یَعْلَمِ الشَّیْءَ أَنْ یَتَعَلَّمَهُ، وَعَلَیْکُمْ بِالصَّبْرِ، فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ ٱلْإِیمَانِ کَالرَّأْسِ مِنَ ٱلْجَسَدِ، وَلَا خَیْرَ فِی جَسَدٍ لَا رَأْسَ مَعَهُ، وَلَا فِی إِیمَانٍ لَا صَبْرَ مَعَهُ».(۱)

یعنی: «أی مردم شما را به پنج چیز سفارش می‌کنم که برای بدست آوردن آنها اگر (با پاشنه‌های پای خود) زیر بغلهای شترها را بزنید (بشتاب رفته، و در بدست آوردن آن رنج و سختی را بر خود هموار سازید) سزاوار است:

أول: باید هیچ یک از شما امیدوار نباشد مگر بپروردگارش (زیرا تنها امید بخداوند متعال و توجّه به او باعث إخلاص در عمل و بندگی تنها برای او می‌شود).

دوم: و نترسد مگر از کردار و گفتار و رفتار بد خویش (چه اینکه بزرگترین ترسها، ترس از عذاب الهی است که به بنده‌ای نمی‌رسد مگر بر أثر گناه).

سوم: و اگر کسی چیزی را از او بپرسد و او نداند، باید شرم و حیاء نکرده بگوید: نمیدانم (زیرا اگر شرم کند ندانسته جواب گوید، و دیگری را گمراه کند، موجب تباهی و انحطاط می‌گردد).

چهارم: و اگر چیزی را نمیداند باید شرم و حیاء نکرده آنرا از انسان دانا بیاموزد (چه اینکه اگر شرم نماید در جهل و نادانی باقی مانده هلاک می‌گردد).

پنجم: و بر شما باد به صبر و بردباری (در تمام أبعاد زندگی فردی و اجتماعی و دنیوی و اخروی ...) زیرا (هیچیک از فضائل أخلاقی وکمالات نفسانی از صبر و بردباری خالی نیست و) شکیبائی نسبت به ایمان همانند سر آدمی نسبت به بدن او است، و هیچ خیر و نیکی در تنی که سر نداشته باشد وجود ندارد، و هیچ خیر و نیکی در ایمان نیست که با او شکیبائی نباشد».

۱- نهج البلاغة: از حکمتهای امام﴿علیه السلام﴾ رقم ۷۹ ص ۱۱۲۳).

و در روایت «تحف العقول» آمده است که حضرت إمام أمیرالمؤمنین علیّ﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«اَلصَّبْرُ مِنَ الْایمٰانِ کَمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ، فَمَنْ لاٰ صَبْرَ لَهُ لاٰ ایمٰانَ لَهُ».(۱)

یعنی: صبر و شکیبائی نسبت به ایمان، همان نسبت سر آدمی بجسد او است، پس کسی که صبر ندارد، ایمان ندارد.

و در نهج البلاغة آمده است که حضرت إمام أمیرالمؤمنین علیّ﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«وَ لاٰ ایمٰانَ کَالْحَیٰآءِ وَ الصَّبْرِ».(۲)

یعنی: و هیچ ایمانی مانند شرم و صبر نیست (زیرا ایمان آدمی به این دو کامل می‌گردد).

مثنوی می‌گوید:

گفت پیغمبر خداش ایمان نداد   هر کرا نبود صبوری در نهاد

۷۳۸ - صبر و معیار ایمان راستین:

با براهین عقلیهٔ قاطعه و أدلّهٔ نقلیهٔ واضحه، مبرهن و ثابت است که صبر و بردباری در أبعاد گوناگون مادی و معنوی، اعتقادی و اقتصادی، أخلاقی و اجتماعی و ... معیاری است برای ایمان حقیقی انسان، و هر که صبرش در حرکت بسوی هدف عالی و کمال انسانی بیشتر باشد، درجهٔ ایمانش برتر و بالاتر خواهدبود.

مرحوم کلینی درکتاب شریف (اصول کافی - باب الصبر) (۲۵) حدیث را نقل فرموده است که ما بنقل چند روایت بسنده می‌کنیم:

۷۳۹ - پنج حدیث در صبر و ایمان:

۱- به أسنادش از ابن أبی یعفور روایت کرده است که حضرت إمام صادق﴿علیه السلام﴾ فرمود: «اَلصَّبْرُ رَأْسُ الْإیمٰانِ».

یعنی: صبر و شکیبائی (در أبعاد زندگی انسانی بمنزلهٔ) سر ایمان است.

۱- تحف العقول: ۱۳۹).   ۲- نهج البلاغة: ص ۱۱۳۹).

مثنوی می‌گوید:

صبر از ایمان بیابد سرکله — حیث لا صبر فلا ایمان له
گفت پیغمبر خداش ایمان نداد — هر کرا نبود صبوری در نهاد
مکر شیطانست تعجیل و شتاب — لطف رحمانست صبر و احتساب
دیو حرص و آز و مستعجل تکی — بی تأمّل جست و بی آهستگی

۲- به أسنادش از علاء بن فُضَیل روایت کرده است که حضرت إمام صادق﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«اَلصَّبْرُ مِنَ الْایمانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ، فَإِذٰا ذَهَبَ الرَّأْسُ ذَهَبَ الْجَسَدُ، کَذٰلِكَ إِذٰا ذَهَبَ الصَّبْرُ ذَهَبَ الْایمانُ».

یعنی: نسبت صبر به ایمان، همآنند نسبت سر به تن آدمی است، پس هرگاه سر برود، تن هم خواهد رفت، و همچنین صبر که رفت، ایمان نیز خواهد رفت.

۳- به أسنادش از حفص بن غِیاث روایت کرده است که حضرت إمام صادق﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«أی حفص هر که صبر کند أندکی صبر کرده، و هر که بیتابی کند اندکی بیتابی کند، سپس فرمود: بر تو باد که در کارت صبر پیشه کنی، زیرا خداوند عزّوجل حضرت محمّد﴿صلی الله علیه وآله﴾ را به پیامبری فرستاد، و او را به صبر و نرمش دستور داد و فرمود:

«وَ اصْبِرْ عَلىٰ مٰا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْراً جَمِيلاً وَ ذَرْنِي وَ الْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ» المزمل: ۱۰ و ۱۱).

یعنی: و صبر کن بر آنچه که در بارهٔ تو می‌گویند، و بخوشی از آنها دوری کن، صاحبان مال و منالی را که تو را تکذیب می‌کنند به من واگذار.

و خداوند تبارک و تعالی فرمود:

«اِدْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَداوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ وَ مٰا يُلَقّٰيهٰا إِلاَّ الَّذينَ صَبَرُوا وَ مٰا يُلَقّٰيهٰا إِلاّٰ ذُو حَظٍّ عَظيمٍ» فصلت: ۳۴-۳۵).

یعنی: بدی مردم را به نیکوترین عملت پاداش ده تا همان کس که گوئی با تو دشمنی می‌نمود دوست صمیمی تو گردد، و لکن به این مقام بلند نمی‌رسند مگر کسانی که در راه حق، صبر و بردباری از خود نشان داده‌اند، و به این مقام رفیع صبر و ثبات دست نخواهد یافت مگر کسی که صاحب حظّ بزرگی باشد.

پس حضرت رسول أکرم﴿ﷺ﴾ صبر کرد تا اینکه به او وصله‌های (تهمتها و افتراهای) بزرگی زدند (چون سحر و کهانت و جنون و کذب و...) و او را به آنها متهم کردند، پس سینهٔ او از این تهمتهای ناروا تنگ شد، پس خداوند عزّ و جلّ نازل کرد بر او: «**وَ لَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمٰا يَقُولُونَ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ كُنْ مِنَ السّٰاجِدِينَ**» الحجر: ۹۷-۹۸).

یعنی: و ما هر آینه میدانیم که بتحقیق از آنچه مشرکین در طعنه و تکذیب تو می‌گویند، سخت دلتنگ می‌شوی پس (غم مخور) و بذکر تسبیح و ستایش پروردگارت مشغول باش، و از نمازگزاران باش (تا بیاد خدا شاد خاطر شوی).

سپس آنحضرت﴿ﷺ﴾ را دل تنگ کرده و متهم نمودند، پس آنحضرت﴿ﷺ﴾ از آن غمناک شد، پس خداوند عزّ و جلّ نازل فرمود:

«**قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لاٰ يُكَذِّبُونَكَ وَ لٰكِنَّ الظّٰالِمِينَ بِآيٰاتِ اللّٰهِ يَجْحَدُونَ وَ لَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلىٰ مٰا كُذِّبُوا وَ أُوذُوا حَتّٰى أَتٰاهُمْ نَصْرُنٰا**» الأنعام: ۳۳-۳۴).

یعنی: بتحقیق ما می‌دانیم که کافران در تکذیب تو سخنانی می‌گویند که تو را أفسرده خاطر و غمگین می‌سازد (أی رسول ما دل شاد باش) که آن ستمکاران نه تنها تو را بلکه همهٔ آیات ما و دیگر رسولان إلهی را إنکار می‌کنند، و هر آینه چقدر پیامبران پیش از تو را هم تکذیب کردند که آنها با همهٔ أذیتها و آزارهای منکران راه صبر و بردباری را در پیش گرفتند تا آنگاه که از حدّ گذشتند، عنایت و یاری ما شامل آنان شد یاریشان کردیم.

پس خداوند متعال پیغمبرش﴿ﷺ﴾ را به صبر و شکیبائی دعوت کرد، پس مشرکان و منکران از حدّ گذشتند، پس خداوند تبارک و تعالی را به زبان آوردم و

تکذیبش کردند، پس در این هنگام، حضرت رسول أکرم«صلی الله علیه و آله» فرمود: من برخودم و خاندانم و آبرویم صبر کردم، و أما بر معبود خود نمیتوانم صبر کنم که إهانت و تکذیبش کنند، پس خداوند متعال نازل فرمود بر او: «وَ لَقَدْ خَلَقْنَا السَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا فِي سِتَّةِ أَيّٰامٍ وَ مٰا مَسَّنٰا مِنْ لُغُوبٍ فَاصْبِرْ عَلىٰ مٰا يَقُولُونَ» ق:۳۸-۳۹).

یعنی: و هر آینه ما آفریدیم آسمانها و زمین و آنچه بین آنها است بمدت شش روز، و در این هم هیچ رنج و خستگی به ما نرسید، پس تو أی رسول ما بر تکذیب منکران و آنچه که می‌گویند صبر کن (و راه تبلیغ و إنذار و إرشادت را إدامه بده و گوش بحرفهای باطل آنها نده و دست از هدایت مردم بر مدار.

پس نبیّ گرامی اسلام«صلی الله علیه و آله» در جمیع أحوالش صبر کرد (و راهش را إدامه داد) تا مژدهٔ عترت أئمه وی را به او دادند، و آنها هم توصیف به صبر شدند (و با صبر و بردباری در جمیع أحوالشان بعالی ترین مقام نزد پروردگارشان برسند) و خداوند جلّ و ثنائه دربارهٔ آنان فرمود: «وَ جَعَلْنٰا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنٰا لَمّٰا صَبَرُوا وَ كٰانُوا بِآيٰاتِنٰا يُوقِنُونَ» السجدة: ۲۴).

یعنی: و ما آنها را از آن جهت أئمهٔ دین قرار دادیم تا مردم را بسوی هدف عالی وکمال انسانی رهنمون سازند، که در این راه صبر و بردباری را پیشهٔ خود قرار داده بودند و به آیات ما یقین داشتند.

پس در اینجا بود که حضرت رسول خدا«صلی الله علیه و آله» فرمود: «اَلصَّبْرُ مِنَ الْإيمٰانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ» پس خداوند عزّ و جلّ از رسولش«صلی الله علیه و آله» قدردانی نمود و نازل کرد بر او آیهٔ: «وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ الْحُسْنىٰ عَلىٰ بَنِي إِسْرٰائيلَ بِمٰا صَبَرُوا وَ دَمَّرْنٰا مٰا كٰانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُهُ وَ مٰا كٰانُوا يَعْرِشُونَ» الأعراف: ۱۳۷).

یعنی: عملی شد بهترین فرمایش پروردگارت برای بنی اسرائیل بواسطهٔ آنچه که صبر کردند، و واژگون کردیم آنچه را فرعون و قومش میساختند، و آنچه را از دستگاه خود می‌گستردند (یعنی از درخت و باغ و ساختمان که بوجود می‌آوردند).

پس رسول خدا﴿ﷺ﴾ فرمود: این مژده و انتقام است، و خداوند عزّ و جلّ برای او نبرد با مشرکان را مباح کرد، پس فرو فرستاد:

«فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ خُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَ اقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ» التوبة: ۵).

یعنی: پس ای مؤمنان بکشید مشرکان را هرکجا یافتیدشان، و بگیریدشان و محاصره‌شان کنید، و به هر کمین گاهی بر سرراهشان بنشینید **«وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ»** البقرة: ۱۹۱).

یعنی: بکشید آنها را هر جا برخوردید و بر آنها دست یافتید.

پس خداوند متعال آن مشرکان را بدست رسول خدا﴿ﷺ﴾ و یارانش کشت، و ثواب صبرش را برای او مقرّر فرمود با آنچه که در آخرت برایش ذخیره کرده است، پس هرکه در دنیا راه صبر و بردباری در راه حق وکمال انسانی را پیشهٔ خود سازد، و با صبر و شکیبائی بخداوند متعال تقرّب جوید، از دنیا نخواهد رفت تا اینکه خداوند متعال دیده‌اش را دربارهٔ دشمنانش روشن کند با آنچه که در آخرت برایش ذخیره فرماید.

۴- مرحوم کلینی در همین باب به أسنادش از أبی‌بصیر روایت کرده که گفت: شنیدم از حضرت إمام صادق﴿ع﴾ که می‌فرمود: **«إِنَّ الْحُرَّ حُرٌّ عَلَىٰ جَمِيعِ أَحْوَالِهِ، إِنْ نَابَتْهُ نَائِبَةٌ صَبَرَ لَهَا، وَ إِنْ تَدَاكَّتْ عَلَيْهِ الْمَصَائِبُ لَمْ تَكْسِرْهُ وَ إِنْ أُسِرَ وَ قُهِرَ وَ اسْتُبْدِلَ بِالْيُسْرِ عُسْراً، كَمَا كَانَ يُوسُفُ الصِّدِّيقُ الْأَمِينُ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ لَمْ يَضْرُرْ حُرِّيَّتَهُ أَنِ اسْتُعْبِدَ وَ قُهِرَ وَ أُسِرَ، وَ لَمْ تَضْرُرْهُ ظُلْمَةُ الْجُبِّ وَ وَحْشَتُهُ وَ مَا نَالَهُ أَنْ مَنَّ اللّٰهُ عَلَيْهِ، فَجَعَلَ الْجَبَّارَ الْعَاتِيَ لَهُ عَبْداً بَعْدَ إِذْ كَانَ لَهُ مَالِكاً، فَأَرْسَلَهُ وَ رَحِمَ بِهِ أُمَّةً، وَ كَذٰلِكَ الصَّبْرُ يُعَقِّبُ خَيْراً، فَاصْبِرُوا وَ وَطِّنُوا أَنْفُسَكُمْ عَلَى الصَّبْرِ تُوجَرُوا»**.

یعنی: براستی آزاد مرد در هر حال که باشد آزاد مرد است، چه اینکه او اگر در گرفتاریها قرارگیرد، صبر می‌کند، و اگر مصائب و حوادث روزگار بر او هجوم آورند نمیتوانند او را بشکنند، و اگر أسیر شود و مقهور گردد و بجای رفاه، در سختی قرار گیرد از پای در نمی‌آید، چنانچه یوسف صدیق أمین﴿ع﴾ بود، زیرا هنگامیکه او را

به بندگی گرفتند، و أسیر و مقهور شد آزادیش را لکه دار نکرد، و تاریکی چاه و هراس آن به او زیانی نرسانید، تا اینکه خداوند متعال بر او منّت نهاد، و آن جبّار سرکش خیره سر را بندهٔ او ساخت، پس از آنکه مالک او بود، خداوند متعال او را رسول خود نمود، و بوسیلهٔ او به امتی رحم کرد، و همچنین است صبر که خیر بدنبال دارد، شما هم راه صبر و بردباری را در جمیع أحوالتان در پیش گیرید، و دل به صبر و شکیبائی بدهید تا أجر و پاداش داده شوید.

۵- مرحوم کلینی در (همین باب حدیث هفتم) به أسنادش از حمزةبن حُمران روایت کرده است که حضرت إمام باقر﴿علیه السلام﴾ فرمود: «**اَلْجَنَّةُ مَحْفُوفَةٌ بِالْمَكٰارِهِ وَ الصَّبْرِ، فَمَنْ صَبَرَ عَلَى الْمَكٰارِهِ فِي الدُّنْيٰا دَخَلَ الْجَنَّةَ، وَ جَهَنَّمُ مَحْفُوفَةٌ بِاللَّذّٰاتِ وَ الشَّهَوٰاتِ فَمَنْ أَعْطىٰ نَفْسَهُ لَذَّتَهٰا وَ شَهْوَتَهٰا دَخَلَ النّٰارَ**».

یعنی: «بهشت در میان ناگواریها و تلخیها و صبر قرارگرفته است، پس هرکه در دنیا بر ناگواریها صبرکرد وارد بهشت شده بدان دست خواهد یافت، و دوزخ در میان لذّتها و شهوتها قرارگرفته است، پس هرکه دنبال لذت و شهوت خود رفت، سر از دوزخ در آورد».

درجات بهشت و جهنم بدرجات صبر و بیتابی در مقابل ناگواریها و شهوات می‌باشد.

درس یکصد و چهل و سوم:

۷۴۰ - در بیان فضیلت صبر و شکیبائی:

روایات در این باب بسیار است که در بیان مختصر ما نگنجد، پس تنها بنقل چند روایت تبرک می جوئیم:

۱ - مرحوم کلینی درکتاب شریف (اصول کافی - باب الصبر - حدیث ۱۱) به أسنادش از أصبغ بن نباته روایت کرده است که گفت:

«قٰالَ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ صَلَوٰاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ: اَلصَّبْرُ صَبْرٰانِ: صَبْرٌ عِنْدَ الْمُصيبَةِ، حَسَنٌ جَميلٌ، وَ أَحْسَنُ مِنْ ذٰلِكَ الصَّبْرُ عِنْدَ مٰا حَرَّمَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْكَ، وَ الذِّكْرُ ذِكْرٰانِ: ذِكْرُ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ عِنْدَ الْمُصيبَةِ وَ أَفْضَلُ مِنْ ذٰلِكَ ذِكْرُ اللّٰهِ عِنْدَمٰا حَرَّمَ عَلَيْكَ، فَيَكُونُ حٰاجِزاً».

یعنی: أميرالمؤمنين عليّ صلوات‌اللّٰه عليه فرمود: صبر به دو قسم است: صبر در مصیبت که خوب و خوشایند است، و بهتر از آن صبر است در مقابل چیزهائی که خداوند متعال بر تو حرام کرده است که با صبر مرتکب نشوی، یعنی صبر از معصیت و ذکر نیز به دو قسم است: ذکر خداوند عز و جل در وقت مصیبت (که بیاد خداوند متعال باشی و بیتابی نکنی) و برتر از این، ذکر خداوند در برابر چیزی که خداوند متعال بر تو حرام کرده است، پس مانع تو باشد (از کار حرام).

۲- در همین باب (حدیث ۱۲) به أسنادش از عزرمی روایت کرده که حضرت إمام صادق﴿علیه‌السلام﴾ فرمود: **«قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾: سَيَأْتي عَلَى النّٰاسِ زَمٰانٌ لاٰ يُنٰالُ الْمُلْكُ فيهِ إِلاّٰ بِالْقَتْلِ وَ التَّجَبُّرِ، وَ لاَ الْغِنىٰ إِلاّٰ بِالْغَصْبِ وَ الْبُخْلِ، وَ لاٰ الْمَحَبَّةُ إِلاّٰ بِاسْتِخْرٰاجِ الدّينِ وَاتِّبٰاعِ الْهَوىٰ، فَمَنْ أَدْرَكَ ذٰلِكَ الزَّمٰانَ فَصَبَرَ عَلَى الْفَقْرِ وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَى الْغِنىٰ، وَ صَبَرَ عَلَى الْبِغْضَةِ وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَى الْمَحَبَّةِ وَ صَبَرَ عَلَى الذُّلِّ وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَى الْعِزِّ، آتٰاهُ اللّٰهُ ثَوٰابَ خَمْسينَ صِدّيقاً مِمَّنْ صَدَّقَ بي».**

یعنی: حضرت رسول أکرم﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ فرمود: بزودی زمانی خواهد آمد که کسی بملک و سلطنت نرسد مگر با کشتار و دیکتاتوری و زور، وکسی بتوانگری و ثروت

نرسد مگر با غصب کردن مال مردم و بخل، و بدوستی یکدیگر نرسند مگر بابیرون رفتن از دین و پیروی از هوای نفس، هر کس چنین زمانی را درک کند، و بفقر و تهیدستی، صبر کند و حال آنکه قادر است بر توانگری و بدست آوردن مال و منال (از راه حرام) و صبر کند بر دشمنی مردم، با اینکه می‌تواند آنها را دوست خود قرار دهد (با تزویر و نیرنگ) و صبر کند بر خواری در حالی که می‌تواند (با حیله‌ای خود را) عزیز بین مردم گرداند، خداوند متعال ثواب پنجاه صدیقی که مرا تصدیق کرده و ایمان آورده‌اند را به او خواهد داد.

۳- در همین باب (حدیث ۱۵) از حضرت إمام أمیرالمؤمنین علیّ«علیه السلام» روایت کرده است که فرمود: «**قالَ رَسُولُ اللّهُ«صلّی الله علیه وآله»: اَلصَّبْرُ ثَلاثَةٌ: صَبْرٌ عِنْدَ الْمُصيبَةِ، وَ صَبْرٌ عَلَى الطّاعَةِ، وَ صَبْرٌ عَنِ الْمَعْصِيَةِ، فَمَنْ صَبَرَ عَلَى الْمُصيبَةِ حَتّى يَرُدَّها بِحُسْنِ عَزآئِها كَتَبَ اللّهُ لَهُ ثَلاثَ مِأَةِ دَرَجَةٍ ما بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ كَما بَيْنَ السَّمآءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ مَنْ صَبَرَ عَلَى الطّاعَةِ كَتَبَ اللّهُ لَهُ سِتَّمِأَةِ دَرَجَةٍ ما بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ كَما بَيْنَ تُخُومِ الْأَرْضِ إِلَى الْعَرْشِ، وَ مَنْ صَبَرَ عَنِ الْمَعْصِيَةِ كَتَبَ اللّهُ لَهُ تِسْعَمِأَةِ دَرَجَةٍ ما بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ كَما بَيْنَ تُخُومِ الْأَرْضِ إِلى مُنْتَهَى الْعَرْشِ**».

یعنی: حضرت رسول خدا«صلّی الله علیه وآله» فرمود: صبر سه گونه است: صبر بر مصیبت، و صبر بر طاعت، و صبر از گناه، پس هر که در مصیبت صبر کند تا آنرا بتسلّی خوبی جواب گوید، خداوند متعال برایش سیصد درجه نویسد که فاصلهٔ هر درجه تا درجهٔ دیگر همآنند فاصلهٔ بین آسمان تا زمین است، و هر کس بر طاعت خداوند متعال صبر نماید (امتثال فرامین إلهی نماید) خداوند متعال برایش ششصد درجه نویسد که فاصلهٔ بین درجات از عمق زمین تا عرش خواهد بود، و هر که بر معصیت و گناه صبر کند (با توان بر ارتکاب گناه ترکش نماید) خداوند متعال برایش نهصد درجه نویسد که میان هر درجه تا درجهٔ دیگر از عمق زمین تا پایان عرش خواهد بود.

۴- در همین باب (حدیث ۸) به أسنادش از أبی سیّار روایت کرده است که حضرت إمام صادق«علیه السلام» فرمود:

«**إِذا دَخَلَ الْمُؤْمِنُ في قَبْرِهِ كانَتِ الصَّلاةُ عَنْ يَمينِهِ وَ الزَّكاةُ عَنْ يَسارِهِ، وَ الْبِرُّ مُطِلٌّ عَلَيْهِ، وَ يَتَنَحّى الصَّبْرُ ناحِيَةً، فَإِذا دَخَلَ عَلَيْهِ الْمَلَكانِ اللَّذانِ يَلِيانِ مُسائَلَتَهُ قالَ الصَّبْرُ لِلصَّلاةِ وَ الزَّكاةِ وَ الْبِرِّ: دُونَكُمْ صاحِبَكُمْ، فَإِنْ عَجَزْتُمْ عَنْهُ فَأَنَا دُونَهُ**».

یعنی: هرگاه مؤمن وارد گورش شود، نماز از طرف راستش جلوه می‌کند، و زکات از طرف چپش ظاهر می‌گردد، و إحسان و نیکی بدیگران بر سر او سایه أفکند، و صبر و بردباری در گوشه‌ای قرار می‌گیرد، پس وقتی که دو فرشتهٔ نکیر و منکر بر او وارد شوند، که مأمور بسئوال و جواب از مؤمن در قبر می‌باشند، صبر به نماز و زکات و إحسان گوید: رفیق خوب باشید (هوای یکدیگر را داشته باشید) و اگر شما از او درماندید من در اینجا بوده کمک می‌کنم.

۵- در همین باب (حدیث ۱۷) به أسنادش از أبی‌حمزهٔ‌ثمالی روایت کرده است که حضرت إمام صادق﴿علیه‌السلام﴾ فرمود:

«**مَنِ ابْتُلِيَ مِنَ الْمُؤْمِنينَ بِبَلاءٍ فَصَبَرَ عَلَيْهِ، كانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ أَلْفِ شَهيدٍ**».

یعنی: هر مؤمنی که به بلائی گرفتار شود، و بر آن صبر و شکیبائی ورزد، برای او أجر هزار شهید خواهد بود.

۶- در همین باب (حدیث ۲۳) به أسنادش از جابر روایت کرده است که گفت: بحضرت إمام باقر﴿علیه‌السلام﴾ عرض کردم: «**يَرْحَمُكَ اللّهُ مَا الصَّبْرُ الْجَميلُ؟ قالَ: ذٰلِكَ صَبْرٌ لَيْسَ فيهِ شَكْوىً إِلَى النّاسِ**».

یعنی: خداوند متعال تو را رحمت کند، صبر جمیل چیست؟ حضرت﴿علیه‌السلام﴾ فرمود: صبری که در آن گله نزد مردم نباشد.

۷- در همین باب (حدیث ۲۵) از حضرت إمام صادق﴿علیه‌السلام﴾ روایت کرده است که فرمود: «**إِنّا صُبَّرٌ، وَ شيعَتُنا أَصْبَرُ مِنّا، قُلْتُ: جُعِلْتُ فَداكَ كَيْفَ صارَ شيعَتُكُمْ أَصْبَرَ مِنْكُمْ؟ قالَ: لِأَنّا نَصْبِرُ عَلىٰ ما نَعْلَمُ، وَ شيعَتُنا يَصْبِرُونَ عَلىٰ ما لا يَعْلَمُونَ**».

یعنی: ما أهل بیت رسول‌الله﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ صبورانیم، و حال آنکه شیعیان ما صبرشان از ما بیشتر است، راوی عرض کرد: فدایت گردم، چگونه شیعهٔ شما صبرشان از شما بیشتر است؟ فرمود: زیرا ما (عواقب و آثار و ثمرات صبر را) دانسته صبر می‌کنیم، و شیعهٔ ما (بدون آگاهی و علم بفضیلت و نتائج صبر) صبر می‌کنند.

۸- حضرت مولی‌الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ﴿علیه‌السلام﴾ - در ترغیب شیعهٔ خود را بر عمل و استقامت و صبر و شکیبائی و پارسائی ... که در أوائل خلافت خود - فرمود:

«**الْعَمَلَ الْعَمَلَ، ثُمَّ النِّهايَةَ النِّهايَةَ، وَ الاِسْتِقامَةَ الاِسْتِقامَةَ، ثُمَّ الصَّبْرَ الصَّبْرَ، وَ الْوَرَعَ الْوَرَعَ! إِنَّ لَكُمْ نِهايَةً فَانْتَهُوا إِلىٰ نِهايَتِكُمْ، وَ إِنَّ لَكُمْ عَلَماً فَاهْتَدُوا بِعَلَمِكُمْ، وَ**

نقل شد: هر بلاء و مصیبت و مرض و سختی که بر او وارد می‌شد او می‌گفت: «اَللّٰهُمَّ أَنْتَ أَعْطَيْتَ وَ أَنْتَ أَخَذْتَ» روزی زن أیّوب«عليه السلام» عرض کرد: چه خوب است دعاء کنی تا فرجی برسد؟ أیّوب«عليه السلام» گفت: خداوند منّان هفتاد سال به ما نعمتهای فراوانی عطاء فرموده، چه می‌شود که هفتاد سال هم آنرا از ما بگیرد. از اینجا صبر أیّوب«عليه السلام» بعنوان الگو و مثال در آمده است.

نقل شد: وقتی أیّوب پیغمبر«عليه السلام» مبتلا به أمراض گوناگون شده بود، و در برابر آنهمه حوادث استقامت ورزیده و راه صبر و بردباری را در پیش گرفته بود، و (۳ - إلی - ۱۸) سال مبتلا به کرمهای موذی در بدنش شده بود، و آنگونه صبر کرد که هرگاه کرمها از روی بدنش به زمین می‌ریخت آنرا گرفته روی بدنش می‌گذاشت و می‌گفت: خوراک تو همان گوشت من است و آنگاه عرض می‌کرد: «رَبِّ إِنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرّٰاحِمِينَ» الأنبياء: ۸۳) جبرئیل«عليه السلام» از طرف خداوند متعال نازل شد و گفت: «اُرْكُضْ بِرِجْلِكَ هٰذٰا مُغْتَسَلٌ بٰارِدٌ وَ شَرٰابٌ» ص: ۴۳) أیّوب! پای خود را به زمین زن تا آب گوارا أمراض تو را برطرف سازد.

أیّـوب«عليه السلام» پـای خـود را بـه زمـین زد و چـشـمهٔ آبی پـدیدار گشت، و أیّوب«عليه السلام» میان آب رفت، و آنگاه از آب بیرون آمد، تمام کـرمهای بـدنش فـرو ریخت، و أیّوب زخمهای بدنش خوب شد، همآنند أول گشت، در همین هـنگام ملخهائی از آسمان در منزل أیوب فرو ریخت، کرمهای بدن أیوب با دیدن ملخها به روی درخت توت بالا رفتند، آنگاه از برگهای درخت توت خوردند و بخود تنیدند، و پیله بعمل آمد، و أبریشم گرانبها از همان کرمهای بدن أیوب«عليه السلام» بعمل آمده است، پس آغاز پیدایش أبریشم از کرمهای بدن أیّوب و ثمرهٔ صبر و شکیبائی او بوده است.

أیّـوب از ثـروتمندترین أهـل زمـانش بـود، از زراعت و بـاغات و گـاوها و گوسفندان و شتران زیاد، و غلامهای متعدد و ساربانان بیشمار و دوازده پسر و هفت دختر که از نظر جمال و کمال نابغهٔ عصر خویش بوده‌اند، أما أیّوب«عليه السلام» در برابر از دست دادن این همه مال و منال ... صبور و بردبار بود و آنی از یاد و عبادت خداوند متعال غافل نبود، زیرا او آنچه داشت همه را از خداوند متعال میدانست، هـفتاد سال با صحت و سلامت و نعمت و ثروت فراوان عمرش را سپری نمود، أما با صبر

و شکیبائی که از قدرت و ثروت سوء استفاده نکرده است، خداوند متعال أیوب﴿علیه السلام﴾ را با ثروت و متاع دنیا آزمود، او در این آزمون نیکو امتحان داد، آنگاه خداوند سبحان همه را بسرعت از او گرفت:

یکی خبر میداد که زراعت و باغات از بین رفتند، أیوب﴿علیه السلام﴾ حمد و ستایش خداوند متعال میگفت، دیگری خبر از تلف شدن گاوها و گوسفندان و شتران میداد، أیوب﴿علیه السلام﴾ خداوند منّان را شکر می‌کرد: «**اَللّٰهُمَّ أَنْتَ أَعْطَيْتَ وَ أَنْتَ أَخَذْتَ**» سومی خبر از مرگ پسران و دختران میداد، أیوب﴿علیه السلام﴾ بذکر و یاد و عبادت خداوند متعال مشغول می‌شد، تا اینکه بلا و مرض و درد و رنج بر جسمش هجوم آوردند، آنی از یاد خداوند سبحان غافل نماند.

أیّوب﴿علیه السلام﴾ تنها در ثروت و صحت ... راه صبر و شکیبائی را در پیش نگرفته بود، بلکه در از دست رفتن آنها نیکو صبرکرد او در دو بُعد صحت و مرض، ثروت و فقر، قدرت و عجز و ... امتحان شد و در هر دو بُعد صبرکرد، و خداوند متعال بیش از آنچه راکه از اوگرفته به او عطاء فرمود، وکرم أبریشم را بیاد او پدید آورد و او را اینگونه تحسین فرمود:

«**إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِراً نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ**» ص: ۴۴).

حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«**إِعْلَمْ أَنَّ الْعُسْرَ يَعْقِبُهُ الْيُسْرُ، وَ الشِّدَّةَ يَعْقِبُهَا الرَّخَاءُ، وَ التَّعْبَ تَعْقِبُهُ الرَّاحَةُ، وَ الضِّيقَ تَعْقِبُهُ السِّعَةُ، وَ الصَّبْرَ يَعْقِبُهُ الْفَرَجُ، وَ عِنْدَ تَنَاهِي الشِّدَّةِ تُنَزَّلُ الرَّحْمَةُ، وَ الْمُوَفَّقُ مَرْزُوقٌ صَبْراً وَ أَجْراً**».

شاعر عرب گوید:

إِذَا ضَاقَ الزَّمَانُ عَلَيْكَ فَاصْبِرْ　　وَ لَا تَيْأَسْ مِنَ الْفَرَجِ الْقَرِيبِ
وَ طِبْ نَفْساً فَإِنَ اللَّيلَ حُبْلَىٰ　　عَسَىٰ يَأْتِيكَ بِالْوَلَدِ النَّجِيبِ

شاعر فارسی گوید:

صبر تلخ آمد ولیکن خوش عاقبت　　میوهٔ شیرین دهد پر منفعت

درس یکصد و چهل و چهارم:

۷۴۴ - أنواع صبر و أقسام آن:

در قرآن کریم و روایات صحیحهٔ وارده از أهل بیت وحی صلوات‌اللّٰه علیهم أجمعین صبر نسبت به اختلاف موارد و متعلقاتش، و بحسب اختلاف قوّت و ضعفش به أنواع گوناگونی تقسیم شده است:

صبر در شناخت نفس و تزکیه و تقوایش، صبر در معرفت جهان آفرین و دست یابی بحق، صبر در بیان حق و عمل به آن، صبر در جهاد با نفس، صبر بر طاعت و عبادت، صبر از گناه و معصیت، صبر در گرفتاریها، رنجها، و شدائد و سختیها، صبر در غنی و ثروت، صبر در فقر و تهیدستی، صبر در توانمندی و ناتوانی، صبر در حال صحت و بیماری، صبر در حال رفاه و آسایش، و ناکامی و فشار زندگی، صبر بر نعمتها و نقمتها، صبر بر مصائب و حوادث ... و صبر در امور مادی و معنوی، دنیوی و اخروی، جسمی و روحی، اعتقادی و اقتصادی، فردی و اجتماعی و أخلاقی و تربیتی و ...

و همچنین صبر به اعتبار حکم شرعی بواجب و حرام، بمکروه و مستحب و مباح و به صبر ممدوح و مذموم تقسیم می‌گردد.

و واژهٔ «صبر» گاهی بحرف «عَلیٰ» متعدّی می‌گردد همانطوری که در طاعات و مصیبات و ... وگاهی بحرف «عَنْ» چنانچه در محرمات وگناهان و ... وگاهی بحرف «فی» چنانچه در فقر و غنی و شدآئد و سختیها و ... وگاهی بحرف «لام»: «وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنا» الطور: ۴۸) وگاهی بحرف «باء»: «وَ ما صَبْرُكَ إِلاَّ بِاللّٰهِ» النحل: ۱۲۷) وگاهی متعدّی بنفسه: «وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ» الكهف: ۲۸) وگاهی نیز مطلق آورده شده است: «فَاصْبِرْ كَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ» الأحقاف: ۳۵) که هر کدام دارای نکات خاصی است که بیان آن در بحث مختصر ما نشاید، و إطلاق «وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ» شامل جمیع أنواع آن می‌گردد.

حضرت مولی‌الموحّدین امام‌المتّقین أمیرالمؤمنین علیّ‌بن‌أبیطالب «علیه السلام» فرمود:

«اَلصَّبْرُ ثَلاثَةٌ: الصَّبْرُ عَلَى الْمُصيبَةِ، وَ الصَّبْرُ عَلَى الطّاعَةِ، وَ الصَّبْرُ عَنِ الْمَعْصِيَةِ».[1]

۱- تحف العقول: ص ۱۴۲).

و مرحوم کلینی درکتاب شریف «اصول کافی - باب الصبر - حدیث ۱۵» از حضرت أمیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ روایت کرده است که حضرت رسول أکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود:

«اَلصَّبْرُ ثَلاٰثَةٌ: صَبْرٌ عِنْدَالْمُصيبَةِ، وَ صَبْرٌ عَلَى الطّٰاعَةِ، وَ صَبْرٌ عَنِ الْمَعْصِيَةِ...».

یعنی: «صبر سه گونه است: صبر هنگام مصیبت، و صبر بر طاعت، و صبر از معصیت».

بدون تردید! تحمل صبر از معصیت شدیدتر و سخت‌تر از صبر بر مصیبت و بر طاعت است.

مرحوم کلینی در همین باب (حدیث ۱۴) از حضرت إمام باقر﴿علیه السلام﴾ روایت کرده است که فرمود:

«اَلصَّبْرُ صَبْرٰانِ: صَبْرٌ عَلَى الْبَلاٰءِ، حَسَنٌ جَميلٌ، وَ أَفْضَلُ الصَّبْرَينِ اَلْوَرَعُ عَنِ الْمَحٰارِمِ».

یعنی: صبر به دو قسم است: صبر بر بلاء که نیکو و زیبا است، و برترین دو صبر: ورع و دوری از محرمات است.

و در همین باب (حدیث ۲۲) به أسنادش از جابر بن یزید روایت کرده است که حضرت إمام باقر﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«مُرُوَّةُ الصَّبْرِ (مَرٰارَةُ الصَّبْرِ خ) في حٰالِ الْحٰاجَةِ وَ الْفٰاقَةِ وَ التَّعَفُّفِ وَ الْغِنىٰ (العِنٰاء خ) أَكْثَرُ مِنْ مُرُوَّةِ (مَرٰارَةِ خ) الْإِعْطٰاءِ».

یعنی: مردانگی صبر (تلخی صبر خ) در حال نیازمندی و نداری و آبرومندی و بی نیازی (رنج بردن خ) بیشتر است از مردانگی بخشش (تلخی بخشش خ).

مرحوم حرانی درکتاب شریف «تحف العقول باب وصية الامام موسى بن جعفر﴿علیه السلام﴾ لهشام» روایت کرده که فرمود:

«يٰا هِشٰامُ اِصْبِرْ عَلىٰ طٰاعَةِ اللّٰهِ، وَ اصْبِرْ عَنْ مَعٰاصِي اللّٰهِ، فَإِنَّمٰا الدُّنْيٰا سٰاعَةٌ، فَمٰا مَضىٰ مِنْهٰا فَلَيْسَ تَجِدُ لَهُ سُرُوراً وَ لاٰ حَزَناً، وَ مٰا لَمْ يَأْتِ مِنْهٰا فَلَيْسَ تَعْرِفُهُ، فَاصْبِرْ عَلىٰ تِلْكَ السّٰاعَةِ الَّتي أَنْتَ فيهٰا فَكَأَنَّكَ قَدِ اغْتَبَطْتَ».[۱]

۱- تحف العقول: ص ۲۹۵، کافی ج ۲ ص ۴۵۹).

یعنی: أی هشام! بر طاعت خداوند متعال شکیبا باش، و از گناهان و نافرمانیهای خداوند سبحان خوددار و بردبار باش و دوری کن، زیرا جز این نیست که دنیا همآنند یک ساعت، زودگذر است، پس آنچه که از آن گذشته است، شادی و اندوهش از تو رفته، و آنرا در نیابی، و آنچه هم که هنوز نیامده است، پس تو آنرا نمی‌شناسی و نمی‌دانی (که شادی دارد یا أندوه) پس صبرکن بر همان ساعتی که تو در آن هستی، پس چنان دان که تو بزودی مورد رشک دیگران قرار میگیری.

مرحوم کلینی همین روایت را درکتاب شریف «اصول کافی - باب محاسبة العمل - حدیث ۲۱» از حضرت إمام صادق﴿ﻉ﴾ با أندک اختلاف درکلمات نقل فرموده است.

۷۴۵ - از جملهٔ أنواع صبر از بیان حضرت أمیرمؤمنان عليّ﴿ﻉ﴾:

۱- حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ﴿ﻉ﴾ فرمود: «**اَلصَّبْرُ صَبْرٰانِ: صَبْرٌ عَلىٰ مٰا تَكْرَهُ، وَ صَبْرٌ عَمّٰا تُحِبُّ**».(۱)

یعنی: صبر بر دو گونه است: ۱- صبر و شکیبائی در أنجام کار نیکی که دوست نداری (و این از شجاعت و دلاوری است که انسان، کار نیکی را که دوست ندارد؛ با بردباری أنجام دهد). ۲- و صبر بر ترک کار زشتی که علاقه به أنجامش داری (و این از عفت و پاکدامنی است که انسان کار زشتی را که دوست دارد أنجام دهد؛ با شکیبائی ترکش کند).

بدون تردید! نوع أول از صبر، سخت تر از نوع دوم آن است، زیرا أوّل صبر در مقابل عمل أنجام شده است و دوم در ترک عمل است.

۲- حضرت أمیرمؤمنان عليّ﴿ﻉ﴾ فرمود:

«**وَاسْتَتِمُّوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ عَلىٰ طٰاعَةِ اللّٰهِ وَالْـمُحٰافَظَةِ عَلىٰ مٰا اسْتَحْفَظَكُمْ مِنْ كِتٰابِهِ، أَلٰا وَ إِنَّهُ لٰا يَضُرُّكُمْ تَضْيِيعُ شَيْءٍ مِنْ دُنْيٰاكُمْ بَعْدَ حِفْظِكُمْ قٰائِمَةَ دِينِكُمْ، أَلٰا وَ إِنَّهُ لَا يَنْفَعُكُمْ بَعْدَ تَضْيِيعِ دِينِكُمْ شَيْءٌ حٰافَظْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَمْرِ دُنْيٰاكُمْ، أَخَذَ اللّٰهُ بِقُلُوبِنٰا وَ قُلُوبِكُمْ إِلَى الْحَقِّ، وَ أَلْهَمَنٰا وَ إِيّٰاكُمُ الصَّبْرَ**».(۲)

یعنی: و أی مردم کامل کنید و به اتمام برسانید نعمت إلهی را برخودتان با صبر و شکیبائی بر طاعت خداوندی، و با محافظتتان به آنچه که خداوند متعال شما

۱- نهج البلاغة: ص ۱۱۱۲).

۲- نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۷۲ ص ۵۶۱).

را بحفظ آن از کتاب خود (قرآن کریم) أمر فرموده است (زیرا کمال نعمت إلهی و إتمام آن بر شما به صبر و بردباری شما بر طاعت خداوند متعال، و پایبندی شما بعمل، طبق فرامین قرآن کریم بستگی دارد) أی مردم آگاه باشید اگر شما پایهٔ دینتان را محکم کرده و أساس ایمانتان را حفظ کنید، با از دست رفتن چیزی از متاع دنیا، زیانی بر شما وارد نمی‌شود، و آگاه باشید که با تباه ساختن دینتان آنچه از دنیا برایتان میماند سودی بحالتان نخواهد داشت.

(پس اگر شما دنیا را فدای دین کرده‌اید ضرر نکرده‌اید، و اگر دین را فدای دنیا کرده‌اید سودی نبرده‌اید) خداوند متعال دلهای ما و شما را بسوی حق متوجه گرداند، و صبر و شکیبائی را در حفظ دین و أساس ایمان و عمل بقرآن کریم، ترک معصیت به ما و شما أرزانی دارد.

۳- حضرت أمیرمؤمنان عليّ﴿عليه السلام﴾ در نامه‌ای که بکارگردانانش که خراج گیر بودند و آنها را به عدل و انصاف و مهربانی با مردم أمر کرده، فرمود:

«فَأَنْصِفُوا النَّاسَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ، وَاصْبِرُوا لِحَوَائِجِهِمْ، فَإِنَّكُمْ خُزَّانُ الرَّعِيَّةِ، وَوُكَلاءُ الأُمَّةِ، وَسُفَرَاءُ الأَئِمَّةِ وَلَاتُحْشِمُوا أَحَداً عَنْ حَاجَتِهِ، وَلَاتَحْبِسُوهُ عَنْ طَلِبَتِهِ...».(۱)

یعنی: پس بامدارا و انصاف با مردم رفتار کنید و از أمیال نفسانی شکیبا باشید (طبق هواهای نفسانی با مردم برخورد نکنید) زیرا شما خزانه داران رعیت هستید (که بواسطهٔ گرفتن خراج با جمعی سر و کار دارید، و بدستهٔ دیگری باید ردّ کنید، و چنین کسی باید بردبار و شکیبا باشد) و شما وکلای امت اسلام هستید، و نمایندگان أئمهٔ دین، و هیچکس را از درخواستش به خشم نیاورده و از مطلوبش منع نکنید (کار مردم را معطل و آنها را در أنجام کارشان سرگردان ننمائید، و دستور بیجا به آنها ندهید و کار شکنی نکنید و بر آنان مشکل نگیرید که بگوئید: چنین بکن و چنان نکن، یا فلان زمین را بکار و فلان زمین را نکار ...).

۷۴۶ - صبر ممدوح و صبر مذموم کدام است؟

پر واضح و روشن است که صبر و بردباری یک أمر إرشادی است که با لذات و من حیث هو قابل تحسین و تمجید و یا مورد مذمت و تکذیب قرار نمیگیرد، بلکه مدح و ذمش بمتعلق و آثار و هدف از آن باز می‌گردد که اگر صبر وسیله‌ای برای هدف عالی و کمال انسانی و خیر و سعادت فرد و جامعه بود ممدوح و تحسین

۱- نهج البلاغة: بخش نامه‌های إمام﴿عليه السلام﴾ رقم ۵۱ ص ۹۸۴).

می‌شود مانند صبر و بردباری در جهاد و تقوی و تزکیه و شناخت نفس، شکیبائی در راه حق و بیان و عمل و إحقاق حق، صبر بر طاعت و بندگی، بر تعلیم و تربیت، و بر إرشاد و هدایت مردم، صبر بر ثروت و قدرت و عافیت، صبر بهنگام از دست دادن عزیز و حوادث و شدائد، صبر در فقر و تهیدستی و عجز و ناتوانی و فشارها و رنجها و ناگواریها ... و صبر بر ترک از گناه و معصیت ...

و أما اگر صبر برای هدف عالی و کمال انسانی نباشد مذموم و قبیح است مانند صبر در تسامح و غفلت از خویشتن خویش، که از خود بیگانگی، خود باختگی، خود کامگی، خود محوری ... را در پی خواهد داشت که منشأ شرک و کفر و ضلالت و گناهان و فتنه‌ها و فسادها و ظلمها و ستمها و سرکشیها و ... می‌باشد و بسیار مذموم و قبیح است.

شاعر عرب به این معنی إشاره کرده و می‌گوید:

اَلصَّبْرُ فِی سٰآئِرِ الْأَشْیٰآءِ مَحْمُودٌ اَلصَّبْرُ عَنْكَ فَمَذْمُومٌ عَوٰاقِبُهُ

اَلصَّبْرُ جَمِیلٌ فِی الْمَوٰاطِنِ كُلِّهٰا إِلاّٰ عَلَیْكَ فَإِنَّهُ لاٰ یَجْمُلُ

صبر در امور مربوط به دین و ایمان و عمل صالح و عبادت و بندگی ... ممدوح است، و صبر یعنی غفلت از دین و ایمان و عمل نیک و عبادت و بندگی ... مذموم و قبیح است، صبر و خویشتن‌داری و پرهیز از معاصی و کفر و گناه و نفاق ... ممدوح و واجب است، و صبر در ارتکاب معاصی و کفر و گناه و نفاق ... مذموم و حرام است.

خداوند متعال صبر یعنی استمرار شرک را مورد نکوهش قرار داده و فرمود:

«وَ انْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنِ امْشُوا وَاصْبِرُوا عَلیٰ آلِهَتِكُمْ» ص: ۶).

حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین علیّ «علیه السلام» فرمود:

«مٰا بٰالُكُمْ تَفْرَحُونَ بِالْیَسِیرِ مِنَ الدُّنْیٰا تُدْرِكُونَهُ، وَ لٰا یَحْزُنُكُمُ الْكَثِیرُ مِنَ الْآخِرَةِ تُحْرَمُونَهُ! وَ یُقْلِقُكُمُ الْیَسِیرُ مِنَ الدُّنْیٰا یَفُوتُكُمْ، حَتّیٰ یَتَبَیَّنَ ذٰلِكَ فِی وُجُوهِكُمْ، وَ قِلَّةِ صَبْرِكُمْ عَمّٰا زُوِیَ مِنْهٰا عَنْكُمْ؟؟؟!!!»(۱)

یعنی: چه شده است شما را که با رسیدن به مقدار کمی از دنیا خوشحال و با نشاط میگردید، ولی از دست رفتن و محرومیت فراوان آخرت شما را محزون و اندوهناک نمی‌کند؟! و چون متاع ناچیزی از دنیا را از دست میدهید بیتاب و پریشان حال می‌شوید تا آنجا که آثار بیتابی و اضطراب از چهره‌هاتان آشکار می‌گردد، و در برابر آنچه از دست داده‌اید کم صبری و بیتابی میکنید؟!

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۱۲ ص ۳۵۰).

و حضرت إمام أميرالمؤمنين عليّ «عليه السلام» فرمود:

«أَيُّهَاالنَّاسُ! الزَّهَادَةُ قِصَرُ ٱلْأَمَلِ، وَالشُّكْرُ عِنْدَ النِّعَمِ، وَالتَّوَرُّعُ عِنْدَ ٱلْمَحَارِمِ، فَإِنْ عَزَبَ ذٰلِكَ عَنْكُمْ فَلَا يَغْلِبِ ٱلْحَرَامُ صَبْرَكُمْ، وَلَا تَنْسَوْا عِنْدَالنِّعَمِ شُكْرَكُمْ».(۱)

يعنى: أى مردم! (از نشانه‌هاى) زهد و پارسائى، كوتاهى آرزوها، و شكر و سپاس در برابر نعمتهاى إلهى، و إجتناب و دورى از حرامها است، پس اگر نتوانستيد تمام اين صفات سه گانه را بدست آوريد پس از دوتاى آنها هرگز غفلت نكنيد: **أول آنكه:** حرام بر صبر و شكيبائى شما غلبه پيدا نكند (پس با صبر و بردبارى گرد معاصى و محرمات نگرديد كه همان صبر از گناه است) **دوم آنكه:** در برابر نعمتها، شكر منعم (خداوند متعال) را فراموش نكنيد».

پس صبر بر گرسنگى در ماه مبارك رمضان با توان بر صوم، و صبر بر فقر و تهيدستى در مورد امتحان ممدوح است و صبر بر گرسنگى با عدم توانائى بر صوم، و بر گرسنگى و فقر با قدرت بر عمل و كوشش در بدست آوردن غذاى حلال و مشروع، مذموم است، و صبر بر إرتكاب گناه و طغيان حرام، و صبر در ترك از گناه و عصيان واجب است.

۷۴۷ - صبر جسمى و صبر روحى:

حكماء صبر را به دو دسته تقسيم كرده‌اند: ۱- صبر جسمى ۲- صبر روحى. أما صبر بدنى همان تحمّل مشقّات بقدر توان جسمى است، و اين صبر داراى فضيلت چندانى نيست، از اينرو شاعر عرب گويد:

وَ الصَّبْرُ بِالْأَرْوَاحِ يُعْرَفُ فَضْلُهُ   صَبْرُ الْمُلُوكِ وَ لَيْسَ بِالْأَجْسَامِ

و صبر جسمى يا در فعل و عمل است مانند راه رفتن طولانى، حمل بار سنگين و وزنه بردارى و أنواع سبق و رمايه و ورزش و كار و كوشش و فعاليتهاى جسمى كه باعث تقويت عضلات مى‌گردد، و يا در انفعال و تحمل چيزى است مانند صبر بر مرض، و صبر بر شكنجۀ جسمى و تحمّل جراحات واردۀ بر جسم در ميدان جنگ و أمثال آنها ... كه اگر مطابق با عقل سليم و مؤيد شرع مبين باشد ممدوح است و إلاّ مذموم مى‌باشد.

پيامبران إلهى و جانشينان بحق آنان عليهم صلوات‌اللّٰه و رهبران راستين دين نه تنها صبر روحى بر عبادات و بندگى، و در سختيها و از معاصى داشته‌اند، بلكه

۱- نهج البلاغة: بخش سخنان إمام «عليه السلام» رقم: ۸۰ ص ۱۸۰).

صبر جسمی نیز داشته‌اند که برای هدایت و ارشاد انسانها، و إحقاق حق و کشف و بیان حقائق و ... مدتها در بیابانها و کوهها و غارها و بیغوله‌ها و ... سرگردان بوده و گرسنگی و فداکاریها را تحمل می‌کردند، و شکنجه‌ها، زندانها، تبعیدها، و محرومیتها را تحمّل کرده، و در میدان‌های جنگ و صدمات و جراحات و ... و حتی بر چوبهٔ دار صبر می‌کردند، و از قصرها، کاخها، باغها و تفریحات و هزاران لذائذ جسمی صرف نظر کرده، و سالهای متمادی با از جان گذشتگی در بیغوله‌های تاریک، أنواع مشکلات را تحمل و عمر عزیز خود را بآخر رسانده‌اند.

همان طوری که با صبر و بردباری بر عبادت و بندگی، و شکیبائی در سختیها و مصائب، و صبر از محرمات و گناهان میتوان روح و روان را نیرومند ساخت، میتوان با حرکات و فعالیتهای جسمی، و تحمّل و تمرین سختیها، جسم را نیز تقویت و نیرومند ساخت، چه اینکه جسم تا تحت فشار سرما و گرما و وزنها و... قرار نگیرد ساخته نمی‌شود، یعنی باید مانند سنگ تراش و سنگ بود، زیرا سنگ سیاه تا در برابر ضربتهای چکش سنگ تراش قرار نگیرد و تحمل و صبر ننماید، قطعات سیاهی از آن برداشته و رخسارش صاف نگردد، سیمای پاک و درخشانش نشان داده نشود.

محققان و متخصصان اتفاق نظر داشته و می‌گویند: همانطوری که روح انسان استعداد تقویت و نیرومندی را دارد که تنها از راه صبر و بردباری در برابر مشکلات طاقت فرسای زندگی و سختیها و حوادث و مصائب و ... می‌تواند تقویت و نیرومند شود، جسم انسان نیز این استعداد را دارد که با تحمّل سرما و گرما، و فشارها و صدمات و با فعل و انفعالات و حرکات فراوان... تقویت شده و نیرومند گردد.

از اینرو است که قانون نظام وظیفهٔ عمومی چون در روش زندگی جوانان از حیث عادت بورزشهای مشکل و راه پیمائیهای خارج از أندازه وکوه‌نوردی و حمل وزنهای سنگین ... و نوع خوراک و بهداشت تغییراتی می‌دهد، رفته رفته جوانانِ بی بنیه و ناتوان از بهترین سربازان جنگی از آب در می‌آیند، از روی همین قانون میتوان أفراد کم دل، ناتوان، ضعیف النفس وکم بنیه را با تغییر دادن رژیم زندگی در ردیف جوانان با شهامت و نیرومند قرار داد، زیرا به تجربه ثابت شده است که کارهای مشکل و وظائف سنگین و تحمّل سختیها و تحرّکات فراوان نه تنها در جسم انسان مؤثر است بلکه روحیهٔ ناتوان و متزلزل را نیز عوض کرده و نیرومند می‌سازد.

چه اینکه بدن انسان از مجموع بافته‌ها و سلولها و أعضاء عضلانی تشکیل یافته است، در صورتی این بافته و سلولها و أعضاء عضلانی نیرومند و تقویت می‌شوند که فعالیت زیادتر و بیشتر در معرض فشار و فعل و انفعالات و حرکات، و در برابر أنواع مشکلات و سختیها و حوادث طبیعی گوناگون از سرما و گرما و ... قرارگیرند که در این صورت نه تنها خسته نمی‌شوند بلکه نیرومندتر، پایدارتر و با استقامت‌تر می‌گردند.

استعداد روحی مربوط بفعل و انفعالات داخلی بدن و روابط روحی بین بافته‌های بدن است، و استعداد جسمی مربوط به روابطی است که انسان با دنیای خارج پیدا می‌کند، یعنی همین استعداد جسمی است که انسان را وادار می‌کند تا بتواند با تمام شرائط مساعد یا نا مساعد دنیای خارج و محیطی که در آن زندگی می‌کند نبرد نماید، که اگر این استعداد در انسان وجود نداشت، و اگر نیروی استعداد، روابط بین بافته‌ها و سلولهای بدن را ایجاد و برقرار نمی‌نمود، انسان هرگز نمی‌توانست زندگی کند، و قادر نبود در کوچکترین لحظات زندگی با أنواع مشکلات و ناملایمات روبرو شود، و تنها راه بفعلیت رساندن این استعداد جسمی، صبر و بردباری و استقامت و پایداری در برابر أنواع مشکلات و ناملایمات و فعالیتهای جسمی است.

دانشمندان می‌گویند: «أفراد تنومند و چاق و درشت هیکل، غالباً تحرّکات و فعالیتهای جسمی آنها بسیارکم، و در برابر مشکلات ناتوانند، و حتی در امر زناشوئی از أفراد لاغر و متوسط بسیار ضعیف‌ترند، و نیروی شهوت آنها زودتر ازکار می‌افتد، و أشخاصی که در ظاهر خیلی درشت هیکل‌اند برعکس در فهم چیزها بسیارکند ذهن و عکس العملهای فکریشان فوق العاده ضعیف است، بطوری که تجربه نشان داده بطورکلی هرچه ظاهر بدنی أشخاص بزرگ و جسیم باشد فعالیتهای شیمیائی داخل بدنشان ضعیف است، این ضعف و ناتوانی داخلی از شدت استعداد و سائر خصائص ذاتی خواهد کاست».

و می‌گویند: «از نظر عمومی بطوری که تجربه نشان داده، أشخاص باهوش و حساس و مردمانی که فعالیتهای زیاد دارند غالباً عظیم الجثه نمی‌شوند، و مقاومت جسمی و روحی آنها در برابر ناملایمات بسیار قوی‌تر از عظیم الجثه‌ها است، عموماً شکل ظاهر أشخاص، طبیعت باطنی و توانائی بدن و مقدار هوش و ذکاوت او را نشان می‌دهد».

و می‌گویند: «أفراد عظیم الجثه در برابر سختیها و مشکلات و ناملایمات و

إِنَّ لِلْأِسْلَامِ غٰايَةً فَانْتَهُوا إِلىٰ غٰايَتِهِ، وَ اخْرُجُوا إِلىَ اللّٰهِ مِمّٰا افْتَرَضَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَقِّهِ، وَ بَيَّنَ لَكُمْ مِنْ وَظٰائِفِهِ. أَنَا شٰاهِدٌ لَكُمْ، وَ حَجِيجٌ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ عَنْكُمْ».(۱)

یعنی: کار نیکو کار نیکو (انجام دهید، هیچگاه غفلت از آن ننمائید) پس عمل نیک را بپایان برسانید، آنرا بپایان برسانید، و (در حرکت بسوی هدف عالی و کمال انسانی) استوار باشید، استوار باشید، سپس (در تمام أبعاد زندگی انسانی خود) راه صبر و شکیبائی، راه صبر و بردباری را در پیش گیرید، و (از مخالفت فرامین إلهی) بپرهیزید، بپرهیزید، بتحقیق برای شما عاقبت و پایانی است، پس خود را بدرستی بپایان (بهشت جاوید) برسانید، و بتحقیق برای شما (در حرکت بسوی هدف عالی و کمال انسانی) پرچم و نشانه‌ای است، پس طبق نشانه‌ها بسوی هدف عالی حرکت کنید.

و بتحقیق برای دین مبین اسلام، هدف و غایتی است (که همان رسیدن انسان به کمال است) پس در سایهٔ آن به هدف اسلام برسید، و بخداوند متعال رو آورید، و حقش را آنچه بر شما واجب کرده و أحکامش را که برای شما بیان کرده انجام دهید، در صورتی که شما با عمل و استقامت و صبر و پارسائی وارد صحنهٔ قیامت شوید، من در آنروز برای شما گواه و (برای نجات و رهائی از سختیهای روز قیامت و عذاب إلهی) از طرف شما حجّت و دلیل میآورم (که شما طبق دستورات إلهی و فرامین آسمانی عمل کرده‌اید).

۹- حضرت رسول أکرم﴿صلّی الله علیه و آله﴾ فرمود: «**اَلصَّبْرُ كَنْزٌ مِنْ كُنُوزِ الْجَنَّةِ**».

یعنی: صبر و بردباری گنجی است از گنجهای بهشت.

۱۰- حضرت عیسی بن مریم﴿علیه السّلام﴾ فرمود: «**إِنَّكُمْ لاٰ تُدْرِكُونَ مٰا تُحِبُّونَ إِلاّٰ بِصَبْرِكُمْ عَلىٰ مٰا تَكْرَهُونَ**».

یعنی: بتحقیق شما به آنچه دوست دارید دست نخواهید یافت مگر با صبر و بردباری شما بر آنچه کراهت دارید (انسان عبادت و بندگی را کراهت دارد و همچنین ترک محرمات و شهوات ... را کراهت دارد و تا نفسش را وادار به آنچه کراهت دارد نکند به آنچه دوست دارد (بهشت) دست نخواهد یافت) و ترک محرمات جز با استعانت به صبر و توفیق إلهی میسّر نگردد.

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۷۵ ص ۵۶۹).

حوادث طبیعی زودتر از افراد فعال و پر تحرک و چابک و لاغر و متوسط، خسته و دل سرد شده، و فرار و عقب نشینی کرده و شکست خورده، و ترس و وحشت بیشتر داشته و ناموفق‌تر بوده، و بیشتر غصّه خورده و آه می‌کشند.

أشخاصی که درکشورهای متمدن از رفاه و آسایش فراوان بهره‌مند هستند، و همچنین بچه ثروتمندها با اینکه هیچ گونه ناراحتی ندارند، و در منزلهای محکم با أثاثیه و لوازم مدرن، و شوفاژ سانترالهای آخرین سیستم را در اختیار دارند، و از حیث لباس و پوشاک و اتومبیلهای سربسته و محفوظ وگرم نیز در آسایش هستند که در شدیدترین سرما، کمترین سرما نمیخورند، و در هوای گرم تابستان، در بهترین ییلاقات زندگی آنچنانی خود را می‌گذرانند.

و هرچه طبیعت در تمام دورهٔ زمستان و تابستان با دیگران لج بازی می‌کند، آنها جلو دستگاه گرم‌کنندهٔ مدرن و کولر گازی آخرین سیستم نشسته نه از سرمای زیاد و نه از برف و باران صدمه می‌بینند، و نه ازگرمای سخت تابستان عرق می‌ریزند، أما از نظر جسمی و روحی بسیار ضعیف و ناتوانند اگرچه بظاهر تنومند باشند، زیرا اگر توجهی بوضع ساختمان و أعمال بدن انسان شود، دانسته می‌شود که هرچه فعل و انفعالات و أعمال میکانیکی بدن انسان درنتیجهٔ این ناراحتیها کمتر شود به همان نسبت، صحت و سلامت انسان که مولود همین جریانات طبیعی است؛ دستخوش بی‌نظمی می‌گردد.

کسی که بر اثر نداشتن لباس و پوشاک کافی، به قدر لازم از سرمای زمستان حفظ نمی‌شود، می‌تواند به وسیلهٔ ورزش و فعالیتهای جسمی، حرارت طبیعی بدنش را حفظ کند، و با ریختن عرق درگرمای تابستان، سمومات را از بدنش خارج سازد، و برعکس کسی که با داشتن لباسهای پوستی و پالتوهای إمپرمآیل و دستگاههای شوفاژ سانترال، و ماشین محفوظ، یا منزلهای محکم، و جلو حرارت دستگاههای گرم کنندهٔ مدرن، خود را از تطاول سرما و باد، و یا با کولر و دستگاههای برودت زای آخرین سیستم از ریزش عرق حفظ می‌نماید، تمام أعمال جسمی او در برابر این راحتی، ازکار افتاده، و غالب آنها به کلی بی‌کار می‌ماند.

چه اینکه پوست بدن بسیاری از آنها با وزش باد و حرارت آفتاب تماس پیدا نمی‌کند، از اینرو عمل میکانیکی جریان خون آنها که باید همیشه مشغول فعالیت باشد ازکار می‌افتد، لذا أفراد کارگر که قسمت بیشتر از زندگی خود را با زحمات و مشقّات بدنی می‌گذرانند؛ از ثروتمندان و بچه ثروتمندان که در قصرها و کاخهای آسمان خراش با همه نوع وسایل آسایش و رفاه زندگی می‌کنند، نیرومندتر و

سالم‌ترند، زیرا این دسته مردم از ورزشها و فعالیتهای لازم بدنی کاملاً محروم هستند، و جریان خون، و حتی دستگاه بعضی آنها مطابق قانون طبیعی کار نمی‌کند».

از اینجا می‌توان تا حدودی، حکمت توجه انبیاء و رسولان إلهی و أئمهٔ معصومین صلوات‌الله علیهم أجمعین به کارها و فعالیتهای جسمی را بدست آورد.

آری! گوشت خام تا روی شعلهٔ آتش قرار نگیرد پخته نمی‌شود، و تا کباب نشود شایستهٔ خوان ملوک نمی‌گردد، همچنین آدمی خام است که باید روح و جسمش با شعلهٔ آتش تحرکات، فعل و انفعالات، مصائب، بلیّات، مشقّات و حوادث و ... پخته شود، و تا کباب نشود شایستگی برای زندگی ندارد.

انسان پس از بلوغ، باید صبر و بردباری در حرکت بسوی هدف عالی را از زمان طفولیت خود بیاموزد که با صبر و بردباری بر راه رفتن فائق آمد.

کسی که بخواهد بمقصد عالی خود و دوست حقیقی خود برسد، باید تمام مصائب، شدائد، سختیها، فشار و رنجهای مسیر را تحمل نماید، و با تمام وجود با موانع ... مبارزه کند تا خود را در آغوش محبوبش برساند، و باید همهٔ سختیها را راحتی تلقی کند، و سخت‌ترین شرائط را راحت‌ترین آنها بحساب آورد، تا بتواند بمقصد نهائی خود برسد.

جمال کعبه چنان می‌دواندم بنشاط   که خارهای مغیلان حریر می‌آید

اینجاست که سیّد آزادگان حضرت سیّدالشّهداء حسین‌بن‌عليّ «علیه‌السلام» روز عاشوراء در هر مرحله‌ای از مراحل سیمایش بر أفروخته‌تر می‌شد، و هرچه مصیبتی بیشتر بر او وارد میگردید شاداب‌تر میگشت.

أی محنت کشیده بس نماند که این شب محنت بسر آید، و صبح کرامت از مشرق قربت بدر آید، ظلمت فرقت را نور وصلت با برآید، گیر چنانکه تو خواهی چنان بسر آید، بس نماند که آنچه خبر است عیان گردد، آرزوها نقد و زیادت بیکران شود ... .

أی بلا دیده ... صبر یعنی زهر بلا چشیدن و لب بشکایت نگشودن، صبر یعنی نهان داشتن محنت، و إظهار کردن نعمت، صابران دردها دارند و از گفتن آن بی‌زبانند.

أی بسا در حقّهٔ جان غیورانی که هست   نعره‌های سرّ بمهر از درد بی فریاد تو
هم تو مگر سامان کنی   را هم بخود آسان کنی
وین درد را درمان کنی   زان مرهم إحسان تو

درس یکصد و چهل و پنجم:

۷۴۸ - صفات صابران، و نشانه‌های صبر چیست؟

در آیات قرآن کریم و روایات صحیحهٔ وارده از أهل بیت وحی صلوات‌اللّٰه علیهم أجمعین حدود صد صفت برای صابران، و نمود و علامت و نشانه برای صبر إشاره شده است که بیان آنها در بحث إجمالی ما نگنجد، و ما به (۳۰) صفت از آن صفات و نمودها و علائم و نشانه‌ها إشاره می‌کنیم:

۱- علم و بینش و آگاهی صابران به امور...

۲- عزم راسخ آنان در امور...

۳- خود آشنایی و تسلط بر نفس.

۴- معرفت و ایمان بخداوند سبحان.

۵- تقوی و پرهیزکاری.

۶- توکّل بخداوند متعال.

۷- إقامهٔ نماز و عبادت و بندگی تنها برای خداوند متعال.

۸- خوف و خشیت تنها از خداوند عزّ و جلّ.

۹- ثبات و استقامت در راه حق و بیان و احقاق حق.

۱۰- أمر به معروف و نهی از منکر.

۱۱- إنفاق در راه حق.

۱۲- بیدار دل بودن و توجه به آیات إلهی و انس با ذکر خداوندی.

۱۳- اطاعت از خداوند متعال و تابع و تسلیم در برابر فرامین إلهی.

۱۴- دوری از بدعت در دین و خودداری از معاصی و گناهان.

۱۵- ستیز با أهل باطل و ظالمان و ستمگران و گردنکشان.

۱۶- استرجاع در مصائب ...

۱۷- راستی و صداقت در گفتار و عمل و خلوص نیت.

۱۸- وفاء به عهد و أدای أمانت.

۱۹- صلهٔ رحم و إحسان به خویشاوندان.
۲۰- رفاقت و دوستی و همگونی با نیکان و صالحان.
۲۱- برائت از کافران و مخالفان و منافقان.
۲۲- اجتناب و دوری از گناهکاران و بزهکاران.
۲۳- إحسان و نیکی در برابر إسائه و بدی.
۲۴- عفو و بخشش با قدرت بر انتقام.
۲۵- محزون و غمناک نشدن از گفته‌های یاوه سرایان.
۲۶- بی‌اعتنائی به تهمتها، افتراءها، تکذیبها و ایذای موذیان.
۲۷- شهادت ندادن بباطل.
۲۸- دوری و إعراض از لغویات و لهو و لعب ...
۲۹- چشم ندوختن بمتاع و لذائذ و شهوات دنیا.
۳۰-اعراض از جهل و جاهلان و مدارا با مردم نادان ...

از جملهٔ آیات کریمه خداوند متعال می‌فرماید:

«یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اسْتَعینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاٰةِ إِنَّ اللّٰهَ مَعَ الصّٰابِرینَ - الَّذینَ إِذٰا أَصٰابَتْهُمْ مُصیبَةٌ قٰالُوا إِنّٰا لِلّٰهِ وَ إِنّٰا إِلَیْهِ رٰاجِعُونَ أُولٰئِكَ عَلَیْهِمْ صَلَوٰاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولٰئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ - أُولٰئِكَ الَّذینَ صَدَقُوا وَ أُولٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» البقرة: ۱۵۳-۱۵۷ و ۱۷۷).

و می فرماید:

«أُولٰئِكَ یُؤْتُونَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَیْنِ بِمٰا صَبَرُوا وَ یَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّیِّئَةَ وَ مِمّٰا رَزَقْنٰاهُمْ یُنْفِقُونَ وَ إِذٰا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَ قٰالُوا لَنٰا أَعْمٰالُنٰا وَ لَكُمْ أَعْمٰالُكُمْ سَلاٰمٌ عَلَیْكُم لاٰ نَبْتَغِی الْجٰاهِلینَ» القصص: ۵۴-۵۵).

و می فرماید:

«فَاصْبِرُوا حَتّٰی یَحْكُمَ اللّٰهُ بَیْنَنٰا وَ هُوَ خَیْرُ الْحٰاكِمینَ» الأعراف: ۸۷).

و می فرماید:

«وَ مٰالَنٰا أَلاّٰ نَتَوَكَّلَ عَلَی اللّٰهِ وَ قَدْ هَدٰانٰا سُبُلَنٰا وَ لَنَصْبِرَنَّ عَلیٰ مٰا آذَیْتُمُونٰا وَ عَلَی اللّٰهِ فَلْیَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ» إبراهیم: ۱۲).

و می فرماید:

«وَ إِنْ عٰاقَبْتُمْ فَعٰاقِبُوا بِمِثْلِ مٰاعُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَیْرٌ لِلصّٰابِرینَ وَاصْبِرْ وَ مٰاصَبْرُكَ إِلاّٰبِاللّٰهِ وَ لاٰتَحْزَنْ عَلَیْهِمْ وَ لاٰتَكُ فی ضَیْقٍ مِمّٰایَمْكُرُونَ» النحل: ۱۲۶-۱۲۷).

و می‌فرماید:

«یا بُنَیَّ أَقِمِ الصَّلاٰةَ وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ اصْبِرْ عَلیٰ ما أَصابَکَ إِنَّ ذٰلِکَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» لقمان: ۱۷).

و می‌فرماید:

«وَ لَمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ إِنَّ ذٰلِکَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» الشوری: ۴۳).

و می‌فرماید:

«وَ لَقَدْ کُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِکَ فَصَبَرُوا عَلیٰ ما کُذِّبُوا وَ أُوذُوا حَتّٰی أَتٰاهُمْ نَصْرُنٰا وَ لاٰ مُبَدِّلَ لِکَلِمٰاتِ اللّٰهِ» الأنعام: ۳۴).

و دیگر آیات کریمه ...

و از جملهٔ روایات:

مرحوم شیخ صدوق درکتاب شریف «علل الشرائع - باب ۲۵۳ - علة علامات الصبر» به أسنادش از حضرت رسول أکرم«صلی الله علیه و آله» روایت کرده است که فرمود:

«عَلاٰمَةُ الصّٰابِرِ فِي ثَلاٰثٍ: أَوَّلُهٰا أَنْ لاٰ یَکْسِلَ، وَ الثّٰانِیَةُ أَنْ لاٰ یَضْجُرَ، وَ الثّٰالِثَةُ أَنْ لاٰ یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ تَعٰالیٰ لِأَنَّهُ إِذٰا کَسِلَ فَقَدْ ضَیَّعَ الْحَقَّ، وَ إِذٰا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ الشُّکْرَ، وَ إِذٰا شَکیٰ مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ فَقَدْ عَصٰاهُ».

یعنی: علامت صابر و بردبار در سه چیز است:

أوّل: آنکه شخص صابر (در هیچ بُعدی از أبعاد زندگی انسانی و حرکت بسوی هدف عالی) کسل نمی‌باشد.

دوم: آنکه فرد صابر (هیچگاه در سختیها، فشارها و حوادث طبیعی ...) ضجّه و ناله نمی‌کند.

سوم: آنکه انسان صابر (هرگز نزد بندگان خداوند متعال) از پروردگار متعالش شکایت وگلایه نمی‌کند، زیرا اگر صابر، کسل شود، تحقیقاً حق را ضایع کرده است، و هرگاه ضجّه و ناله زند، شکر و سپاس نعمتهای إلهی را بجای نیاورده است. و وقتی از پروردگارش عزّوجلّ نزد بندگانش شکایت کند، براستی معصیت خداوند متعال راکرده است.

و مرحوم حرانی درکتاب شریف «تحف العقول - باب مواعظ النبی«صلی الله علیه و آله» و حکمه» در پاسخ بسئوالات راهب بنام شمعون بن لاوی از حواریین عیسی بن مریم«علیه السلام» فرمود:

«وَ أَمّٰا عَلاٰمَةُ الصّٰابِرِ فَأَرْبَعَةٌ: اَلصَّبْرُ عَلَی الْمَکٰارِهِ، وَ الْعَزْمُ فِي أَعْمٰالِ الْبِرِّ، وَ التَّوٰاضُعُ، وَ الْحِلْمُ».

یعنی: و أما علامت شخص صابر و شکیبا چهار أمر است: ۱- شکیبا در مشقّات و ناراحتیهای روزگار. ۲- و با تصمیم راسخ در أعمال نیک. ۳- و فروتن در امور بایسته و شایسته. ۴- و حلم و بردباری در حرکت بسوی هدف عالی و کمال انسانی.

۷۴۹ - نمونه‌ای از مردان صابر:

مردان صابر و بردبار در أدیان گذشته، و در تاریخ دین مبین إسلام فراوانند، ما تنها یکی از آنان را بعنوان نمونه یادآور میشویم:

مرحوم شهید ثانی درکتاب شریف «مُسَکِّنُ الفؤاد عند فقد الأحبّة و الأولاد» که پس از فوت پسرش محمد در ماه رجب سال (۹۵۴ هـ ق) آنرا نوشته، نقل کرده است که: «أوزاعی گفت: شنیدم از بعضی از حکماء که میگفت: قصد سفر بمصر را کرده از منزل خود بیرون آمدم، و راه مصر را در پیش گرفتم، در مسیر راه سایبانی را مشاهده کردم که زده شده بود، و در زیر آن، مردی راکه از هر دو چشم نابینا، و هر دو دستش شل، و از هر دو پا فلج بود دیدم که در زیر سایه‌بان بحمد و ستایش پروردگارش مشغول بود، نزدیک او رفته و سلام کردم و گفتم: خداوند متعال ترا رحمت کند آیا إجازه میفرمائی تا چند سئوالی از تو بنمایم؟

گفت: اگر جوابش را بدانم خواهم گفت!

گفتم: تو در برابر کدام نعمت، این قدر خدای را حمد و ستایش میکنی؟!

گفت: آیا نمی‌بینی که ذات یکتا بینائی را از من گرفته، و قدرت و توان را از دستم ربوده، و قوّت پایم را از من سلب کرده است که اگر بریزد بر من آتش را تا مرا بسوزاند، و کوهها را فرمان دهد که بر روی من بیافتند، و دریاها را أمر کند که مرا غرق کنند، و زمین را حکم کند که مرا ببلعد؛ هر آینه محبت من نسبت بخالقم زیادتر می‌گردد و شکر و سپاسم بیشتر خواهد شد.

آنگاه گفت: من از تو حاجتی دارم، آیا ممکن است آنرا بر آوری؟

گفتم: اگر بتوانم آری.

گفت: پسر کوچکی دارم که مرا در وقت نماز یادآوری می‌کند، و در وقت إفطار، برایم طعام حاضر می‌سازد، اکنون یک روز است که پیدایش نیست، یک نظری در این بیابان بنما شاید پیدایش نمائی؟

حکیم گوید: با خود گفتم: قضای حاجت این مرد، تقرّب بخداوند متعال است، برخاستم بطلب کودکش رفتم، تا به تلّی رسیدم، ناگاه درنده‌ای را دیدم که بچه را دریده و شکمش را پاره کرده و از گوشت آن طفل میخورد، تا چنین دیدم، گفتم: «**إِنّٰا لِلّٰهِ وَ إِنّٰا إِلَيْهِ رٰاجِعُونَ**».

با خود گفتم: حال چگونه خبر مرگ این طفل را به پدر ناتوانش برسانم، از آنجا برگشتم، تا نزد پدرش آمدم، تا رسیدم سلام گفتم، و گفتم: أی بندهٔ خدا اگر سئوالی از تو بنمایم، جواب خواهی گفت؟

گفت: اگر بدانم، جواب گویم.

گفتم: أی بندهٔ خدا آیا تو در نزد خداوند سبحان مقرّب تری یا أیّوب پیغمبر«عليه السلام»؟

گفت: قطعاً أیوب نبی«عليه السلام» گرامی تر است.

گفتم: خداوند متعال نبیّش أیوب«عليه السلام» را بحوادث روزگار سخت مبتلا نمود أما او در برابر آن ناملایمات صبر کرد بنحوی که کسانی که با او مأنوس بوده‌اند، همه متوحش شدند إلاّ زنش.

خداوند متعال ترا رحمت کند، پسرت را که من بدنبالش رفتم درنده‌ای هلاکش کرد، آن شخص تا این خبر را شنید، گفت: «**اَلْحَمْدُلِلّٰهِ الَّذي لَمْ يَجْعَلْ حَسْرَةً مِنَ الدُّنْيا في قَلْبي**».

آنگاه یکباره صیحه زد و بیهوش شد، و روی زمین افتاد، پس از أندکی از دنیا رفت، و من متحیّر ماندم که چگونه بتنهائی کفن و دفنش نمایم، ناگاه قافله‌ای رسیدند که قصد رباط مصر را داشتند، آنها را صدا زدم، و کیفیت را برای آنها بیان کردم، مرا در تجهیزش کمک کردند، وقتی آن مرد را دفن کردیم، من بالای قبرش نشسته، مشغول تلاوت قرآن کریم شدم، تا اینکه شب شد، ناگاه خواب رفتم، در عالَم خواب دیدم، این مرد در بهترین صورت با لباس فاخر در باغ و بوستانهای بسیار سبزی مشغول تلاوت قرآن کریم است، من به او گفتم:

آیا تو همان رفیق من نیستی؟

گفت: چرا من فلان کسی هستم که فرزندم را درنده ربوده و تو خبرش را آوردی.

گفتم: تو به چه سبب به این مقام عالی رسیده‌ای؟

گفت: وقتی از دنیا رفتم، مرا داخل نموده‌اند درگروه صابران: «**وَ اصْبِرُوا إِنَّ اللّٰهَ مَعَ الصّٰابِرينَ**» الأنفال: ۴۶).

در روایت آمده است: «فرزندی از داود نبی﴿علیه السلام﴾ از دنیا رفت، داود﴿علیه السلام﴾ بسیار غمگین شد، خداوند متعال به داود وحی کرد: «**یا داوُدُ ما کانَ یَعْدِلُ هٰذَا الْوَلَدُ عِنْدَكَ؟**» ای داود این فرزند نزد تو چقدر أرزش داشت؟

داود﴿علیه السلام﴾ گفت: «**کانَ یَعْدِلُ عِنْدي مِلأُ الأَرْضِ ذَهَباً**» این فرزند نزدم به أندازهٔ همهٔ (وزن) زمین از طلا أرزش داشته است! خداوند متعال فرمود: «**فَلَكَ عِنْدي یَوْمَ الْقِیامَةِ مِلأُ الأَرْضِ ثَواباً**» روز قیامت برای تو، نزدم به أندازهٔ همهٔ (وزن) زمین ثواب است.

و وحی کرد: «**تَخَلَّقْ بِأَخْلاٰقي، وَ إِنَّ مِنْ أَخْلاٰقِي الصَّبْرُ**» متخلّق به أخلاق من شو، و بتحقیق از صفات من صبر و بردباری است.

«**تَخَلَّقْ بِأَخْلاٰقي، إِنّي أَنَا الصَّبُورُ، وَ الصّابِرُ إِنْ ماتَ مَعَ الصَّبْرِ ماتَ شَهیداً وَ إِنْ عاشَ عاشَ عَزیزاً**» متخلّق به أخلاق من شو، بتحقیق من صبورم، و صابر و بردبار اگر با صبر بمیرد، شهید مرده است، و اگر زندگی کند، زندگی او با عزّت خواهد بود.

خداوند عزّوجلّ فرمود:

«**إِذا وَجَّهْتُ إِلىٰ عَبْدٍ مِنْ عِبادي مُصیبَةً في بَدَنِهِ أَوْ مالِهِ أَوْ وُلْدِهِ ثُمَّ اسْتَقْبَلَ ذٰلِكَ بِصَبْرٍ جَمیلٍ، اسْتَحْیَیْتُ مِنْهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ أَنْ أَنْصُبَ لَهُ میزاناً وَ أَنْشُرَ لَهُ دیواناً**».(۱)

یعنی: هرگاه مصیبتی را متوجه بدن یا مال یا فرزندان بنده‌ای از بندگانم سازم، و او با صبر جمیل از این مصیبت استقبال کند، روز قیامت من از او حیاء می‌کنم که برای او ترازوی عمل را نصب کنم، و نامهٔ عملش را بگشایم «**إِنَّما یُوَفَّى الصّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَیْرِ حِسابٍ**» الزمر: ۱۰). همانا بردباران، پاداش بی حدّ و حصر، نزد پروردگارشان دارند.

۷۵۰ - چوب الاغ بر دماغ عارف بی‌صبر کوفتن:

مرحوم ناصری درکتاب «نامهٔ دانشوران: ج ۵ ص ۲۷۱» آورده است:

«أبو سلیمان که از طبقهٔ عرفاء و معاصر با أبوالخیر و از معاریف این طبقه بود، روزی بر خری سوار شده بود، و از گزستان میگذشت، مگسی خر را بگزید، خر برجست و أبو سلیمان را بزمین أنداخت، پای أبو سلیمان بر درخت گز آمد و

۱- کلمة الله: ص ۲۲۵).

مجروح شد، وی از این حالت سخت برآشفت و چوبی که در دست داشت بشدّت بر سر درازگوش بنواخت، درازگوش سر خود را بسوی وی برگرداند و با زبان فصیح گفت: اگر این چوب را بی صبری نمی‌کردی و بر دماغ خود مینواختی بهتر بود».

۷۵۱ - نمونه‌ای از زنان با صبر و بردبار:

همانطوری که تاریخ بسیاری از مردان با صبر و بردبار را در خود ضبط کرده و بنسلها معرّفی کرده است، بسیاری از زنان با صبر و شکیبا را نیز ثبت نموده است که از جملهٔ آنها زنی است بنام اُمّ‌سلیم:

ابن‌أثیر در کتاب «اسد الغابة: ج ۲ ص ۲۳۲» نقل می‌کند:

«أبوطلحه (یکی از أنصار حضرت رسول أکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾) برای خواستگاری امّ سلیم مادر أنس بن مالک خادم نبی أکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ آمد، امّ‌سلیم به أبی‌طلحه گفت: تو از آن دسته مردانی نیستی که به تو زن ندهند، أما تو مرد کافر و من زن مسلمانم، اگر تو مسلمان شوی من به عقد تو در می‌آیم، و إسلام آوردن تو مهریهٔ من باشد، و چیز دیگری از تو بعنوان مهر نمی‌خواهم؟

أبوطلحه با این شرط، إسلام را پذیرفت، و امّ‌سلیم أوّل زنی بود که با این صداق و مهر، شوهر اختیار نمود، و او أفضل و برترین زنان أنصار بود.

هنگامی که حضرت رسول أکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ از مکه (زمان هجرت) وارد مدینه شد، هر یک از أنصار تحفه و هدیه‌ای جهت حضرت﴿صلی الله علیه و آله﴾ می‌آوردند، ولی امّ‌سلیم دست فرزندش أنس را که از شوهر أولش برای او مانده بود گرفت، خدمت حضرت﴿صلی الله علیه و آله﴾ آورد و خود مسلمان شد، سپس عرض کرد: یا رسول‌الله هرکس بقدر استطاعت خود تحفه‌ای خدمت شما آورد، أما من یک زن بی سرپرست از مال دنیا هم جز این فرزند ندارم، اکنون او را بعنوان هدیه برای خدمتگزاری خود از من بپذیرید، حضرت﴿صلی الله علیه و آله﴾ آنرا پذیرفت، از اینرو أنس خادم حضرت رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ بود.

أبوطلحه اسلام آورد، و با امّ‌سلیم ازدواج کرد، و فرزندی با او داشت که بسیار مورد علاقهٔ أبوطلحه بود، تا اینکه این فرزند سخت مریض شد، و أبوطلحه هم از مریض شدن فرزندش سخت ناراحت شد، روزها بمزرعهٔ خود میرفت و شبها برمیگشت، أول ببالین فرزندش میرفت، و حالش را میپرسید، تا اینکه روزی أبوطلحه که چون سابق بکار خود مشغول بود، فرزندش دار فانی را وداع کرد،

امّ‌سلیم او را پیچید و در کنار حجره نهاد، شب أبوطلحه آمد، چون خواست ببالین فرزندش برود، امّ‌سلیم مانع شد و گفت: حالش بهتر است و بخواب رفته است.

أبوطلحه خوشحال شد، پس از صرف شام آمادهٔ خواب شدند، امّ‌سلیم لباس نو پوشید، و خود را آرایش داد و نزد أبوطلحه آمد، شب را خوابیدند، نزدیک صبح شد، امّ‌سلیم به أبی طلحه گفت:

اگر کسی ببعضی از همسایگانش چیزی را به أمانت بسپارد، و پس از مدتی أمانت خود را از أمین پس بگیرد، و أمین پس ازگرفتن صاحب مال، مال خود را بنشیند و گریه و ناله کند چگونه انسانی خواهد بود؟

أبوطلحه گفت: صاحب مال حق دارد مالش را که به أمانت داده پس بگیرد، آنکه پس داده اگر بنشیند و گریه کند از جملهٔ دیوانگان محسوب می‌گردد.

امّ‌سلیم گفت: اکنون مواظب باش که جزء دیوانگان قرار نگیریم، فرزندت از دنیا رفته است، خداوند متعال به تو صبر و بردباری عطاء فرماید، حال خود را تسلیم فرمان إلهی قرار ده، جزع و ناله را رهاکن و آمادهٔ تجهیزات فرزندت باش.

أبوطلحه خدمت حضرت نبی أکرم﴿ﷺ﴾ آمد و قضیه را شرح داد، حضرت﴿ﷺ﴾ از صبر و بردباری این زن تعجب کرد، و برای او دعای خیر فرمود، سپس فرمود: «خداوندا شب این زن و مرد را مبارک گردان».

امّ‌سلیم در همان شب باردار شد، و خداوند متعال پسری به او داد که نامش را عبداللّٰه نهادند، وقتی پسر بدنیا آمد، امّ‌سلیم او را در پارچه‌ای پیچید و خدمت حضرت رسول أکرم﴿ﷺ﴾ فرستاد تاکام را برگیرد و نامی بر او نهد و برای این فرزند دعاء فرماید، و این عبداللّٰه أفضل فرزندان أنصار شد.

أنس می‌گوید: هنگامی که أبوطلحه أثر گرسنگی را از حضرت رسول أکرم﴿ﷺ﴾ مشاهده کرد، به من گفت: برو خدمت رسول خدا﴿ﷺ﴾ بگو بمنزل ما تشریف بیاورد، انس خدمت رسول خدا﴿ﷺ﴾ آمد، حضرت﴿ﷺ﴾ فرمود: أبوطلحه تو را فرستاد یا خود آمدی؟ عرض کردم: أبوطلحه مرا فرستاد، حضرت رسول أکرم﴿ﷺ﴾ به همهٔ کسانی که در خدمتش حضور داشتند فرمود: برخیزید تا بخانهٔ أبوطلحه برویم، همین که أبوطلحه جمعیت را دید دست و پا گم کرد و به امّ‌سلیم گفت:

رسول‌خدا﴿ﷺ﴾ با جمعیت زیاد تشریف‌آورد، غذا بقدر کفاف نداریم، چه کنیم؟

بعضی از حکماء فرمودند: «بِمِفْتاحِ عَزِيمَةِ الصَّبْرِ يُعٰالَجُ مَغاليقُ الْأُمُورِ» با کلید تصمیم صبر و شکیبائی قفلهای بستهٔ کارها و گره‌های امور در تمام أبعاد زندگی انسان گشوده می‌شود.

۷۴۱ - استعانت به صبر و حکمت آن:

در بعضی از آیات قرآن کریم: «وَ اسْتَعينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاٰةِ - يٰا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اسْتَعينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاٰةِ إِنَّ اللّٰهَ مَعَ الصّٰابِرينَ» البقرة: ۴۵ و ۱۵۳) و در بسیاری از روایات ... استعانت بقرآن کریم و تقوی، و استعانت به صبر و صلاة و باران ... آمده است، و این منافات با حصر استعانت بخداوند متعال ندارد: «إِيّٰاكَ نَعْبُدُ وَ إِيّٰاكَ نَسْتَعينُ» الفاتحة: ۵) «اسْتَعينُوا بِاللّٰهِ وَ اصْبِرُوا» الأعراف: ۱۲۸) «وَ اللّٰهُ الْمُسْتَعٰانُ» یوسف: ۱۸).

زیرا استعانت به دو دسته تقسیم می‌شود: ۱- استعانت بوسائل مجعوله از طرف خداوند متعال. ۲- استعانت بذات أقدس حق تعالی.

و ما در بحث بیانی و تفسیری و معارف قرآنی تفسیر سورهٔ مبارکهٔ «فاتحة الکتاب» از تفسیر کبیر (البصائر ج ۱) مطالبی را بطور تفصیل در أبعاد گوناگون بیان نموده‌ایم که می‌توانید مراجعه کنید.

«إِيّٰاكَ نَسْتَعينُ» جهت حصر در عبادت است و این بغیر از خداوند متعال جائز نیست، أما استعانت در غیر مورد عبادت، بغیر خدا إشکالی نیست، و استعانت بخداوند متعال وسیله‌ای است برای أدای عبادت تنها برای او جل و علا، چنانچه عبادت نیز وسیله‌ایست برای استعانت بخداوند متعال، پس عبادت به اعتباری سبب است برای استعانت، و استعانت به اعتبار دیگر، سبب است برای عبادت، همانطوری که ثمره‌ای که از درخت خارج می‌شود، بذری است برای درخت دیگر.

پس استعانت به قرآن کریم و تقوی و به صبر و صلاة ... که وسائل مجعوله از سوی خداوند سبحان می‌باشند استعانت بخداوند منان است، حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ «عليه السلام» فرمود: «فَمٰا صَبَّرَكَ عَلىٰ دٰائِكَ وَ جَلَّدَكَ بِمُصٰابِكَ».[1]

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۲۱۴ ص ۷۰۸).

رسول خدا«صلی‌الله‌علیه‌وآله» امّ‌سلیم را صدا زد و فرمود: یا امّ‌سلیم هرچه دارید بیاورید (کافی است).

چند قرص نان جوین آورد، حضرت«صلی‌الله‌علیه‌وآله» بحاضرین دستور داد که آنها را خرد کرده در کاسهٔ بزرگی بریزند، و آبگوشتی که امّ‌سلیم تهیه کرده بود روی آن ریخت، و دست مبارک خود را روی آن نهاد و بجمعیت فرمود: بخورید، ده نفر ده نفر آمدند، و همه از آن خوردند و سیر شدند که تعداد أفراد هفتاد یا هشتاد نفر بود.

حضرت مولی‌الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ«علیه‌السلام» هنگامیکه أشعث ابن قیس (یکی از منافقین أصحاب و یاران خود) را از مرگ پسرش تسلیت می‌داد و به صبر و شکیبائی ترغیب مینمود (دربارهٔ بیتابی نکردن) فرمود: أی أشعث اگر تو بر مرگ پسرت اندوهناک باشی خویشی شایسته است که افسرده شوی (اندوه تو در مرگ پسرت بیجا نیست) و اگر شکیبا باشی پیش خداوند متعال، هر مصیبت و اندوهی را جانشینی (پاداشی) هست، أی أشعث اگر صبر کنی قضاء و قدر إلهی بر تو جاری می‌گردد، و تو أجر و مزد می‌یابی، و اگر بیتابی نمائی حکم إلهی بر تو جاری می‌شود در حالی که گناه کرده‌ای، أی أشعث پسرت هنگام بدنیا آمدن تو را شاد نمود، در حالی که برای تو بلاء و گرفتاری بود، و با مرگش تو را اندوهگین ساخت در حالی که برای تو پاداش و رحمت بود (پس سزاوار است که در مرگ و اندوهش شکیبا باشی).(۱)

ابن أبی الحدید در شرح «نهج البلاغة: ج ۲۰ در حکمتهای منسوبه بحضرت إمام أمیرالمؤمنین عليّ«علیه‌السلام» رقم ۱۷۶» آورده است: «**وَ وَقَفَ عَلىٰ قَوْمٍ اُصيبُوا بِمُصيبَةٍ، فَقٰالَ: إنْ تَجْزَعُوا فَحَقَّ الرَّحِمِ بَلَغْتُمْ، وَ إنْ تَصْبِرُوا فَحَقَّ اللّٰهِ أَدَّيْتُمْ**».

یعنی: و حضرت إمام أمیرالمؤمنین عليّ«علیه‌السلام» بقومی رسید که مصیبتی بر آنها وارد شده بود، پس به آنان فرمود: اگر ناله و بیتابی کنید، حق خویشانتان را رسانیده‌اید، و اگر صبر کنید، حق خداوند متعال را أداء کرده‌اید.

۱- نهج البلاغة: بخش حکمتهای إمام«علیه‌السلام» رقم ۲۸۳ ص ۱۲۲۷).

درس یکصد و چهل و ششم:

۷۵۲ - صبر و شکیبائی حضرت إمام أمیرالمؤمنین عليّ«عليه السلام»:

براستی نمی‌توان در یک بحث اجمالی، صبر و بردباری حضرت مولی‌الموحّدین امام‌المتّقین أمیرالمؤمنین عليّ‌بن‌أبیطالب«عليه السلام» را در أبعاد گوناگون بایسته و مراحل شایستهٔ زندگی انسانی بیان نمود، بلکه بیان آنها نیاز بصدها بحث عمیق علمی و فنّی طولانی و کتابت چندین جلد کتاب دارد، و ما تنها در این بحث بگوشه‌ای از صبر آن حضرت«عليه السلام» را إشاره می‌کنیم تا سر فصلی باشد برای محققان أندیشمند و آزاد مردان پژوهشگر:

بر صاحبان خرد و انصاف پوشیده نیست که در نخستین روز رحلت حضرت رسول أکرم«صلى الله عليه وآله» دین مبین إسلام در سقیفهٔ سخیفهٔ شومهٔ بنی‌ساعده به اسارت کسانی درآمده است: «**فَإِنَّ هٰذَا الدِّینَ قَدْ کٰانَ أَسیراً فِي أَیْدِی الْأَشْرٰارِ یُعْمَلُ فیهِ بِالْهَویٰ وَ تُطْلَبُ بِهِ الدُّنْیٰا**»[1] که جز دنائت، فضیلتی نداشته‌اند، و بر خلافت و جانشینی حضرت رسول‌اللّٰه«صلى الله عليه وآله» کسانی تکیه زده بودند که ازکمترین لیاقت برای آن بی‌بهره بوده‌اند، حضرت إمام أمیرالمؤمنین عليّ«عليه السلام» نه از آن جهت که از خلافت محروم مانده است بلکه از آنروکه جوامع بشری با این حرکت ضدّ انسانی از انسانیت سقوط کرده و إمام أمیرالمؤمنین عليّ«عليه السلام» راهی در برابر این جریان جز صبر و بردباری نداشته است می‌فرماید:

«**فَرَأَیْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلیٰ هٰاتٰا أَحْجیٰ، فَصَبَرْتُ وَ فِي الْعَیْنِ قَذًی، وَ فِي الْحَلْقِ شَجاً، أَریٰ تُرٰاثي نَهْباً، فَمُنِيَ النّٰاسُ لَعَمْرُاللّٰهِ بِخَبْطٍ وَ شِمٰاسٍ، وَ تَلَوُّنٍ وَ اعْتِرٰاضٍ، فَصَبَرْتُ عَلیٰ طُولِ الْمُدَّةِ، وَ شِدَّةِ الْمِحْنَةِ**».[2]

یعنی: پس دیدم که صبر و بردباری در این جریان شوم غصب خلافت و سقوط إنسانیت، خردمندی است، پس صبرکردم در حالی که غبار و خاشاک در چشمانم فرو رفته، و استخوان، مجرای گلویم را گرفته (بسیار اندوهگین شدم، زیرا

۱- نهج البلاغة: بخش نامه‌های إمام«عليه السلام» رقم ۵۳ ص ۱۰۱۰).

۲- نهج البلاغة: خطبهٔ سوم ص ۴۶-۴۸).

غاصبان خلافت با چهرهٔ دروغین صحابه، دین مبین إسلام را به اسارت خود در آورده و عامّهٔ مردم با پیروی از آنها درگرداب ضلالت و جهالت و دنائت و انحطاط فرو رفته بودند که اگر با آنها در أمر خلافت درگیر می‌شدم آنان دیانت را فدای دنائت کرده به نابودی إسلام گام برمیداشتند، از اینرو صبر کردم و حال آنکه) میراث خود را تاراج رفته و از مجرای حقیقی‌اش انحراف یافته میدیدم.

پس سوگند بخداوند متعال عامّهٔ مردم در این جریان شوم سقیفه، گرفتار مرکبی چموش و ناآرام شده و از جادهٔ هدایت و راه مستقیم کمال خارج گشته، و چهرهٔ انسانی خود را از دست داده، و در مسیر ضلالت و گمراهی و انحطاط آنچنان فرو رفته بودند (که إمکان نجات آنها نبوده است)، پس من هم در این مدت طولانی راه صبر و بردباری را اختیار کرده، با سختی محنت و غم همراه شدم.

ابن أبی الحدید در شرح (خطبهٔ ۲۳ از نهج البلاغة: ج ۱ ص ۳۲۳) کلام حسن بصری را که در وصف حضرت أمیرمؤمنان عليّ «عليه السلام» گفته نقل کرده است:

«فَقَالَ: كَانَ لاٰ يَجْهَلُ وَ إِنْ جُهِلَ عَلَيْهِ حَلُمَ، وَ لاٰ يَظْلِمُ وَ إِنْ ظُلِمَ غَفَرَ، وَ لاٰ يَبْخَلُ، وَ إِنْ بَخِلَتِ الدُّنْيا عَلَيْهِ صَبَرَ».

یعنی: حسن بصری گوید: هرگز جهل و نادانی در عليّ‌بن‌أبیطالب «عليه السلام» وجود ندارد، و اگر با جهل ونادانی برخورد می‌شده راه بردباری را در پیش میگرفته است، و اگر بر او ستم می‌شد میبخشید، و هیچگاه بخلی در او راه نداشته، و اگر دنیا بر او بخل میورزید، راه صبر و شکیبائی را اختیار میکرده است.

مثنوی، موقعیت حضرت مولی‌الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ «عليه السلام» را در برابر خلافت چنین بیان می‌کند:

زان بظاهر کوشد اندر جاه و حکم — تا أمیران را نماید راه و حکم
تا بیاراید بهر تن جامه‌ای — تا نویسد او بهر کس نامه‌ای
تا أمیری را دهد جان دگر — تا دهد نخل خلافت را ثمر

مثنوی در بیت أوّل حکمت و هدف تمام تکاپوها و إحساس ناراحتیهای حضرت إمام أمیرالمؤمنین عليّ «عليه السلام» را در خطبهٔ شقشقیه بیان می‌کند، و در مصرع أول بیت دوم: «تا بیاراید بهر تن جامه‌ای» إشاره‌ای کاملاً روشن به أولین جملهٔ خطبهٔ شقشقیه دارد که فرمود: «**أَمَا وَ اللّٰهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ**» أی مردم دنیا در هر عصر و زمان و مکان بدانید و آگاه باشید که أبوبکر جامهٔ خلافت را بیجا بر تن کرده است.

مثنوی در بیت سوم بصراحت می‌گوید: بارورکنندهٔ درخت خلافت تنها إمام أمیرالمؤمنین عليّ﴿ع﴾ بوده است، و خلافت بجان جدیدی نیازمند بود که إحیاء کنندهٔ این جان جانان تنها إمام أمیرالمؤمنین عليّ﴿ع﴾ بوده است و بس، بنابراین شکوه‌ها و ناله‌های حضرت إمام أمیرالمؤمنین عليّ﴿ع﴾ بجهت آثار شوم و سقوط انسانیت بوده است که از إسارت دین مبین اسلام در سقیفهٔ سخیفه، و انحراف و غصب خلافت از حضرت إمام أمیرالمؤمنین عليّ﴿ع﴾ بوجود آمده است.

۷۵۳ - رویدادهای ناگوار پس از رحلت رسول‌اللّه﴿ص﴾ و صبر إمام أمیرالمؤمنین عليّ﴿ع﴾:

حضرت إمام أمیرالمؤمنین عليّ﴿ع﴾ در قسمتی از (خطبهٔ ۲۶ نهج البلاغهٔ شریف) پیشآمدها، حوادث ناگوار، و حرکات شوم صحابهٔ دروغین پس از رحلت حضرت رسول‌اللّه﴿ص﴾ را بطور اجمال بیان فرمود:

«فَنَظَرْتُ فَإِذا لَيْسَ لِي مُعِينٌ إِلاّ أَهْلُ بَيْتِي، فَضَنَنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَوْتِ، وَ أَغْضَيْتُ عَلَى الْقَذىٰ وَ شَرِبْتُ عَلَى الشَّجىٰ، وَ صَبَرْتُ عَلىٰ أَخْذِ الكَظَمِ، وَ عَلىٰ أَمَرَّ مِنْ طَعْمِ الْعَلْقَمِ».

یعنی: (چون در سقیفهٔ سخیفه، اسلام به اسارت أشرار در آمده و غاصبان خلافت با تحمیق عامهٔ مردم، حق مرا غصب کرده‌اند) پس (درکار خود) أندیشیدم، دیدم (عامهٔ مردم با پیروی از آنها درگرداب ضلالت و جهالت و دنائت و انحطاط آنچنان فرو رفته‌اند که گویا أهل بیت وحی وجود ندارد) در آنهنگام جز دودمان خود (بنی هاشم) یاوری نداشتم (و آنها هم در چنین جوّ تاریکی مطلق نمی‌توانستند با آن همه مخالفین طغیانگر ستیز کنند، لذا) از سپردن آنها را بکام مرگ (بدون کمترین أثر مثبت) خود داری نمودم، وچشمم را که پر از غبار و خاشاک شده بود برهم نهادم، و با اینکه استخوان مجرای گلویم را گرفته بود، زهر آب أندوه‌ها و غمها (جهت إسارت إسلام، و انحطاط مردم) را نوشیدم، و برگرفتگی راه نَفَس (از بسیاری غمها و اندوه‌ها) و فرو بردن خشم، راه صبر و شکیبائی را در پیش گرفتم و بر هضم حوادث و رویدادهای تلخ‌تر از طعم زهر آگین درخت علقم تحمل کرده و بردباریها نمودم (تا إسلام أسیر، محو و نابود نگردد).

حضرت مولی‌الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ﴿علیه السلام﴾ در شکایت از غاصبان خلافت و سرسپردگانشان که نه تنها پس از رحلت حضرت رسول أکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ آنها حق و أهلش را رها ساخته و درگرداب ضلالت و دنائت و باطل فرورفتند، بلکه با حق و أهلش بستیز برخاسته، و بزرگترین خیانت و جنایت را در تاریخ بشریت بر دیانت و أهل بیت عصمت و طهارت صلوات‌اللّه علیهم أجمعین روا داشته و حرمتشان را دریده‌اند - در حال مناجات با خداوند سبحان عرض می‌کند:

«اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلىٰ قُرَيْشٍ وَ مَنْ أَعٰانَهُمْ؛ فَإِنَّهُمْ قَدْ قَطَعُوا رَحِمِي وَ أَكْفَؤُوا إِنٰائِي، وَ أَجْمَعُوا عَلىٰ مُنٰازَعَتِي حَقّاً كُنْتُ أَوْلىٰ بِهِ مِنْ غَيْرِي، وَ قٰالُوا: أَلٰا إِنَّ فِي الْحَقِّ أَنْ تَأْخُذَهُ، وَفِي الْحَقِّ أَنْ تُمْنَعَهُ، فَاصْبِرْ مَغْمُوماً، أَوْمُتْ مُتَأَسِّفاً، فَنَظَرْتُ فَإِذٰا لَيْسَ لِي رٰافِدٌ، وَ لٰا ذٰابٌّ وَ لٰا مُسٰاعِدٌ، إِلاّٰ أَهْلَ بَيْتِي، فَضَنَنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَنِيَّةِ، فَأَغْضَيْتُ عَلَى الْقَذىٰ، وَجَرِعْتُ رِيْقِي عَلَى الشَّجٰا، وَصَبَرْتُ مِنْ كَظْمِ الْغَيْظِ عَلىٰ أَمَرَّ مِنَ الْعَلْقَمِ، وَآلَمَ لِلْقَلْبِ مِنْ حَزِّ الشِّفٰارِ».[1]

یعنی: بار خدایا من بر (انتقام از) قریش وکسانی که آنانرا (با پیروی از آنان در خیانت و جنایت و دنائت ...) یاری کردند از تو یاری میجویم، زیرا آنها خویشی و اتصال مرا (با حضرت رسول أکرمت﴿صلی الله علیه و آله﴾) قطع کردند (و خلافتی راکه بفرمان تو برای من تعیین و به مردم ابلاغ فرموده بود غصب نمودند) و ظرف (مقام و منزلت و حرمت من و أهل بیتم) را دریدند، و برای جنگ و ستیز و زد و خورد با من برای حقی (که تو معیّن کردی و رسولت﴿صلی الله علیه و آله﴾ بیان نموده و من) از دیگران به آن سزاوارتر بودم گرد آمدند و گفتند:

یا علی آگاه باش! حق آن است که آنرا بگیری، و حق آن است که آنرا از تو بازگیرند (پس حق راگرفتن و از دست دادن تو یکسان است که اگر تو توانستی با زور و زر و تزویر بر مردم حاکم گردی حکومت و خلافت حق تو است، و اگر غیر تو هم از راه زر و زور و تزویر بر مردم حاکم گردد، حکومت و خلافت حق او است از اینجا مذهب مُصَوِّبه یعنی مسلک فاشیستی آغاز شد).

پس یا علی! یا با غصّه و رنج و شکیبائی خوکن، یا با تأسّف و أندوه بمیر (پس اگر از غصب خلافت راضی نباشی چاره‌ای نداری مگر صبر یا مردن) پس در آن هنگام دیدم مرا یار و دفاع‌کننده و یاوری نیست مگر أهل بیتم، که دریغ داشتم از

۱- نهج البلاغة: بخش سخنان إمام﴿علیه السلام﴾ رقم: ۲۰۸ ص ۶۸۹).

اینکه مرگ (بیهوده و بی‌نتیجه) آنها را دریابد (از اینرو به زدوخورد با تباهکاران و آفات درونی دین راضی نشدم که أهل بیتم بیهوده تباه شوند)، پس چشم غبار و خاشاک رفته را بر هم نهادم، و با استخوان در مجرای گلو، آب دهن را فرو بردم، و برای فرو نشاندن خشم صبر کردم بچیزی که از حنظل (گیاهی است بسیار تلخ) تلختر و برای دل از کاردهای تیز بزرگ دردناکتر بود.

۷۵۴ - صبر إمام أميرالمؤمنين عليّ«عليه‌السلام» در برابر فتنه پس از رحلت رسول‌الله«صلى‌الله‌عليه‌وآله»:

حضرت مولی الموحّدین امام‌المتّقین أمیرالمؤمنین علیّ‌بن أبیطالب«عليه‌السلام» در خطبه‌ای که خطاب به أهل بصره کرده و از وقوع فتنه‌ها، فسادها، بدعتها و رویدادهای ناگوار پس از رحلت حضرت رسول أکرم«صلى‌الله‌عليه‌وآله» خبر داده آمده است:

«وَ قامَ إلَيْهِ رَجُلٌ فَقالَ: يا أميرَالْمُؤْمِنِينَ، أخْبِرْنا عَنِ الْفِتْنَةِ، وَ هَل سَأَلْتَ عَنْها رَسُولَ اللَّهِ «صلى‌الله‌عليه‌وآله»؟ فَقالَ «عليه‌السلام»:

لَمَّا أنْزَلَ اللَّهُ سُبْحانَهُ، قَوْلَهُ: «الٓمٓ أحَسِبَ النّاسُ أنْ يُتْرَكُوا أنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لا يُفْتَنُونَ» عَلِمْتُ أنَّ ٱلْفِتْنَةَ لا تَنْزِلُ بِنا وَ رَسُولُ اللَّهِ«صلى‌الله‌عليه‌وآله» بَيْنَ أظْهُرِنا. فَقُلْتُ: يا رَسُولَ اللَّهِ! ما هٰذِهِ ٱلْفِتْنَةُ الَّتي أخْبَرَكَ اللَّهُ تَعالىٰ بِها؟ فَقالَ: «يا عَلِيُّ، إنَّ أُمَّتي سَيُفْتَنُونَ مِنْ بَعْدي»، فَقُلْتُ: يا رَسُولَ اللَّهِ، أوَ لَيْسَ قَدْ قُلْتَ لِي يَوْمَ أُحُدٍ حَيْثُ ٱسْتُشْهِدَ مَنِ ٱسْتُشْهِدَ مِنَ ٱلْمُسْلِمِينَ، وَ حِيزَتْ عَنِّي الشَّهادَةُ، فَشَقَّ ذٰلِكَ عَلَيَّ، فَقُلْتَ لِي: «أبْشِرْ، فَإنَّ الشَّهادَةَ مِنْ وَرائِكَ؟» فَقالَ لِي: «إنْ ذٰلِكَ لَكَذٰلِكَ، فَكَيْفَ صَبْرُكَ إذاً؟» فَقُلْتُ: يا رَسُولَ‌اللَّهِ! لَيْسَ‌هٰذا مِنْ مَواطِنِ‌الصَّبْرِ، وَلٰكِنْ مِنْ مَواطِنِ‌ٱلْبُشْرىٰ وَالشُّكْرِ.

وَ قالَ: «يا عَلِيُّ، إنَّ ٱلْقَوْمَ سَيُفْتَنُونَ بَعْدي بِأمْوالِهِمْ وَ يَمُنُّونَ بِدِينِهِمْ عَلىٰ رَبِّهِمْ، وَ يَتَمَنَّوْنَ رَحْمَتَهُ، وَ يَأْمَنُونَ سَطْوَتَهُ، وَ يَسْتَحِلُّونَ حَرامَهُ بِالشُّبُهاتِ ٱلْكاذِبَةِ: وَ ٱلْأهْواءِ ٱلسّاهِيَةِ، فَيَسْتَحِلُّونَ ٱلْخَمْرَ بِالنَّبِيذِ، وَالسُّحْتَ بِالْهَدِيَّةِ، وَالرِّبا بِالْبَيْعِ».

فَقُلْتُ: يا رَسُولَ اللَّهِ! فَبِأيِّ ٱلْمَنازِلِ أُنْزِلُهُمْ عِنْدَ ذٰلِكَ؟ أبِمَنْزِلَةِ رِدَّةٍ، أمْ بِمَنْزِلَةِ فِتْنَةٍ؟ فَقالَ: «بِمَنْزِلَةِ فِتْنَةٍ».[1]

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۵۵ ص ۴۹۰-۴۹۱).

یـعنی: مـردی (بـین خـطبهٔ حـضرت أمـیرمؤمنان عـليّ﴿علیه السلام﴾) روبـروی آنـحضرت﴿علیه السلام﴾ ایسـتاد و عـرض کـرد: مـا را از (وقـوع) فـتنه خـبر ده؟ آیـا از رسول‌خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ چگـونگی آنـرا پـرسیده‌ای؟ پس حـضرت إمـام أمـیرالمـؤمنین عليّ﴿علیه السلام﴾ فرمود: چون خداوند سبحان کلامش را فرستاد: «آیا مردم گمان کرده‌اند که بِصِرف اینکه بگویند: ما (بخداوند متعال و رسولش﴿صلی الله علیه و آله﴾) ایمان آورده‌ایم آنها واگذاشته می‌شوند و آنان (بفتنه و فساد ...) آزموده نمی‌گردند؟».

حضرت إمام أمـیرالمـؤمنین عـليّ﴿علیه السلام﴾ مـی‌فرماید: دانسـتم مـادامـی کـه حضرت رسول أکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ در میان ما باشد آن فتنه بر ما فرود نمی‌آید، پس گفتم: أی رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ چیست آن فتنه‌ای که خداوند متعال تو را به آن خبر داده است؟ فرمود: أی علی! بزودی پس از من، امّتم (بر اثر پیروی از هواهای نفسانی و أندیشه‌های بـاطل) در فـتنه و تـباهکاری خـواهـند افـتاد، پس گـفتم: أی رسـول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ آیا نبود که در روز اُحُد، آنجا که گروهی از مسلمانان (در جنگ با کفار قریش) بدرجهٔ شهادت نائل آمدند، و شهادت در راه خداوند مـتعال نـصیب مـن نشده، و بشهادت نرسیدنم بر من سخت آمد (از اینرو غمگین بودم کـه) بـه مـن فرمودی: مژده باد تراکه بعد از آن بشهادت خواهی رسید؟

پس به من فرمود: آنچه بیان‌کردی درست است، هنگام نیل بشهادت، صبر و بردباری تو چگونه خواهد بود؟

گفتم: أی رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ این کار (نیل بشهادت) از موارد صبر نـیست، بلکه جای مژده و سپاسگزاری است (زیرا شهادت در راه خداوند مـتعال بـر مـن بزرگترین نعمت إلهی است) أی عليّ! زود بـاشد کـه پس از رحـلت مـن بـوسیلهٔ مالهاشان (متاع دنیا از شهرت و شهوت و شکم و درهم و دینار ...) در فتنه افتند (آنها بر أثر کمی یا بسیاری مال وکسب از راه حلال یا حرام، و صرف آنها در راه خیر و شرّ آزمایش و امتحان می‌شوند).

و بسبب دینشان (بظاهر اسلام آوردنشان) بر پروردگارشان منّت می‌نهند (که اسلام آوردند، و با این اسلام دروغین) آرزوی رحـمت و مـهربانی خـدا را دارنـد (إسلام آنها وسیله‌ای است برای نیل به آرزوهاشان، و حال آنکـه آرزوی رحـمت إلهی با بیباکی در دین و پیروی نکردن از فرامین خداوند متعال و رسولش﴿صلی الله علیه و آله﴾ غلط محض است، و نیز آرزو دارند که با این اسلام دروغین) از خشم إلهی ایمن و آسوده خاطر باشند.

و آنها بسبب شبهه‌های باطل و نادرست و هواهای نفسانی غافل کنندهٔ (از حق و کیفر روز قیامت) حرام إلهی را حلال کنند، پس از اینرو شراب را بمشتبه نمودن با آب أنگور و خرما، و رِشوَه را بهدیّه و أرمغان، و رباء را بخرید و فروش حلال میشمارند.

پس گفتم: أی رسول خدا در آن زمان آنها (این دین بدنیا فروشان، این فتنه جویان و بدعتگذاران ...) را بکدام مرتبه‌ای از مراتب بحساب آورم؟ آیا آنها را مرتدّ و کافر بدانم یا فتنه‌گران و در فتنه افتادگان؟ فرمود: در مرتبهٔ فتنه‌گران و در فتنه افتادگان.

۷۵۵ - إشارهٔ إمام أميرالمؤمنين عليّ«عليه السلام» بفتنه‌های پس از رحلت رسول‌الله«صلى الله عليه وآله» بهنگام دفن فاطمهٔ زهراء«عليها السلام»:

حضرت مولی‌الموحّدین أمیرالمؤمنین علیّ«عليه السلام» هنگام بخاک سپردن جسد مطهر حضرت فاطمهٔ زهرآء سلام اللّه علیها إشاره‌ای برویدادهای طاقت فرسا و حوادث بسیار ناگوار و فتنه‌های فتنه‌گران ... پس از رحلت حضرت رسول‌اللّه«صلى الله عليه وآله» کرده و با حال راز و نیاز گفت:

«اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا رَسُولَ اللّهِ عَنِّي، وَ عَنِ ابْنَتِكَ النّازِلَةِ فِي جِوارِكَ، وَالسَّريعَةِ اللِّحاقِ بِكَ! قَلَّ يا رَسُولَ اللّهِ، عَنْ صَفِيَّتِكَ صَبْرِي، وَرَقَّ عَنْها تَجَلُّدِي، إلاّ أَنَّ لِي فِي التَّأَسِّي بِعَظِيمِ فُرْقَتِكَ، وَ فادِحِ مُصِيبَتِكَ، مَوْضِعَ تَعَزٍّ، فَلَقَدْ وَسَّدْتُكَ فِي مَلْحُودَةِ قَبْرِكَ، وَفاضَتْ بَيْنَ نَحْرِي وَ صَدْرِي نَفْسُكَ، إنّا لِلّهِ وَ إنّا إلَيْهِ راجِعُونَ.

فَلَقَدِ اسْتُرْجِعَتِ الْوَدِيعَةُ، وَأُخِذَتِ الرَّهِينَةُ! أَمّا حُزْنِي فَسَرْمَدٌ، وَأَمّا لَيْلِي فَمُسَهَّدٌ، إلىٰ أَنْ يَخْتارَ اَللّهُ لِي دارَكَ الَّتِي أَنْتَ بِها مُقِيمٌ، وَ سَتُنَبِّئُكَ ابْنَتُكَ بِتَضافُرِ أُمَّتِكَ عَلىٰ هَضْمِها، فَأَحْفِها السُّؤالَ، وَاسْتَخْبِرْها الْحالَ؛ وَ هٰذا وَلَمْ يَطُلِ الْعَهْدُ، وَلَمْ يَخْلُ مِنْكَ الذِّكْرُ، وَالسَّلامُ عَلَيْكُما سَلامَ مُوَدِّعٍ، لا قالٍ وَ لا سَئِمٍ، فَإِنْ أَنْصَرِفْ فَلا عَنْ مَلالَةٍ، وَ إنْ أُقِمْ فَلا عَنْ سُوءِ ظَنٍّ بِما وَعَدَاللّهُ الصّابِرِينَ».[۱]

یعنی: درود بر تو أی رسول خدا«صلى الله عليه وآله» از من و از دخترت که در جوار تو فرود آمده (در قبرستان بقیع یا در خانه‌اش یا در روضهٔ حضرت رسول أکرم«صلى الله عليه وآله» طبق وصیت بطور اختفاء دفن گردید) و بزودی به تو پیوست (با گذشت أیام کوتاهی از رحلت حضرت رسول أکرم«صلى الله عليه وآله» حضرت فاطمهٔ زهراء سلام‌اللّه‌علیها بشهادت رسید...

۱- نهج البلاغة: بخش سخنان إمام«عليه السلام» رقم ۱۹۳ ص ۶۵۱-۶۵۲).

أما در أیام زندگی و حیات حضرت فاطمهٔ زهراء علیها آلاف التحیة و الثناء پس از رحلت حضرت رسول‌الله «صلّی الله علیه و آله» پانزده قول است که ما در تفسیر سورهٔ مبارکهٔ «کوثر» (جلد ۵۹) از تفسیر کبیر «البصائر») نقل کردیم، از چند روز پس از رحلت بدون ذکر عدد تا هشت ماه نقل شده است، چون زمان وفاتش همآنند مدفنش بنابر اختفاء بوده است أهل بیت وحی صلوات‌الله علیهم أجمعین آنرا بیان نفرمودند، أما مشهورترین آنها (۷۵) و (۹۵) روز پس از رحلت می‌باشد).

أی رسول خدا! صبر و شکیبائی من از (مفارقت و جدائی) برگزیدهٔ تو کم گردید، و طاقت و توانائی من از (رفتن) او از دست رفت، ولی برای من پس از دیدار مُفارقت و جدائی تو و سختی مصیبت و أندوه تو شکیبائی جا دارد (هرچند مصیبت مفارقت فاطمهٔ زهراء سلام اللّه علیها جانگداز است، ولی از مصیبت مُفارقت تو سخت‌تر نیست، و چون بر آن مصیبت صبر نمودم در این مصیبت هم بردبار خواهم بود) در حالی که من سرت را بر لَحَد آرامگاهت نهادم، و بین گردن و سینه‌ام جان از جسمت خارج شد (با این محبت و علاقه معلوم است که پس از رحلتت چه کشیده‌ام، ولی باز جای صبر و بردباری است زیرا)

ما عبد و مملوک خداوند متعال هستیم، و بسوی او باز میگردیم (چه اینکه دنیا نه إمکان بقاء دارد و نه شایستهٔ بقاء است، پس همه بسوی تو آمده، بار عمل آنجا بگشائیم) پس هر آینه أمانت (فاطمهٔ زهراء علیها سلام اللّه) پس گرفته و گروگان دریافت شد، أما (در این مصیبت) پس از این، من پیوسته در أندوه بوده، شبم به بیداری خواهد گذشت تا اینکه خداوند متعال برای من سرائی که تو در آن إقامت گزیده‌ای اختیار فرماید (مرا به تو ملحق نماید).

و أی رسول خدا به همین زودی دخترت به تو خبر خواهد داد از إجتماع امّت تو بر ستم به آن مظلومه (که از ارث محرومش ساخته و از خمس منعش نموده و فدکش را غصب کرده و با نهایت شقاوت و دنائت، هتک حرمتش نموده، حملهٔ وحشیانه بخانهٔ وحی کرده، پهلویش را شکسته و جنینش را سقط کرده و خانه‌اش را به آتش کشیده و ریسمان برگردنم أنداختند ...) پس همهٔ سرگذشت (و حوادث جانکاه و فتنه‌ها و فسادها و خیانتها و جنایات و ضلالت و دنائت و انحطاط و غصب خلافت ...) را از او سئوال‌کن و (در این مدت کوتاه) چگونگی رفتارشانرا با ما بپرس.

این همه (فتنه‌ها، فسادها، ظلمها، إهانتها، هتاکیها و) ستمگری از آنها (صحابهٔ دروغین) بر ما وارد شد، در حالی که از رحلت تو مدّتی نگذشته و یاد تو از بین نرفته بود (بلکه از نخستین ساعات رحلت تو فتنه آغاز شد و تا به آنجا رسید که اگر در زمان حیات، به آنها سفارش می‌کردی که نهایت ظلم و ستم و هتک حرمت و إهانت ... را بر ما روا دارند، بیش از آن نمی‌توانستند انجام دهند).

و بر هر دوی شما درود باد، درود وداع کنندهٔ (با محبت و دوستی) نه درود خشمگین و رنجیده و دلتنگ، پس اگر بروم نه از بی علاقه‌گی است، و اگر به مانم نه از بد گمانی است به آنچه خداوند متعال بصابران وعده فرموده است (پس از نزد شما میروم در حالی که همواره بیاد شما خواهم بود).

مرحوم علامهٔ مجلسی درکتاب شریف «بحار الأنوار: ج ۴۱ - باب ۹۹ - باب یقینه (علیّ) صلوات‌اللّه علیه و صبره علی المکاره و شدّة ابتلائه» از ابن مسعود نقل کرده که گفت در فرمودهٔ خداوند متعال: «إِنِّي جَزَيْتُهُمْ بِمَا صَبَرُوا» المؤمنون: (۱۱۱): يَعْني: صَبَرَ عَلِيُّ بْنُ أَبيطالِبٍ وَ فاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ «عليهم‌السلام» فِي الدُّنْيا عَلَى الطّاعاتِ وَعَلَى الْجُوعِ وَ عَلَى الْفَقْرِ، وَ صَبَرُوا عَلَى الْبَلاءِ لِلّهِ فِي الدُّنْيا «أَنَّهُمْ هُمُ الْفائِزُونَ» المؤمنون: (۱۱۱).

وَ قالَ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللّهِ بْنِ عَبّاسٍ: «وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ» عَلِيِّ بْنِ أَبيطالِبٍ «عليه‌السلام» وَ لَمّا نَعىٰ رَسُولُ اللّهِ «صلى‌الله‌عليه‌وآله» عَلِيّاً بِحالِ جَعْفَرَ فِي غَزْوَةِ (أَرْضِ) مُؤْتَةِ قالَ: «إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَيْهِ راجِعُونَ» فَأَنْزَلَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «الَّذينَ إِذا أَصابَتْهُمْ مُصيبَةٌ قالُوا إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَيْهِ راجِعُونَ أُولٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَواتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولٰئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ». البقرة: ۱۵۷».

و در (ج ۸۲ - باب ۶۱ - باب فضل التعزّی و الصبر عند المصائب و المکاره حدیث ۱۷) نقل کرده است:

«وَ قالَ زَيْنُ الْعابِدينَ «عليه‌السلام»: ما أُصيبَ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ «عليه‌السلام» بِمُصيبَةٍ إِلاّ صَلّى فِي ذٰلِكَ الْيَوْمِ أَلْفَ رَكْعَةٍ، وَ تَصَدَّقَ عَلىٰ سِتّينَ مِسْكيناً، وَ صامَ ثَلاثَةَ أَيّامٍ، وَ قالَ لِأَوْلادِهِ: إِذا أُصِبْتُمْ بِمُصيبَةٍ فَافْعَلُوا بِمِثْلِ ما أَفْعَلُ، فَإِنّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللّهِ «صلى‌الله‌عليه‌وآله» هٰكَذا يَفْعَلُ، فَاتَّبِعُوا أَثَرَ نَبِيِّكُمْ، وَ لا تُخالِفُوهُ فَيُخالِفُ اللّهُ بِكُمْ، إِنَّ اللّهَ تَعالىٰ يَقُولُ: «وَ لَمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ إِنَّ ذٰلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» الشوری: ۴۳) ثُمَّ قالَ زَيْنُ الْعابِدينَ «عليه‌السلام»: فَمازِلْتُ أَعْمَلُ بِعَمَلِ أَميرِ الْمُؤْمِنينَ «عليه‌السلام»».

یعنی: پس چه چیز تو را بر بیماریت صبر و شکیبائی بخشیده، و بر این مصائبت صبور ساخته است؟

پس استعانت به صبر، همان استعانت بخداوند سبحان است، و روایات در اینجا بسیار است، و ما جهت اختصار بذکر چند مورد از بیان حضرت مولی‌الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ «عليه السلام» که در نهج البلاغة شریف آمده است تبرک میجوئیم:

۱- در استعانت بخداوند متعال فرمود: «**نَحْمَدُهُ عَلَىٰ مٰا كٰانَ، وَ نَسْتَعِينُهُ مِنْ أَمْرِنٰا عَلَىٰ مٰا يَكُونُ - وَ اسْتَعِينُوا اللّٰهَ عَلَىٰ أَدٰاءِ وٰاجِبِ حَقِّهِ وَ مٰا لاٰ يُحْصىٰ مِنْ أَعْدٰادِ نِعَمِهِ وَ إِحْسٰانِهِ**».(۱)

یعنی: ما خداوند منّان را بر نعمتهائی که عطاء فرمود ستایش کرده و سپاسگزاریم، و درکارهای خود از او استعانت و یاری میطلبیم - و شما أی مردم جهان، جهت أدای حق واجب (معرفت و عبادت برای) خداوند سبحان و (شکر و سپاس از) نعمتهای بیشمار و احسانهای بی پایانش از او جل و علا استعانت جوئید.

۳- و فرمود: «**نَحْمَدُهُ فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ وَ نَسْتَعِينُهُ عَلَىٰ رِعٰايَةِ حُقُوقِهِ**».(۲)

یعنی: خداوند منان را به آنچه از او تعالی به ما برسد (از غنی و فقر از رفاه و سختی، از خوشی و رنج، و از تندرستی و بیماری ...) سپاسگزاریم، و برای مراعات حقوقش و أنجام أوامر و دستوراتش (از عمل بواجبات و مستحبات، و ترک محرمات و مکروهات ...) از او جل‌وعلا یاری‌میطلبیم (زیراجز با توفیق‌ویاری خداوندمتعال انسان توان‌أنجام آنهاراندارد).

۴- و فرمود: «**وَ نَسْتَعِينُهُ عَلَىٰ هٰذِهِ النُّفُوسِ الْبِطٰاءِ عَمّٰا أُمِرَتْ بِهِ، السِّرٰاعِ إِلَىٰ مٰا نُهِيَتْ عَنْهُ**».(۳)

یعنی: و از خداوند قادر متعال استعانت و یاری میجوئیم بر این نفسهای سرکشی که در انجام واجبات و أوامرش کُند و سستی می‌کنند، و در ارتکاب محرمات و نواهیش سرعت می‌گیرند.

۴- و در استعانت بقرآن کریم فرمود:

«**وَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ عَلَىٰ أَحَدٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ فٰاقَةٍ، وَ لاٰ لِأَحَدٍ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غِنًى، فَاسْتَشْفِعُوهُ مِنْ أَدْوٰائِكُمْ، وَ اسْتَعِينُوا بِهِ عَلَىٰ لَأْوٰائِكُمْ، فَإِنَّ فِيهِ شِفٰاءً مِنْ أَكْبَرِ الدّٰاءِ وَ هُوَ الْكُفْرُ وَ النِّفٰاقُ، وَ الْغَيُّ وَ الضَّلاٰلُ، فَاسْأَلُوا اللّٰهَ بِهِ، وَ تَوَجَّهُوا إِلَيْهِ بِحُبِّهِ، وَ لاٰ تَسْأَلُوا بِهِ خَلْقَهُ، إِنَّهُ مٰا تَوَجَّهَ الْعِبٰادُ إِلَى اللّٰهِ بِمِثْلِهِ**».(۴)

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۹۸ ص ۲۹۱ و ۲۹۳).
۲- نهج البلاغة: خطبهٔ ۹۹ ص ۲۵۹).
۳- نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۱۳ ص ۳۵۲).
۴- نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۷۵ ص ۵۶۷).

۷۵۶ - تنها جرم حضرت إمام أميرالمؤمنين عليّ«ع» از دیدگاه مخالفان چه بوده است؟

کمتر انسان بیدار دل و حلال‌زاده‌ای است که نپرسد: این همه دشمنیها، ظلمها، ستمها، إهانتها، هتاکیها و حق کشیها و... و در نهایت بشهادت رسیدن مولی أميرالمؤمنين عليّ‌بن‌أبيطالب«ع» میان محراب مسجد در حال عبادت خداوند متعال، بعلت إرتکاب چه جرمی بوده است؟

من با تحقیقات عمیق و تحلیل و بررسیهای دقیق حدود چهل سال در أبعاد گوناگون علوم قرآنی و فقه و اصول و فنون معارف إسلامی و أدیان و مذاهب و رویدادهای تاریخی و رجال و درایه و انسان شناسی و جامعه شناسی و روان شناسی و... به این نتیجه رسیده‌ام که تنها جرم مولی أميرالمؤمنين عليّ‌بن‌أبيطالب«ع» در نظر غاصبان خلافت و مخالفان و بدخواهان و دشمنان قسم خوردهٔ عليّ: عليّ بودن عليّ بوده است، تنها جرم عليّ، نفس سید کائنات، و برتر بر همهٔ موجودات در نظام آفرینش بودن عليّ بود.

اگر عليّ در إسم عليّ بود نه در معنی، و اگر عليّ مظهر علوّ عليّ أعلی نبود هیچیک از آنان و پیروانشان با عليّ دشمنی نداشتند، بلکه این عليّ بودن عليّ نه تنها موجب دشمنی و ... آنها با عليّ شد بلکه آنچنان شدّت بخشید که صفت علیای إلهی را در پایان کلامش به جرم عليّ بودن عليّ حذف کرده و می‌کنند و می‌گویند: «**صَدَقَ اللّٰهُ الْعَظيمُ**» تا مبادا باگفتن: «**الْعَلِيّ**» کسی بیاد مولی أميرالمؤمنين عليّ‌بن‌أبيطالب«ع» افتد، چون نمیخواهند نام عليّ حتی برای خداوند سبحان برده شود تاکسی به فکر علی پسر أبيطالب بندهٔ خدا نیفتد، یعنی العیاذ بالله جل و علا خداوند سبحان هم اکنون و در چهارده قرن چوب عليّ بودن عليّ را می‌خورد، چنانچه شیطان بخاطر بودن عليّ در نسل آدم نافرمانی خداوند متعال را نموده، بر آدم سجده نکرده است.

به جرم عليّ بودن عليّ بود که عمربن‌الخطاب تکذیب نصّ قرآن‌کریم: «**وَ مٰا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوىٰ إِنْ هُوَ إِلاّٰ وَحْيٌ يُوحىٰ عَلَّمَهُ شَديدُ الْقُوىٰ**» النجم: ۳-۵) نمود و إهانت برسول اللّٰه«ص» کرد که گفت: «**إِنَّ هٰذَا الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ**»، بجرم عليّ بودن عليّ، سقیفهٔ سخیفه تشکیل و دین مبین إسلام به اسارت أشرار در آمد، و خلافت

غصب شد و ریسمان برگردن عليّ بسته شد، و بیست و پنجسال خانه نشین شد، و معاویه و عایشه و سرسپردگانشان را بمبارزه و جنگ با عليّ «علیه السلام» وادار نمود، و در نهایت مولود کعبه در میان محراب عبادت بشهادت رسید، اگر عليّ، عليّ نبود چنین نمی‌شد.

بـه جـرم عـلی بـودن عـليّ خـانهٔ وحی بـه آتش کشیده شـد، و حق دختر رسول‌اللّه «صلی الله علیه و آله»: فدک غصب گردید، و فاطمهٔ زهراء سلام اللّه علیها از ارث و خُمس منع و محروم شد، و بهمین جرم، فاطمهٔ زهراء علیها صلوات‌اللّه سیلی خورد و پهلویش شکسته شد، و محسنش سقط گردید و در نهایت بشهادت رسید، اگر زهرای أطهر «علیها السلام» همسر عليّ نبود چنین نمیشد.

بجرم علی بودن علی بود که معاویه و عایشه کینهٔ حسن بن علی را در دل داشته و دشمنی میورزیدند، و در نهایت بوسیلهٔ جعدهٔ ملعونه زهـرش داده بشـهادت رسـاندند، و جنازه‌اش را تیر باران کردند.

بــجرم عـليّ بـودن عـليّ بـود کـه یـزید بـن مـعاویه، غـائلهٔ کـربلاء را بـپا کـرده و حسین‌بن‌عليّ «علیه السلام» و یارانش را بشهادت رسانده و بر جنازهٔشان اسب تاختند و أهل بیتش را أسیر کردند، وقتی سَلَف، وحی آسمانی (قرآن کریم) را أسیر خود سازند، چه انـتظار از خَلَف که أهل بیت وحی را أسیر ننمایند، هرگاه قرآن صامت در جنگ صفین به فرمان معاویه بر سر نیزه‌ها رود، چگونه سر فرزند قرآن ناطق درکربلاء، بفرمان یزید روی نیزه‌ها قرار نگیرد؟

بجرم عليّ بودن عليّ بود که فرزندان معصومش بدست پیروان غاصبان خلافت در دو زمان ننگین بنی امیه و بنی العباس به زندانها رفته، تبعیدها شده و در نهایت با زهر جفا بشهادت رسیده‌اند.

و بجرم عليّ بودن عليّ است که شیعیان و پیروانش پس از چـهارده قـرن هـنوز از دیدگاه سرسپردگان صحابهٔ دروغین و غاصبان خلافت و رهبران ضلالت و جنایت و خیانت و دنائت و ... مشرک، کافر و نجس بشمار می‌روند که اگر شیعهٔ أبوبکر و عمر و عـثمان و معاویه و یزید و شمر و ... بودند بنظر آنها پاکترین انسانها بشمار می‌رفتند!

آری: از خالق سبحان و بندگان صالح خداوند متعال همه و همه چوب عليّ بودن عليّ را خورده و می‌خورند، زیرا اگر عليّ عليّ نبود نه شیطان نافرمانی خداونـد سـبحان می‌کرده و نه إسم «**العليّ**» خدا حذف می‌شد و نه آدم مورد بی‌اعتنائی و إهانت شیطان قرار میگرفت، و نه دیگر رویدادهای جانکاه، و وقایع دلخراش، و حوادث‌ناگوار ... پدیدمی‌آمد.

خوشا بحال شما شیعیان پاکترین، و پیروان برترین انسانها و همهٔ ماسوی اللّٰه که با خداوند سبحان و آدم و خاتم در مظلومیت و إهانت شریک هستید و بر ولایت مولود کعبه و شهید محراب، و بر برائت از شیطان و پیروانش صبر می‌کنید که بر أثر صبرتان خداوند سبحان و فرشتگان و بندگان صالح در هر عصر و زمان بر شما صلوات و درود و بر دشمنانتان لعن و نفرین می‌فرستند.

بذات أقدس حقّ جلّ‌وعلا سوگند! اگر ابوبکر و عمر و سرسپردگانشان در قضیهٔ اُسامة بن زید، از فرمان خداوند متعال و رسولش«صلّی‌الله‌علیه‌وآله» در روزهای آخر عمرش«صلّی‌الله‌علیه‌وآله» تخلّف نکرده و لعن خدا و پیغمبرش«صلّی‌الله‌علیه‌وآله» را با تمام وجود نمی‌پذیرفتند، عمربن‌الخطاب جرأت آن إهانت کفرآمیز: «**إنّ هذا الرجل ليهجر**» به حضرت نبیّ اکرم«صلّی‌الله‌علیه‌وآله» در آخرین لحظات حیاتش را نداشت، و یزید بن معاوية: «**فلا خبر و لا وحی نزل**» نمی‌گفت.

اگر عمر این إهانت را نمی‌کرد کسی جرأت تشکیل سقیفهٔ ملعونه، و تخلّف از فرمان خدا و رسولش«صلّی‌الله‌علیه‌وآله» در أمر غدیرخم را نداشت.

اگر دین مبین اسلام به إسارت أشرار سقیفهٔ سخیفه در نمی‌آمد، آل‌اللّٰه کربلا به إسارت یزید بن معاوية در نمی‌آمدند.

اگر أصحاب سقیفهٔ شؤمه، فدک و إرث و خمس را از أهل‌بیت‌وحی غارت نمی‌کردند، لشکریان یزید، در کربلا دست بغارت نمی‌زدند و گوشواره از گوش أطفال إمام‌حسین«علیه‌السلام» در نمی‌آوردند.

اگر عمربن‌الخطاب سیلی بصورت زهراء أطهر سلام‌اللّٰه‌علیها نمی‌زد، مزدوران یزید، سیلی بصورت أطفال إمام حسین«علیه‌السلام» نمی‌زدند.

اگر عمربن الخطاب درِ خانهٔ أهل‌بیت‌وحی را به آتش نمی‌کشید، خودفروختگان یزید، خیمه‌های إمام‌حسین«علیه‌السلام» را آتش نمی‌زدند ...

اگر فرزندان نامشروع سقیفهٔ ملعونه، ریسمان بگردن نفس رسول‌اللّٰه«صلّی‌الله‌علیه‌وآله» علیّ مرتضی«علیه‌السلام» نمی‌کردند سرسپردگان یزید غل و زنجیر بگردن علیّ‌بن‌الحسین«علیه‌السلام» نمی‌کردند.

درس یکصد و چهل و هفتم:

۷۵۷ - صبر و شکیبائی در راه حق:

در بحثهای گذشته إشاره شد که در مفهوم «حق» ثقل و سنگینی، و در مفهوم «صبر» مرارت و تلخی ملحوظ شده است.

بدون تردید! هیچکس نمی‌تواند در مسیر حق گام بردارد، و بحقیقت کمال نائل آید مگر آنکه تلخی مسیر را با تمام وجود لمس، و از درون دل بچشد تا شیرینی هدف عالی بکامش ریخته شود.

حضرت مولی الموحّدین امام‌المتّقین أمیرالمؤمنین عليّ‌بن أبيطالب «عليه السلام» در نامه‌ای که برای مالک أشتر فرمانروای مصر نوشته، چنین فرمود است:

«وَ الْحَقُّ كُلُّهُ ثَقِيلٌ، وَ قَدْ يُخَفِّفُهُ اللّٰهُ عَلىٰ أَقْوامٍ طَلَبُوا الْعاقِبَةَ فَصَبَّرُوا أَنْفُسَهُمْ، وَ وَثِقُوا بِصِدْقِ مَوْعُودِ اللّٰهِ لَهُمْ».

یعنی: و حق تمام آن، سنگین و گران است، ولکن خداوند متعال آنرا سبک می‌گرداند بر مردمانی که عاقبت أندیش و دورنگر باشند، و خود را به صبر و بردباری وادارند، و براستی به آنچه خداوند متعال به آنها وعده فرموده (از پیروزی و کمال و سعادت دنیا و آخرت) اعتماد و باور داشته باشند (پس کسی نمی‌تواند در جهت درک حق و بیان و إحقاق حق، و عمل به آن گام بردارد مگر آنکه باید راه صبر و شکیبائی را فرا راه خود قرار دهد و به آیندهٔ آن مطمئن باشد).

و در بخش دیگر همین نامه خطاب به مالک أشتر می‌فرماید:

«وَ أَلْزِمِ الْحَقَّ مَنْ لَزِمَهُ مِنَ الْقَرِيبِ وَ الْبَعِيدِ، وَ كُنْ فِي ذٰلِكَ صابِراً مُحْتَسِباً، واقِعاً ذٰلِكَ مِنْ قَرابَتِكَ وَ خاصَّتِكَ حَيْثُ وَقَعَ، وَابْتَغِ عاقِبَتَهُ بِما يَثْقُلُ عَلَيْكَ مِنْهُ، فَإِنَّ مَغَبَّةَ ذٰلِكَ مَحْمُودَةٌ».

یعنی: و حق را (که در ذاتش شایستگی و بایستگی نهفته است) از نزدیک و دور (خویش و بیگانه) إجراء کن، و در آن کار بردبار و شکیبا، و (از خداوند متعال) پاداش خواه باش، اگرچه (دست یابی و عمل و إجرای حق بطور عموم) و بکاربردن

حق دربارهٔ خویشان و نزدیکانت (بطور خصوص) برسد هرچه برسد (مثلاً لازم آید که بر أساس حق یکی از آنها را قصاص کنی) و پایان حق را به آنچه بر توگران (و بر نزدیکان سخت و دشوار) است بنگر که پسندیده و فرخنده است.

پس در راه حق دو أمر کلی را باید مورد توجه قرار داد: ۱- شایستگی و بایستگی آن. ۲- عاقبت نیک آن.

بدون تردید! هرکار و حرکتی که سزاوار و آیندهٔ درخشانی داشته باشد، قطعاً به آسانی أنجام نمی‌گیرد.

بنابراین نباید سنگینی آن انسان را از أنجام آن باز دارد، و تنها راه أنجام و نیل بهدف صبر و بردباری است.

حضرت مولی الموحّدین امام المتّقین أمیرمؤمنان علیّ ﴿علیه السلام﴾ در قسمت دیگر این نامه، مالک أشتر را از رها ساختن حق و ترک آن بواسطهٔ سنگینی‌اش نهی و بر حذر می‌دارد:

«وَ لٰا يَدْعُوَنَّكَ ضِيقُ أَمْرٍ لَزِمَكَ فِيهِ عَهْدُ اللّٰهِ، إِلىٰ طَلَبِ انْفِسٰاخِهِ بِغَيْرِ الْحَقِّ، فَإِنَّ صَبْرَكَ عَلىٰ ضِيقِ أَمْرٍ تَرْجُو انْفِرٰاجَهُ وَ فَضْلَ عٰاقِبَتِهِ، خَيْرٌ مِنْ غَدْرٍ تَخٰافُ تَبِعَتَهُ، وَ أَنْ تُحِيطَ بِكَ مِنَ اللّٰهِ فِيهِ طِلْبَةٌ، لٰا تَسْتَقْبِلُ فِيهٰا دُنْيٰاكَ وَ لٰا آخِرَتَكَ».

یعنی: و هرگز نباید بر أثر قرارگرفتن در تنگنای و سنگینی عمل بحق تو را وادار سازد که ترك حق نمائی و عهد إلهی را (پیمانی که با دیگری بسته‌ای) بناحق فسخ کرده و بشکنی (بلکه باید با صبر و بردباری، سنگینی حق و عمل به آنرا تحمل کرده بعهدت وفاکنی) زیرا شکیبائی تو در تنگنای پیمانها و سنگینی عمل بحق که امید گشایش و پیروزی در عاقبت و پایان آن را داری بهتر است از پیمان شکنی و عمل بباطل که از مجازات سخت آن میترسی، همان ترك حق و پیمان شکنی باعث مسئولیت و باز خواستی از جانب خداوند متعال گردد که نه در دنیا و نه در آخرت، توان پاسخ گوئی آنرا ندارد.

و در بخش دیگر همین نامه، مالک أشتر را بعمل بحق در هر حال فرا میخواند:

«وَ لَيْسَ يَخْرُجُ الْوٰالِي مِنْ حَقِيقَةِ مٰا أَلْزَمَهُ اللّٰهُ مِنْ ذٰلِكَ إِلاّٰ بِالْإِهْتِمٰامِ وَ الْإِسْتِعٰانَةِ بِاللّٰهِ، وَ تَوْطِينِ نَفْسِهِ عَلىٰ لُزُومِ الْحَقِّ، وَالصَّبْرِ عَلَيْهِ فِيمٰا خَفَّ عَلَيْهِ أَوْ ثَقُلَ».

یعنی: و هرگز فرمانروا از أدای آنچه خداوند متعال او را به آن ملزم ساخته، خارج نمی‌شود مگر با اهتمام و سعی و کوشش و استعانت از خداوند سبحان، و

مهیا ساختن خود را بر ملازمت و بکار بستن حق، و صبر و بردباری در برابر آن، خواه بر او سبک باشد یا سنگین و گران آید.

۷۵۸ - وصیّت حضرت إمام أمیرالمؤمنین علیّ«علیه السلام» به فرزندش إمام حسن«علیه السلام» به صبر و شکیبائی در راه حق:

حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین علیّ«علیه السلام» پس از مراجعت از صفین، نامه‌ای در حاضرین (موضعی در نواحی صفین) برای فرزندش إمام حسن«علیه السلام» نوشته، که در آن (پند و اندرزهای فراوانی را بیان فرموده، و دو خط متعاکس کمال و انحطاط، دو راه حق و باطل، و دو طریق بهشت و جهنم را ترسیم نموده است، گرچه خطاب در این وصیتنامه ظاهراً بحضرت إمام حسن«علیه السلام» است، أما در واقع خطاب به همهٔ انسانها بطور عموم، و به رهبران دینی و پیشوایان مذهبی بطور أخصّ در هر عصر و زمان و مکان می‌باشد) آمده است:

«... وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ تَكُنْ مِنْ أَهْلِهِ، وَ أَنْكِرِ الْمُنْكَرَ بِيَدِكَ وَ لِسانِكَ وبايِنْ مَن فَعَلَهُ بِجُهْدِكَ، وَ جاهِدْ فِي اللّٰهِ حَقَّ جِهادِهِ، وَ لا تَأْخُذْكَ فِي اللّٰهِ لَوْمَةُ لائِمٍ، وَ خُضِ الْغَمَراتِ لِلْحَقِّ حَيْثُ كانَ، وَتَفَقَّهْ فِي الدِّينِ، وَ عَوِّدْ نَفْسَكَ التَّصَبُّرَ عَلَى الْمَكْرُوهِ، وَ نِعْمَ الْخُلُقُ التَّصَبُّرُ فِي الْحَقِّ! وَأَلْجِئْ نَفْسَكَ فِي أُمُورِكَ كُلِّها إِلىٰ إِلٰهِكَ، فَإِنَّكَ تُلْجِئُها إِلىٰ كَهْفٍ حَرِيزٍ، وَ مانِعٍ عَزِيزٍ، وَ أَخْلِصْ فِي الْمَسْأَلَةِ لِرَبِّكَ فَإِنَّ بِيَدِهِ الْعَطاءَ وَ الْحِرْمانَ.

وَ أَكْثِرِ الاِسْتِخارَةَ، وَ تَفَهَّمْ وَصِيَّتِي، وَ لا تَذْهَبَنَّ عَنْها صَفْحاً، فَإِنَّ خَيْرَ الْقَوْلِ ما نَفَعَ، وَ اعْلَمْ أَنَّهُ لا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لايَنْفَعُ، وَ لا يُنْتَفَعُ بِعِلْمٍ لايَحِقُّ تَعَلُّمُهُ ...».

یعنی: و مردم را أمر به معروف و به خیر و نیکی دعوت کن تا خود از زمرهٔ نیکان باشی، و أفراد جامعه را با دست و زبانت از أعمال ناشایسته نهی نما (خود دورگناه نچرخ و مردم را از آن بر حذر دار) و ازکسی که مرتکب أعمال ناشایسته و گناه می‌شود بشدّت دوری کن (تا خود متهم نشده و در زمرهٔ بزهکاران قرار نگیری، پس هم ازگناه دوری کن و هم ازگناه‌کار) و در راه خداوند متعال (نخست با نفس أمارهٔ خود سپس با دشمنان دین و انسانیت) جهاد بایسته کن، جهادی که شایستهٔ او است (پس تا سر حدّ توان در حرکت بسوی هدف عالی جهاد و تلاش نما).

و هرگز سرزنش سرزنش گران، تو را از جهاد در راه خداوند متعال (که همان تلاش در نیل به کمال انسانی است) باز ندارد (در این حرکت از سرزنش کسی باک

نداشته باش، و سرزنش ناکسان و بزدلان و خودباختگان و مزدوران مانع از أنجام وظیفه‌ات نگردد) در دریای سختیها، فشارها، رنجها، شدائد و مشکلات و موانع در راه حق، هر جا که باشد فرو رو (و از هیچگونه پیشآمدی در راه حق و حرکت بسوی هدف عالی روگردان مباش) و در تمام أبعاد اصول و فروع دین تفقّه وکسب دانش و تحقیق اصولی و ریشه‌ای نما، و خود را به صبر و بردباری بر سختیها و ناگواریها و مشکلات در راه حق عادت ده که شکیبائی در راه حق از أخلاق نیک آدمی بشمار می‌رود.

در تمام کارها خود را بخدایت بسپار که خویشتن را به دژ محکم و پناهگاه مطمئن و نیرومندی سپرده‌ای و به هنگام دعاء و درخواست تنها پروردگارت را بخوان و از او بخواه، و بغیر او روی نیاور زیرا بخشش و حرمان بدست او است، و در هر کار همواره از خداوند متعال طلب خیر و نیکی نما، و در وصیّتم نیک بیندیش، و آنرا سرسری مگیر، و از آن روی برمگردان، زیرا بهترین گفتار آنستکه برای انسان سود دنیا و آخرت داشته باشد، و بدان و آگاه باش! علمی که نفع دنیا و آخرت به انسان نبخشد (و انسانرا بسوی هدف عالی وکمال انسانی رهنمون نسازد) خیری در آن نیست، و دانشی که سزاوار فراگرفتن نباشد، هرگز سودمند نخواهد بود.

حضرت أبی عبدالله الحسین«علیه السلام» فرمود:

«اِصْبِرْ عَلیٰ مٰا تَکْرَهُ فیمٰا یُلْزِمُکَ الْحَقُّ، وَ اصْبِرْ عَمّٰا تُحِبُّ فیمٰا یَدْعُوکَ إِلَی الْهُدیٰ».(۱)

یعنی: در راه حق و هدایت، و در مسیر حرکت بسوی هدف عالی وکمال انسانی بر ناملایمات، ناگواریها، سختیها، فشارها، مشکلات و موانع و ... صبور و بردبار باش، و از شیرینی لذتهای ظاهری و هواهای نفسانی و شهوات و ... درگذر (چه اینکه تلخیهای چند روزه در مسیر کمال، بشیرینی دائمی، و شیرینی ظاهری کوتاه بتلخی همیشگی مبدّل می‌گردد). از اینرو سر بریدهٔ سرور آزاد مردان جهان، روی نیزه و در میان طشت از بیان حق و إفشای باطل و ظلم و جنایات سکوت نکرده و لب فرو نبسته است تا درسی به آزاد مردان جهان دهد که: هیچ آزاده‌ای نباید هیچگاه از بیان حق و إفشای باطل و ستیز با ظلم، لب فرو بندد.

۱- بلاغة الحسین«علیه السلام»: ص ۲۹۳-۲۹۴).

۷۵۹ - نگاهی به صبر و بردباری گذشتگان، که با آن به عزّت و کمال رسیده‌اند:

حضرت مولی‌الموحّدین أمیرالمؤمنین علیّ «علیه السلام» در بخشی از خطبهٔ قاصعه، مؤمنان را بتدبّر در أحوال پیشینیان که با صبر و بردباری در راه حق بعزّت و سعادت رسیده‌اند فرا خوانده، و آنها را بشکیبائی در برابر ناگواریها، سختیها، ناملایمات، موانع و مشکلات در مسیر حرکت بسوی کمال إنسانی ترغیب و تحریص کرده، می‌فرماید:

«وَ تَدَبَّرُوا أَحْوالَ الْماضِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ قَبْلَكُمْ، كَيْفَ كانُوا فِي حالِ التَّمْحِيصِ وَالْبَلاءِ؟ أَلَمْ يَكُونُوا أَثْقَلَ الْخَلائِقِ أَعْباءً، وَأَجْهَدَ الْعِبادِ بَلاءً، وَأَضْيَقَ أَهْلِ الدُّنْيا حالاً؟ إِتَّخَذَتْهُمُ الْفَراعِنَةُ عَبِيداً فَسامُوهُمْ سُوءَ الْعَذابِ، وَجَرَّعُوهُمُ الْمُرارَ، فَلَمْ تَبْرَحِ الْحالُ بِهِمْ فِي ذُلِّ الْهَلَكَةِ وَقَهْرِ الْغَلَبَةِ، لايَجِدُونَ حِيلَةً فِي امْتِناعٍ، وَلا سَبِيلاً إِلىٰ دِفاعٍ.

حَتَّىٰ إِذا رَأَى اللّٰهُ سُبْحانَهُ جِدَّ الصَّبْرِ مِنْهُمْ عَلَى الْأَذىٰ فِي مَحَبَّتِهِ، وَالْإِحْتِمالَ لِلْمَكْرُوهِ مِنْ خَوْفِهِ، جَعَلَ لَهُمْ مِنْ مَضايِقِ الْبَلاءِ فَرَجاً، فَأَبْدَلَهُمُ الْعِزَّ مَكانَ الذُّلِّ، وَالْأَمْنَ مَكانَ الْخَوْفِ، فَصارُوا مُلُوكاً حُكّاماً، وَأَئِمَّةً أَعْلاماً، وَقَدْ بَلَغَتِ الْكَرامَةُ مِنَ اللّٰهِ لَهُمْ، ما لَمْ تَذْهَبِ الْآمالُ إِلَيْهِ بِهِمْ، فَانْظُرُوا كَيْفَ كانُوا حَيْثُ كانَتِ الْأَمْلاءُ مُجْتَمِعَةً، وَالْأَهْواءُ مُؤْتَلِفَةً، وَالْقُلُوبُ مُعْتَدِلَةً، وَالْأَيْدِي مُتَرادِفَةً، وَالسُّيُوفُ مُتَناصِرَةً، وَالْبَصائِرُ نافِذَةً، وَالْعَزائِمُ واحِدَةً؟

أَلَمْ يَكُونُوا أَرْباباً فِي أَقْطارِ الْأَرَضِينَ، وَمُلُوكاً عَلىٰ رِقابِ الْعالَمِينَ؟ فَانْظُرُوا إِلىٰ ما صارُوا إِلَيْهِ فِي آخِرِ أُمُورِهِمْ، حِينَ وَقَعَتِ الْفُرْقَةُ، وَتَشَتَّتَتِ الْأُلْفَةُ، وَاخْتَلَفَتِ الْكَلِمَةُ وَالْأَفْئِدَةُ، وَتَشَعَّبُوا مُخْتَلِفِينَ، وَتَفَرَّقُوا مُتَحارِبِينَ، قَدْخَلَعَ اللّٰهُ عَنْهُمْ لِباسَ كَرامَتِهِ، وَسَلَبَهُمْ غَضارَةَ نِعْمَتِهِ، وَبَقِيَ قَصَصُ أَخْبارِهِمْ فِيكُمْ عِبْرَةً لِلْمُعْتَبِرِينَ مِنْكُمْ». (۱)

یعنی: أی مؤمنان در شرح حال مؤمنان پیش از خودتان (از بنی إسرائیل و غیر آنان) نیک بیندیشید که آنها در هنگام آزمایش و رنج و بلای زمان چگونه بوده‌اند؟ و چگونه از آزمون و امتحان بدر آمده‌اند؟ آیا آنها از سائر مردم گرانبارتر (جفا و ستم کشیده‌تر، و بار مشکلات بر دوش آنان از دیگران بمراتب بیشتر) و رنجبرتر و از أهل دنیا زندگانیشان سختتر و در تنگنای بیشتری قرار نداشته‌اند؟

۱- نهج البلاغة خطبهٔ ۲۳۴ ص ۸۰۲).

فرعونهای زمان (فرمانروایان و حاکمان زر و زور و تزویر) آنها را برده و خدمتگزار خویش ساخته، و همواره سختی عذاب را به آنها چشانده، و در بدترین شکنجه‌ها قرارشان داده بودند (پسرهای آنان را سر بریده و زنانشان را به اسارت و خدمتگزاری و تجاوزکشیده) و تلخیهای روزگار را جُرعه جرعه به آنها نوشانیدند، و پیوسته در خواری و ذلّت و زیر سلطه و استیلای فرعونها و فرعونیان بوده‌اند، چاره‌ای برای سر باز زدن (از فرمان و زورگوئیهای آنها) و راهی برای دفاع (از ستمگریهایشان) نمی‌یافتند.

تا آنگاه که خداوند متعال کوشش و صبر و بردباری در برابر ناملایمات و رنجها و سختیها و... در راه محبّت خود، و تحمّل ناگواریها از جهت خوف و خشیت خود را در آنها یافت، در این هنگام از درون حلقه‌های تنگ بلا و گرفتاریهای بسیار سخت، راه نجاتی را برایشان گشود و نجاتشان داد، و ذلت و خواری آنها را به عزّت و ارجمندی، و ترس و وحشت را به أمنیت و آسودگی مبدّل ساخت، پس آنها از بندگی بفرمانروائی، و از بردگی به زمامداری، و از خواری به بزرگواری رسیدند، و از طرف خداوند متعال به آنها آنچنان کرامت و عزت و شوکتی رسید که نه آرزوی آن حدّ را داشته و نه خیال آنرا در سرشان میپرورانیدند.

پس شما أی مؤمنان در هر عصر و زمان و مکان!بدقت در دو بُعد فراز و نشیب زندگی آنها، بیندیشید: از یکسو که آنها چگونه بوده‌اند، تا آن هنگام که جمعیت‌هاشان متحد، و خواسته‌هاشان متفق، و دلها و أندیشه‌هاشان معتدل، و دستهاشان پشتیبان هم، و شمشیرهاشان یاری کنندهٔ یکدیگر، و دیده‌هاشان نافذ و ژرف نگر، و تصمیمها و أهدافشان یکی بوده است. آیا در چنین زمان، فرمانروا و پادشاه أقطار زمین نبوده و زمامدار و سرپرست همهٔ جهانیان قرار نگرفتند؟

و از سوی دیگر بپایان کارشان نیک بیندیشید آنگاه که جدائی و پراکندگی میان آنها پدید آمد، و الفت و پیوستگیشان بهم خورده، و سخن و أهدافشان مختلف گردیده و بگروهها و دسته‌های مختلف تقسیم شده، بجان هم افتاده و با یکدیگر جنگیدند!

از اینرو خداوند متعال لباس کرامت و عزّت و شوکت را از تنشان بیرون کرد، و نعمتهای فراوانی که به آنها عطاء فرموده بود از آنان گرفت، تنها آنچه از آنها باقی مانده، سرگذشت عبرت أنگیز آنان در میان شما است که عبرتی است برای کسانی که با دیدهٔ عبرت نگریسته، بخواهند از سرگذشت پیشینیان عبرت گیرند.

۷۶۰ - درسی از صبر و شکیبائی:

باید درس صبر را از أنبیاء و أولیاء آموخت: صبر رسول‌اللّٰه«ﷺ» که چگونه مشرکان و کافران و منافقان در مکهٔ مکرمه و مدینهٔ منوره آن حضرت«ﷺ» را رنجه می‌دادند و أذیت می‌نمودند، مردان او را ناسزا، و زنان از بامها خاک و خاشاک بر سر مبارکش ریخته و دشمنان دندانش را شکسته، و بدخواهان، کودکان را بر پی وی می‌انگیخته تا بیهوده‌ها و ناصواب گویند، و مؤمنان راستین را یکان یکان گرفته و معذّب همی داشتند، رسول خدا«ﷺ» از سر آن ضجرت و حیرت دعاء همی کرد و می‌گفت: «**اَللّٰهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ**».

مثنوی گوید:

ز آتش ایـن ظـالمانت دل کـباب — از تو جمله إهد قومی بُـد خـطاب
أی دو صد بلقیس حلمت را زبون — کـاهد قـومی إنـهم لا یـعلمون

و خداوند منان رسولش«ﷺ» را تسلّی همی می‌داد و رنجوری وی را مرهم می‌نهاد و می‌فرمود: «**فَاصْبِرْ صَبْراً جَمِيلاً**» المعارج: ۵).

یا محمد رسول ما! تو صبر میکن، و خوش همی بـاش، و دل بـتنگ مـیار، اقتداء به أنبیاء و مرسلین گذشته کـن: «**فَاصْبِرْ كَمٰا صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِـنَ الرُّسُـلِ**» الأحقاف: ۳۵) که أنبیاء همه لباس صبر پوشیده‌اند تا بمراد و مقصودشان رسیده‌اند، صبر بود که یعقوب نبی را بدست فرج، و راحت از بیت الأحزان بـرون آورد کـه: «**فَصَبْرٌ جَمِيلٌ**» یوسف: ۱۸).

صبر بود که شراب شفا بر مذاق أیوب نبی ریخت که: «**إِنّٰا وَجَدْنٰاهُ صٰابِراً**» ص: ۴۴).

صبر بود که ندای فداء را بگوش إسمعیل رسانید: «**سَتَجِدُنِي إِنْ شٰآءَ اللّٰهُ مِنَ الصّٰابِرِينَ**» الصافات: ۱۰۲).

صبر است که مؤمنان را از سرای بلویٰ بجنّت مأویٰ میرساند ... و بـیش از آنچه مقصود است حاصل می‌کند، و بگوش ایشـان فـرو مـیخوانـد کـه: «**وَ بَـشِّرِ الصّٰابِرِينَ**» البقرة: ۱۵۵).

یعنی: و ای مردم جهان بدانید و آگاه باشید که بتحقیق هیچکس از شما پس از آموختن قرآن کریم و تدبّر در مفاهیم و حِکَم و معارف آن، و عمل به دستوراتش، فقر و بیچارگی نخواهد داشت، چنانچه هیچ یک از شما پیش از آن، غنا و بی نیازی ندارد، بنابراین بهبودی و شفای همۀ دردهای روحی و جسمی، ظاهری و باطنی خود را از قرآن کریم بخواهید، و برای پیروزی بر شدائد، مشکلات، سختیها و گرفتاریهای خود در تمام أبعاد زندگی از آن استعانت بجوئید، زیرا قرآن کریم شفای بزرگترین دردها یعنی بیماری کفر و نفاق و انحطاط و ضلالت است.

پس آنچه می خواهید بوسیلۀ آموختن، و تدبّر و عمل و پیروی از قرآن کریم از خداوند متعال بخواهید، و با دوستی (عمل بقرآن مجید) بسوی خداوند سبحان رو آورید، و آنرا وسیلۀ رسیدن به آرزوهای مادی و خواهش از بندگانش قرار ندهید، زیرا هیچ وسیله‌ای برای تقرّب و توجّه بسوی خداوند متعال برای بندگان بهتر از قرآن شریف نیست (پس آنرا وسیلۀ تقرب و درخواست از مردم قرار ندهید).

۵- و در استعانت بتقوی فرمود:

«أُوصِيكُمْ عِبَادَ اللّٰهِ بِتَقْوَى اللّٰهِ فَإِنَّهَا حَقُّ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ، وَالْمُوجِبَةُ عَلَى اللّٰهِ حَقَّكُمْ، وَ أَنْ تَسْتَعِينُوا عَلَيْهَا بِاللّٰهِ، وَتَسْتَعِينُوا بِهَا عَلَى اللّٰهِ، فَإِنَّ التَّقْوىٰ فِي الْيَوْمِ الْحِرْزُ وَ الْجُنَّةُ، وَ فِي غَدٍ الطَّرِيقُ إِلَى الْجَنَّةِ، مَسْلَكُهَا وَاضِحٌ، وَسَالِكُهَا رَابِحٌ، وَمُسْتَوْدَعُهَا حَافِظٌ».(۱)

یعنی: أی بندگان خدا! شما را به تقوی و پرهیزکاری سفارش مینمایم، زیراکه تقوی حق خداوند متعال بر شما است (و آن عمل شما بواجبات و ترک محرمات است که آنرا حق خود بر شما و أدای شکر از نعمتهایش قرار داده است) برای رسیدن بتقوی از خداوند سبحان کمک بطلبید، و برای تقرب بخداوند متعال و یافتن حق پاداش بر خداوند سبحان بتقوی استعانت جوئید، زیرا تقوی در امروز (دنیا) دژ و سپری است در برابر وساوس شیاطین و أمیال نفسانی، و در فردا (قیامت) راه رسیدن ببهشت است، راه تقوی روشن و آشکار، و رونـدۀ آن سود فراوان برد، و أمانت دار آن (خداوند متعال) حافظ و نگهدار است (که هرگز أمانت در نزدش تباه نمی‌شود).

۱- نهج البلاغة: خطبۀ ۲۳۳ ص ۷۷۰).

علی‌الجمله: شیر مردی باید، بزرگ همتی که در راه حق و مسیر کمال هر شربت که تلخ‌تر بود او را شیرین‌تر آید، و هر راه که دورتر بود او را نزدیکتر آید، تا نام او را در جریدهٔ تکامل‌یافتگان ثبت نمایند، امروز او را منشور محبت نویسند که: «**وَ اللّٰهُ يُحِبُّ الصّٰابِرِينَ**» آل عمران: ۱۴۶) و فردا او را این خلعت دهند که: «**سَلاٰمٌ عَلَيْكُمْ بِمٰا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدّٰارِ**» الرعد: ۲۴).

شاعر همی گوید:

أندوه غریبان بسر آید روزی   در کار غریبان نظر آید روزی

پس صبر کن که تریاق ز هر بلا؛ صبر است، و نشان أهل محبّت و ولاء صبر است، آن صبر در محنت بس کاری نیست که آن خود خلق را عادتست، مرد مردانه آن است که در نعمت صبر کند، و قدم بر جادهٔ عبودیت نگاه دارد، و از رقم خویش در نعمت پای برون ننهد.

آن نمرود و قارون، آن فرعون و هامان، آن شدّاد و بخت النصر و آن معاویه و هارون و أمثال آنان که در غرقهٔ دریا و خشکه هلاک شدند، همه نتیجهٔ بی صبری و ناشکیبائی در نعمت بود، آدمی در نعمت کفور و کنود است، قدمش در نعمت بر جای بنماند، و از حدّ خویش درگذرد، و أشر و بطر پیش آرد، این است که ربّ‌العزّة فرمود: «**كَلاّٰ إِنَّ الْإِنْسٰانَ لَيَطْغىٰ أَنْ رَآهُ اسْتَغْنىٰ**» العلق: ۶-۷) لاجرم در دنیا سرأنجام کارشان این بود که: «**وَ كَمْ أَهْلَكْنٰا مِنْ قَرْيَةٍ بَطِرَتْ مَعِيشَتَهٰا**» القصص: ۵۸).

و در روایت آمده است: «**يَأْتِي زَمٰانٌ، اَلصّٰابِرُ عَلىٰ دِينِهِ كَالصّٰابِرِ عَلَى الْجَمْرِ**».

یعنی: زمانی خواهد آمد که انسان متدین در حفظ دینش با صبر و بردباری، همأنند کسی است که بخواهد با صبر و شکیبائی تکهٔ آتش را در میان کف دستش نگهدارد.

درس یکصد و چهل و هشتم:

۷۶۱ - صبر و شکیبائی یکی از مهمترین نشانه‌های پرهیزکاری:

حضرت مولی‌الموحّدین أمیرالمؤمنین علیّ﴿علیه السلام﴾ یکی از علائم و نشانه‌های مؤمنان راستین و أهل تقوی و یقین را صبر و شکیبائی در امور بایسته و در برابر رویدادها، ناملایمات، سختیها، ناگواریها و فراز و نشیبهای زمان دانسته، می‌فرماید:

«فَمِنْ عَلاٰمَةِ أَحَدِهِمْ: أَنَّكَ تَرىٰ لَهُ قُوَّةً فِي دِينٍ، وَحَزْماً فِي لِينٍ، وَإِيمٰاناً فِي يَقِينٍ، وَحِرْصاً فِي عِلْمٍ، وَ عِلْماً فِي حِلْمٍ، وَقَصْداً فِي غِنىً، وَخُشُوعاً فِي عِبٰادَةٍ، وَتَجَمُّلًا فِي فٰاقَةٍ، وَصَبْراً فِي شِدَّةٍ، وَطَلَباً فِي حَلاٰلٍ، وَنَشٰاطاً فِي هُدًى، وَتَحَرُّجاً عَنْ طَمَعٍ - فِي الزَّلاٰزِلِ وَقُورٌ، وَفِي الْمَكٰارِهِ صَبُورٌ، وَفِي الرَّخٰاءِ شَكُورٌ.

لاٰ يَحِيفُ عَلىٰ مَنْ يُبْغِضُ، وَلاٰ يَأْثَمُ فِيمَنْ يُحِبُّ، يَعْتَرِفُ بِالْحَقِّ قَبْلَ أَنْ يُشْهَدَ عَلَيْهِ، لاٰيُضَيِّعُ مَا اسْتُحْفِظَ، وَلاٰيَنْسىٰ مٰا ذُكِّرَ، وَلاٰ يُنٰابِزُ بِالْأَلْقٰابِ، وَلاٰ يُضٰارُّ بِالْجٰارِ، وَلاٰ يَشْمَتُ بِالْمَصٰائِبِ، وَلاٰ يَدْخُلُ فِي الْبٰاطِلِ، وَلاٰيَخْرُجُ مِنَ الْحَقِّ».[۱]

یعنی: پس از نشانهٔ هر یک از مؤمنان راستین، و أهل تقوی و یقین آنکه: براستی می‌بینی تو او راکه در أمر دین نیرومند و توانا، و در نرمی و خوشخوئی دور أندیش، و در ایمان مملوّ از یقین است، و در تحصیل علم و دانش بسیار حریص، و در بردباری دانا، و در توانگری میانه رو می‌باشد (در أمر اقتصاد و معاش با داشتن ثروت، بریز و بپاش و إسراف و تبذیر ندارد) و در عبادت و بندگی فروتن، و در فقر و تنگدستی آراسته جلوه می‌کند (تا کسی بر تهیدستی او آگاه نشود) و در شدائد و سختی بردبار، و طالب رزق حلال (هرگز چشم به مال حرام نمیدوزد) و در راه حق و هدایت وکمال بانشاط و از آز و طمع دور است.

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۸۴ ص ۶۱۶-۶۱۷).

در شدائد و مشکلات زندگی بسیار خونسرد و آرام و با وقار، و در سختیها و ناگواریها بسیار بردبار و شکیبا، و در هنگام نعمت و خوشی بسیار سپاسگزار است، کسی را که دشمن دارد بر او ظلم و ستم روا نمی‌دارد، و بخاطر دوستی با کسی مرتکب گناه نمی‌شود (پس دوستی و دشمنی او را از تکلیف شرعی باز نمی‌دارد، چنانکه این رویّهٔ مردم هواپرست و ستمگر است) پیش از آنکه شاهد و گواه بر ضدّش إقامه شود، خود به حق اعتراف می‌کند (چه اینکه شاهد در برابر انکار است و إنکار حق، دروغگوئی است که منافی با تقوی و پرهیزکاری است).

و آنچه را که به او سپرده شود ضایع نمیسازد (هرگز در أمانت، خیانت نمی‌کند) و آنچه به او تذکر داده شود فراموش نمی‌کند، و کسی را ناحق با لقبهای زشت نمیخواند، و به همسایه ضرر و زیانی نمیرساند، و به پیشآمدهای ناگواری که برای مردم رخ می‌دهد شادی نکرده و کسی را بر مصیبتش شماتت نمی‌کند، و در راه باطل و نادرست گام بر نمی‌دارد، و از جادهٔ حق خارج نمی‌گردد.

مرحوم علامهٔ مجلسی درکتاب شریف «بحار الأنوار: ج ۷۸ - باب ۲۳ - باب مواعظ الإمام الصادق جعفر بن محمد «علیهما السلام» و وصایاه و حکمه - حدیث ۲۶» از ابن سنان روایت کرده است که حضرت إمام صادق «علیه السلام» فرمود:

«لاٰ تَمْزَحْ فَيَذْهَبُ نُورُكَ، وَ لاٰ تَكْذِبْ فَيَذْهَبُ بَهٰآؤُكَ، وَ إِيّٰاكَ وَ خَصْلَتَيْنِ: اَلضَّجْرُ وَ الْكَسَلُ، فَإِنَّكَ إِنْ ضَجَرْتَ لَمْ تَصْبِرْ عَلىٰ حَقٍّ، وَ اِنْ كَسِلْتَ لَمْ تُؤَدِّ حَقّاً، قٰالَ: وَ كٰانَ الْمَسيحُ «علیه السلام» يَقُولُ: مَنْ كَثُرَ هَمُّهُ سَقُمَ بَدَنُهُ، وَ مَنْ سٰآءَ خُلُقُهُ عَذَّبَ نَفْسَهُ، وَ مَنْ كَثُرَ كَلاٰمُهُ كَثُرَ سِقْطُهُ، وَ مَنْ كَثُرَ كِذْبُهُ ذَهَبَ بَهٰآؤُهُ، وَ مَنْ لاٰحىَ الرِّجٰالَ ذَهَبَ مُرُوَّتُهُ».

یعنی: أی انسان مؤمن و پرهیزکار شوخی بیجا نکن که معنویت تو را کم می‌کند، و دروغ نگو که ارزش تو را از بین می‌برد، و از دو خصلت سخت بپرهیز: ۱- از اضطراب و خودباختگی و زانوی غم در بغل گرفتن در شدائد و ناملایمات و رویدادهای زندگی. ۲- و از کسالت و سستی در أدای وظایف ... زیرا اگر تو در حوادث روزگار خود را ببازی، توان بردباری در راه حق را از دست خواهی داد، و اگر کسالت و سستی را در خود راه دهی، حقی را أداء نخواهی کرد.

إمام﴿علیه السلام﴾ فرمود: حضرت عیسی﴿علیه السلام﴾ همواره می‌فرمود: هر که همّ و غمّش زیاد شود، جسمش ناتوان گردد، و کسی که بد أخلاق شود، نفس خود را عذاب کرده است، و هر که زیاد حرف بزند، اشتباهاتش زیاد می‌شود، و کسی که دروغ گوید بی ارزش می‌گردد، و هر که با مردان بزرگ به منازعه و جدال و دشمنی برخیزد، مردانگی و شخصیت خود را از دست خواهد داد.

حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«لاٰ تَهْزَأْ بِخَطَأِ غَيْرِكَ، فَإِنَّ الْمَنْطِقَ لاٰ يَمْلِكُهُ، وَ اَقْلِلْ مِنَ الْخَطَأِ الَّذي أَنْتَ فيهِ بِقَدْرِ الصَّبْرِ، وَ اجْعَلِ الْعَقْلَ وَ الْحَقَّ أَمٰامَيْكَ تَنَلْ الْبُغْيَةَ بِهِمٰا».

یعنی: خطای دیگران را مورد تمسخر و استهزاء قرار مده، زیرا زبان از خطاء مصون نیست، و خود به أندازهٔ صبر و بردباریت خطاء کن (پس خطایت راکم کن) و قرار ده عقل و حق را دو پیشوا و راهنمایت تا بوسیلهٔ آندو با هم به هدف عالی و کمال انسانی برسی.

بعضی از ظرفاء فرمودند: خداوند متعال مؤمنان را بوسیلهٔ ایمان، و ایمان را بسبب عقل، و عقل را بواسطهٔ صبر و بردباری در فراز و نشیب زندگی گرامی داشته است، پس ایمان، زینت مؤمن، و عقل، آرایش ایمان، و صبر و بردباری زیور عقل است.

مرحوم کلینی در کتاب شریف «اصول کافی - کتاب الایمان و الکفر - باب الصبر - حدیث ۱۳» به أسنادش از أبی حمزه روایت کرده است که حضرت إمام باقر﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«لَمّٰا حَضَرَتْ أَبِي عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ﴿علیهما السلام﴾ اَلْوَفٰاةُ ضَمَّنِي إِلىٰ صَدْرِهِ، وَ قٰالَ: يٰا بُنَيَّ أُوصيكَ بِمٰا أَوْصٰانِي بِهِ أَبِي حينَ حَضَرَتْهُ وَ بِمٰا ذَكَرَ أَنَّ أَبٰاهُ أَوْصٰاهُ بِهِ، يٰا بُنَيَّ إِصْبِرْ عَلَى الْحَقِّ وَ إِنْ كٰانَ مُرّاً».

یعنی: زمانی که وفات پدرم علی بن الحسین﴿علیهما السلام﴾ فرا رسید مرا بسینهٔ خود چسبانید و فرمود: فرزندم اکنون وصیت می‌کنم تو را به چیزی که پدرم در آخرین لحظات حیاتش مرا به آن وصیت فرمود که: پسرم در راه حق صبر و بردباری را پیشه کن، گر چه بظاهر تلخ آید (ولکن بَرِ شیرین دارد).

۷۶۲ - دوری از باطل با صبر و شکیبائی إمکان‌پذیر است:

بدون تردید! همانطوری که گام نهادن در راه حق، و حرکت بسوی هدف عالی نیاز به صبر و بردباری دارد، دوری و اجتناب از باطل، و وارد نشدن در جادّهٔ ضلالت و انحطاط، و عدم ارتکاب گناه نیاز به صبر و شکیبائی دارد.

مرحوم حرانی در کتاب شریف «تحف العقول» - در حدیث طولانی - روایت کرده است که راهبی بنام شمعون بن لاوی، مسائلی را از حضرت رسول أکرم«صلی الله علیه و آله» پرسید، و آن حضرت«صلی الله علیه و آله» جواب فرمودند که از جملهٔ آنها:

«وَ أَمّا کَراهِیَّةُ الشَّرِّ فَیَتَشَعَّبُ مِنْهُ الْوَقارُ وَ الصَّبْرُ وَ النَّصْرُ وَ الْإِسْتِقامَةُ عَلَی الْمِنْهاجِ، وَ الْمُداوَمَةُ عَلَی الرَّشادِ وَ الْایمانُ بِاللّٰهِ وَ التَّوْفیرُ وَ الْإِخْلاصُ، وَ تَرْکُ ما لا یُعنیهِ وَ الْمُحافَظَةُ عَلیٰ ما یَنْفَعُهُ، فَهٰذا ما أَصابَ الْعاقِلَ بِالْکَراهِیَّةِ لِلشَّرِّ، فَطُوبیٰ لِمَنْ أَقامَ الْحَقَّ لِلّٰهِ وَ تَمَسَّکَ بِعُریٰ سَبیلِ اللّٰهِ».

یعنی: و أماکراهت از شرّ، و ترس از بدی و دوری از عمل ناپسند، نیاز بده أمر کلی دارد:

ألف: خونسردی و آرامش در برابر ناگواریها و حوادث روزگار.

ب: و صبر و شکیبائی در برابر رویدادها، سختیها، فشارها و ناملایمات در راه‌حق.

ج: و یاری دین خداوند متعال.

د: و استقامت و ثبات قدم در راه حق.

ه: و إدامهٔ مسیر بسوی هدف عالی وکمال إنسانی.

و: و ایمان بخداوند متعال.

ز: و رساندن حق را بصاحبش بدون حیف و میل و إجحاف، چه در امور مادی و یا در امور معنوی.

ح: و اخلاص در عمل.

ط: و ترک و رها کردن چیزی که مربوط به او نیست.

ی: حفظ و نگهداری چیزی که برای انسان سود دنیوی و اخروی دارد.

پس مجموع این امور دهگانه همان چیزی است که انسان عاقل را وا می‌دارد تا از هر نابایستگی کراهت داشته، و اجتناب ورزد، پس خوشا بحال کسی که با

آرامش و خونسردی، با صبر و بردباری ... حق را تنها برای رضای خداوند سبحان بپادارد، و به رشته‌های استوار و محکم راه خداوند یکتا چنگ زند.

چه نیکو گفت شاعر:

هـــر کــه انــدر راه حــق صـابر بـود / بـــر مـــراد خـــویشتن قـــادر بـــود
صـــبر بـــاید تـــا شـــود یکســـو فـــرج / زانکـه گـفت: اَلصَّـبْرُ مِـفْتٰاحُ الْفَرَجِ
صـــد هـــزاران کـــیمیا حـــق آفـرید / کـــیمیائی هـــمچو صـبر آدم نـدید
چـون بـه مـانی بسـته دربـند حـرج / صـبرکـن اَلصَّـــبْرُ مِـــفْتٰاحُ الْـــفَرَجِ
غیر حق جمله عدو اند، اوست دوست / با عدو از دوست شکوت کی نکوست
تـا دهـد او غـم، نـخواهـم أنگـبین / زانکـه هـر نـعمت غـمی دارد قـرین

۷۶۳ - صبر و شکیبائی در فراز و نشیب زندگی:

پر واضح و روشن است که صبر در هنگام نعمت، رفاه، آسایش، قدرت و مکنت و ... بمراتب مشکلتر از صبر و شکیبائی در زمان نقمت، بلاء، تـهیدستی، عجز و ناتوانی و مصیبت و فلاکت و ... است زیرا انسان در حال نعمت و قدرت و... بیشتر تحت تأثیر نفس أمّارهٔ خویش بوده بخود می‌گوید: چرا صبرکنم و از نعمت و قدرت، شهوت و شهرت و شکم و ... بهره نگیرم، و حال آنکه در زمان نقمت و عجز و ناتوانی و ... غالباً می‌گوید: اگر صبر نکنم چه کنم؟ از اینرو بردباری در برابر أمیال نفسانی در حال توانائی، مشکلتر از خواسته‌های نفسانی در حال نـاتوانـی است، چنانچه اگر جوانی با صبر و شکیبائی ازگناه و معصیت و نامحرم، چشم بپوشد قطعاً مشکلتر از چشم پوشی یک پیر مرد ناتوان با صبر و بردباری ازگناه ... می‌باشد.

حضرت مولی‌الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ﴿عليه السلام﴾ فرمود:

«وَ الدَّهْرُ يَوْمٰانِ: يَوْمٌ لَكَ وَ يَوْمٌ عَلَيْكَ، فَإِذٰا كٰانَ لَكَ فَلاٰ تَـبْطَرْ وَ إِذٰا كٰـانَ عَلَيْكَ فَاصْبِرْ».(۱)

یعنی: و أی انسان در هر عصر و زمان و مکان، روزگاری که برتو می‌گذرد به دو دسته تقسیم می‌شود: ۱- روزی برای خوشی و آسایش و رفاه وکامرانی و سود تو است. ۲- و روزی برای سختی و ناکامی و زیان تواست، پس آن زمانی که بسود تو است سرکشی و طغیان و ناسپاسی مکن و مغرور مشو و خود را مباز، و زمانی که به زیان تو است بردبار و شکیبا باش، بیتابی مکن و خود را پست مساز.

۱- نهج البلاغة: بخش حکمتهای إمام ﴿عليه السلام﴾ شماره ۳۹۰ ص ۱۲۷۳).

شاعر می‌گوید:

گر بدولت برسی مست نگردی مردی — گر بذلت برسی سست نگردی مردی
بعزت مناز و بذلت منال — که این هر دو را زود باشد زوال
سهل شیری دان که صفها بشکند — شیر آن باشد که خود را بشکند
در خبر بشنو تو این پند نکو — بین جَنْبَیْکُمْ لَکُمْ أعْدیٰ عَدُو

و حضرت مولی‌الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ ﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«وَ إِيّاكَ وَ ما يُعْتَذَرُ مِنْهُ، وَ لا تَكُنْ عِنْدَ النَّعْماءِ بَطِراً وَ لا عِنْدَ الْبَأْساءِ فَشِلاً».(۱)

یعنی: سخت بپرهیز از اینکه کاری أنجام دهی که در برابرش عذر بخواهی (پس از أوّل کار نابایسته أنجام نده تا پس از أنجامش عذر بخواهی) و هنگام إقبال نعمت و خوشیهای فراوان زیاد شادمان و مغرور مباش که (موجب کبر و طغیان می‌شود) و هنگام شدائد و سختیها، خود باخته و سست و هراسان مباش (که باعث شکست و از دست دادن دلاوری می‌گردد).

آری صبر و شکیبائی در نعمت و عزّت و قدرت و ... بمراتب مشکلتر از صبر و بردباری بر نقمت و ذلّت و عجز و ناتوانی است، چه اینکه در إقبال توان و تأیید دارد و أنجام نمی‌دهد، و در إدبار ناتوان و مورد تکذیب همگان است و رها می‌کند، در إقبال می‌گوید: چرا صبرکنم و از نعمت و قدرت حدأکثر سوء استفاده را نکنم با اینکه در اقبال یاران محرّک و همدستان مؤید فراوان دارم، و در إدبار می‌گوید: اگر صبر نکنم چه‌کنم، که نه تنها یاور محرک، و همدست مؤیدی ندارم، اگر بیتابی کنم مورد شماتت همگان قرارگیرم.

سلیمان نبیّ ﴿علیه السلام﴾ با آن همه قدرت و شوکت، با آن همه مکنت و عظمت و با آن همه عزّت و سطوت که وی را پادشاهیِ أقطار زمین بود، و در مطبخش هر روز هزاران گاو و گوسفند و شتر طبخ می‌شده است، و سفرهٔ عام او همواره گسترده بود و همهٔ موجودات دریائی و خشکی را به میهمانی خود فرا می‌خواند با صبر و بردباری پلاس می‌پوشید و آرد جوین را با دست خود خمیر کرده و آنرا پخته و

۱- نهج البلاغة: بخش نامه‌های إمام ﴿علیه السلام﴾ رقم ۳۳ ص ۹۴۲).

قرص آنرا برداشته و بمسجد رفته، با مساکین نشسته، می‌خورد و می‌گفت:

«**مِسْكِينٌ جٰالَسَ مِسْكِيناً**» تا مسکینان و تهیدستان درد فقر و بیچارگی احساس ننمایند و بر فقر و خواری صبر، و دلخوش به آن چه مقدر شده است دارند، و بیتابی نکرده، و خود را نزد دیگران پست نساخته، و یا دست تجاوز به مال دیگران دراز ننمایند ...

حضرت مولی‌الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ«علیه السلام» فرمود:

«**إِلْزَمُوا الْأَرْضَ، وَاصْبِرُوا عَلَى الْبَلاٰءِ، وَ لاٰ تُحَرِّكُوا بأَيْدِيكُمْ وَ سُيُوفِكُمْ فِي هَوٰى أَلْسِنَتِكُمْ، وَ لاٰ تَسْتَعْجِلُوا بِمٰا لَمْ يُعَجِّلْهُ اللّٰهُ لَكُمْ**».[۱]

یعنی: در زمان إدبار آرامش خود را حفظ کرده در جای خود بنشینید، و در برابر بلاها و مشکلات بردبار باشید، و دستها و شمشیرهاتانرا در خواهشهای زبانهاتان بیهوده بکار نیاندازید... و دربارهٔ آنچه خداوند متعال تعجیل آنرا لازم ندانسته، بیهوده شتاب مکنید که:

بلای دوست تطهیر شماست علم او بالای تدبیر شماست

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۲۳۲ ص ۷۶۵).

درس یکصد و چهل و نهم:

۷۶۴ - آثار و نتائج مادی و معنوی، فردی و اجتماعی صبر و شکیبائی:

در تعدادی از آیات قرآن کریم، و بسیاری از روایات صحیحهٔ وارده از أهل بیت وحی صلوات‌الله علیهم أجمعین آثار و نتائج فراوان اعتقادی و اقتصادی، فردی و اجتماعی ... برای صبر و شکیبائی آمده است که ذکر همهٔ آنها در بیان إجمالی ما نگنجد، پس ما بذکر چند آیهٔ کریمه و روایت تبرک میجوئیم:

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَیْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصّابِرینَ الَّذینَ إِذا أَصابَتْهُمْ مُصیبَةٌ قالُوا إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَیْهِ راجِعُونَ أُولٰئِكَ عَلَیْهِمْ صَلَواتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولٰئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ - كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلیلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثیرَةً بِإِذْنِ اللّهِ وَ اللّهُ مَعَ الصّابِرینَ وَ لَمّا بَرَزُوا لِجالُوتَ وَ جُنُودِهِ قالُوا رَبَّنا أَفْرِغْ عَلَیْنا صَبْراً وَ ثَبِّتْ أَقْدامَنا وَ انْصُرْنا عَلَی الْقَوْمِ الْكافِرینَ» البقرة: ۱۵۵-۱۵۷ و ۲۴۹-۲۵۰).

و می‌فرماید: «وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا لا یَضُرُّكُمْ كَیْدُهُمْ شَیْئاً - بَلیٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا وَ یَأْتُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هٰذا یُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلافٍ مِنَ الْمَلائِكَةِ مُسَوِّمینَ» آل عمران: ۱۲۰ و ۱۲۵).

و می‌فرماید: «وَ أَطیعُوا اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لا تَنازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ ریحُكُمْ وَ اصْبِرُوا إِنَّ اللّهَ مَعَ الصّابِرینَ - یا أَیُّهَا النَّبِیُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنینَ عَلَی الْقِتالِ إِنْ یَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صابِرُونَ یَغْلِبُوا مِائَتَیْنِ وَ إِنْ یَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ یَغْلِبُوا أَلْفاً مِنَ الَّذینَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا یَفْقَهُونَ» الأنفال: ۴۶ و ۶۵).

و می‌فرماید: «وَ الَّذینَ هاجَرُوا فِی اللّهِ مِنْ بَعْدِ ما ظُلِمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِی الدُّنْیا حَسَنَةً وَ لَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كانُوا یَعْلَمُونَ الَّذینَ صَبَرُوا وَ عَلیٰ رَبِّهِمْ یَتَوَكَّلُونَ» النحل: ۴۱-۴۲).

و می‌فرماید: «إِسْتَعینُوا بِاللّهِ وَ اصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلّهِ یُورِثُها مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقینَ» الأعراف: ۱۲۸).

خداوند متعال در این آیات کریمه صبر و شکیبائی در أبعاد گوناگون زندگی را باعث درود و رحمت إلهی بر بردباران و موجب غلبهٔ آنان بر دشمنان، و دفع کیدشان را از آنان، و سبب نزول ملائکه و عظمت و هیبت صابران، و برخورداری آنها از نعمتهای مادی ... دنیا دانسته است.

حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ ﴿عليه السلام﴾ فرمود:

«فَمَنْ آتاهُ اللّٰهُ مالاً فَلْيَصِلْ بِهِ ٱلْقَرابَةَ، وَلْيُحْسِنْ مِنْهُ الضِّيافَةَ، وَلْيَفُكَّ بِهِ ٱلْأَسِيرَ وَٱلْعانِيَ، وَلْيُعْطِ مِنْهُ ٱلْفَقِيرَ وَٱلْغارِمَ، وَلْيَصْبِرْ نَفْسَهُ عَلَى ٱلْحُقُوقِ وَالنَّوائِبِ ٱبْتِغاءَ الثَّوابِ، فَإِنَّ فَوْزاً بِهٰذِهِ ٱلْخِصالِ شَرَفُ مَكارِمِ الدُّنْيا، وَ دَرْكُ فَضائِلِ ٱلْآخِرَةِ، إِنْ شاءَ اللّٰهُ».(۱)

یعنی: پس کسی که خداوند متعال ثروتی را به او عطاء فرماید باید با آن، خویشاوندان خود را کمک و یاری نماید، و از دوستان شایسته، مهمانی بایسته بعمل آورد، و أسیران را آزاد، و بفقراء و قرض داران کمک کند و باید بخاطر رسیدن بپاداش إلهی، نفس خود را به صبر و بردباری بر أدآی حقوق (واجبه مانند خمس و زکات و مستحبه مانند صدقات و خیرات...) و دفع مشکلات و ناملایمات و أمیال نفسانی وادارد، چه اینکه بدست آوردن این خصال نیک (که بدون صبر و بردباری تحصیل نمی‌گردد) موجب شرافت و بزرگی و خوش نامی انسان در دنیا، و درک فضائل و درجات عالیهٔ آخرت خواهد شد إن شآء اللّه.

و حضرت إمام أمیرالمؤمنین عليّ ﴿عليه السلام﴾ فرمود:

«فَإِنْ أَتاكُمُ اللّٰهُ بِعافِيَةٍ فَاقْبَلُوا، وَ إِنِ ابْتُلِيتُمْ فَاصْبِرُوا، فَإِنَّ الْعاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ».(۲)

یعنی: پس اگر خداوند متعال برای شما عافیت دین و دنیا و سلامت و گشایش و فرج و نعمت و عزّت و قدرت و شوکتی پیش آورد بپذیرید (نخست خداوند متعال را شکر و سپاس گوئید، سپس آنرا در جهت خیر و سعادت خود و جامعه بکارگیرید) و اگر برویدادها، ناراحتیها و سختیهای روزگار گرفتار شدید راه صبر و بردباری را در پیش گیرید، و با بیتابی و خودباختگی، خود را پست و گُم نکنید که سرأنجام پیروزی دنیا و سعادت آخرت برای پرهیزکاران است (که در فراز و نشیب زمان شکیبا هستند).

۱- نهج البلاغة: بخش سخنان إمام ﴿عليه السلام﴾ رقم ۱۴۲ ص ۴۳۲).

۲- نهج البلاغة: بخش سخنان إمام ﴿عليه السلام﴾ شمارهٔ ۹۷ ص ۲۹۰).

۶- و در استعانت از باران فرمود: «وَ تَسْتَعِينُ بِها ضَواحِينا».[۱]

یعنی: و روستاهای ما بوسیلهٔ باران مدد گیرند.

۷- و در حکمت صبر که وسیلهٔ امتحان إلهی برای انسان است فرمود:

«وَ قَدَّرَ الْأَرْزاقَ فَكَثَّرَها وَ قَلَّلَها، وَ قَسَّمَها عَلَى الضِّيقِ وَالسَّعَةِ فَعَدَلَ فِيها لِيَبْتَلِيَ مَنْ أَرادَ بِمَيْسُورِها وَ مَعْسُورِها، وَ لِيَخْتَبِرَ بِذٰلِكَ الشُّكْرَ وَالصَّبْرَ مِنْ غَنِيِّها وَ فَقِيرِها».[۲]

یعنی: و خداوند متعال روزیهای بندگانش را مقدّر (أندازهٔ روزی هرکس را معیّن فرمود) پس آنها را بحسب مصلحت، زیاد وکم گردانید، و «به بندگان» بتنگی و وسعت بطور عادلانه تقسیم فرمود (هرکس را بمقتضای حکمت و مصلحت و به أندازهٔ استعدادش روزی داد) تا هر که را بخواهد به وسعت رزق و تنگی آن بیازماید، و با اختلاف در روزی، شکر و صبر را از غنی و فقیر بیازماید (که آیا غنی شکر نعمت إلهی کرده و فقیر، شکیبائی دارد یا نه) که اگر غنی شکر کند بر نعمتش افزوده می‌شود

(شکر نعمت، نعمتت افزون کند   کفر نعمت از کفت بیرون کند)

و اگر فقیر، صبر نماید، بنعمت و آسایش و رفاه همیشگی خواهد رسید.

مثنوی می‌گوید:

دوست همچون زرّ، بلا چون آتش است   زرّ خالص در دل آتش خوش است

و حضرت إمام صادق«علیه السلام» فرمود:

«قَدْ عَجَزَ مَنْ لَمْ يُعِدَّ لِكُلِّ بَلآءٍ صَبْراً، وَ لِكُلِّ نِعْمَةٍ شُكْراً، وَ لِكُلِّ عُسْرٍ يُسْراً، إِصْبِرْ نَفْسَكَ عِنْدَ كُلِّ بَلِيَّةٍ وَ رَزِيَّةٍ فِي وَلَدٍ أَوْ فِي مالٍ، فَإِنَّ اللّٰهَ إِنَّما يَقْبِضُ جآئِزَتَهُ وَ هِبَتَهُ لِيَبْلُوَ شُكْرَكَ وَ صَبْرَكَ».

پس دردها، رنجها، بلاها وگرفتاریها و ... دلیل بر بدی مبتلای به آنها نیست، چنانچه صحت و رفاه و مال و ثروت و ... دلیل بر خوبی صاحب آنها نیست.

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۱۴ ص ۳۶۰).
۲- نهج البلاغة: خطبهٔ ۹۰ ص ۲۶۲).

۷۶۵ - إصلاح امور با صبر و شکیبائی و فساد آن با بیتابی:

مستفاد از آیات قرآن کریم، و روایات صحیحهٔ وارده از أهل بیت وحی صلوات‌الله علیهم أجمعین و از تحقیق عمیق در رویدادهای تاریخ، و تحلیل و بررسی دقیق زندگی انبیاء و رسولان إلهی و جانشینان آنان﴿علیهم السلام﴾، و تدبّر و أندیشه در سرگذشت پیشینیان و تکامل یافتگان... آنکه صبر و شکیبائی مهمترین وسیله‌ای است برای انسان در حرکت بسوی هدف عالی و رسیدن به کمال انسانی، و إصلاح امور اعتقادی و اقتصادی، مادی و معنوی، دنیوی و اخروی، فردی و اجتماعی و تربیتی و أخلاقي و سیاسی ...

از اینرو در روایات بسیاری از أهل بیت وحی علیهم صلوات‌الله از صبر در امور بمنزلهٔ سر نسبت بجسم آدمی تعبیر شده است که از أعضای رئیسه‌ای است که اصلاح و فساد جسم و أعضایش به آن بستگی کامل دارد:

مرحوم کلینی در کتاب شریف «اصول کافی - کتاب الایمان و الکفر - باب الصبر - حدیث ۹» به أسنادش از عبدبن میمون روایت کرده است که حضرت إمام‌صادق﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«دَخَلَ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ﴿علیه السلام﴾ اَلْمَسْجِدَ، فَإِذٰا هُوَ بِرَجُلٍ عَلىٰ بٰابِ الْمَسْجِدِ، كَئيبٌ حَزينٌ، فَقٰالَ لَهُ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ﴿علیه السلام﴾: مٰا لَكَ؟ قٰالَ: يٰا أَميرَ الْمُؤْمِنينَ أُصِبْتُ بِأَبي وَ أَخي وَ أَخْشىٰ أَنْ أَكُونَ قَدْ وَجِلْتُ، فَقٰالَ لَهُ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ﴿علیه السلام﴾: عَلَيْكَ بِتَقْوَى اللّٰهِ وَ الصَّبْرِ تَقْدَمْ عَلَيْهِ غَداً، وَ الصَّبْرُ فِي الْأُمُورِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ، فَإِذٰا فٰارَقَ الرَّأْسُ الْجَسَدَ فَسَدَ الْجَسَدُ، وَ إِذٰا فٰارَقَ الصَّبْرُ اَلْأُمُورَ فَسَدَتِ الْأُمُورُ».

یعنی: حضرت أمیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ وارد مسجد شد که ناگاه مردی را بر دَرِ مسجد دیده که اندوهناک و سر بگریبان بود، حضرت﴿علیه السلام﴾ خطاب به او فرمود: چرا غمناک و اندوهگین هستی؟ عرض کرد: یا أمیرالمؤمنین پدر و مادر و برادرم مرده‌اند، می‌ترسم زهره ترک شوم، حضرت﴿علیه السلام﴾ فرمود: بر تو باد به تقوی و ترس از خداوند متعال و به صبر و شکیبائی تا فردا با آن پیش او روی، صبر و شکیبائی در أبعاد گوناگون زندگی انسان همآنند سر نسبت به تن آدمی است پس هرگاه سر از بدن جدا شود، تن فاسد گردد، و چون درکارها صبر نباشد همهٔ کارها فاسد می‌گردد.

ابن معمار بغدادی - یکی از أعلام عامه - در کتاب «الفتوّة: ص ۲۷۵ ط القاهره» آورده است که:

«أميرالمؤمنين عليّ«عليه السلام» کنیزی داشت که کارهای منزل را أنجام میداد، و نیز غلام جوانی داشت که به کنیز نظر و نگاه می‌کرد، تا اینکه روزی غلام جوان بکنیز گفت: تو را دوست دارم، و هرگاه تو را می‌بینم محبتم به تو بیشتر می‌شود، مدتی گذشت تا اینکه کنیز، سخن غلام را برای حضرت أمیر مؤمنان«عليه السلام» نقل کرد، حضرت«عليه السلام» فرمود: هرگاه بار دیگر غلام به تو چنین گفت، تو نیز بگو: من هم تو را دوست دارم، تا اینکه روزی غلام گفتهٔ سابقش را تکرار نمود، کنیز هم در جوابش گفت: من هم تورا دوست دارم.

غلام جوان گفت: پس صبر کن تا خداوند متعال پاداش صبر را به ما بدهد که فرمود: «**إِنَّمٰا يُوَفَّى الصّٰابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسٰابٍ**» الزمر: ۱۰) صبر کن تا خداوند متعال بین ما حکم فرماید که اوست بهترین حکم کنندگان.

پس کنیز این گفتگوی بین خود و غلام را بحضرت«عليه السلام» رسانید، پس حضرت أمیر مؤمنان«عليه السلام» غلام جوان را طلبید و فرمود: خداوند متعال بین شما: غلام و کنیز حکم فرمود، این کنیز را بتو بخشیدم با او ازدواج کن».

مرحوم حرانی در کتاب شریف «تحف العقول - در بخش کلمات قصار حضرت إمام أميرالمؤمنين عليّ«عليه السلام»» روایت کرده است که فرمود:«**اَلصَّبْرُ مِفْتٰاحُ الدَّرْكِ، وَ النُّجْحُ عُقْبىٰ مَنْ صَبَرَ، وَ لِكُلِّ طٰالِبِ حٰاجَةٍ وَقْتٌ يُحَرِّكُهُ الْقَدَرُ**».

یعنی: صبر و بردباری در امور زندگی کلید درک حقائق، و کلید نیل به خواسته‌های شایستهٔ انسانی است، و پیروزی و نیل به مراد و رسیدن به هدف، عاقبت کار کسی است که در کارها شکیبا باشد، و برای هر طالب حاجتی وقت معینی است که قَدَر إلهی در وقت معیّنش بمطلوبش میرساند.

۷۶۶ - خردمندی و شکیبائی در أبعاد زندگی:

از مهمترین نیروی عقل، صبر و بردباری است چنانچه جزع و بیتابی از مهمترین نیروی جهل بشمار می‌رود.

مرحوم کلینی در کتاب شریف «اصول کافی - کتاب العقل و الجهل حدیث ۱۲» به أسنادش از هشام بن حَکَم روایت کرده است که حضرت موسی بن جعفر«عليه السلام» فرمود:

«**يٰا هِشٰامُ إِنَّ لُقْمٰانَ قٰالَ لِإِبْنِهِ: تَواضَعْ لِلْحَقِّ تَكُنْ أَعْقَلَ النّٰاسِ، وَ إِنَّ الْكَيِّسَ لَدَى الْحَقِّ يَسيرٌ، يٰا بُنَيَّ إِنَّ الدُّنْيٰا بَحْرٌ عَميقٌ، قَدْ غَرَقَ فيهٰا عٰالَمٌ كَثيرٌ، فَلْتَكُنْ سَفينَتُكَ**

فيها تَقْوَى اللّٰهِ، وَ حَشْوُها الْإيمانَ، وَ شِراعُها التَّوَكّلَ، وَقَيِّمُها الْعَقْلَ، وَ دَليلُهَا الْعِلْمَ، وَ سُكّانُها الصَّبْرَ - يا هِشامُ! إِنَّ الْعاقِلَ الَّذي لا يَشْغَلُ الْحَلالُ شُكْرَهُ، وَ لا يَغْلِبُ الْحَرامُ صَبْرَهُ - يا هِشامُ! اَلصَّبْرُ عَلَى الْوَحْدَةِ عَلامَةُ قُوَّةِ الْعَقْلِ، فَمَنْ عَقَلَ عَنِ اللّٰهِ إعْتَزَلَ أَهْلَ الدُّنْيا وَ الرّاغِبينَ فيها، وَ رَغِبَ فيما عِنْدَ اللّٰهِ، وَكانَ اللّٰهُ أُنْسَهُ في الْوَحْشَةِ، وَ صاحِبَهُ فِي الْوَحْدَةِ وَ غِناهُ فِي الْعَيْلَةِ، وَ مُعِزَّهُ مِنْ غَيْرِ عَشيرَةٍ».

یعنی: أی هشام! بتحقیق لقمان در وصیتش بفرزند خود گفت: زیر بار حق برو، و در برابر حق تواضع و فروتنی نما تا عاقلترین مردم بشمار آئی، و براستی زیرکانی (عاقلانی) که زیر بار حق روند تعدادشان بسیار کم است، فرزندم! دنیا دریائی ژرف و بسیار عمیق است که بسیاری از أهل دنیا در آن غرق شده‌اند، پس اگر تو بخواهی در آن غرق و در گردابش گرفتار نگردی باید در آن بکشتی تقوای إلهی نشینی، و آن کشتی را از ایمان پُر نمائی، و بادبانش را از توکل بخداوند متعال برأفرازی، و ناخدایش را عقل، و راهنمایش را علم و لنگرش را صبر و بردباری قراردهی.

مثنوی گوید:

مؤمن کیّس ممیّز کو که تا باز داند پادشا را از گدا

حضرت موسی‌بن‌جعفر«علیه السلام» خطاب به هشام فرمود: أی هشام! عاقل، خردمند، و زیرک کسی است که مال حلال (و نعمتهای فراوان) او را از شکر خداوند متعال باز ندارد، و حرام بر صبرش چیره نگردد ...

أی هشام! صبر بر تنهائی (از حرام و حرام خوردن) نشانهٔ قوت عقل آدمی است، پس هرکه از خداوند متعال خردمندی گرفت از دنیا و فرورفتگان در شهوت و شهرت و شکم دنیا فاصله گیرد (و دل بدنیا نبندد) و دل به آنچه نزد خداوند متعال است ببندد که در این صورت، خداوند سبحان أنیس وحشت و یار تنهائی و اندوختهٔ روز نداری و عزیزکنندهٔ او است بی ایل و تبار.

ابن أبی‌الحدید درکتاب «شرح نهج البلاغة: ج ۲۰ - در حِکَم منسوب بحضرت أمیر مؤمنان«علیه السلام» رقم ۴۴» آورده است که حضرت إمام أمیرالمؤمنین عليّ«علیه السلام» فرمود: **«مَنِ اسْتَرْشَدَ غَيْرَ الْعَقْلِ أَخْطَأَ مِنْهاجَ الرَّأْيِ، وَ مَنْ أَخْطَأَتْهُ وُجُوهُ الْمَطالِبِ خَذَلَتْهُ الْحِيَلُ، وَ مَنْ أَخَلَّ بِالصَّبْرِ أَخَلَّ بِهِ حُسْنُ الْعاقِبَةِ، فَإِنَّ الصَّبْرَ قُوَّةٌ مِنْ قُوَى الْعَقْلِ، وَ بِقَدْرِ مَوادِّ الْعَقْلِ وَ قُوَّتِها يَقْوَى الصَّبْرُ».**

یعنی: هر که در حرکت بسوی کمال، غیر از عقل را راهنمایش قرار دهد، او را در انتخاب رأی درست به خطاء أندازد، و هر که را خواسته‌ها و آراء گوناگون و أهداف مختلف بخطاء أندازد، در دست نیرنگها گرفتار و خوار گردد، وکسی که در صبر و بردباری‌اش إخلال ورزد (و در فراز و نشیب زمان بیتابی کند) حسن عاقبتش مختل گردد، زیرا صبر و بردباری نیروی پرتوانی است از نیروهای عقل، و به أندازهٔ موادّ (وجود) عقل و توانش، صبر و شکیبائی در آدمی تقویت می‌شود.

(پس قوت و ضعف صبر، دلیل و نشانهٔ قوت و ضعف عقل آدمی است، پس هر که مواد عقل و نیرویش بیشتر باشد، صبر و بردباریش در أبعاد زندگی‌اش بیشتر خواهد بود).

حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ «علیه السلام» فرمود:

«فَاسْتَدْرِكُوا بَقِيَّةَ أَيَّامِكُمْ، وَاصْبِرُوا لَهَا أَنْفُسَكُمْ فَإِنَّهَا قَلِيلٌ فِي كَثِيرِ الْأَيَّامِ الَّتِي تَكُونُ مِنْكُمْ فِيهَا الْغَفْلَةُ، وَالتَّشَاغُلُ عَنِ الْمَوْعِظَةِ، وَلَا تُرَخِّصُوا لِأَنْفُسِكُمْ، فَتَذْهَبَ بِكُمُ الرُّخَصُ مَذَاهِبَ الظَّلَمَةِ، وَ لَا تُدَاهِنُوا فَيَهْجُمَ بِكُمُ الْإِدْهَانُ عَلَى الْمَعْصِيَةِ».(۱)

یعنی: پس (از خواب غفلت بیدار شوید، و از آنچه هست دل بَرکنید) باقی عمرتان را دریابید (در آن چه که باید باشد بیاندیشید و به امور بایسته مشغول شوید) زیرا باقی ماندهٔ از عمر شما (که ممکن است بتدارک از دست رفته‌ها صرف شود) در برابر روزهای زیادی که به غفلت گذشته است بسیار کم است، بنفس‌های أمارهٔ خود آزادی ندهید که فرصت فکرکردن را از شما گرفته، و شما را بظلم و ستم و خیانت و جنایت و معصیت وادارکند، و آن قدر با نفس أماره‌تان مداهنه و مدارا و در برابر خواسته و فرمانهایش سستی نکنید که سستی شما را در گرداب طغیان گرفتار و منحطتان می‌سازد.

شاعر عرب می‌گوید:

صَبَرْتُ عَلىٰ بَعْضِ الْأَذىٰ خَوْفَ كُلِّهِ ... وَ دافَعْتُ عَنْ نَفْسي لِنَفْسي فَعَزَّتْ
وَ جَرَّعْتُها الْمَكْروهَ حَتّىٰ تَدَرَّبَتْ ... وَ لَوْ لَمْ أُجَرِّعْها إِذَنْ لَاشْمَأَزَّتْ
أَلا رُبَّ ذُلٍّ ساقَ لِلنَّفْسِ عِزَّةً ... وَ يا رُبَّ نَفْسٍ بِالتَّذَلُّلِ عَزَّتْ
إِذا ما مَدَدْتُ الْكَفَّ أَلْتَمِسُ الْغِنىٰ ... إِلىٰ غَيْرِ مَنْ قالَ اسْئَلُوني فَشَلَّتْ
سَأَصْبِرُ جُهْدي إِنَّ فِي الصَّبْرِ عِزَّةً ... وَ أَرْضىٰ بِدُنْيا يا وَ إِنْ هِيَ قَلَّتْ

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۸۵ ص ۲۰۶).

و دیگری گوید:

تَجَرَّعْتُ مِنْ خالَیْهِ نُعْمىٰ وَ أَبُؤسا زَمٰاناً إذا أَجْرىٰ عَزَّ إِلَیْهِ اخْتَسىٰ
فَکَمْ غَمْرَةٍ قَدْ جَرَّ عَتْني کُؤُوساً فَجَرَّعْتُها مِنْ بَحْرِ صَبْری أکُوسا
تَدَرَّعْتُ صَبْرِي وَ الْتَحَفْتُ صُرُوفَهُ وَ قُلْتُ لِنَفْسِي اَلصَّبْرُ أَوْ فَاهْلُکي أسىٰ
خُطُوبٌ لَوْ أَنَّ الشَّمَّ زاحَمْنَ خَطْبَها لَساخَتْ وَ لَمْ تُدْرَكْ لَهَا الْكَفُّ مُلْمَساً

تنها راه عزّت نفس و نیل به کمال انسانی در نشأهٔ عنصری و ظرف کمال، شناخت اصولی نفس و مخالفت با أمیال نفسانی است، و این جز با پیروی از عقل و دین، و صبر و بردباری در برابر مشکلات و موانع در مسیر آن میسّر نگردد، و این همان جهاد با دشمن درون است که بمراتب مشکلتر از جهاد با دشمن برون می‌باشد.

مثنوی گوید:

أی شهان کشتیم ما خصم برون ماند زان خصمی بتر در أندرون

تنها در این صورت میتوان با دیدهٔ دل، نفس و دنیا را آنچه که باید باشند دید، نه آنچه که هستند.

حضرت رسول أکرم« صلّی الله علیه و آله » برای تعلیم و آموزش ما فرمود:

«اَللّٰهُمَّ أَرِنَا الْأَشْیآءَ کَمٰا هِیَ».

خداوندا! بنمایان به ما موجودات عالَم را آنگونه که باید باشند و هستند نه آنچه که بظاهر دیده می‌شوند و هست، نه هست موجود بلکه هست واقع.

مثنوی گوید:

طعمه بنموده به ما و آن بوده شست آن چنان بنما بـه مـا آنـرا کـه هست

و حضرت رسول خدا« صلّی الله علیه و آله » جهت تعلیم ما فرمود:

«اَللّٰهُمَّ أَرِنِی الدُّنْیا کَمٰا تَرَاهٰا صٰالِحي عِبٰادِكَ».

خداوندا! بنمایان به من دنیا را بواقعش، آنگونه که نمایاندی آنرا به بندگان صالحت.

درس یکصد و پنجاهم:

۷۶۷ - پاداش و ثواب اخروی صبر و شکیبائی:

آیات قرآن کریم، و روایات صحیحهٔ وارده از أهل بیت وحی علیهم صلوات‌اللّه در پاداش و ثواب اخروی برای صبر و شکیبائی بسیار است که در بحث اجمالی ما نشاید، پس ما با تبرّک بذکر چند آیهٔ کریمه و روایت صحیحه بحث تفسیری سورهٔ مبارکهٔ «والعصر» یا منشور جهانی دین مبین إسلام را بپایان میبریم:

خداوند متعال می‌فرماید:

«قُلْ یا عِبادِیَ الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّکُمْ لِلَّذینَ أَحْسَنُوا فی هٰذِهِ الدُّنْیا حَسَنَةٌ وَ أَرْضُ اللّٰهِ واسِعَةٌ إِنَّما یُوَفَّی الصّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَیْرِ حِسابٍ»الزمر: ۱۰).

و می‌فرماید:

«وَ إِذا یُتْلیٰ عَلَیْهِمْ قالُوا آمَنّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنا إِنّا کُنّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمینَ أُولٰئِکَ یُؤْتُونَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَیْنِ بِما صَبَرُوا وَ یَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّیِّئَةَ وَ مِمّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ وَ إِذا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَ قالُوا لَنا أَعْمالُنا وَ لَکُمْ أَعْمالُکُمْ سَلامٌ عَلَیْکُمْ لا نَبْتَغِی الْجاهِلینَ» القصص: ۵۳-۵۵).

و می‌فرماید:

«یا عِبادِیَ الَّذینَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضی واسِعَةٌ فَإِیّایَ فَاعْبُدُونِ کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَیْنا تُرْجَعُونَ وَ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفاً تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ الَّذینَ صَبَرُوا وَ عَلیٰ رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ» العنکبوت: ۵۶-۵۹).

و می‌فرماید:

«إِنَّما یَتَذَکَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ الَّذینَ یُوفُونَ بِعَهْدِ اللّٰهِ وَ لا یَنْقُضُونَ الْمیثاقَ وَ الَّذینَ یَصِلُونَ ما أَمَرَ اللّٰهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ یَخافُونَ سُوءَ الْحِسابِ وَ الَّذینَ صَبَرُوا ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ أَنْفَقُوا مِمّا رَزَقْناهُمْ سِرّاً وَ عَلانِیَةً

وَ يَدْرَؤُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدّٰارِ جَنّٰاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهٰا وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبٰائِهِمْ وَ أَزْوٰاجِهِمْ وَ ذُرِّيّٰاتِهِمْ وَ الْمَلاٰئِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بٰابٍ سَلاٰمٌ عَلَيْكُمْ بِمٰا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدّٰارِ» الرعد: ۱۹-۲۴).

و می فرماید:

«أُولٰئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمٰا صَبَرُوا وَ يُلَقَّوْنَ فيهٰا تَحِيَّةً وَ سَلاٰماً خٰالِدينَ فيهٰا حَسُنَتْ مُسْتَقَرّاً وَ مُقٰاماً» الفرقان: ۷۵-۷۶).

و دیگر آیات کریمۀ قرآن مجید در جزای اخروی صبر و بردباری.

۷۶۸ - پاداش اخروی صبر از دیدگاه أهل بیت وحی علیهم صلوات‌الله:

أما روایات وارده در این باب بسیار است که ما بذکر پنج روایت بسنده می‌کنیم:

۱- مرحوم أبو جعفر محمد نیشابوری درکتاب شریف «مکارم الأخلاق - باب الصبر» از عبدالله بن مسعود - در خبر طولانی - روایت کرده است که گفت: روزی من و پنج نفر از أصحاب به محضر رسول‌الله﴿صلّی الله علیه و آله﴾ رسیدیم، و حال آنکه سخت گرسنه بودیم، و مدت چهار ماه بود که غیر از آب و شیر و برگ درخت غذائی نخورده بودیم، پس عرض کردیم: یا رسول‌الله﴿صلّی الله علیه و آله﴾ ما تا کی بر این گرسنگی شدید باقی به مانیم؟

حضرت﴿صلّی الله علیه و آله﴾ فرمود: شما مدتی بر این وضع خواهید ماند، و خداوند متعال را شکر کنید، زیرا درکتابی که خداوند متعال بر من و بر رسولان پیش از من نازل کرده است نیافتم که: کسی داخل بهشت شود مگر صابران.

أي پسر مسعود خداوند متعال فرمود:

«إِنَّمٰا يُوَفَّى الصّٰابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسٰابٍ»«أُولٰئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمٰا صَبَرُوا»«إِنّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمٰا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفٰائِزُونَ».

أی پسر مسعود خداوند متعال فرمود: «وَ جَزٰاهُمْ بِمٰا صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَريراً» «أُولٰئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمٰا صَبَرُوا».

خداوند متعال می فرماید: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمّٰا يَأْتِكُمْ مِثْلُ الَّذينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسٰاءُ وَ الضَّرّٰاءُ»«وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوٰالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرٰاتِ وَ بَشِّرِ الصّٰابِرينَ».

عرض کردیم: یا رسول‌الله! صابران چه کسانی هستند؟

حضرت«ﷺ» فرمود: کسانی هستند که بر طاعت خداوند متعال بردبارند، و از معصیت خداوند سبحان اجتناب می‌کنند، کسب حلال دارند، و بدون إسراف و تبذیر انفاق می‌کنند، و در کسب کمال پیشگام هستند، پس آنها رستگاران هستند و امور دین و دنیا و آخرت خود را إصلاح کرده‌اند.

۲- مرحوم کلینی در کتاب شریف «اصول کافی - کتاب الایمان و الکفر - باب الطاعة و التقوی - حدیث ۴» به أسنادش از هشام بن حکم روایت کرده است که حضرت إمام صادق«علیه السلام» فرمود:

«إِذٰا كٰانَ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ يَقُومُ عُنُقٌ مِنَ النّٰاسِ، فَيَأْتُونَ بٰابَ الْجَنَّةِ، فَيَضْرِبُونَهُ فَيُقٰالُ لَهُمْ: مَنْ أَنْتُمْ؟ فَيَقُولُونَ: نَحْنُ أَهْلُ الصَّبْرِ، فَيُقٰالُ لَهُمْ: عَلىٰ مٰا صَبَرْتُمْ؟ فَيَقُولُونَ: كُنّٰا نَصْبِرُ عَلىٰ طٰاعَةِ اللّٰهِ وَ نَصْبِرُ عَنْ مَعٰاصِي اللّٰهِ، فَيَقُولُ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ: صَدَقُوا، أَدْخِلُوهُمُ الْجَنَّةَ وَ هُوَ قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «إِنَّمٰا يُوَفَّى الصّٰابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسٰابٍ»».

یعنی: چون روز قیامت شود جماعتی از مردم برخیزند و پشت در بهشت اجتماع کنند و آنرا بکوبند، به آنها گویند: شما کیانید؟ گویند: ما أهل صبریم، گویند: بر چه صبر کردید؟ گویند: بر طاعت خدا و از نافرمانی خدا، پس خداوند عزّ و جلّ فرماید: آنها راست گویند، آنانرا ببهشت برید. و این است معنی فرمودهٔ خداوند عزّ و جلّ: جز این نیست که پاداش بی حساب بصابران داده شود.

۳- مرحوم شیخ حر عاملی در کتاب شریف «وسائل الشیعة - کتاب الجهاد - باب وجوب الصبر علی طاعة الله و الصبر عن معصیته - حدیث ۱۵» به أسنادش از أبی حمزهٔ ثمالی روایت کرده است که حضرت إمام باقر«علیه السلام» از پدرانش از حضرت رسول أکرم«ﷺ» که فرمود:

«إِذٰا كٰانَ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ نٰادىٰ مُنٰادٍ عَنِ اللّٰهِ يَقُولُ: أَيْنَ أَهْلُ الصَّبْرِ؟ قٰالَ: فَيَقُومُ عُنُقٌ مِنَ النّٰاسِ فَتَسْتَقْبِلُهُمْ زُمْرَةٌ مِنَ الْمَلاٰئِكَةِ، فَيَقُولُونَ لَهُمْ: مٰا كٰانَ صَبْرُكُمْ هٰذَا الَّذي صَبَرْتُمْ؟ فَيَقُولُونَ: صَبَرْنٰا أَنْفُسَنٰا عَلىٰ طٰاعَةِ اللّٰهِ، وَ صَبَرْنٰاهٰا عَنْ مَعْصِيَةِ اللّٰهِ، قٰالَ: فَيُنٰادي مُنٰادٍ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ: صَدَقَ عِبٰادي، خَلُّوا سَبيلَهُمْ لِيَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسٰابٍ».

یعنی: هرگاه قیامت بر پا شود، منادی از طرف خداوند متعال ندا کند: کجایند أهل صبر و بردباری؟ پس جماعتی از مردم بپاخیزند، که در این هنگام گروهی از ملائکه به استقبال آنها روند و به آنان گویند: صبر و شکیبائی شما در چه چیز بوده‌است؟

در جواب گویند: ما با صبر و بردباری نفسهای خود را بر طاعت خداوند متعال وادار ساختیم، و نفسهای خود را از معصیت خداوند سبحان باز داشتیم، پس در این هنگام منادی از جانب خداوند متعال ندا دهد که: راست گویند بندگان من، راهشان را باز کنید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.

۴- مرحوم حرانی در کتاب شریف «تحف العقول - باب حِکَم و مواعظ الإمام موسی بن جعفر«علیه السلام»» روایت کرده است که حضرت إمام هفتم موسی بن جعفر«علیه السلام» فرمود: «وَ مَنْ ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلىٰ فَخِذِهِ، أَوْ ضَرَبَ بِيَدِهِ الْواحِدَةِ عَلَى الْأُخْرىٰ عِنْدَ الْمُصيبَةِ فَقَدْ حَبِطَ أَجْرَهُ، وَ الْمُصيبَةُ لا تَكُونُ مُصيبَةً يَسْتَوْجِبُ صاحِبُها أَجْرَها إِلاّ بِالصَّبْرِ وَ الْإِسْتِرْجاعِ عِنْدَ الصَّدَمَةِ».

یعنی: و کسی که در هنگام مصیبت با دست خود بر زانویش، و یا با یک دست بر روی دست دیگر زند، بدون تردید پاداش مصیبت خود را از بین برده است، و هیچ مصیبتی، مصیبت نخواهد بود که صاحب آن مستحق پاداش گردد مگر آنکه آن مصیبت همراه با صبر و بردباری، و در هنگام وقوع آن همراه با گفتن: «إِنّا لِلّٰهِ وَ إِنّا إِلَيْهِ راجِعُونَ» باشد.

۷۶۹ - چگونگی ورود صابران به بهشت:

۵- أبو نعیم إصفهانی - از مشاهیر عامّه - در کتاب «حلیة الأولیاء: ج ۳ ص ۱۳۹ ط السعادة بمصر» به أسنادش از أبی حمزهٔ ثمالی روایت کرده است که حضرت علیّ بن الحسین«علیهما السلام» فرمود:

«إِذا كانَ يَوْمَ الْقِيامَةِ نادىٰ مُنادٍ: لِيَقُمْ أَهْلُ الْفَضْلِ، فَيَقُومُ ناسٌ مِنْ ناسٍ، فَيُقالُ: إِنْطَلِقوا إِلَى الْجَنَّةِ، فَتَتَلَقّاهُمُ الْمَلائِكَةُ، فَيَقُولُونَ: إِلىٰ أَيْنَ؟ فَيَقُولُونَ: إِلَى الْجَنَّةِ، قالُوا: قَبْلَ الْحِسابِ؟ قالُوا: نَعَمْ، قالُوا: مَنْ أَنْتُمْ؟ قالُوا: أَهْلُ الْفَضْلِ، قالُوا: وَ ما كانَ فَضْلُكُمْ؟ قالُوا: كُنّا إِذا جُهِلَ عَلَيْنا حَلُمْنا، وَ إِذا ظُلِمْنا صَبَرْنا، وَ إِذا أُسِيءَ عَلَيْنا غَفَرْنا، قالُوا: اُدْخُلُوا الْجَنَّةَ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعامِلِينَ.

ثُمَّ يُنادي مُنادٍ: لِيَقُمْ أَهْلُ الصَّبْرِ، فَيَقُومُ ناسٌ مِنَ النّاسِ، فَيُقالُ لَهُمْ: إِنْطَلِقوا إِلَى الْجَنَّةِ، فَتَتَلَقّاهُمُ الْمَلائِكَةُ، فَيُقالُ لَهُمْ: مِثْلُ ذٰلِكَ، فَيَقُولُونَ: نَحْنُ أَهْلُ الصَّبْرِ، قالُوا: ما كانَ صَبْرُكُمْ؟ قالُوا: صَبَرْنا أَنْفُسَنا عَلىٰ طاعَةِ اللّٰهِ، وَ صَبَرْناها عَنْ مَعْصِيَةِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ، قالُوا: اُدْخُلُوا الْجَنَّةَ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعامِلِينَ.

ثُمَّ يُنادي مُنادٍ: لِيَقُمْ جيرانُ اللّٰهِ في دارِهِ، فَيَقُومُ ناسٌ مِنَ النّاسِ وَ هُمْ قَليلُونَ، فَيُقالُ لَهُمْ: إِنْطَلِقُوا إِلَى الْجَنَّةِ، فَتَتَلَقّاهُمُ الْمَلائِكَةُ، فَيُقالُ لَهُمْ مِثْلُ ذٰلِكَ، قالُوا: وَ بِما جاوَرْتُمُ اللّٰهَ في دارِهِ؟ قالُوا: كُنّا نَتَزاوَرُ فِي اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ نَتَجالَسُ فِي اللّٰهِ، وَ نَتَباذَلُ فِي اللّٰهِ، قالُوا: أُدْخُلُوا الْجَنَّةَ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعامِلينَ».

یعنی: هرگاه قیامت بپا شود، منادی (از طرف خداوند متعال) نداکند: أهل فضل وکمال بپاخیزند، پس در آن هنگام گروهی از میان آن جمعیت روز قیامت، برخیزند، پس خطاب به آنان می‌شود: بسوی بهشت حرکت کنید، پس در حال حرکت آنها بسوی بهشت، فرشتگان رحمت إلهی با آنان ملاقات کنند و به آنها گویند: بکجا می‌روید؟

أهل فضل وکمال گویند: بسوی بهشت میرویم.

فرشتگان گویند: آیا پیش از حساب ببهشت می‌روید؟

أهل فضل وکمال گویند: آری.

فرشتگان گویند: شما کیستید که پیش از حساب وارد بهشت می‌شوید؟

گویند: ما أهل فضل وکمال هستیم.

فرشتگان گویند: علامت فضل و نشانهٔ کمال شما چیست؟

گویند: هرگاه با جاهلان روبرو می‌شدیم راه حلم و بردباری را در پیش میگرفتیم، و زمانی که بر ما ظلم می‌شد، صبر می‌کردیم، و وقتی به ما بدی می‌شده است می‌بخشیدیم.

فرشتگان گویند: داخل بهشت شوید که چه نیکو است پاداش عاملان.

سپس منادی از طرف خداوند متعال نداکند: بپاخیزید أهل صبر و بردباری! پس عده‌ای از میان آن همه جمعیت روز قیامت بپاخیزند، پس خطاب به آنان می‌شود که: بسوی بهشت حرکت کنید، پس در حال حرکت آنها بسوی بهشت، فرشتگان رحمت إلهی، آنانرا ملاقات کنند و به آنها گویند: بکجا می‌روید؟

صابران گویند: بسوی بهشت میرویم.

۷۴۲ - آثار دنیوی و اخروی صبر:

صبر و بردباری دارای آثار فراوانی در أبعاد گوناگون اعتقادی و اقـتصادی، روحی و جسمی، مادی و معنوی، فردی و اجتماعی و أخلاقی و تربیتی و ... انسان دارد که بیان آنها در بحث اجمالی ما نشاید، پس ما تنها بذکر چند بیان از حضرت مولی‌الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ«عليه‌السلام» بسنده می‌کنیم:

۱- در وصف پرهیزکاران که با صبر و شکیبائی بنعمتهای فراوان إلهی نائل آمده‌اند فرمود: «**صَبَرُوا أَيّاماً قَصيرَةً أَعْقَبَتْهُمْ راحَةً طَويلةً، تِجارَةٌ مُرْبِحَةٌ يَسَّرَها لَهُمْ رَبُّهُمْ**».[۱]

یعنی: آنان چند روزکوتاه دنیا، راه صبر و شکیبائی در أبعاد زندگی را در پیش گرفتند که در پی آن آسایش و راحتی همیشگی را بدست آوردند، این کردار تجارتی است پر سود که پروردگارشان بر أثر بردباریشان راه رسیدن به آنرا برایشان آسـان فرمود.

۲- در معالجهٔ کجیهای روزگار با صبر و شکیبائی فرمود: «**لِلنَّكَباتِ غاياتٌ تَنْتَهي إِلَيْها، وَ دَواؤُها الصَّبْرُ عَلَيْها وَ تَرْكُ الْحيلَةِ في إِزالَتِها، فَإِنَّ الْحيلَةَ في إِزالَتِها قَبْلَ انْقِضاءِ مُدَّتِها سَبَبٌ لِزِيادَتِها**».[۲]

یعنی: برای کجیها، بدیها، ناهمگونیها، و ناسازگاریهای روزگار پایانی است ... که قطعاً بپایانش خواهد رسید، و راه معالجهٔ آنها صبر و بردباری بر آنها و در انتظار بپایان رسیدن آنها، و بکار نگرفتن راه حیله برای برطرف ساختن آنـها است، زیـرا بکارگیری حیله، قبل از فرا رسیدن مدت و پایانش باعث فزونی کجیها و رنجها و... می‌گردد.

۳- حضرت مولی‌الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ«عليه‌السلام» در نامه‌اش به مالک أشتر فرماندار مصر فرمود:

«**وَ الْحَقُّ كُلُّهُ ثَقيلٌ وَ قَدْ يُخَفِّفُهُ اللّٰهُ عَلىٰ أَقْوامٍ طَلَبُوا الْعاقِبَةَ فَصَبَّرُوا أَنْفُسَهُمْ، وَ وَثِقُوا بِصِدْقِ مَوْعُودِ اللّٰهِ لَهُمْ**».[۳]

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۸۴ ص ۶۱۲).
۲- شرح نهج البلاغة، ابن أبی الحدید: ج ۲۰ ص ۲۸۱).
۳- نهج البلاغة: ص ۱۰۱۹-۱۰۲۰).

فرشتگان گویند: آیا پیش از حساب روز قیامت ببهشت می‌روید؟
گویند: آری.
فرشتگان گویند: شما کیستید که پیش از حساب وارد بهشت می‌شوید؟
گویند: ما أهل صبر و شکیبائی در أبعاد زندگی انسانی هستیم.
فرشتگان گویند: چگونه صبر میکردید؟
صابران گویند: ما نفسهای خود را (بر خلاف میلشان) بر إطاعت از فرامین إلهی وادارکرده، و آنها را از گناهان و معصیت خداوند عزّ و جلّ باز میداشتیم.
فرشتگان گویند: داخل بهشت شوید که بهشت نیکو پاداشی است برای عاملان.
سپس منادی از جانب خداوند متعال نداکند: همسایگان خداوند سبحان در خانه‌اش بپاخیزند! پس دسته‌ای که عدد آنها بسیارکم است از میان آن همه جمعیت مردم روز قیامت بپاخیزند، پس خطاب به آنان می‌شود که: بسوی بهشت حرکت کنید، پس در بین راه بهشت، فرشتگان آنانرا ملاقات کنند و به آنها گویند: بکجا می‌روید؟
گویند: بسوی بهشت میرویم.
فرشتگان گویند: آیا بدون حساب ببهشت می‌روید؟
گویند: آری.
فرشتگان گویند: شما کیستید که بدون حساب ببهشت می‌روید؟
گویند: ما همسایگان خداوند سبحان در بهشت هستیم.
فرشتگان گویند: با چه عملی مقام همسایگی خداوند سبحان در بهشت را پیدا کرده‌اید؟
گویند: با سه عمل: ۱- تنها برای رضای خداوند متعال به زیارت مؤمنان و نیکان و شایستگان می‌رفتیم.
۲- تنها برای رضای خداوند متعال با فقراء و تهیدستان و یتیمان و بیچارگان می‌نشستیم، تا أفسرده خاطر نشوند.
۳- تنها برای رضای خداوند متعال در موارد شایسته و بایسته بذل و بخشش می‌کردیم.
فرشتگان گویند: داخل بهشت شوید که بهشت نیکو پاداشی است برای عاملان.

۷۷۰ - کسی که توان صبر بر آتش جهنم را ندارد، باید بر طاعت، صابر و از معصیت شکیبا باشد:

بدون تردید! کسانی که در دنیا بر إطاعت از فرامین إلهی صبر نکرده و از معصیت و گناه شکیبایی و دوری ننموده‌اند، کسانی که حقائق دین را کتمان و از عمل بکتاب آسمانی غفلت کرده و کلمات مخلوق خاطی را بر کلام خالق یکتا ترجیح داده‌اند، کسانی که دیانت و کرامت و شرافت انسانی را فدای دنائت و شهوت و شهرت و شکم و متاع دنیا نموده و حق و هدایت و کمال را به باطل و ضلالت و انحطاط فروختند، به آتش سوزان جهنم برای همیشه عذاب خواهند شد که هیچکس توان یک آن تحمل و صبر بر آنرا ندارد.

خداوند متعال می‌فرماید:

«إِنَّ الَّذينَ يَكْتُمُونَ ما أَنْزَلَ اللّٰهُ مِنَ الْكِتابِ وَ يَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَناً قَليلاً أُولٰئِكَ ما يَأْكُلُونَ في بُطُونِهِمْ إِلاَّ النّارَ وَ لا يُكَلِّمُهُمُ اللّٰهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ لا يُزَكّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَليمٌ أُولٰئِكَ الَّذينَ اشْتَرَوُا الضَّلالَةَ بِالْهُدىٰ وَ الْعَذابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَما أَصْبَرَهُمْ عَلَى النّارِ» البقرة: ۱۷۴-۱۷۵).

حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین علیّ«علیه السلام» فرمود:

«وَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ لِهٰذَا الْجِلْدِ الرَّقيقِ صَبْرٌ عَلَى النّارِ، فَارْحَمُوا نُفُوسَكُمْ، فَإِنَّكُمْ قَدْ جَرَّبْتُمُوها في مَصائِبِ الدُّنْيا، أَفَرَأَيْتُمْ جَزَعَ أَحَدِكُمْ مِنَ الشَّوْكَةِ تُصيبُهُ، وَ الْعَثْرَةِ تُدْميهِ، وَ الرَّمْضاءِ تُحْرِقُهُ؟ فَكَيْفَ إِذا كانَ بَيْنَ طابَقَيْنِ مِنْ نارٍ، ضَجيعَ حَجَرٍ، وَ قَرينَ شَيْطانٍ!؟ أَعَلِمْتُمْ أَنَّ مالِكاً إِذا غَضِبَ عَلَى النّارِ حَطَمَ بَعْضُها بَعْضاً لِغَضَبِهِ، وَ إِذا زَجَرَها تَوَثَّبَتْ بَيْنَ أَبْوابِها جَزَعاً مِنْ زَجْرَتِهِ؟!».(۱)

یعنی: و أی مردم دنیا در هر زمان و مکان بدانید! این پوست نازک بدن شما تحمل آتش دوزخ را ندارد، پس بخودتان رحم کنید، این تحمل و نداشتن صبر بر آتش دوزخ در جهنم را در مصائب و سختیهای دنیا آزموده‌اید (که نتوانسته‌اید در برابر کوچکترین ناراحتیها و گرفتاریهای آن شکیبا باشید)، آیا براستی ندیده‌اید یکی از خودتان را از خاری که ببدنش فرو رود، و از لغزیدن و زمین خوردنی که او را مختصر مجروح و خونین کند، و از ریگهای گرم بیابان که او را بسوزاند چگونه ناله و إظهار درد و ناراحتی می‌کند؟! قطعاً دیده و شنیده‌اید.

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۸۲ ص ۶۰۳).

پس چه حالتی خواهد داشت آنگاه که بین دو تاوای از آتش درکنار و همخوابهٔ سنگهای گداخته و همنشین شیطان قرار گیرد (خداوند متعال می‌فرماید:«يٰا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْليكُمْ نٰاراً وَ قُودُهَا النّٰاسُ وَ الْحِجٰارَةُ عَلَيْهٰا مَلاٰئِكَةٌ غِلاٰظٌ شِدٰادٌ لاٰ يَعْصُونَ اللَّهَ مٰا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مٰا يُؤْمَرُونَ» التحريم:۶). و می‌فرماید: «وَ مَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمٰنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطٰاناً فَهُوَ لَهُ قَرينٌ» الزخرف: ۳۶).

آیا می‌دانید که مالک دوزخ هرگاه بر آتش خشم کند، از خشم او آتش‌ها (بجوش و خروش آمده) بعضی‌ها بر روی بعضی غلطیده و یکدیگر را مالانده و می‌کوبند، و شعله‌ها در درون هم فرو می‌روند، و آنگاه که آتش را زجر نماید صبر و شکیبائی را از دست داده، ناله کنان در میان درهای جهنم از این طرف به آن طرف شعله میکشند.

و در تورات آمده است که خداوند متعال خطاب به انسان فرمود:

«يٰا بَني آدَمَ! أَطيعُوني بِقَدْرِ حٰاجَتِكُمْ إِلَيَّ، وَ اعْصُوني بِقَدْرِ صَبْرِكُمْ عَلَى النّٰارِ، وَ اعْمَلُوا لِلدُّنْيٰا بِقَدْرِ لَبْثِكُمْ فيهٰا، وَ تَزَوَّدُوا لِلآخِرَةِ بِقَدْرِ مَكْثِكُمْ فيهٰا - يٰابْنَ آدَمَ! إِنّي لَمْ أَخْلُقْكُمْ عَبَثاً وَ لاٰ جَعَلْتُكُمْ سُدىً وَ لاٰ أَنَا بِغٰافِلٍ عَمّٰا تَعْمَلُونَ، وَ إِنَّكُمْ لَنْ تَنٰالُوا مٰا عِنْدي إِلاّٰ بِالصَّبْرِ عَلىٰ مٰا تَكْرَهُونَ في طَلَبِ رِضٰائي، وَ الصَّبْرُ عَلىٰ طٰاعَتي أَيْسَرُ عَلَيْكُمْ مِنَ الصَّبْرِ عَلىٰ حَرِّ النّٰارِ، وَ عَذٰابُ الدُّنْيٰا أَيْسَرُ عَلَيْكُمْ مِنْ عَذٰابِ الآخِرَةِ».

یعنی: أی فرزندان آدم! إطاعت کنید مرا به أندازهٔ نیازی که به من دارید، و نافرمانی نمائید مرا به أندازهٔ طاقتتان بر آتش سوزان جهنم، و عمل کنید برای دنیا بقدر توقف و زندگی شما در دنیا، و توشه برای آخرتتان به أندازهٔ توقف شما در آن بردارید - أی فرزندان آدم! من شما را بیهوده نیافریدم، و شما را مهمل و بی هدف رها نساختم، و هرگز از أعمال شما غافل نیستم، و بتحقیق شما هرگز از نعمتهای بهشتی برخوردار نخواهید شد مگر با صبر و شکیبائی بر آنچه که کراهت دارید در طلب رضای من (پس باید با صبر و شکیبائی بر خلاف میل نفسانی خود، رضایت مرا بدست آورید، تا بنعمتهای بهشتی برسید).

و صبر و شکیبائی بر طاعت من آسانتر است بر شما از صبر بر آتش سوزان جهنم، و عذاب دنیا راحت‌تر و آسان‌تر است بر شما از عذاب آخرت (زیرا سختیهای دنیا هرچند شدید باشد قابل تحمل است و پایان دارد و حال آنکه کمترین عذاب آخرت برای هیچکس قابل تحمل نمی‌باشد و همیشگی است).

۷۷۱- صد و ده کلمه از کلمات قصار در پیرامون صبر:

کلمات قصار از اهل بیت وحی علیهم صلوات‌اللّٰه در پیرامون صبر و شکیبائی فراوان است که نقل همهٔ آنها نیاز به بحثهای بسیار طولانی و نوشتن چندین جلد کتاب مستقل در این موضوع دارد که در بحث اجمالی ما نگنجد، از اینرو ما تنها به نقل یکصد و ده کلمه (بعدد اسم مبارک عليّ ۱۱۰) از صدها کلمات قصار حضرت مولی الموحّدین إمام‌المتّقین أمیرالمؤمنین عليّ‌بن‌أبیطالب﴿عليه السلام﴾ در پیرامون صبر که بطور پراکنده در کتب معتبره آمده است، با ترجمهٔ کوتاه و ترتیب خاصی که در واقع جنبهٔ تفسیری نیز دارد و تا کنون با چنین ترتیبی در هیچ کتابی قطعاً نیامده است بیان می‌کنیم که در آن معانی، مفاهیم، و موارد صبر و شکیبائی، و معارف و حِکَم و اسرار و نکات و دقائق و لطائف و حقائق و ... در أبعاد گوناگون علمی و فنّی، اعتقادی و اقتصادی، مادی و معنوی، دنیوی و اخروی، فردی و اجتماعی و اخلاقی و تربیتی و سیاسی و ... بیان گردیده است، سزاوار است روندگان بسوی کمال انسانی آنرا حفظ نمایند، تا سختیهای مسیر بر آنان آسان گردد:

۷۷۲- حقیقت صبر:

۱-«اَلصَّبْرُ أَنْ یَتَحَمَّلَ الرَّجُلُ ما یَنُوبُهُ، وَ یَکْظِمَ ما یَغْضِبُهُ».

حقیقت صبر آن است که مرد هر گرفتاری (در مسیر بسوی هدف عالی) را که پیش آید تحمّل نماید، و هر چیزی که او را بخشم آورد، در خود فرو برد.

۲-«إِصْبِرْ عَلیٰ مَضَضِ مَرارَةِ الْحَقِّ وَ إِیّاکَ أَنْ تَنْخَدِعَ لِحَلاوَةِ الْباطِلِ».

بر سوزش تلخی حق، شکیبا باش، و از شیرینی باطل سخت گریزان (زیرا صبر در راه حق گر چه تلخ است اما بَرِ شیرین دارد)

۳-«لا یَصْبِرُ عَلیٰ مُرِّ الْحَقِّ إِلّا مَنْ أَیْقَنَ بِحَلاوَةِ عاقِبَتِهِ».

بر تلخی راه حق، شکیبا نیست مگر کسی که به شیرینی پایان کار و عاقبت صبر یقین داشته باشد.

۴-«مَنْ صَبَرَ عَلیٰ مُرِّ الْأَذیٰ أَبانَ عَنْ صِدْقِ التَّقْویٰ».

کسی که بر تلخی آزار در راه حق، صبر کند، درستی پرهیزکاری خود را آشکار ساخت (که چنین کسی براستی اهل تقوی است).

۵-«کُنْ حُلْوَ الصَّبْرِ عِنْدَ مُرِّ الْأَمْرِ».

در انجام کاری، تلخی (موانع و دشواریها) پیش آید، شیرین صبر باش (موانع و دشواریها را با گشاده روئی از پیش رویت بردار).

۶-«إِلْزَمُوا الصَّبْرَ فَإِنَّهُ دِعامَةُ الْایمانِ وَ مِلاکُ الْأُمُورِ».

پیوسته شکیبائی در مسیر حق را پیشهٔ خود ساز، زیرا صبر ستون ایمان و قوام کارها است.

۷-«حُسْنُ الصَّبْرِ مِلاکُ کُلِّ أَمْرٍ».

نیکو صبر کردن، اساس و قوام هر کار بایسته می‌باشد.

۸-«اَلصَّبْرُ صَبْرانِ: صَبْرٌ فِی الْبَلآءِ حَسَنٌ جَمیلٌ، وَ أَحْسَنُ مِنْهُ اَلصَّبْرُ فِی الْمَحارِمِ».

صبر دو گونه است: یکی صبر در گرفتاری که نیک و زیبا است و نیکوتراز آن صبر در حرامها (و اجتناب از آنها است)

۹-«مَنْ صَبَرَ عَنْ شَهْوَتِهِ تَناهیٰ فِی الْمُرُوَّةِ».

هر کسی از شهوت نفسش شکیبائی ورزد (از هوای نفس دوری جوید) بمنتهی درجهٔ مردانگی رسیده است.

۱۰- «اَلشَّهَواتُ آفاتٌ قاتِلاتٌ، وَ خَیْرُ دَوآئِها إقْتِناءُ الصَّبْرِ».

شهوات (امیال نفسانی) دردهائیست کشنده، و بهترین داروی آنها شکیبایی بدست آوردن در برابر آنها است.

۱۱- «اَلصَّبْرُ عَنِ الشَّهْوَةِ عِفَّةٌ، وَ عَنِ الْغَضَبِ نَجْدَةٌ، وَ عَنِ الْمَعْصِيَةِ وَرَعٌ».

شکیبائی (اجتناب) از شهوت، پاکدامنی، و از خشم، بزرگواری، و از نافرمانی خداوند متعال پارسائی است

۷۷۳- ارتباط دین و ایمان با صبر:

۱۲- «سَنامُ الدِّینِ: اَلصَّبْرُ وَ الْیَقینُ وَ مُجاهَدَةُ الْهَویٰ».

بالاترین درجهٔ دین (سه چیز است): شکیبائی در امور بایسته و یقین به شایسته‌ها، و جهاد با هوای نفس.

۱۳- «اَلصَّبْرُ أَحْسَنُ حُلَلِ الْایمانِ، وَ أَشْرَفُ خَلآئِقِ الْإنْسانِ».

شکیبائی در امور بایسته (نفیاً و اثباتاً) نیکوترین زینت ایمان، و برترین خویهای انسان وارسته است.

۱۴- «اَلصَّبْرُ أَفْضَلُ سَجِیَّةٍ، وَ الْعِلْمُ أَشْرَفُ حِلْيَةٍ وَ عَطِیَّةٍ».

شکیبائی در امور بایسته، برترین خوی انسان وارسته، و علم دین أرجمند ترین زینت و بخشودگی الهی است.

۱۵- «مِنْ عَلاماتِ حُسْنِ السَّجِیَّةِ اَلصَّبْرُ عَلَی الْبَلِیَّةِ».

از نشانه‌های نیک‌خوئی انسان‌وارسته، شکیبائی بر گرفتاری (و خودرا نباختن) است.

۱۶- «أَقْوىٰ عُدَدِ الشَّدآئِدِ اَلصَّبْرُ».

نیرومندترین وسیلهٔ دفاعی در سختیها، شکیبائی (خود راگم نکردن) است،پس:

۱۷- «کُنْ فِي الشَّدآئِدِ صَبُوراً وَ فِي الزَّلازِلِ وَ قُوراً، وَ کُنْ فِي السَّرّآءِ عَبْداً شَکُوراً وَ فِي الضَّرّآءِ عَبْداً صَبُوراً».

در سختیهای سهمگین روزگار شکیبا، و در لغزشهای زمان، سنگ گران، و در آسایش و نعمتهای الهی بندهٔ سپاسگزار، و در دشواریها بندهٔ شکیبا باش.

۱۸- «اَلصَّبْرُ خَيْرُ جُنُودِ الْمُؤْمِنِ».

شکیبائی در امور بایسته، بهترین سپاهیان شخص با ایمان است.

۱۹- «اَلصَّبْرُ رَأْسُ الْاِيمانِ».

شکیبائی در حرکت بسوی هدف عالی، سر و أساس و ریشهٔ ایمان است.

۲۰- «اَلْاِيمانُ صَبْرٌ فِي الْبَلآءِ، وَ شُکْرٌ فِي الرَّخآءِ».

نشانهٔ ایمان راستین شکیبائی درگرفتاری و سپاسگزاری در راحتی است.

پس:

۲۱- «صابِرُوا أَنْفُسَکُمْ عَلىٰ فِعْلِ الطّاعاتِ، وَ صُونُوها عَنْ دَنَسِ السَّيِّئاتِ تَجِدُوا حَلاوَةَ الْاِيمانِ».

نفسهایتان را بر انجام طاعات الهی بشکیبائی وادارید، و از پلیدی گناهان حفظشان کنید، تا شیرینی ایمان را بیابید. پس:

۲۲- «إِلْزَمِ الصَّبْرَ فَاِنَّ الصَّبْرَ حُلْوُ الْعاقِبَةِ، مَيْمُونُ الْمَغَبَّةِ».

در امور بایسته، همراه و ملازم با صبر باش، زیرا صبر، شیرین عاقبت، و مبارک پایان دارد. چه اینکه:

۲۳- «ما خابَ مَنْ لَزِمَ الصَّبْرَ».

هر که، ملازم صبر و شکیبائی در تمام أبعاد بایستهٔ زندگی خود شد زیانی ندیده است.

۲۴- «اَلْعَقْلُ خَلِيلُ الْمُؤْمِنِ، وَالْعِلْمُ وَزِيرُهُ، وَ الصَّبْرُ أَمِيرُ جُنُودِهِ، وَالْعَمَلُ قَيِّمُهُ».

عقل دوست مؤمن، و علم بطبیعت و دیانت وزیر مؤمن، و شکیبائی در امور بایسته فرمانده سپاهیان مؤمن، و عمل بر اساس عقل و دین، باعث استواری و ثبات مؤمن بر حرکت بسوی کمال انسانی است.

۲۵- «اَلْمُؤْمِنُ دآئِمُ الذِّکْرِ، کَثیرُ الْفِکْرِ، عَلَی النَّعْماءِ شاکِرٌ، وَ فِی الْبَلآءِ صابِرٌ».

انسان مؤمن، پیوسته بیاد خداوند متعال، اندیشه‌اش در ابعاد زندگی بسیار، بر نعمتهای الهی سپاسگزار و در گرفتاریها شکیبا است.

۷۷۴- ارتباط یقین و تقوی با صبر:

۲۶- «أَصْلُ الصَّبْرِ حُسْنُ الیَقینِ بِاللّهِ».

ریشهٔ صبر و شکیبائی در کارهای شایسته، یقین بایسته بخداوند متعال داشتن است. پس:

۲۷- «عَلَیْكَ بِالصَّبْرِ فَإِنَّهُ حِصْنٌ حَصینٌ، وَ عِبادَةُ الْموقِنینَ».

بر تو باد شکیبائی در امور بایسته، زیرا صبر دژی استوار، و عبادت اهل یقین است.

۲۸- «اَلصَّبْرُ ثَمَرَةُ الْیَقینِ».

شکیبائی در امور بایسته، بار و ثمرهٔ درخت یقین است.

۲۹- «اَلصَّبْرُ أَوَّلُ لَوازِمِ الْایقانِ».

شکیبائی در ابعاد گوناگون زندگی بایستهٔ انسان، نخستین لازمهٔ یقین بخداوند متعال می‌باشد.

۳۰- «تَجَلْبَبِ الصَّبْرَ وَ الْیَقینَ فَإِنَّهُ نِعْمَ الْعُدَّةُ فِی الرَّخآءِ وَ الشِّدَّةِ».

لباس شکیبائی در ابعاد زندگی خود، و یقین بخداوند متعال را بر تن کن، زیرا این لباس نیکو پوششی است در دو زمان آسایش و سختی.

۳۱- «اَلصَّبْرُ أَقْوىٰ لِباسٍ».

شکیبائی در امور بایسته؛ مقاوم‌ترین لباس دفاعی برای انسان است.

۳۲- «مَنِ ادَّرَعَ جُنَّةَ الصَّبْرِ هانَتْ عَلَیْهِ النَّوآئِبُ».

کسی که زره صبر و شکیبائی را به پیکرش بپوشد، گرفتاریها بر وی آسان می‌گردد.

۳۳- «اَلصَّبْرُ عَلَى النَّوآئِبِ يُنيلُ شَرَفَ الْمَراتِبِ».

شکیبائی بر رویدادهای ناگوار و سختیهای روزگار، انسان را به پایه‌های بلند کمال انسانی میرساند.

۳۴- «مِنْ أَفْضَلِ الْحَزْمِ اَلصَّبْرُ عَلَى النَّوآئِبِ».

از برترین آثار دور اندیشی در ابعاد زندگی؛ صبر و شکیبائی بر فشارها، رنجها، حوادث و سختیهای روزگار است، زیرا:

۳۵- «اَلْحَزْمُ وَ الْفَضيلَةُ فِي الصَّبْرِ».

دور اندیشی در ابعاد زندگی، و فضیلت انسانی در شکیبائی نهفته است.

۳۶- «اَلْكَمالُ فِي ثَلاثٍ: اَلصَّبْرُ عَلَى النَّوآئِبِ وَ التَّوَرُّعِ فِي الْمَطالِبِ وَ إِسْعافُ الطّالِبِ».

کمال انسان در سه چیز است: شکیبائی بر فراز و نشیبهای روزگار، و پارسائی درکارها، و برآوردن خواستهٔ حاجت مند وگوش دادن به درد دل دردمندان.

۳۷- «سَلاحُ الْمُوقِنِ اَلصَّبْرُ عَلَى الْبَلآءِ وَ الشُّكْرُ فِي الرَّخآءِ».

وسیلهٔ دفاعی أهل یقین در حرکت بسوی کمال، شکیبائی بر گرفتاری، و سپاسگزاری در راحتی است.

۳۸- «سِتَّةٌ تُخْتَبَرُ بِها عُقُولُ النّاسِ: اَلْحِلْمُ عِنْدَ الْغَضَبِ، وَ الْقَصْدُ عِنْدَ الرَّغَبِ، وَالصَّبْرُ عِنْدَ الرَّهَبِ، وَ تَقْوَى اللّهِ في كُلِّ حالٍ، وَ حُسْنُ الْمُداراةِ وَ قِلَّةُ الْمُماراةِ».

شش چیز است که عقل هر انسان با آن آزمایش می‌شود: ۱ـ شکیبائی در هنگام خشم ۲ـ و میانه روی در زمان میل و رغبت درکاری ۳ـ و شکیبائی در وقت ترس (ازگرفتاری) ۴ـ و پرهیزکاری و ترس از خداوند متعال در هر حال ۵ـ و با مردم نیکو مداراکردن ۶ـ وکین وستیز راکم نمودن، پس:

۳۹- «كُنْ حَليماً فِي الْغَضَبِ، صَبُوراً فِي الرَّهَبِ، مُجْمِلاً فِي الطَّلَبِ».

در هنگام خشم بردبار، و در وقت ترس شکیبا، و در راه کسب کمال آهسته و میانه‌رو باش.

۴۰- «إِنَّمَا الْحَلِيمُ مَنْ إِذَا أُوذِيَ صَبَرَ، وَ إِذَا ظُلِمَ غَفَرَ».

جز این نیست که بردبار کسی است که اگر در راه حق آزار بیند صبر کند، و اگر بروی ستم شود بگذرد و ببخشد.

۴۱- «مَنْ صَبَرَ عَلَىٰ طُولِ الْأَذَىٰ أَبَانَ عَنْ صِدْقِ التُّقَىٰ».

هر که بر طول آزار در راه حق شکیبا باشد، از درستی پرهیزکاریش پرده برداشته و آنرا آشکار ساخته است.

۴۲- «اَلْمُتَّقِي مَيِّتَةٌ شَهْوَتُهُ، مَكْظُومٌ غَيْظُهُ فِي الرَّخَاءِ شَكُورٌ، وَ فِي الْمَكَارِهِ صَبُورٌ».

انسان پرهیزکار شهوتش در نابایستنیها مرده، خشمش فرونشسته، در آسایش و رفاه، شاکر و در گرفتاریها شکیبا است.

۴۳- «كَيْفَ يَصْبِرُ عَنِ الشَّهْوَةِ مَنْ لَمْ تُعِنْهُ الْعِصْمَةُ».

چگونه می‌تواند از شهوت چشم بپوشد، کسی که پاکدامنی یاریش نکند (و ترس از خداوند متعال نگهش ندارد).

۷۷۵- حکمت و صبر:

۴۴- «كَيْفَ يَصْبِرُ عَلَىٰ مُبَايَنَةِ الْأَضْدَادِ مَنْ لَمْ تُعِنْهُ الْحِكْمَةُ».

چگونه بر جدا کردن أضداد (عقل و شهوت، حق و باطل، کفر و ایمان، طاعت و معصیت، و هدایت و ضلالت و کمال و انحطاط...) را شکیبا توان بود کسی که حکمت الهی یاریش نکند (زیرا مقدّم داشتن عقل بر شهوت... جز با شناخت اصولی و نیروی حکمت الهی میسّر نگردد).

۴۵- «أَلْحُكَمَاءُ أَشْرَفُ النَّاسِ أَنْفُساً، وَ أَكْثَرُهُمْ صَبْراً، وَ أَسْرَعُهُمْ عَفْواً وَ أَوْسَعُهُمْ أَخْلَاقاً».

حکمای راستین (تربیت یافتگان مکتب وحی آسمانی) شریفترین مردم از نظر کمالات نفسانی، و بیشترین و افزونترین مردم از نظر صبر و شکیبائی، و

یعنی: دست یابی بحق و بیان و عمل بحق همواره بر انسانها گران و سنگین است، ولکن خداوند متعال آنرا سبک می‌گرداند بر أقوامی که عاقبت أندیش و طالب پایان کارند، از اینرو نفس خود را به صبر و شکیبائی عادت داده و براستی وعده‌های إلهی (عاقبت خیر، وکمال و سعادت دنیا و آخرت) اطمینان دارند (پس چنین أقوام و ملتها با چنان طرز تفکری با صبر و بردباری، بحق دست یافته و بیان کرده و عمل می‌کنند بدون اینکه بر آنها گران آید).

۴- در همین نامه فرمود:

«وَ لا یَدْعُوَنَّکَ ضِیقُ أَمْرٍ لَزِمَکَ فِیهِ عَهْدُ اللّٰهِ، إِلیٰ طَلَبِ انْفِساخِهِ بِغَیْرِ الْحَقِّ، فَإِنَّ صَبْرَکَ عَلیٰ ضِیقِ أَمْرٍ تَرْجُوا انْفِراجَهُ وَ فَضْلَ عاقِبَتِهِ، خَیْرٌ مِنْ غَدْرٍ تَخافُ تَبِعَتَهُ، وَ أَنْ تَحِیطَ بِکَ مِنَ اللّٰهِ فِیهِ طَلِبَةٌ، لا تَسْتَقْبِلُ فِیها دُنْیاکَ وَ لا آخِرَتَکَ».[1]

یعنی: «هرگز نباید بواسطهٔ قرار گرفتن در تنگنا و سختی، بخاطر إلزامهای إلهی پیمانها که با دیگران بستی، تو را وادار سازد که برای فسخ آن از راه ناحق إقدام کنی، زیرا شکیبائی تو در تنگنای پیمانها که امید گشایش و پیروزی در عاقبت ان داری، بهتر است از پیمان شکنی و خیانتی که از مجازات آن میترسی، همان پیمان شکنی که باعث مسئولیتی از ناحیهٔ خداوند متعال می‌گردد که نه در دنیا و نه در آخرت نتوانی پاسخ گوی آن باشی».

زمانی که بوذرجمهر گرفتار شده بود از حالش سئوال شد، گفت: فکر و أندیشهٔ من این گرفتاری را در چهار چیز بر من آسان نمود:

أول: اینکه می‌گویم: این گرفتاری از قضاء و قدر إلهی است که لاجرم باید طی شود.

دوم: آنکه می‌گویم: اگر صبر نکنم چه کنم؟

سوم: اینکه می‌گویم: اگر به این بلاها گرفتار نمی‌شدم شاید به بدتر از آن گرفتار می‌شدم که تحملش سخت‌تر بود.

چهارم: آنکه می‌گویم: شاید گشایش و فرج نزدیک باشد و روزی از این گرفتاریها نجات یابم.

۱- نهج البلاغة: ص ۱۰۲۸).

سریعترین آنها از حیث عفو و بخشش، و وسیعترین مردم از حیث اخلاق نیک و گشاده روئی می‌باشند (پس حکمای إلهیون چهار صفت ممیّزه از سائر مردم دارند، که در صورت فقدان یکی از آنها، در صف عامهٔ مردم خواهند بود، چه رسد بفقدان أکثر یا همهٔ آنها، چنانچه عده‌ای جهت تحمیق گروهی، ادّعای حکمت و خود را حکیم معرفی می‌کردند، در حالی که اکثر یا هیچ یک از این خصائص ممیّزه در آنها وجود نداشته است)، چنانچه:

۴۶- «إنَّ أَوْلِيٰاءَ اللّٰهِ تَعالىٰ لَأَكْثَرُ النّٰاسِ لَـهُ ذِكْـراً وَ أَدْوَمُـهُمْ لَـهُ شُكْـراً. وَ أَعْظَمُهُمْ عَلىٰ بَلاٰئِهِ صَبْراً».

براستی أولیای راستین خداوند متعال هر آینه بیشترین مردم از حیث ذکر و تنها بیاد خداوند متعال بودن، و مداومترین مردم در سپاسگزاری بـرای خـداونـد منان، و بزرگترین آنها در صبر و شکیبائی بر بلای الهی هستند.

۴۷- «عِنْدَ الصَّدْمَةِ الْأُولىٰ يَكُونُ صَبْرُ النُّبَلاٰءِ».

صبر أهل نجابت و ذکاوت و فضل و کمال، در نخستین برخورد آنها با بلاء است (اما با گذشت چند روز و تکرار بلاء تحمّلش بر آنان، عادت و آسان می‌گردد)، زیرا:

۴۸- «مَعَ الصَّبْرِ يَقْوىٰ الْحَزْمُ».

با صبر و شکیبائی دور اندیشی تقویت می‌شود، از اینرو:

۴۹- «أَحْزَمُ النّٰاسِ مَنْ كٰانَ الصَّبْرُ وَ النَّظَرُ فِي الْعَواقِبِ شِعٰارَهُ وَ دِثٰارَهُ».

دور اندیش‌ترین مردم کسی است که صبر و شکیبائیش در أبعاد زندگیش، و نگریستن در پایان کارش، جامهٔ زیرین و روئین او باشد (هـیچگاه از ایـن دو جـدا نباشد، یعنی شکیبائی و عاقبت اندیشی)، زیرا:

۵۰- «مَنِ انْتَظَرَ الْعَواقِبَ صَبَرَ».

کسی که آینده‌نگر و عاقبت‌اندیش باشد، در تمام مراحل بایستهٔ زندگی خود شکیبا است.

۵۱- «مَنِ انْتَظَرَ الْعاقِبَةَ صَبَرَ».

کسی که در انتظار عاقبت نیک کارش باشد، چاره‌ای جز صبر ندارد، چه اینکه:

۵۲- «إِنَّ أَحْمَدَ الْأُمُورِ عاقِبَةُ الصَّبْرِ».

بتحقیق ستوده ترین کارها، پایان صبر و ثمرات شکیبائی است، که صابر بدست می‌آورد.

۵۳- «مَنْ تَجَلْبَبَ الصَّبْرَ وَ الْقَناعَةَ عَزَّ وَ نَبَلَ».

کسی که پیراهن صبر و پوشش قناعت را بر تن کند، أرجمند بوده و به کمال انسانی می‌رسد.

۵۴- «بِالصَّبْرِ تُدْرَكُ الرَّغآئِبُ».

با صبر و شکیبائی میتوان بچیزهای بایستهٔ اعتقادی و شایستهٔ اقتصادی دلپسند دست یافت.

۵۵- «بِالصَّبْرِ تُدْرَكُ مَعالِيَ الْأُمُورِ».

انسان می‌تواند با صبر و شکیبائی بزرگترین کارها (اسرار طبیعت و دیانت از فرش تا عرش) را درک نماید.

۷۷۶- صبر و پیروزی:

۵۶- «إِصْبِرْ تَظْفِرْ».

در ابعاد بایستهٔ زندگی، شکیبا باش تا پیروز شوی.

۵۷- «إِصْبِرْ تَنَلْ».

در حرکت بسوی هدف عالی شکیبا باش، تا بکمال انسانی برسی.

۵۸- «اَلصَّبْرُ کَفیلٌ بِالظَّفَرِ وَ نِعْمَ الظَّهیرُ اَلصَّبْرُ».

صبر و شکیبائی پشتیبان پیروزی است، و نیکو پشتیبانی است شکیبائی در کارها.

۵۹- «لا ظَفَرَ لِمَنْ لا صَبْرَ لَهُ».

کسی که صبر و شکیبائی ندارد، پیروزی نمی‌یابد.

۶۰- «حَلاوَةُ الظَّفَرِ تَمْحُو مَرارَةَ الصَّبْرِ».

شیرینی پیروزی، تلخی صبر را از بین میبرد.

۶۱- «مِفْتاحُ الظَّفَرِ لُزُومُ الصَّبْرِ».

کلید پیروزی ملازم و همراه با صبر و شکیبائی است.

۶۲- «مَرارَةُ الصَّبْرِ تُثْمِرُ الظَّفَرَ».

تلخی صبر و شکیبائی، ثمره‌اش پیروزی است.

۶۳- «اَلصَّبْرُ أَحَدُ الظَّفَرَیْنِ».

شکیبائی در ابعاد زندگی، یکی از دو پیروزمندی است.

۶۴- «کَمْ مِنْ مُفَتَّحٍ بِالصَّبْرِ عَنْ غَلَقٍ».

چه بسا کارگره خورده که تنها با صبر و شکیبائی گشوده می‌شود.

۶۵- «مَنِ اسْتَوْطَأَ مَرْکَبَ الصَّبْرِ ظَفَرَ».

کسی که بر مرکب صبر و شکیبائی سوار شود، پیروزگردد.

۶۶- «لایُعْدِمُ الصَّبُورُ الظَّفَرَ وَ إِنْ طالَ بِهِ الزَّمانُ».

شخص شکیبا از دست نخواهد داد پیروزی را گرچه تا زمان پیروزی بطول انجامد (پس پیروزی با صبر و شکیبائی همراه، است از اینرو صبر را نفس پیروزی بشمار آورد) و فرمود:

۶۷- «اَلصَّبْرُ ظَفَرٌ».

صبر و شکیبائی خود پیروزی است.

۶۸- «قَلَّ مَنْ صَبَرَ إِلاَّ مَلَکَ».

کم کسی است که صبر و شکیبائی را در پیش گیرد، مالک مقصدش نشود و بمنظورش نرسد.

۶۹- «اَلصَّبْرُ عَوْنٌ عَلیٰ کُلِّ أَمْرٍ».

صبر و شکیبائی کمک و یاری دهنده بر هر کاری است.

۷۰- «أَلصَّبْرُ أَعْوَنُ شَیْءٍ عَلَی الدَّهْرِ».

شکیبائی در فراز و نشیب های روزگار، بهترین یاور انسان است.

۷۱- «اَلْعَقْلُ مَنْفَعَةٌ، وَ الْعِلْمُ مَرْفَعَةٌ، وَ الصَّبْرُ مَدْفَعَةٌ».

عقل (سلیم وسیلهٔ) سود و نفع (آدمی) و علم (با عمل، موجب) رفعت و بزرگی (انسان) و صبر و شکیبائی (أبزار) دفع (گرفتاریها، سختیها، و حوادث روزگار) است.

۷۲- «أَلصَّبْرُ أَدْفَعُ لِلبَلآءِ، وَ الصَّبْرُ يُرْغِمُ الْأَعْدٰاءَ».

شکیبائی دفع کننده ترین چیزی است برای دفع بلاء، و شکیبائی، دماغ دشمنان را کوبیده، و بخاک می‌مالد.

۷۳- «لاٰ تُدْفَعُ الْمَكٰارِهُ إِلاّٰ بِالصَّبْرِ».

دفع نمی‌شود مکاره و شدائد و سختیهای روزگار، مگر با صبر و شکیبایی.

۷۴- «اَلصَّبْرُ عَلىٰ مَضَضِ الْغُصَصِ يُوْجِبُ الظَّفَرَ بِالْفُرَصِ».

صبر و شکیبایی بر سوزش غمها و غصّه‌ها، موجب پیروزی بر فرصتها است.

۷۷۷- بهترین صبرها کدام است؟

۷۵- «أَفْضَلُ الصَّبْرِ عِنْدَ مُرِّ الْفَجِيعَةِ».

برترین صبرها صبریست که بهنگام تلخی و سوزش بزرگترین مصیبت و فاجعه باشد.

۷۶- «أَلصَّبْرُ يُهَوِّنُ الْفَجِيعَةَ».

صبر و شکیبائی درد و تلخی و سوزش مصیبت و فاجعه دلخراش را آسان می‌گرداند.

۷۷- «أَفْضَلُ الصَّبْرِ اَلصَّبْرُ عَنِ الْمَحْبُوبِ».

برترین صبرها، صبر و شکیبائی در از دست دادن محبوب است (زیرا نفس آدمی غالباً تابع هوای نفسانی و مخالف فرامین الهی است، و بهترین صبرها مخالفت با چیزی است که محبوب نفس می‌باشد).

۷۸- «إِنكَ لَنْ تُدْرِكَ مٰا تُحِبُّ مِنْ رَبِّكَ إِلاّٰ بِالصَّبْرِ عَمّٰا تَشْتَهِي».

بتحقیق تو هرگز به آنچه که از پروردگارت دوست داری به تو برسد، نخواهی رسید، مگر بوسیلهٔ صبر از آنچه که دلخواه و محبوب تو است.

۷۹- «ما أَحْسَنَ بِالْإِنْسانِ أَنْ لا یَشْتَهِیَ ما لا یَنْبَغِي».

چه زیبا و نیکو است که انسان به نبایستنی‌ها آرزومند نباشد (و خود را تابع هوا و هوسش قرار ندهد).

۸۰- «أَفْضَلُ الصَّبْرِ التَّصَبُّرِ».

برترین صبرها در حرکت بسوی هدف عالی، خود را به صبر و شکیبائی وادار نمودن، در برابر موانع مسیر راه است.

۸۱- «أَفْضَلُ عُدَّةٍ الصَّبْرُ عَلَی الشِّدَّةِ».

برترین ذخیره برای انسان در حرکت بسوی کمال، شکیبائی در سختیهای مسیر راه است. زیرا:

۸۲- «مَنْ لَمْ یَصْبِرْ عَلیٰ مَضَضِ التَّعْلیمِ بَقِیَ فِي ذُلِّ الْجَهْلِ».

کسی که بر سوزش آموختن دانش و علم شکیبا نباشد، همواره در خواری جهل و نادانی خواهد ماند. چه اینکه:

۸۳- «اَلصَّبْرُ عَلَی الْمَضَضِ یُؤَدّي إِلیٰ إِصابَةِ الْفُرْصَةِ».

شکیبائی بر سوزش (تحصیل دانش، طالب علم را) بسوی بدست آوردن فرصت (در تحصیل علم) میکشاند.

۸۴- «مَنْ لَمْ یَصْبِرْ عَلیٰ مَضَضِ الْحَمِیَّةِ طالَ سَقَمُهُ».

کسی که بر سوزش غیرت و دفاع از دین و ناموسش شکیبا نباشد، سفاهتش بدرازا خواهد کشید.

۸۵- «أَلصَّبْرُ عَلَی الْمَصائِبِ مِنْ أَفْضَلِ الْمَواهِبِ».

صبر و شکیبائی بر مصائب و گرفتاریها، از بالاترین موهبت های الهی است.

۸۶- «لَیْسَ شَيْءٌ أَحْمَدَ عاقِبَةً، وَ لا أَلَذَّ مَغَبَّةً، وَ لا أَدْفَعَ بِسُوءِ أَدَبٍ، وَ لا أَعْوَنَ عَلیٰ دَرْكِ مَطْلَبٍ مِنَ الصَّبْرِ».

هیچ چیزی پایانش پسندیده‌تر از صبر، و إنتها و آخرتش لذیذتر از شکیبائی، و دفع‌کننده‌ترِ بدی أدب از انسان، از شکیبائی، و یاری‌کننده‌تر برسیدن انسان به هدفش از صبر نیست.

۸۷- «مَنْ تَوالَتْ عَلَيْهِ نَكَباتُ الزَّمانِ أَكْسَبَتْهُ فَضيلَةُ الصَّبْرِ».

کسی که گرفتاریها و ناگواریهای روزگار پی در پی بر او وارد شود، فضیلت و ثواب صبر را برایش کسب کند.

۸۸- «ثَوابُ الصَّبْرِ أَعْلَى الثَّوابِ».

ثواب و پاداش صبر در امور بایسته، بالاترین ثوابها است.

۸۹- «الصَّبْرُ عَلَى الْمُصيبَةِ يُجْزِلُ الْمَثُوبَةَ».

شکیبائی در مصیبت، أجر را دو چندان می‌کند.

۹۰- «ثَوابُ الْمُصيبَةِ عَلىٰ قَدْرِ الصَّبْرِ عَلَيْها».

پاداش مصیبت به أندازهٔ صبر بر آن است.

۹۱- «اَلصَّبْرُ عَلَى الْمُصيبَةِ يَفُلُّ حَدَّ الشّامِتِ».

صبر و شکیبائی در مصیبت تیزی زبان نکوهشگر را کُند می‌سازد.

۹۲- «إِنْ ابْتَلاكُمُ اللهُ بِمُصيبَةٍ فَاصْبِرُوا إِنْ تَصْبِرُوا فَفِي اللّٰهِ مِنْ كُلِّ مُصيبَةٍ خَلَفٌ».

اگر خداوند متعال (بر اساس مصلحت و امتحان) شما را بمصیبتی گرفتار نمود، راه شکیبائی را در پیش گیرید، اگر صابر باشید در هر مصیبتی از جانب خداوند متعال برای شما جانشین یعنی عوض و پاداشی می‌باشد.

۹۳- «لَيْسَ مَعَ الصَّبْرِ مُصيبَةٌ».

با وجود صبر و شکیبائی، مصیبت معنی ندارد.

۷۷۸- صبر و دفع محنت:

۹۴- «أَبْلَغُ ما تُسْتَمَدُّ بِهِ النِّعْمَةُ، اَلشُّكْرُ، وَ أَعْظَمُ ما تُمَحَّصُ بِهِ الْمِحْنَةُ، اَلصَّبْرُ».

رساترین چیزی که نعمت بواسطهٔ آن ادامه پیدا می‌کند، شکر نعمت است، و بزرگترین چیزی که رنج و محنت روزگار بوسیلهٔ آن بر طرف می‌گردد، صبر و شکیبائی در امور بایسته می‌باشد. زیرا:

۹۵- «مَنْ صَبَرَ خَفَّتْ مِحْنَتُهُ».

کسی که در امور بایسته شکیبا باشد، رنج و محنت او آسان و سبک می‌گردد، چه اینکه:

۹۶- «إِنَّ لِلْمِحَنِ غٰایٰاتٍ، وَ لِلْغٰایٰاتِ نِهٰایٰاتٍ، فَاصْبِرُوا لَهٰا حَتّٰی تَبْلُغَ نِهٰایٰاتِهٰا، فَالتَّحَرُّكُ لَهٰا قَبْلَ إِنْقِضٰائِهٰا زِیٰادَةٌ لَهٰا».

بتحقیق برای رنجها و گرفتاریها و فراز و نشیبهای روزگار دورانهایی است، و برای آن دورانها پایانهائی، پس صبر کنید تا آن دورانها بپایان خود برسند، پس تلاش برای آن پایانها پیش از گذشت دورانها، أفزودن بر رنجها...است.

۹۷- «عَلَیْکُمْ بِدَوٰامِ الشُّکْرِ وَ لُزُومِ الصَّبْرِ فَإِنَّهُمٰا یَزِیدٰانِ النِّعْمَةَ وَ یُزِیلاٰنِ الْمِحْنَةَ».

بر شما باد به سپاسگزاری پیوسته، و همراه با صبر، زیرا شکر و صبر نعمتها را افزون، و محنتها را برطرف میسازند.

۹۸- «إِذٰا صَبَرْتَ لِلْمِحْنَةِ فَلَلْتَ حَدَّهٰا».

هر گاه برای برطرف ساختن رنج و محنت راه صبر را پیش گیری،رنج و محنت را بپایانش رساندی و تیزی محنت راکُند کرده‌ای.

۹۹- «إِشْتَغِلْ بِالصَّبْرِ عَلَی الرَّزِیَّةِ عَنِ الْجَزَعِ لَهٰا».

سرگرم کن خود را به صبر و شکیبائی در پیش آمدهای ناگوار بجای جزع و بیتابی برای آنها.

۱۰۰-«إِغْلِبُوا الْجَزَعَ بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الْجَزَعَ یُحْبِطُ الْأَجْرَ وَ یُعْظِمُ الْفَجِیعَةَ».

بوسیلۀ صبر و شکیبائی بر بیتابی غلبه کنید، زیرا بیتابی در فراز و نشیبها پاداش را از بین برده و گرفتاریها، رنجها، محنتها و حوادث و فجایع و ... را بزرگ می‌سازد.

۱۰۱-«لاٰ یَتَحَقَّقُ الصَّبْرُ إِلاّٰ بِمُقٰاسٰاتِ ضِدِّ الْمَأْلُوفِ».

صبر تحقق پیدا نمی‌کند مگر بمقایسۀ ضدّ آنچه که به آن انس و خو گرفته شده است، (پس انسان باید در حال گرفتاری و رنج و بلاء گرفتارتر از خود را با خود مقایسه کند تا گرفتاریش بر او گوارا شود).

۷۷۹- صبر و جزع:

۱۰۲- «لا يَجْتَمِعُ الصَّبْرُ وَ الْجَزَعُ».

صبر و بیتابی (ضد یکدیگرند که) با هم جمع نمی‌شوند.

۱۰۳- «اَلْمُصيبَةُ واحِدَةٌ وَ إِنْ جَزَعَتْ صارَتْ إِثْنَتَيْنِ».

مصیبت یکی است و اگر با جزع و بیتابی همراه شود، دو تا می‌شود.

۱۰۴- «اَلْمُصيبَةُ بِالصَّبْرِ أَعْظَمُ الْمُصيبَتَيْنِ».

مصیبتی که با بیتابی همراه باشد بزرگتر از یکی از دو مصیبتهاست، زیرا:

«اَلْجَزَعُ أَتْعَبُ مِنَ الصَّبْرِ».

رنج بیتابی بیش از صبر و شکیبائی است.

۷۸۰- صبر و نتائج آن:

۱۰۵- «مَنْ صَبَرَ عَلىٰ طاعَةِ اللّٰهِ سُبْحانَهُ عَوَّضَهُ اللّٰهُ سُبْحانَه خَيْراً مِمّا صَبَرَ عَلَيْهِ».

کسی که بر طاعت خداوند سبحان صبر نماید، خداوند سبحان پاداشی را به او عوض دهد که بهتر است، از آنچه که بر آن صبر کرده است.

خداوند متعال می‌فرماید: «وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ ما كانُوا يَعْمَلُونَ» النحل: ۹۶).

۱۰۶- «مَنْ صَبَرَ عَلىٰ طاعَةِ اللّٰهِ وَ عَنْ مَعاصيهِ فَهُوَ الْمُجاهِدُ الصَّبُورُ».

هر که بر طاعت از خداوند متعال شکیبا، و از نافرمانیهای خداوند سبحان دوری کند، او مجاهد در راه خداوند متعال و شکیبا است.

۱۰۷- «إِنَّكَ لَنْ تَحْمِلَ إِلَى الْآخِرَةِ عَمَلاً أَنْفَعَ لَكَ مِنَ الصَّبْرِ وَ الرِّضا وَ الْخَوْفِ وَ الرَّجاءِ».

بتحقیق تو هیچ عملی را برای آخرت حمل نتوانی کرد که نافع‌تر برای تو باشد از صبر در امور بایستهٔ زندگی، و خشنودی به آنچه خداوند متعال مقدر فرموده، و ترس از عقاب و امید بثواب خداوند سبحان.

۱۰۸- «لاٰ يُنْعَمُ بِنَعيمِ الْآخِرَةِ إلاّ مَنْ صَبَرَ عَلىٰ بَلآءِ الدُّنيا».

متنعم نخواهد شد به نعمتهای آخرت، مگر کسی که در گرفتاری و آزمونهای دنیا شکیبا باشد.

۱۰۹- «يَؤُلُ اَمْرُ الصَّبُورِ إلىٰ دَرْكِ بُغْيَتِهِ وَ بُلُوغُ اَمَلِهِ».

بالاخره کار انسان شکیبا بدانجا می‌رسد که آرزویش را دریابد و بکام دلش برسد.

۱۱۰- «اِصْبِرْ عَلىٰ عَمَلٍ لابُدَّ لَكَ مِنْ ثَوٰابِهِ، وَ عَنْ عَمَلٍ لاٰ صَبْرَ لَكَ عَلىٰ عِقٰابِهِ، لَيْسَ لِهٰذَا الْجِلْدِ الرَّقيقِ صَبْرٌ عَلَى النّٰارِ».

بر دو کار شکیبا باش: یکی کاری (شایسته‌ای) که حتماً برای تو پاداشی است، و دیگر کار (ناشایسته‌ای) که توان عقابش را نداری، زیرا این پوست نازک بدن آدمی، توان و تاب آتش جهنم را ندارد.

خداوند متعال می‌فرماید: «وَ تَوٰاصَوْا بِالصَّبْرِ» در تمام ابعاد بایستهٔ زندگی تا به هدف عالی و کمال انسانی رسیده و از انحطاط و خواری دنیا و عذاب آخرت نجات یابید.

و ما توفیقی إلا باللّٰه العلیّ العظیم و الحمدللّٰه رب العالمین حمداً یرضاه من عباده.

پایان جلد سوم تفسیر سورهٔ مبارکهٔ «والعصر» یا منشور جهانی دین مبین إسلام

وَالسَّلاٰمَ عَلىٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهدىٰ وَ صَلَوٰاتُ اللّٰهِ عَلىٰ
مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ هُمْ وَسيلَةُ النَّجٰاةِ.




فهرست




أنوشیروان عادل گفت: تمام أمور دنیا به دو دستهٔ کلی تقسیم می‌شود که سومی ندارد:

۱- اموری که در دفعش حیله إمکان دارد، پس اضطراب دوای اوست.

۲- اموری که إمکان حیله در او نیست پس صبر شفای اوست.

آیات قرآن‌کریم در آثار و ثمرات شیرین صبر فراوان است که از جمله:

«**وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ**» النحل: ۱۲۶).

«**اِسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَ اصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ**» الأعراف: ۱۲۸).

«**كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ**» البقرة: ۲۴۹).

«**سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ**» الرعد: ۲۴).

۷۴۳ - کِرم أبریشم نتیجهٔ صبر أیوب نبی﴿عليه السلام﴾:

خداوند متعال أيّوب نبی﴿عليه السلام﴾ را در چهار سوره: (النساء: ۱۶۳) و (الأنعام: ۸۴) و (الأنبیاء: ۸۳-۸۴) و (ص: ۴۱-۴۴) از قرآن کریم یاد فرموده، و در دو سورهٔ (أنبیاء و ص) گرفتاریها، رنجها، سختیها، و صبر و شکیبائی او را إجمالاً بیان نموده، و او را در صبر و شکیبائی، و عبادت و بندگی، و توجّهش بدرگاه إلهی در تمام أبعاد زندگی مورد تحسین و تمجید قرار داده است: «**إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِراً نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ**» ص: ۴۴) و بعنوان الگوی استقامت و صبر و بردباری بر طاعت و بندگی، در شدائد و سختی، و ازگناه و نافرمانی معرّفی کرده و فرمود:

«**وَ ذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ**» الأنبیاء: ۸۴).

خداوند منّان، به بنده‌اش أيّوب﴿عليه السلام﴾ عافیت، أموال، ثروت، و فرزندان فراوانی عطاء فرموده است، أما بعنوان امتحان و الگوی دیگران، همه چیز را جز قلب که توجه بخداوند متعال کند، و زبان که ذکر خداوند سبحان گوید به مدت (۳ - إلی - ۱۸ سال بنابر اختلاف نقل) از او گرفت، و همه، جز زنش از او گریختند، او صبر کرد، و در امتحان نمرهٔ بیست آورد، خداوند متعال بیش از آنچه را که از او گرفت به او عطاء فرمود.

